



دکتر محمد خرائلی





# اعلام قرآن

دکتر محمد خرائلی

قرآن  
قصص

۳

۶

۶



# اعلام قرآن

تألیف

دکتر محمد خزائی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۰



خزائلی، محمد، ۱۳۵۳ - ۱۳۹۲.  
اعلام قرآن / تألیف محمد خزائلی . - تهران : امیرکبیر، ۱۳۷۱.  
۸۰۵ ص.

ISBN 964-00-0594-0

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا.  
چاپ ششم : ۱۳۸۰  
کتابنامه.

۱. قرآن - نامهای تاریخی. ۲. قرآن - نامهای جغرافیایی. الف. عنوان.  
۶ الف ۴ خ/ ۸۷/ ۸۷ BP  
کتابخانه ملی ایران  
۲۹۷/۱۵۶  
۷۱-۱۹۶ م



اعلام قرآن

تألیف : محمد خزائلی

چاپ پنجم : ۱۳۷۸

چاپ ششم : ۱۳۸۰

چاپ و صحافی : چاپخانه سپهر، تهران

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964-00-0594-0

شابک ۹۶۴-۰۰-۰۵۹۴-۰

مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، میدان استقلال.

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين . الرحمن الرحيم . مالك يوم الدين . اياك نعبد و اياك نستعين . اهدنا الصراط المستقيم . وصل على محمد خاتم النبيين . الذي ارسلته رحمة للعالمين و انزلت عليه كتاباً لا ريب فيه هدى للمتقين . وسلم على اهل بيته المطهرين . الذين جعلت صراطهم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين . ربنا آتنا بما انزلت علينا و اتبعنا الرسول فاكثبنا مع الشاهدين و نزل علينا من القرآن هو شفاء و رحمة للمؤمنين .





## مقدمه

### اشاره‌ای بمحتویات کتاب اعلام قرآن

لفظ «علم» که در عنوان این کتاب به صورت جمع و مضارع بکار رفته، در معنای وسیعتری استعمال شده است به قسمی که نام ملتها و جماعت‌های خاص را هم شامل میشود. با رعایت این سعه معنی، صدو پانزده اسم علم در قرآن مجید موجود است اما شش لفظ آن عناوین مکرر است:

«ذوالنون» نام دیگر «یونس» و «یعقوب» نام اول «اسرائیل» و «طوی» نام دیگر «وادی‌الایمن» است و «مکه» بنام «بکه» نیز موسوم شده و نام اصلی «مدینه» «یثرب» بوده و یثرب هم در تنزیل عزیز مذکور است و حضرت عیسی به صفت و سمی مسیح معرفی گردیده است. از جانب دیگر برخی از اعلام هم چندان تفصیلاتی نداشته که جداگانه مورد بحث قرار گیرد، چنان‌که از «مروه» در مقاله «صفا» و از «جبت» در مقاله «طاغوت» و از «ود» و «یغوث» و «یعوق» در مقاله «نصر» و از «ماروت» در مقاله «هاروت» گفتگو شده است. با این حساب صد و سه علم از اعلام قرآنی باید در این کتاب مورد بحث و تحقیق قرار گیرد.

کتاب اعلام قرآن که از نظر خوانندگان میگذرد مشتمل بر صد و چهار گفتار است و در خلال گفتارها، از همه اشخاص و قبایل و اماکن و همچنین فرشتگان و از ملل و کتب و بت‌هایی که نامشان در قرآن مجید مذکور است گفتگو شده و آخرین گفتار به اعلام مبهمه قرآنی اختصاص یافته است. از صد و چهارمقاله، بیست و سه مقاله آن، اختصاص به پیغمبران امم سالفه دارد و در پایان «گفتار مربوط به الیاس» راجع به داستان «خضر» تحقیقاتی شده است. در زیر عنوان «احمد و محمد» ضمن دو مقاله، راجع به زندگانی و سیرت پیغمبر اکرم باختصار بحث شده و نکتاتی که دانستن آن به نظر نگارنده برای همگان ضرورت داشته است، در خلال آن دو گفتار،

اندراج یافته است .

مقالاتی که مربوط به ملل است «مقالات : اسلام و حنیف ، صابین و مجوس و یهود و نصاری» بر مطالبی کافی و وافی در خصوص اصول عقاید و تاریخ هر يك از آن ملتها مشتمل است و در پایان مقاله مجوس ، فصلی مشیع از عقاید مانویان جای گرفته و خلال شماره ۱۱ از دومین قسم اعلام مبهمه تحت عنوان : «ورسلالم نقصصهم» مختصرأ به «ارمیا» و «اشعیا» و «بودا» و «لائوتسه» و «زردشت» اشاره ای رفته است .

چهار کتاب آسمانی : «تورات و انجیل و زبور و قرآن» هر کدام مقاله ای مخصوص به خود دارند و مقاله ای که تحت عنوان قرآن در این کتاب مندرج است ، همه مباحث مربوط به قرآن را که دانستن آن برای عموم مسلمانان ضرورت دارد شامل شده است .

اعلام اماکن که در این کتاب مورد بحث قرار گرفته است ، عبارت است از : «احقاف» و «ارم» و «بابل» و «بدر» و «کوه جودی» و «حجر» و «حنین» و «سبا» و «سلسیل» و «کوه سینا» و «کوه صفا» و «کوه مروه» و «کعبه» و «مدین» و «مدینه» و «مسجد الاقصی» (بیت المقدس) و «مسجد الحرام» و «مصر» و «مکه» و «وادی الایمن» .

در هر يك از این گفتارها ، مطالب تاریخی و اکتشافات مستشرقین منعکس است . بعلاوه ، خلال اعلام مبهمه از «اریحا» و «ایله» و «اورشلیم» هم ، سخن به میان آمده است . در مقاله ای راجع به جهنم و در مقاله دیگر راجع به «بهشت عدن» گفتگو شده و این مقالات علاوه بر بحث اشتقاقی ، در باره معتقدات ملل گوناگون نسبت به بهشت و دوزخ ، تفصیلات و تحقیقاتی دارد .

ضمن مقاله «آدم» خوانندگان ، بانظرات اقوام مختلف و همچنین با نظرات تاریخی و علمی درباره آفرینش ، آشنا میشوند . در مقاله مربوط به «نوح» از داستانهای طوفان در نزد چند ملت و از منشأ تصویری طوفان و انقلابات جهانی سخن بمیان آمده است .

بطور کلی این کتاب رساله تحقیقی است که تطور قصص را در ملتهای بزرگ نشان میدهد و منشأ هر داستان و خصوصیات قومی که در تغییر صورت يك داستان پیش میآید بیان میدارد و در خاتمه بیشتر مقالات ، خواننده ، انعکاس هر داستان را در ادب فارسی باز مییابد و پس از آن که فکر وی از دقت و تحقیق خسته شده است ، باصیل آثار ادبی ، ملال از آئینه خاطر میزداید و بر نیروی ذوق و احساسات عالی خویش میافزاید .

رویه مرفته کتاب اعلام قرآن يك اثر دینی و فلسفی و تاریخی و ادبی است و بهر يك از جنبه های چهارگانه آن توجه کامل معطوف شده است و همه مندرجات آن ، به سندهائی معتبر مستند است و در پایان هر گفتار ، مأخذ آن ، مضبوط است تا اگر خواننده خود بخواهد ، بمأخذ مراجعه کند و با اصول تحقیقی که در دست دارد ، حس کنجکاوی و حقیقت جوئی خود را بوجه احسن قانع سازد .

امیدوارم این کتاب که با خلوص کامل، تقدیم عالم فرهنگ میشود، برای همه مفید و سودمند واقع گردد، زیرا نگارنده را در همه تألیفات و خدمات دیگر خویش جز نفع عموم، غایت و هدفی نیست و مخصوصاً مطالعه کتاب حاضر را برای همه طبقات اعم از روحانیون و دانشجویان و محققین و علاقمندان به آثار دینی مفید و لازم میدانم و معتقد هستم که مرد و زن و پیر و جوان هر کدام از این کتاب، بهره وافی و توشه کافی برخوردار خواهند داشت.

آنان که قصه و افسانه را دوست دارند با بهترین قصص اخلاقی آشنا میشوند و خلال آنها هزاران عبرت و حکمت می‌اندوزند و کسانی که مایل به مطالعه درباره اصول کلی باشند، یا به روابط دینی خود اقوام توجه کنند، پس از ختم این کتاب تصور روشن و کاملی از مطلوب خود در ذهن دارند و بادیده‌ای روشن بین به جهان منعب و دین می‌نگرند.

### قرآن مجید برای همه قابل فهم است

بیگمان، قرآن مجید که کلام الهی است برای هدایت مردم به صراط مستقیم، نازل گردیده و در تنزیل عزیز باین معنی تصریح شده است، به موجب تصریحات قرآنی، قرآن برای هدایت بجانب رشد و راهنمایی «بطریق اقوم» بر قلب محمد، پیغمبر خاتم الهام شده است: «انا سمعنا قرآناً عجاً یهدی الی الرشـد» (آیه ۱ از سوره جن). «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم» (آیه ۹ از سوره اسراء). «نزل به الروح الامین علی قلبك لتکون من المندردین» (آیه ۱۹۳ از سوره شعرا). قرآن از هرگونه عوج و کژی منزّه است: «قرآناً عربیاً غیر ذی عوج». (آیه ۲۸ از سوره الزمر). «الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجاً» (آیه ۱ از سوره کهف). هر کس در کتاب عزیز تدبیر کند، راه راست می‌یابد و چون کلام بشر نیست و منشائی غیر از ذات الهی ندارد، در آن، اختلاف و تناقض دیده نمیشود: «افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیـه اختلافاً کثیراً» (آیه ۸۲ از سوره نساء).

هر چه در این کتاب مبارک، از اصول عقاید و احکام و مواعظ آمده، یکسره برای راهبری مردم است و چون همه کسانی که پس از نزول قرآن در این جهان زیست کنند، مکلف به اجرای احکام قرآنی هستند و نظر باین که هر آیه از آیات قرآنی، مشتمل بر هدایتی است، تمام آیات کتاب عزیز برای مردم قابل فهم است، منتهی باید به معانی لغات در زمان نزول قرآن و به اوضاع آن زمان و احوال دوران جاهلیت، آشنا بود و اسباب نزول آیات و ترتیب نزول و تسبیق آیات را در نظر داشت و باید قرآن را با قرآن تفسیر کرد و توجه داشت که قرآن، «محکم و متشابه» دارد. گاه الفاظ قرآنی در معانی حقیقی استعمال میشود و زمانی در معانی مجازی و استعاره، کلمات قرآنی بکار میرود. مثلاً نمیبایست تصور کرد که چون در قرآن مجید «حتی یلج الجمل فی سم الخیاط» (آیه ۴۰ از سوره اعراف) به عنوان تمثیل مذکور است، باید شتر روزی در سوراخ سوزن داخل شود یا برای جمل معانی دیگری جعل گردد یا معنی دور از



ذهن برای آن تصور شود، بلکه بایستی از این عبارت کریمه، احاله و عدم امکان را استفاده کرد.

بسیاری از مردم که دچار سرگردانی میشوند، اگر سرگشتگی آنان نتیجه خبث طینت نباشد، مسلماً ناشی از کج فهمی آنهاست. فی المثل: ممکن است کسی آیه مبارکه «لوانزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشية الله» (آیه ۲۱ از سوره حشر) را بخواند و تصور کند که بنا بر آن بر کوهی نازل شود، آنگاه در مقام شناختن نام و موضع کوه و کیفیت اعراض کوه از قبول قرآن بحث کند و مطالبی درباره چگونگی شمول رحمت الهی نسبت بآن کوه بنویسد یا بگوید، یا این که لفظ «جبل» را در معنی مجازی بکار برد و آن را بر شخصی یا اشخاصی، موافق پندار خود مطابقت دهد. اگر فهم کج نباشد و طبع مستقیم خود را در ادراک معانی قرآن بکار ببریم، از این آیه، سنگینی و گرانیگی مطالب و احکام تنزیل عزیز را درمی یابیم و فکر خود را از راه مستقیم منحرف نمیکیم و خود را باین دیوار و آن دیوار نمیزنیم.

### در قرآن مجید تحریف نشده ولی عده ای از کونه نظران سودجو، معانی قرآنی را تحریف کرده اند

مسلماً چون همه آیات و کلمات قرآنی در حافظه صحابیان با ایمان پیغمبر، مضبوط بوده، تحریف یا حذف و اضافه آن، امکان پذیر نبوده است و بعلاوه خداوند، در قرآن، خود، حفظ و نگاهداری ذکر عظیم را ضمانت کرده است: «انانحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون» (آیه ۹ از سوره حجر) اما همچنان که در قرآن مجید خلال داستان گمراهی های یهود اشاره شده است برخی معانی قرآنی را با وجود تعقل و فهم آن، تحریف کرده اند و کلمات الهی را در غیر مفاهیم مستقیم آن بکار برده اند: «یحرفون کلام الله من بعد ما عقلوه» (آیه ۷۵ از سوره بقره) «یحرفون الکلم عن مواضعه» (آیه ۴۶ از سوره نساء) «یحرفون الکلم من بعد مواضعه» (آیه ۴۵ از سوره مائده).

عده ای میخواهند دلخواه خود را در قرآن بیابند و گمان میبرند که کلام آسمانی موافق با خواهشها و آرزوهای دل آنان نازل شده است. باین جهت نظرهای هوس آلود خود را به جانب آیات قرآن مجید خیره میکنند و برای اثبات منظوره های نابجای خود از کتاب حق، جعل دلیل مینمایند. مثلاً برای آن که تعدیات اجتماعی خود را عادلانه جلوه دهند و ثروت و مکتبی را که در نتیجه نابسامانی اجتماع و تشکیلات غلط جامعه اندوخته اند، حق مسلم خود معرفی کنند و فقر و بینوایی مردم مستمند را توجیه نمایند، باین آیه کریمه «وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم» (آیه ۲۱ از سوره حجر) یا به آیه «نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا» (آیه ۳۲ از سوره زحرف) تمسک میجویند. غافل از آن که آیه نخست، نظر نوع آدمی را از محدود بودن نعم الهی باز میدارد و آدمیان را متوجه میسازد که همه نعمتهای این

جهان منبئی لایزال دارد و همه این خزائن، در اختیار آدمیان يك زمان گذاشته نشده، بلکه مقداری محدود و مشخص و معلوم از آن خزائن، متناسب با هر عصر بتدریج نازل میگردد و همیشه برای همه، تمتع از نعم الهی ممکن است. ضمناً آیه ۲۱ در سوره «حجر» يك اصل اقتصادی را با افراد وجوامع میآموزد که اگر منابعی سرشار داشته باشند، باز نباید دست اتلاف و اسراف بکشایند، بلکه بایستی موافق حساب و میزان مشخص، از آن بهره‌مند شوند و مقدار بهره‌مندی هر فرد یا هر دسته، از آن معلوم و مشخص باشد.

آیه دوم به استعدادهای که وسیله زندگی است اشاره دارد، بدلیل آن که: علت تقسیم معیشت را حفظ نظام اجتماعی و برقراری سلسله مراتب، معرفی فرموده است «لیتخذ بعضهم بعضاً سخریا».

بهیچ وجه، قرآن ناظر بر آن نیست که عده‌ای باید فقیر و بینوا باشند و عده‌ای اسب هوی و هوس بهر طرف بتازند و نعمتهائی را که خداوند برای همه افراد بشر آفریده است تملک و تصاحب کنند بدلیل آن که: قرآن مجید، کافران را برگفتارشان که میگویند «اگر خدا میخواست بفقیر طعام میرسانید» سرزنش میکند و آنان را گرفتار ضلال مبین میداند. «قال الذین كفروا للذین آمنوا انطعم من لو يشاء الله اطعمه ان انتم الا فی ضلال مبین» (آیه ۴۷ از سوره یس).

قرآن مجید برخلاف آنچه مردم کوته نظر میندازند، اموال و نعم این جهان را موجب قوام همه مردم میداند و برای عموم مردم من حیث المجموع نسبت بهرمال سهمی قائل است و از دادن مال بدست سفیهانی که مصلحت خود و صلاح اجتماعی را نمیدانند و مال و نعمت را ضایع میگذارند و در بهبود آن سعی و اهتمام مبذول نمیدارند، نهی میفرماید و جزء احکام در سوره نساء آیه ۵ مقرر میدارد: «ولاتؤتوا السفهاء اموالکم التي جعل الله لکم قیاماً».

### معانی قرآنی کلی است

تنزیل عزیز میخواهد که همه مردم را به تفکر و تدبر وادارد، تا راز آفرینش را دریابند و به اسرار ترقی و انحطاط امم پی‌برند و موادی را که برای ساختمان کاخ سعادت دنیوی و اخروی لازم دارند بدست آورند، اما در عین حال، قرآن کتابی نیست که علوم جزئی را شامل باشد یا در صدد بیان تفصیلات تاریخ اقوام برآید و حتی احکام جزئی را هم شامل نیست.

### عدم اشتغال قرآن بر احکام جزئی

قرآن کریم، خاتم کتب آسمانی است و باید تا وقتی که جهان برپاست احکام و مقرراتش اجرا گردد. در عین حال، اوضاع زمان و احوال جهان متغیر است و برحسب دگرگونی اوضاع و احوال، احکام جزئی هم باید متغیر باشد. بنابراین مقرراتی که برای اداره جهان لازم است باید دو قسم باشد: يك قسم آن ثابت و لایتغیر که به منزله قانون اساسی اسلام است و دیگر فروع و احکام جزئی که باید به وسیله سنت و عترت تبیین شود و فقهای عظام از سنت رسول اکرم؛

سیره صحابه و اهل بیت معظم استنباط کنند .

قرآن مجید ، خود به این معنی ناطق است : « السم تر کیف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اكلها كل حين باذن ربها » (آیه ۲۴ ازسوره ابراهیم) . بهترین دلیل بر این مدعی ، آن که ، کیفیت گزاردن نماز و تعداد رکعات آن در قرآن مجید مذکور نیست و مناسک حج و جزئیات احکام روزه را در تنزیل عزیز نمیابیم و در این گونه احکام ما باید طبق نص قرآنی ، به سنت رسول مراجعه کنیم « ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا » (آیه ۸ ازسوره حشر) . پیغمبر معظم ، جهت تکمیل هدایت ، فرمود که : من در میگردم و در میان شما دو ثقل بجا میگذارم «ثقل اکبر» کتاب خداست و «ثقل اصغر» عترت من است (یا بهروایتی ، سنت من است) .

به فرض آنکه عبارت حدیث ، «سنتی» باشد ، باز عترت و اهل بیت که عالمتر به مافی-ال بیت هستند و از ریشه طیبیه برآمده و فروع شجره طیبیه اند ، برای اجرای احکام کتاب و سنت ، اولویت دارند و بعلاوه ، قرآن ، به مودت و دوستی ایشان ، توصیه کرده است «قل لا اسألکم علیه اجرا الا المودة فی القربی» (آیه ۲۳ ازسوره شوری) . اگر هم از «مودت قریبی» مطلق دوستی خویشاوندان مراد باشد ، باز از جهت آن که پیغمبر معظم ، پدر امت است ، خویشاوندان او نزدیکترین اقاربند و مودت آنان بر همه افراد امت واجب است .

از آنچه گفته شد ، معلوم میگردد که ما باید اصول کلی تکالیف خود را از قرآن مجید بگیریم و روح قرآنی را در همه امور دریابیم و سنت را با آن مطابقت و موافقت دهیم و اگر چیزی بنام خبر و حدیث شنیدیم که با روح قرآنی موافقت نداشت ، آنرا بدور افکنیم و بر دیوار بزنیم

تنزیل عزیز ، در طریقه اجراء احکام ، ما را آزاد گذاشته است و مقرر داشته : « فبشر عباد الذین یستمعون القول و یتبعون احسنه » (آیه ۱۸ ازسوره زمر) . اگر ما مسلمانان روش اختیار احسن و انتخاب اصلح را پیش میگیریم ، تفوق خود را بر همه امم حفظ میگردیم ، چه . «الاسلام یعلو ولا یعلی علیه» اما با کمال تأسف ما قرآن را به زبان میخوانیم و به قرائت آن اکتفا میکنیم یا آن که معانی آنرا در همان قوالبی میریزیم که علمای یک عصر مطابق مقتضیات زمان خویش ریخته اند . غافل از آن که قرآن ، برای همه عصرهاست و باید کلیات آن با مقتضیات همه ازمه موافقت داشته باشد . مثلا در قرآن مجید میخوانیم : «قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلواتهم خاشعون و الذین هم عن اللغو معرضون و الذین هم للزکوة فاعلون و الذین هم لفرجهم حافظون الاعلی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلك فاولئک هم العادون و الذین هم لاما ناتهم و عهدهم راعون و الذین هم علی صلواتهم یحافظون » ( آیات ۱ تا ۹ ازسوره مؤمنون) .

این آیات مبارکه ، کلیه وسایل سعادت را در هر عصر در اختیار مردم سعادت خواه آن



قرار میدهد، اما باید توجه داشته باشند که مصادیق لغو و مصادیق امانات بر حسب زمان، متفاوت است و همچنین باید عنایت کنند که حفظ فروج وقتی ممکن است که مزاجتی ممکن باشد و مزاجت وقتی امکان پذیر است که کار و حداقل معیشت برای همه تأمین شده باشد. همچنین در قرآن مجید قرائت میکنیم «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (آیه ۱۳۱ از سوره نساء).

به حکم آیه کریمه، در هر زمان موظف هستیم که راه تسلط بیگانگان را بر خود مسدود سازیم و تنها سدها تسلط، جنگ و جدال نیست، بلکه تسلط و استعمار در هر زمان رنگی به خود میگیرد و ملل مسلمان باید وسیله استعمار را در هر زمان تشخیص دهند و از آن اجتناب کنند، حتی ممکن است وقتی وسیله سلطه بیگانگان، هبه و قرضه باشد اگر چنین تشخیص، پیش آید، باید قرضه و هبه بیگانگان را به خودشان مسترد داشت.

به هر حال، این قبیل احکام و نظامات اجتماعی در قرآن فراوان است و حق این بود که ملل مسلمان در همه تشکیلات اجتماعی و سازمانهای بین المللی پیشقدم باشند. قرض الحسنه را قرآن به موجب آیه ۲۴۵ از سوره بقره و آیات دیگر سبب مضاعف شدن مال می شناسد، چه خوب بود ما مسلمین پیشقدم میشدیم و به دیگران قرض میدادیم، تا قدرت خرید و سطح اقتصادیات ملل دیگر بالا میآمد یا حداقل ملل مسلمان با قرضه های تعاونی، یکدیگر را مساعدت میکردند و استقلال اقتصادی به دست میآوردند.

چه خوب بود ما مسلمانان با قرائت آیه ۲۷۶ از سوره بقره: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِي الصَّدَقَاتِ» و آیه ۱۲ از سوره آل عمران: «لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً» در مقام پیدا کردن طریقه اجرای نهی از ربا بر میآمدیم و موافق با اصول اسلامی پیش از دیگران بانک ها ترتیب میدادیم و از صدقات خود در راه های عمران و آبادانی کشورهای خود و تألیف قلوب اقوام دیگر، استفاده میکردیم.

وظیفه اجتماعی ما مسلمانان به موجب آیه ۳۸ از سوره شوری «وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ» آن بود که در ایجاد حکومت مشورتی، براقوام و امم دیگر سبقت جوئیم و هم اکنون وظیفه ما این است که هر يك از قوانین و مقررات را با مشورت دسته های مختلفی که به عنوان منتفع یا مجری یا متخلف یا متضرر، رابطه ای با قانون دارند، وضع و تدوین کنیم.

آیه شانزدهم از سوره توبه به مشرکان رخصت آن نمیدهد که به عمارت مساجد دست زنند و در آیه هفدهم تنها مؤمنان را شایسته بنای مسجد میشناسد. این مؤمنان بخدای یکتا و روز واپسین ایمان دارند و اهل نماز و زکوة اند و جز از خدای یکتا نمی ترسند. بموجب آیه هجدهم سقای حاجیان و ساختن مسجد پهای ایمان بخدا و ایمان بروز رستاخیز نمیرسد و بنا بر خاتمت این آیه کریمه، کسانی که چنین کارهایی را برایمان مقدم دارند یا با آن مساوی شناسند ستمکارانند و خداوند ستمکاران را هدایت نمیکند.

هرگاه مفاد آیات سه گانه را من حیث المجموع، مورد نظر قرار دهیم از دستور قرآنی

این نتیجه حاصل میشود که اول باید مؤمن و نمازخوان و دهنده زکوة تربیت کرد و آنگاه برای ساختن مسجد بر پای خاست و اگر مسجدی از روی ریا ساخته شود ، چون بانی آن گرفتار شرک خفی است ، عمل او ارزشی ندارد . آیا باین حساب ، برپا کردن مراکز تربیت دینی و اخلاقی مقدم بر بنای مسجد نیست ؟ آیا مساجد ویرانی که در نتیجه نداشتن نماز خوان در شهرها بجای میماند نمیایست به مراکز تربیتی یا محل معالجه بیماران تبدیل شود ؟

یگمان رعایت نظر واقفان لازم است ، اما باید نیت اصلی واقف را بدست آورد و چنان فرض کرد که اگر خود او در این زمان حیات داشت و به احتیاجات اجتماعی امروز آگاه بود مال خود را در چه راهی وقف میکرد . مسلماً واقف بر مبنای آیه کریمه «والباقیات الصالحات خیر عند ربك الثواب» عمل کرده است و هدف او باقی ماندن اثر بوده ، حال اگر فی المثل در نتیجه توزیع آب در شهرها بوسیله شبکه های لوله کشی ، مردم از آب انبارهای وقفی بی نیاز شوند ، آیا میبایست آب انبارها همچنان بجای بمانند و قسمتی از مال شخصی که باحسن نیت خواهان فائده بخشی بوده است را کد و بی فائده بجای باشد ؟

تعاون در راه نیکوکاری و پرهیزگاری به موجب آیه ۴ از سورة مائده و طیفه مسلمانان است که باید با یکدیگر در این دو راه همکاری داشته باشند و از تعاون در راه گناه و تعدی پرهیزند . اگر ما ارشادات قرآنی را درست درک کرده بودیم در بنیانگذاری سازمانهای تعاونی با تشکیلات درست بر دیگران پیشقدم میشدیم و امروزه تعاون را بصورت يك اساس اروپائی نمی پذیرفتیم .

آنچه در این باب از نظر خوانندگان گذشت ، نمونه های ارشادی بود و نگارنده خود را موظف میدانند به خواست خدا هر چه زودتر کتابی درباره احکام قرآن و اصول اجتماعی به برادران مسلمان تقدیم دارد .

### عدم نزول قرآن برای بیان قوانین علمی

قرآن مجید ، متکفل تبیین قوانین جزئی علوم نیست ، اما افق وسیع علم را نشان میدهد و راه عروج به عالترین درجات علمی را باز مینماید ، چه راهنمایی به افق وسیع دانش بهتر از آن که به همه عالمیان ندا در داده است «والله خلقکم وما تعملون» .

کوتاه نظران چنان میپندارند که مصنوعات امروزی چون ساخته دست انسانی است ، مخلوق خدا نیست ، ولی قرآن از پیش توجه داده که آنچه دست صنعت انسانی به وجود آورد ، ازدو جهت مخلوق خداست . یکی از جهت آن که محصول قدرتی است که خداوند در بشر به ودیعه گذاشته ، دیگر از آن جهت که آدمی به خواص و آثاری که در موجودات نهفته بوده است ، پی برده و طریقه استفاده از آن را به دست آورده است ، پس ابداع از او نیست و خداوند است که بدیع السموات والارض میباشد .

مِمَّا لَأَسْفَ گزشتگان بر حسب محدودیت افق عصر خود ، از آیه کریمه :

«والله خلقکم وماتعلمون» اصل جبر را استفاده میکردند و اشعری و معتزلی برسر آن که اراده بشر بامشیت الهی چگونه توافق مییابد، یا در بحث از آن که بشر واجد یا فاقد اراده است برسر یکدیگر سنگ تکبیر میکوفتند و به جای آن که در مقام عمل برآیند، به لغو میپرداختند و چون از لغو اعراض نداشتند، فلاح و سعادت قرآنی هم درباره آنان تحقق نیافت. تنزیل عزیز، از پیش بهما خبر میدهد که ابداع خلق الهی، به نهایت نرسیده و پایان نیافته است. در سوره نحل پس از آن که وسایل سفر و سواری شمرده میشود، این قسمت از آیات قرآنی با عبارت «ویخلق ملا تعلمون» (آیه ۸ از سوره نحل) خاتمه مییابد.

قرآن مجید صریحاً میگوید «هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً» (آیه ۲۹ از سوره بقره).

بهموجب این آیه مبارکه، باید روزی برسد که بشر از تمام آنچه در زمین است به نفع خود استفاده کند. همه سنگهای نهفته در زمین و تمام موجودات روی زمین برای او نافع باشد. حتی مار و عقرب که امروزه ما آنها مضر میدانیم، بهموجب وعده قرآنی منتظر آن هستیم که روزی برای بشر موجوداتی سودبخش باشند و همین وسائلی که در این زمان، شهرها را ویران میکند و جهان را به خرابی تهدید مینماید، روزی به خلعت بشر درآیند و در راه سلم و صلح بکار روند و حتی به حکم قرآنی، خورشید و ماه مسخر نوع آدمی است.

### قرآن کتاب تاریخ نیست

گرچه در قرآن مجید، قصص برخی از امم و جماعات و افراد وارد شده است، لکن غرض از ایراد قصص حکایت وقایع تاریخی نیست. زیرا تاریخ در مقام بیان جزئیات وقایع و تعیین سال و ماه حدوث واقعهها است. در صورتیکه قرآن مجید صریحاً توجه به اینگونه تعینات را بی اهمیت شناخته است، چنان که در باب لبث اصحاب کهف، آیه کریمه چنین ناطق است: «ولبثوا فی کفهم ثلاث مائة سنین و اذدادوا تسعا قل الله اعلم بما لبثوا» (آیه ۲۵ از سوره کهف). نسبت به تعداد افراد اصحاب کهف و همچنین درباره عدد قوم یونس عبارات قرآنی حاکی از عدم عنایت باینگونه تشخصات و تعدادهاست.

شک نیست که همه قصصهای قرآنی، وقایعی است که در گذشته اتفاق افتاده و بسیاری از آنها در تورات یا تلمود یا منابع دیگر یهود و آثار عهد گذشته منعکس گردیده یا از سینه به سینه انتقال یافته است و در عصر نبوی، مردم با آن قصص کم و بیش آشنائی داشته اند مخصوصاً بنی اسرائیل در برخی از داستانها با وجود مسلم بودن اصول آنها، نسبت به جزئیات، با هم اختلاف میورزیده اند و قرآن کریم به این مطلب اشاره کرده است: «ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیہ یختلفون». (آیه ۷۶ از سوره نمل).

### مقصود از ایراد قصص در قرآن

مقصود از ایراد قصص در قرآن کریم، بیان عبرت و موعظت است. به حکم نص تنزیل



عزیز برای دعوت به راه پروردگار، سه طریق تعیین شده و آن سه عبارت است از: حکمت و موعظه حسنه و مجادله به وجه احسن. مواعظ غالباً خلال قصه‌هاست و بعلاوه قصص از جهت آن که از مشهورات یا مسلمات است، در مجادله نقش مهمی را ایفا میکند.

قصص قرآنی با داستانهای تورات و کتب دیگر، این تفاوت را دارد که به وجه احسن قصه شده است. «نحن نقص عليك احسن القصص» (آیه ۴ از سوره یوسف). همه محتویات قصه، عبرت‌آمیز است و یکایک از داستانها با دعوت به توحید آغاز میشود و مقاومت و مجاهده مردان خدا را نشان میدهد و عناد و خصومت مخالفین سرسخت را باز مینماید. در پایان هر قصه، مردم نادرست و خائن و تبهکار، دچار هلاک و دمار میشوند و مؤمنان و صالحان، نجات‌یابند. پیغمبران هرچه میکنند، در راه رضای خداست و محبی و ممات آنان در راه ایفاء وظیفه تبلیغی است که از طرف پروردگار عالمیان در عهده آنان گذاشته شده است. همه، ناصحانسی مشفق هستند که با مردمی آشفته حال سروکار دارند.

آنان که ابراز ایمان میکنند گاهی عدس و سیر و پیاز میخواهند و گاهی میخواهند که آشخور هر سبط، جدا باشد و زمانی هم رؤیت خدا را میطلبند. بعضی به پیغمبر میگویند باید فرشته‌ای مأمور هدایت آدمیان شود و عده‌ای فرشته خاصی را جهت ابلاغ پیام حق، پیشنهاد میکنند. مائده آسمانی میخواهند و خوارق عادت از سفرای الهی طلب میکنند، اما مطالبه آیات بینات، جهت اثبات نبوت آنان نیست، بلکه مقصود کافران متکبر، موجه نشان دادن کفر و عناد خویش است. خداوند تعالی، هر جا که مقتضی بداند، با قدرت و مشیت خویش، خواسته‌های افراد یا انتظارات ملل را به دست پیغمبر زمان برآورده و اثر آن در اذهان و کتب باقی مانده و بسا است که مورد تأویل و توجیه قرار گرفته باشد.

قرآن مجید به اصول حقه اینگونه امور اشاره میکند و به حقیقت وقایع، راهبری میفرماید تا مردم متفکر، در آن بیندیشند و اگر بخوانند، حقیقت واقعه تاریخی را دریابند و گر نه به عبرت و موعظه‌ای که حاصل داستان اصیل و مشهور است اکتفا کنند.

تکرار برخی قصص در قرآن مجید، چنان با اصول بلاغت، تنظیم شده که در هر مورد، عبرت و حکمتی خاص، از آن استفاده میشود و ذوق سلیم از سرچشمه بدایع آن، زلال تازه‌ای مینوشند. گاهی داستان مختصر است و زمانی مفصل. گاه، قصه از آغاز کار شروع میشود و گاهی يك حادثه مهم داستان، به عنوان مبدأ اختیار می‌گردد، زمانی هم، چند قصه کوتاه پهلوی هم قرار می‌گیرد تا از باب نظر و اعتبار، این قصص را با هم مقایسه کنند و اصول لایتغیر اجتماعات و وحدت مبانی ادیان را دریابند.

پیغمبر ما، نبی امی درس ناخوانده بود و هیچ سندی نشان نمی‌دهد که وی با «احبار یهود» نشست و برخاست داشته باشد، مع هذا همه قصه‌هایی که در قرآن مجید مندرج است، در کتب انبیاء گذشته، اصل و منشائی دارد و این خود، نشان صدق نبوت حضرت ختمی مرتبت است.

و قرآن مجید هم در بسیاری موارد، به این مطلب اشاره‌های بلیغ دارد: «ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان» (آیه ۵۲ از سوره شوری) «وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه يمينك» (آیه ۴۸ از سوره عنكبوت).

بنابراین، یکی از مقاصد ایراد قصص در قرآن، تصدیق کتب آسمانی دیگر و باز نمودن تطابق اصول کتابهای سماوی است.

### انگیزه تألیف کتاب و روش تحقیقی که اتخاذ شده است

محرك اصلی نگارنده در تهیه این کتاب، خواندن کتاب ینابیع الاسلام تألیف يك نفر مسیحی متعصب معاند بود. قرائت آن کتاب، برخلاف منظور نویسنده آن، من و هر شخص بیطرف دیگر را متوجه ساخت که قصص قرآنی در کتب گذشتگان و در امم ساله، منأهائی دارد و میتوان به آن منابع دسترسی پیدا کرد و قصه‌هائی را که در تنزیل عزیز منعکس است، با منأ صورت‌های تطوری داستان مقایسه نمود و حقانیت و حکمت قرآنی را ثابت و محرز داشت.

همین انگیزه، این ناچیز را که از زمان کودکی با قرآن، انس و الفت داشتم و همیشه هم، هر چه داشتم باشم از دولت قرآن میدانم، بر آن داشت که اثری تحقیقی راجع به اعلام قرآن مجید، تهیه کنم و همواره مترصد فرصتی بودم تا آن که انتخاب پایان‌نامه دکترای ادبیات پیش آمد. نگارنده با تصویب استاد راهنمای خویش، جناب آقای علی اصغر حکمت که از دیر باز با این ارادتمند لطفی خاص داشت، موضوع رساله دکتری خود را، تحقیق در اعلام قرآن مجید انتخاب کردم و جهت پیدا کردن منأقصص، متن فرانسه دائرة المعارف اسلامی را زمینه کار خود قرار دادم. آنگاه ترجمه قسمتی از دائرة المعارف اسلامی را به زبان عربی با تعلیقات مفید آن مطالعه کردم. پس از آن، کتب عهد عتیق و قسمت‌هائی از کتب عهد جدید را با دقت خواندم و در موارد نیاز به کتاب «قاموس، کتاب مقدس» که در نوع خود بی نظیر است مراجعه نمودم.

از جهت منابع اسلامی، چندین کتاب مربوط به قصص قرآن و چند کتاب تفسیر و کتابهای تاریخی معتبر را به عنوان مرجع انتخاب نمودم و اخیراً هم کتاب محققانه *Les origines des légendes musulmanes* تألیف دکتر «سیدرسکی» به دستم افتاد و تا آنجا که امکانات اجازه میداد، به منابع و مستندات دائرة المعارف اسلامی و کتاب «منابع قصص مسلمین» مراجعه کردم، بنابراین، با ضرس قاطع، میتوانم به خوانندگان اطمینان دهم که در این کتاب هیچ مطلبی بدون مأخذ و سند درج نشده و در عین حال، کتاب از اظهار نظر خود نگارنده خالی نیست و در هر مورد، نظر قطعی یا احتمالی خود را تصریحاً در کتاب مندرج داشته است.

این مجاهدات، آنگاه ارزش تواند یافت که در بارگاه الهی، با نظر قبول تلقی شود و با مدد توفیق ذات احدیت و با هدایت قرآن و حمایت صاحب قرآن، مورد توجه همه مسلمانان قرار گیرد.

هرگونه نظر انتقادی که خوانندگان ابراز فرمایند با طیب خاطر، پذیرفته خواهد شد و در رساله‌های جداگانه یا در طبع مجدد این کتاب، راجع به نظرهای رسیده بحث و انتقاد به عمل خواهد آمد.

در خاتمه، از خداوند یکتا توفیق میطلبیم که در خدمت قرآن مجید بقیه عمر خود را بگذرانم و چند کتاب که مواد آن فراهم است، در اختیار خوانندگان عزیز قرار دهم و پس از آن که کتب اعلام قرآن و احکام قرآن و فرهنگ قرآن و اصول قرآنی و کتاب روش تعلیم قرآن انتشار یافت، آنگاه وظیفه خود میدانم که به عنوان مکمل آن آثار، ترجمه و تفسیر کلام الله مجید را به عنوان محصول عمر خویش منتشر سازم.

«ما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه ائیب وهو حسبی فانه قریب مجیب».

تیر ماه یکهزار و سیصد و چهل و یک  
دکتر محمد خزائلی

بشر، همچنانکه از دیر باز سعی داشته که به آغاز آفرینش پی برد و مبدأ خلقت را دریابد، بی گمان از همان زمانهای نخست به شناختن بدایت خویش علاقه داشته و از راه فلسفه و داستان و اخیراً هم از راه تحقیقات علمی، راجع به چگونگی پیداشدن انسان اول حدس‌ها زده و سخن‌ها پرداخته است. کتب دینی نیز هر چند برای تربیت روحی و دادن دستور زندگی نازل شده و مقصود اصلی آنها بیان دقایق آفرینش نیست، معیناً غالباً در این زمینه ساکت نمانده و هر یک به زبان خود به آفرینش انسان اول که به نام آدم نامیده شده و در کتب اسلامی او را ابوالبشر کنیه داده‌اند، اشاره‌ای کرده و ذکر آن داستان را وسیله عبرت و موعظت و یا زمینه‌ای برای طرح مباحث اجتماعی و تربیتی که مقصود اصلی است، قرار داده است. چنانکه در قرآن مجید و در «تورات» و در «بندھشن» و کتب بابلی از این مقوله سخن به میان آمده و احادیث اسلامی هم این قصه را شرح و بسط داده است و مفسرین تورات و قرآن مجید داستانهای متون کتب آسمانی را کامل ساخته و قسمت‌های منقطع و بریده را بهم پیوسته‌اند و روی هم داستانی شیرین ترتیب داده‌اند.

فعلاً مادر این گفتار، نخست مسطورات قرآن مجید را درباره «آدم» مطالعه میکنیم و آنگاه از نظر تورات و بندھشن و افسانه‌های یونانی و سومری و بابلی خلال پنج قسمت، در این بحث وارد میشویم. سپس داستان را مطابق با آنچه مؤلفین قصص الانبیاء،

نوشته‌اند نقل میکنیم. پس از آن راجع به اشتقاق لغت آدم و تطور داستان و همچنین از راز آفرینش انسان در نظر علم سخن خواهیم گفت و در پایان مقال از تأثیر قصه آدم، در ادبیات فارسی گفتگو خواهیم کرد و به این مقاله قصه دوبرآدم که در قرآن مجید مندرج است ضمیمه خواهد شد. باین ترتیب مقاله آدم مشتمل بر دوازده قسمت خواهد بود.

## ۱- قصه آدم در قرآن مجید

درسوره‌های بقره و اعراب و حجر و طه و ص قصه خلق آدم بیان شده و درسوره‌های بنی اسرائیل و کهف نیز به این قصه اشاره‌ای رفته است و مفاد مجموعه آیات چنین است: خداوند برای آگاه ساختن فرشتگان، از مشیت خویش به ایشان فرمود که در زمین، خلیفه‌ای ایجاد خواهد کرد. فرشتگان بر سبیل استعمال گفتند آيا زمین را بکسی خواهی سپرد که در آن فساد کند و خونها بریزد؟ با اینکه ماهمواره به تسبیح و تقدیس تو اشتغال داریم، آیا انسانرا بر ما باید مزیتی باشد؟ خداوند فرمود: آنچه من میدانم شما نمیدانید.

ایزد تعالی انسان را از خاک به دست خویش بیافرید.

راجع به ماده خلقت آدم و اصل پیدائی آن، قرآن مجید، در آیات گوناگون بیاناتی دارد وصفاتی می‌شمارد. به موجب آیه ۵۲ از سوره آل عمران، خداوند، آدم را از خاک خلق فرمود و به موجب آیه ۲۶ از سوره حجر انسان از صلصال یعنی گلی که بر اثر خشکیدگی چون به آن دست زنند به صدا درآید و از «حمأ منسون» یعنی گل سیاه ورزیده خلق شده است. بنابر آیه ۱۱ از سوره صافات آفرینش انسان، از طین لازب یعنی گل چسبنده بوده است. پس از آنکه گل آدم با این صفات سرشته شد، خداوند در او روح دمید و بوی بهترین صورت را بخشید و او را از نام و حقیقت موجودات آگاه ساخت. برای آنکه فرشتگان بدعلت امتیاز آدمی پی برند موجودات را بر فرشتگان

۱- فلسفه مبتنی بر اینکه هر چه اسم دارد دارای حقیقت است مبدأ فلسفه ایدآلیسم میباشد و این فلسفه در بابل قدیم طرفدارانی داشته و امروزه هم تحت عنوان doctrine du nom معروف است و کریمه «و علم آدم الاسماء» باین نظر فلسفی اشاره‌ای دارد.

عرضه داشت و ایشان به حقیقت آنها پی نبردند. آنگاه به آدم فرمود تا اسماء موجودات را بر فرشتگان باز نماید و چون آدم از عهده آرمایش برآمد همه فرشتگان به مزیت او اقرار کردند و خداوند بایشان گفت: که من نهان کار آسمانها و زمین را میدانم و از آنچه شما در نهان خود پرورید و یا آشکار و ظاهر سازید آگاهم. ملائکه به امر حق و به منظور تعظیم آدم بسجده در افتادند. فقط ابلیس تکبر ورزید و اعتراض کرد و گفت: من از آدم بهترم، چه اصل خلقت من آتش روشن و اصل آفرینش او خاك تیره است.

ابلیس به کیفر تکبر خویش مردود درگاه شد ولی آدم با جفت خود ساکن بهشت گردید. خوردن تمام میوه‌ها و محصولات بهشتی برای ایشان مباح بود. فقط از نزدیک شدن به درخت معین نهی شدند و خداوند فرمود: «اگر باین درخت نزدیک شوید از جمله ستمکاران خواهید بود. ابلیس دشمن شماست، سخن او مشنوید».

به آدم گفته شد که وی در بهشت گرسنگی و عطش و برهنگی و گرمای سوزان نخواهد دید. اما شیطان به وسوسه آدم و زوجه‌اش پرداخت و گفت: هیچ میدانید چرا خدا شمارا از خوردن میوه این درخت نهی کرده است؟ هرگاه از این درخت تناول کنید دو فرشته جاودان خواهید شد. شیطان برای جلب اطمینان آن زن و شوی قسم‌های مؤکد یاد کرد که جز نصیحت و صلاح اندیشی منظوری ندارد ولی مقصود وی آن بود که عورت و زشتیهای ایشان ظاهر گردد.

چون آدم و زوجه‌اش، از میوه آن درخت چشیدند، عورت ایشان ظاهر گردید و با برگ درختان بهشت شروع به پوشیدن خود کردند. در این هنگام از پروردگار ندائی بدین مضمون شنیدند: «مگر شمارا از خوردن میوه آن درخت باز نداشتیم یا مگر شمارا از عداوت و دشمنی شیطان آگاه نساختم؟».

ایشان گفتند: بار پروردگارا ما به خود ستم کردیم، هرگاه از گناه ما درنگذری و مارا مورد رحم و شفقت خویش قرار ندهی، در زمره زیانکاران خواهیم بود.

با این کلمات یا سخنان دیگری که از جانب پروردگار به آدم القاء شده بود،

استغفار کردند و در نتیجه، توبه ایشان پذیرفته شد و مأمور گردیدند که به زمین فرود آیند و در روی زمین تاملتی بالذت و خوشی قرار یابند.

در سورة بقره و اعراف «فعل هبوط» نسبت به «واو جمع» داده شده و به دنبال آن مقرر گردیده که هبوط کنندگان بایکدیگر دشمن باشند.

شاید چنانکه از این پس خواهیم دید، این قسمت اشاره‌ای به داستان تورات باشد و مرد وزن و طاوس و مار که در قصه تورات جانشین شیطان است، میبایست با هم دشمنی و عداوت ورزند.

در سورة اعراف قصه آدم چنین پایان می‌یابد: خداوند میفرماید در زمین زندگی خواهید کرد و هم در آن خواهید مرد و باز از آن بیرون خواهید آمد. آنگاه فرزندان آدم را خداوند خطاب میکند و به داشتن لباس تقوی و نپذیرفتن فریب شیطان سفارش میفرماید.

## ۲- داستان آدم در تورات

۱- خداوند در پنج روز، زمین و آسمان را آفرید و در روز ششم آدم را به صورت خویش از خاك خلقت فرمود و در بینی وی روح زندگی دمید و او را بر مرغان هوا و ماهیان دریا تسلط بخشید و سبزی و میوه را خوراك او قرار داد.

۲- در شرق عدن، خداوند بهشتی به وجود آورد و درخت زندگی و درخت معرفت نيك و بد را در میان آن باغ رویانید. آدم مأمور حفظ و پاس بهشت عدن گردید و از خوردن و نزدیک شدن به درخت «معرفت خیر و شر» ممنوع شد.

۳- خداوند، همه مرغان و حیوانات بری را در پیش آدم حاضر کرد تا ببیند هر کدام را چه نام می‌نهد و آدم همه را نام‌گذاری کرد.

۴- برای اینکه آدم تنها نباشد، خدا خواست برای او یار و همانندی بسازد. خواب را بر آدم مستولی کرد و یکی از دنده‌های او را بر آورد و جای آنرا از گوشت پر کرد و از آن دنده، زنی آفرید که آدم او را «مرثه» نامید زیرا از مرء به معنی مرد

گرفته شده و همچنین او را «حوا» خواند، زیرا گفت: او مادر هر شخص زنده است. حوا «نساء» نیز نامیده شد زیرا از انسان گرفته شده بود و بهمین جهت مرد، پدر و مادر خود را ترك ميكند و به زن خویش ميبويند و يك تن می شوند<sup>۱</sup>. آدم و حوا هر دو عريان بودند ولی احساس شرم نمیکردند.

۵ - مار، که هوشیار ترین حیوانات بری بود، پیش حوا آمد و از او پرسید آیا راست است که از خوردن میوه بهشت منع شده‌اید؟ حوا گفت همه انواع میوه‌های بهشتی را میخوریم، فقط از خوردن میوه درختی که در میان بهشت روئیده است، ممنوع شده‌ایم و خداوند فرموده روزی که از آن میوه بخوریم خواهیم مرد. مار گفت: نخواهید مرد بلکه خداوند میداند که با خوردن آن میوه چشمان شما گشوده خواهد شد و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید گردید.

حوا را خوردن میوه خوش آمد، هم خود خورد و هم بد آدم خورانید. چشمان ایشان گشوده شد، برهنگی خود را دیدند و شرم‌منده شدند و برای خویش از برگ انجیر ساتر ترتیب دادند. در این هنگام خرامیدن خدا را در بهشت دریاقتند و از ترس او در میان درختان پنهان شدند و خداوند سبب پنهان شدن را از ایشان پرسید. آدم گفت: چون برهنه بودم از شرم، خود را مخفی کردم. خداوند پرسید: ترا از برهنگی که آگاه ساخت؟ مگر از میوه آن درخت خوردی؟ آدم گفت: این زن که او را قرین من ساختی از آن میوه بهمن داد. خداوند فرمود: اینک که از آن درخت خورده‌ای، زمین، نسبت به تو ملعون شده و باید بارنج، قوت خود را از آن فراهم آوری و با عرق پیشانی نان خود را مهیا سازی و با زحمت و مشقت در روی زمین خواهی زیست تا چون مرگت فرارسد بخاك بازگردی زیرا از خاك بوجود آمده‌ای و به آن باز خواهی گشت.

همچنین خداوند درد وضع حمل را کيفر حوا قرار داد و مار را بخزیدن بر شکم

---

۱ - فقره اخیر که در ترجمه فارسی تورات آمده است در مقام آنست که لفظ نساء را مشتق از انسان بگیرد و در عین حال آنرا باریشه نسبان هم نزدیک سازد.



و خاک خوردن عقوبت کرد و میان نسل مار و ذریه حوا عداوت برقرار ساخت که آدمیان سرمار را بکوبند و مار پاشنه آدمیان را بکوبد .

خدا ترسید مبادا آدم که عارف خیر و شر شده است، دست به درخت حیات دراز کند و از میوه آن بخورد و جاودان گردد، از این رو او را از بهشت بیرون کرد و به آباد کردن زمین مأمورش گردانید و فرشتگان کروی (مقرب) را با شمشیر آتشین گماشت، تا راه درخت حیات را حفظ کنند .

۶- آدم، زوجه خود حوا را شناخت و از آدم و حوا پسری متولد شد که او را قاین نامیدند زیرا حوا گفت: از نزد پروردگار فرزندی اقتناء و تحصیل کردم. سپس حوا پسر دیگری آورد که والدین او را هابیل نام نهادند<sup>۱</sup>.

پس از آنکه هابیل به دست قاین کشته شد، از آدم و حوا در صدوسی سالگی شیث متولد گردید (شیث بمعنی عوض است و نام وی اشاره بدان است که وی برای آدم عوض نسل هابیل بوده است). هشتصد سال دیگر آدم بزیست و پسران و دختران از او بوجود آمدند و در فصد و سی سالگی وفات کرد. این بود مندرجات تورات در باره آدم .

### ۳- آفرینش انسان بر حسب داستانهای ایرانی

در قسمت های موجود اوستا، راجع به آفرینش انسان اول، داستانی وجود ندارد اما در کتب پهلوی از خلقت آدم گفتگو شده است و «بندھشن» به تفصیل از این مقوله سخن گفته که خلاصه آن ذیلاً نقل میشود :

هرمزد بواسطه علم خود بر همه چیز، بوجود اهریمن پی برد و برای مغلوب ساختن او عالم را بیافرید .

عالم سه هزار سال عالم ارواح بود و اهریمن بواسطه روشنائی، هرمزد را شناخت،

۱- هابیل بمعنی نفس و بخار است ولی وجه تسمیه وی در تورات ذکر نشده و بعضی از مفسرین تورات این نام را دال بر کوتاهی عمر هابیل دانسته اند .

ولی پیشنهاد صلح او را نپذیرفت و لذا برای جنگ، موعدی معین گردید.  
 هرمزد میدانست که سه هزار سال اول، فقط اراده او بر عالم، حکم خواهد کرد  
 و در سه هزار سال دوم، اراده او با اراده اهریمن آمیخته خواهد شد و در سه هزار سال  
 سوم، اهریمن بکلی مغلوب خواهد گردید.  
 اهریمن برای جنگ با هرمزد به آفرینش دیو و دروغ، دست زد. هرمزد هم  
 عالم مادی را خلق کرد.

«نخست» و «هومنه» (بهمن) یعنی ضمیر نیک و «امشاسپندان» دیگر را آفرید.  
 آنگاه آب و خاک و آتش و گیاهان و جانوران را خلق کرد سپس کیومرث یعنی زنده  
 فانی یا زندگانی فانی و گاو اولین را بوجود آورد.

«جیه» که غریته پلیدی بود با وسوسه های خویش اهریمن را به جنگ با  
 هرمزد واداشت. آب و آتش و گیاهان را فاسد کرد و زمین را از حیوانات موزی پر ساخت.  
 حرص و بیماری و اشتها و تشنگی و خواب را برای افساد کیومرث و گاو اولین برایشان  
 مسلط گردانید. گاو، ضعیف شد و بمرد و از تخمه او حیوانات مفید دیگر بوجود آمدند.  
 اما کیومرث پیش از فاسد شدن، عرق کرد و هرمزد از عرق او جوانی پانزده ساله  
 آفرید و پس از افساد، کیومرث سی سال دیگر بزیست و بنا بر نقل مینو خرد کیومرث  
 پدر «مشى» و «مشیانه» (مرد و زن اولی) است.

بنا بر نقل بندهشن، نود روز جنگ اهریمن با هرمزد طول کشید و به شکست  
 اهریمن خاتمه یافت. اهریمن در جهنم و ظلمت فرو رفت و آسمان در مقابل او لنگری  
 شد تا نتواند بدانجا وارد گردد.

تخمه کیومرث با روشنائی پاك شد و دوسوم آن به «سپندارمزد» ربه النوع زمین  
 سپرده شد. در مدت چهل سال، مشى و مشیانه مرد و زن اولین از خاک روئیدند و نخست  
 بهم چسبیده بودند.

هرمزد، اول روح را آفرید و سپس تن را خلق کرد تا روح را بکار کردن  
 وادارد. پس مشى و مشیانه تغییر شکل دادند و انسان شدند. هرمزد بدایشان گفت: شما  
 آدمید و نیاکان مردم هستید. مشى و مشیانه گفتند: آفرینش آب و زمین و گیاه و حشم

و ستارگان و ماه و آفتاب و همه نوع رفاه که منشأ و نتیجه عدالت است ، آفریده هر مزد است ، ولی پس از آن ، اهریمن روح آنها را تیره کرد و آنها فریاد زدند که آب و زمین و گیاهان و سایر چیزها ، آفریده اهریمن است . این دروغ را بواسطه فشار دیوها گفتند .

بعد از سی روز ، این مرد وزن داخل کویری شدند و در آنجا به بزی برخوردند که پشم سفید داشت و پس از آن ، سی روز ، بی قوت و غذا ماندند بعد به گوسفندی که فکین آن سفید بود برخوردند و آنها کشتند و از چوب درختان کنار و شمشاد ، آتشی روشن کردند .

آتش را ارواح از آسمان برای آنها آورده و طریق بکار بردن آنها به آنها آموخته بودند .

در ابتداء لباس آنها از برگ گیاهها و پوست حیوانات بود ، بعد آنها رسیدن پشم و بافتن پارچه را یاد گرفتند . سپس زمین را کندند و آهن از آن بیرون آوردند و آهن را با سنگ تیز کردند و تبری ساختند و از درختان جنگل کلبه ای بنا کردند . مشی و مشیانه بدروغگوئی عادت کردند و تسلط ارواح بد ، بر آنها همواره زیاده تر گردید . در مدت پنجاه سال ، مشی و مشیانه تمایلی بیکدیگر نداشتند و آنها را اولادی نبود ، ولی بعد از پنجاه سال ، یک پسر و یک دختر توأم آوردند ، یکی را پدر و دیگری را مادر خورد . بعد از این واقعه ، هر مزد مرء گوشت طفل را زایل کرد تا مشی و مشیانه بچه های خود را نخورند . پس از آن ، هفت جفت اولاد توأم آوردند که از هر جفت یکی پسر و دیگری دختر بود و این هفت پسر و دختر نیاکان مردم شدند .

در کتاب « ذات اسپرم » مسطور است که کیومرث و گاو اولی در ساحل رود دایتیک میزیسته اند . بعضی رود دایتیک را بارودارس منطبق میدانند . در همین کتاب ، زندگانی مربوط به مشتری و مرک منتسب به زحل شده است . مرک کیومرث وقتی فرا رسیده است که زحل در برج میزان بوده و بر مشتری تفوق داشته است .

#### ۴- داستان آفرینش آدم و حوا در افسانه های یونانی

به موجب افسانه های یونانی ، ابوالبشر ، مخلوق « پرومته » یکی از خداوندان

افیانوسهاست. آفرینش جسم انسان به موجب این داستان، از گل است و روان او آتشی است که «پرومه» از خدای خدایان یعنی «ژوپتر» ربوده است و از اینجهت مورد خشم خدای خدایان واقع گردیده است. «ژوپتر» برای انتقام کشیدن از پرومه به «وولکان» خداوند آتشفشان دستور داده است که زنی بیافریند و خدایان دیگر باین زن هدیه های بسیار داده اند و با جعبه ای اسرار آمیز او را پیش پرومه بزمین فرستادند. اما «پرومه» که احتیاط کار و اهل پیش بینی بود، او را نپذیرفت. «اپیته» مظهر پشیمانی و بی احتیاطی این زن را قبول کرد و جعبه اش را گشود و آلام و مصیبت های بسیاری که محتوی این جعبه بود در همه روی زمین پراکند و تنها امید در ته جعبه باقی ماند.

داستان خشم «ژوپتر» بر «پرومه» و انتقامجویش از وی مفصل است و بالاخره مدت سی سال، پرومه در کوه قفقاز بزنجیر های آهنین بسته میشود و عقاب یا کرکس جگرش را میخورد. پس از سی سال، بوسیله «هرکول» نجات مییابد یا مورد عفو «ژوپتر» قرار میگیرد.

پرومه پیش از آنکه دچار خشم خدای خدایان شود، با «تی تانها» که دشمنان ژوپتر بودند مبارزاتی فراوان داشته است. «تی تان» از نظر اعمال و از جهت تلفظ کلمه با «شیطان» نزدیک است.

## ۵ - قصه آفرینش در افسانه های سومریان و بابلیان

شاید، نخستین داستانی که از خلقت برای ما باقی مانده و به دست ما رسیده، داستانی باشد که سومریها در شش هزار سال پیش از این پرداخته اند. بنا بر این داستان، آنگاه که آسمان و زمین، نامی نداشت، ظلمت محض که اصل ماده باشد، جهان را پر میکرد و به صورت دریائی نمایش میداد. این آب ازلی، مرکب از دو عنصر بود: یکی عنصر نر به نام «آبو» و دیگری عنصر ماده به نام «تیامه» یا «تئومات» از این دو عنصر «آنیا» خدای آسمان و «کی» خدای زمین متولد گردیدند و از اتحادشان

«آئلیل» خدای هوا به وجود آمد و هوا نمو کرد و گسترش یافت و میان مادر و پدر خود فاصل گردید. از «آئلیل» خدای «ننازیاس» که خدای ماده باشد تولد یافت، سپس «آئلیل» خدای هوا با مادر خود در زمین متحد شد و از اتحاد ایشان نباتات و حیوانات به وجود آمدند.

بابلیها، بر مقتضای وسعت امپراطوری خویش به خدایان قدرت و عظمت بیشتری دادند و در نظر ایشان از «آبو» که آب شیرین و عنصر نر بود و «تثومات» که آب شور و عنصر ماده تلقی میشد «ایا» خداوند علم پیدا آمد و «ایا» پدر خود «آبو» را کشت و از خونس دریای محیط را بیافرید. «مردوخ» فرزند «ایا» «تثومات» را بقتل رسانید و جسد او را دو نیمه ساخت و از نیم آن، آسمان (آنشار) و از نیم دیگر آن، زمین (گیشار) را خلق کرد<sup>۱</sup> و آسمان را از ستارگان پر ساخت و زمین را از حیوانات و نباتات بیاکند. خدایان قدیم و کهن با خدایان نو به جنگ پرداختند و یکدیگر را کشتند تا عاقبت، آرامش برقرار شد. خدایان از خون خدای گنپکاری که سرکرده لشکر «تیامه» بود، ابوالبشر (لولو) را بصورت خود خلق کردند و صفات خود را باو ارزانی داشتند و او را در بهشت عدن مسکن دادند تا آنرا عبادت کند و زحمت کار کردن را از خدایان بردارد و برای آنها خوراک فراهم آورد. بدین ترتیب، عبادت و بندگی و تهیه لوازم زندگی خدایان، به عنوان پاداش ابدی برای ابوالبشر تعیین شد. «ایا» در وسط دریا خانه خود را بنا کرد و «مردوخ» فرزند او مقداری نی در میان دریای محیط گسترد و بر آن خاک ریخت و روی آن، «اوریدو» معبد خدایان را بنا نمود. بعقیده بابلیان خلقت ابوالبشر از آمیزش خون «کنگو» خدای گنپکار با خاک میباشد. بابلیها انسان را دارای روحی میپنداشتند که در قبر، نیز همراه اوست و این روح را «ادمو» میخواندند و شاید هم نام آدم، از این لفظ مأخوذ باشد و مخصوصاً چون «ادمو» با «دم» که در عربی بمعنی ۱ - شاید بشر هم ریشه‌ای نظیر (آنشار) و (گیشار) داشته و با این دو تثنیسی را مشخص میساخته است.

خون است و اصل آن «دمو» میباشد، قرابت لفظی دارد و چون بموجب داستانی که ذکر گردید، آدم از خون خدایان بوجود آمده، میتوان به احتمال اشتقاق «آدم» از «اذمو» بیشتر گروید.

بهشت عدنی که بموجب این داستان، مسکن آدم شده، بنا بر عقیده بعضی از محققین، در شمال بین النهرین، در کنار فرات میان شهرهای «عنه» و «هیت» واقع بوده، لکن بیشتر محققین، محل بهشت عدن را در ملتقای فعلی دجله و فرات میان شهرهای «اور» و «اوریدو» نزدیک به خلیج فارس نشان میدهند.

سومریان، داستان دیگری دارند که مطابق آن، رب النوع علم «ایا»، «آدایا» را آفرید و بوی حکمت و معرفت و قوه تشخیص نیک و بد عطا فرمود و او را در فراهم ساختن طعام و شراب، برای شهر «اوریدو» یعنی شهر خدایان مأمور گردانید، آنگاه «آنو» وی را به آسمان پیش خود خواند و باو طعام و آب حیات داد، لکن «آدایا» از خوردن طعام و نوشیدن شراب حیات سر باز زد، از اینرو «آنو» وی را از پیش خود راند و بزمینش فرستاد و زندگی جاوید و نعیم دائم را از دست وی بیرون کرد و شاید، نام آدم از نام «آدایا» قهرمان داستان مذکور مأخوذ باشد.

بهر حال، علاوه بر این افسانه‌ها، در مقدمه قانون «حمورابی» نامی از انسان اول مذکور است. در داستانهای آشوری، نام اولین مرد انسانی «اولیکرا» و نام نخستین زن انسانی «زی لکرا» است.

زمخشری و بیضاوی به اعجمی بودن نام آدم، تصریح کرده‌اند و بنقل «هوروویتس» (Horovitz) نام آدم در کتیبه‌های کوه صفا دیده شده و در اشعار «عدی بن زید» نیز به قصه آدم اشاره رفته است.

## ۶- آفرینش آدم در نظر حکمای بابل

در «سفینه راغب پاشا» داستان آفرینش آدم در مذهب حکمای بابل بنا بر نقل از شجره الهیه تألیف محمود شهر زوری مسطور است که ملخص آنرا ذیلاً از نظر

میگذرانیم : ( این قصه مبتنی بر « دور » و « کور » است که حکمای هند نیز بآن معتقدند ) .

دورهٔ کامل فلک چهل و نه هزار سال است که به هفت دوران هفت هزار ساله تقسیم میشود. در هر دوران، یکی از سیارات، مدبر جهان است، بدین نحو که: در هزار سال اول هر سیاره خود منفرداً تدبیر عالم را بر عهده دارد و در هر هزاره از شش هزار سال بعدی با یکی از سیارات در تدبیر جهان شرکت میکند .

تاکنون بترتیب ، ادوار زحل و مشتری و مریخ و خورشید و زهره و عطارد گذشته و اینک در دور قمر هستیم و سیم و بیست سال دیگر دور فلک کامل میشود و قیامت فرا میرسد و باز فلک ، دور خود را از سر میگیرد .

در دوران اول، که زحل مدبر عالم بوده، آدم اول، در هزارهٔ ششم خلق شد. در آغاز هزارهٔ اول این دوران سرما و خشکی بر عالم تسلط داشت و هیچ اثری از حیوان و نبات بر روی زمین دیده نمیشد . تمام سنگها از شدت سرما درهم خردشد و شکافهای زمین را پر کرد و زمین صاف و هموار گردید . سپس ابخره ، چند طبقه مه تشکیل داد و زمین را ظلمانی کرد. چون یکسال خورشید بر آن طبقات مه، تابید بتدریج بخار ، بآب تبدیل یافت و بارندگیهای شدید پیاپی تولید شد .

در هزارهٔ دوم ، زمین بسیار متعفن بود و در هزارهٔ سوم مگس و پشه و جانورانی از این قبیل تکوین یافتند .

در هزارهٔ چهارم ، زحل با شرکت خورشید به تدبیر جهان میپرداخت ، زمین بسیار گرم بود و هوای آن متعفن تر شد و از عفونت هوا کرمها و حشرات بوجود آمدند و در آخرین دوران ، درندگان پیدا شدند.

در هزارهٔ پنجم ، زحل با شرکت زهره گلها و حیوانات را ایجاد کرد .

در هزارهٔ ششم ، زحل با همدستی عطارد به آفرینش انسان دست زد .

حکمای بابل پنداشته‌اند که افسان دونوع تکوین میشود : یکی بوسیلهٔ تولد و دیگر بوسیلهٔ توالد و تناسل . این دونوع تکوین مشابه یکدیگرند .

انسان اول که آدم ابوالبشر باشد باین ترتیب تولد یافته که قطرات آب لطیف

در چاهی کم عمق فرود آمده و با صعود و نزول و بر اثر حرارت اندرون زمین گرمای آفتاب بصورت قطرات دهنی (روغنی شکل) تبدیل شده و از اختلاط ماده روغنی شکل با خاک، آدم وجود یافته است، در این حالت، آدم، بدنی درهم کشیده داشت و دست و پایش بسرش چسبیده بود. آنگاه نسیم زندگی را از بینی تنفس کرد و اندامهایش از هم باز شد و روی دوبا برخاست و به تنفس هوا مشغول گردید. غذای او بقیه ماده روغنی بود و پس از مدتی کسالت بر او عارض شد و در ماده روغنی خوابید.

مدتی در این ماده میغلطید و از آن تغذیه میکرد تا اندامهایش کامل شد. خلقت آدم از ماه جوزا شروع شد و در ماه دلو پایان پذیرفت. پس از تکمیل آفرینش، رب النوع ماه عهده دار حفظ و تربیت او بود. خوراک وی فقط از انگور و انجیر تأمین میشد و از سال چهارم زندگی بخوردن میوه های دیگر شروع کرد.

حکیم بابلی گفته است که آدم اولین، دارای کتابی بوده بنام «اسرار النیرین» و باز گفته است که در هر یک از ادوار فلکی، یک شخصیت که اولین پدر نوع انسان آن دوره باشد خلق شده و بر فرزندان خود رتبه نبوت داشته و کتاب یا کتابهایی آورده است لکن تکوین آنان بوسیله توالد بوده است.

باز گفته است که بر اثر حوادث جهان، آثار و کتب آنان از میان رفته و فقط از آدم دوران شمس که «قشوقینا» نام داشته کتابی بنام اسرار النیرین باقی مانده است. در هزاره دوم یا سوم این دوران، بام شخصی بنام «ذوانا» بوده که او را سیدالبشر نامیده اند و کتابهای متعددی داشته است. وی چهل و دو روز در برابر نیراعظم عبادت کرد و تمام علوم و معارف را فرا گرفت.

در دوره ماه که دوره فعلی ماست، پدر بشر فعلی بوسیله توالد بوجود آمده است. حکمای بابل معتقد بودند که جفت آدم اول از همان ماده دهنی که اصل آفرینش آدم بوده خلق شده است.

## ۷- تفصیل آفرینش آدم بموجب قصص اسلامی

۱- آدم، مکنی به ابوالبشر و ابومحمد و ملقب بصفی الله است و لقب وی از آیه



۳۰ سورة آل عمران مأخوذ است «ان الله اصطفى آدم». آفرینش آدم بدینگونه آغاز میشود :

خدای تعالی به زمین الهام فرمود که از تو خلقی بوجود خواهم آورد که بعضی از ایشان فرمان مرا خواهند برد و اهل بهشت خواهند بود و بعضی هم نافرمانی خواهند کرد و مستحق آتش خواهند شد. آنگاه جبرئیل و میکائیل به ترتیب مأمور شدند تا هشتی از خاک زمین را برای آفرینش آدم بردارند ، اما زمین ، از آتش هراسان شد و در برابر ایشان بخدا پناهنده گردید تا سرانجام، مأموریت بملك الموت اعطا شد . وی در مقابل استغاثه زمین گفت : معاذ الله که من از فرمان حق سر باز زنم . ملك الموت از قسمتهای مختلف زمین هشتی خاک فراهم کرد و اختلاف صورت و رنگ آدمیان ناشی از اختلاف جنس خاک آدم است . آنگاه خاک با آب آمیخته شد و آب این گل نیز مخلوطی از آبهای شور و شیرین و تلخ بود و اختلاف اخلاق و ادیان را موجب گردید .<sup>۱</sup>

سپس، طینت حضرت محمد با گل آدم سرشته شد . آمیزه آب و خاک چهل سال ماند ، تا بصورت گل چسبیده درآمد . پس از چهل سال دیگر ، «صلصال» شد به قسمی که هر گاه با چیزی برخورد میکرد صوتی از آن بر میآمد. سپس خداوند ، آنرا مصور ساخت و چهل سال همچنان بر در بهشت گذاشت و چهل سال باران اندوه و یکسال باران شادی بر او بارانید ، از این روست که اندوه آدمی بر سرور و شادی او چندین برابر فزونی دارد .

فرشتگان بر کالبد آدم میگذشتند و با اعجاب و تحسین باو مینگریستند .

گویند چون ابلیس بر او گذشت به فرشتگان همراه خود گفت : باید دید این خلقت برای چیست و آفرینش او چگونه است ؟ برای آزمایش در جوف او وارد گردید و از جانب دیگر بیرون آمد ، آنگاه بهمراهان خود گفت : این خلقت میان تهی ،

---

۱- در تلمود بابلی سان هدرین مسطور است که بدن آدم از گل بابل و سراواز گل فلسطین و باقی اندامهایش از آب و خاک نواحی دیگر سرشته شد .

استقامت و پایداری ندارد .

۲ - خداوند پس از صد و بیست سال ، در کالبد آدم روح دمید ، روح سه بار از قبول ورود بتن خود داری کرد و بار چهارم ، مأمور شد که با کراحت بتن در آید و با کراحت نیز تن را بدرود گوید ، از این روست که مرگ بر آدمی ناگوار می آید .

روح مدت سیصد سال ، در دماغ آدم دور زد ، پس از آن ، بترتیب در چشم و بینی و سینه و دست و پا و دیگر اعضای وی حلول کرد . چون روح به بینی رسید ، آدم عطسه ای زد و چون زبانش گویا گردید ، خداوند ویرا کلمه « الحمد لله » تلقین فرمود و در پاسخ ، « یرحمک ربك » شنید و بوی خطاب رسید که وی برای رحمت آفریده شده است . آدم ، دست بر سر خویش گذاشت و آه بر آورد و بر گناهکار بودن خود حسرت خورد و دانست که بعثت گناهکاری ، مشمول رحمت شده است . بهمین مناسبت ، آدمیان هنگام گرفتاری دست بر سر می گذارند و آه حسرت از دل بر می آورند .

پس از رسیدن روح بشکم ، آدم احساس گرسنگی کرد و بوی اذن داده شد که از میوه هریک از درختان بهشت ، جز از يك درخت بخورد . این درخت را بعضی گندم و عده ای درخت رز یا کفور و جمعی شجره معرفت دانسته اند و درخت حسد نیز گفته اند .

فرشتگان مأمور شدند که بعنوان تعظیم بر آدم سجده کنند و آدم را بر دوش گرفته در همه آسمانها طواف دهند ، بعضی گفته اند که تنها یاران شیطان بسجده مأمور شدند . بهر حال همه مأمورین جز ابلیس اطاعت کردند .<sup>۱</sup>

۳- چون آدم احساس تنهایی کرد ، خواب بر او مسلط گشت و در هنگام خواب از یکی از دنده های چپ او حوا آفریده شد . در حالیکه ملبس بلباسهای فاخر و

---

۱- گفتگوی آدم با فرشتگان در مدراش عدد رباح باب ۱۹ آیه ۳ و قسمتی از آن در مدراش تکوین رباح باب ۸ آیه ۳۰۵ و در تلمود بابی سان هدرین b ۳۸ موجود است و دکتر ابراهام جی جر Ceiger فقره ای را از مدراش تکوین رباح باب ۸ آیه ۹ در خصوص سجده کردن فرشتگان بآدم نقل میکند و اظهار نظر مینماید که پرستش انسان مأخوذ از تصورات مسیحی است

مزین به آرایشهای بهشتی بود، بر بالین آدم نشست. چون آدم چشم گشود، خواست دست بجانب او دراز کند. فرشتگان گفتند که باید اول مهر او را پیردازی. آدم پرسید: مهر او چیست؟ فرشتگان مهر او را سه بار صلوات بر پیغمبر معین کردند. گفته اند:

که چون زن از دنده چپ آفریده شد، استقامت او در کسر اوست یعنی تا با تمایلات وی مخالفت نکنند و سر او را نکوبند براه راست هدایت نمیشود.<sup>۱</sup>

۴ - هنگامیکه آدم در بهشت ساکن گردید، گویند ابلیس بر او رشک برد و از اینکه عبادت هزاران سال او موجب ورود به بهشت نشده و خلقت یکساعته سزاوار چنین کرامتی گردیده است، سخت برآشفته. بر آدم حسد برد و تصمیم گرفت که آدم را از بهشت براند. سیصد سال، بر در بهشت ریا کارانه بعبادت پرداخت و ملاقات با یکی از ساکنین بهشت را انتظار داشت تا با طاوس که شاه پرندگان بهشت بود، مواجه گردید. همین که چشمش باو افتاد، گریه را سرداد. طاوس علت پرسید. ابلیس گفت: گریه من از آنست که تو با این ظرافت و زیبایی که داری بزودی راه فنا خواهی سپرد و جاویدان و مخلد نخواهی بود. طاوس از ابلیس خواست که وسیله جاویدان شدن را بدو بنماید. ابلیس گفت: درختی است در بهشت که درخت حیات نام دارد، اگر مرا بیبهشت وارد کنی آنرا بتو نشان خواهم داد. طاوس تعهد امر را از قدرت خود بیرون دید و مار را که در آن هنگام حیوانی زیبا و دارای چهار پا مانند پاهای شتر بود و از خزنه بهشت بشمار میرفت، برای انجام این کار پیشنهاد کرد و خود هم واسطه شد. بدین ترتیب، ابلیس در بن دندان مار جا گرفت و در بهشت وارد گردید و همین که به حوا رسید، گریه را سرداد. حوا نخست نمیدانست صدای گریه از کجا بگوش او میرسد. ابلیس آواز داد که گریه و تأسف من برای شما است که عاقبت خواهید مرد و در بهشت مخلد نخواهید بود. حوا، وسیله خلود را از وی پرسید. ابلیس خوردن میوه درخت خاص را بدو توصیه کرد: حوا گفت: خدا ما را از خوردن این میوه نهی

۱ - این توجیه افسانه‌ای شیعه بتوجهات تورات و نسابان یهود است و درخور مقام دین اسلام نیست.

کرده . شیطان پاسخ داد که نهی از جهت آن بوده که خدا نخواسته است ، شما مخلد باشید. شیطان سوگند یاد کرد که وی جز نصیحت نظری ندارد (سوگند شیطان نخستین سوگند دروغیست که یاد شده است) .

چون آدم و حوا باور نمی کردند که سوگند به دروغ یاد شود، از وی پذیرفتند. حوا خود از آن میوه خورد و به آدم هم خوراند بعضی گفته اند حوا به آدم شراب نوشانید و چون مست شد ، از میوه آن درخت بدو داد ولی بیشتر گفته اند که در بهشت سکر و مستی نیست. بهر حال، با خوردن میوه آن درخت، عورت آدم و حوا مکشوف گردید و برای مستور داشتن خود بهر طرف دویدند و از برگ انجیر برای خویش ساتری ترتیب دادند .<sup>۱</sup>

۵ - از طرف حق ، فرمان رسید که آدم و حوا و طاوس و ابلیس و مار از بهشت بیرون شوند و برای هریک کیفر هائی معین شد . آدم و حوا پوشش بدن خود را که شفاف و از جنس ناخن بود از دست دادند و بجای آن پوست تیره رنگی، جسم ایشان را پوشانید و میان آنان تفرقه افتاد ، چه آدم به کوهی در جزیره سرندیب هبوط کرد و حوا به جده فرود آمد و صد سال زن و شوی از یکدیگر جدا ماندند .

از جمله عقوبات آنکه میبایست با زحمت و مشقت قوت خود را فراهم آورند و فرزندان شان نیز گرفتار مشقت و دچار دشمنان گردند . بالاتر از همه آنکه ، مورد عتاب حضرت عزت واقع شدند و نسبت عصیان بدیشان داده شد و عورات ایشان مکشوف گردید .

حوا به مجازاتهای اضافی نیز معاقب گردید. عادت ماهانه و تحمل سنگینی حمل و درد زادن و محرومیت از جهاد و نقصان سهم الارث و محدودیت در شهادت و رفع تکلیف

۱ - در تلمودسان هدرین b ۵۹ حسد مار نسبت بآدم ذکر شده و در یرقی ربی الیزر ( الیعازر ) و در مدرائش ها گسادل کمک گرفتن شیطان از مار مسطور است « سامائل یعنی شیطان که یکی از صاحب مقامهای آسمانی بود حيله گزینتر از مار برای بدی کردن نیافت و مانند آنکه بر اسب سوار شوند روی مار نشست و برای اغوای آدم آمد قصه وارد شدن ابلیس در جوف مار در يك منبع مسیحی یعنی مدرائش Jesus در مجموعه Patrologia orientalis جلد ۱۲ رساله ۴ صفحه ۵۶۹ مندرج میباشد.

روزه و نماز در ایام معین، از وی و غلبه احساسات از جمله کیفرهای مخصوص اوست. ۶- آدم در جزیره سردیب فرود آمد و میگویند آدم بر فراز کوه بلندی هبوط کرد و قامتش چندان بلند بود که سرش بد آسمان میسائید، از این روی فرزندان آدم اصلع شدند یعنی موی پیشانی ندارند. آدم آواز فرشتگان را میشنید و حسرت میخورد. خداوند برای تخفیف رنج وی قامتش را کوتاه گردانید و طول قامت آدم به شصت ذراع رسید.

گویند: آدم، سیصد سال از شرم سر زیر افکنده بود و پیوسته میگریست تا کلمات توبه باو القاء شد. باز میگویند: آدم، پس از هبوط عطسه‌ای زد و از بینی اش خون بزمین ریخت، لکن زمین خون را فرو نبرد و خون روی زمین را سیاه کرد. گفته‌اند: خداوند خانه‌ای از یاقوت دارای دو در شرقی و غربی از آسمان، در محل کعبه فعلی فرو فرستاد و آدم را فرمان داد تا بیاد طواف فرشتگان، گرد عرش الهی، دور کعبه طواف کند. آدم از سردیب و حوا از جده عازم زیارت کعبه شدند و در عرفات یکدیگر را شناختند و گویند: آدم در منی تمنای آمرزش کرد. باری از آدم و حوا نخست قایل و سپس هابیل و بعد شیت و فرزندان دیگر بوجود آمدند. آدم، هنگام تولد شیت صد و سی ساله بود. گویند: عمر او هزار سال معین شده بود ولی وی چهل سال از عمر خود را بحضرت داود بخشید.<sup>۲</sup>

چون در نهد و شصتمین سال، ملك الموت برای قبض روح او آمد، آدم اظهار داشت که هنوز اجلش بپایان نرسیده است، چه وی بخشش چهل سال را فراموش کرده بود ولی فرشتگان که بخشش ویرا با شهادت، در نامه‌ای ثبت کرده بودند، نامه را به آدم ارائه کردند و وی بخشش خود را بیاد آورد، اما چهل سال عمر باو مسترد گردید.

میگویند: از این هنگام معمول شد که معاملات، نوشته شود و بر آن گواه گیرند.

۱- راجع بکوتاه شدن قامت آدم در تلمود مسطور است: قامت آدم از زمین تا آسمان بود پس از گناه خدا بر سر آدم دست کشید و قامتش بصد ارش رسید.

۲- قصه بخشش عمر در منابع یهود موجود است رجوع شود به مقاله داود.

میگویند: جبرئیل به آدم، زراعت و بافندگی و خانه ساختن و تهیه وسایل زندگی را آموخته بود.

۷- مسعودی در «مروج الذهب» مینویسد: آدم روز جمعه، ششم نisan در همان ساعتی که آفریده شده بود دنیا را بدرود گفت.

چون آدم وفات یافت، فرشتگان بر او سوگواری کردند و آفتاب و ماه مدت شش روز، منخسف گردید و فرشتگان، آدم را در مشرق فردوس در اولین قریه‌ای که بر روی زمین ساخته شده بود دفن کردند و بعضی مدفن او را در مسجد «خیف» و عده‌ای در غار «ابوقیس» میدانند.

یکسال پس از وفات آدم، حوا نیز جهان را بدرود گفت و بدین ترتیب قصه آدم و حوا پایان یافت.

کسائی گفته است: روزی آدم یکجفت گاو را که با آنها شخم میزد بعلت نافرمانی مضروب ساخت، آنها بسخن آمدند و گفتند: آیا تو که نافرمانی کردی خدا ترا زد؟ آدم از خدا خواست که حیوانات، دیگر گناه او را با و متذکر نشوند از آنوقت حیوانات، دیگر سخن نگفتند و نطق به آدمی اختصاص یافت. این قسمت از یکی از کتب عهد عتیق بنام jubilé که آنرا معمول می‌پندارند مأخوذ است. بموجب نقل این کتاب «آدم وقتی از بهشت خارج شد، قربانی گذرانید و از آنروز دهان حیوانات، اعم از اهلی و چهار پایان و خزندگان و پرندگان بسته شد و دیگر سخن نگفتند. پیش از آن زمان همه جانوران يك زبان سخن می‌گفتند».

## ۸- آدم در نظر مانویان

مانویان میگویند: بعد از آنکه پدر اعظم، ماسد حیات و انسان ازلی را می‌آفریند، رسول سوم را خلق میکند و این رسول سوم در منابع ایرانی «میترا» و گاهی «رشن شهریزد» و گاهی «مهریزد» خوانده شده است. ظهور رسول سوم، ماده را که بشکل آزو حرص تجسم یافته از آنجهت به وحشت می‌اندازد که مبادا اسیر او از چنگش

بیرون برود و برای آنکه آنرا محکم در بند های خود نگاهدارد ، طرحی میریزد بدین نحو که: قسمت اعظم وجود خود را در يك موجود مشخص متمرکز نماید تا کفه مقابل موجود الهی باشد ، پس دو دیو یکی نر باسم «اشقلون» و یکی ماده باسم «عزائل» مأمور اجرای این نقشه میشوند. اشقلون همه جنین های سقط شده رامیخورد تا تمام نوری را که ممکن است در آنها باشد در شکم خود فرو ببرد و بعد با عزائل جفت میشود. باین طریق از اود و انسان اولی دنیائی زائیده میشود و آنان آدم و حوا هستند که در مآخذ ایرانی کهمورد (کیومرث) و مردیانگ خوانده میشوند . در واقع نوع انسانی بر اثر يك سلسله اعمال نفرت انگیز تناسلی و آدم خواری بوجود می آید و موجب حفظ اصل شیطانی میشود . بدن که شکل حیوانی دیوان بزرگ است ، با شهوتی که ویرا به جفت شدن و تولید جنس سوق میدهد ، بر طبق نقشه ماده ظلمت روح نورانی را که بطور لایتناهی بوسیله تناسل از جسمی بجسم دیگر انتقال میدهد در اسیری خود نگاه میدارد . چون قسمت اعظم نور محبوس در ظلمت در آدم جمع شده ( یعنی در آدم و کمی در حوا ) لذا وی واعقابش غایت عمل نجات دادن میشوند .

#### ۹ - نظر تحقیقی راجع به قصه آدم

از مطالعه عقاید گوناگون که در باره آدم نقل گردید ، باین نتیجه میرسیم : قصه آدم نخست ساخته و پرداخته سومریان است و بعد داستانهای بابلی آنرا تکمیل کرده و بتدریج ، داستان و فسانه تغییر صورت داده و موضوع بحث حکمای بابلی واقع شده است و آنان ، از جانبی خلقت آدم را به سیارات سبعة نسبت داده و افسانه ربوبی برای آن ساخته اند و از جانب دیگر ، در نظر ایشان ، کیفیت آفرینش تولدی آدم با خلقت توالدی انسان نزدیک شده است ، چه در ولادت طبیعی انسان ، نطفه جانشین قطرات لطیف شده و رحم در حکم چاه و حرارت درونی زن به منزله حرارت اندرون زمین است . تغذیه انسان طبیعی از خون است چنانکه تغذیه اول آدم ، از ماده دهنی

بوده است .

جنبهٔ دوگانهٔ مذکور در فوق ، برای شخص ، تولید ظن نزدیک به یقین میکند که منشأ قصهٔ آدم و حوا افسانه‌های سومری و بابلی باشد .

یهودیان در مدت اقامت خود در بابل ، با این قصه آشنا شدند و مطابق با ذوق خویش در داستان، تصرفاتی کردند و در زمان شروع رشد ملی خود به منظور اینکه برای قومیت خویش ریشهٔ کهن داشته باشند تورات را با داستان آدم و حوا شروع کردند و با قصهٔ موسی مؤسس دین یهود خاتمه دادند .

مطالبی در سفر تکوین موجود است که این نظر را بخوبی تأیید میکند ، چه در این سفر، سعی شده ریشهٔ اسماء و لغات به الفاظ عبرانی راجع باشد و برای وضع هر لغت توجیهاتی ذکر شده است . مثلاً بنابر سفر تکوین، زنان را از آنجهت نساء میگویند که چون مرد به جفت خود میپیوندند، هرکس دیگر را فراموش میکند .

در سفر تکوین، تنها توجیه این لغت نامناسب نیست و از این قبیل توجیهات در این کتاب فراوان است و بنظر میرسد که مقصود یهود از اینکار، مدد رسانیدن به نهضت ملی و تشدید مبانی قومیت خود بوده است .

باری، قصهٔ آدم و حوا با سایر قصص تورات به وسیلهٔ یهودیان مهاجر در عربستان، رواج یافت .

قرآن مجید که کتب آسمانی سابق را تصدیق میکند و میخواهد مردم را از آنچه افسانه بافان گفته‌اند به حقیقت ارشاد کند ، در داستان آدم، بسیاری از زوائد را که منشأ پند و عبرت واقع نمیشود به کنار انداخت و به بعضی از قسمتها به نحو اجمال اشاره کرد ، لیکن بعضی از مفسرین که داستان سرائی را می پسندند برای تکمیل این داستان نه تنها دوباره دست به دامن کتب منسوخه مانند تورات زدند ، بلکه از کتب مفسرین تورات مانند «تلمود» و «سانهدرین» نیز استفاده کرده و گاهی برای تزئین داستان ، مطالبی هم از خود برآن افزوده‌اند .

قصهٔ آدم و حوا نه تنها منشأ داستان تورات شد ، بلکه داستان انسان اول در



داستانهای ایران نیز ناشی از همین فسانهٔ بابلی است .

راجع به اشتقاق نام آدم، نیز عقائد مختلف ذکر شده و بیشتر توجه سفر تکوین را پذیرفته‌اند و گفته‌اند آدم مشتق از «ادیم» است زیرا از «ادیم» زمین بوجود آمده و سفر تکوین نیز آدم را مشتق از (اداما) به معنی خاک پنداشته است .

بعضی از عبرانیان ریشهٔ آدم را ( ادوم ) و برخی از لغویون عرب ، ریشهٔ آنرا « ادمه » گرفته‌اند که سرخی یا گندم گونی یا اختلاط دورنگ است . « جوالیقی » صاحب « المعرب » نام آدم را عربی شناخته و گفته است اسماء انبیاء همه عجمند ، مگر آدم و صالح و شعیب و محمد . « زمخشری » و « یضاوی » به اعجمی بودن لفظ آدم تصریح کرده‌اند .

چنانکه در افسانه‌های سومری دیدیم، نام انسان اول « ادبا » بفتح همزه بوده و شاید همین کلمه بصورت «اداما» و از آن پس به تدریج به صورت «آدم» درآمده باشد و همچنین ممکن است «آدم» از «آدمو» که نزد بابلیان نام روح آدمی بوده مشتق شده باشد و با «دم» که در زبان عرب به معنی خون است هم ریشه باشد . کلمهٔ حوا نیز بنا بر سفر تکوین مشتق از حیات است زیرا وی مادر هر موجود زنده است .

علمای زبان شناسی ایران حدس میزنند که آدم در اصل «اوداما» به فتح الف و فتح واو به معنی اولین زنده و حوا در اصل «اوا» بوده است و میگویند اوا مؤنث «اود» میباشد . من معتقدم که خواه این ریشه درست باشد یا نادرست، مسلماً ریشهٔ لفظ آدم باید بر اولیت او دلالت داشته باشد و این مطلب به وسیلهٔ افسانهٔ بابلی که مادر تمام افسانه‌هاست تأیید میشود . بنابراین، آدم ممکن است اصلاً علم نبوده و به معنی مطلق انسان اول وضع شده، بعداً به علمیت نقل گردیده باشد. فعلاً لفظ آدم بواسطهٔ وزن فعل و وصفیت یا علمیت ، غیر منصرف است یعنی تنوین نمیگیرد و میگویند در اصل آدم بادوهمزه بوده و در حالت تصغیر «اویدم» و در جمع «اوادم» میشود .

شاید قبول جمع و تصعیر، منقول بودن آنرا تأیید کند .

## ۱۰ - بحث علمی مختصری در بارهٔ انسان

فعلاً راجع به آفرینش انسان سه فرضیهٔ علمی موجود است :

۱- فرضیهٔ فیکسیسم **Fixisme** یا فرضیهٔ خلق مستقل: به موجب این فرضیه، هریک از انواع موجودات، مستقل و جداگانه خلق شده است. راست است که آخرین مرتبهٔ معدنیات با اولین مرتبهٔ نباتات شباهت دارد و همچنین آخرین مرتبهٔ نباتات با نخستین مرتبهٔ حیوانی مشابه است، اما این مشابهت تا آن اندازه نیست که بتوانیم نبات را از جماد و حیوان را از نبات مشتق بدانیم، بلکه تجربه ثابت کرده که از هر موجود زنده مثل خودش تولید می‌گردد.

در این معنی مولوی می‌فرماید :

هیچ گندم کاری وجو برده‌د؟  
دیده‌ای اسبی که کره خرده‌د؟

۲ - فرضیه ترانسفورمیسم **Transformisme** یا فرضیه نشوء و ارتقاء .  
«چارلز داروین» انگلیسی ویش از او چند دانشمند دیگر از روی مشابَهاتی که میان برخی از انواع حیوانات است، حدس زده‌اند که باید هریک از انواع موجودات زنده از نوع ناقص تری بوجود آمده باشد و به عبارت دیگر، هر نوع از حیوانات، تکامل یافتهٔ نوع سافل تری است. «داروین» فرضیهٔ خود را بر اساس چهار قانون بنا کرده است:  
الف - اصل بقاء :

تمام موجودات زنده برای باقی ماندن خود و نوع خود میکوشند و موجودات دیگری را که مزاحم بازندگانی خود تشخیص دهند از میان می‌برند .  
ب - انتخاب طبیعی :

از این منازعه نوعی فاتح بیرون می‌آید که قوی تر باشد .

ج - قانون مطابقه :

موجودی که باقی میماند، خود را با محیط زندگانی مناسب میسازد. مثلاً شیر که گوشت خوار است اگر هزاران سال در محیطی زندگی کند که طعمهٔ حیوانی

بدست نیاورد، بناچار از گیاهان استفاده خواهد کرد و بتدریج، اعضای وی با علف خواری متناسب میشود: چنگالهایش از میان میرود و روده‌اش دراز میگردد.

د - قانون وراثت:

صفاتى كه يك موجود زنده بر اثر حوادث خاص زندگانی و اوضاع و احوال محیط كسب میکند به نسل آن حیوان منتقل میگردد.

فرضیه ترانسفورمیسم در بدو امر يك فرضیه مادی نبوده است ولی شاگردان داروین آنرا بصورت مادی درآورده‌اند، از جانب دیگر، عده‌ای از اروپائیان كه قصه‌های تورات را بصورت حقایق علمی غیر قابل انكار پذیرفته‌اند، با مذهب داروین از در مخالفت درآمده‌اند. در صورتیکه اولاً، عقیده داروین بفرض اینکه درست باشد، با خدا پرستی منافى نیست ثانیاً، قصص و داستانهای منقول در کتب دینی، صرفاً از جهت عبرت و به منظور بیان نتایج اخلاقی است.

### ۳ - فرضیه موتوئیسم Mutoisme :

به موجب این فرضیه، بطور خارق‌العاده و برخلاف طبیعت، يك حیوان متولد میگردد كه با پدر و مادر خود اختلافاتی دارد و این اختلافات از آن حیوان به فرزندان منتقل میشود و در نتیجه، نوع تازه‌ای به وجود می‌آید.

چنانكه میبینیم فرضیه سوم، با فرضیه دوم، قابل جمع است لیکن باید دانست كه فرضیه داروینیسم مؤیداتی دارد و در عین حال انتقاداتی نیز بر آن وارد است، چه از طرفی، بر حسب تحقیقات فسیل شناسی، انواع برزخی میان انواع حیوانات موجود فعلی بدست آمده و حتی از نوع برزخی میان میمون و انسان كه داروین آنرا حلقه مفقوده مینامد، يك نمونه پیداشده است. این نمونه استخوان رانهای شبیه به ران انسان است و كاسه سرش شباهت به كاسه سر میمون دارد. اخیراً، در غارهای بهشهر ایران، نمونه دیگری به دست آمده كه هنوز نتایج علمی آن رسماً اعلام نشده است و وجود این نوع فسیل‌ها تا اندازه‌ای فرضیه داروین را تأیید میکند، ولی از طرف دیگر،

فرضیه داروین را به آسانی نمیتوان پذیرفت، چه اولاً، حشرات ازدوران سوم معرفت-الارضی تاکنون باقی هستند و از میان نرفته اند و بنوع کاملتری مبدل نشده اند ثانیاً، کرم ابریشم یکباره دارای پر میشود و بصورت پروانه در می آید. ثالثاً، امکان دارد که ساختمان يك حيوان موجب تعیین روش زندگانی او شده باشد، یعنی آفرینش حیوان از اول، بمنظور زندگانی خاص او باشد. البته در این صورت قانون مطابقه داروین متزلزل خواهد شد.

در پایان از تکرار این نکته ناگزیرم که مذهب نشوء و ارتقاء با نظام طبیعی وجود هدف در آفرینش به هیچوجه مبیانت ندارد.

### ۱۱ - اشاراتی که از داستان آدم در قرآن مجید استفاده میشود

در قرآن مجید، زندگانی آدم به سه دوره تقسیم شده است: یکی دوره ای که در بهشت با آسایش و آرامش همراه با جفت خویش میزیسته است و بارمشتی بردوش نداشته و وسوسه های بخاطر راه نمیداده است.

دوم، دوره ای که دچار وسوسه ابلیس شده و به تصور آنکه خوردن میوه درخت مخصوص، موجب خلود او خواهد شد مذاق خود را با آن میوه آشنا ساخته و گرفتار نتایج وخیم و سواس شیطانی شده است.

سوم، دوره ایست که آدم در زمین به وظیفه خلافتی که خداوند متعال برعهده اش گذاشته است عمل میکند و به آبادی زمین می پردازد و چون تکالیف ناشی از مقام ربوبیت را تشخیص داده و با طیب خاطر پذیرفته است، توبه اش در درگاه الهی قبول میشود و بر اثر پیروی از هدایت یزدانی و راهنمایی عقل خویش به سعادت ابدی میرسد و شایسته سکنی در بهشت برین میگردد.

از این داستان میتوان استفاده کرد که عمر هر فرد انسانی و عمر نوع بشر دارای ۳ مرحله است که طی آن به کمال سعادت منتهی میشود.

در اولین مرحله، فرد انسان کودک است و نوع انسان در نهایت سادگی زندگی میکند و در نتیجه، آرامش و آسایش دارد و گوئی در بهشت عدن بسر میبرد.

در مرحله دوم، چه فرد و چه نوع، فلسفی میشود و گرفتار تخیل میگردد، چه مقتضای جوانی پرواز ببال پندار و خیال است. قوانینی از خود ابداع میکند و میخواهد آن قوانین را بر طبیعت تحمیل کند و طبیعت را محکوم حکم خود میشناسد. سومین مرحله، مرحله ایست که فرد و نوع آدمی تجربی میشود و واقعیات را درمییابد. خود را به بهره‌مندی از عقل و رهبری رهبران الهی نیازمند می‌بیند.

در پایان این مرحله است که بر انسان، متافیزیک از روی اصول عقلی ثابت میشود و هرگاه مراحل سدگانه طی شده باشد، وظایف خود را خوب میشناسد و با آنها عمل میکند و در نتیجه آرامش وجدان دارد و مستحق جنان است.

## ۱۲- تأثیر قصهٔ آدم در ادبیات

داستان آدم و حوا چند نکته قابل توجه دارد که مطمح نظر اهل ادب قرار گرفته است و آنان در نظم و نثر بدتلویح یا تصریح از آن یاد کرده‌اند. از جمله آنکه طینت آدم چگونه سرشته شده است و چگونه آدم بر اثر خوردن گندم از بهشت، بیرون شده و چگونه با آنکه خلقت آدم و بنی آدم از خاک است، آدم و آدمیان شایسته مقامات و کرامات گردیده‌اند.

در این معانی لسان العارفین خواجه حافظ شیرازی میفرماید :

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند      گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند



بردر میخانه عشق‌ای ملک تسبیح گوی      کاندرا اینجا طینت آدم مخمر میکنند



پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت      ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم



من ملک بودم و فردوس برین جایم بود      آدم آورد در این دیر خراب آبادم



درعیش نفدکوش که چون آبخور نماند      آدم بهشت روضه دارالسلام را



خار مشکین که بدان عارض گندم گون است      سر آن دانه که شد رهن آدم با اوست



آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست      عالمی دیگر بیاید ساخت ، وز نو آدمی



ملك در سجده آدم زمین بوس تو نیت کرد      که در حسن تو لطفی دید بیش از حد انسانی



جائی که برق عصیان بر آدم صفی زد      ما را چگونه زید دعوی بیگنای



هش دار که گروسوسه عقل کنی گوش      آدم صفت از روضه رضوان بدر آئی



مولانا که با دیده عرفان و ادب همه چیز را مینگرد، نسبت دادن آدم، گناه را به خویش و نسبت دادن ابلیس، اغوا را به حضرت عزت مورد بحث قرار داده و فرموده است :

حق ، محیط جمله آمد ای پسر	وا ندارد کارش از کار دگر
گفت ایزد جان ما را مست کرد	چون نداند آنکه خود را هست کرد
گفت شیطان که « بما اغویتنی »	کرد فعل خود نهان دیو دنی
گفت آدم که « ظلمنا نفسنا »	او ز فعل حق نبذ غافل چوما
در گنه او از ادب پنهانش کرد	ز آن گنه بر خود دزدن، او بر بخورد
بعد توبه ، گفتش ای آدم نه من	آفریدم در تو آن جرم و محن؟؟
نی که تقدیر و قضای من بدان؟؟	چون بوقت عذر کردی آن نهان؟؟
گفت ترسیدم ادب بگذاشتم	گفت منم پاس آنت داشتم
هر که آرد حرمت ، او حرمت برد	هر که آرد قند ، لوزینه خورد
طیبات از بهر که ؟ للطیبین	یار را خوش کن مرنجان و بین



در باره بستن قضا، نظر آدم را از مراعات صریح نهی، فرماید :

صد هزاران علمش اندر هر رگ است	بوالبشر کو «علم الاسما» بگ است
تا پایان جان او را داده دست	اسم هر چیزی چنان کان چیز هست
آنکه چستش خواند، او کاهل نشد	هر لقب کو داده، آن، مبدل نشد
او عزیز و خرم و دلشاد ماند	هر که را او مقبل و آزاد، خواند
هر که آخر کافر، او را شد پدید	هر که آخر مؤمنست، اول بدید
هر که آخر بین بود، او بیندست	هر که آخر بین بود، او مؤمنست
رمز سر علم الاسما شنو	اسم هر چیزی تو از دانا شنو
اسم هر چیزی بر خالق سرش	اسم هر چیزی بر ما ظاهرش
نزد خالق بود نامش ازدها	نزد موسی نام چوبش بدعصا
پیش حق، این نقش بدکه بامنی	آنکه بد نزدیک ما نامش منی
پیش حق موجود، نی بیش ونه کم	صورتی بود این منی اندر عدم
پیش حضرت کان بود انجام ما	حاصل آمد آن حقیقت نام ما
نی بر آن کو عاریت نامی نهند	مرد را بر عاقبت نامی نهند
جان و سر نامها، گشتش پدید	چشم آدم کو بنور پاك دید
در سجود افتاد و در خدمت شتافت	چون ملك انوار حق بروی بتافت
جمله افتادند در سجده بر او	چون ملایك نور حق دیدند از او
گرسنایم تا قیامت قاصر م	مدح این آدم که نامش می برم
دانش يك نهی شد، بر وی عطا	این همه دانست و چون آمد قضا
یا بتأویلی بدو توهیم بود	کان عجب نهی از پی تحریم بود
طبع در حیرت سوی گندم شتافت	دردش تاویل چون ترجیح یافت
دزد، فرصت یافت کالا برد تفت	باغبان را خار چون در پای رفت
دید برده دزد، رخت از کارگاه	چون ز حیرت رست و باز آمد براه
یعنی آمد ظلمت و کم گشت راه	«ربنا انا ظلمنا» گفت و آم

این قضا ابری بود خورشید پوش شیر واژدرها شود زو همچو موش  
در بیان مأموریت عزرائیل در برداشتن خاک آدم فرماید :

گفت یزدان زود عزرائیل را که بین آن خاک پر نخیل را  
آن ضعیف زال ظالم را بیاب مشّت خاکی را بیاور هین شتاب  
رفت عزرائیل سرهنک قضا سوی کمره خاک بهر اقتضا  
خاک بر قانون، نفیر آغاز کرد داد سوگندش بسی با سوز و درد  
کای غلام خاص وای حمال عرش ای مطاع الامر اندر عرش و فرش  
رو بحق رحمت رحمان فرد رو بحق آنکه با تو لطف کرد  
حق شاهی که جز او معبود نیست پیش او زاری کس مردود نیست  
حق حق حق که دست از من بدار ای ترا از حق فضیلت بشمار  
گفت نتوانم بدین افسون که من رو بتایم ز امر او سرو علن  
گفت آخر امر فرمود او بحلم هر دو امر است آن بگیر از راه علم  
گفت آن تأویل باشد یا قیاس در صریح امر، کم جو، التباس  
فکر خود را اگر کنی تأویل، به که کنی تأویل، آن نا مشتبّه

در شرح حدیث « کنت کنزاً مخفياً » فرماید :

کنج، مخفی بد زبری چاک کرد خاک را تابان تر از افلاک کرد  
کنج، مخفی بد زبری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد  
در باره مقام آدم فرماید :

درس آدم را فرشته مشتری محرم درسش نه دیو است و پری  
آدم « انبئهم باسماء » درس گو شرح کن اسرار حق را مو بمو  
در شرح حدیث « خلقت آدم علی صورتی » فرماید :

خلق ما بر صورت خود کرد حق وصف ما از وصف او گیرد سبق  
این توضیح برای خوانندگان لازم بنظر میرسد که آفرینش آدم بر صورت خدا  
در سفر تکوین مندرج است و بر زبان عرفا نیز جاری است .



اما در متن حدیث، عبارت چنین است «خلق الله العالم وخلق آدم علی صورته». بنا براین، ممکن است ضعیف راجع به «عالم» باشد و باین تفسیر، حدیث مؤید نظر رواقیان است که انسان را عالم صغیر معرفی کرده اند. ضمناً بموجب آیه قرآنی ذریهٔ آدم بر بسیاری از آفریدگان، فضیلت دارند و دلیلی از قرآن مجید در دست نیست که نوع آدمی اشرف مخلوقات باشد.

مولوی در کرامت آدم فرماید:

جان اول، مظهر درگاه شد	جان جان، خود مظهر الله شد
آن ملائک جمله عقل و جان بدند	جان نو آمد که جسم آن بدند
از سعادت چون بر آن جان برزدند	همچو تن آن روح را خادم شدند
باز فرماید:	

صد چو آدم را ملک ساجد شده	همچو آدم، باز معزول آمده
گفت آوه بعد هستی نیستی!	گفت جرمت این که افزون زیستی
جبرئیلش میکشاند مو کشان	که بروزین خلد و از جوق خوشان
گفت بعد از عز، این اذلال چیست؟	گفت آن دادست و اینت داوری است
حله می پرد ز من در امتحان	همچو برگ نخل در فصل خزان
باز فرماید:	

آدم خاکی ز حق آموخت علم	تابه هفتم آسمان افروخت علم
نام و ناموس ملک را در شکست	کوری آنکس که با حق در شک است
زاهد چندین هزاران ساله را	پوز بندی ساخت آن گوساله را



زین سخن گر نیستی بیگانه ای	دلخ و اشکی گیرو جو ویرانه ای
ز آنکه آدم زان عتاب، از اشک پرست	اشک تر باشد دم توبه پرست
بهر گریه آمد آدم بر زمین	تا بود گریان و نالان و حزین
آدم از فردوس و از بالای هفت	پای ماچان را برای عذر رفت

گر ز پشت آدمی و صلب او      در طلب میبایش و هم در طلب او



گفت والله عالم السر والخفی      کافرید از خاک، آدم را صفی  
در سه گز قالب که دادش وانمود      هرچه در الواح و در ارواح بود  
تا ابد هرچه بود او پیش پیش      درس کرد از علم الاسماء خویش  
تا ملک بیخود شد از تدریس او      قدس دیگر یافت از تقدیس او  
آن گشادیشان کز آدم رو نمود      در گشاد آسمانهاشان نبود



آدمی را او بخویش اسماء نمود      دیگرانرا ز آدم اسماء میکشود



خواه ز آدم گیر نورش، خواه از او      خواه از خم گیرمی، خواه از کدو  
خاقانی در باره خلقت حوا گوید:  
ترا به پستی همت بکف شود ملک      بلی ز پهلوی آدم پدید شد حوا  
در باره بیرون راندن آدم از بهشت گوید:

آدم برای گندمی از روضه دور ماند      من دور ماندم از در همت برای نان  
در این بیت به عطسه آدم هنگام رسیدن روح به دماغش اشاره کرده و گفته است:  
می عطسه آدم شده یعنی که عیسی دم شده      دارای جام جم شده در دیردارا داشته  
در باره اینکه اندوه آدم بر شادیش فزونی دارد گفته است:  
اول جنبش که نو گلبن آدم شکفت      میوه غم بود و بس نو برستان او  
در بیت زیر باز اشاره به عطسه آدم کرده و میگوید:

شاخ چو آدم ز باد زنده شد و عطسه داد      فاخته، الحمد خواند گفت که جاوید مان



آدم ز قرص گندم نان ناشده چه دید      تا آدمی مطالبه نان همی کند



سنائی می‌گوید :

پوستینش درید گرگ ستم	به نخستین قدم که زد آدم
تن برهنه چو گندم و آدم	شد به دریای دادودین یکدم
هست از آن دم که زاده مریم	بدر آدم اندرین عالم
هر که را نیست نقش عالم اوست	هر که را آن دمست آدم اوست
غرض از آدم ، احمد مرسل	غرض عالم ، آدم از اول

سنائی راجع به اینکه آدم ازل پیروی کرد و از بهشت بیرون شد و در بیان این که عشق و غریزه آدم است فرموده است :

آن نه بشنیده‌ای که آدم را	دل خریدار نیست جز غم را
دل عشقش به خاکدان آورد	عز علمش سوی جنان آورد
چون ره دل گرفت عریان شد	چون ره علم رفت سلطان شد
عشق جانش نداشتند از حق	چون همه لطفها بدید از حق
عشق مگذار که هم از خانه است	ایکه ذات چو عقل فرزانه است
این بدان تا بدان رسی دردم	زیرکی دیو و عاشقی آدم
که ز دل خیره بر نیاید کار	عشق در پیش گیر و دل بگذار
عشق بهتر زهر هنر باشد	مرد را عشق ، تاج سر باشد
عات عشق نیک و بد نبود	عاشقی بسته خرد نبود
آمد اندر جهان جان تنها	آدم از عشق « ابطوامنها »
غیرت عشق ، پای او پی کرد	عقل ، عزم احاطت وی کرد
عقل طوطی و عشق بوتیمار	برگزید دو مرغ بهر دو کار

۹۴ - پسران آدم (هابیل و قابیل)

۱ - قصه فرزندان آدم در قرآن مجید :

در قرآن، مجید فقط یکبار از دو فرزند آدم، بی آنکه نام ایشان مذکور باشد، یاد شده است و آن در سوره مائده از آیه ۳۰ تا ۳۵ است که ترجمه مفهومی آن

چنین میشود :

« قصهٔ دوفرزند آدم را بدحق برایشان بخوان . هر دوان بحق تقرب جستند و قربانی گذراندند ، قربانی یکی از ایشان پذیرفته شد و از دیگری مقبول نیفتاد . دومی بداولی گفت ترا خواهم کشت . اولی ، پاسخ داد که خداوند فقط اعمال پرهیزگاران را میپذیرد . اگر دست خود را بدجانب من دراز کنی که مرا بکشی من دست خود را بهسوی تودراز نخواهم کرد ، چه من ازخدای یگانه که پروردگار جهانیان است میترسم . من میخواهم که گناه من و گناه خود را تحمل کنی و اهل آتش باشی و جزای ستمکاران چنین است<sup>۱</sup> . او را هوی و هوس به قتل برادر واداشت و برادر را کشت و در شمار زیانکاران درآمد » .

خداوند کلاغی فرستاد ، تا زمین را بکاود و باو طریق دفن برادر را باز نماید . قاتل گفت وای بر من که از یک کلاغ عاجز ترم و نتوانستم برادر خود را دفن کنم . قاتل برادر از کار خود پشیمان شد<sup>۲</sup> . از این روی بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هرگاه کسی جز در مورد قصاص یا فساد در زمین شخصی را بکشد چنان است که همهٔ مردم را کشته باشد و هر که نفسی را زنده کند چنان است که همهٔ مردم را زنده کرده است .

۲- قصه در تورات .

در تورات داستانی موجود است و پسران آدم بنام قاین و هابیل ذکر شده اند (قاین) بمعنی اندوختن است و هابیل بمعنی نفس یا بخار است . چون جوانخستین پسر خود را بزاد ، گفت : از خداوند فرزندی اقتنا کرده ام . از این رونام پسر را قاین نهادند . بعضی قاین را با قین نزدیک دانسته و گفته اند که چون بیشه او آهنگری بوده باین نام موسوم گردیده است و گفته اند که هابیل بواسطه کوتاهی

۱- گفتگوی هابیل و قایل تقریباً بهمین نحو که در قرآن مجید مذکور است در تفسیر آرامی ترگوم اورشلیمی مندرج می باشد .

۲- در مدراس تنهومانیز آمده که قاین دفن برادر را از پرنده ای آموخته است و همچنین قصه پشیمان شدن قاین در همین کتاب مسطور می باشد .

عمر شایسته چنان نامی بوده است .

قایل هم در زبان عبری بمعنی بدست آوردن می باشد و با معنی قاین نزدیک است .

بواسطه تقارب لفظی هایل با قایل ، قاین بکلی از زبانها افتاده و لفظ قایل جای آنرا گرفته است . باری ، قاین پس از قتل هایل عقوبت میشود و به آوارگی محکوم میگردد، اما بالاخره در شهر (نود) که در شرق عدن واقع است مسکن میکند و در آنجا بنام پسر خود «خنوخ» شهر «خنوخ» را بنا مینهد .

### ۳- داستان در نظر مفسرین .

مفسرین تورات ، بقصه هایل و قایل یا هایل و قاین تفصیلاتی داده اند و علت روحی این جنایت را چنین بیان کرده اند :

از حوا هر بار ، يك پسر و يك دختر توأم متولد میگردد و هر پسر میبایست با خواهر توأم برادر خویش ازدواج کند . «اقلیمه» خواهر توأم قایل زیبا تر از «لا بوده» خواهر توأم هایل بود . از این روی قایل میخواست با خواهر خود مزاجت کند . به موجب یکی از احادیث ، ازدواج خواهر و برادر همیشه ممنوع بوده است و بنابراین حدیث ، زوجه هایل حوریه بهشتی و زوجه قایل دختری جنی تعیین شده بود . بهر حال ، اختلاف این دو ، مربوط بمزاجت بوده است . بنام هر کدام قربانی بگذرانند و حق با کسی باشد که قربانش پذیرفته شود .

«طبری» نوشته است که قربانی قایل محصول زراعتی کم ارزش و قربانی هایل بهترین گوسفندان او بوده است .

در کتاب «پرقی» تألیف «ربی الیعاذر» چنین مرقوم است: هایل بمسزای گناه و جزای نیکی اعتقاد داشته و قایل معتقد به ثواب و عقاب نبوده است و همین امر موجب نزاع ایشان شده و قایل بیست ساله ، برادر هیجده ساله خود هایل را با سنگ کشته است . مفسرین نوشته اند که قایل پس از ارتکاب این جنایت ، چون طریق دفن برادر خویش را نمیدانست ، یکسال نعش برادر خود را در کیسه ای پیچیده و بردوش گرفته و در

بیابان میگردانید ، تا آنکه کلاغ ، کیفیت دفن را باو آموخت . همچنین برحسب مندرجات کتاب «پرقی» کلاغ ، کیفیت دفن را به آدم آموخته است .

به موجب تورات ، سفر تکوین باب ۴ آیه ۱۰ دنباله قصه قایل و هایل «یهوه» به قایلین خطاب کرده و گفته است که خونهای برادرت پیش من شکایت میکنند .

در کتاب «میشنای سانهدرین» که تفسیر بر تورات است در توجیه جمع آوردن «خونهای برادرت» چنین ذکر شده که هر کس، کسی را بناحق بکشد مثل آنستکه همه مردم را کشته و این مطلب نزدیک به مفاد آیه ۳۵ از سوره مائده است که در آغاز گفتار ذکر شد .

#### ۴- داستان در نزد سومریان .

داستانی شبیه به داستان هایل و قایل در افسانهای سومری در مجله سومری عراق طبع شده . بنا بر آن داستان ، میان الهه زراعت «انسان» و خداوند حیوانات «لهار» نزاعی اتفاق افتاد و خدایان «انلیل و انکی» در فیصل دادن بآن نزاع ، مداخله کردند ، ولی کیفیت مداخله بیان نشده است . همچنین به موجب داستان دیگری دو برادریکی بنام «رایمیش» و دیگری بنام «این تین» که مخلوق «انلیل» خدای هوا بودند باهم نزاع کردند و کار ایشان به مجادله کشید و «انلیل» بدفع «این تین» در شهر «نفر» حکم داد. موضوع نزاع بین «این تین» مربوط بعمل زراعت و حسد برادرش بوده و این داستانها از حفريات شهر «نفر» به دست آمده است . به موجب سومین داستان سومری «انیا» یکی از الههها خواست ازدواج کند . برادرش «اتو» میخواست که خواهرش با «تموز» شبان ازدواج نماید ولی خود «انیا» مایل به ازدواج با «ایکمدو» فلاح بود . شبان سرکش و فلاح ، اهل مسالمت بود . فلاح و الهه هدایائی به شبان دادند ، ولی معلوم نیست که او راضی شده باشد . بهر حال داستانهای مزبور اشاره به نزاع دائم بادیه- نشینان با زارعین است .

#### ۵- هایل و قایل در نظر مانویان .

«ابن الندیم» در کتاب «الفهرست» داستان تناسل را از منابع مانوی به صورتی بس

عجیب یاد میکند .

روایت ابن‌الدیم در باب ابتدای تناسل که به‌ظن قوی از مآخذ اصلی مانوی‌اخذ شده برای نشان دادن عقاید عجیبه مانویان شایان ذکر است . وی گوید : یکی از «آرخونت»ها و آروشهوت و گناه و جادو و ستارگان باهم ازدواج کردند و از تناکح آنها آدم بوجود آمد و دوفر از «آرخونت»ها که یکی نر و دیگری ماده بود ، باز نکاح کردند و حوا از آن پیدا شد . وقتیکه فرشتگان پنجگانه دیدند که نور الهی و عطر او را از ربوده و در این دومولود مکمون داشته است ، از مادر حیات و انسان ازلی و بشیر (که دوست انوار باشد) خواستند که کسی را به‌سوی مولود قدیم بفرستند تا او را نجات بدهد و علم و احسان را باو توضیح نماید و او را از دست دیوان خلاص بخشد . پس عیسی را با خدای دیگری فرستادند و آنها «آرخونت»ها را حبس کرده و آن دومولود را رها کردند . عیسی با آدم حرف زد و باو بهشت و خدایان و دوزخ و دیوان وزمین و آسمان و آفتاب و ماه را توضیح کرد . او را از حوا ترسانید و از نزدیکی باو منع نمود و بیم داد و آدم چنان کرد . پس «آرخونت» نزد دختر خود حوا برگشت و باهیجان شهوت ، باو نزدیکی کرد و از آن پسری سرخ چهره و زشت زائیده شد و اسم او قاین (قابیل) شد ، بعد این پسر با مادر خود جمع آمد و از آن پسری سفید چهره پدید آمد که اسم هابیل باو داد ، بعد قاین ، باز ، با مادر خود جمع شد و دو دختر از او زائیده شد که یکی حکیمه روزگار و دیگری دختر حرص و آزار نام گرفت . قاین ، باز ، دختر خود «دختر آزار» را زن خود کرد و حکیمه روزگار را به‌هابیل بزنی داد . حکیمه روزگار از نور و حکمت خدا بهره‌ای داشت و دختر آزار آن محروم بود . پس فرشته‌ای با حکیمه روزگار جمع شد و دو دختر از آن اجتماع زائیده شدند که یکی ، روفر یاد و دیگری برفریاد اسم گرفت . هابیل از اینکار برآشت و بزنش گفت از کجا این طفل را آوردی ؟ گمان میکنم این از قاین است . پیش مادرش حوا رفت شکایت نمود که قاین چنان کار باخواهر وزن وی کرده است . قاین این خبر را شنید و با سنگی زد و هابیل را کشت و حکیمه روزگار را زن خود کرد ، پس «آرخونت»ها و آن فرشته و

حوا از این کارقاین محزون شدند و آن فرشته به حوا سحری آموخت تا آدم را مسحور کند. حوا چنان کرد و آدم با او جمع شد و پسری زیبا از وی بوجود آمد بنام شائل که همان شیث است.

۶- انعکاس داستان هایل و قایل در ادبیات.

بنابر نقل ( Ireuaus ) يك فرقه مذهبی در قرن دوم میلادی بنام (قائینیه) وجود داشته که پیروان آن معتقد بودند که قائین از عالم «علوی» و هایل از عالم «سفلی» بهره‌مند بوده است. این فرقه کتابی آسمانی بنام «گوسفل» دارند.

داستان هایل و قایل، در ادبیات ملل مسیحی وارد شده و از آنجمله (Gruner) در سال ۱۷۵۸ و (Segoure) در سال ۱۷۵۲ منظومه‌ای تحت عنوان مرگ هایل سروده‌اند. «لرد بایرون» داستان قائین را در سه قسمت به نظم آورده و «ویکتور هوگو» نیز منظومه‌ای بنام قائین دارد که در آن تألمات ناشی از پشیمانی را مجسم ساخته است. در ادبیات فارسی نیز این داستان انعکاساتی دارد منجمله:

مولوی در آموختن قایل پیشه گورکنی را از زاغ فرماید:

کنند گوری که کمتر پیشه بود	کی ز فکر و حیل و اندیشه بود؟
گر بدی این فهم مر قایل را	کی نهادی بر سر او هایل را؟
که کجا غائب کنم این کشته را	این به خون و خاک در آغشته را
دید زاغی زاغ مرده در دهان	بر گرفته در هوا گشته پیران
از هوا زیر آمد و شد او به فن	از پی تعلیم، او را گور کن
پس به چنگال از زمین انگیخت کرد	زود زاغ مرده را در گور کرد
دفن کردش پس به پوشیدش به خاک:	زاغ از الهام حق بد علمناک
گفت قایل آه شد بر عقل من	که بود زاغی ز من افزون به فن
عقل کل را گفت ما زاغ البصر	عقل جزوی میکند هر سو نظر
عقل ما زاغ است نور خاصگان	عقل زاغ استاد گور مرده دان
جان که او دنباله زانگان پرد	زاغ، او را سوی گورستان برد



هین مرو اندر پی نفست چوزاغ      کو به گورستان برد، نی سوی باغ  
 گر روی، رو در پی عنقای دل      سوی قاف و مسجد اقصای دل  
 سنائی فرماید:  
 نه چو قابیل کشته شد به جفا      داد هابیل، پوسستین به فنا

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تورات - سفر تکوین ۳- قاموس کتاب مقدس ۴- عرائس -  
 التيجان ثعلبی ۵- دائرة المعارف اسلامی (ترجمه فرانسه و ترجمه عربی) ۶- دائرة المعارف  
 بستانی ۷- تفسیر تبیان ۸- تاریخ الآلهه فاروق (دملوجی) ۹- داستانهای قدیم ایران (تألیف  
 مشیرالدوله) ۱۰- تفسیر طبری ۱۱- فهرست ابن الندیم ۱۲- مانی و دین او ۱۳- منابع  
 قصص مسلمین (Les origines des Legendes Musulmanes)  
 ۱۴- Dictionnaire general de biographie  
 ۱۵- Britannica ۱۶- مثنوی مولوی ۱۷- دیوان حافظ ۱۸- حدیقه سنائی  
 ۱۹- دیوان خاقانی .

« پایان گفتار اول »

در این مقال ، خلال دو قسمت درباره آزر گفتگو خواهد شد .

«۱» - تحقیق درباره لفظ آزر .

«۲» - انعکاس آزر و داستان وی در ادبیات فارسی .

### ۱- تحقیق در نام آزر

آزر ، نام پدر ابراهیم خلیل الله است . در قرآن مجید ، قصه مجادله حضرت ابراهیم با پدرش ، خلال آیات (۷۲) ازسوره انعام و (۴۱ و ۵۰) ازسوره مریم و (۵۱ و ۵۲) ازسوره انبیاء و (۶۹ و ۸۶) ازسوره شعرا و (۷۳ و ۸۷) ازسوره صافات و (۲۶ و ۲۷) ازسوره زخرف و (۴) ازسوره ممتحنه مذکور است ، امام نام پدر حضرت ابراهیم ، فقط در آیه (۷۲) ازسوره انعام آمده است . «و اذ قال ابراهیم لاییه آزر ائتخذ اصناماً آلّهة انی اراک و قومک فی ضلال مبین» ترجمه : آتیهنگام را بیاد آور که ابراهیم به پدرش آزر گفت آیا بتان را خدایان می پنداری ؟ من براستی تو و قومت را در گمراهی آشکار می بینم .

ابواسحق زجاج ، متوفی بسال ۳۱۱ گفته است که نسب شناسان به اجماع ، نام پدر حضرت ابراهیم را تارخ یا تارخ ذکر کرده اند . در سفتکونین تورات هم تارخ نام پدر ابراهیم است . اجماع نسب شناسان که مدعای زجاج است و همچنین ضبط تورات موجب آن شده که مفسرین قرآن ، راجع به معنی و اعراب و تلفظ آزر و

نسبت آزر با حضرت ابراهیم گفتگوها کنند، اما امام فخر رازی سخن زجاج را رد کرده و این اجماع را که یکی دو نفر از قبیل وهب و کعب منتهی میشود حجت ندانسته و احتمال داده است که روایات آنان مستند به اخبار یهود و نصاری باشد. ابن جریر طبری در تفسیر خود جزء ۷ ص ۱۵۹ از سری و ابن اسحق روایت کرده که آنان نام پدر ابراهیم را آزر یاد کرده اند، طبری در تفسیر خود سه نظر را ذکر میکند: اول آنکه آزر اسم علم و بدل از «ایه» باشد بنابراین مجرور خواهد بود، لکن بواسطه علمیت و عجمه ممنوع الصرف است و لذا بفتح راء باید خوانده شود. دوم آنکه آزر منادی به حذف حرف ندا باشد و بنابراین بضم راء خوانده شود. سوم آنکه آزر بتی باشد و مفعول برای فعل محذوف گرفته شود و ابراهیم به پدر خود گفته باشد آیا بت آزر را معبود خود میگیری؟

نظراً اخیر را، طبری از قواعد عربیت دور میداند، چه تقدیم مفعول فعل بر همزه استفهام، بر حسب قواعد نحو عرب جایز نیست. ابوحیان در بحر المحيط احتمال دیگر را طرح میکند و چنین می‌پندارد که شاید آزر وصفی باشد به معنی کج طبع یا خفاکار یا پیرخرف یا مانند اینها، لکن خود مشکلی را عنوان میکند و میگوید آزر که در صورت وصفیت نکره است نعت معرفه نتواند بود و همچنین وصف نمیتواند منادی با حذف حرف ندا باشد. ابن عطیه برخلاف قرائت چهارده گانه، دو نوع دیگر قرائت برای این قسمت از آیه احتمال داده است: اول آنکه قرائت شود «أزرأ تتخذ اصناماً آلهة» آزر بفتح همزه و سکون زاء به معنی بازو، و قوت و نیرواست بنابراین قرائت، معنی آیه چنین خواهد شد که آیا بتان را مایه نیرو و پشتیبان خود میپنداری؟ در قرائت دوم ازر بکسر همزه و سکون زاء است و آن لغتی از وزر می باشد و بنا بر آن قرائت، معنی آیه چنین میشود: «آیا بتان را معبودان خویش میپنداری و برای خود وزر و گناه فراهم میآوری؟».

هر دو قرائت ابن عطیه مستندی صحیح ندارد و برخلاف قراآت چهارده گانه

است، بنابراین، تکلفی است نامقبول، اما وصف بودن و منادی بودن آزر هم گذشته از آنکه برخلاف اصول نحو عربی است، مستلزم آنست که حضرت ابراهیم نسبت به پدر خویش ادب فرو گذاشته ویرا دشنام و ناسزا گفتد باشد و این امر گذشته از آنکه با مقام حضرت ابراهیم مناسب نیست با طرز مکالمه ابراهیم که در آیات دیگر نقل شده است کاملاً مباینست دارد. لذا قول اول ابن جریر طبری بدصواب نزدیکتر است و آزر بدل از «ایه» میباشد. سعید بن عبدالعزیز، آزر را نام دیگر پدر حضرت ابراهیم شناخته است و برخی هم آزر را عموی ابراهیم پنداشته و اطلاق سمت پدری را بروی اطلاق مجازی دانستند.

این نظر نیز درست نیست، زیرا استعمال مجاز بدون قرینه است و بعلاوه در همه مواضعی که قصه مجادله حضرت ابراهیم با پدرش در قرآن مجید آمده طرف مجادله، پدر ابراهیم معرفی شده است. گویا عدای متوجه این اشکال شده اند که اگر پدر ابراهیم آزر بتگروبت تراش باشد، چون نسبت حضرت پیغمبر اکرم به اسمعیل بن ابراهیم بن آزر می پیوندند، شخص مشرک در سلسله نسب آنحضرت جای میگیرد و حال آنکه همه انساب پیغمبر بزرگوار، طاهر و مطهراند، لکن هرگاه نجاست مشرکین را از احکام تشریعی اسلام بدانیم، اشکال استنتاجی که مطرح شد رفع میشود و باین نتیجه میرسیم که هیچگونه تأویل یا تغییر قرائتی در آیه قرآنی لازم نیست و آزر نام پدر حضرت ابراهیم است.

ودلیل آنان که بر مبنای آیه ۱۳۲ از سوره بقره «الیهک والہ آبائک ابراهیم و اسماعیل واسحق» اطلاق «اب» برعمو جایز شمرده اند، قابل اعتماد نیست زیرا ممکن است عموو پدر و جد را با هم آباء بخوانند ولی «اب» برعمو به تنهایی اطلاق نمیشود. آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ از سوره توبه مقصود مارا تأیید میکنند: «پیغمبر و مؤمنان حق ندارند برای مشرکان هر چند خویشاوندشان باشد پس از آنکه دوزخی بودن آنها مسلم شد، از خدا درخواست آمرزش کنند. استغفار ابراهیم برای پدرش رعایت وعدهای بود که پدر جهت قبول توحید به وی داده بود و چون مسلم گردید که پدرش

دشمن خدا است ابراهیم از او بیزاری جست. تأکید از این آیه وقتی استفاده میشود که آزر پدر ابراهیم باشد و با وجود مقام نبوت، حضرت خلیل بواسطه گمراهی که آزر دارد از او اظهار بیزاری کند، اگر آزر عموی ابراهیم بود تبری از او اهمیتی چندان نداشت. از همه اینها که بگذریم در دوران طولانی جاهلیت که چندین نسل دچار گمراهی هستند تسلسل يك زنجیر که از همه حلقهها بگذرد و از هر نسل يك مرد و يك زن موحد باشند و با یکدیگر همسر شوند عادتاً بعید است.

بر حسب نص «لسان العرب» و «المعرب» و اکثر کتب لغت، آزر، نامی اعجمی میباشد و چون حضرت ابراهیم در بابل میزیسته و پدرانش در بابل اقامت داشته اند این نام، بابلی یا آریائی است. بعلاوه یوسیس یونانی بنا بر نقل «ینایع الاسلام» تألیف «عبدالمسیح» نام پدر ابراهیم را «اثر» ضبط کرده است و تارح که در عبری بمعنی تنبل است یا تارخ باخاء معجمه که با لفظ عربی «ترك» هم ریشه است برای لقب بودن مناسب مینماید، بعلاوه چنانکه پیغمبر اکرم فرمود «کذب نسابون» سلسله انسابی که نسب شناسان یا کتب انساب تنظیم میکنند صحت کامل ندارد. صاحب ینایع الاسلام پنداشته است که آزر از الیعازر یا العازر نام خادم ابراهیم اشتهاً گرفته شده باشد، و حال آنکه بدون شك لفظ عبری عازر با لفظ عربی آزر، هم معنی و هم ریشه است و یکی مأخوذ از دیگری میباشد و دور نیست که آزر با آذر فارسی هم ریشه باشد، آزر در زبان زندی Atras و در زبان پارسی باستان atar و در زبان اوستائی atar atr athr atere است. حال هرگاه تلفظ اوستائی athr با همه حروف خوانده شود و مقلوب گردد با تار و تارح و تارخ قابل ارتباط میشود ضمناً توجه محققین را باید به قسمتی از اصل داستان که در مدراش آمده است، معطوف داشت: حاکم، به ابراهیم میگوید به آتش سجد کنیم ابراهیم میگوید بلکه آبر سجد کنیم که آتش را خاموش میکند الخ... مطلب دیگری که شاید بنظر مستبعد نماید ولی درخور تحقیق است، تناسب لفظی ابراهیم با بهرام و قلب حروفی آنست و چنانکه میدانیم بهرام نام مریخ است و مریخ یکی از سیارات هفتگانه است که معبود بابلیها بوده و آتش بهرام یکی از آتشکدههای پارسیان

است که بنام (مریخ) بهرام افروخته میشده و مریخ رب النوع راهها و حافظ مسافرین بشمار میآمده و بدون شك مهاجرینی که از بابل و سرزمینهای دور دست و ناشناس میرفته اند، بعد از این ستاره نیاز بسیار داشته اند، زیرا در حدیثی که از پیغمبر اکرم وارد شده و در صحیح بخاری مضبوط است، صریحاً پدرا براهیم آذر نامیده شده و احتمال دارد که آذر مأخوذ از (آذر) فارسی و ابراهیم مأخوذ از ریشه بهرام نام ستاره مریخ باشد و قول آنانکه آذر را بت یا بتی خاص پنداشته اند، شاید مستند بهمین قرابت باشد، بعلاوه در حدود ایلام و بابل قدیم شهرهائی بنام آذر وجود دارد که بی گمان مأخوذ از آذر است.

## ۲- انعکاس داستان آذر در ادبیات فارسی

صورت سازی و بت تراشی آذر در ادبیات فارسی اهمیتی بسزا یافته است و صور بدیع را بصورت های آذری تشبیه کرده اند. گاهی هم از صنعت جناس میان آذر به معنی آتش و آذر پدرا براهیم در اشعار استفاده شده. اینك چند نمونه از ایاتی که در آن از آذر ذکری رفته است. خاقانی فرماید:

شد خلیل اعجاز و هیجا آتش و گرد خلیل      از بهار و گل، نگارستان آذر ساختند



شیخ مهندس لقب پیر دروگر علی      کآذر و «افلیس» اند عاجز برهان او



بخوان معنی آرائی، براهیمی پدید آمد      ز پشت آذر صنعت، علی نجار شروانی  
مرحوم طلوعی عراقی در قصیده استغنائیه خود در ضمن بکار بردن شبه جناس بقصه ابراهیم اشاره کرده و فرموده است:

پور آذر شوو در آذر نمرود بسوز      حاجت خویش هم از ایزد یکتا مطلب  
مولوی فرماید:

او بصنعت آذر است و من صنم      آلتی کو سازدم من آن شوم

حکیم سنائی در حدیقه می گوید :

پسر آزر است فرش افکن      پسر مریم است مفرغه زن

سعدی فرماید :

هنری بنمای اگر داری نه گوهر      گل از خار است و ابراهیم از آزر

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر طبری ۴- تورات ۵- ینایع الاسلام
- ۶- المعرب جوالیقی ۷- مقاله احمد محمد شاکر در ذیل المعرب ۸- برهان قاطع تصحیح
- دکتر معین ۹- دیوان خاقانی ۱۰- مثنوی مولوی ۱۱- حدیقه سنائی.

« پایان گفتار دوم »

ابراهیم ملقب به خلیل الله است و این لقب از آیه ۱۲۵ از سوره نساء اقتباس شده است. « واتخذ الله ابراهیم خلیلاً ». مواضعی که در قرآن مجید از حضرت ابراهیم یاد شده است :

- ۱- سوره بقره آیات ۱۲۴ تا ۱۳۴ و آیه ۲۵۸ و آیه ۲۶۰ ۲- آل عمران آیات ۳۳-۳۴ آیات ۶۵ تا ۶۸ آیات ۹۵ تا ۹۷ ۳- سوره نساء آیه ۱۲۵ ۴- انعام آیات ۷۴ تا ۸۹ و آیه ۱۶۱ ۵- سوره نوبه آیه ۱۱۴ ۶- سوره هود آیات ۸۷ تا ۹۶ ۷- سوره یوسف آیه ۳۸ ۸- سوره ابراهیم آیات ۳۵ تا ۴۰ ۹- سوره حجر آیات ۵۱ تا ۵۶ ۱۰- سوره نحل آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳ ۱۱- سوره مریم آیات ۴۲ تا ۵۱ ۱۲- سوره انبیاء آیات ۵۲ تا ۷۳ ۱۳- سوره حج آیه ۲۶ ۱۴- سوره شعرا آیات ۶۹ تا ۱۰۲ ۱۵- سوره عنکبوت آیات ۱۵ و ۲۴ تا ۲۷ ۱۶- سوره صافات آیات ۸۱ تا ۱۱۳ ۱۷- سوره زخرف آیات ۱۵ تا ۲۷ ۱۸- سوره زاریات آیات ۲۴ تا ۳۷ ۱۹- سوره نجم آیات ۳۶ و ۳۷ ۲۰- سوره ممتحنه آیه ۴ و آیات ۴۵ تا ۴۷ ۲۱- سوره اعلی آیه ۱۸

مقاله ابراهیم مشتمل بر پنج قسمت است :

#### ۱- داستان حضرت ابراهیم در قرآن مجید

- ۱- بدر حضرت ابراهیم ، بن ساز و بت پرست بود ولی ابراهیم از بت پرستی



نفرت داشت. خداوند، ملکوت آسمان وزمین را به ابراهیم ارائه فرمود تا به وحدانیت وی یقین و ایمان پیدا کرد. ابراهیم از خدا خواست که وی را از کیفیت زنده کردن مردگان آگهی بخشد. خداوند، او را امر فرمود که چهار مرغ بگیرد و آنها را بخورد عادت دهد و آنگاه در کوهستانها متفرق کند و چون آنها را بخواند، به سوی او خواهند آمد.

بیشتر مفسرین، از عبارت (ثم اجعل علی کل جبل منهن جزءاً) چنین استفاده کرده‌اند که حضرت ابراهیم چهار مرغ را کشته و اندام آنها را هم کوفته و در کوهستانها پخش کرده است. راجع به مرغغان ابراهیم، باید به سفر تکوین باب ۱۵ آیه ۷-۱۱ مراجعه کرد: در این باب، «مدراس هاگادل» طبع کمبریج سال ۱۹۰۲ صفحه ۲۴۰ مینویسد که چون در تورات مسطور است، ابراهیم آنها را فرار داد، میبایست مرغغان قبل از فرار زنده شده باشند.

۲- حضرت ابراهیم هنگام شب ستاره زهره را می بیند و میگوید این پروردگار من است و چون آن اختر تابان غروب میکند، میگوید: من چیزی را که دستخوش افول و غروب باشد دوست ندارم. ماه را پروردگار خود فرض میکند، آنها پس از مدتی ناپدید میگردد. خورشید را که بزرگتر از ماه است خدای جهان میندارد، آنها دستخوش افول میشود و ابراهیم از آن اظهار بیزاری میکند و بخدای یکتا که وی و آسمانها و زمین را آفریده است روی می‌آورد.

قوم او در مقام محاجه با وی برمی‌آیند، لیکن وی در برابر ایشان مقاومت میکند و آنان را به خطایشان متوجه میسازد.

اظهار توحید بوسیله حضرت ابراهیم و استنتاج یکتا پرستی از مطالعه سیر کواکب که در قرآن کریم مذکور است، در مدراس *Sepher Hayachar* موجود است، این مدراس بعد از حضرت محمد نوشته شده لکن این داستان را در تاریخ «*Antiquités judaïques*» تألیف «*Flavius Josephi*» می‌بینیم، در این کتاب نوشته شده که ابراهیم نخستین کسی بود که خدا را خالق جهان دانست و بوسیله

سیرکواکب و مشاهده آنچه در زمین و دریا میگذشت باین معنی پی برد و دانست که حرکات آنها تابع قدرتی است و خود آنها قدرتی ندارند که بما نفعی رسانند و همه مطیع نیروی اویند .

ابراهیم ، پدر خود آزر را از تماثیل و بتهایی که عبادت کرده و در برابر آنان سجده مینموده است بازمیدارد و او را از عذاب الهی میترساند . قصه گفتگوی ابراهیم با پدرش ، در کتاب « Jubiles » (یوبیلیه) جلد ۱۲ شماره ۵-۱ و در همان کتاب باب ۱۲ شماره ۷-۶ مسطور است : پدر ابراهیم ، بوی میگوید « فرزندم ، میدانم که بتان بهیچ کار نیایند اما با مردم محیط چه کنم ؟ اگر حقیقت را بآنها بگویم مرا خواهند کشت ، توهم خاموش باش ، چه اگر باین سخنان ادامه دهی ، ترا خواهند کشت . » « مدراش رباح » راجع بتفسیر آیه ۱۵ از باب ۱۵ سفر تکوین گفته است ، ابراهیم برای پدرش در جهان دیگر جائی در بهشت ذخیره کرده است .

ابراهیم ، از گناه پدر خود در حضور خدا استغفار میکند ، ولی چون بروی روشن میگردد که از گمراهی باز نخواهد گشت و با خدا دشمن است از پدر تبری و بیزاری میجوید<sup>۱</sup> .

۱- بموجب آیه ۱۱۴ از سوره توبه پیغمبر و مؤمنان نمیتوانند برای مشرکان استغفار کنند هر چند با آنان رابطه خویشاوندی داشته باشند و این آیه با استغفار ابراهیم برای پدر خویش بظاهر معارضه دارد لکن در آیه ۱۱۴ از سوره توبه مقرر است که استغفار ابراهیم برای پدرش برحسب وعده بوده و در این معنی میان مفسرین اختلاف پیدا شده است ، برخی گفته اند که چون وفای بوعده واجب بوده استغفار در موعود برای ابراهیم واجب گردیده است عده ای گفته اند که پدر ابراهیم بوی وعده قبول توحید داده بشرط آنکه ابراهیم برای وی استغفار کند . عده دیگر گفته اند که چون ابراهیم با ایمان آوردن پدر خویش گمان میبرده است وعده استغفار باو داده . صاحب تبیان از آیه « واغفرلابیانه کان من الضالین » استفاده میکند که پدر ابراهیم اظهار ایمان کرده و آنگاه حضرت ابراهیم برای وی استغفار نموده لکن بزودی (آزر) بشرك و کفر بازگشته و حضرت ابراهیم از او تبری جسته است .

گویند که چون ابراهیم تصمیم مهاجرت را بپدر خود اظهار داشت وی گفت برو و نگران مباش که خدای یکتای تو ، با توست و میگویند همین اظهار ، ابراهیم را با ایمان پدر امیدوار ساخت و باستغفار واداشت .

روزیکه مردم، از شهر بیرون میرفتند، ابراهیم به‌عذر بیماری در خانه میماند و با خود می‌اندیشد که خدائی که باو نان و آب می‌رساند و مرگ و زندگیش در دست اوست، خدائی که بیماری او را شفا میبخشد، شایسته پرستش است، پس بت‌ها و هیکل‌هایی که قوم، میپرستند باید نابود شوند. از اینرو همه بت‌ها را جز بت بزرگ می‌شکند و چون مردم بخانه باز میگردند، متوجه میشوند که جوانی بنام ابراهیم که از خدایان آنها یاد میکرده ممکن است مرتکب چنین کاری شده باشد.

ابراهیم را به محاکمه دعوت میکنند و مقرر می‌گردد که به‌قصد یاری کردن به‌خدایان خویش، او را در آتش افکنند. خداوند، آتش را بروی سرد و سلام می‌سازد و نیرنگ آنان به‌در می‌رود و خود در زمرة زیانکاران منسلک می‌گردد. (در قرآن مجید به‌وقوع واقعه‌اللقاء در آتش تصریح نشده و همچنین در خطاب به آتش لفظ «صیوره» بکار نرفته، در نتیجه ممکن است استحاله‌ای حاصل نشده باشد).

۳- حضرت ابراهیم با شخصی که نامش در قرآن، مذکور نیست و مفسرین او را نمرود معرفی میکنند به‌مواجهه می‌پردازد، ابراهیم می‌گوید: خدای من آن خدائست که زنده میکند و میمیراند. آن شخص که رتبه سلطنت داشته، می‌گوید منم زنده میکنم و میمیرانم (مراد او آن بوده که محکومین به اعدام را میتواند عفو کند یا به مجازات برساند). آنگاه ابراهیم می‌گوید خدای من آفتاب را از مشرق پدیدار می‌سازد، اگر تو خدائی، خورشید را از مغرب برآور. به این حجت، آن مرد کافر که بر حسب سیاق آیه قرآنی مدعی الوهیت بوده مبہوت و معجب می‌گردد.

داستان محاجه ابراهیم با نمرود، در مدارش هاگادل موجود است، با این تفاوت که در قسمت دوم محاجه، ابراهیم به نمرود می‌گوید: ای پسر کوش، اگر تو خدا هستی، پدرت را زنده کن.

۴- در قرآن مجید راجع به بنای کعبه به‌دست ابراهیم در سورة بقره آیاتی مندرج است و با تلفیق آن آیات و آیه‌های مربوط در سورة ابراهیم و آیاتی از سورة حج چنین نتیجه میشود: در بیابانی لم یزرع که جای مکه فعلی بوده و شاید شهر مکه هم در

آنوقت وجود داشته است، حضرت ابراهیم با اسمعیل پایه‌های کعبه را بالا برده و پس از بنای کعبه، اسمعیل را در آنجا ساکن گردانیده و از خدا خواسته است که دل‌های مردم آن وادی را باو راغب گرداند.

۵- در سوره صافات مسطور است که حضرت ابراهیم بد فرزند خود میگوید: در خواب چنان دیدم که تورا قربانی میکنم. پسر با طیب خاطر برای قربانی حاضر میگردد و میگوید: ای پدر، بهر آنچه مأموری عمل کن. چون پسر آماده میشود، به ابراهیم خطاب میرسد که برژیای خود عمل کردی و ماقربانی بزرگی فدای او ساخته‌ایم. (قرآن مجید از این قربانی نام نبرده است.)

بعقیده یهودیان و برحسب مندرجات تورات، حضرت ابراهیم، اسحق را میخواستند است در راه خدا قربانی کند و بعقیده اکثر مسلمین این واقعه نسبت به اسمعیل انجام یافته است.

در سوره هود و حجر در مقدمه قصه لوط، قصه‌ای از حضرت ابراهیم مسطور است و نظیر آنهم در تورات آمده است و واقعه برحسب مندرجات قرآن مجید چنین است: چند میهمان برابراهیم وارد میشوند. ابراهیم مقدم ایشانرا گرمی میدارد و برای آنان گوساله نازکی میکشد و غذائی آماده میسازد، ولی آنان از آن گوساله نمیخورند و اظهار میدارند که به تعذیب قوم لوط مأمور شده‌اند و فقط خاندان لوط را از عذاب معاف خواهند داشت. آنگاه حضرت ابراهیم و زنش را بتولد پسر دانا بشارت میدهند و در این هنگام، حضرت ابراهیم، بسن شیخوخت رسیده و زنش در سن نازائی است. زن در دل خود میخندد و از اینکه وی دارای فرزندی خواهد بود تعجب میکند.

فرزند دانا ئیکه به ابراهیم مژده داده بودند بموجب قرآن مجید و تورات، اسحق بوده است.

(بعضی از مفسرین ضحک مندرج در آیه را کنایه از وقوع عادت زنانه پنداشته‌اند)

۶- برحسب مسطورات قرآن، حضرت ابراهیم دارای ملتی بنام حنیف بوده

یا اینکه حنیف و مسلم از صفات خود حضرت ابراهیم بشمار رفته است (در اینخصوص در مقاله حنیف سخن بمیان خواهد آمد).

بموجب آیه ۱۸ از سوره اعلی حضرت ابراهیم مانند حضرت موسی دارای صحفی است و بنا بر آیه ۱۱۸ از سوره بقره خداوند، حضرت ابراهیم را با کلماتی آزموده است و او را پیشوای مردم قرارداد و با وی عهد خود را استوار فرموده که ابراهیم و فرزندش خانه را برای طواف کنندگان و معتکفان و اهل سجده و عبادت پاک کنند. ابراهیم، از خدا خواسته است که شهر مکه را مأمن و پناهگاه قرار دهد و از شر و فتن، در امان دارد و مردم آنرا برکت بخشد و از میوه‌ها روزی دهد. همچنین از خداوند خواسته که از ذریه او پیشوا انتخاب شود. خداوند با و فرموده که عهد او با ستمکاران استوار نیست. شاید در این آیه اشاره‌ای مشعر بر محرومیت یهود از عهد خداوندی، بعلت ستمکاری و بت پرستی‌شان موجود باشد. به موجب آیه ۱۲۴ از سوره نساء، خداوند، ابراهیم را خلیل یعنی دوست خود قرارداد است و به موجب آیه ۷۷ از سوره هود و آیه ۱۱۴ از سوره توبه، حضرت ابراهیم بوصف «اواه» موصوف شده است و در معنی «اواه» مفسرین، اختلاف نظر دارند. بعضی «اواه» را صاحب یقین و مؤمن و برخی رحیم و مهربان و عده‌ای هم اظهار کننده اندوه و درد دانسته‌اند، و (سیوطی) در رساله متوکل (اواه) را از جمله الفاظ حبشی بشمار آورده است. این بود خلاصه وقایعی که قرآن مجید از حضرت ابراهیم حکایت میکند.

## ۲- ابراهیم در تورات

نقل تورات نیز نزدیک به مندرجات قرآن مجید است جز آن که :

اولا - وقایع، مفصل‌تر ذکر شده و اسماء اشخاص معین گردیده است.

ثانیاً - قصه به آتش انداختن ابراهیم در تورات موجود نیست.

ثالثاً - واقعه کشتن چهار مرغ در تورات یافت نمیشود، فقط تورات مینویسد

که حضرت ابراهیم گوساله‌ای و قوچی و قمری و کبوتری ذبح کرده است. و مفسرین اسلامی خروس و طاوس و کلاغ و کبوتر یا کرکس را چهار مرغ خلیل پنداشته‌اند و عرفاء

درباره چهار مرغ خلیل تعبیری لطیف دارند . ( رجوع شود بمثنوی مولوی ) .  
 رابعاً در تورات ، مندرج است که ابراهیم به ختنه کردن خود و تمام افراد خانواده اش  
 مأمور گردیده و مأموریت خود را انجام داده است و مفسرین قرآن ، در ذیل « بکلمات  
 وفاتمهن » مینویسند که ختان از جمله دستورها و کلمات بوده است .  
 خامساً - تورات ، بنای دومذبح را به ابراهیم نسبت میدهد ولی از کعبه و مکه  
 ذکری نمیکند .

سادساً - بر حسب تورات ، ابراهیم دوبار زن خود ساره را ضمن مسافرتها برای  
 حفظ جان خویش خواهر خود معرفی میکند : یکبار به فرعون مصر و بار دیگر به ابی-  
 ملک پادشاه خونیخوار .

سابعاً - ابراهیم ، نخست « آبرام » نامیده میشد که در عبرانی بمعنی پدر عالی  
 است و پس از آن که خداوند عهد خود را با او استوار کرد و ذریه او را فزونی بخشید ،  
 « ابراهام » نامیده شد که آنرا پدر قبائل ترجمه کرده اند . نام اولی که برای ابراهیم  
 در تورات مسطور است ( ابرام - پدر عالی ) نامناسب مینماید و نام دوم وی هم ( لقبگونه ) است .

### ۳ - اعتراضات

علماء مسیحی در قصه ابراهیم چند اعتراض بر مندرجات قرآن مجید توهم کرده اند:  
 ۱ - گفته اند که قرآن ، نام پدر ابراهیم را آزر ذکر کرده در صورتیکه الیعازر  
 نام خادم اوست و نام پدر ابراهیم تارح بوده است .

این اعتراض بجا نیست و برای جواب تحقیقی آن بمقاله آزر مراجعه شود .

۲ - اعتراض کرده اند که قصه به آتش انداختن ابراهیم که در قرآن موجود است ،

در تورات یافت نمیشود و میگویند اصل این قصه از فصل هشتم « مدراش رباح » باین  
 مضمون گرفته شده است . نمرود به ابراهیم گفت : باید به آتش سجد کنی ، ابراهیم  
 جواب داد آتش بوسیله آب خاموش میشود و قابل سجد نیست . نمرود گفت : پس  
 آب را سجد کنیم . ابراهیم گفت : بلکه ابراهیم که آب می آورد .

بالاخره ابراهیم آورده باد است و بنی آدم مقاوم بباد میباشند بدینجهت بنی آدم

براین اشیاء شرافت دارند و نباید به آنها سجده کنند . از اینجهت نمرود ، ابراهیم را به آتش افکند .

علماء مسیحی میگویند که این قصه در نتیجه اشتباه یکی از مفسرین تورات پیش آمده . وی کلمه (اور) را که در تورات عبرانی بوده و بمعنی شهرموطن ابراهیم است با (اور) که از جهت حروف بآن نزدیک است و معنی شعله میباشد ، اشتباه کرده اند . در نتیجه نجات ابراهیم از شعله آتش جانشین نجات وی از شهر ( اور کلدانیان ) شده است .

این اعتراض نیز صحیح نیست . البته مطابقت قرآن را با مدراش نباید منکر شد ، لکن ذکر نشدن قصه در تورات دلیل آن نیست که این قصه قدیم نبوده و در نتیجه اشتباه نویسندۀ مدراش پیدا شده باشد . بعلاوه وجود قصه در مدراش ، برای معتقد بودن یهودیان زمان پیغمبر به آن حکایت کافی است و چون غرض قرآن از ذکر قصص ، استفادۀ خطابی و جدلی در برابر یهود است ، هم چنانکه قصص تورات را مایه اعتبار ساخته با قصص مدراش هم درس عبرتی داده است .

۳- بعضی از محققین جدید از قبیل (سنوکهور گرونز) معتقدند که در سوره های مکی قرآن ، برای جلب یهودیان از ابراهیم سخن گفته و ویرا فقط بعنوان اینکه پدر یهود است تا حدودیکه تورات بوی اهمیت میداده ، مورد توجه قرار داده است ، ولی در سور مدنی پس از آنکه پیغمبر (ص) از یهودیان مأیوس گردیده ابراهیم را اولین رسول شناخته و صاحب ملت خنیف معرفی کرده و بنای کعبه را باو و فرزندش اسمعیل که پدر قبائل عرب است نسبت داده است .

این سخن نیز بجا نیست زیرا :

اولاً - در تورات ، اسمعیل ، پدر قبائل عرب معرفی شده و بنای دو مذهب نیز به ابراهیم در تورات منسوب است که یکی از آنها را در محل اقامت فرزندش اسمعیل در حدود کوه فاران که محل کنونی مکه بوده ساخته است . پس تنها قرآن از این مقوله سخن نگفته و تورات هم به آن اشاره دارد .

ثانیاً - اظهار قرآن اینست که دین ابراهیم ملت حنیف نامیده میشود و تمام ادیان قبل و بعد همان کیش اسلام یعنی دین فطرت بوده و هست و چون صاحب شریعتی از میان مردم میرود، مردم، موافق با هوی و هوس خویش در آن تغییراتی میدهند و پس از مدتی بکلی دین فطری منقلب میگردد. آنگاه خداوند صاحب شریعت تازه‌ای میفرستد که شریعت کاملتری اظهار کند و مردم را بدین اسلام بخواند.

به عقیدهٔ مسلمین حضرت محمد (ص) نیز دین فطری اسلام را بنحراکمل آورده بنابراین، ابراهیم، درسور مدنی دارای اختصاصات بیشتری نیست.

ثالثاً - اگر بنا میبود که پیغمبر برای جلب عرب به ابراهیم اهمیت دهد، میبایست در مکه به چنین تبلیغاتی دست زده باشد، زیرا مردمی که خود را از نسل اسمعیل میدانستند و دین حنیف می‌ورزیدند ساکن مکه میبودند.

رابعاً - بنا بر نص قرآن، حضرت ابراهیم اولین پیغمبر نیست، بلکه قرآن حضرت نوح را پیش از وی دارای مقام رسالت معرفی کرده است.

#### ۴ - داستانهای غیر مذکور در قرآن مجید

##### ۱- مخفی کردن ساره در صندوق.

ارباب قصص گفته‌اند که ابراهیم هنگامی که به مصر وارد میشد ساره را در صندوقی پنهان کرد تا مبادا زیبایی وی مأمورین دولت مصر را شیفته سازد و خیال بد در سر ببروراند. چون مأموران سرحدی به تفتیش آمدند و گشودن در صندوق را از ابراهیم خواستند ابراهیم گفت: فرض کنید محتویات صندوق پارچهٔ ابریشمی باشد، بی آنکه صندوق را بگشائید، حقوق فرعون را که از این باب به صندوق تعلق میگیرد خواهم پرداخت. مأمورین پیشنهاد او را نپذیرفتند و در گشودن صندوق اصرار کردند. ابراهیم پیشنهاد کرد حقوق سرحدی را بمیزانی که محتوی صندوق طلا فرض شود پرداخت نماید و باین ترتیب وارد مصر گردید. چون به حضور فرعون پیوست، فرعون خواست بطرف ساره دست دراز کند، دست او خشک گردید. نظیر این مطالب در «مدرائش تنه و مالخ لغا» مسطور است با این تفاوت که ابراهیم در اول پیشنهاد میکند



که صندوق پرازجو فرض شود وبعد از آن گندم و دربارسوم ادویه و در آخر طلاپیشنهاد مینماید . همچنین راجع بکیفر فرعون میگوید : چون فرعون دست خود را دراز کرد ، فرشته‌ای بفرمان خدا چوب بروی دست او زد و اینکار سه بار تکرار گردید .

۲ - تولد ابراهیم .

در مدراش «Haggadol» باب ۱۱ و در کتب قصص اسلامی ، تولد ابراهیم و وقایع اولیه زندگانی وی ، یکسان نقل شده است : سحره و غیبگویان ، نمرود را از ولادت پسر خبر میدهند که تخت او را واژگون خواهد کرد و در این هنگام ، ابراهیم در خانواده تارح متولد میشود و نمرود از تولد وی مطلع میگردد . درباریان نمرود پیشنهاد میکنند که آن پسر به مبلغ گزافی از پدرش خریداری شود و بقتل رسد ، تارح ، پدر ابراهیم که یکی از معاونین نمرود بود میگوید : این واقعه به آن میماند که به قاطری گفته شود که يك کیسه جو سیاه بتو میدهم بشرط آنکه سرت را بیری . این مبلغ گزاف برای کسی که وارث او را بکشند چه فایده خواهد داشت ؟

تارح فرزند خود را سه سال در غار مخفی نگاه میدارد .

قصه به آتش انداختن هم در این کتاب مندرج است اما بنابر مسطورات این کتاب ، شعله آتش به بدن ابراهیم نمی‌رسد و چون از آتش بیرون می‌آید مردم دختران و پسران خود را روی زانوی او می‌گذارند که آنها را خدا پرست سازد .

۳ - سفر نمرود به آسمان و ساختن برج نمرود .

قصاصان ، راجع به سفر نمرود به آسمان بوسیله کرکسها ، داستانها پرداخته‌اند و این داستان شبیه به قصه‌ایست که داستانسرایان ایرانی درباره کیکاوس گفته‌اند ، ابو عبد الله خوارزمی صاحب مفاتیح العلوم ، کیکاوس را با لقب نمرود یاد میکند و میگوید : نمرود بمعنی جاویدان یعنی نمرودی است و شاید نمرود همان کیکاوس باشد . راجع بساختن برج نمرود در قرآن مجید اشاره‌ای نیست و چنانکه در گفتار مربوط به فرعون خواهد آمد ، فرعون به هامان امر میدهد که برای او برجی بسازند تا بر فراز آن رود و بر خدای موسی اطلاع یابد . ارباب قصص ، به نمرود هم ساختن چنین برجی را نسبت داده‌اند و

در بارهٔ برج نمرود، تلمود بابلی سان هدرین نوشته است: «آنها گفتند برجی بنا کنیم و به آسمان بالا رویم. بعضی پیشنهاد کردند که در آسمان بمانند، برخی گفتند که آئین بت پرستی را در آسمان معمول دارند و گروه سوم اظهار داشتند که با آسمان بجنگند». در مدارش رباح باب ۱۸ شماره ۶ در تفسیر آیه ۴ از باب ۱۱ تکوین گفته است: «گفتند به آسمان برویم و در آنجا بتی شمشر بدست بگذاریم تا با آسمان بجنگد». (در هر حال اهرام مصر و حدایق معلقهٔ بابل بنحوی در داستانها از خود اثر بجا گذاشته اند).

۴- هلاك نمرود بوسیلهٔ پشه.

ارباب قصص، نوشته اند که چون نمرود، دچار نخوت و غرور گردید و خواست با لشکریان انبوه خود بدجنگ خدا رود و مدعی الوهیت شد، خداوند ضعیفترین مخلوقات خود، پشه را مأمور کرد که از راه بینی در کاسهٔ سrau داخل شود و مغز او را بخورد. هنگامی که پشه به خوردن مغز وی مشغول بود، می بایست آهنگری پتک بر سر نمرود بکوبد تا درد سروی فرو نشیند. در آخر کار، فرق نمرود شکافته شد و پشه ای که به حجم جثهٔ يك قمری درآمده بود از کاسهٔ سر نمرود بیرون جست و نمرود هلاك گردید. این قصه را یهودیان در بارهٔ تیتوس پادشاه روم که در قرن اول میلادی به محاصرهٔ اورشلیم آمده و بیت المقدس را ویران ساخته است با اندك تغییری نقل کرده اند.

## ۵- تأثیر قصهٔ حضرت ابراهیم در ادبیات فارسی

هیچ يك از اسماء خاص انبیاء پیش از اسلام به اندازهٔ اسم ابراهیم در ممالک و ملل گوناگون شیوع نداشته و ندارد و پیش از اسلام در ملت های مختلف، این اسم با مختصر تحریفی وجود داشته است. نشان ابراهیم در مذاهب مصر قدیم پیداست و به زبان تبطی کتابی موجود است که مربوط به قرن چهارم پیش از مسیح است و آنرا وصیت نامهٔ ابراهیم نامیده اند و شاید آیه ۱۲۶ از سورهٔ بقره (ووصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب) اشاره باین کتاب باشد. نام دیگر کتاب مزبور (اقادا) ضبط شده که با لفظ «اکد» نام قومیکه بعد از سومریان در کلدیه حکومت کرده اند قرابت لفظی دارد. حبشیان که مسلماً تحت تأثیر یهود و مسیحیان واقع شده بودند، اشخاصی بنام ابرهه داشته اند و در

نظر ایشان ابرهه بجای ابراهیم بوده است و نباید قرابت لفظی ابراهیم را با بهرام و برهما از نظر دور داریم (رجوع شود بمقاله آزر) .

بعد از اسلام ، بسیاری از ادباء ایران خواسته‌اند ابراهیم را با زردشت منطبق کنند و خصوصاً داستان آتش ، این عقیده را تأیید می‌کرده .

به عقیده نگارنده یکی از عللی که موجب چنین خلطی شده است این بوده که نام پدر ابراهیم، در قرآن آزر ذکر شده و آزر یا در حقیقت فارسی است یا اینکه حداقل بد اسماء فارسی زردشتی قرابت بسیار نزدیک دارد . از جانب دیگر ، بعید نیست که عده‌ای از عقاید و داستانهای ابراهیم ، اصل ایرانی داشته باشد زیرا به موجب تورات ، ابراهیم از بابل مهاجرت کرده و توجه باختران را نیز مسلماً با خود از بابل به همراه برده است . از این رو امکان تأثر قصه ابراهیم از داستانهای ایرانی بسیار زیاد شده است و همین تأثرات ، شاید باعث گردیده که ایرانیان بعد از اسلام ، ابراهیم را از خود دانسته‌اند و چون در میان ایشان مهمترین شخصیت دینی زردشت بوده است ابراهیم را همان زردشت پنداشته‌اند .

آثار اختلاط قصص ابراهیم و زردشت در ادبیات فارسی از قرن پنجم مشهود است . صاحب مجمل التواریخ والقصص ، زردشت را پیغمبر زمان گشتاسب پنداشته و ویرا پسر نهم ابراهیم خلیل معرفی کرده و از جانب دیگر ابراهیم را پیغامبر زمان فریدون شناخته است .

در فرهنگهای متأخر ، زردشت را ، لقب ابراهیم خلیل ضبط کرده‌اند .

شهرستانی مینویسد : پادشاهان ایران همه بردین ابراهیم بوده‌اند .

منشأ تخلیط داستان ابراهیم و زردشت ممکن است یکی از این دو امر باشد .

نخست اینکه عربهای نزاری برای فخر بر مردم یمن ، خود را به ایرانیان میپیوستند و چون پندرقبیله عرب مسلماً ابراهیم میبود ، میبایست ابراهیم را بنحوی از انحاء پدر ایرانیان نیز بشمار آرند . مثلاً منوچهر را نواده ( ویزك ) پسر اسحق بن ابراهیم معرفی کنند .

دیگراینکه ، زردشتیان بعد از اسلام برای اینکه از اهل کتاب بشمار روند و از شمار مشرکان بیرون شوند ، دین خود را میبایست بیکی از پیغمبران اولوالعزم که بموجب قرآن ، صاحب کتاب و شریعت باشد منتسب سازند و چون کتابهای موسی و عیسی و داود مشخص بود و نوح هم کتابی نداشت ، صحف ابراهیم که مطالب آن در دسترس همگان نمیبود و بیش از کتب دیگر هم قدمت داشت بجای اوستا یا زند قرار گرفت و در نتیجه ، ابراهیم یا خود زردشت معرفی شد یا اینکه زردشت از اولاد ابراهیم بشمار آمد و مجوسیان دارنده ملت ابراهیم شناخته شدند .

در زمان صفویه ، اوضاع سیاسی اقتضا میکرد که زردشتیان و پارسیان هند ، برای آمیزش با مسلمانان شایستگی بیشتری داشته باشند و جهت نیل باین مقصود میبایست حداقل ، زرتشتیان ، اهل کتاب شناخته شوند . این است که در کتب پارسیان و همچنین در برخی از کتابهاییکه بدست علمای ایران در این دوره نوشته شده ارتباط زیادی میان حضرت ابراهیم و زردشت به چشم میخورد ( رجوع شود به گلستان ینش و شارستان دانش ذیل صفحه ۱۹۶ ) .

در نظم فارسی هم از قرن هشتم اثر این تخیل نمودار گردیده چنانکه خواجه حافظ فرماید :

بیاغ تازه کن آئین دین زردشتی      کنون که لاله بر افروخت آتش نمرود

اما ، قصص ابراهیم در قرن ششم یا زودتر در شعر فارسی وارد شده است .

عطار گوید :

چون خلیل آنکس که از نمرود رست      خوش تواند کرد در آتش نشست

خاقانی گوید :

کمان گروهه گیران ندارد آن مهره      که چهار مرغ خلیل اندر آورد ز هوا

بسیاری از شعرا مخصوصاً به قصه آتش نمرود و به آتش افکندن خلیل تلویح و اشاره

کرده اند . چنانکه حافظ فرماید :

یارب این آتش که بر جان من است      سردکن آنسان که کردی بر خلیل

آنچه مسلم است، ابراهیم پیغمبری است سامی و شاید آریائی که پیش از موسی و شاید قبل از زردشت میزیسته، لکن در زمان یهود بکلی آثار او از میان رفته و جنبه افسانه‌ای پیدا کرده و محتمل است از همان زمان، داستان او با داستانهای ایرانی آمیخته و برای تخیل بعدی، زمینه مساعدی فراهم گردیده باشد و اهمیت آتش در نظر ایرانیان و مقام شعری آن موجب شد که شعرا و نویسندگان، با داستان ابراهیم خلیل زیاد توجه داشته باشند.

داستان میهمانان ابراهیم که در قرآن مجید و در تورات مسطور است، موجب گردید که علماء حدیث و اخلاق، ابراهیم را میهمان دوست بدانند و اورای میهمان بر خوان نشانند منجمله سعدی علیه الرحمه در کتاب بوستان باب دوم از ابراهیم و میهمان گیر وی سخن رانده و ضمناً زردشت را به اشتباه، مقدم بر ابراهیم دانسته است.

اصل داستان که از نظر عرفانی و اخلاقی اهمیت بسزا دارد ذیل از ذکر میشود:

شنیدم که یکپخته ابن السبیل	نیامد بمهمان سرای خلیل
ز فرخنده خوئی نخوردی پگاه	مگر بینوائی در آید ز راه
برون رفت هر جانبی بنگرید	در اطراف وادی نکه کرد و دید
به تنها یکی در بیابان چو بید	سرو مویش از گرد پیری سپید
به دلداریش مرحبائی بگفت	بدرسم کریمان صلائی بگفت
که ای چشمهای مرا مردمک	یکی مردمی کن به نان و نمک
«نعم» گفت و برجست و برداشت گام	که دانست خلش علیه السلام
رقیان میهمان سرای خلیل	به عزت نشانند پیر ذلیل
بفرمود و ترتیب کردند خوان	نشستند بر هر طرف همکنان
چو بسم الله آغاز کردند جمع	نیامد ز پیرش حدیثی به سمع
چنین گفت کای پیر دیرینه روز	چو پیران نمی بینمت صدق و سوز
نه شرط است و قتی که روزی خوری	که نام خداوند روزی بری ؟
بگفتا طریقی نکیرم به دست	که نشنیدم از پیر آذر پرست

بدانست پیغمبر یکفال  
 بخواری براندش چو بیگانه دید  
 سروش آمد از کرد گار جلیل  
 منش داده صد سال روزی و جان  
 گر او میرد پیش آتش سجود  
 سنائی گوید :

که گبر است پیرته بوده حال  
 که منکر بود پیش پاکان پلید  
 به هیبت ملامت کنان کای خلیل  
 ترا نفرت آمد از او یکزمان !  
 تو واپس چرا میبری دست جود

آتشش را همی کند تسلیم

داغ نمرود و باغ ابراهیم

سنائی داستان نجات ابراهیم را عارفانه چنین شرح میدهد :

آن شنیدی که تا خلیل چه گفت  
 کرد بیرون سر از دریچۀ جان  
 گفت با جبرئیل اندر سر  
 گشته از منجنیق حکم رها  
 گفت پس من دلیل راه توام  
 در چنان حال با نهیب خلیل  
 گفت هر چند پایم ای دلبد  
 دورکن یک زمان ز خویشتم  
 عصمت او دلیل من نه بس است؟  
 بی تو بر در گهش تو حاضر شو  
 یکسو انداز حظ خود ز میان  
 چون بعشق از چنارت آتش جست  
 چون خلیل آن خویشتن بگذاشت  
 گر چه نمرود آتشی افروخت  
 چون عنان را بدست حکم سپرد  
 بردمید از میان آتش و دود

وقت آتش به جبرئیل نهفت  
 کای برادر تو دور شو ز میان  
 رب یسر کنان در امر عسر  
 گرد گردان چو گوی گرد هوا  
 جبرئیل که نیکخواه توام  
 از سر اعتماد و حفظ وکیل  
 هست بر گردن ضعیف به بند  
 تا بر او بی تو یک نفس بزنم  
 علم او جبرئیل من نه بس است؟  
 چشم بر دوز و پس تو ناظر شو  
 تا بیایی تو لذت ایمان  
 آتش از آتشت بدارد دست  
 آتش از فعل خویش دست بداشت  
 آتشش چون علف نه یافت نه سوخت

آتش سی و هشت روزه بمرد  
 چون صدائی ندای حق بشنود

عبر عهد و سوسن تحقیق      سنبل سنت و گل توفیق  
آری آری چو دوست آن باشد      نار نمرود ، بوستان باشد

سنائی در فضل امیرالمؤمنین (ع) فرماید :

آن فدا کرده از ره تسلیم      هم بدر هم پسر چو ابراهیم  
چون خلیل از ستاره و مه و خور      پوستینها درید بی غم و حور  
شب او همچو روز روشن شد      نار نمرود تازه گلشن شد  
مولوی فرماید :

اندر این وادی مرو بی این دلیل      لاجب الأفلین گو چون خلیل  
راجع باینکه حضرت ابراهیم با اسمعیل مأمور تطهیر کعبه میشوند گفته است :  
طهرا بیتی بیان پاکی است      گنج نور است ارطلسمش خاکی است

☆☆☆

آینه دل چون شود صافی و پاک      نقش ها بینی برون از آب و خاک  
چون خلیل آمد خیال یار من      صورتش بت ، معنی اوبت شکن  
شکر یزدان را که چون او شد بدید      در خیالش ، جان ، خیال خود بدید

### ماخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید ۲ - تفسیر تبیان ۳ - تفسیر کشف الاسرار ۴ - دائرة المعارف اسلامی
- ترجمه عربی ۵ - ینایع الاسلام ۶ - آئین مزدیسنا تألیف دکتر معین ۷ - قاموس کتاب مقدس
- ۸ - تورات ، سفر تکوین ۹ - مفاتیح العلوم خوارزمی ۱۰ - منابع قصص مسلمین ۱۱ - بوستان
- سعدی ۱۲ - مثنوی مولوی ۱۳ - حدیقه سنائی ۱۴ - دیوان حافظ ۱۵ - دیوان خاقانی .

«پایان گفتار سوم»



## ۱ - گفتگو در بارهٔ لفظ ابلیس

ابلیس از لغت یونانی «Diabolos» مأخوذ است و کلمهٔ «Diable» در زبان فرانسه و «Devil» در زبان انگلیسی از همین لفظ ریشه گرفته‌اند. «Diabolos» در زبان یونانی بمعنی تمام و مفتری است. فیروز آبادی در کتاب قاموس چنین مینویسد:

بلس بالتعريك، کسی است که خیر و نیکی نزد او نباشد یا کسی است که از او شروبدی بدمردم برسد و «ابلاس» بمعنی یأس است و ابلیس نیز از این کلمه مشتق است و شاید ابلیس کلمهٔ اعجمی باشد. جوالیقی در «المعرب» مینویسد. ابلیس عربی نیست، هر چند برخی آنرا عربی و از اصل، ابلاس پنداشته‌اند زیرا اگر عربی بود ممنوع الصرف نمیشد. ز مخشری و صاحب لسان العرب به اعجمی بودن ابلیس تصریح کرده‌اند و جمع ابلیس مانند اسمهای اعجمی دیگر بروزن «فعاله» بکار میرود و «ابالسه» هموزن با «فراعنه» و «قباصره» و «اکسره» است.

در متون یونانی انجیل، غالباً ابلیس بصیغهٔ جمع استعمال شده و در رسالهٔ «پولس» به «تیموتاوس» و «تیتوس» کلمهٔ ابلیس با معانی گوناگون ولی نزدیک بهم استعمال گردیده است. در انجیل، باب شانزده آیهٔ ۲۳ «پطرس» ابلیس نامیده شده و همچنین در انجیل یوحنا باب ششم آیهٔ ۷۰ به «یهودا» خطاب ابلیس شده است و در



این دو مورد، ابلیس تقریباً جنبه علمیت دارد و باعتبار شرارت دائم باموقت، مجازاً نام ابلیس بر آنها اطلاق گردیده است.

## ۲- تحقیق در لفظ شیطان :

نام دیگر ابلیس، شیطان است و برای ابلیس کنیه هائی هم ذکر کرده اند، از قبیل «ابومره» (بضم میم) و «ابوخلاف» و «ابودوجاند» «ابولینی» (بضم لام و فتح باء) و لبینی نام دختر ابلیس است. در سوره ناس از شرو سواس خناس استعانه شده و مفسرین خناس را لقب یا نام یا صفت شیطان میدانند و خناس در لغت، بسیار مخفی شونده بعد از ظهور و پیدائی است و بهمین مناسبت ستارگان هم، خنس نامیده شده اند. زبان شناسان عرب سعی کرده اند که شیطان را عربی الاصل نشان دهند و آنرا از ریشه «شیط» بمعنی سوختن از خشم، یا از «شطن» بمعنی دور شدن مشتق بدانند لیکن دوفرض دیگر محتمل است: نخست آنکه لفظ شیطان از لغت عبرانی «هاشتیطن» بمعنی مخالفت و دشمنی مأخوذ باشد و شاید از لفظ سریانی آن اخذ شده باشد.

دیگر آنکه شیطان از معنی مار منقول گردیده باشد. چه شیطان در معنی در اشعار پیش از جاهلیت بکار رفته است<sup>۱</sup> با این فرض ممکن است شیطان عربی الاصل باشد و مؤید این حدس آنکه شیطان در سلسله نسب چند نفر مذکور است چنانکه شیطان بن بکر بن عوف از اجداد القمه است و ابن درید از دوتن یکی بنام عاهاب بن شیطان و دیگر بنام شیطان بن حارث نام برده. بنی شیطان نام قبیله ای از قبایل عرب بوده که پیش از اسلام میزیسته اند و بسا هست که بنی شیطان و بنی حیه یادگاری از توت میسم باشند زیرا مار در نظر سامیان با ارتباط داشته و در داستان تورات به بهشت وارد گردیده و

۱- بیتى از يك اورجوزه چنین است:

منجرد تحلف حين احلف      كمثل شیطان المحاط اعرف

ترجمه: آن زن عریان هنگامی که من سوگند یاد میکنم قسم میخورد و او مانند مار بالدار بیابان محاط است.

۲- طرفة بن عبد گوید.

تلاعب متنی حضرمی کانه      تعجج شیطان بذی خروج قضی

ترجمه: باران بر پشت شتر حضرموتی بازی میکند و همچون ماری در بیابانی که گیاه خروج در آن روئیده باشد بخود می پیچد.

آدم و حوا را فریفته و در قصص اسلامی نیز فریبندهٔ آدم و حوا در بن دندان مار جای داشته است. بعلاوه ابلیس با مار رابطهٔ دیگری هم دارد، چمد در قرآن مجید بر عصای موسی که ماریا ازدها شده عنوان «جان» اطلاق گردیده و ابلیس هم در عداد جن معرفی شده است. باری شیطان بچند معنی در قرآن مجید مذکور است یکی نام ابلیس دیگر بمعنی دیوسوم بمعنی سرکرده اشرار. در دو مورد هم لفظ شیطان در قرآن مجید قرینهٔ رحمان است: یکی در سورهٔ انبیاء آیهٔ ۸۲- دیگری در سورهٔ زخرف آیهٔ ۳۵. شیطان بمعنی شرور در زبان یهودیان معمول بوده و بوسیلهٔ آنان عربها هم با این معنی آشنا شدند و بتدریج مشرکین عرب شیاطین را بمعنی ارواح ناپاک هم استعمال کرده‌اند. به موجب قرآن مجید شیاطینی برای حضرت سلیمان در دریا غواصی میکرده‌اند و آنان را مفسرین، اجنهٔ ضعیف معرفی نموده‌اند.

نگارنده، احتمال میدهد که شیاطین در این مورد یا بطور مطلق مأخوذ از صیدون باشد چه مردم صیدا که در غواصی و شناوری مهارت داشته‌اند برای سلیمان غواصی میکرده‌اند. احتمال دارد که بعداً کلمهٔ صیدا یا صیدون باین صورت درآمده و در ادوار مختلف معنی آن نیز توسعه و تحول یافته باشد. در هر حال، اگر هم شیطان صورت تحول یافتهٔ صیدون نباشد، شیاطینی که برای حضرت سلیمان در دریا کار میکرده‌اند بیشتر از مردم صیدا بوده‌اند.

در موضع دیگری از قرآن مجید نام شیاطین بر ساحران کافر، اطلاق میشود که در ملک سلیمان رخنه کرده به مردم سحر میآموختند و آنانرا گمراه و منحرف میساختند. به موجب آیهٔ ۱۹ از سورهٔ حجر و آیهٔ ۷ از سورهٔ صافات و آیهٔ ۶ از سورهٔ ملک، آسمانها از شیاطین محفوظند و آنها نمیتوانند آواز ملاءاعلی را بشنوند و اگر بخواهند استراق سمع کنند با شهاب ثاقب رانده میشوند.

یونانیان نسبت به «تیتانها» که دشمن خدایان المپ بودند همین عقیده را اظهار میداشتند. اما در تورات، فرشتگان کروی با شمشیر راه بهشت را حفظ میکنند تا آدم به آن باز نگردد.

### ۳- رجم شیطان

شیطان در قرآن متصف بصفـت رجیم است، میگویند شیطان از آنجهت به صفت رجیم موصوف گردیده که حضرت ابراهیم، او را در منی رجم و سنگسار کرده است، ولی «نولدکه» مستشرق آلمانی، رجیم را لفظی حبشی به معنی ملعون میداند و محتمل است که میان لعن و سنگسار کردن مناسبتی بوده است، چنانکه در فقه اسلامی میان لعن که نسبت دادن زن بزناکاری است و رجم که مجازات زنای شیخ و شیخه بوده و منسوخ گردیده رابطه‌ای وجود داشته است، رجم شیطان، عقوبتی است که خداوند در باره او حکم فرمود و بواسطه اینکه آدم را اغوا کرد، او را از آسمان رانده است.

از مجموعه تحقیقات، چنین نتیجه میشود که شیطان نزد ملتـی شاید عبرانیان به معنی روح یا روح سرکش بکار میرفته و از آن پس، عده‌ای از اقوام عرب برخی از بتان خود را به آن نام و بنام جبت و طاعت خوانده‌اند و احتمال هم دارد که لفظ سامی شیطان از معنی مار بتدریج نقل شده باشد و در هر حال در زمان نزدیک به اسلام، شیطان بر روح ناپاک اطلاق میگردد، چنانکه «امیه بن ابی الصلت» از رجم شیاطین به وسیله شهب سخن گفته و «عدی بن زید» از تعذیب شیطان در دوزخ یاد کرده است.

### ۴- مبدأ اعتقاد به شیطان

عقیده به ابلیس یا شیطان از دیر باز جزء معتقدات بشر بوده و این مفهوم مانند مفاهیم دیگر آن جهان، برای آدمی از تصورات راجع به مرگ منشأ گرفتند است، چنانکه در کتاب او میشار که بعد از بودا نوشته شده از خداوند مرگ «mertyou» سخن بمیان آمده و به تدریج «مرتیو» در مذهب بودائی بصورت «mara» دشمن بودا در آمده و «اهریمن» - «انگرمینیو» صورت تحول یافته همین مفهوم است که به ایرانیان رسیده و شاید این مفهوم از همین راه به سامیان هم منتقل شده باشد، منتهی اصحاب مذاهب توحید سامی، ثنویت را از میان برداشته‌اند، و بجای اینکه شیطان را در برابر خدای قرار دهند او را مضاد و مقابل با آدمیان شناخته‌اند، معذرا باز هم گاهی شیطان

قرینه لفظی رحمان میشود .

بنا بر معتقدات نصاری ، شیطان ، سلطان این جهان است و پیوسته در مقام آنست که انسان را به مخالفت و سرکشی با خدا وا دارد و اولین بار حوا و آدم را به خوردن میوه درخت معرفت وا داشت و به ایشان گفت : که خداوند نظر به رعایت مصالح خویش ، آدم و حوا را از آن درخت محروم ساخته است .

به این ترتیب ، می بینیم که ابلیس یا شیطان بر حسب معتقدات سامیان ، همیشه دشمن انسان بوده و آدمی را از سعادت و نیکبختی دور ساخته و بجای آنکه با «اهورامزدا» به ستیزه برخیزد ، با صالحان و شایستگان پیوسته جنگ و ستیز داشته است . مسیحیان معتقدند که حضرت عیسی شوکت شیطان را در هم شکسته و دیگر ، شیطان بر مسیحیان واقعی تسلط ندارد .

مسلمانان میگویند که شیطان بر هیچکس سلطه واقعی ندارد ولی با وسوسه و اغوا میکوشد که همه را از راه منحرف سازد و حتی در صدد اغوای همه پیغمبران بوده فقط یحیی بن زکریا از وسوسه او در امان بوده است . بنا به روایتی حضرت یحیی از خدا میخواهد که ابلیس را به او بنمایاند . ابلیس بروی ظاهر میگردد . حضرت یحیی از وی میپرسد که آیا هر گز بر او دست یافته است ؟ ابلیس جواب میدهد که یکبار که وی از غذای لذیذ سیر گردیده و ورد خود را فراموش کرده بر او مسلط شده است . از آن زمان حضرت یحیی با خود عهد میکند که همیشه نیم سیر از خوان برخیزد .

باز میگوید حضرت سلیمان از شیطان پرسیده است چه کار نزد او محبوب تر و نزد خدا مبغوض تر است . جواب داده است آمیختن مرد به مرد وزن به زن نزد او بهترین کارها و نزد خدا منفورترین اعمال بشمار میرود .

بنابر آیات کریمه قرآنی ، شیطان ، دشمن انسان است و تنها از اغوای بندگان مخلص خدا ، عاجز و ناتوان میماند . مردم را وعده فقر و بینوائی میدهد و به بخل و امیدارد و به کارهای زشت فرمان میدهد . باده و قمار و بت پرستی از اعمال شیطان است

و با خمر و میسر، شیطان میان آدمیان ایجاد دشمنی میکند و آنانرا از نماز و ذکر خدا باز میدارد. هریغمبری شیطانهای از جنس جن و انس دارد و شیاطین با هم مرتبطند. کسی که از یاد خداوند رحمان غافل باشد، با شیاطین، قرین و هم نشین میگردد. هنگام قرائت قرآن باید از شیطان به خداوند پناه برد و بهمین جهت است که پیش از قرائت قرآن استعاذه میشود.

مادر مریم، هنگامیکه مریم را زاد، گفت: پروردگارا من مریم و ذریه اش را از شر شیطان رجیم به پناه تو میسپارم.

شیطان، اعمال بدکارانرا در چشمشان میآراید و میگوید هیچ يك از مردم بر شما چیره نخواهد شد چه من همسایه شمایم اما چون آن گروه بجان هم افتند، میگویند من از شما بیزارم چه من چیزهایی می بینم که شما نمی بینید و از خدای یکتا ترسانم و میدانم که عقوبت خداوندی سخت و شدید است. هم چنین شیطان آدمی را به کفر دعوت میکند و چون آدمی کافر میشود وی اظهار برائت مینماید و میگوید من از خدای یکتا که پروردگار جهانیان است ترسانم.

## ۵ - عزازیل

ابلیس، در زبان معمولی، عزازیل هم نامیده شده ولی در قرآن، این نام مذکور نیست. عزازیل لفظ عبری است و به معنی عزیز خداست. در تورات، این لفظ با معنی مبهمی مسطور است و مفسرین تورات در باره آن معنی، اختلاف کرده اند. به عقیده بعضی، عزازیل نام بزی است که کفاره گناهان قوم را بر آن میگذارند و در وادی بایر رها میکنند تا کفاره گناهان قوم را به موضع نامعلومی ببرد. عده ای معتقدند که عزازیل نام همان نقطه نامعلوم است که منتهی الیه گناهان فرض شده است. بعضی هم عزازیل را نام ابلیس میدانند که همه گناهان به او منتهی میگردد. بهر حال در ادبیات ماعقیده سوم مورد قبول واقع شده و ادبای ما عزازیل را برابر ابلیس اطلاق کرده اند، لکن ازدقت در موارد استعمال، معلوم میشود که عزازیل آنگاه نام ابلیس بوده که در درگاه حق، تقریبی داشته است.

## ۶- ابلیس در قرآن مجید

ابلیس، یازده بار در قرآن مجید ذکر گردیده و جز در يك مورد، همه جا از ابلیس ضمن داستان حضرت آدم یاد شده است. همه فرشتگان، جز ابلیس، به آدم سجده کردند اما ابلیس خودداری نمود و تکبر ورزید و گفت: آفرین من از آتش و آفرینش آدم از خاک است، من بر او فضیلت دارم و نباید به او سجده کنم. خداوند او را از درگاه راند و فرمود تا روز جزا لعنت من بر تو باد. ابلیس گفت: اینک که مرا از درگاه راندی و خوار و زبون ساختی، من در مقام گمراه کردن و اغوای بنی آدم برخوام آمد و از پیش و پس و چپ و راست برایشان حمله خواهم برد و جز بندگان مخلصت هیچکس از وسوسه من سالم نخواهد ماند. از مصدر عزت خطاب رسید که بر بندگان صالح من، تسلط نخواهی یافت و هر کس که تورا پیروی کند در جهنم مأوی خواهد گزید.

ابلیس، به وسوسه آدم و حوا پرداخت و به شرحی که در گفتار مربوط به آدم گفته شد، وسیله بیرون راندن ایشانرا از بهشت فراهم کرد.

این قصه در سوره بقره و اعراف و حجر و بنی اسرائیل و کهف و شعراء و ص مسطور است.

قصه شیطان، از آن جهت ضمن داستان آفرینش آدم مندرج است، تا آدمی دریابد که بدی، مقتضای ذات او نیست، بلکه از شیطان به او تلقین میشود. انسان برای نیکی آفریده شده و باید به مبارزه با بدی که ناشی از غریزه جاه طلبی و کبر و حسد است و همه آنها به عنوان شیطان متجلی میشود قیام کند. ایجاد این فکر در انسان، تأثیری فراوان در تربیت اخلاقی و تقویت حس خیرخواهی و حق پرستی او دارد.

در يك مورد ضمن قصه مردم سبا، قرآن مجید در سوره سبا از ابلیس به این مضمون یاد کرده که «ابلیس گمان خود را در باره ایشان یعنی مردم سبا محقق ساخت و او را جز عده ای از مؤمنان پیروی کردند!».

قرآن شریف، از شیطان به لفظ نکره و هم به صورت الشیطان و شیاطین بسیار یاد کرده است. همه جا الشیطان مرادف با ابلیس است. در سوره تکویر و سوره نساء و سوره

صافات ، شیطان به لفظ نکره ذکر شده در مورد اول باوصف رجیم و در مورد دوم باوصف مرید و در مورد سوم باوصف مارد همراه است .

## ۷- ابلیس پس از هبوط

ارباب تفسیر ، در زمینه هبوط ابلیس که از آیه ۳۴ از سوره بقره «قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو» مستفاد است ، تفصیلاتی داده اند و گفته اند که ابلیس هنگام هبوط ، از خداوند خواست که چون به خاطر آدم از مقام خود فرود آمده ، بر بنی آدم تسلط داشته باشد . بادرخواست او موافقت شد ، سپس درخواست کرد که قدرت بیشتری به او داده شود . سینه بنی آدم جایگاه او شد و چون نیروی فزونی خواست ، مأمور گردید که با لشکریان سواره و پیاده خود به بنی آدم حمله ور گردد و با ایشان در مال و فرزند شریک شود . (مضمون اخیر در قرآن مجید موجود است) . و در برابر هر یک از فرزندان آدم او را دوفزند باشد .

حضرت آدم نیز در برابر ابلیس از خداوند نیرو خواست ، به وی این موهبت ارزانی گردید که بر هر یک از فرزندان او موکلی گماشته شود تا او را از شر شیطان حفظ کند و در برابر هر حسنه ، ده برابر پاداش یابد و در مقابل هر بدی ، کیفر مساوی دریافت دارد و از رحمت خداوند ناامید نباشد و تا جان در بدن دارد ، در توبه به روی او باز باشد ، باز آدم درخواست موهبت بیشتری کرد ، خداوند فرمود: «می آرمزم و باک ندارم» .

گفته اند که ابلیس به سرزمین (ابله) فرود آمد و مار به اصفهان و طاووس به بابل هبوط کرد .

میگویند در مقابل پیغمبرانی که خداوند برای هدایت مردم فرستاده ، کهان که به قولی از گذشته خبر میداده اند و به قولی از آینده باخبر بوده اند ، پیامبران ابلیس به شمار میرفته اند و نقشهای خال کوبان کتاب او ، و نی مؤذن او ، و بازار مسجدش ، و حمام ، خانه اش می باشد . خوراک او هر چیزی است که نام خدا بر آن برده نشود و نوشابه او مسکرات است و زنان دام اویند .

## ۸ - اختلاف مفسرین در باره ماهیت ابلیس

راجع به ماهیت ابلیس ، مفسران اختلافی دارند . عده‌ای او را فرشته میدانند ، زیرا قرآن مجید او را از فرشتگان استثناء کرده است . عده‌ای معتقدند که ابلیس از جن بوده ، زیرا آیه ۴۸ از سوره کهف تصریح دارد که ابلیس جن بوده و از فرمان پروردگار خود سر باز زده «کان من الجن ففسق عن امر ربه » . بعضی هم او را « جان باتشديدنون » پنداشته‌اند که به‌زعم ایشان غیر از جن و فرشته است . گروهی هم در مقام تقریب مفاهیم برآمده و گفته‌اند که فرشتگان مقرب که از دیده فرشتگان دیگر مستورند ، جن نامیده میشوند و جن‌های کافر شیاطین‌اند و جن‌هایی که قدرت نقل و انتقال داشته باشند ، عفاریت جمع عفريت نامیده میشوند . (گویا عفريت مأخوذ از آفرودیت ربه النوع یونانی باشد ) .

## ۹ - تکثیر شیاطین

برای مرتبط ساختن شیاطین با ابلیس ، افسانه‌هایی ساخته شده . عده‌ای گفته‌اند که ابلیس بازوچه خود تماس گرفت و از ایشان تخمه‌هایی بوجود آمد . گروهی هم معتقد شدند که ابلیس خود سه یا چهار تخم گذاشته و از آن شیاطین بوجود آمده‌اند . در کتاب «الاولئ» مسطور است که ابلیس اولین کسی است که لواط کرده ، زیرا چون بنزمین فرود آمد ، زوجات او از او گریختند پس با خود لواط کرد و بیضه‌هایی تولید شد و از آنها شیاطین تولد یافتند .

## ۱۰ - ابلیس در نظر ساحران

ابلیس ، نزد ساحران مقامی ارجمند دارد : او را رئیس ارواح سفلیه میدانند و معتقدند که با توسل به او می‌توانند بسیاری از مشکلات را حل کنند و در بسیاری از موجودات بواسطه او تصرفاتی معمول دارند . به‌زعم ایشان ، شیطان ممکن است نر ، یا ماده باشد و ابلیس بهر گونه‌صور؛ حتی به‌صورت هرا نسانی ، ممکن است خود نمائی کند ولی مسلمین معتقدند که ابلیس به‌صورت پیغمبر اکرم نمیتواند مصور گردد .

برخی از شعرای عرب با خود ، شیطان همراه می‌پنداشته و از شیطان خویش الهام



میگرفته اند .

یزیدیه ، ابلیس رامی پرستند و معتقدند که با خدا بالاخره صلح خواهد کرد و اکنون هم بیش از پیغمبران ، قابل توسل و اعتماد است .

عده یزیدیان اندك است و در كردستان و دوقریه از قراء سوریه ساکن میباشند .

## ۱۱ - تأثیر ابلیس در ادبیات فارسی

ایرانیان که از دیر باز ، به داستان اهریمن و یزدان آشنا بودند ، ابلیس را در ادبیات خویش به عنوان يك دشمن قوی پنجه پذیرفتند و همه گمراهیها را ناشی از او دانستند ، لکن عشق و هوسهای جوانی که مایه شعر و ادب را میسازد و میبایست بدو منسوب گردد مقام او را بالا برد . کم کم وجود او ضروری تشخیص داده شد و عده ای هم برای خلقت او به حکمتی نائل شدند . بعضی هم با تردید از خود پرسیدند که خدای حکیم اگر ریگی به کفش خود نداشت ، شیطان را برای چه آفرید ؟

ناصر خسرو گوید :

اگر ریگی به کفش خود نداری      برای چیست شیطان آفریدن  
بعضی از حکمای جبریه ، ابلیس را تبرئه کرده اند و به زعم ایشان آنچه او کرده و آنچه بر سر او گذشته مقدراتی بوده که حکیم علی الاطلاق از پیش برای او معین فرموده است .

«عین القضاة» صاحب تمهیدات در چندین مورد ابلیس را میستاید و معتقد است که وی نخستین عاشق خداست ، زیرا تیر لغت و ملامت را بر جان خود خریده است . وی به منزله زلف است و احمد به منزله خال ، و زیبایی شاهد به زلف و خال است .

ابلیس شاه حبش است و پرده دار جمال لا اله الا الله . کفر ابلیس از آن جهت بود که نمیخواست جزء جمال حق سجده برد . وی سرور متکبران است و وی سیاهی ظلمت است که باید به سپیدی نور یامیزد تا زیبایی جمال پدید آید ، چه سفیدی بی سیاهی و سیاهی بی سفیدی زیبایی ندارد .

عرفا همه حوادث جهان را مرکب از يك جزء نورانی ، به نام وجود و يك جزء

ظلمانی یا فقر ماهوی میدانند و جزء ظلمانی را شیطان میخوانند و به عقیده ایشان ،  
مرگ و زندگی باهم آمیخته است (تبارك الذی خلق الموت والحیة ) الخ ...  
بهر حال مذاهب عرفانی و دینی ، آدمی را بمبارزه در برابر شیطان دعوت میکند  
چنانکه در کتب زردشتیان مندرج است ، ارواح برای مبارزه با هریمن و دیوان به زمین  
فرود آمده اند .

### مولوی فرماید :

چون مراد و حکم یزدان غفور	بود در قدمت تجلی و ظهور
بی زضدی ضد را نتوان نمود	وان شه یی مثل را ضدی نبود
پس خلیفه ساخت صاحب سینه اش	تا بود شاهش را آئینه ای
پس صفای بی حدودش داد او	وانکه از ظلمت ضدش بنهاد او
دو علم افروخت اسپید و سیاه	آن یکی آدم یکی ابلیس راه
در میان آن دو لشکر گاه رفت	چالش و پیکار آنچه رفت رفت
همچنین دور دوم هایل شد	ضد نور پاک او قایل شد
همچنین این دو علم از عدل و جور	تا به نمرود آمد اندر دور دور
ضد ابراهیم گشت و خصم او	وان دولشکر کین گزار و جنگجو
چون درازی جنگ آمد ناخوشش	فیصل آن هر دو آمد آتشش
پس حکم کرد آتشی را در نگر	تا شود حل مشکل آن دو نفر
دور دور و قرن قرن این دو فریق	تا بموسی و به فرعون غریق
سالها اندر میانشان حرب بود	چون ز حد رفت و ملالت میفرود
آب دریا را حکم سازید خلق	تا که ماند ؟ که بردزین دوسبق ؟
تا که فرعون را و آن فرعونیان	آب دریا غرقشان کرد آن زمان
همچنین تا دور و طور مصطفی	با ابو جهل آن سپهدار جفا
هم نکو سازید از بهر ثمود	صیحه ای که جانسان رادر بود
هم نکو سازید بهر قوم عاد	زود خیزی تیز رو یعنی که باد

هم نكو سازيد بر قارون ز كين      تا فرو بردش چو از درها زمين  
تا حليمي زمين شد جمله قهر      برد قارون را و گنجش را به قهر.

عده‌ای معتقدند که هراسان، دارای شیطان و فرشته‌ایست. بعضی گفته‌اند که هر شاعری شیطانی دارد که الفاظ و معانی را به‌اولیاء می‌کند و حتی شیطان بعضی از شعراء را به نام ذکر کرده‌اند. تصور وجود شیطان برای هر انسان در اوایل دوره اسلام به قدری قوت داشته که دانشمندان در مقام تأویل این عقیده برآمده‌اند حسن بصری گفته «مراد از فرشته و شیطان اینست که آدمی دارای افکار نیک و بد است».

عده‌ای از شعراء خرافی، شیطان را جانوری تصور کرده‌اند دارای دوسم شکافته و ناخنهای کج و صاف و دارای شاخ و دم و رنگ سیاه که آتش از درونش می‌جهد و بوی گوگرد از وی استشمام میشود.

سعدی علیه‌الرحمه به این تصور باطل در کتاب بوستان چنین اشاره کرده است:  
ندانم کجا دیده‌ام در کتاب      که ابلیس را دید شخصی به خواب  
به بالا صنوبر به دیدار حور      چو خورشیدش از چهر میتافت نور  
فرا رفت و گفت ای عجب این توئی؟      فرشته ندیدم بدین نیکوئی!  
تو کاین روی داری به حسن قمر      چرا در جهانی به زشتی سمر؟  
چرا نقش بندت در ایوان شاه      دژم زوی بردست و زشت و تباه؟  
ترا سهمگین روی پنداشتند      به گرمابه در، زشت بنگاشتند  
شنید این سخن بخت برگشته دیو      بهزاری بر آورد بانگ غریو  
که ای نیک بخت این نه شکل من است      ولیکن قلم در کف دشمن است  
بر انداختم بیخشان از بهشت      کنونم به کین مینگارند زشت

سنائی حکایت روح‌الله علیه‌السلام و ترک دنیا و مکالمه او را با ابلیس چنین شرح

داده است :

در اثر خوانده‌ام که روح‌الله      شد به صحرا برون شبی ناگاه  
ساعتی چون برفت خواب گرفت      به سوی خوابگاه شتاب گرفت

سنگی افکنده دید، بالش ساخت  
 ساعتی خفت زود شد بیدار  
 گفت ای راندهٔ سگ ملعون  
 جایگاهی که عصمت عیسی است  
 گفت بر من تو رحمت آوردی  
 با من آخر تکلف از چه کنی  
 ملك دنیا همه سرای من است  
 ملكت من به غضب چون گیری  
 گفت بر تو چه زحمت آوردم؟  
 گفت کین سنگ را که بالش تست  
 عیسی آن سنگ را سبک بنداخت  
 گفت خود رستی و مرا رانندی  
 با تو زین پس مرا نباشد کار  
 تا چنین طالبی تو دنیا را  
 روز دنیا طمع بیر یکسر  
 باز من وصف مرایی گوید:  
 خواجه لاحول گوی در کویت  
 اندر این کارگاه بومره  
 کاندر این روزگار پرتلیس  
 تو چنانی بدحیلت و تلبیس

خواب را جفت گشت ویش تاخت  
 دید ابلیس را در آن هنجار  
 بچه کار آمدی برم بدفون  
 مر تراکی در آن مکان مأوی است  
 در سرایم تصرفی کردی  
 در سرایم تصرف از چه کنی  
 جای تو نیست ملك و جای من است  
 تو بدعصمت مرا زبون گیری  
 قصد ملكت بگو که کی کردم؟  
 نه ز دنیاست؟ چون گرفتی سست؟  
 شخص ابلیس و آن سبب بگذاخت  
 هر دوان را ز بند برهاندی  
 ملكت من تورو به من بگذار  
 کی توانی بدید عقبی را؟  
 گهر و زر او، تو خاك شمر  
 زان بماندست تا کند مویت  
 تو بدلا حولشان مشو غره  
 نان زلاحول میخورد ابلیس  
 کز تو اعراض میکند ابلیس

### مأخذ این مقال :

- ۱ - قرآن مجید . ۲ - دائرة المعارف اسلامی . ۳ - دائرة المعارف بستانی .
- ۴ - عرائس التیجان . ۵ - تفسیر تبیان . ۶ - Foreign Vocabulary Of Quran
- ۷ - تمهیدات عین القضاة . ۸ - قاموس کتاب مقدس . ۹ - تورات سفر تکوین .
- ۱۰ - مثنوی مولوی . ۱۱ - حدیقه سنائی . ۱۲ - بوستان سعدی .

« پایان گفتار چهارم »

ابولهب، کنیه یکی از اعمام پیغمبر است و نام اصلی او «عبدالعزی» بوده و پیغمبر اکرم این نام را که در بت پرستی صراحت داشته مبنغوض میداشته است .  
 ابولهب و زوجه اش، با پیغمبر سخت دشمنی میورزیدند و سوره (تبتیدا ابی لهب) در باره وی و زوجه اش نازل گردیده است .

«بیضاوی» در تفسیر خود مینویسد که زوجه ابی لهب در راه پیغمبر خس و خاشاک میریخت و از این جهت، کيفراود در قیامت هیزم کشی خواهد بود .

علت عداوت شدید ابی لهب را ، محققین جدید ناشی از این میدانند که زن ابو لهب «ام جمیل» خواهر ابوسفیان بوده و چون ابوسفیان در آن زمان ریاست قریش را داشت و تثبیت مقام حضرت محمد ریاست او را به مخاطره میانداخت ، تمام خانواده ابوسفیان طبعاً میبایست کمر به خصومت پیغمبر ببندند و از نشر تبلیغات وی تا سرحد امکان ممانعت کنند .

راجع به شأن نزول سوره «مسد» قول معروف این است که پیغمبر پس از نزول آیه «وانذر عشیرتک الاقرین» خویشاوندان خود را در پای کوه صفا جمع کرد و خود بر فراز کوه رفت و فرمود اگر به شما بگویم که از پشت این کوه سپاهی گران به جنگ شما می آید آیا مرا باور خواهید داشت؟» همه گفتند البته باور خواهیم کرد . پیغمبر فرمود :

«من به شما اعلان خطر میکنم و بدانید که غذایی سخت در انتظار کافران است .»

بدین ترتیب پیغمبر اکرم رسالت خود را برایشان آشکار ساخت ، ابولهب گفت (تَبَّالْك) «آیا ما را برای شنیدن چنین سخن جمع کرده بودی؟» پس سوره (مسد) در جواب سخن ابی لهب نازل شد . ترجمه تحت اللفظی سوره چنین است :

«دودست ابی لهب بریده و ابولهب دستخوش هلاک باد . مال او و کردار وی هیچکدام به حالش سودمند نگردید . بزودی در آتش زبانه دار آویخته خواهد شد ، با زنش که هیزم کش است و ریسمانی از مسد «لیفه خرما» در گردن دارد» .

محققین جدید معتقدند که سوره «مسد» پس از درگذشتن ابی لهب نازل شده ، چه در این سوره عبارت «ما اغنی» به صیغه ماضی مندرج است و قرآن مجید همه جا فعل ما اغنی را نسبت به گذشته استعمال میکند و برای آینده فعل «مایغنی» بکار میبرد بعلاوه در آیه سوم «سیطی» به صیغه مستقبل قریب ، استعمال گردیده که مشعر بر نزدیکی وقوع کفر اوست و بکار رفتن این سیاق برای زمانی که ابولهب تازه مرده باشد مناسب تر مینماید .

بعضی معتقدند که ابی لهب کنیه عبدالعزی نبوده و این عنوان را قرآن مجید به کنایه باو داده است و این عنوان بر اشتعال آتش عداوت او نسبت به پیغمبر دلالت دارد . در مفردات راغب از قول بعضی از مفسرین نقل شده که ذکر ابولهب به عنوان یاد کردن کنیه وی نیست ، بلکه اشاره به آن است که او مستحق و اهل آتش است و این بدان ماند که مسبب جنگ را ابوالحرب و اخوالحرب مینامند .

باری سوره مسد چون بانفرین آغاز میشود به نظر بعضی ، از جهت فصاحت فروتر آمده است و بر همین مبنی شاعری به منظور اثبات اینکه یکدست بودن همه قسمتهای سخن ممکن نیست گفته است :

در بیان و در فصاحت کی بود یکسان سخن      گرچه گوینده بود چون جاحظ و چون اصمعی  
در کلام ایزد بیچون که وحی منزل است      کی بود «تبت یدا» مانند یا «ارض ابلی»

(آیه یا ارض ابلی آیه ۴۶ از سوره هودا است که در آن چند صنعت لفظی و معنوی جمع شده است و ارباب بدیع ، این آیه را به عنوان نمونه ای از صنعت ابداع ،

مثال می‌آورند).

باری ابی لهب کمی بعد از واقعه «بدر» در گذشته و خبر غزوه بدر را در حال بیماری شنیده است. بعضی وفات او را به سال هشتم هجری ضبط کرده‌اند لکن این روایت ضعیف است، چه پس از واقعه بدر تا سال هشتم هجری هیچ اثری از او در تاریخ موجود نیست.

ابولهب دو پسر داشت یکی «عتبه» و دیگری «معتب» هر دو در سال هشتم هجری اسلام آوردند و حضرت رسول اسلام ایشانرا قبول فرمود.

بنابر روایتی، یکی از دختران پیغمبر در حباله نکاح عتبه بن ابی لهب بوده و عتبه او را طلاق گفته. عتبه پس از بعثت پیغمبر از اسلام سر باز زده و در اثنای سفری او را درنده‌ای دریده است. این روایت با داستان اسلام آوردن وی در سال هشتم هجری مبیانت دارد و شاید ابولهب فرزند دیگری داشته و داستان دچار شدن به چنگال درنده مربوط به او باشد.

شدت عداوت ابولهب با حضرت رسول در ادبیات فارسی منعکس است و همچنین وی که نهایت دشمنی را با رسول اکرم می‌ورزیده به تداعی معانی، خالصترین دوستان آن حضرت یعنی «ابوتراب» حضرت علی بن ابی طالب را بیاد می‌آورد.

خاقانی گوید:

از مصاف بولهب فعلاً نییچانم عنان  
چون رکاب مصطفی شد ملجأ و منجای من

باز گوید:

سحر حلال من چو خرافات خود نهند  
مولوی فرماید:

آری یکیست بولهب و بوترا بشان

زین تنازعها محمد در عجب  
زین عجب تا آن عجب فرقیست ژرف

در تعجب نیز مانده ببولهب  
تا چه خواهد کرد سلطان شگرف

باز گوید:

بگسل این حبلی که حرص است و حسد  
یاد کن فی جیده‌ها حبل المسد

آنکه جز انکار حق کارش نبود  
 برد حسرت عاقبت بی هیچ سود  
 سنائی گوید :

پارسی بهر کار سازی تست	تازی از بهر کره تازی تست
گر بتازی کسی ملک بودی	بوالحکم خواجه فلك بودی
تسازی ار شرع را پناهستی	بولهب آفتاب و ماهستی
مرد را چون هنر نباشد کم	چه زاهل عرب چه زاهل عجم

### مآخذ این مقال

- ۱- دائرة المعارف اسلامی ( ترجمه عربی ) ۲- دائرة المعارف بستانی ۳- مفردات
- راغب ۴- تفسیر تبیان ۵- دیوان خاقانی ۶- مثنوی مولوی ۷- حدیقه سنائی.

« پایان گفتار پنجم »



احقاف، در قرآن مجید فقط یکبار ذکر شده و مسکن قوم عاد معرفی گردیده است. سوره چهل و ششم که از سورمکی است به مناسبت ذکر این لفظ در یستمین آیه آن به نام احقاف مسمی است. احقاف استطاله‌های مورب شنی است که در ناحیه شحر در قلب عربستان میان نجد و احساء و حضرموت و عمان واقع است و برخی ناحیه یمامه را جزء این منطقه دانسته‌اند و گویا حق با ایشان باشد، چه سرزمین یمامه استعداد آن داشته است که قومی نظیر قوم عاد در داخل یا در مجاورت آن ساکن شود. احقاف به صورت جمع مکسر است و مفرد آن حقف به کسر حاء و سکون قاف می‌باشد و از ریشه «احقوقف» به معنی «اعوج» اشتقاق یافته است، جمع حقف احقاف و حقاف و حقوف و جمع الجمع آن حقائف است. صاحب قاموس در ذیل کلمه احقاف اشتباه یکی از لغویون را به نام لیث تذکر می‌دهد و می‌گوید احقاف غیر از کوه قاف است که بردنیا احاطه دارد.

باری، راجع به قوم عاد که ساکن احقاف بوده‌اند در مقاله مخصوص بدان گفتگو میشود. در اینجا مناسب است که ترجمه آیات بیست تا بیست و پنجم سوره احقاف درج گردد:

برادر عاد را به یاد آور که قوم خود را در احقاف اذکار نمود (ممکن است که در این آیه احقاف نام مسکن عاد نبوده بلکه مراد نوع عذاب و به عبارت دیگر کنایه از طوفان شن باشد) در این صورت ترجمه آیه چنین میشود: برادر عاد را به یاد آور که قوم خویش را بوسیله احقاف یعنی طوفانهای شن اذکار و تخویف کرد. مبلغانی پیش از او پس از او

براین قوم مبعوث شدند . برادر عاد که بنا بر تصریح سوردیگر قرآنی هود نام داشته به قوم خود گفت: جز خدای یکتا را نپرستید. من بر شما از عذاب روز بزرگ هراسانم . قوم گفتند: آیا آمده‌ای که ما را از پرستش خدا یا نمان باز گردانی ؟ اگر راست می‌گوئی به مواعید خود عمل کن و آنچه ما را بدان وعید میدهی آشکارا ساز . پیغمبر گفت : علم هر چیز فقط در نزد خدا است و من تنها وظیفهٔ رسالت خود را تبلیغ میکنم و شما را مردمی نادان میبینم . ابری را دیدند که به جانب دره‌های ایشان پیش می‌آید گفتند که این ابر باران خواهد داد پیغمبر گفت : چنین نیست بلکه آن غذایی خواهد بود که در رسیدن آن عجله دارید . همراه بآباد ، غذایی دردناک خواهد بود و هر چیز را به فرمان پروردگار هلاک خواهد کرد . قوم عاد چنان نابود شدند که فقط مساکن ایشان دیده میشد. آری گنه‌کاران را چنین کیفر خواهیم داد . به آنان همان قدرت و مکنتی که به شما بخشیده‌ایم داده بودیم و دارای گوش و چشم و دل بودند ، اما گوش و دیده و دل آنان برای ایشان هیچ منفعتی به بار نیاورد و فرجام شومی که با استهزاء و تمسخر ، تلقی میکردند بدیشان رسید .

### مآخذ این مقال

۱ - قرآن مجید. ۲ - معجم القرآن. ۳ - دول العرب. ۴ - قاموس . ۵ - مفردات

راغب .

احمد اسمی از اسماء پیغمبر است و فقط یکبار در قرآن مجید در آیه ششم از سوره صف یاد شده و ترجمه آن آیه چنین است :

«بدیاد آور هنگامی را که عیسی به قوم خود گفت من بر شما فرستادهٔ خدایم و شما را به ظهور پیغمبری که پس از من خواهد آمد و نام او احمد است بشارت میدهم .  
شک نیست که این آیه ناظر به بشارت حضرت عیسی به ظهور فارقلیط است .

عبدالمسیح صاحب یتایع الاسلام مینویسد که فارقلیط کلمه یونانی الاصل است و ریشه آن پراقلیتوس به معنی تسلیت دهنده بوده و آنرا با پریقلیتوس به معنی بسیار ستوده اشتباه کرده اند .

سخن عبدالمسیح خود دال بر اینست که احمد با لفظ بشارت داده شده در انجیل مطابقت دارد و مراد از فارقلیط چنانکه مسیحیان می پندارند ، روح القدس نیست ، چه آیات مندرجه در انجیل یوحنا با معتقدات مسیحیان نسبت به روح القدس موافقت ندارد . بعلاوه پیش از حضرت محمد (ص) مانی نیز دعوت فارقلیط بودن داشته و دعوی وی دلیل آنست که در زمان وی هم فارقلیط بر روح القدس اطلاق نمیشده است .

بهر حال ، بنا بر گفته ابوالبقاء ، پیش از پیغمبر شخص دیگری به نام احمد موسوم نبوده و در زمان پیغمبر و صحابه نیز به احترام آنحضرت نام احمد همچنان به اختصاص خود باقی بوده است .

میگویند اولین شخصیکه بعد از پیغمبر بدین نام نامیده شده احمد بن عمرو

تمیمی پدر خلیل عروزی معروف است . عرفا احمد را با احد مقارن ساخته و زیادت  
میم را کنایه از تشخصات وجودی پیغمبر و ماهبه الامتیاز و از ذات احدیت دانسته اند .

شیخ محمود شبستری گفته است :

ز احمد تا احد يك میم فرق است  
مولوی فرماید :

آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست  
همچو اسمعیل پیشش سر بنه  
تا بماند جانت خندان تا ابد  
عاشقان ، جام فرح آنکه کشند  
در نعت و تعظیم حضرت مصطفی که در انجیل مسطور است گوید :

بود در انجیل نام مصطفی  
بود ذکر حلیها و شکل او  
طایفه نصرانیان بهر ثواب  
بوسه دادندی بدن نام شریف  
اندر این فتنه که گفتم آن گروه  
ایمن از شر امیران و وزیر  
نسل ایشان نیز هم بسیار شد  
وان گروه دیگر از نصرانیان  
مستهان و خوار گشتند از فتن  
مستهان و خوار گشتند آن فریق  
هم مخبط دینشان و حکمشان  
نام احمد چون چنین یاری کند  
نام احمد چون حصارى شد حصین  
باز گوید :

نایب است و دست او دست خداست  
شاد و خندان پیش تیغش جان بده  
همچو جان پاك احمد با احد  
که بدست خویش خوبانشان کشند  
آن سر پیغمبران بحر صفا  
بود ذکر غزو و صوم و اکل او  
چون رسیدندی بدان نام و خطاب  
رو نهادندی بدان وصف لطیف  
ایمن از فتنه بدند و از شکوه  
در پناه نام احمد مستجیر  
نور احمد ناصر آمد یار شد  
نام احمد داشتندی مستهان  
از وزیر شوم رای شوم فن  
گشته محروم از خود و شرط طریق  
از پی طومارهای کج بیان  
تا که نورش چون مدد کاری کند  
تا چه باشد ذات آن روح الامین

نام احمد نام جمله انبیاست چونکه صدآمد نودهم پیش ماست  
چون لفظ احمد با آهنگ شعر مناسب تر از لفظ محمد است از این رو شعرا  
بیشتر پیغمبر اکرم را بنام احمد یاد کرده اند.

سنائی گوید :

غرض عالم ، آدم از اول \_\_\_\_\_ غرض آدم ، احمد مرسل  
عقل و جان را بدولت احمد \_\_\_\_\_ از بقا ساخته حصین ابد  
کآسمانست احمد مرسل \_\_\_\_\_ اولش آخر آخرش اول  
دل احمد ز کون بود نقط \_\_\_\_\_ آدم و جمله انبیا بر خط  
بازضمن مناقب حسین بن علی علیه السلام گوید :

بسرو روی و سینه در دیدار \_\_\_\_\_ راست مانند احمد مختار  
احمد مرسل آنکه فضل احد \_\_\_\_\_ کرده بر جمله انبیاش اوحد  
دیده عقل دار در احمد \_\_\_\_\_ تاز راه لحد رسی باحد

### مآخذ این مقال

- ۱- دائرة المعارف اسلامی (ترجمه عربی) ۲- دائرة المعارف بستانی ۳- ینایع الاسلام
- ۴- انجیل ۵- حدیقه سنائی ۶- مثنوی مولوی .

«پایان گفتار هفتم»

### ۱- ادریس در قرآن مجید

در قرآن مجید ، فقط دو بار نام ادریس یاد شده یکی در آیه (۷۵) از سوره مریم و دیگر در آیه (۸۵) از سوره انبیاء . در آیه اخیر فقط اسم ادریس میان اسماء پیغمبران دیگر مذکور است و در سوره مریم وی به وصف صدیق موصوف و پیغمبری معرفی گردیده که به مکان علی (جائی بلند) او را خداوند بالا برده است .

بیضاوی نخست مکان علی را شرف نبوت تفسیر میکند و سپس با صیغه مجهول (قیل) عقیده دیگران را نسبت به مکان علی که آسمان چهارم یا آسمان ششم یا بهشت باشد بیان مینماید .

### ۲- داستان خنوخ یا اخنوخ در تورات

«یارد» صدوشصت و دو سال بزیست وخنوخ را آورد و «یارد» بعد از آوردن خنوخ هشتصد سال زندگانی کرد وپسران ودختران آورد وتمامی ایام «یارد» نهصدوشصت و دو سال بود که مرد وخنوخ شصت وپنجسال بزیست و «متوشالچ» را آورد و خنوخ بعد از آوردن «متوشالچ» سیصد سال با خدا راه میرفت وپسران ودختران آورد وهمه ایام خنوخ سیصد وشصت وپنجسال بود وخنوخ با خدا راه میرفت ونایاب شد زیرا خدا او را برگرفت : (سفر تکوین باب پنجم فقرات ۱۸ تا ۲۶)

### ۳- بیان اقوال راجع به ریشه لفظ ادریس

بیشتر نویسندگان عرب ، لفظ ادریس را مشتق از (درس) دانسته اند و معتقدند

که بواسطه کثرت علم، نام ادریس بوی داده شده است، عده‌ای میگویند که چون ادریس از چشم مردم ناپدید شد نام وی از دروس به معنی ناپدید شدن اشتقاق یافته، ولی بیضاوی اشتقاق ادریس را از لفظ «درس» و بالنتیجه عربی بودن آنرا تصدیق ندارد و همچنین زمخشری و جوالیقی آنرا عربی الاصل نمیدانند اما «نولد که» مستشرق آلمانی به عربیت این لفظ معتقد است و «لرد جفری» هم طرفدار عقیده اوست «نولد که» اصل لفظ را عبری میدانده که به وسیله سریانیها به اعراب رسیده و صورت عربی بخود گرفته است.

بعضی از لغویون یهود و مسیحی، با توجه به اشتقاق ادریس از «درس» ادریس را بر اخنوخ یا اخنوخ منطبق ساخته و وضع حکمت را به اخنوخ نسبت داده‌اند همچنین «جی جر» به استناد آیه ۵ از باب ۱۱ مدراس که مفاد آن با آیه ۵۹ از سوره مریم نزدیک است، اخنوخ و ادریس را یکی میدانند. «آلبرت» ادریس را مشق از حروف Poemanotres یکی از کتب معروف «هرمس» حکیم مصری یا خداوند حکمت مصری میدانند. (به عقیده «مونگومری» ادریس همان «آتراهاسیس» *Atrahasis* بابلی است که نوح بابل بشمار می‌آید).

نویسندگان عرب معتقدند که ادریس همان «اخنوخ» تورات است و برخی از قدما، ادریس را «هرمس» حکیم یونانی پنداشته‌اند.

مصریان خدائی بنام «هرمس» داشته‌اند که خط و صرف و نحو و علوم را بوی نسبت میداده‌اند نام کامل او «Trismegiste» است و بزعم ایشان ۴۲ کتاب بروی نازل شده است.

بعضی نویسندگان عرب، ادریس را با وجود اینکه در نام پدر و زمان زندگی با اخنوخ مشترك میدانند او را غیر از اخنوخ میشناسند.

بهر حال بر حسب قصص موجود، ادریس، پسر «یارد» است ولی معلوم نیست که «یارد» همان پدر «اخنوخ» وجد پدر نوح باشد.

## ۴- قصه ادریس بنابر نقل مفسرین قرآن

ادریس بن یردو یا ادریس بن یارد یا ادریس بن یارید پادشاه و پیغمبر بوده و به لحاظ نبوت، ۳۰ صحیفه آسمانی باو وحی گردیده و از نظر سلطنت، بر مصر تسلط یافته و با نواده‌های قینان که در مصر به فساد دست زده بودند جنگیده و اولین کسی است که برای جهاد در راه خدا براسب سوار شده است.

ادریس، از جهت علمی نیز در داستانهای اسلامی اهمیتی به سزا دارد. او اولین کسی است که خط نوشته و لباس دوخته و لباس پوشیده و نخستین کسی است که شهر بنا کرده و علم نجوم و تقویم نیز بوسیله او شروع شده و برای اینکه اسرار الهی کشف نشود کتب علمی ادریس در دریا افکنده شد.

میگویند ادریس سیصد و شصت و پنج سال در زمین زیست و تقوی و پارسائی او تا جائی بود که فرشتگان او را ستوده‌اند و ملک الموت به اذن خداوند در صورت انسانی خدمت ادریس شرفیاب شد و ادریس که صائم‌الدهر بود، هنگام افطار، تاسه روز ملک الموت را به خوان خود دعوت کرد. ملک الموت امتناع و رزید و چون ادریس ملک الموت را شناخت از او خواست که روح او را قبض کند و پس از یک ساعت به بدن او بازگرداند، ملک الموت این کار را در هنگام غروب آفتاب انجام داد.

پس ادریس از ملک الموت خواست که او را به آسمان برد و در آسمان نخست ورود به دوزخ را خواستار شد و پس از عبور از دوزخ درخواست کرد که به بهشت داخل گردد و چون وارد بهشت شد، دیگر به خروج از بهشت راضی نگردید و چون کسی را از بهشت اخراج نمیکنند، همچنان در بهشت جاودان مانده است. و چون یک ساعت طعم مرگ را چشیده از قاعده کل نفس ذائقة الموت بیرون نمانده است.

بعضی گفته‌اند که وی را به آسمان، بالا بردند ولی چون از علائق دنیوی يك سوزن و کمی نخ همراه داشت، نتوانست از آسمان چهارم فراتر رود.

بعضی گفته‌اند که ادریس قبل از قیام قیامت، به زمین باز خواهد گشت و خواهد مرد و برخی گفته‌اند که هنگام نفخ صور از شدت ترس مدتی مدهوش خواهد گردید.



باری داستان ادریس از جهانی با داستانهای مهر پرستان قرابت دارد، چه مدت شماره سال عمر او سیصد و شصت و پنج است و قبض روح وی هنگام غروب آفتاب انجام یافته و فعلاً هم در آسمان چهارم، یعنی در ملك خورشید اقامت دارد. بعلاوه به موجب یکی از روایات، وی از ملك نکهبان خورشید خواسته است که وی از عزرائیل مهلت بگیرد، اما چون عزرائیل، اجابت این مسئول را غیر مقدور دانسته و چون هنگام قبض روح او غروب خورشید تعیین شده است، هر روز او را ملك حافظ خورشید به مشرق آفتاب منتقل میکند و هنگامی که از مشرق جهان خورشید غروب کند او به مغرب منتقل میگردد و باین ترتیب وی همیشه زنده است.

«نولد که» در یکی از اقوال خود معتقد است که ادریس مخفف «اندریاس» میباشد ولی هویت اندریاس را صریحاً معرفی نکرده و شاید احتمال میداده که وی اندریاس مذکور در انجیل باشد که در سکیثیه و یونان و آسیای صغیر به نشر دعوت مسیح مشغول بوده و از حواریون دوازده گانه بشمار می رفته و در اخایه بدار آویخته شده است.

«هارتمان» معتقد شده که ادریس همان «اندریاس» آشپز اسکندر بوده که بر حسب افسانه ها، روزی ماهی در آب چشمه ای میشت و ماهی زنده گردید و آندریاس از آن آب معجزه آسا نوشید و در نتیجه نوشیدن آب حیات، جاودان شد. آنچه مسلم است شخصیتی که از جهت صدق و نبوت به مقام خاص نائل گشته و نام وی ادریس یا نزدیک به ادریس بوده وجود داشته است. از جانب دیگر شك نیست در اینکه داستانهای اخنوخ و هرمس و آندریاس، آشپز اسکندر بهم آمیخته و داستان ادریس را بوجود آورده است.

## ه- داستان هرامسه آمیخته به قصه ادریس

### هرمس اول

ابومعشر مینویسد: هرامسه بسیار بودند لیکن افضل و اعم آنها سه نفرند، اول، هرمس اول که قبل از طوفان بوده و نبیره کیومرث است بمعبری او را «اخنوخ»

گویند و به عربی ادریس نامند. این هرمس اول کسی است که از موجودات علوی سخن گفته و از حرکات کواکب و سیر آنها خبر داده و برای عبادت پروردگار، هیاکل بنا نموده. باز ابو معشر می گوید: هرمس اول کسی است که علم طب به مردم آموخته و اشعار در بیان موجودات علوی و سفلی گفته و به ملت خود تعلیم داده. هرمس از طوفان و آفات سماوی پیش از وقوع آن خبر داده و در صعيد مصر، اهرام و مداین بنا کرده و بجهت محافظت علوم و مصون بودن آن از طوفان در «برابی»<sup>۱</sup> بنائی ساخته و جمیع علوم آثرمان را آنجا نوشته و آلات صناعات را منقوش داشته است. هرمس اول، کسی است که اختراع کتب کرده و خیاطت را به مردم آموخته است. میگویند سی صحیفه آسمانی بر او نازل شده است.

#### هرمس دوم

هرمس دوم که معروف به «هرمس» بابلی است، بعد از طوفان بوده و در شهر «کلدانین» اقامت داشته. این هرمس استاد فیثاغورت است. او اول کسی است که بعد از نمرود بنای بابل را نهاد و در علم طب و فلسفه، مهارتی به سزا داشت و به طبایع اعداد آشنا بود و آنچه را از علوم و صنایع که در زمان طوفان از میان رفته بود، تجدید کرد و به مردم آموخت. میگویند. شهر «کلدانین» شهر فلاسفه مشرق زمین بوده است.

#### هرمس سوم

هرمس سوم نیز بعد از طوفان بود. کتابی در شرح حال حیوانات «ذات السموم» نوشته و غالب اوقات خود را به مسافرت در بلاد و سیاحت و مشاهده احوال و طبایع عباد میگذرانیده و به علم کیمیا و سایر علوم غریبه هم آشنا بوده و «اسقلیوس» در نزد او تلمذ کرده. محل تولدش شهر «منف» بوده که تا فسطاط دوازده میل مسافت داشته و

---

۱- برای جمع برابا، لفظی است قبطی، یا قوت مینویسد عبارت است از قصور بسیاری که در مواضع متعدد در صعيد مصر بنا شده است و صور حیوانات را به اشکال مختلف در آن قصور به سنگ نقش کردند بطوری که رؤس بعضی چسبیده به بدن دیگری است.

تا قبل از بنای اسکندریه مرکز علم و حکمت بوده است . پس از آن ، دارالحکمه به اسکندریه انتقال یافته است .

هرمس، معرب آرمس است و آرمس به لغت یونانی به معنی عطارد است و نیز او را «ارسمین» گویند که عربی آن ادریس است و به لغت عبری اخنوخ بن اخنوخ پسر تارج بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیت بن آدم علیه السلام است . هرمس شاگرد «آغاناذیمون» مصری بوده که یکی از انبیاء یونان و مصر است . «آغاناذیمون»، اوریاء دوم است و ادریس اوریاء سوم . ترجمه آغاناذیمون ، نیکبخت است . هرمس سوم غالب معموره زمین را سیاحت کرد و پس از آن به مصر مراجعت نمود و در سن هشتاد و دو سالگی از دنیا رحلت کرد و آیه مبارکه «و رفعاہ مکاناً علیا» منزل در حق ادریس است . ادریس به غالب لغات معموله زمان خود آشنا بود و هر قومی را به زبان خود آنها به سوی توحید دعوت مینمود . ابتداء ظهور علم نجوم را به ادریس نسبت میدهند . ادریس یا هرمس سوم شهرهای متعدد بنا کرده که کوچکتر آنها شهر «رها» است . هرمس برای هراقلیمی ، سنتی برقرار ساخت که مناسب حال آن اقلیم و آن بلد بود . ملوک ربع مسکون ، طوق اطاعت و بندگی او را گردن نهادند . هرمس دائماً مردم را دعوت به توحید و پرستش پروردگار مینمود و آنانرا از دوستی دنیا بر حذر می داشت و تحریص به امر آخرت میکرد و به اعمال نیک و عدالت و دوستی راهنمایی میفرمود . نماز خواندن و روزه گرفتن ایام معین را به مردم یاد داد و همچنین اداء زکوة و اعانت به فقراء را به آنها آموخت و بادشمنان دین جهاد کرد . هرمس در خصوص نظافت و پاک بودن از حیض و نجاست و جنابت و مس اموات ، سخت گیری میکرد . هرمس خوردن گوشت خوک و شتر و خروسک و انواع مسکرات را بر امت خود حرام نمود و از خوردن چیزهایی که مضر به دماغ است از قبیل پیاز و باقلا منع کرد و کسانی را که برخلاف احکام مذکوره عمل میکردند ، بشدید ترین عقوبت مجازات میداد . هرمس اعیاد متعددی برقرار داشت و در موسم اعیاد ، نمازها و قربانیا مقرر کرد از جمله اعیاد برقراری هرمس یکی موقع دخول آفتاب در هر برج بوده است و دیگر از اعیان ، موقع

رؤیت هلال و اوقات قرائات ستارگان و دخول کواکب به خانه شرف و همچنین وقت نظرات آنها بیکدیگر بود. هنگام اعیاد، برای تقرب به حق تعالی مقررات ذبیحه کردن را به مردم یاد داد. هر مس مردم را به آمدن پیغمبران از جانب خدا مرده داد و صفات انبیاء به حق را بیان کرد.

هرمس یا ادریس که او را مثلث الحکمه نیز مینامند قطع نظر از مقام نبوت، سلطان و حکیم هم بوده و چون دارای سه صفت است معروف به لقب مثلث الحکمه شده است.

هرمس و صایائی هم به «آمون ملک» کرده است.

باز «شهر زوری» درباره او مینویسد: «شریعت هرمس که گاهی در قرآن از آن تعبیر به ملت حنیفه شده است و گاهی بدین القیسه تمام روی زمین را از شمال و جنوب، مشرق و مغرب فرا گرفت، بطوری که باقی نماند احدی مگر آنکه متدین بدین او گردید. قبله هرمس نقطه جنوب سمت خط نصف النهار بوده است».

برخی از دانشمندان اسلامی تقسیم زمین را به چهار ربع و همچنین تقسیم مردم را به سه طبقه (روحانیون، سلاطین و لشکریان، کشاورزان و پیشه وران) منسوب به ادریس پنداشته اند و بعضی از حکماء گفته اند که ادریس در بابل متولد شده و از متولیان هفتگانه معابد بوده و معبد عطارد را نگهبانی میکرده و از بابل به مصر افتاده و در آنجا سلطنت و نبوت داشته است. عده ای هم نام یونانی عطارد را «اتریمیس» نوشته و ادریس را از آن مأخوذ پنداشته اند و شاید اتریمیس مقلوب «ارتمیس» باشد.

مسعودی در مروج الذهب مینویسد: اخنوخ همان ادریس پیغمبر علیه السلام است که سیصد سال یا بیشتر در روی زمین زیسته و صابئه، او را هرمس مینامند و هرمس به یونانی نام عطارد است و باز میگوید بر ادریس سی صحیفه آسمانی نازل شد و پیش از او بیست و یک صحیفه بر آدم و بیست و نه صحیفه بر شیث علیه السلام نازل شده بود.

بنا بر نقل بریتانیکا، اولین مأخذ نام هرمس و محل ظهور او معلوم نیست و قدیم ترین معبد وی شاید در «آرکادیا» یکی از سرزمینهای یونان بوده است و خداوند کشت

وگله معروف میشده.

در داستان «ایلپاد» از هرمس به عنوان راهنمای ارواح مردگان به «هاس» - «جهان زیرزمین» یاد شده و در افسانه «اودیسه» وی خداوند رؤیا و پیامبر خدایان است. به تدریج حفظ طرق هم بر عهده او قرار می گیرد و خداوند تجارت هم میشود و همچنین خداوند فصاحت و خداوند موسیقی هم هست و آلت موسیقی «کیتارا» منسوب به اوست. از جانب دیگر هرمس یکی از عناوین «توت» خداوند حکمت مصری است که از جمله اوصاف وی «دوبار توانا و سه بار توانا و پنج بار توانا» است و بتدریج «هرمس تریس مجیست *Hermes trismegiste*» معرفی شده و از مقام خدائی تنزل یافته و رتبه نبوت و حکمت پیدا کرده و بر او چهل و دو صحیفه نازل گشته و نعمت سلطنت هم براو ارزانی شده است.

عدد چهل و دو خاطره چهل و دو عضو دارگاه «اوزیریس» را بخاطر می آورد که آنهم به نوبه خود ناشی از تعداد نواحی چهل و دو گانه مصر است. از قرن سوم میلادی مجموعه ای به نام مجموعه «*Hermétique*» زبانزد نویسندگان بوده لکن آن مجموعه از میان رفته و کتابی به نام «*Hermes poëmandres*» در دست است و مطالبی هم از صحف هرمس در برخی از آثار عرب به چشم می خورد و کتابی به نام «معاتبه النفس» هم منسوب به اوست که «ولایشر» در ۱۸۷۰ آنرا به طبع رسانیده است.

## ۶- نظر تحقیقی

به عقیده نگارنده، ریشه داستان ادریس را در افسانه های یونانی مربوط به هرمس، خداوند تجارت و فصاحت باید جستجو کرد و چنانکه میدانیم هرمس و مرکور نام ستاره عطارد است و عطارد هم در ادبیات ما رب النوع دبیری و فصاحت معرفی میشود. و بدون شك، لفظ عطارد عربی الاصل نیست و از ریشه بابلی گرفته شده و صاحب قاموس و برخی از لغویون به منع صرف آن توجه کرده ولی علت منع صرف را در نیافته اند.

واقع امر این است که اسم بیشتر سیارات منجمله عطارد اعجمی است و ریشه بابلی دارد. بطور خلاصه باید گفت که داستانهای مربوط به اختر بابلی که ما آنرا امروز

عطارد و تیر مینامیم به یونان رفته و از یونان با نام و نشان هرمس حکیم بابلی به بابل باز گشته و از جانب دیگر با نام هرمس، خداوند مصری یا حکیم مصری «Hermes trismegiste» (هرمس مثلث النعم) به مصر منتقل گردیده و سپس به صورت اخنوخ در عبرانیان و با عنوان ادریس در عرب جلوه گر شده است و این داستان طی تحولات خود با مطالبی از عقاید مهر پرستان آمیخته و هرمس با هرمز و هورمزد نزدیک شده است.

علت سیر داستان هرمس در نواحی مختلف، ارتباط وی با تجارت بوده، لذا هر جا که یونانیان برای خود در ممالک یگانه اقامتگاهی میساخته‌اند، مجسمه هرمس را با خود به آنجا میبرده و او را پرستش میکرده‌اند. در نتیجه داستان وی نیز در آن نواحی انتشار مییافته است. مؤید این مطلب آنکه نام رومی هرمس که مرکور است از «مرکس Merxe» به معنی تجارت اشتقاق یافته است پس بطن قوی می‌توان گفت که «Trismegiste» (مثلث النعم) لقب یونانی هرمس مصری به صورت «اتریمیس» درآمده و به تدریج «اتریمیس» بدل به ادریس شده و با این بیان اعجمی بودن لفظ ادریس قویاً تأیید میشود و بهمین نظر جمع ادریس مانند بسیاری از اعلام اعجمی بر وزن افاعله «ادارسه» می‌آید.

باری، در قرآن مجید راجع به ادریس داستانی وجود ندارد، فقط به موجب آیه کریمه «ورفعناه مکاناً علیاً» خداوند او را به مکانی علی بالا برده است و هرگاه مراد از مکان «علی» نبوت یا مقام والای دیگری باشد، هیچ چیز غیر عادی در قرآن مجید راجع به ادریس مذکور نیست، اما قصص اسلامی آمیخته از داستان هرمس و قصه تورات و اساطیر مهر پرستان است.

## ۷- انعکاس دانش ادریس در ادبیات فارسی

علم ادریس در ادبیات فارسی منعکس است «ابن یمین» گوید:

علم دادند به ادریس و به قارون زرو مال      شدیکی فوق سماء و در گری تحت سمک

حکیم سنائی در حدیقه به داستان ادریس تلویحاتی دارد:

نه چو ادریس پوستین بفکند \_\_\_\_\_ در فردوس را ندید به بند  
 مهرش ادریس را بداده ندید \_\_\_\_\_ لطفش ابلیس را نکرده نمید  
 کوشکش در ولایت تقدیس \_\_\_\_\_ صحن او بام خانه ادریس  
 رفعت، ادریس از ثنای تو یافت \_\_\_\_\_ سدره جبریل، از برای تو یافت  
 آن که ز ابلیس حيله جوید و غدر \_\_\_\_\_ او مر ادریس را چه داند قدر  
 مولوی فرماید :

عیسی و ادریس بر گردون شدند \_\_\_\_\_ با مالایك چگونه همجنس آمدند  
 بود جنسیت در ادریس از نجوم \_\_\_\_\_ هشت سال او بازحل بد در قدم  
 در مشارق در مغارب یار او \_\_\_\_\_ هم حدیث و محرم آثار او  
 بعد غیبت چونکه آورد او قدم \_\_\_\_\_ در زمین میگفت او درس نجوم  
 پیش او استارگان خوش صف زده \_\_\_\_\_ اختران در درس او حاضر شده  
 آن چنانکه خلق آواز نجوم \_\_\_\_\_ میشنیدند از خصوص و از عموم  
 جذب جنسیت کشیده تا زمین \_\_\_\_\_ اختران را پیش او کرده مبین  
 هر یکی نام خود و احوال خود \_\_\_\_\_ باز گفته پیش او شرح رصد  
 چیست جنسیت یکی نوع نظر \_\_\_\_\_ که بدان یابند ره درهم دگر  
 آن نظر که کرد حق در وی نهان \_\_\_\_\_ چون نهد در تو، تو گردی جنس آن  
 خاقانی گوید :

داری سپهر هفتم و جبریل معتکف \_\_\_\_\_ داری بهشت هشتم و ادریس میرباد  
 وله ایضاً

آدم بگاوواره او بود شیر خوار \_\_\_\_\_ ادریس هم به مکتب او گشت درس خوان  
 باز گوید :

بر تخت شهنشاهی و برمسند عزت \_\_\_\_\_ ادریس بقا باش که فردوس لقائی  
 ایضاً

من اندر طالعش دیدم سعادت‌ها و میدانم \_\_\_\_\_ که گر ادریس دیدستی همین گفتمی در احکامش

## مآخذ این مقال

- ۱- دائرة المعارف اسلامی (بزبان فرانسه) ۲- دائرة المعارف بستانی ۳- تفسیر تبیان
- ۴- عرائس التيجان ثعلبی
- ۵- The Foreign Vocabulary of the Qur'an
- ۶- Dictionnaire general biographie
- ۷- Britannica جلد ۱۱
- ۸- مروج الذهب مسعودی جلد ۱-۹- قاموس کتاب مقدس ۱۰- تورات ۱۱- اخبارالحکماء
- قفطی ۱۲- ترجمه کنزالحکمه شهر زوری ۱۳- المنجد قسمت اعلام ۱۴- مفردات راغب
- ۱۵- مثنوی مولوی ۱۶- حدیقه سنائی ۱۷- دیوان خاقانی.

«پایان گفتار هشتم»



در قرآن مجید در سوره فجر ضمن آیات ۵ و ۶ از ارم نامبرده شده است «الم تر كيف فعل ربك بعاد ارم ذات العماد التي لم يخلق مثلها في البلاد» .

بعضی از اهل قرائت ، عاد را مننون خوانده اند و در نتیجه ارم در مقابل عاد قرار گرفته و بعضی عاد را به ارم اضافه کرده و دو آیه را بصورت يك آیه در آورده اند. در حالت اول ممکن است ارم نام شخصی باشد که در قبیله عاد شهرتی بسزا داشته و قوام و شخصیت قوم وقتی باو بوده است. ممکن است ارم قبیله ای از قبائل عاد بشمار میرفته که بر قبائل دیگر رجحانی داشته است. در صورتی که عاد مضاف به ارم باشد ممکن است که ارم از پدران عاد شمار رود یا اینکه ارم نام مکان و موطن قبیله عاد باشد .

هر يك از نظرهای مزبور طرفدارانی دارد ، چه بعضی از مورخین، عاد را پسر «آرم بن سام» معرفی کرده و بعضی ارم را منسوب به ارم بن معد بن عاد پنداشته اند . «مسعودی» در کتاب «التنبیه والاشراف» مینویسد که چون عاد هلاک شد ، «ثمود ارم» روی کار آمد و چون قوم ثمود راه فنا سپرد «آرمان» روی کار آمدند . بیشتر مفسرین و مورخین ارم ذات العماد را نام مکانی میدانند و آیه کریمه هفتم «التي لم يخلق مثلها في البلاد» برای تقویت نظر اخیر بسی سودمند است .

باری ، اکثر بر آنند که ارم نام شهری است :

بعضی آنرا بر دمشق منطبق شناخته و برخی ، جای آنرا در محل اسکندریه نشان داده وعده ای هم محل ارم را میان صنعا و حضرموت یعنی در قسمت جنوبی عربستان

معرفی کرده‌اند. راجع به وصف ذات العباد نیز میان اهل تفسیر اختلاف شده، بعضی این عبارت را صاحب قوت و قدرت تعبیر کرده‌اند و عده‌ای پنداشته‌اند که اشاره به خیمه‌های کثیری است که مردم ارم بردوش میکشیدند و برخی از مفسرین از این آیه چنین استفاده کرده‌اند که شهر ارم دارای ستونها بوده است. راغب اصفهانی در مفردات غریب القرآن ذیل لغت ارم چنین مینویسد: ارم، نشانه و علّمی است که از سنگ بناکنند و جمع آن آرام میشود. و عده‌ای گفته‌اند که سنگ، «ارم» است و بهمین دلیل وقتی میخواهند شدت خشم کسی را باز نمایند میگویند: «غیظه یحرق الارم» اما قول خدای تعالی، ارم ذات العباد، اشاره به ستون‌های مرتفع زرا اندود است. در سلسله النسبی که مورخین اسلام ذکر کرده‌اند «عاد اولی» را فرزندانم و نوّه سام بن نوح دانسته‌اند. در کتاب تبیان قول ضعیفی مبتنی بر انطباق ارم با خود سام بن نوح حکایت شده است و در سلسله النسبی که یهودیان تنظیم کرده‌اند عاد را فرزندانم پسر سام بن نوح شناخته‌اند.

بهر حال قرابت لفظی آرم و ارم و آرام نظر بعضی از نویسندگان اسلامی را متوجه انطباق ارم با آرامیه‌ها کرده و دمشق را همان شهر ارم دانسته‌اند.

در مروج الذهب مسعودی (جلد دوم صفحه ۴۲۱) مسطور است که اسکندر هنگام بنای اسکندریه به ستون‌هایی از سنگ مرمر برخورد که از عهد دیرین پیادگار مانده بود و در آنها «نقش» شداد بن عاد بن شداد بن عاد، دیده میشد و گویا وی آن را به تقلید ارم ذات العباد ساخته باشد و بانی این بنا آیندگان را از بنای کاخ‌های مثل آن منع کرده است.

قصه مسعودی، مأخوذ از قصه اسکندر است که به موجب آن وی هنگام بنای اسکندریه به معبدی برمیخورد که در آن نقش سیخینوس دیده میشود. در مروج الذهب راجع به ارم ذات العباد دمشق، مسعودی چنین مینویسد: بانی قصر ارم ذات العباد دمشق، جیرون بن عاد بوده و اکنون که سال ۳۳۲ است آثاری از آن قصر در دمشق باقی است و بازاری که نزدیک مسجد جامع است، به نام بازار جیرون نامیده میشود.

طبری ارم را اسکندریه میداند، جمعی هم ارم را در مسکن اولی قوم عاد

نشان میدهند .

باری چون موطن قبیله عاد مشخص نیست ارم برچندین نقطه از عربستان منطبق میگردد .

بنا به روایت طبری شخصی بنام «عبدالله بن قلابه» در زمان معاویه دوشتر در اسکندریه گم کرد، ضمن جستجوی آنها به خرابه‌هائی رسید و از آنجا گوهرهائی که با گذشت روزگار به صورت خاك درآمده بود به همراه آورد و به معاویه ارائه داد . معاویه آن گوهرها را پیش کعب‌الاحبار فرستاد و راجع بآنها توضیح خواست . کعب‌الاحبار پاسخ داد که این گوهرها از محل ارم ذات‌العماد بدست آمده و بدین مکان فقط يك نفر باصفات مشخصی قدم میگذارد . وی در پیام خویش بی آنکه عبدالله بن قلابه را ببیند صفات او را برشمرده بود .

معاویه به عبدالله گفت چرا جویای چیزی باشیم که بر آن دست نمیتوان یافت؟ باو جایزه‌ای داد و از حضور خود مرخص کرد .

مسعودی این داستان را به سخریه میگیرد لیکن آنچه از این داستان مستفاد میشود اینست که در زمان معاویه گفتگوها و جستجوهای راجع به ارم در میان بوده و ارم بر دمشق منطبق نمیگردیده و اگر این داستان درست باشد ، در میان ارم و ملت آرام رابطه‌ای برقرار نبوده است و این رابطه و انطباق بعداً بوجود آمده و مرکزیت شام در ایجاد این رابطه بدون شك دخیل بوده است. اما هرگاه داستان منقول طبری را بکنار بگذاریم و بنای ارم مصر را تقلیدی از ارم دمشق پنداریم ، باین نتیجه میرسیم که قوم آرام یعنی آن ملت سامی که وقتی از مغرب کلدان ناحیه شام حکومت و تسلط داشته و از خط و بناء و سایر آثار تمدن بهره ور بوده‌اند ، شهری محکم یا کخی رفیع برپا کرده باشند و پس از انقراض این قوم، نام ایشان بر آن کاخ یا آن شهر مانده باشد. آرامیان گرچه حکومتشان زود راه فنا سپرده آثار مدنی‌شان مدت‌ها باقی بوده چنانکه در زمان هخامنشیان حتی در زمان اشکانیان خط ایشان معمول بود و عده‌ای از الفاظ آنها هم در پهلوی بکار میرفته و از دوره اشکانی به آن طرف هم خط «سطنجیلی» و زبان سریانی

که از خط و زبان آرامی مشتقند رواج و اهمیت داشته است، ارم هر جا که باشد راجع به بنای آن داستان مفصلی است بدین مضمون: شداد چون قصه بهشت را می شنود، در مقام آن برمی آید که مانند بهشت شهری بسازد. به عمل خویش دستور میدهد تا طلا و زبرجد و یاقوت فراهم آورند و صد نفر مهندس که با هر کدام هزار کارگر کار می کرده مشغول کار میشوند و شهر مربعی بطول دوازده فرسنگ میسازند (نقد سیصد در ارتفاع بروج و قصور این شهر تکرار شده) همه دیوارهای آن از خشتهای طلا و ستونها از یاقوت و زیر حد است. از زیر شهر نهری بهمه محلات شهر جاری ساختند و درون جویها را بجای سنگ ریزه با جواهر پوشاندند. چون بنا آماده شد شداد با لشکریان خود عازم دیدار آن شهر گردید و فرزند خود را که به «هود» پیغمبر عاد ایمان داشت بجای خود نشاند. اما در نزدیکی شهر، حالت دهشتی همه را عارض شد و هلاک گردیدند و شهر در اعماق زمین فرو رفت و ییادگار آن لفظ ارم در ادبیات فارسی هنوز باقی است و باغ و گلشن راهم اکنون بنام ارم مینامند.

خواجه حافظ فرماید :

معنی آب زندگی و روضه ارم \_\_\_\_\_ جز طرف جویبارومی خوشگوار نیست  
مفروش بیابان ارم و نخوت شداد يك شیشه می و نوشلی و لب کشتی

### مآخذ این مقاله

- ۱- دائرة المعارف اسلامی ۲- دائرة المعارف بستانی ۳- مروج الذهب مسعودی
- ۴- تورات سفر تکوین ۵- التنبیه والاشراف مسعودی ۶- Britannica جلد اول
- ۷- مفردات راغب ۸- دیوان حافظ .

«پایان گفتار نهم»

درقرآن مجید ، فقط راجع به بشارت تولد اسحاق آیاتی موجود است و چیز دیگری از داستان او درقرآن دیده نمیشود اما در موارد عدیده نام اسحاق در ردیف پیامبران ، مذکور است وفرزند ابراهیم و پدر یعقوب معرفی شده است. درسوره صافات آیات ۱۰۰ تا ۱۰۶ بهرؤیای ابراهیم واقداموی برای ذبح فرزند خویش بدون ذکر نام ذبح، اشاره شده است. بسیاری از مفسرین به تقلید از تورات، اسحاق را ذبیح دانسته اند ولی بعض دیگر اسماعیل را قهرمان داستان ذبح میدانند .

اسحاق که در تورات «ایساک» نامیده شده بنا بر روایت تلمود در روز فصح و بنا بر روایت اسلامی در شب عاشورا متولد گردید. هنگام تولد وی ابراهیم صدویست سال و مطابق روایت تورات ، صد سال داشت وزوجه اش نودساله بود .

اسحاق فرزند دوم ابراهیم بود ، زیرا ابراهیم از کنیز مصری خود هاجر پسری بدنام اسماعیل داشت.

بنا بر مندرجات تورات، نام اسحاق از يك لغت عبری به معنی خندیدن که نزدیک به لغت ضحك عربی است مشتق میباشد زیرا ساره پیش از تولد او گفته است که خدا مرا خندان و مسرور ساخت و پس از تولد او خداوند به ابراهیم فرمود که او را اسحق بنامد زیرا بواسطه او خنده و سرور برای ابراهیم وزوجه اش حاصل شده است .

درقرآن مجید درسوره هود آیه ۷۴ عبارت (فضحكت فبشرناها به اسحق ) بایان تورات رابطه ای دارد .

عادت حضرت ابراهیم چنان بود که میبایست چند میهمان بینوا همیشه با او بر سر خوان بنشینند. پانزده یاسه روز (روایت از ثعلبی و روایت دوم از کسائی است) میهمانی برای او نمیرسد و در روز پانزدهم یاسوم سه نفر بیگانه براو وارد میشوند.

قرآن مجید به این میهمانان اشاره کرده ولی تعداد ایشانرا معین نداشته است.

حضرت ابراهیم برای ایشان گوساله فربهی فراهم میسازد و بر سر خوان میآورد ولی ایشان دست به جانب غذا دراز نمیکنند و میگویند که بشرط پرداخت قیمت، غذا را تناول خواهند کرد. حضرت ابراهیم از آنان میخواهد که در عوض بهای غذا هنگام شروع به خوردن، بسم الله بگویند و پس از فراغ، شکر خدای را بجا آورند.

این میهمانان فرشتگانی بودند که برای ویران کردن مساکن قوم لوط مأمور شده بودند و هم ایشان ابراهیم را بتولد اسحاق بشارت دادند. ساره آنجا حاضر بود و خندید و گفت وای بر من آیا با این که بهمن پیری رسیده ام و شوهرم نیز پیر است دارای فرزندی خواهم شد! فرشتگان بهوی گفتند آیا از حکم خداوندی تعجب داری؟ رحمت و برکات خدا بر خانواده شما همواره متوجه خواهد بود.

ابراهیم با خود گفت که اسحق در راه خدا باید قربانی شود (این گفته ابراهیم نه در قرآن مسطور است و نه در تورات، گویا اصل آن از مדרاش باشد). پس از یکسال اسحاق متولد گردید. چون اسحاق هفت ساله شد شبی ابراهیم در خواب دید که به گذراندن قربانی مأمور شده است. بامدادان گوساله ای سربرید و گوشت آنرا میان فقرا قسمت کرد.

شب دیگر در خواب، ندائی شنید که فرزندش را باید در راه خدا ذبح کند. بامدادان قصه را به فرزند گفت. وی پاسخ داد: ای پدر، به هر آنچه دستور داری عمل کن و مرا انشاء الله شکبیا خواهی یافت (صافات آیه ۱۰۴). ابراهیم، اسحاق را برای ذبح بر روی زمین خوابانید و دست و پای او را بست. اسحاق از پند خویش خواست که ریسمان را محکمتر ببندد تا دست و پا نزنند و نیز دامان جامه خود را بالا زند تا آلوده بخون نشود، زیرا ممکن است اثر خون باقی بماند و چشم مادرش بخون او بیفتد محزون گردد.

همچنین از پدر خود خواست که هنگام ذبح، در روی او ننهد زیرا ممکن است رقت آورد و از کار خود منصرف گردد.

بر حسب مصادر یهود، اسحاق از پدر خود خواسته است که پیراهنش را به مادرش برگرداند تا مایه تسلی وی باشد و به کودکان همسن او نظر نیفکند که مبادا مادرش غمگین شود.

بر حسب قرآن مجید، در این هنگام ندائی میرسد که رؤیای خویش را محقق ساختی و دنباله داستان چنین خاتمه مییابد: «وفدیناه بذبح عظیم».

به موجب بعضی روایات اسلامی که با روایت تورات نیز منطبق است، ابراهیم بدعقب مینگرود و قوچی مییابد و او را به جای فرزندش ذبح میکند. این قوچ از بهشت فرستاده شده بود یا بزعم کسانی همان قوچی بود که هابیل آنرا قربانی کرده بود.

بعضی از مفسرین شیعه (وفدیناه بذبح عظیم) را اشاره به واقعه کربلا میدانند. ثعلبی و کسانی در روایت نقل کرده اند که به موجب یکی اسحاق و به موجب دیگری اسماعیل ذبح مییابد.

زمخشری و طبری و ابن اثیر و بیضاوی و علماء متأخر، در نسبت ذبح به اسماعیل اصرار دارند ولی وقایع داستان در روایات اسلامی چندان اختلافی ندارد از این جهت ممکن است اصرار علماء را در نسبت ذبح به اسماعیل ناشی از آن دانست که چون حضرت پیغمبر از اولاد اسماعیل بوده خواسته اند این واقعه را جزء مفاخر آن حضرت بشمار آورند، لیکن از طرف دیگر در سفر تکوین باب بیست و دوم شماره ۱ تا ۳ عبارتی بداین مضمون موجود است:

(و واقع شد بعد از این وقایع که خداوند ابراهیم را امتحان کرده بدو گفت: ای ابراهیم. عرض کرد: لَبَّيْكَ. گفت: اکنون پسر خود را که یگانه تست و او را دوست میداری یعنی اسحاق را بردار و به زمین موری برو. او را در آنجا بر یکی از کوههایی که بتو نشان میدهم برای قربانی سوختنی بگذران).

لحن تأکیدی این آیات (مخصوصاً عبارت یعنی اسحاق) تردیدآمیز است و چنان

مینماید که در اصل داستان نسبت ذبیح به فرزند دیگر ابراهیم داده میشود و یهودیان برای تکمیل مفاخر خویش آنرا به پدر اسرائیل منتسب ساخته باشند. زیرا اسماعیل یگانه فرزند بوده ند اسحاق.

حکیم سنائی در حدیقه به بشارت تولد اسحاق اشاره کرده و گفته است :

نکته او بر صلاح و وفاق      گوش سازد است و مرده اسحاق

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید: مواضعی که نام اسحاق ذکر شده است: سوره بقره آیات ۱۲۷-۱۳۴
- ۱۳۵- آل عمران آیه ۷۸- نسا ۱۶۱- هود (دوبار) ۰ یوسف، آیات ۶-۳۸- ابراهیم آیه ۴۱ مریم آیه ۵۰ انبیاء ۷۲- عنکبوت ۲۶- صافات ۱۱۲-۱۱۳- ص آیه ۴۵.
- ۲- دائرة المعارف اسلامی ۳- دائرة المعارف بستانی ۴- عرائس النیجان ثعلبی.
- ۵- تفسیر بیضاوی ۶- تورات سفر تکوین ۷- حدیقه سنائی.

«پایان گفتار دهم»



اسرائیل لقب یعقوب بن اسحاق است و بداین عنوان یکبار فقط در آیه ۷۷ از سوره آل عمران از او یاد شده است . ( کل الطعام کان حلالاً لبني اسرائيل الاما حرم اسرائيل على نفسه من قبل ان تنزل التوریه ) در موارد دیگر یعقوب به نام اصلی خویش در ردیف پیامبران و نامش در شمار فرزندان ابراهیم درج گردیده ولی از یهود در بیشتر موارد قرآنی تحت عنوان بنی اسرائیل یاد شده است .

از وقایع یعقوب ، قرآن مجید دو واقعه را ذکر میکند یکی آنکه هنگام مرگ از فرزندان خود پرسید : بعد از من چه کسی را خواهید پرستید ؟ گفتند . خدای تو و خدای پدرانت ، خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را خواهیم پرستید .

واقعه دیگر ، داستان یوسف است که یعقوب از حوادثی که بر سر یوسف میگذرد رنج میرد و در اندوه و فراق یوسف چشمانش سفید میگردد و بالاخره بدوصال یوسف میرسد و بر اثر اصطکاک چشمش با پیراهن یوسف از کوری شفا می یابد . این واقعه جانگداز برای شعرای ایران موضوع خوبی ساخته است و آنان از رنج یعقوب و آه وزاری پیرکنعان بسیار گفتگو کرده اند .

سعدی فرماید :

یکی پرسید از آن گمگشته فرزند	که ای روشن روان ! پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در جاه کنعانش ندیدی ؟
بگفت احوال ما برق جهانست	دمی بیداد دیگر دم نهانست

گهی بر طارم اعلی نشینیم      گهی بر پشت پای خود نبینیم  
مولوی گوید :

یعقوب وار و اسفاها همی کنم      دیدار روی یوسف کنعانم آرزوست  
باز گوید :

این نفس جان دامنم بر تافته است      بوی پیراهان یوسف یافته است

بو دوای چشم باشد نور ساز      شد زبوئی دیده یعقوب باز  
بوی بد مر دیده را تاری کند      بوی یوسف دیده را یاری کند  
سنائی در حدیقه فرماید :

بود در مصر ، مانده یوسف خوب      بوبه کنعان رسیده زی یعقوب

راجع باین که اسرائیل چه چیزی را بر خود حرام کرده میان مفسرین اختلاف است : بعضی مطابق با تصریح تورات ، معتقد شده اند که وی عرق النساء را بر خود و فرزندان خویش حرام ساخته و بعضی گفته اند که وی گوشت شتر را بر خود تحریم کرده است . عدمای نوشته اند که چون وی به عرق النساء مبتلی بوده و شبها نمیخوایده است ، نذر کرده که اگر شفا یابد ، لذیذترین خوردنیها را بر خود حرام کند . از این رو از خوردن گوشت شتر اجتناب کرد است . گروهی هم این اجتناب و پرهیز را دستور اطباء و برای سلامت وی میدانند . صاحب قاموس کتاب مقدس مینویسد :

حق اینست که عرق النساء مأخوذ از دو کلمه حبد و ناشه به معنی کف ران است . چون فرشته (یا خدا) در هنگام کشتی کف ران یعقوب را لمس کرد ، عرق النساء بر او و فرزندان او حرام شد .

تحریم عرق النساء را بر بنی اسرائیل ، بعضی نتیجه بغی و سرکشی خود آنها میدانند و بعضی دیگر ، معتقدند که یعقوب به مقتضای نبوت و اجتهاد خویش ، یا به دستور خدا آنرا بر بنی اسرائیل تحریم کرده است .

اسرائیل، لغتی است عبری به معنی محارب با خدا و یا به معنی سر باز خدا (امیر مجاهد) یا برگزیده خدا. در تورات مندرج است: آن شب که یعقوب با فرشته کشتی گرفت، فرشته گفت: که پس از این باید اسرائیل نامیده شود زیرا که با خدا کشتی گرفته و بر او غالب شده است.

بعضی از مفسرین، لفظ اسرائیل را مشتق از سراء به معنی سیر در شب میدانند و میگویند چون یعقوب بجای برادر خود عیسو یا عیشو خود را بر پدر عرضه داشت و از او برکت گرفت، از ترس عیسو روزها را مخفی میشد و شب از خانه بیرون میآمد، از اینرو او را اسرائیل نامیده اند.

بنا بر روایات اسلامی که قسمتهائی از آن با تورات و قسمتهائی با مدرائش مطابقت دارد، یعقوب با برادر خود عیسو توأمان بودند و هنگام تولد، یعقوب پیش از عیسو بود ولی عیسو به یعقوب گفت. اگر پیش از من بروی من در شکم مادر باقی خواهم ماند و او را هلاک خواهم کرد. از اینرو یعقوب خود را عقب کشید و عیسو پیشتر متولد گردید و بهمین مناسبت یعقوب نامیده شد.

تورات نوشته است که چون هنگام تولد، پاشنه برادر خود را گرفته بود نام او یعقوب شد.

بنا بر روایت تورات، یعقوب در مقابل مقداری آتش که هنگام گرسنگی به عیسو داد، نخست زادگی او را خرید و چون اسحاق در زمان پیری نابینا شده بود، نزدیک مرگ خویش خواست عیسو را برکت دهد ولی «درفقه» زوجه اسحاق فرزند دیگر خود یعقوب را بیشتر دوست داشت به او دستور داد که غذائی را که اسحاق از عیسو خواسته وی فراهم کند و پوست بزی برگردن بیند تا مانند عیسو پشمالود باشد و نزد پدر خویش اسحاق رود و از او برکت گیرد. یعقوب چنین کرد و از پدر برکت گرفت.

یعقوب دو زن داشت یکی «لیه» که زشت ولی زایا بود و دیگری «راحیل»، خواهر لیه که سترون بود و در آخر، بنیامین و یوسف را برای یعقوب آورد.

راجع به اینکه چگونه یعقوب جمع میان دو خواهر کرده، میان مفسرین اختلاف

پیدا شده بعضی گفته‌اند نکاح دو خواهر با هم از زمان موسی حرام شده و پیش از وی حرمتی نداشته است. عده‌ای هم معتقد شده‌اند که یعقوب راحیل را بعد از مرگ لیه بزنی گرفته است. لکن نص تورات برخلاف قول اخیر است.

### بنی اسرائیل :

بنی اسرائیل در اصطلاح قرآن بر مجموعه یهودیان اطلاق میشود و همه اسباط دوازده گانه را شامل میگردد. اسباط دوازده گانه عبارت بوده‌اند از : ۱ - بنی رؤین ۲ - بنی شمعون ۳ - بنی جاد ۴ - بنی یهودا ۵ - بنی یساکار ۶ - بنی زبولون ۷ - بنی یوسف ۸ - بنی بنیامین ۹ - بنی اشیر ۱۰ - بنی دان ۱۱ - بنی نفتالی ۱۲ - لاویان. هر سبط بنام یکی از فرزندان یعقوب نامیده شده لکن به موجب تورات حضرت موسی سبط لاویان را بشمار نیاورده و افراد آن سبط را مأمور حفظ اشیاء مقدس و متصدی مقام کهنات ساخته است. در عوض، بنی یوسف به نام پسران یوسف به دو سبط یعنی بنی افرایم و بنی منشی تقسیم شدند و حضرت موسی خود نواده افرایم است.

در تورات، مملکت اسرائیل (تا بعد از حضرت سلیمان) بر تمام اسباط دوازده گانه که تحت حکومت يك حاکم (داود یا پادشاه دیگری) بسر میبردند اطلاق شده است. در زمان سلطنت «رحبعام» فرزند سلیمان، میان قبیله افرایم و قبیله یهودا اختلافی حاصل شد. بنی افرایم بانه سبط دیگر که در شمال فلسطین زندگانی میکردند از یهودا جدا شدند و مملکتی مستقل به نام مملکت اسرائیل تشکیل دادند و «یربعام» را بسلطنت برداشتند و راه بت پرستی پیش گرفتند. اما یهودا و بنیامین در جنوب تشکیل مملکت کوچکی دادند و مانند گذشته یهوه خدای یگانه یهودا را میپرستیدند.

در نسق آیه ۱۵۴ از سوره اعراف (و قطعنا هم اثنی عشرة اسباطا) يك بحث نحوی پیش میآید چه بر حسب قواعد نحوی میبایست تمیز اعداد ۱۰ تا ۹۹ مفرد و منصوب باشد در حالیکه تمیز اثنی عشرة در این آیه جمع است. علمای ادب در این باب دو راه حل پیشنهاد کرده‌اند :

راه حل نخست که بنظر، قوی تر میآید مبتنی بر آنست که اسباط در حکم مفرد

و به معنی قبیله فرض شود و جمع سبط نباشد . اهل این نظر میگویند : معنی سبط در زبان عرب غیر از معنی سبط در زبان عبری است چه در نظر عبرانیان سبط مرادف با قبیله است و در نزد عرب ، سبط بر نواده اطلاق میشود .

راه حل دوم در نظر آنانکه سبط را در زبان عربی هم به معنی قبیله میدانند این است که اسباطا تمیز برای (اثنی عشر) نباشد و بدل گرفته شود برای ضمیر «هم» .

### مآخذ این مقال :

- ۱- قرآن مجید ۲- تورات سفر تکوین ۳- عرائس التیجان ثعلبی ۴- دائرة المعارف اسلامی ۵- دائرة المعارف بستانی ۶- تفسیر تبیان ۷- قاموس کتاب مقدس ۸- معجم القرآن ۹- مثنوی مولوی ۱۰- گلستان سعدی ۱۱- دیوان شمس .

«پایان گفتار یازدهم»

نخستین معنی که از اسلام به ذهن متبادر میشود دین پیروان قرآن است و هر کس که به یگانگی خدا و نبوت حضرت محمد (ص) و معاد اعتقاد داشته باشد مسلم یا مسلمان نامیده میشود، اما در قرآن مجید، اسلام، هم به این معنی و هم به معنی مطلق دین و هم به معنی دین حنیف بکار رفته و بیشتر مشتقات آن به معنی مطلق تسلیم و انقیاد است.

کلمه اسلام هشت بار در قرآن مجید مذکور است :

- ۱ - سورة آل عمران آیه ۱۷ «ان الدین عند الله الاسلام» .
  - ۲ - سورة آل عمران آیه ۷۹ «فمن یتبع غیر الاسلام دیناً فلن یقبل منه» .
  - ۳ - سورة مائده آیه ۵ «الیوم اکملت لکم دینکم وانعمت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً» .
  - ۴ - سورة انعام آیه ۲۵ «ومن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للإسلام» .
  - ۵ - سورة توبه آیه ۷۵ «و کفروا بعدا سلامهم» .
  - ۶ - سورة زمر آیه ۲۳ «افمن شرح الله صدره للإسلام» .
  - ۷ - سورة حجرات آیه ۱۷ «قل لاتمنوا علی اسلامکم» .
  - ۸ - سورة صف آیه ۷ «ومن اظلم ممن افتری علی الله الکذب و هو یدعی الی الاسلام» .
- در آیات یاد شده، همه جا اسلام به معنی دین مقدس محمدی یا مطلق دین بکار رفته است.

در سوره حجرات، اسلام در معنی اقرار ظاهری بدین اسلام اطلاق دارد چه در آیه ۱۶ این سوره در خطاب به اعراب مندرج است :

« قولوا لاسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم » بگوئید اسلام آورده ایم چه هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نگردیده است .

در سوره نساء آیه ۹۶ نیز القاء سلام که نشانه ظاهری اسلام است غیر از ایمان معرفی شده « ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمناً » . کلماتی که هم‌ریشه با اسلام است و در قرآن مجید مندرج است علاوه بر فعل ماضی و مضارع و امر و اسم فاعل اسلام عبارتست از :

سلیم - سالم - سلام - تسلیم - و فعل ماضی سلم - و سلم « بفتحین » و سلم « بکسرین و سکون لام » با در نظر گرفتن اشتقاقات مختلف و موارد استعمال هریک در قرآن مجید مطالبی بدین‌قرار به دست می‌آید :

۱- از آنچه گفته شد معلوم میشود که اسلام با سلیم از یک ریشه است و با « تسلیم » عبری هم‌ریشگی دارد و تسلیم یا یکی از مشتقات آن به معنی بی‌عیب یا به معنی آرام و بی‌آزار از قدیم برخاندان ابراهیم اطلاق میشده و با دین اسلام یا ملت ابراهیم رابطه نزدیک داشته است .

۲- ابراهیم به جانب خدا با قلب سلیم روی آورده است . (سوره صافات آیه ۸۲) . خداوند به ابراهیم فرموده است اسلام بیاور او گفته است که به پروردگار جهانیان تسلیم شدم (سوره بقره آیه ۱۲۵) حضرت ابراهیم یهودی و نصرانی نبوده چه تورات و انجیل پس از او نازل شده است . وی حنیف و مسلم بوده و از جمله مشرکان به شمار نمیرفته است (سوره آل عمران آیه ۴۶۰) .

حضرت ابراهیم هنگامی که با فرزند خود اسماعیل پایه های کعبه را بالا میبرد به درگاه خدا دعا کرد و خواست که خدا هر دوی ایشان را مسلم قرار دهد و از ذریه ایشان امت مسلمه به وجود آورد . (سوره بقره آیه ۱۲۲) .

از آیات یاد شده، چنین مستفاد میشود که دین اسلام با ملت ابراهیم پیوستگی

نام و تمام دارد .

۳ - هنگامی که یعقوب را مرگ فرا میرسد، از فرزندان خود میپرسد پس از من که را عبادت خواهید کرد؟ میگویند: خدای تو و خدای پدرانت خدای ابراهیم و اسحاق را عبادت خواهیم کرد. و ما برای او مسلم هستیم (سوره بقره آیه ۱۲۷). یعقوب به فرزندان خویش وصیت میکند که خداوند برای ایشان دین معهود برگزیده و به ایشان میگوید نمیرید مگر اینکه مسلم باشید. (سوره بقره آیه ۱۲۶).

حضرت یوسف هنگامی که به دیدار ابوین خویش موفق میشود و خدا را بر نعمتها و مواهبی که به وی ارزانی داشته سپاس میگوید، در دعای خود از خداوند میخواهد که او را مسلم بمیراند و به شایستگان ملحق سازد: «توفنی مسلما والحقنی بالصالحین» (سوره یوسف آیه ۱۰۲).

برحسب مفاد این آیات، فرزندان ابراهیم تا حضرت یوسف همه مسلم بوده‌اند و میبایست ایشان مسلم بودن و اسلام خویش را برحسب وصیت پدر تا هنگام مرگ حفظ کنند.

۴ - پس از یوسف، به پیغمبران دیگر نسبت اسلام داده نشده لکن به موجب آیه ۱۳۰ از سوره بقره، پیغمبر موظف است که بگوید آنچه بر ما نازل شده و به آنچه برابر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط وحی گردید و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و بهر آنچه به پیغمبران پس از ایشان از طرف پروردگار عطا گردیده ایمان آورده ایم و هیچیک از آنان منکر نمیشویم و ما به پروردگار خود مسلم هستیم.

۵ - اسلام حقیقی از نظر قرآن دین فطری است و عبارت است از آن که آدمی خود را به رضای حق تسلیم کند و «اسلام وجه» و نیکوکاری برای آسایش و سعادت اخروی کافی است.

یهود و نصاری گفته‌اند که فقط یهودیان و نصرانیان داخل بهشت خواهند شد ولی ایشان بر مدعای خویش برهانی ندارند.



هر کس که خود را به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد مزدش نزد خدا ثابت است و ترس و اندوهی نخواهد داشت (سوره بقره آیه ۱۰۶) .

نه تنها مردم خود را به حق تسلیم میکنند بلکه موجودات آسمان و زمین همه تسلیم فرمان اویند . « افیردین الله یبقون وله اسلم من فی السموات والارض » - (سوره آل عمران آیه ۷۷) .

پیغمبر، خود نیز وجه خویش را به خدا تسلیم کرده است : « ای پیغمبر اگر با تو محاجه کنند بگو من و پیروانم وجه خود را به خدا تسلیم کرده ایم پس به اهل کتاب و امیین بگو اسلام آورند . اگر اسلام آوردند، هدایت یافتند و اگر روی گردان شدند، بر عهده تو جز وظیفه تبلیغ و وظیفه دیگری نبوده است که ادا کرده ای » (سوره آل عمران آیه ۱۸) .

۶ - اسلام دین فطری است و همه بر دین اسلام بوده اند و اهل کتاب از باب بغی و عناد میان خود اختلاف افکنده اند (سوره آل عمران آیه ۱۷) . « ان الدین عند الله الاسلام و ما اختلف الذین اوتوا الكتاب الا من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم » . پیغمبر باید متوجه به دین حنیف باشد و آن فطرتی است که خداوند همه مردم را موافق با آن سرشته است « فاقم وجهک للدين حنیفاً فطرته الله التي فطر الناس علیها » (سوره روم آیه ۲۹) .

مردم همه بربك امت بوده اند (سوره بقره آیه ۲۰۹) .

اختلاف انبیاء در فروع، از باب آزمایش یعنی تربیت تدریجی است و همه در اصول با هم متحدند « کان الناس امة واحدة » (سوره بقره آیه ۲۱۳) « ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولكن لیبلوکم فیما آتیکم » (سوره مائده آیه ۱۰۳) .

۷ - کلمه سلم (بکسر سین و سکون لام) در قرآن مجید هم بر دین اسلام و هم بر صلح و سازش اطلاق شده و چنان مینماید که سلم و آرامش یکی از مختصات این شرع مقدس به شمار آمده باشد .

در سوره بقره آیه ۲۰۴، مؤمنان همگی به دخول در سلم که دین اسلام یا صلح

و آرامش باشد دعوت شده اند .

در سورة انفال آیه ۶۳ « فان جنحوا للسلام فاجنح لها » . و در سورة محمد آیه ۳۸ « و تدعون الى السلام » مسلماً سلم به معنی صلح به کار رفته است .

لفظ سلم مکرراً به معنی تسلیم و انقیاد نیز استعمال شده است .  
معنی سلام در مرحله اول نزدیک به معنی سلم است و القاء سلام در آیه ۹۶ از سورة نساء کنایه ایست از اظهار اسلام . « ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمناً » .  
از این آیه مستفاد میشود که نشان مسلمانی و وسیله اینکه شخصی خود را به مسلمانی معرفی کند گفتن سلام به عنوان درود بوده است .

همچنین سلام به معنی سلامت از عذاب و هم به معنی درود ، مکرراً در قرآن مجید به کار رفته و از مشتقات آن مسلمة به صیغه مفعول به معنی بی عیب استعمال شده و یکی از اوصاف گاوی است که بنی اسرائیل به فرمان خدا از طرف موسی مأمور به ذبح آن بودند . « انها بقرة مسلمة لاشية فيها » (سورة بقره آیه ۶۶) .

سلام یکی از اسماء خدا است ، زیرا خدا از هر عیبی منزّه و مبرا است .  
« الملك القدوس السلام » (سورة حشر آیه ۲۳) .

۹- به موجب آیات قرآنی ، اصل اسلام تسلیم به خدا است و این اصل در تمام ادیان وجود داشته و کمال هر دین در تکمیل همین معنی است .

اختلاف فروع ادیان بر حسب مقتضیات زمان است و حضرت محمد (ص) نیز گرچه فروع و احکامی غیر از پیغمبران دیگر آورده است ، همان اسلام که دین فطری بشر و آئین پیغمبران پیشین بوده به حد کمال رسانیده و به وسیله آن نعمت را بر همه تمام و کامل کرده است .

« پایان گفتار دوازدهم »

اسم عبرانی اسماعیل یשמعیل است و چنین ترجمه میشود: «خدا آواز او را میشنود».

### ۱- ذکر اسماعیل در قرآن:

در قرآن مجید نام اسماعیل یازده بار ذکر گردیده .

به موجب آیه ۱۱۹ از سوره بقره، ابراهیم و اسماعیل مأمور میشوند که خانه کعبه را برای زیارت کنندگان تطهیر کنند . و به موجب آیه ۱۲۱ از همین سوره اسماعیل با ابراهیم در بالا بردن پایه کعبه همکاری کرده است .

در چند مورد نام اسماعیل با ابراهیم و اسحاق یاد شده و در سوره ابراهیم حضرت، ابراهیم خدا را سپاس میگوید که در زمان پیری بوی اسماعیل و اسحاق را بخشیده است. در سوره انعام و ص نام اسماعیل با الیسع و یونس یعنی در ردیف پیامبرانی که بعد از حضرت موسی بوده اند آمده و در سوره مریم، پس از قصه حضرت ابراهیم اشاره ای به داستان موسی و هارون رفته و سپس دو آیه درباره اسماعیل وجود دارد که ترجمه اش چنین است: در کتاب «یعنی در قرآن» اسماعیل را یاد کن که او صادق الوعد و رسول و نبی بود اهل خود را (بزعم مفسرین امت خویش را) به نماز و زکوة امر میکرد و اعمالش نزد پروردگار پسندیده بود .

ذکر اسماعیل با الیسع در سوره انعام و ص و همچنین ذکر وی در سوره مریم پس از قصه موسی و هارون، موجب آن شده که بعضی مفسرین، اسماعیل را در این آیات فرزند ابراهیم ندانند بلکه او را اسماعیل بن حزقیل یکی از انبیاء بنی اسرائیل

بشناسند .

شاید مراد از اسماعیل در آیات مزبور شموئیل آخرین قاضی بنی اسرائیل باشد که سمت نبوت هم داشته و در زبور باب ۶ آیه ۹۹ و در رساله عبرانیان باب ۳۲ آیه ۱۱ ، شموئیل با موسی و هارون یاد شده است ، به نقل تورات پدر شموئیل القانه و مادرش حنا نام داشته و پدرش از قبیله لاویان بوده است .

تولد شموئیل در «رامه» نزدیک کوه «افراین» اتفاق افتاد. والدینش او را وقف معبد کردند و به «عیلی» کاهن سپردند . شموئیل از زمان کودکی مهبط الهام الهی شد و بعد از «عیلی» مسند قضا را به جای او اشغال کرد . وضع سیاسی و اخلاقی اسباط دوازده گانه را سروسوورتی داد و آنان را به ترك بت پرستی واداشت . چون شموئیل به سن پیری رسید ، بنی اسرائیل وی را از کار ناتوان پنداشتند و از وی خواستند که بر آنها پادشاهی بگمارد . شموئیل نخست شاول و پس از وی داود را به پادشاهی انتخاب کرد .

قرآن مجید به این قصه در سوره بقره آیه «الم تر الى الملاء من بنی اسرائیل اذ قال لنبی لهم ابعث لنا ملكاً نقاتل فی سبیل الله» اشاره فرموده است و پادشاه مبعوث از طرف این پیغمبر در قرآن مجید طالوت معرفی شده است .

به موجب تلمود ، کتاب روت و کتاب داودان که جزء کتب عهد عتیق هستند به شموئیل منسوبند ، در تفسیر صافی از کتاب کافی چنین نقل شده : اسماعیل را از آن جهت خداوند ، صادق الوعد نامیده است که اسماعیل با مردی در مکانی وعده ملاقات گذاشت و یکسال در انتظار او ایستاد تا ویرا دیدار کرد در همین تفسیر روایت دیگری است که اسماعیل با شخصی وعده ای گذاشته و یکسال در انتظار او مانده است . (البته میبایست وعده مهمی در میان باشد ولی وعده ملاقات در مکان خاص بعید مینماید). در تفسیر صافی از «کتاب علل» منقول است که اسماعیل فرزندان ابراهیم پیش از پدر وفات کرده است و مراد از اسماعیل در این آیه ، پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل است که کفار ، پوست از سر و صورت او برداشتند . فرشته ای بر او نازل شد و بوی عرضه

داشت که هر چه دستور دهد مجری خواهد شد اسماعیل پاسخ گفت که تاسی به انبیاء کرده است. (مراد این است که زجر خود را در راه حق امری ناچیز شناخته است).

در قرآن مجید، دیگر راجع به اسماعیل اثری دیده نمیشود فقط داستان ذبح در سورة صافات مذکور است که مفسرین در شخص موضوع آن اختلاف دارند: عده‌ای اسحاق را ذبح میدانند و میگویند میبایست ذبح همان شخص مبشر به باشد و حضرت ابراهیم به تولد اسحاق بشارت داده شده است. عده‌ای دیگر معتقدند که چون در سورة صافات قبل از بیان قصه ذبح آیه «انا نبشرك به غلام حلیم» و پس از قصه ذبح «فبشرناه به اسحق» مذکور است میبایست مبشر به در آیه اول غیر از مبشر به در آیه دوم باشد و وصف غلام حلیم با اسماعیل مناسب است نه با اسحاق.

از جانب دیگر در تورات مندرج است که حضرت ابراهیم به ذبح فرزند یگانه خود مأمور گردیده و فرزند یگانه او اسماعیل بوده است چه اسماعیل ده سال پیش از اسحاق متولد شده و عبارت «بلغ معه السعی» نشان میدهد که ذبح، کودکی بوده است میان سن هفت و ده. به علاوه روایتی است که به موجب آن عمر بن عبدالعزیز از یکنفر یهودی که به اسلام مشرف شده بود راجع به اختلاف در باره ذبح سؤال کرد آن یهودی جواب داد که علماء یهود نیز اسماعیل را ذبح میدانند لکن از باب حسد کتمان میکنند و ذبح را به اسحاق پدر اسرائیل سرسلسله خویش نسبت میدهند.

«دکتر آبراهام جی جر» هم عقیده با ما است و اسماعیل را ذبح میداند.

## ۲- داستان اسماعیل در تورات

بنابر مندرجات تورات، ساره زوجه ابراهیم که خود، نازا بودکنیز خویش هاجر مصری را به ابراهیم بخشید و اسماعیل برای ابراهیم از هاجر متولد گردید.

چون کمی از سن اسماعیل گذشت، ساره بر هاجر و اسماعیل رشک برد و از ابراهیم خواست که ایشان را از نزد خود براند به این ترتیب اسماعیل و هاجر در صحرای فاران ساکن گردیدند و اسماعیل اولین فرزند ابراهیم است که در زمین مشرق ساکن گردیده و میبایست مسکن وی از مسکن ابراهیم زیاد فاصله نداشته باشد زیرا

هنگام دفن ابراهیم، اسماعیل حاضر بوده است.

برحسب تورات، اسماعیل پدر دوازده فرزند بوده است و فرزندان وی در تورات به نام ذکر شده‌اند. اسماعیل هنگام وفات صد و سی و هفت سال داشته لکن پس از دوران کودکی از وی اثری در تورات دیده نمی‌شود جز آن‌که دختر خود را که خواهر «نباوت» بود به «عیسو» فرزند اسحاق بزنی داده است و این واقعه میبایست در آخر عمر او اتفاق افتاده باشد.

### ۳- روایات اسلامی در باره اسماعیل

برحسب روایات اسلامی هاجر از نزد بانوی خود ساره گریخت، در بیابان آوازی شنید که ویرا به مراجعت دعوت کرد و به او مژده داد که آبتن است و از فرزند اوامتی بزرگ به وجود خواهد آمد، هاجر برگشت و پس از گذشتن دوران حمل، اسماعیل از او متولد گردید. چون اسماعیل هفت ساله شد ساره خواست که اسماعیل و هاجر از او دور باشند ابراهیم هاجر و فرزند او را به بیابان مکه برد و ایشانرا در آن بیابان رها کرد. تشنگی بر اسماعیل مسلط شد، هاجر بالای کوه صفا رفت که به اطراف بنگرد تا مگر چشمه‌آبی بیابد و چون آب نیافت، از کوه صفا پایین آمد و تا کوه مروه هفت بار سعی کرد.

گفته‌اند علت تشریع سعی میان صفا و مروه همین واقعه هاجر بوده است. (شاید کلمه سعی در آیه کریمه «فلما بلغ معد السعی» موجب ارتباط سعی میان صفا و مروه با هاجر مادر اسماعیل شده باشد).

میکویند جبرئیل در این حال به هاجر برخورد و از او پرسید که ابراهیم، تو و فرزندت را به امید که در این بیابان گذاشته است؟ هاجر پاسخ داد به امید خدا. جبرئیل گفت بدانید که توفیق و رستگاری از آن شماست. آنگاه او آب زمزم را برای ایشان از زمین برآورد.

بعضی گفته‌اند که اسماعیل پا بر زمین سائید و از زیر پای او آب زمزم جوشیدن گرفت و هاجر آب را با مشت بر میداشت و در مشک میریخت.

بازگفته اند که قبیله جرهم که در نزدیکی مکه اقامت داشتند از دور دیدند که در زمین مکه مرغان و پرندگان فرود می‌آیند، حدس زدند که در آن سرزمین آب موجود است از این‌روی پیش هاجر آمدند و از او اجازه خواستند که نزدیک آن آب ساکن گردند و هاجر به ایشان اجازه داد. مردم جرهم به زبان عربی تکلم می‌کردند و اسماعیل زبان ایشانرا آموخت و از این قبیله دختری برای خود گرفت.

روزی ابراهیم از ساره اجازه خواست که به دیدن هاجر و اسماعیل برود ساره با این درخواست موافقت کرد به شرط اینکه در خانه آنها قدم نگذارد. ابراهیم به‌خانه اسماعیل آمد در این وقت هاجر مرده بود و اسماعیل هم برای صید به خارج رفته بود. زن اسماعیل از ابراهیم پذیرائی نکرد، ابراهیم به وی گفت وقتی که شوهرت از شکار بازگشت به او بگو که آستانه خانه‌اش را عوض کند چون زن این پیام را به اسماعیل رسانید، اسماعیل دانست که پدر از ازدواج او راضی نبوده لذا زن خود را طلاق داد و زن دیگری از قبیله جرهم گرفت. سال دیگر ابراهیم با اذن ساره به دیدن اسماعیل آمد. این بار هم اسماعیل به شکار رفته بود اما زنش نان و گوشت برای ابراهیم آورد و از او کاملاً پذیرائی کرد و از وی اجازه خواست که سرش را بشوید اما چون ابراهیم نمیتوانست پیاده شود، اول با درخواست او موافقت نکرد لکن زن اصرار ورزید. زوجه اسماعیل برای رفع عذر ابراهیم سنگی آورد و زیر پای راست او گذاشت و طرف راست او را شست. آنگاه سنگ را به طرف چپ منتقل کرد و قسمت چپ سر او را شستشو داد. می‌گویند اثر پای ابراهیم بر آن سنگ باقی ماند و این سنگ مقام ابراهیم است. قول صحیح آنست که مقام ابراهیم بر آن سنگی اطلاق می‌شود که ابراهیم بر آن بالا رفته و دیوار کعبه را بالا برده است.

قصه پیدا شدن چشمه برای اسماعیل، در کتاب پرقی ربی «اليعازره» باب ۳۰ و در (Alkout Siméoni (Pentateuque) مسطور است و مفاد آن مسطورات چنین است: «اسماعیل از خدا خواست که او را از تشنگی نمراند و در حالی که روی بستر خار خوابیده بود دعا کرد و در غروب جمعه چشمه ظاهر گردید».

قصه دیدار ابراهیم متوالیاً دو زوجه اسماعیل را که قصاصان اسلامی نقل میکنند با اندك تفاوتی در پرقی ربی الیعازر باب ششم و Alkout Siméoni پان تاتوک ۹۵ و در مدراش Haggadol طبع Schechter صفحه ۳۱ دیده میشود .

در روایات عرب قصه بنای کعبه به دست ابراهیم و اسماعیل موجود است و نسبان عرب سلسله نسب عدنانیان را به اسماعیل میرسانند. بعضی از اعراب، عدنان را از اولاد نابت بن اسماعیل و برخی از اولاد قیدار بن اسماعیل دانسته‌اند و عده‌ای هم نسب قحطان یعنی اعراب یمن را نیز به اسماعیل میرسانند و در اشعار شعرای عصر بنی‌امیه انتساب ایرانیان به ابراهیم دیده شده است ولی گویا ناشی از نسبت قحطانیان و یمانیان به اسماعیل باشد .

بنی اسماعیل، در شمال عربستان ساکن بوده‌اند زیرا اخلاق نژادی این قوم در مردم شمال یافت میشود. بعد از آن در طی قرون، بنی اسماعیل با مردم جنوب آمیخته‌اند و این آمیزش سبب آن شده که قحطانیان هم خود را به اسماعیل منتسب کنند و چون عده‌ای از ایرانیان، ساکن یمن شدند و حتی مدتی بر این سرزمین حکومت کرده‌اند، موقع سیاسی ایشان شاید اقتضا میکرد خود را از نسل اسماعیل معرفی کنند و مفاخرات و مبارزاتی که میان قحطانیها و عدنانیها پیدا شده به این عقیده قوت داده است .

راویان عرب هاجر را شاهزاده می‌شناسند و این مطلب در مدراش تکوین رباح باب ۴۵ شماره ۲ به این نحو تأیید شده : «فرعون دختر خود را به ساره تقدیم میدارد و میکوید خدمتگزاری ساره برای وی بهتر از فرمانفرمائی در خانه سلطنتی است» .

#### ۴- انعکاس وقایع اسماعیل در ادبیات فارسی

از حدیقه سنائی :

هر دم آرد پدید زمزم و نیل      دست او همچو پای اسماعیل

از مثنوی مولوی :

همچو اسماعیل پیشش سر بنه      شادوخندان پیش تیغش جان بده



طهرا یتى بیان پاکی است      گنج نور است ارطلسمش خاکی است

### مآخذ این مقال

- ۱- دائرة المعارف اسلامی ۲- دائرة المعارف بستانی ۳- تورات - سفر تکوین
- ۴- تفسیر تبيان ۵- منابع قصص مسلمین ( تألیف دکتر سید رسکی ) ۶- حدیقه سنائی ۷- مثنوی مولوی.

« پایان گفتار سیزدهم »

## ۱- قصه در قرآن مجید

در سوره بروج از آیه ۴ تا آیه ۱۰ به قصه اصحاب اخدود اشاره شده است. مفاد آیات قرآن مجید در این باب چنین است: عده‌ای باعث شدند که جمعی از مردان و زنان مؤمن را در خندق آتش افکنند، درحالی‌که خود برای مشاهده برکنار آتش نشسته بودند و از آن مشاهده لذت میبردند و آنان که طعمه حریق میشدند جز ایمان به خداوند عزیز حمید که فرمانروائی بر آسمانها و زمین، مخصوص اوست و بر هر چه گواه است گناهی نداشتند. اما مسبب خود دچار آتش شدند یا شعله بالا گرفته و ایشان را سوخته و یا اینکه به دست همان جبار و یا به دست دیگری طعمه آتش گردیده اند. بعضی از مفسرین، آیه «قتل الاصحاب الاخدود» را در مقام خبر نمیگیرند و نفرین و لعن تلقی میکنند.

## ۲- قصه بر حسب تواریخ و تفاسیر

عده‌ای از مورخین نوشته‌اند «زنواس» حاکم یمن که یهودی بوده (یا به یهودیت گرویده) نجران را محاصره کرد و مردم آنرا به قبول یهودیت مجبور ساخته است و کسانی را که از قبول کیش یهود سر باز زدند در خندق آتش انداخته است. در منابع مسیحیت نیز واقعه‌ای شبیه به قصه مذکور در فوق، موجود است. بنابراین منابع «کوشیان» به واسطه شدت سرمای زمستان نه سال موفق نشده بودند که بر یمن از خود فرمانروائی بفرستند شخصی یهودی که به نامهای گوناگون

موسوم گردیده از این موقع مناسب استفاده کرده و بر مسیحیان نجران حکومت یافته و آنانرا با داغ و درفش به قبول کیش بهود مجبور ساخته است اما در این قصه از خندق آتش ذکری به میان نیست. چون خبر این واقعه در سال ۵۲۴ میلادی به شام رسیده محتمل است که این حادثه یکسال پیش از آن اتفاق افتاده باشد.

«جی جرتی» معتقد است که مراد از اصحاب اخدود یاران دانیال باشند که چون در برابر تمثال «نبو کد نصر» بخت النصر به سجده نیفتادند، آن پادشاه خونخوار برآشت و به سه تن از غلامان خود دستور داد که آنان را در تون آتش افکنند ولی یاران دانیال در میان تنور آتش سالم ماندند و خود مأمورین در شعله آتش سوختند. دانیال نبی در این واقعه حضور نداشته و گویا در سفر بوده است.

طبری نیز روایتی نقل کرده که به موجب آن اصحاب اخدود بر یاران دانیال منطبق میشود.

در تفسیر تبیان نیز قولی منقول است که بر حسب آن، اصحاب اخدود از آتش نجات یافتند.

ثعلبی به روایت مقاتل، اصحاب اخدود یعنی کسانی را که به واسطه ایمان خود در خندق آتش افتاده اند سه گروه پنداشته است و میگوید يك گروه در یمن و گروه دیگر در شام و گروه سوم در فارس بدین شکنجه مبتلی شده اند.

داستان اصحاب اخدود یمن بدین شرح است: یوسف بن شرح بیل، ملقب به ذونواس، ساحری ماهر داشت. چون مرگ ساحر فرا رسید از پادشاه خواست که مردی تعیین شود تا وی هنر خویش را به او بیاموزد، جوانی برای اینکار معین شد. در سر راه جوان راهبی بود که با آواز خوش خویش، جوانرا به خود متوجه ساخت و او را به نحوی مجذوب کرد که هر روز مدتی جوان نزد او مینشست و از سخنان وی بهره مند میشد. این امر موجب آن گردیده بود که هر روز پدر و معلم او را به علت تأخیر بیازارند. روزی جوان در میان راه دید که ماری بزرگ سر راه بر مردم گرفته است. تیری در کمان نهاد و در دل گفت اگر راهب برحق است من با این تیر، مار را

خواهم کشت و مار با تیر او کشته شد. جوان قصه را به راهب بازگفت. راهب وی را اطلاع داد که از جمله اولیاء شده است و کرامات به دست او انجام خواهد یافت. از آن روز، جوان رنجوران را شفا میداد. اتفاقاً عموی پادشاه نابینا بود و برای شفا خواستن پیش او آمد جوان گفت من نیستم که شفا میدهم بلکه خدای یگانه است که شفا میبخشد.

عموی پادشاه شفا یافت و پیش پادشاه از خدای یگانه سخن گفت. پادشاه برآشت و از او پرسید که خدای یگانه را که بدو شناسانده است؟ وی جوان خداپرست را به پادشاه معرفی کرد پادشاه جوان را خواست و به وسیله او راهب را شناخت. چون راهب حاضر نشد که دست از عقیده خود بردارد او را در پیش چشم جوان از دم اره گذرانیدند. چون باز جوان دست از خداپرستی خود برنداشت پادشاه دستور داد که دو تن او را به بالای کوه بردند و از فراز کوه به دره افکندند، لکن مأمورین، خود گرفتار این بلیه شدند و جوان به سلامت پیش پادشاه بازگشت. شاه دستور داد که او را به دریا افکنند باز مجریان دستخوش امواج دریا شدند و جوان از ورطه به سلامت جست و در کمال تندرستی پیش پادشاه آمد و به شاه گفت اگر میخواهی مرا بکشی بایستی ندا در دهند که در روز معین همه مردم در میدان عمومی جمع شوند و مرا در پیش روی ایشان به دار آویزی. آنگاه تیر و کمان را در دست بگیری و با آواز بلند بگوئی «به نام پروردگار این جوان، من تیر میفرستم» پادشاه چنین کرد و بدین ترتیب تیر، جوان را در پیش روی مردم از پای درآورد و همین امر باعث شد که همه مردم به خدای یگانه ایمان آوردند پادشاه بسیاری از ایشان را در خندق آتش افکند ولی آنان دست از عقیده خود برنداشتند در آخر زنی با کودک شیرخوارش بر خندق عرضه شد. زن میخواست کمی در خود تردید راه دهد اما کودک شیرخوار به سخن آمد و گفت ای مادر، از آتش مهراس، زیرا راهی که میروی راه حقیقت است و برای طی آن باید از سر جان درگذشت.

ثعلبی راجع به اصحاب اخدود شام نوشته است: ایشان مردم مؤمنی بودند که

«آن تباخوس» ایشان را در خندق آتش افکند.

ثعلبی دربارهٔ اصحاب اخدود فارس به روایت مقاتل از حضرت علی (ع) مینویسد: حضرت علی مجوسانرا اهل کتاب دانسته و فرموده است که ایشان به کتاب آسمانی خود عمل میکردند. یکی از شاهان ایشان با خواهر خود همبستر شد و آن زن از پادشاه خواست که مدعی حلیت تزویر با خواهرشود، ولی مردم نپذیرفتند و این پادشاه، عده‌ای از مردم مؤمن را که سخن او را قبول نکردند در خندق آتش افکند.

### ۳- تحقیق قصه

از مقایسهٔ روایات و وقایع چنین به نظر میرسد که قول «جی جرتی» صحیح باشد و اصحاب اخدود یاران دانیال نبی باشند که در کتاب دانیال به آنان اشاره شده است و ثعلبی هم اصحاب اخدود فارس را برایشان منطبق ساخته و لفظ اخدود با «گود» و «خندق» قرابت لفظی دارد و ریشهٔ گود آرامی و سریانی است و لفظ اخدود که در قرآن مجید مندرج است با ریشه، نزدیکتر مینماید بهر حال واقعهٔ «زونواس» به نحوی که اول ذکر گردید با این واقعه مشابهتی داشته و چون نزدیک به عصر اسلام بوده خاطرهٔ آن در ذهن صحابه باقیمانده و آنان اصحاب اخدود را بر هلاک شدگان بدست زونواس منطبق کرده‌اند.

قصهٔ «انطیوکوس» چهارم که «ابی فان» (نامی) ملقب بوده و پس از آن لقب «ایمان بیشعور» به او داده شده یکی از وقایع وحشتزائی است که یونانیان نسبت به قوم یهود روا داشته‌اند تا آئین یونانی را بر یهودیان تحمیل کنند و برادران مکابه «مکابین» که از خوردن گوشت مقدس یونانیان خود داری کردند به فرمان انطیوکوس به قتل رسیدند و مادر این جوانان به علت تشجیع فرزندان خویش نیز کشته شد. انطیوکوس چهارم از سال ۱۷۴ تا سال ۱۶۴ قبل از میلاد مسیح حکومت داشته و واقعهٔ مکابین که موجب تجدید عظمت معنوی یهود شده در زمان وی اتفاق افتاده است. برخی از مورخین تألیف کتاب دانیال را منسوب به زمان مکابین یعنی در حدود سال ۱۶۸ قبل از میلاد میدانند و اخباراتی را که در این کتاب از آینده شده است

به این وجه توجیه میکنند: دانیال نبی در حدود ۶۱۶ پیش از میلاد متولد شده و بخت النصر او را در زهره اسرا به بابل برده است، وی به برکت اطلاعات نجومی و نبوات و تعبیر رؤیا به مقام منادمت «نبوکدنصر» نایل آمده. پس از فتح بابل، دانیال نبی در دربار کورش، معزز میزیسته و بازگشت وی به فلسطین معلوم نیست. اکنون درشوش آرامگاهی است که آنرا قبر دانیال نبی میپندارند. قاموس کتاب مقدس، دانیال را «خدا برمن حاکم است» ترجمه کرده است.

### مآخذ این مقال :

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر طبری ۴- دائرة المعارف اسلامی . ۵-
  - دائرة المعارف بستانی ۶- کتاب دانیال ۷- عرائس التیجان ۸- قاموس کتاب مقدس
  - ۹- Dictionnaire General Biographie Larousse
- « پایان گفتار چهاردهم »

## ۱- اعراف در قرآن مجید

هفتمین سوره قرآن مجید که با مقطعات ال م ص شروع میشود و یکی از سورمکی و دارای ۲۰۵ آیه است، به نام سوره اعراف موسوم است زیرا در آیه چهل و چهارم و آیه چهل و ششم آن، ذکر اعراف شده است.

مفاد آیات مذکور چنین است: «میان بهشت و دوزخ حجایی است و بر فراز اعراف مردانی هستند که همه را از سیمایشان میشناسند و اهل بهشت را مخاطب ساخته میگویند: سلام بر شما باد. اینان خود هنوز وارد بهشت نشده اند ولی به دخول در بهشت امید دارند و هرگاه چشمانشان به اهل آتش متوجه میشود میگویند: پروردگارا ما را در زمره ستمگاران قرار مده. اصحاب اعراف به اهل آتش خطاب میکنند و میگویند: دیدید که مال اندوزی و تکبر، شما را سودی نبخشید. کسانی را که با سوگند مؤکد می گفتید که مشمول رحمت خداوند نخواهند شد، اینک بدون ترس و اندوه وارد بهشت شده اند».

## ۲- بحث در لغت اعراف

اهل لغت، اعراف را مأخوذ از «عرف فرس» به معنی یال اسب میدانند و میگویند اعراف مکان مرتفعی است و معنی اعراف را با معرفت مربوط میشناسند و در توجیه آن میگویند مکان مرتفع را از آن جهت اعراف مینامند که بیشتر از مکان پست معروف و قابل شناسائی است و شناسائی به مکان مرتفع بیشتر تعلق میگیرد.

بر حسب آیه کریمه «وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم» نیز میان اعراف و معرفت رابطه‌ای برقرار است.

«مجاهد» و «سدی» گفته‌اند اعراف نام دیواری است میان بهشت و دوزخ که در آیه ۱۳ از سوره حدید به آن اشاره شده است «فضر بینهم بسور باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب».

### ۳- اعراف در نظر مفسرین :

اهل تفسیر دربارهٔ اینکه اصحاب اعراف چه کسانی هستند، اختلاف ورزیده‌اند: حسن و مجاهد اصحاب اعراف را فضلی امت حنیف معرفی کرده‌اند «ابوعلی جبائی» شهداء و گواهان را اصحاب اعراف میدانند.

ابو جعفر حضرت باقر علیه السلام، ائمه و پیغمبر اکرم (ص) را اصحاب اعراف دانسته و حضرت صادق فرموده است که پیامبران هر امت با گناه کاران بر اعراف توقف میکنند چنان که سرداران لشکر با افراد ضعیف سپاه همراهند.

بهر حال، جمع این چهار قول بایکدیگر ممکن مینماید به علاوه روایاتی موجود است که بموجب آن حضرت علی قسیم بهشت و دوزخ است.

یکی از مفسرین گفته است که اصحاب اعراف فرشتگانند که به صورت آدمی دیده میشوند «حدیقه» گفته است: اصحاب اعراف مردمی هستند که به واسطه ارتکاب گناهان صغیره در مؤخر صف بهشتیان جا گرفته‌اند و دیرتر به بهشت وارد میگردند.

«فراء» و «زجاج» گفته‌اند: اصحاب اعراف اشخاصی هستند که حسنات و سیئات ایشان برابر است و خداوند برایشان تفضل میکند و آنانرا به بهشت میفرستد «رمانی» این سخن را نپسندیده و دعوی اجماع کرده است بر اینکه فقط بهشت از آن فرمانبرداران است لکن علماء دیگر منکر چنین اجماعی شده‌اند.

در آیه ۴۴ و ۴۶ کلمه «سیما» موجود است که نسبت به ریشه و تلفظ آن میان اهل لغت اختلاف است و چنان به نظر میرسد که کلمه عربی الاصل نباشد.



#### ۴- نظری به کتب مذاهب دیگر در باب اعراف

راجع به فاصله بهشت و دوزخ در مدرّاش یهود ذیل تفسیر باب ۷ آیه ۱۴ از جامعه سلیمان، عقایدی از ریون نقل شده که بزعم بعضی در میان بهشت و دوزخ دیواری موجود است و به پندار عده دیگر يك وجب فاصله است و اهل بهشت پرتو دوزخ را می بینند. در اوستای زردشتیان نیز از فاصله میان بهشت و دوزخ بنام «موانوگانوس» که در پهلوی «میسوگاس» نامیده میشود گفتگو شده است.

در ادبیات فارسی پس از اسلام لفظ اعراف وارد گردیده و شیخ سعدی علیه الرحمه در گلستان چنین فرموده است :

ای سیر، ترا نان جوین خوش ننماید      معشوق من است آنکه بنزدیک تو زشت است  
 حوران بهشتی را، دوزخ بود اعراف      از دوزخیان پرس که اعراف، بهشت است  
 از این قطعه چنین استفاده میشود که اعراف در نظر سعدی درجه ای است واسطه، میان بهشت و دوزخ.

#### مآخذ این مقال:

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- دائرة المعارف اسلامی ( ترجمه عربی ) ۵- ینابیع الاسلام ۶- گلستان سعدی .

« پایان گفتار پانزدهم »

نام اصحاب الایکه چهار بار در قرآن مجید ذکر شده بدین قرار :

آیه ۷۸ ازسوره حجر و آیه ۱۷۶ ازسوره شعراء و آیه ۱۲ ازسوره ص و آیه ۱۳ ازسوره (ق).

درسوره حجر این قوم به وصف ظلم متصف گردیده‌اند و درسوره ص در ردیف اقوام دیگریکه پیغمبران را تکذیب کرده‌اند به شمار رفته‌اند درسوره شعراء حضرت شعیب آنانرا پند میدهد و به تقوی و پرهیزگاری دعوت میکند و مواعظی که حضرت شعیب به ایشان میدهد عیناً مواعظی است که به اهل «مدین» داده است. آنانرا ازفساد در زمین و کم فروشی نهی میفرماید، لکن آنان او را دروغگو و مسحّر می‌پندارند و از وی میخواهند که برایشان بالای آسمانی فرود آید و بالاخره دچار عذاب یوم ظله میشوند و هالک میگردند .

مفسرین، داستان اصحاب ایکه را به مسامحه و اهمال واگذار کرده‌اند و از نظر لغت، ایکه را به معنی درخت یا نوع مخصوصی از درخت و یا بیشه ضبط کرده‌اند و در کتب لغت نیز، ایکه به همین معانی مضبوط است .

بعضی از اهل تفسیر اصحاب ایکه را همان قوم مدین شناخته و برخی آنانرا قوم دیگری دانستند که شعیب برایشان نیز رسالت داشته است .

در تفسیر تبیان ، قول دیگری نقل شده که به موجب آن ، ایکه نام محلی میباشد .

در کتب عهد قدیم چندین بار از «ایلا یا ایله و یا ایلوت» نام برده شده است که در ساحل شرقی دریای قلزم واقع بوده و اسرائیلیان هنگام خروج از مصر از این شهر گذشته‌اند و حضرت داود آنرا مسخر کرده و در زمان حضرت سلیمان آباد شده است.

مفسرین اسلامی قصه اصحاب «سبت» را مربوط به مردم قریه ایله میدانند و قریه ایله را نزدیک به مدین نشان میدهند، لکن از اصحاب سبت در کتب عهد عتیق اثری نیست و قریه ایله از جهت نقض قوانین سبت در آن کتب اثری ندارد.

چون قریه ایله نزدیک به مدین است و در لغت عبری معنی اصلی ایله، درختان بوده و این نام به صورت های گوناگون نیز درآمده است، میتوان حدس زد که اصحاب ایکه مردم ناحیه ایله‌اند که دوران ترقی و انحطاط را پیاپی دیده‌اند. راجع به این قسمت در مقاله مربوط به مدین و مقاله مربوط به شعیب نیز تحقیقاتی از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

شاید ایکه با icon «ایقون» قرابتی داشته باشد و icon معنی صورتهای حضرت مریم و قدیسین است که در برخی از کلیساهای یونانی نقش میشده و عده‌ای آن صورتها را می‌پرستیدند. این کیش در بعضی از کلیساهای رم و کلیساهای روس نیز معمول بوده است.

بنابراین اصحاب ایکه صورت پرستانند که وجودشان در میان هریک از اقوام و ملل ممکن است و حضرت شعیب هم با عده‌ای از صورت پرستان زمان خود مواجه بوده و آنانرا از اینکار و مفاسد دیگری که به آن دچار بوده‌اند نهی فرموده است. صمناً باید متذکر بود که مانی هم کتاب مصور داشته که به وسیله آن پندارهای خود را در باره نظام آفرینش ممثل میساخته و این کتاب، ایقون نام داشته است.

### مآخذ این مقال :

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر صافی ۳- تفسیر تبیان ۴- تفسیر جواهر ۵- تورات کتاب یک پادشاهان ۶- قاموس کتاب مقدس ۷- قاموس فیروزآبادی.

«پایان گفتار شانزدهم»

سوره قلم که در شمار سور سومین سال مکی است از آیه ۱۷ تا ۳۳ به قصه اصحاب الجنة اشاره میکند، لکن اشخاص ایشان را نام نمیرد.

در تفسیر صافی مسطور است که اصحاب الجنة ده تن بودند از بنی اسرائیل. بستانی در نه میلی صنعا داشتند. نگارنده معتقد است که چون در خلال این آیات کلمه «حر» که واژه یمنی است به معنی قصد یا منع وجود دارد میبایست واقعه مربوط به یمن باشد و چون جنت به لفظ معرفه ذکر شده مسلماً اهل مکه به آن آشنا بوده‌اند و شاید آشنا بودن آنان موجب شده که از اشخاص این واقعه نامی به میان نیاید در عین حال حادثه بسیار ساده و عادی است و از جانب دیگر سبک قرآن مقتضی آنست که از اشخاص جز در موارد استثنائی نامی برده نشود.

مفسرین نوشته‌اند در این آیات نخست از ابتلاء مردم مکه به قحط و خشکسالی گفتگوئی شده و به عنوان تمثیل قصه اصحاب الجنة ذکر گردیده است.

مفاد آیات قرآنی این است: «صاحبان آن بستان با هم سوگند یاد کردند که بامدادان بستان خود را بهچینند و در سخن خود استثناء نیاورند (بزعم مفسرین انشاء الله نگفتند. شاید مراد از عدم استثناء رعایت نکردن سهم فقراء و حقوق الله باشد لکن قول اول ارجح است). با هم همدستان شدند که صبح زود به بستان بروند و از ورود مسکینان بدان باغستان ممانعت کنند چون سوء نیتی چنین داشتند بستان شبانگاه دچار صاعقه شد و همه میوه‌ها و برگها سیاه گردید و بر زمین فرو ریخت به قسمی که

چون صاحبان بستان بامدادان وارد باغ شدند زمین باغ خود را مانند شب دیجورسیاه و تاریک دیدند و پنداشتند که راه گم کرده اند. بهترین ایشان گفت چرا خدای را تسبیح و تقدیس نکنیم؟ آنگاه یکدیگر را برنیت بد خویش ملامت می کردند و بر کرده خود تأسفها خوردند و به ستمکاری خود اقرار آوردند بالاخره امیدوار شدند که خداوند بستانی بهتر به ایشان عطا خواهد فرمود.

بعضی از مفسرین را عقیده بر آنست که ایشان بهشت اخروی خواستند و خدا توبه ایشانرا پذیرفته است و آنانرا در قیامت به بهشت خواهد برد. جمعی دیگر را عقیده آنست که بستانی دیگر خواستند و حق تعالی بدیشان عطا فرمود. عده ای گفته اند که بستان متعلق به مرد صالحی بوده است و وارثان از حق مساکن منع کرده اند. نظیر این واقعه در سوره کهف از آیه ۳۱ تا ۴۱ ذکر شده است و مفاد آن آیات چنین است:

« دو مرد بودند که یکی از ایشان را دوستان بود (در بعضی از تفاسیر مسطور است که دو مرد با هم برادر بودند یکی کافر و دیگری مؤمن. برادر مؤمن یهودا نام داشت و برادر کافر قطروس نامیده میشد. نگارنده در قاموس کتب مقدس هر چند جستجو کرد شخصی را که قطروس نامیده شود به دست نیاورد و شاید قطروس باشد) این دو بستان میوه های فراوان داشت و درختان تالک و نخل سرتاسر آنرا گرفته و در سایه درختان جویباری صاف و روشن روان بود. این دومرد با هم برای تفریح به بستان وارد شدند. صاحب بستان به دوست خود گفت: گمان ندارم که این بستانها هرگز ویران گردد یا میوه آن پایان پذیرد. وی به رفیق یا برادر خود کبر و غرور می فروخت و کثرت مال و حشم و عزت خویش را به چشم او میکشید و معتقد بود که در برابر فقراء و مساکن مسئول نیست و عزت و حشمت او پایان نخواهد داشت زیرا می پنداشت که قیامتی بر پای نشود و به فرض این که رستاخیزی باشد باز وی که در دنیا عیش و نشاطی میداشته و از حال دیگران بیخبر میزیسته در آن جهان هم بهتر از دیگران خواهد زیست. رفیق وی معتقدانی برخلاف او داشت، او به خدای یگانه و قیام رستاخیز معتقد بود و هیچ کس و هیچ چیز را با خدا شریک نمیدانست. ویرا اندرز

میداد که به مشیت و خواست خدا معتقد باشد و همه حرکات و سکنات را از اراده او ناشی بداند. با وجود قلت مال، امیدوار بود که خدا به او نعمت هائی بهتر از آن دو بستان عطا فرماید. رفیق کافر خویش را انداز میکرد تا به نعمت و جاهی که دارد غره نشود چه ممکن است بستانهای وی دچار بالای آسمانی گردد یا آب فرو خشکد. روزی مرد مغرور برای تفرج در بستان خویش آمد و دید که بستان وی هموار شده است و از درخت و میوه اثری برجای نیست. انگشت ندامت به دندان گزید و گفت: کاش به پروردگار خویش شرك نمی ورزیدم. آری هیچ يك از افراد خدم و حشم که به آنان میبایست نتوانستند به او یاری دهند و از هیچ جانب به او مدد نرسید.

پیش از این آیات پس از داستان اصحاب کهف، قرآن کریم صریحاً از ترك استثناء و عدم تعلیق امور به مشیت خدای یگانه به موجب آیه ۴۲ نهی فرموده است: «وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ اَنِي فَاعِلٌ ذَلِكْ غَدًا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ». (نسبت به هیچ امری مگو که من آنرا فردا انجام خواهم داد مگر آنکه اگر خدا بخواهد).

### انعکاس قصه اصحاب الجنة در ادبیات فارسی.

در مثنوی مولوی و همچنین در کتاب فیه مافیه بدین قصه اشارهای رفته و عواقب شومی که از ترك استثناء و نگفتن انشاء الله برای مردم رخ میدهد تذکر داده شده است:

گر خدا خواهد نگفتند از بطر	پس خدا بنمودشان عجز بشر
ترك استثناء مردم قسوتی است	نی همین گفتن کدعارض حالتی است
ای سا ناورده استثناء بگفت	جان او با جان استثناست جفت

پس بشه گفتند خدمت ها کنیم	بر سمعناها اطعناها کنیم
رو نکردانیم از فرمان تو	کفر باشد غفلت از احسان تو
ليك استثناء و تسبیح خدا	زاعتماد خود بد از ایشان جدا
ذکر استثناء و حزم ملتوی	گفته شد در ابتدای مثنوی
کلن طیبیان همچو اسب بی عذار	غافل و بی بهره بودند از سوار

کامشان پر زهر از قرع لکام  
 ناشده واقف که نك بر پشت ما  
 نیست سرگردانی ما زین لکام  
 ما پی گل سوی بستانها شده  
 هیچشان این نی که گویند از خرد  
 آن طیبیان آنچنان بنده سبب  
 سر استنناست این حزم و حذر  
 مشرکان را دردو چشم اهل بدر  
 آنکه چشمش بست گرچه گریزست

سمشان مجروح از تحویل گام  
 راکبی چست است استادی نما  
 جز ز تصریف سوار دوست کام  
 گل نموده لیک آن خاری بده  
 بر گلوی ما که میکوبد لگد؟  
 گشته اندر فکر یزدان محتجب  
 زانکه خر را بز نماید زین قدر  
 کم نموده تا ندارند ایچ قدر  
 زاحولی اندردو چشمش خر، بزااست

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان - تفسیر آیات مربوطه از سورة قلم و کهف. ۳- تفسیر صافی - تفسیر آیات مربوط از سورة قلم و کهف . ۴- قصص قرآن تألیف صدرالدین بلاغی در تهران در ۱۳۳۰ . ۵- مثنوی مولوی .

« پایان گفتار هفدهم »

در سوره فرقان آیه ۴۰ و در سوره «ق» آیه ۱۲ اصحاب الرس فقط به نام ذکر شده اند .

در سوره فرقان این نام پس از عاد و ثمود واقع است و در سوره «ق» اصحاب الرس میان قوم نوح و اخوان لوط مذکور افتاده است و راجع به این قوم هیچگونه توضیحی در قرآن نیست .

بیشتر مفسرین معتقدند که اصحاب رس طایفه‌ای بوده‌اند که در پیمانه میزیستند و پیغمبری به نام «حنظله» برایشان مبعوث شده و آنان ویرا تکذیب کرده و در چاهش افکنده‌اند. بعضی نوشته‌اند که آن چاه پر از نیزه شد و دهانه چاه را با سنگ بستند تا آن پیامبر شهید گردید. چون افکندن در چاه در یکی از لغات عرب «رس» تعبیر میشود از این جهت این قوم را اصحاب رس نامیده‌اند .

عده دیگر از مفسرین «رس» را به معنی چاه دانسته و بعضی هم میگویند رس نام چاه مخصوصی است و این دو دسته اخیر بثر معطله را که در آیه ۴۴ از سوره حج مذکور است بر «رس» مذکور در سوره های فرقان و «ق» منطبق میکنند . جمعی هم «رس» را با «ارس» یکی دانسته و گفته‌اند اصحاب رس در آذربایجان بوده‌اند که سی پیغمبر خود را کشته‌اند و بالاخره شهرهای ایشان سرنگون و خود هلاک گردیده‌اند و چون رود ارس در یونانی «ارکسوس» نامیده میشود و با نامهای یونانی جیحون و سیحون قرابتی دارد قلمرو اصحاب رس را تا ساحل جیحون و سیحون برده‌اند .



بعضی هم به چند جماعت به نام اصحاب رس قائل شده‌اند .

راجع به نوع گناهکاری ایشان نیز میان مفسرین اختلاف است . عده‌ای ایشان را پرستنده صنوبری به نام «شاه درخت» معرفی کرده‌اند و بعضی هم عبادت دوشیزگان را به ایشان نسبت داده‌اند .

در تفسیر علی بن ابراهیم مندرج است که زنان این قوم با هم مساحقه می‌کردند و به این وسیله از مرد بی‌نیاز می‌شدند .

تفاسیر اولیه اصحاب رس را از بقایای عاد و ثمود می‌شناسند و بشر معطله و قصر مشید را نیز مربوط به ایشان میدانند و محل آنرا در حضر موت نشان می‌دهند. ثعلبی در عرائس التیجان این قول را معتبر تر دانسته است .

در نظر تحقیق میبایست اصحاب رس منتسب به جنوب عربستان باشند که جزئیات آن زبانتزد اعراب زمان اسلام نبوده و تسمیه آنان بعد از عاد و ثمود و یا پس از قوم نوح مسلم میدارد که قصه این مردم به حدود زمان اعراب «بائده» راجع میشده است .

مفسرین دوره دوم اسلامی که به نام ارس آشنا شده‌اند رس را بر ارس منطبق کرده و قصه سرو کاشمر را تحت عنوان «شاه درخت» به این قصه پیوسته‌اند و از ذکر اصحاب رس در ردیف اخوان لوط تفرسی کرده و گناهی نظیر گناه قوم لوط به ایشان نسبت داده‌اند .

بعید هم نمی‌نماید که در مناطق شمالی و سردسیر ایران بر اثر مقتضیات آب و هوا غریزه جنسی در مردان کم شده باشد و زنان با مساحقه دفع شهوت کرده باشند و این واقعه یا این شایعه در قصه اصحاب رس وارد و علت تعذیب و هلاک ایشان به حساب رفته باشد .

از جانب دیگر سافو Sappho یا Sapho شاعره یونانی که میان ۶۲۵ تا ۵۸۰ پیش از میلاد در جزیره Lesbos میزیست و در امور سیاسی نیز علیه پتیاکوس فعالیت داشت و با روش دموکراتی وی مخالفت میورزید پس از تبعید به جزیره

سیسیل، محفلی از دختران وزنان گرد آورد و به رواج دادن معاشقه زن با زن مبادرت جست . منظومه های وی که همه حاکی از عقیده اوست خلال ده کتاب تدوین شده بود ولی بیش از ۶۵۰ بیت از آن منظومه ها در دست نیست . در حدود زمان وی زن دیگری به نام یلیتیس دارای همان عقیده معرفی کرده اند و ترانه هایی از او منقول است که به فارسی هم ترجمه شده است . او اهل آسیای صغیر و از مهاجران یونانی بود که میدان اشاعه معتقدات خود را جزیره لسبوس و جزیره قبرس قرار داد زیرا مردم آن سرزمین از پرستندگان ونوس بوده اند .

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید. ۲- دائرة المعارف اسلامی. ۳- سفینه البحار. ۴- عرائس التیجان ثعلبی .

« پایان گفتار هیجدهم »

در قرآن مجید فقط یکبار در سوره نساء نام اصحاب سبت ذکر شده است بدین

مفاد :

«ای صاحبان کتاب به آنچه بر شما فرستاده‌ایم و با کتبی که در دست شما است مطابقت دارد و آن کتابها را تصدیق میکند ایمان آورید پیش از آنکه روی‌های شما را لمس کنیم و به پشت سر برگردانیم و یا چنانکه اصحاب سبت را لعن کردیم شما را هدف لعن قرار دهیم» .

در سوره بقره آیه ۶۱ به قصه اصحاب سبت اشاره‌ای رفته و در خطاب به یهود

چنین مسطور است :

«شما آنانرا که در روز شنبه از احکام الهی تعدی کردند و از جنس شما بودند به خوبی میشناسید، به ایشان گفتیم بوزینگانی رانده باشید و این کار را برای اهل آن زمان و مردم آینده کیفر و برای پرهیزگاران پند و عبرتی قرار دادیم» .

در سوره مائده نیز ضمن دو آیه (۸۲ و ۶۵) به حال ایشان اشاره شده است مفاد

آیه ۶۵ چنین است :

«آیا شما را از مردمی بدتر از آن گروه آگاه کنیم؟ آن گروهی که خدا ایشان را لعن کرد و بعضی از ایشان را بوزینگان و خوکان قرارداد (به صورت بوزینه و خوک درآورد) و برخی را بنده طاغوت (شیطان) ساخت» .

پس از این آیه از یهود و نصاری سخن به میان می‌آید و در همین سوره مفاد

آیه ۸۲ چنین می‌باشد :

« بعضی از بنی اسرائیل که کافر شدند یا کفران ورزیدند به زبان داود و عیسی بن مریم ملعون گردیدند زیرا نافرمانی کردند و از احکام الهی تعدی نمودند و از منکرات دست بازداشتند » .

در سورة اعراف آیه ۱۶۳ قصه اصحاب سبت روشن تر میشود و مفاد آیه چنین است :

« راجع به آن قریه‌ای که در کنار دریا بود از ایشان بی‌رس . روز شنبه ماهیان دسته دسته به ساحل دریا می‌آمدند و در روزهای دیگر که سبت نداشتند ماهی‌چندانی ظاهر نمی‌گردید . ما ایشانرا بواسطه فسقشان چنین آزمودیم و چون به کار منهی (یعنی گرفتن ماهی) باز دست زدند . به ایشان گفتیم بوزینگانی باشید رانده شده » .

مفسرین و نویسندگان قصص الانبیاء منجمله ثعلبی می‌گویند : قریه مذکور در سورة اعراف قریه «ایلا» بوده است و اصحاب سبت در این قریه اقامت داشته‌اند و به واسطه مجاورت با دریا شغلشان ماهی‌گیری بوده و به آن کیفر در زمان حضرت داود دچار شده‌اند .

لکن در هیچ يك از کتب عهد عتیق و عهد جدید این قصه فعلاً موجود نیست اما به قریه «ولقد علمتم» که مفتوح آیه ۶۱ از سورة بقره می‌باشد و تأکید کامل دارد باید یقین کرد که این داستان برای یهودیان زمان پیغمبر اکرم مسلم بوده و در تورات یا تلمود یا مدراش یافت می‌شده است .

معلوم نیست که مراد از قریه مذکور در سورة اعراف قریه ایلا باشد .

از ایلا که معنی اصلی آن درختان است و به صورت «ایله و ایلت و ایلوت» نیز درآمده است در سفر خروج و کتاب دوم سموئیل و کتاب اول پادشاهان ذکر می‌شود که در آن محل آن در ساحل شرقی بحر قلزم بوده و در زمان سلیمان به عنوان يك ناحیه آباد از آن سخن به میان آمده است و ممکن است کلمه «ایکه» که در قرآن مجید مذکور است و اهل تفسیر و لغت معنی آنرا درخت یا بیشه ذکر کرده‌اند با ایله که در

زبان عبری به معنی درختان است رابطه‌ای داشته باشد مخصوصاً که محل آنرا نزدیک مدین نشان میدهند .

نکته دیگری که قابل توجه است نام قبیله «کریتیان» میباشد که در کتاب دوم سموئیل ضمن وقایع داود زیاد به آن برمیخوریم و مفسرین تورات هم در شناسائی ایشان اختلاف نظر دارند. شاید نزدیکی «کریتیان» با لفظ «قرده» مفسرین و تاریخ نگارانرا واداشته باشد که به اتکاء به آیه ۸۲ ازسوره مائده «لعن الذین کفروامن بنی اسرائیل علی لسان داود» این واقعه را مربوط به زمان حضرت داود بدانند .

آنچه اساس این داستان است درسفر خروج و کتاب «اشعیا» موجود است زیرا ناقضین سبت به حکم تورات از نسل خود منقطع میشوند و به موجب کتاب اشعیا نجس و حقیر گردیده در میان امتهای متفرق خواهند شد .

بنابر آنچه مذکور افتاد مسلم میگردد که مراد ازقرده و خاسثین معنی مجازی این دو کلمه است و با مبنای اساسی تورات مطابقت دارد .

سبت مأخوذ است از لفظ عبری «شابات» به معنی آرام . به موجب تورات . سفر تکوین خداوند جهان را در ۶ روز بیافرید و روز هفتم بیاسود و از اینروی بر آدمیان لازم است که پس از شش روز کار یکروز استراحت داشته باشند . لفظ سبت در فارسی به صورت شنبه درآمده است و در زبان فرانسه Samedi خوانده شده است. نص سفر تکوین روز مشخصی را جهت استراحت و بیکاری تعیین نکرده است ولی اسرائیلیان روز شنبه را روز سبت شناخته‌اند و مسیحیان معنی سبت را در نظر گرفته و خواص آنرا به روز یکشنبه که روز قیام مسیح است نسبت داده‌اند عده‌ای از مسیحیان هنوز شنبه را روز سبت میدانند . شك نیست که مفهوم هفته با توجه به هفت سیاره به وسیله بابلیان پیدا شده و در همه جهان شایع گردیده است و در انگلیسی روز شنبه به ستاره زحل Saturne که هفتمین سیاره در نزد قدما بوده نسبت داده شده و روز شنبه را Saturday نامیده‌اند . در نزد ایرانیان بیش از نفوذ عقاید بابل ، هفته عنوانی نداشته است و هر روز ماه را به نامی مینامیده‌اند و در روزیکه با ماه هم نام

بود جشن میگرفتند و سرور و آسایش داشتند . فروردینگان و تیرگان و مهرگان از این قبیل جشنها بوده است . در اسلام روز جمعه برای گزاردن نماز ویژه با شرایطی تعیین شده که آیه ۱۸ از سوره جمعه حاکی از آنست لکن به محض فراغ از نماز مردم میتوانند در پی کسب روزی بروند در قرآن مجید منسدرج است که خداوند آسمان و زمین را در ۶ روز آفریده است و پس از آن از فراز عرش حکومت خود را بر موجودات مستقر ساخته است ( راجع به ۶ روز دوران خلق آسمان و زمین ، تفسیرها و تعبیرهاست ) .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید . ۲- تفسیر تبیان . ۳- قاموس کتاب مقدس . ۴- سفر خروج . ۵- کتاب اشعیا . ۶- تفسیر جلالین .

» پایان گفتار نوزدهم «

## ۱- ترجمهٔ سورهٔ فیل

سورهٔ فیل که مشتمل بر پنج آیه است واقعهٔ اصحاب الفیل را به طور خلاصه حکایت میکند :

« مگر ندیدی که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد ؟ مگر کید و حيلهٔ آنان را بی اثر ساخت ؟ برایشان طیرا بایل فرستاد که سنگهایی از جنس سحیل برایشان بیارند و آنان را مانند کاه نشخوار شده یا مانند برگهای انجیری ، که حیوانات چریده باشند گردانید . »

## ۲- روایات عرب راجع به قصهٔ اصحاب فیل

راویان عرب واقعهٔ فیل را چنین روایت کرده اند : « ابو مکسوم ، ابرهه ، ملقب به « اشرم » از طرف « نجاشی » پادشاه حبشه به نام « اسهمه » با سردار حبشی دیگر به نام « اریاط » برای فتح یمن مأمور گردید . « ابرهه لهجهٔ حبشی ابراهیم است » حاکم یمن در این زمان « اشمقانی » نام داشته و در نقوش سد مأرب نام وی « شمیفع » منقوش است و شاهزادهٔ حمیری که به یاری انوشیروان و نیروی سپاه وهرز « سال ۵۷۰ یا ۵۷۶ میلادی » به حکومت یمن باز گردید « سیف یزن یا سیف ذی یزن » نام داشت . بعد از فتح یمن میان دو سردار حبشی اختلاف ظاهر شد و این اختلاف به قتل « اریاط » خاتمه یافت و حبشیان گرد ابرهه جمع شدند ( میگویند چون یینی ابرهه در این جنگ شکافته شد به اشرم ملقب گردید ) .

نجاشی از این پیش آمد خشمگین شد و قسم یاد کرد که موی پیشانی ابره را خواهد کند و خاک ملک او را به حبشه خواهد برد ، ابره که مردی برد بار و زیرک بود موی سر خود را تراشید و با انبانی خاک پیش نجاشی فرستاد تا سوگند وی تحقق یابد . به این ترتیب دل پادشاه حبشه را با خود مهربان ساخت و از طرف او بریمن حکومت یافت . وی در صنعاء کنیسه‌ای بسیار زیبا از مرمر بنا کرد و مردم را واداشت که در آن حج بجا آورند . اکثریت مردم دعوت او را پذیرفتند لکن مردی از بنی مالک بن کنانه ، شبانه آن کنیسه را ملوث ساخت و ابره از این واقعه خشمگین شد و مصمم گردید که کعبه را ویران کند تا عربها خانه مقدسی نداشته باشند و همه روی به کنیسه او آورند .

ابره از حبشه ساز و برگ و فیل خواست و به طرف مکه روان گردید . در میان راه با یکی دوتن از حکام محلی یمن روبرو شد و بر آنان غلبه یافت و مردم طائف هم تسلیم او شدند .

ابره شخصی به عنوان پیش قراول با عده‌ای به مکه فرستاد و اینان مال زیادی به غارت آوردند که دوپست شتر از شتران عبدالمطلب جزء آن بود . عبدالمطلب پیش ابره آمد و با شفاعت یکی از سرداران او به نام انیس ، اشتران خود را خواست . ابره گفت : هنگام ورود ترا عظیم مینگریستم و اینک میبینم به جای این که درباره خانه مقدس کعبه سخن گوئی در باب اشتران خویش با من سخن میگوئی از این رو در نظر من حقیر و ناچیز مینمائی . عبدالمطلب گفت : من صاحب این اشتران هستم و این خانه هم خود صاحبی دارد و آنرا حفظ خواهد کرد . عبدالمطلب شتران خود را مسترد داشت و به مکه بازگشت و اهل مکه را واداشت که در مغاره های کوه پنهان شوند . ابره که بزعم بعضی تنها خود بر فیل نجاشی سوار بود و با فیلان متعدد که عده آنها را بعضی دوازده و بعضی بیشتر نوشته‌اند وارد مکه شد لکن محمود فیل عظیم الجثه نجاشی به زمین خوابید و به جانب کعبه پیش نرفت . ناگاه پرنسدهائی عجیب که در نجد و تهامه بیسابقه بودند از طرف دریا ظاهر شدند که هر کدام دوسنگ در کف و یک



سنگ در منقار داشتند. بعضی هم نوشته‌اند که هر کدام فقط يك سنگ در منقار خود میبردند. عده‌ای حجم سنگها را به اندازه عدس و نخود تعیین کرده‌اند. مرغان، سنگها فرو ریختند و همه آن قوم را هلاک کردند. برخی نوشته‌اند که بر هر سنگ نام شخصی که بایستی بد وسیله آن کشته شود نوشته بوده و قوه سقوط سنگ به حدی بود که چون به يك پهلوی مضروب فرودمی‌آمد از پهلوی دیگر بیرون می‌جست و در زمین فرو میرفت و ناپدید میشد. عده‌ای بدین ترتیب هلاک شدند. بعضی نوشته‌اند که فقط ابرهه با سنگ هلاک نشد و تنها به یمن فرار کرد و در اثنای راه اندامهای او يكايك فرو ریخت و با این وضع فجیع هلاک گردید.

بعضی هم گفته‌اند که وی گریزان به حبشه رفت و سنگی بالای سر او در حرکت بود تا در حضور نجاشی بر سر او فرود آمد و او را هلاک ساخت.

گفته‌اند که پس از هلاکت این قوم، عبدالمطلب و دوست او مسعود از کشتگان به اندازه ای مال به دست آوردند که توانگر شدند و اهمیت عبدالمطلب از آن زمان شروع شد.

### ۳- روایات تاریخی

«پروکیوس» نیز ابرهه را حاکم حبشه بر یمن معرفی میکند و جنگ او را با سردار حبشی به نام ارباط شرح میدهد و همچنین متذکر است که ابرهه با پادشاه حبشه صلح کرده است. وی از جنگ او با ایران نیز سخن گفته، لکن بنا به روایت وی ابرهه جنگ به ایران را که به عنوان همکاری با قیصر روم شروع کرده بود بزودی ترك کرده است.

بر حسب نقوش «حصن الغراب» که «ژیلر» کاشف و ناشر آنست ابرهه خود را حاکم بر «دیدان» و حضرموت و یمنات و عرب نجار و عرب سواحل از طرف حبشه معرفی کرده (امروز استعمال یمنات بصیغه جمع با «ات» معمول نیست و به موجب این نقوش سابقاً معمول بوده و سپس متروک شده است). در این نقوش شرح بنای کنیسه ای دیده میشود که با کنیسه صنعا در روایات عرب مشابهت دارد و آثار تثلیث نیز در

حجاریهای آن موجود است و ممکن است به استناد آن ابرهه را مسیحی دانست .  
حدوث واقعه عام الفیل مسلم است لکن اگر سال ولادت پیغمبر اکرم سال ۵۷۰  
باشد نمیتوان عام الفیل را با سال ولادت پیغمبر صلی الله علیه و آله مطابقت داد زیرا جنگ ایران  
و یمن پیش از سال ۵۷۰ نبوده و بنا بر روایات موجوده تا زمان فتح یمن ابرهه و اولاد  
او بر یمن حکومت کرده اند .

به عقیده نگارنده ابابیل جمع آبله است و مؤید این عقیده روایتی است که  
به موجب آن هلاک قوم ابرهه به وسیله و باء جدی که همان آبله باشد صورت گرفته  
است لکن وجود کلمه طیر در آیه سوم از سوره فیل موجب آن شده که بطور عجیب  
دریائی سنگها به کف و منقار بگیرند و به جنگ ابرهه و لشکریان فیل سوار او بیایند  
در صورتی که ممکن است کلمه طیر در این آیه چنانکه در کتب لغت هم مضبوط است  
به معنی ناگهان و سریع باشد . به عبارت ادبی طیر در این آیه، مصدر به معنی فاعل  
است و در معنی مجازی به عنوان حال استعمال شده است .

سجیل را اهل لغت به معنی سخت و سنگ سخت و گل پخته مثل آجر ضبط  
کرده اند و بعضی آنرا مرکب از سنگ و گل دانسته اند .

به عقیده بعضی سجیل لغتی از سجین است و سجین که در قرآن نیز نام آن ذکر  
شده در کدای است از جهنم یا طبقه هفتم زمین است .

اگر تصویر اخیر را برای سجیل قبول کنیم و از فسحت استعارات ادبی بهره ور  
شویم با عقیده ای که نسبت به ابابیل در فوق ذکر گردید منافات و مابینتی به وجود  
نمی آید . لکن اگر سجیل را معرب سنگ و گل بدانیم باید معتقد شویم که آیه، ناظر  
به لشکرکشی ایران به یمن در سال ۵۷۰ یا ۵۷۶ است و مغلوبیت ایشان به وسیله  
لشکر انوشیروان، انتقام حمله و جسارت ایشان به کعبه بوده است و خداوند به وسیله  
انوشیروان پیروان جسور ابرهه و فرزندان او را کیفر داده است .

در صورتی که سومین آیه از سوره فیل اشاره به لشکرکشی ایرانیان باشد دور  
نیست که طیر باتیار یا تیاره که بر لشکریان ساسانی اطلاق میشده را بطه ای داشته باشد

و در این صورت، آیه چهارم «ترمیم به حجارة من سجيل» با نوع جنگ ایرانی آن زمان تناسب دارد، زیرا مسلماً ایرانیان از قلل جبال یمن استفاده کرده و با منجنیق، آنان را سنگ باران کرده‌اند و با منجنیق و سنگ حصارهای ایشان را به تصرف آورده‌اند. مطلبی که رابطه سوره فیل را با جنگ ایران و یمن تأیید میکند نظر بعضی از مفسرین است که سوره «لایلاف قریش» را تا آخر که فعلاً در قرآن سوره مستقلی است جزء سوره فیل میدانند و میگویند لایلاف متعلق به «کیف فعل» میباشد. با این بیان نتیجه میشود که خداوند با اصحاب فیل چنین و چنان کرد تا آسایش قریش و حرمت خانه کعبه محفوظ باشد.

چنانکه میدانیم لشکریان انوشیروان و حکامی که وی بر یمن گماشت با قریش حسن سلوک به خرج میدادند و آنان را تقویت میکردند و کعبه را محترم میداشتند و بعضی بنای شادروان کعبه را به انوشیروان نسبت میدهند. مقتضیات سیاسی نیز ایجاب نمیکرده که انوشیروان چنین رویه‌ای را پیش گیرد، زیرا در مقابل مسیحیان ساکن عربستان که روابط دینی، ایشان را با روم میپیوست انوشیروان هم بایستی از قریش و کعبه طرفداری کند و آنان را با دولت ایران موافق ساخته برای کمک در لشکرکشی‌های اوبه روم یا حفظ کاروان تجارت ایران از همراهی ایشان استفاده نماید.

### هـ- انعکاس قصه ابرهه و اصحاب فیل

در ادبیات فارسی

از خاقانی:

یا من آن پیل غریوان در ابرهه ام \_\_\_\_\_ که سوی کعبه دیان شدنم نگذارند.  
خاقانی از پیاده کشد دست بدتر است از ابرهه که پیل کشد جنگ کعبه را

سنائی گوید:

حبشه تاخته سوی یترب فیل با ابرهه و مرغ هرب

مولوی فرماید:

صد کمر آن قوم بسته بر قبا بهر هدم مسجد اهل قبا

همچو آن اصحاب فیل اندر حبش  
 قصد کعبه ساختند از انتقام  
 مرسیه رویان دین را خود جهیز  
 کعبه‌ای کردند حق ، آتش زدش  
 حالشان چون شد فروخوان از کلام  
 نیست الا حیل و مکر و ستیز  
 وله ایضاً

ابرّه با پیل بهر ذل بیت  
 تا حریم کعبه را ویران کند  
 تا همه زوار بود او تنند  
 وز عرب کینه کشد اندر گزند  
 عین سعیش عزت کعبه شده  
 مکیان را عزیکی بد، صد شده  
 او و کعبه او شده مخسوف تر  
 از جهاز ابرّه همچون دده  
 او گمان برده که لشکر میکشد  
 اندر این فسخ عزایم وین هم  
 خانه آمد گنج را او باز یافت  
 آمده تا افکند حی را چومیت  
 جمله را ز آن جای سرگردان کند  
 کعبه او را همه قبله کنند  
 که چرا در کعبه‌ام آتش زنند  
 موجب اعزاز آن بیت آمده  
 تا قیامت عزشان ممتد شده  
 از چه است این از عنایات قدر  
 آن فقیران عرب منعم شده  
 بهر اهل بیت ، او زر میکشد  
 در تماشا بود در ره هر قدم  
 کارش از لطف خدائی ساز یافت

ادیب الممالک ضمن قصیده مولودیه حضرت رسول اکرم گوید:

برخیز شتر بانا بر بسند کجاوه  
 در شاخ شجر بر خاست آوای چکاوه  
 بگذر بشتاب اندر از رود سماوه  
 در دیده من بنگر دریاچه ساوه  
 کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه  
 وز طول سفر، حسرت من گشت علاوه

وز سینه‌ام آتشکده بارس نمودار

از رود سماوه ز ره نجد و یمامه  
 بردار پس آنکه گهر افشان سرخامه  
 در ملک عجم بفرست با پر حمامه  
 بشتاب و گذر کن به سوی ارض تهامه  
 این واقعه را زود نما نشر به نامه  
 تا جمله ز سر گیرند دستار و عمامه

جوشند چو بلبل به چمن، کبک به کهسار

بنویس یکی نامه بشاپور ذوالاکتاف  
 هشدار که سلطان عرب داور انصاف  
 بگرفته همه دهر ز قاف اندر تا قاف  
 کز این عربان دست مبر نایژه مشکاف  
 گسترده به پهنای زمین دامن الطاف  
 اینک بدردخشمش پشت و جگروناف

آنرا که درد نامه‌اش از عجب وز پندار

با ابره‌گو، خیر بتعجیل نیاید  
 کاری که تو می‌خواهی از فیل نیاید  
 روتا به سرت جیش ابابیل نیاید  
 بر فرق تو و قوم تو سحیل نیاید  
 تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید  
 تاکید تو در مورد تضلیل نیاید

تا صاحب خانه نرساند بتو آزار

زنهار بترس از غضب صاحب خانه  
 بسپار بزودی شتر سبط «کنانه»  
 برگرد از این راه و مجوعذر و بهانه  
 بنویس به «نجاشی» اوضاع شبانه  
 آگاه کنش از بد اطوار زمانه  
 وزطیر «ابابیل» یکی بر به‌نشانه

کاتجا شودش صدق کلام تو پدیدار

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید. ۲- تفسیر تبیان. ۳- عرائس التیجان ثعلبی. ۴- قصص القرآن صدر بلاغی.
- ۵- معجم القرآن. ۶- دائرة المعارف اسلامی (ترجمه فرانسه). ۷- دیوان خاقانی. ۸- حدیقه سنائی. ۹- مثنوی مولوی. ۱۰- دیوان ادیب الممالک فراهانی.

«پایان گفتار بیستم»

## ۱- ترجمه آیات قرآنی

نام اصحاب القرية فقط در سوره «یس» در آیه ۱۲ برده شده و حکایت ایشان در خلال ۱۴ آیه بدین ترتیب بیان گردیده است :

« از طرف خدا یا از طرف عیسی به فرمان خدا دو تن رسول برای هدایت اصحاب قریه فرستادیم ، لکن آن قوم رسولان را تکذیب کردند و سپس آن دو رسول را به وسیله رسول سومی تأیید کردیم . باز مردم گفتند: شما مانند ما بشر هستید و فرقی با ما ندارید تا مقام رسالت داشته باشید . خداوند هیچ حکمی نفرستاده است و فقط شما دروغ میپردازید . رسولان گفتند: پروردگار ما میداند که ما فرستاده بر شمائیم و جز تبلیغ صریح و روشن وظیفه‌ای دیگر نداریم . مردم بدیشان گفتند : نام شما یا بودن شما در این شهر یا سخنان شما برای ما شوم است اگر از تبلیغات خود دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد و به شکنجه سخت و دردناکی از جانب ما دچار خواهید شد . رسولان گفتند : بدبختی شما با خود شما است چه شما مردم اسراف کار هستید و از شنیدن حقایق متذکر نمیشوید .

مردی از دورترین نقاط آن شهر دوان دوان آمد و مردم را به پیروی این فرستادگان دعوت کرد و گفت: ای قوم، از فرستادگان پیروی کنید . چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده و همه شما به او باز خواهید گشت ؟ شما خدایانی جز خدای یگانه میپرستید که اگر خدای رحمان قصد آزار من کند شفاعت ایشان برای من سودمند

نیست و خود آنها نه نجات میابند و نه نجات میدهند. آنگاه رو به فرستادگان کرد و گفت: من تاکنون سخت دچار گمراهی و گرفتار اشتباه بودم. اکنون به پروردگار شما ایمان آورده‌ام سخن من بشنوید و ایمان مرا بپذیرید. به او گفته شد که در بهشت درآی. وی گفت: ای کاش قوم من میدانستند که خدا چرا مرا آمرزید و چنین مرا گرامی داشت.

سپس قرآن به فرجام کار اصحاب القریه به این نحو اشاره میکند:

«ما بر قوم و قبیله این مرد، لشکری از آسمان و غذا بهای دیگری که بر امم سالفه فرو میفرستادیم نازل نکردیم فقط يك صیحه کار ایشانرا ساخت و آنان همچون خاکستر خاموش و خامد اقتادند».

این بود مفاد آنچه در قرآن مجید درباره اصحاب قریه مسطور است.

## ۲- نظر مفسرین

مفسرین و نویسندگان قصص، داستان را مفصل ذکر کرده‌اند و میان ایشان راجع به اسامی این سه رسول و کیفیت قتل‌مردی که به ایشان ایمان آورده اختلافاتی موجود است ولی به عقیده همه مفسرین مراد از قریه مذکور در آیه ۱۲ از سوره «یس» شهر انطاکیه است.

نام دو رسول اول «مالوس» و «فاروس» یا «رومان» یا «یومان»، و بنا بر قول کعب الاحبار «صادق» و «صدوق» بوده است.

رسول سوم که دو رسول سابق را تأیید کرده به گفته بیشتر مفسرین «شمعون» نام داشته و بعضی هم نام او را «سمعان» ذکر کرده‌اند که با شمعون قرابت لفظی و معنوی دارد زیرا شمعون به معنی شنونده است.

«کعب» گفته است که نام اصلی شمعون «شلوم» بوده. اسم شلوم در کتب عهد عتیق موجود است ولی شخصی که شلوم نام باشد عنوان رسالت نیافته و در عهد جدید هیچکس به نام شلوم نامبردار نیست.

## ۳- نظر تحقیقی درباره نام رسل

در تفاسیر مندرج است که شمعون رئیس حواریون بوده و از کتب عهد جدید چنین برمیآید که «پطرس» امیر حواریون شناخته شده و نام اولی او شمعون بوده است و باز مسلم است که پطرس به انطاکیه پسیدیه سفر کرده و تبلیغات او در مردم آن شهر مؤثر افتاده است.

دو تن دیگر از حواریون عیسی «برنابا» و «پولس» با هم بدین شهر مسافرت کرده‌اند و به شکنجه‌های سخت دچار گردیده‌اند. بنابراین: میتوان قصه اصحاب قریه را با این وقایع تطبیق کرد و حدس زد که رسل ثلاث، «پولس» و «برنابا» و «پطرس» بوده‌اند و نیز قول «طنطاوی» که به جای برنابا «یوحنا» را ذکر کرده نیز قابل قبول است زیرا یوحنا در انطاکیه متولد شده و معاصر پولس و پطرس بوده است. نام مرد مبشر را مفسرین، «حبیب نجار» ذکر کرده‌اند در کتاب اعمال رسولان دوبار به نبوت یکی از انبیاء به نام «آغابوس» برمیخوریم. آغابوس به موجب باب ۱۱ شماره ۲۷ تا ۲۹ مردم انطاکیه را به وقوع قحط سالی انداز کرد و آنان را برای مدد دادن و اعانت بیچارگان آماده ساخت و از پیش، وقوع قحط را در زمان «کلودیوس» قیصر روم نبوت کرد. به موجب باب ۲۱ شماره ۱۰ آغابوس از گرفتار شدن پولس در اورشلیم قبلاً خبر داده است لکن راجع به کشته شدن خود او، در اناجیل موجود اثری وجود ندارد. البته ممکن است که مرد مذکور در قرآن شخصی غیر از حبیب نجار یا آغابوس باشد ولی مسلماً قضاوان اسلامی نام حبیب را از نام آغابوس گرفته‌اند و همچنین مسلم است که قصه قتل مبشر و مؤید رسل سه‌گانه، خواه به نام آغابوس یا به نام دیگری در اناجیل دیگر موجود بوده است و مسیحیان پیش از اسلام با آن داستان آشنائی داشته‌اند و قرآن مجید به منظور پند و عبرت بدان داستان اشاره کرده است. باید متذکر بود که چون مورخین تبلیغات پولس را در قرن سوم مسیحی میدانند و در عین حال او را مصاحب عیسی میشناسند و به هیچوجه به طول غیرعادی عمر او اشاره نکرده‌اند بعضی به تأخر ولادت عیسی قائل شده‌اند و برخی هم به تعدد مسیح معتقد گردیده‌اند (رجوع شود به گفتار مربوط به عیسی).



## ۴- داستان رسل بر حسب قصص اسلامی

دو نفر فرستاده از طرف عیسی مأمور انطاکیه شدند و در راه به پیرمردی که به چرانیدن گوسفند مشغول بود برخوردند و خود را به او معرفی کردند. پیرمرد از ایشان درخواست ارائه معجزه کرد و ایشان فرزند او را شفا بخشیدند و پیرمرد به عیسی مسیح ایمان آورد و این مرد حبیب نجار نام داشت.

فرستادگان عیسی وارد شهر انطاکیه شدند و پادشاه را به پرستش خدای یگانه دعوت کردند ولی پادشاه آنان را به زندان افکند. بعضی گفته‌اند تا مدتی رسولان در شهر انطاکیه به تبلیغ اشتغال داشتند و پادشاه از کار ایشان آگاه نبود. روزی پادشاه از دربار بیرون آمد رسولان در پیش او به تکبیر و تسبیح خدا آواز بلند کردند. از اینرو شاه به حبس آنان فرمان داد.

باری چون عیسی از حال ایشان مطلع شد شمعون را به تأیید ایشان فرستاد. شمعون خود را همکیش پادشاه معرفی کرد و نزد وی مقامی ارجمند یافت. پس از مدتی از پادشاه در باره زندانیان پرسید و او را بر آن داشت که ایشانرا احضار کند و اظهار چند آیت را خواستار شود. رسولان دونفر نابینا و دو نفر افلیج را شفا دادند، آنگاه برای تکمیل آیات مرده‌ای را زنده کردند و او نیز بر صدق رسل گواهی داد.

میگویند مرده‌ای که زنده شد پسر پادشاه بود که پس از گذشتن هفت روز از مرگش زنده شد و به پدر گفت: من در عالم ملکوت بودم دو مرد را دیدم که از خداوند زنده شدن مرا درخواست کردند. پادشاه مردم شهر را از پیش چشم پسر گذرانید و پسر، آن دو رسول را در میان انبوه جمعیت شناخت. در نتیجه پادشاه و عده‌ای از مردم گفته رسولان را تصدیق کردند و عده بسیاری آنان را منکر شدند. حبیب نجار دوان دوان خود را به منکرین رسانید و آنانرا به تصدیق رسولان دعوت کرد اما مردم یکباره به وی حمله بردند و او را کشتند.

«عبدالله بن مسعود» گفته است که او را مردم لگدکوب کردند. بنا بر تفسیر

منسوب به امام حسن عسکری (ع) به گردن حبیب مردم دستمال بستند و او را خفه کردند خداوند روح او را به بهشت داخل ساخت و او گفت : ای کاش قوم من موجب آمرزش و کرامت مرا میدانستند .

در تفسیر تبیان از قول «حسن» روایتی نقل شده است مشعر بر آن که حبیب را خداوند پیش از مرگ به بهشت برد و وی مخلص است و تا آسمان فانی نشود او نخواهد مرد . (گویا این روایت که در عرائس التیجان موجود نیست مبتنی بر این باشد که پس از ورود به بهشت از قول مؤمن آل یاسین سخنی در قرآن مجید ذکر شده است و مفسرین سخن گفتن او را دلیل بر زنده بودن او دانسته اند لذا مرگ او را نفی کرده اند .)

باری خداوند بر این قوم گنه کار به سبب قتل حبیب غضب کرد و جبرئیل را مأمور فرمود که بر ایشان صیحه ای زند و همه از هیبت او مردند .

به عقیده نگارنده چون در آیه قرآنی عبارت « فَاذْهَبْ خَامِدُونَ » وجود دارد و خمود با آتش مناسب است و از جانب دیگر بنا بر نقل قاموس در ذیل لغت انطاکیه دوبار انطاکیه دچار حریق شده است دور نیست که آیه شریفه ناظر به حریقی باشد که مردم انطاکیه را هلاک و شهر انطاکیه را نابود ساخته است . ضمناً باید دانست که بنا بر نقل لاروس هیستوریک سردار اسکندر سلوکوس نیکاتر شانزده شهر به نام پدر خویش انطیوکوس ساخت و همه را انطاکیه نامید و قصه آتش سوزی مربوط به انطاکیه ایست که در ساحل «رون» بناشده و گرفتاری پولس و برنابا در انطاکیه پسندیده اتفاق افتاده است .

در تفسیر صافی به نقل از جوامع ، روایتی از پیغمبر اکرم بدین مضمون مسطور است :

«سبقت گزیدگان سه نفرند که حتی به اندازه یک چشم برهمزدن ، به خدا کافر نشدند یکی حبیب نجار ، مؤمن آل یاسین و دیگری حزقیل مؤمن آل فرعون و سومی علی بن ابیطالب (ع) که افضل آنهاست و این سه تن صدیقانند . »

روایتی دیگر «ملاحسن فیض» در تفسیر خود از «خصال» نقل کرده است که با روایت اول هم مضمون است جز آن که در این روایت به جای حزقیل زوجه فرعون ذکر شده است .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید. ۲- دائرة المعارف اسلامی (ترجمه عربی) ۳- تفسیر طنطاوی. ۴- تفسیر صافی. ۵- تفسیر تبیان. ۶- قاموس کتاب مقدس. ۷- کتاب اعمال رسولان. ۸- عرائس الثیجان تعلی . ۹- Dictionnaire. general Biographie Larousse
- « پایان گفتار بیست و یکم »

## ۱- قصه اصحاب الکهف در قرآن مجید

در هیجدهمین سوره قرآن که به نام سوره کهف موسوم است قصه اصحاب کهف از آیه ۸ شروع شده و در خلال ۱۴ آیه نخست به صورت مجمل و سپس به صورت تفصیلی بیان گردیده است.

مفاد آیات کریمه این است: آیا گمان برده‌ای که اصحاب کهف و رقیم، عجوبه‌ای از آیات ما بوده‌اند. آن جوانان در غار مأوی گزیدند و از خدای خود خواستند که رشد و هدایت و رحمت به ایشان عطا فرماید.

چندین سال در غار گوشایشان از شنیدن ممنوع گردید. عبارت قرآن چنین است: «و ضربنا علی آذانهم» (بیشتر مفسرین این عبارت را کنایه از خواب گران گرفته‌اند لکن ظاهر آیه چنان است که ترجمه شد و این مضمون در تفسیر تبیان و تفسیر صافی موجود است سپس آنانرا بر انگیختیم تا بدانیم کدامیک از آن دو گروه شمار سالهای درنگ خود را در کهف بهتر نگاه داشته‌اند. (نگارنده را در ترجمه این آیه عقیده دیگری است که در پایان مقال ذکر خواهد شد) این جوانان به پروردگار خود ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم و دل‌های آنانرا آرامش بخشیدیم. قیام کردند و گفتند: پروردگار ما پروردگار زمین و آسمان است. جز او معبود دیگری هرگز نمی‌خوانیم و تاکنون به عقاید باطل معتقد شده بودیم و سخنان بی‌پوده بر زبان می‌راندیم. قوم ما خدایانی جز خدای یگانه برای خود انتخاب کرده‌اند با اینکه

برهان و دلیلی بر عقیده خویش ندارند ظالمانه برخدا دروغ میبندند. یکی از ایشان یا راهنمای دیگری به ایشان گفت: اینك كه از قوم خویش و معبودهای آنان كناره گرفتداید، وارد غار شوید. خداوند وسیله آسایش شما را با مهر خود فراهم خواهد کرد. آفتاب، هنگام طلوع از طرف راست غار به طور مایل میتابد و هنگام غروب از طرف چپ دامن از غار فرو میکشید. (در دائرة المعارف اسلامی از این آیه استفاده شده که در غار به طرف شمال باز میشده است زیرا مشرق را در طرف راست و مغرب را در طرف چپ داشته است) چنان به نظر میرسید که ایشان بیدارند ولی در خواب آرامی فرو رفته بودند و در فضای فراخ غار خوابگاه خود را انتخاب کرده بودند و آنانرا بر پهلوی چپ و راست میکردانیدیم. سگ ایشان در آستانه غار بازوهای خود را گسترده بود. اگر بر ایشان نظر می افکندی رعب و هراس، ترا فرا میکرفت و از ایشان میکریختی.

همچنین ایشانرا برانگیختیم تا از یکدیگر بپرسند. یکی از ایشان گفت: چه مدت درنگ کرده اید؟ گفتند يك روز یا کمتر از يكروز. تنی از خود را بفرستید تا با مسكوك نقره ای که دارید بهترین خوراك را از شهر تهیه کند و بیاورد و بازیركی وهشیاری این كار را انجام دهد تا کسی بر حال شما مطلع نگردد چه مردم شهر اگر شما را ببابند سنگسار تان خواهند کرد و یا آن که به بازگشت به مذهب خود شما را وادار خواهند ساخت و اگر چنین کنید رستگار نخواهید بود.

این چنین ما مردم را بر حال ایشان آگاه ساختیم تا بدانند که وعده خدا بر حق است و قیامت بدون شك خواهد آمد. آنان که بر غار اطلاع یافتند باهم به مشاجره پرداختند و افراد غالب گفتند که بر در غار مسجدی بنا خواهیم کرد. بعضی گفته اند عده ایشان سه نفر است و چهارمین ایشان سگ ایشان است. برخی میگویند عده ایشان پنج نفر میباشد و ششمین ایشان سگ ایشان است. این سخنانرا از روی حدس میگویند برخی هم عده ایشانرا هفت تن و سگ را هشتمین ایشان میدانند. ای پیغمبر، بگو: پروردگار به عده ایشان از هر کس داناتر است و به تعداد ایشان جز عده کمی آگاه

نیستند. با این مردم در خصوص ایشان مرأ و ستیزه جدی مکن و راجع به ایشان از هیچیک از اهل کتاب فتوی مخواه. ای پیغمبر، مگو: من کاری را فردا خواهم کرد مگر آنکه به خواست خدا معلق کنی و هرگاه فراموش کرده باشی. پروردگارت را بیاد آورو بگو: امید دارم که پروردگار من مرا به راهی که به رشد و هدایت نزدیکتر باشد رهبری فرماید. اصحاب کهف سیصد سال در غار ماندند و بعضی بر سیصد سال نه سال افزوده اند. خداوند از هر کس به مدت لبث آنان آگاه تر است. (بسیاری از مفسرین آیه اخیر را منقطع از آیات سابق دانسته اند عبدالوهاب نجار در تعلیق خود بر مقاله اصحاب کهف در دائرة المعارف اسلامی مترجم به عربی آیه مذکور در فوق را از قول دیگران دانسته و میگوید: مقصود این است که همچنانکه در تعداد نفرات ایشان تردید داشته اند نسبت به مدت اقامت ایشان در کهف نیز مرددند نگارنده را نیز همین عقیده است). این بود مفاد آیات قرآنی.

## ۲- قصه اصحاب کهف در نظر اروپائیان

اروپائیان قصه اصحاب کهف را به طور خلاصه چنین نقل میکنند: در زمان «دکیوس» ۲۴۹ تا ۵۱ که مسیحیان راست شکنجه میداد هفت تن از جوانان اشراف به غار پناهنده شدند و دکیوس دستور داد که بر دهانه غار دیواری بکشند تا ایشان از گرسنگی و تشنگی بمیرند. ولی هفت تن در غار به خواب گران فرو رفتند و صد و پنجاه و هفت سال بعد در زمان «تئودز» دوم بیدار شدند. اروپائیان اصحاب کهف را به نام هفت تن خفتگان افسوس نامیده اند.

«افسوس» یا «افز» یکی از شهرهای «ایونی» است که در آن هیکل «ارتمیس» ربه النوع صید وجود داشته و ارتمیس در روم «دیان» یا «دیانا» نامیده میشود. معبد ارتمیس از عجائب هفتگانه جهان بوده است و دو بار سبک بنای آن را تغییر داده اند و «ادوآست» که می خواست به وسیله زشت کاری مشهور شود آن هیکل را سوزاند. مردم پس از او معبد را از نو بنا کردند و تمام مردم ایونی در خرج معبد شرکت جستند.

بنابر آنچه گفته شد معلوم میشود که شهر افسوس محل مبارزه مسیحیت با هلنسیم بوده است .

مطلب دیگری که برای کشف حقیقت تاریخی توجه به آن لازم است اینست که در زمان تئودز دوم مسیحیت قوت گرفته ، نخست تئودز طرفدار مذهب نسطوری بوده و سپس به مذهب اوتیشس Futychén گرویده و به موجب آن مذهب، مریم را مادر خدا دانسته است .

اوتیشس و پیروانش معتقد بودند که در مسیح فقط ماهیت الهی محقق است . شورای افر «اوتیشس» را محکوم ساخت و از دیرش بیرون راند . از سال ۴۵۴ دیگر نامی از اوتیشس برده نمیشود لکن پیروانش چندین بار امپراطوری رم را دچار اضطراب ساخته اند .

### ۳- منبع قصه اصحاب کهف در نزد مسیحیان

قصه اصحاب کهف نخستین بار در قرن پنجم میلادی به وسیله « ژاک » اهل «ساروک» که خلیفه کلیسای سوریه بوده است در رساله ای سریانی تشریح شده و این رساله را شخصی به نام «گوگویوس» تحت عنوان «جلال الشهداء» از سریانی به لاتین ترجمه کرده است .

«جان کوخ» در مقام برآمده که اصل این قصه را به یکی از افسانه های یونانی پیوندد .

صاحب «ینایع الاسلام» فقط اصل لاتینی آنرا دیده و رساله لاتینی جلال الشهداء را به غلط نخستین اثر اصحاب کهف پنداشته است و معتقد است که مسیحیان به آن عقیده ندارند و آنرا از جمله افسانه هائی میپندارند که مادران برای خواب کردن کودکان خود میگویند. لکن چنانکه دیدیم ثابت گردید که قصه اصحاب کهف دارای حقیقت تاریخی است و نص قرآن مجید هم با اصل واقعی تاریخی منافات ندارد و این مطلب در خاتمه مقال ثابت خواهد شد منتهی مفسرین و مورخین افسانه ساز، تاروپود داستانی بدین قصه داده اند و آنرا از اصل تاریخی خود دور کرده اند .

### ۴- نظر مفسرین و مورخین اسلامی نسبت به داستان اصحاب الکهف

داستان اصحاب کهف را باید به سه قسمت منقسم ساخت :

یک قسمت مربوط است به چگونگی توجه ایشان به خداپرستی و پناهنده شدن به غار .

قسمت دوم مربوط به وقایعی است که در کهف اتفاق افتاده .

قسمت سوم راجع به اموری است که پس از بیدار شدن اصحاب کهف جریان یافته است .

#### قسمت اول- توجه به خداپرستی

در قسمت اول «ثعلبی» سه روایت نقل میکند : روایت اول به صیغه مجهول، منقول است که سه نفر یهودی پیش عمر می‌آیند و سؤالاتی میکنند. عمر در جواب فرو میماند و با اشارهٔ سلمان فارسی حضرت علی را برای جواب دعوت میکنند و آنحضرت سؤالات یهودیانرا پاسخ میفرماید و دو تن یهودی به شرف اسلام مشرف میشوند .

یهودی سوم که عنادش بیشتر است راجع به اصحاب کهف پرسش میکند و حضرت علی قصه را برای او شرح میدهد و آن یهودی هم اسلام می‌آورد .

در این روایات، جزئیات تشریح شده اسامی اصحاب کهف و نام پادشاه و طول و عرض و طرز ساختمان قصر پادشاه ذکر گردیده است و اثر تصنع در آن هویدا است شاید به همین جهت بوده که ثعلبی روایت را با عبارت «یقال» شروع کرده است .

راوی روایت دوم «محمد بن اسحاق» است و این روایت از حوادث عادی زیاد دور نیست .

راوی روایت سوم «وهب بن منبه» است و روایت وی با دوروایت دیگر کاملاً اختلاف دارد .

الف- بنا به روایت اول «دقیانوس» پادشاه افسوس بود قصری منیع و تاجی رفیع داشت و مدتی با قدرت و شکوه تمام بر کشور خود سلطنت میکرد ، غرور ، وی را بر آن داشت که دعوی ربوبیت کند و مردم هم پرستش او را گردن نهادند . وی را



شش تن محرم اسرار بود که تدبیر مملکت را در عهده داشتند و مانند مردم دیگر ،  
دقیانوس را میپرستیدند .

روزی خبر رسید که پادشاه فارس به جنگ پادشاه فسوس میآید شاه را هراسی  
در دل و لرزه‌ای در تن پدیدار شد و بیهوش بر زمین افتاد. شش تن خواص او در دل  
گفتند: چرا باید کسی را پرستش کنیم که از انبوه آدمیان میترسد ؟ خدای قابل پرستش  
باید قدرت مطلق داشته باشد و چنین شخصی که فاقد قدرت است شایسته عبادت نیست.  
به تدریج این جوانان به مقتضای وحدت هدف به هم نزدیک شدند و انجمنها ساختند و  
به پرستش خدای یگانه پرداختند . جاسوسان به جمعیت ایشان پی بردند. پادشاه ،  
ایشان را به حضور خواند و از ایشان بازخواست کرد آنان بر عقیده خویش همچنان  
استوار باقی ماندند . پادشاه یکشب به ایشان مهلت تدقیق و تأمل داد. جوانان در همان  
شب تصمیم گرفتند و سر به بیابان نهادند . پس از پیمودن مقداری راه از اسب پیاده  
شدند و چندین فرسنگ پیاده ره سپردند تا اینکه در نزدیکی صبح به شبانی برخوردند  
و راز خود را با اودرمیان نهادند شبان با سگش به ایشان ملحق شد و هفت تن با هم  
درغار مسکن گزیدند و سگ پاسبان ایشان گردید . نام شش تن از اصحاب کهف به نقل  
طبری چنین است : «ماکسی می بیانوس» ، «مالخوس» ، «تملیخوس» (تملیخا) ، «مارتی  
نیانوس» ، «دیونی سوس» ، «یوهانس» .

بنا به روایتی دیگر روزی دقیانوس در حضور شش تن خواص خود بانخوتی تمام  
نشسته بود ناگاه گربه‌ای به دربار وارد گردید و به قصد حمله به گربه دیگر در مسیر  
خود از آغوش پادشاه عبور کرد . پادشاه از هیبت گربه لرزان شد . خواص با خود  
اندیشیدند و در دل گفتند چگونه کسی که از حمله گربه‌ای بترسد سزاوار پرستش و  
عبادت است .

حکیم سنائی بدین داستان اشاره کرده و فرموده است :

کرده از بهر رهبری شش میر      گربه ای را فتی سگی را پیر

فریدالدین عطار گوید:

که سگی را ره دهد تا پیشگاه      که کند از گربه‌ای مکشوف راه

ب - روایت دوم : به موجب روایت دوم در یکی از اعیاد میبایست شش جوان برای بت شهر ذبح شوند . هر يك از جوانان سر به صحرا نهاد و هر شش نفر در صحرا با یکدیگر ملاقات کردند هر کدام از خانه پدر خویش توشه‌ای برداشته بود و آنان با شبان و سگش در آن غار مسکن گزیدند .

در روایت دیگر که به همین مضمون است از ذبح جوانان سخن در میان نیست و فقط روایت متذکر است که يك اين جوانان به بطلان عبادت اصنام پی برده بودند و بر حسب تصادف در نقطه‌ای مجتمع شدند و راز خود را در میان گذاشتند . ( برای ربه‌النوع دیانا یا آرتیمیس ذبح انسانی معمول بوده و اولین دفعه در یونان «لیکورژ» این نوع قربانی را ممنوع ساخت .)

ج - روایت سوم - «وہب بن منبہ» ابتدای کار اصحاب کهف را به نحو دیگری روایت کرده وی گفته که یکی از حواریون عیسی خواست وارد شهر افسوس شود . بر دروازه شهر ، بتی بود که واردین بایستی به آن سجدہ کنند . حواری هر چه کوشش کرد که از سجدہ به بت سر باز زند و وارد شهر گردد ممکن نشد ، به ناچار از ورود به شهر صرف نظر کرد و در حمام خارج شهر به کار مشغول گردید و با جوانانی که به حمام میآمدند از آسمان و زمین و جهان دیگر سخن میگفت .

دیری نگذشت عدہ زیادی از جوانان به او علاقه مند شدند و صاحب حمام که منافعی زیاد شده بود کارگر خود را زیاد دوست میداشت . روزی یکی از شاهزادگان خواست با زنی وارد حمام شود ، حواری او را ملامت کرد و شاهزاده آن بار شرمندہ شد و موقتاً از این کار صرف نظر کرد ، اما بار دیگر ، با زن به حمام بازگشت و این بار در برابر ملامت و توبیخ حواری ، زبان به دشنام گشود و با زن به حمام درآمد و هر دو در حمام هلاک شدند . حواری به قتل شاهزاده متهم گردید و ناچار از آنجا گریخت . شاه در مقام تعقیب آشنایان او برآمد و جوانانی که با او دوستی نزدیک داشتند سخت مورد تعقیب قرار گرفتند و این تعقیب موجب شد که همگی به او پیوستند و با او بدغار

پناهنده گردیدند. (در تفسیر صافی به نقل از کافی روایتی از حضرت صادق مسطور است، به موجب آن اصحاب کهف پیر بوده‌اند و به واسطه ایمان و قدرت فکر، قرآن آنان را جوان معرفی کرده است).

#### قسمت دوم — درغار

بنا به روایتی که به حضرت علی منسوب است اصحاب کهف را به محض ورود در غار خوابی گران فراگرفت و به موجب روایت ابن اسحاق، ایشان مدتی در غار می‌زیستند و یکی از آنان به لباس مبدل برای تهیه آذوقه به شهر می‌آمد و خوار بار فراهم می‌کرد و به غار باز می‌گشت.

می‌گویند دقیانوس با لشکری انبوه به تعقیب ایشان پرداخت ولی بر اثر رعب نتوانست وارد غار شود و به دستوری یکی از خواص خود بر مدخل غار دیواری کشید تا آن جوانان از تشنگی و گرسنگی هلاک شوند و آنان سیصد یا سیصد و هفتاد و دو سال در خواب گران بودند.

روایت دیگری است که به موجب آن دقیانوس وارد غار شد و چشمان ایشان را مانند چشمان بیدار، گشوده دید و حال آنکه آنان در خواب بودند. بنا بر این روایت ممکن است آیه «و تحسبهم ايقاظاً و هم رقود» ناظر به منظره‌ای باشد که پادشاه هنگام ورود به غار دیده است.

بعضی می‌گویند پادشاه از پناهندگی ایشان به غار آگاه نشد و نام ایشان را بر لوحها نوشت و بر دروازه‌ها آویخت تا هر که خبر ایشان را بازیابد، به اطلاع پادشاه برساند.

بعضی هم گفته‌اند که مؤمنین، اسامی و وقایع آنان را در دو لوح نوشتند و در تابوت گذاشتند و زیر پایه دیوار دفن کردند تا آیندگان از خبر ایشان مطلع شوند. بزعم این دو گروه به مناسبت لوحه‌هایی که ذکر شد آنان به اصحاب رقیم ملقب شده‌اند. بزعم عده‌ای، رقیم اسم غاریا اسم وادی است که غار در آن واقع بوده است. در روایت منسوب به حضرت علی «رقیم» اسم غاری است که اصحاب کهف در آن مأوی

گزیدند . ( به نظر نگارنده رقیم معرب آژتمیس است . )

قسمت سوم : پس از بیداری

قطعاً بیدار شدن اصحاب کهف پس از قرن‌ها خواب گران یکی از عجائب است که برای وصفان ، فسحت میدانی به وجود می‌آورد .

وصافان ، تحیر و اضطراب ایشان را کاملاً شرح داده‌اند و گفته‌اند که خشکیدن درختان و از میان رفتن چشمه‌ای که برده‌انه غار بود بر حیرت ایشان افزوده .

تملیخا که در این داستان نقش مهمی را ایفا میکند و راهنمایی این قوم را بر عهده داشته بنابر بعضی روایات به رتبه نبوت نیز مفتخر بوده است ، برای خریداری غذا به شهر می‌آید و خود و خواربار فروش واهل شهر و بالاخره حاکم را گرفتار حیرت می‌سازد .

تملیخا که می‌بیند که بکلی شهر عوض شده و بر دروازه‌ها صورت حضرت عیسی را آویخته‌اند و کلیساها بنا کرده‌اند ولی تملیخا که سکه را به فروشنده ارائه میدهد به یافتن گنج متهم میشود و او را به رفتن در حضور حاکم تهدید میکنند . تملیخا به تصور آنکه هنوز حاکم شهر دقیانوس است مضطرب میگردد و دم به دم بر ترس و هراسش افزوده میشود تا در حضور حاکم راجع به دقیانوس می‌پرسد . به او می‌گویند که وی جباری بوده که سیصد سال پیش می‌زیسته و با قومش هلاک گردیده است .

آنگاه تملیخا قصه را فاش میکند و حاکم را به غار میبرد . بنا به روایتی حاکم ، واقعه را به اطلاع پادشاه روم می‌رساند و او برای مشاهده حال ایشان به افسوس می‌آید و با ایشان سخن می‌گوید به موجب بعضی از روایات ، اهالی فسوس یا مردم روم در این زمان نسبت به مسئله قیامت اختلاف داشتند و خداوند اصحاب کهف را برای رفع اختلاف ، ظاهر ساخته است . ( مؤید این روایات قسمتی از آیه ۱۸ از سوره کهف است ) . «وان الساعة لاریب فیها» و سپس اصحاب کهف دوباره به خواب فرو می‌روند .

در این قسمت ، روایات مختلف است : بنا بر يك روایت همینکه تملیخا پیش یاران خود باز میگردد همگی از خدا قبض روح خود را می‌خواهند و به خواب می‌روند .

به موجب روایتی دیگر پس از ملاقات حاکم یا پادشاه روم خواب بر ایشان مسلط میشود .

میگویند: چوپانی برای آنکه آغلی برای گوسفندان خود فراهم کند، دیوار غار را برداشته و نخستین بار از حال ایشان آگاه شده است .

راجع به نام پادشاه وقت، نیز روایات مختلف است در روایت منسوب به حضرت علی نام پادشاه وقت «عبدالرحمن» بوده ولی بیشتر روایات نام پادشاه آن زمان را «تندیس» ضبط کرده اند که باثودوز مشابهت نزدیک دارد .

ثعلبی درعرائس التیجان روایتی بد صیغه مجهول نقل میکند مشعر براینکه چهار تن از طرف پیغمبر مأمور شده اند که اصحاب کهف را ببینند اصحاب کهف هم زنده شده و بد پیغمبر ایمان آوردند و همین روایت حاکی است که ایشان یکبار دیگر در زمان ظهور مهدی موعود بد دنیا باز خواهند گشت و به او ایمان خواهند آورد و سپس روح ایشان قبض خواهد شد و تا قیامت خواهند خوابید.

این بود خلاصه آنچه مفسرین و مورخین در این خصوص نوشته اند .

اسامی اصحاب کهف و همچنین نام سگ ایشان مختلف ضبط شده و بعضی هم سگ ایشان را رقیم نامیده اند ولی محل این واقعه را همد فسوس ضبط کرده اند .

عربهادوشهر را به نام افسوس می شناسند یکی شهر «افز» دیگر شهر «کاپادوکید» که در قدیم «عربسوس» نامیده میشده و بعد به صورت آفسوس تخفیف یافته و سپس بد افسوس مبدل شده است .

رحالان و جهانگردان قدیم (بنا به نقل یاقوت در معجم البلدان جلد ۲ صفحه ۸۰۶ و ابن خرداد صفحه ۱۰۶ - ۱۱۰ و ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه صفحه ۲۹۰) در شهر آفسوس کهفی یافته اند که در آن سیزده جسد خشک شده وجود داشته است و در تاریخ آل سلاجقه جلد ۴ صفحه ۱۵۲ تصریح شده که شهر عربسوس شهر اصحاب

کھف است . (ممکن است یافته شدن سیزده جسد در عربسوس و تقارب لفظی عربسوس با افسوس سبب ظهور این شایعه شده باشد).

### ۵- نظر تحقیقی

نگارنده معتقد است که الرقیم صورت تبدیل یافته اِرتَمیس باشد .

اِرتَمیس یا اِرتامیس الهه یونانی است که رومیان او را دیانا نامیده اند وی خواهر دوقلوی «آپولونوس» است . دوشیزه ایست زیبا ولی سنگدل و دور از عشق و عاشق کشی که جز به شکار نمی پردازد و سگان شکاری زیاد دارد .

همراهان او حق دلباختگی و ازدواج با مردی ندارند . وی نسبت به پرستندگان خود سنگدل است به قسمی که اگر در تقدیم هدیه قصور کنند سخت کفر می بینند . اِرتَمیس قربانی خونین می خواهد و مخصوصاً یگانگانی که کشتی هایشان در دریا دچار طوفان میشود و به ساحل می آیند باید در پیش معبد او قربانی شوند . الهه اِرتَمیس یا دیانا در نزد یونانیان بعد از زهره و ونوس مقام اول را داشته و عبادت وی در «افز» معمول بوده است . بنابراین تقدیر آیه ۸ از سوره کُھف «ام حسب ان اصحاب الکُھف و الرقیم كانوا من آیاتنا عجباً» و لفظ «ای الحزین» در آیه دهم از همین سوره به این دو قوم ناظر است . «ثم بعثناهم لنعلم ای الحزین احصی لما لبثوا امدأ» ایشانرا برانگیختیم تا بدانیم کدامیک از دو حزب مدت بیشتری در ننگ کرده اند حزب اصحاب کُھف که پیروان عیسی میباشند یا حزب اِرتَمیس ؟

آیه ۱۴ «وتری الشمس النح» چنانکه بعضی از مفسرین هم گفته اند جهت غار را تعیین میکنند و آیه ۱۵ و ۱۶ «وتحسبهم ايقاظاً» تا «ولملت منهم رعباً» بیان منظر است که دیکوس هنگام ورود به غار دیده است .

در زمان ثودوز امپراطور روم این غار با الواح و سکه ها و آثار دیگری یافته شده در لوحه ها مطالبی بوده که عقیده ثودوز را به مذهب او تیش جلب کرده و راجع به قیامت و رستاخیز در آن لوحه ها مطالبی وجود داشته است و آیه ۱۹ «كذلك اعرنا عليهم ليعلموا ان وعد الله حق وان الساعة لا ريب فيها» اشاره به همین مطلب است . مراد

از «الَّذِينَ غلبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ» پیروان او تیش میبشد.

و آیه ۱۶ «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضُ يَوْمٍ فَا بَعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرْقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ» الخ ... زبان حال بد نظر میرسد به دلیل «فَا بَعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرْقِكُمْ» زیرا این عبارت بایستی مقول قول شخصی غیر از اصحاب کهف باشد. فقط عبارت «قالوا لبثنا يوماً أو بعض يوم» با این تفسیر منافات دارد و آنهم چنین توجیه میشود «قالوا بالسان الحال لبثنا يوماً أو بعض يوم» و این چنین توجیه در آیات قرآنی موجود است.

یکی از ادله برای اثبات مطلبی که گفته شد این آیه است: «وَنَقُولُ لِجَنَمِ هَلْ آمَنَّا لَا بَلَىٰ» فتقول هل من مزيد».

ممکن است ایراد شود که با توجیه فوق، قصه اصحاب کهف واقعه عجیبی نیست با اینکه قرآن به عجب بودن آن تصریح کرده است.

جواب اینست که پایداری مردمی در برابر شرك و بت پرستی تا جائی که از خانه و زن و فرزند دست بشویند و در درون غاری مأوی گیرند امری بس عجیب است. همچنین کارمشرکن که برای ازمیان بردن خداپرستان تا این حد پافشاری کنند و بر دهانه غار دیوار کشند عجیب تر می نماید و از این همه عجیبتر ظهور آثار اصحاب کهف در زمانی است که اختلاف و فرقه مسیحی به حد اعلی رسد و عده ای از اقوام و ملل در حالت نگرانی و پریشانی، سخت بسر برند.

آنگاه ظهور این آثار یکبار به جنگ و خونریزیها خاتمه میبخشد و حالت آرامشی در عالم مسیحیت به وجود می آورد.

مؤید این عقیده آنکه بدنبال «كانوا من آياتنا عجايب» عبارت «از اوی الفتية الى الكهف» در قرآن مجید وجود دارد و این خود ثابت میکند که عجیب بودن قصه راجع به پایداری اصحاب کهف است نه خواب گران آنها. بیگمان خواب اصحاب کهف در قصص مسیحی مسطور است و قرآن مجید هم به آن نظر دارد لکن روش قرآنی اینست که در عین نقل تمام یا بعضی از قصص دیرین فقط به اموری که مورد عبرت است توجه میکند و با کنایه و به نحوه ای لطیف بد مطالب مخالف با حقیقت اشاره می نماید و آن

مطالب را با عباراتی خاص که با روش بقیه قصه اختلاف دارد از مطالب واقعی مشخص می‌سازد .

### ۶- انعکاس قصه اصحاب کهف در ادبیات:

قصه اصحاب کهف در ادبیات شرقی و غربی وارد گردیده و در آثار ادبی روس و حبشه تلویحات و اشاراتی به این قصه وجود دارد . در آثار ادبی فارسی نیز گاهی از این داستان استفاده شده است چنانکه سعدی در کتاب گلستان در بیان تأثیر تربیت می‌فرماید:

سگ اصحاب کهف روزی چند      پی نیکان گرفت و مردم شد

حکیم سنائی فرماید:

لطف او چون در آمد اندر کار      سگ اصحاب کهف بر در غار

اولیاء و را امین گردد      در خور مدح و آفرین گردد

باز فرماید:

گرچه اصحاب کهف از پی راه      جمله گشتند از آن خلل آگاه

زرق و تلبیس و مکر دقیانوس      گشت معلومشان که هست فسوس

آنکه از گربه ای رمان باشد      کی خدای همه جهان باشد

یا سه یا پنج یا که هفت بدند      بود جمعیتی چو جمع شدند

بعد از آن سگ متابعت بنمود      تا از آن يك قدم و رابد سود .

حال اصحاب کهف و دقیانوس      قصه تبخلوس و شهر فسوس

(تبخلوس یا بنا بر نسخه دیگر تنجلوس باید تملیخا باشد)

مولوی فرماید:

گفت یار بد بلا آشفتن است      چونك او آمد طریقم خفتن است

پس بخشیم باشم از اصحاب کهف      به ز دقیانوس باشد خواب کهف

یقطه شان مصروف دقیانوس بود      خوابشان سرمایه ناموس بود

خواب بیداریست چون بادانش است      وای بیداری ! که با نادان نشست



### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید. ۲- تفسیر تبيان. ۳- تفسیر صافی. ۴- دائرة المعارف اسلامی .

### ۵- Dictionnaire général de Biographie

۶- ینایع الاسلام ۷- عرائس التيجان ۸- قصص القرآن. ۹- سفینه بحار. ۱۰- تاریخ طبری.

۱۱- حدیقه سنائی. ۱۲- مشوی مولوی .

« پایان گفتاریست و دوم »

## ۱- گفتگو در باره لفظ الله

الله علم است برای ذات واجب الوجود که جامع صفات جمالیه و جلالیه می باشد جمهور اهل تفسیر، الله را اسم دانسته اند و فقط «ابن کیسان» آن را لقب گرفته است. عده ای معتقدند که لفظ الله عربی الاصل نیست و اصل آن الاها لفظ سریانی است که به معنی خدا است یا اینکه از لفظ عبری «الوهیم» مشتق است. بعید نیست که میم مشدد در اللهم که فعلاً لفظ دعائی معمول است و در زبان اعراب پیش از اسلام به عنوان دعا در مفتوح نامه، متداول بوده و در قرآن مجید نیز مذکور است اثری از میم الوهیم عبری باشد که برای جمع یا تفخیم، زیاد کرده اند ولی نحویون نسبت به میم اللهم نظرات دیگری هم اظهار داشته اند هر چند بعضی از ایشان میم زائد در اللهم را نشان تفخیم گرفته اند.

مفسرین و اهل لغت، الله را عربی الاصل میدانند ولی در تعیین ریشه آن با هم موافقت ندارند.

«ابن جریر» در تفسیر آیه ۱۷۹ از سوره اعراف «وذر الذین یلحدون فی اسمائه» گفته است: این آیه اشاره است به کسانی که لفظ الله را از «لات» مأخوذ پنداشته و لفظ عزیز را از عزّی مشتق گرفته اند. بیان ابن جریر مشعر بر این است که در زمان قدیم کسانی لفظ الله را مخففاً لللات میپنداشتند. بزعم عده ای از مفسرین و اهل لغت «الله» علم مرتجل است. بیشتر مفسرین معتقدند که الله در اصل «الاله» بوده و همزه آن

به تخفیف حذف شده و به عقیده ایشان الف و لام در «الاله» الف و لام عهد است بنابراین لفظ الله علم بالغلبه میباشد. عده‌ای الله را از ریشه «اله» به معنی «عبد» مأخوذ دانسته و بعضی از ریشه «اله» به کسر کلام به معنی «تضرع» و «تحریر» و دسته‌ای هم آنرا از «وله» به معنی «تحریر» مشتق گرفته‌اند.

به زعم عده‌ای لفظ الله از «لاه» مصدر لاه به معنی ارتفاع و احتجاب ریشه گرفته و اعراب قدیم لفظ لاه را برخوردشید نیز اطلاق میکرده‌اند.

به نقل «ینایع الاسلام» در تاریخ «هرودوت» باب ۳ فصل هشت مسطور است که اعراب در زمان جاهلیت دو خدا داشته‌اند: یکی به نام «اوتال» و دیگری به نام «الآت». شك نیست که اعراب پیش از ظهور دین اسلام با لفظ الله آشنا بوده‌اند زیرا لفظ الله در اشعار شعرای جاهلیت موجود است و اگر هم اشعاری که به دوران جاهلیت نسبت میدهند مربوط به آن زمان نباشد، بیگمان نماینده الفاظ و افکار آن زمان است. به علاوه در قرآن مجید هیچ آیه‌ای که دلالت بر عدم آشنائی مردم با لفظ الله باشد وجود ندارد و حتی آیاتی در قرآن موجود است به این مضمون: هر گاه از ایشان بپرسی آسمان و زمین را که آفریده است میگویند: الله. از این روی باید گفت آشنائی مردم زمان جاهلیت با لفظ الله مسلم و معزز است.

## ۲- مقام الله در نظر مردم مکه در زمان جاهلیت

میدانیم که مکه در زمان جاهلیت مسکن بازرگانان و مرکز تجارت بوده و به علاوه خانه مقدس کعبه که در نظر اکثر قبائل محترم میبود از دور و نزدیک مردم شبه جزیره را به جانب خود دعوت میکرده است، لذا در شهر مکه اهل مذاهب مختلف سکنی داشته‌اند، گذشته از یهود و نصاری اکثریت ساکنین مکه را مشرکین تشکیل میدادند و اینان در معتقدات خود باهم موافقت نداشتند.

قرآن مجید معتقدات گوناگون آنرا مطرح کرده و باهمه عقاید باطل مبارزه و معارضه نموده است.

۱- عده‌ای از مشرکین، وجود خدا را منکر بودند و قرآن مجید در آیه (۲۳)

از سوره «جاثیه» عقیده ایشان را متعرض شده است «وما یهلکنا الا الدهر».

۲- دسته دیگر به وجود الله اعتقاد داشتند و او را خالق و رزاق خود می شناختند. بعضی از افراد این گروه خدایان دیگر خود را شرکاء می نامیدند و برخی هم آنها را در پیشگاه الله شفیع خود میدانستند. در آیه ۱۳۷ از سوره انعام به عقیده این دو گروه اشاره شده است.

یاک یا چند قبیله بتی مخصوص به خود داشتند ولی اکثر قبایل، بت «هبل» را که در کعبه جا داشت می پرستیدند.

۳- دسته سوم از صابئین الهام گرفته و به فرشتگان معتقد بوده اند.

۴- عده ای هم جن را می پرستیدند «کانوا یعبدون الجن» آیه ۴۰ سوره سبا.  
۵- کسانی هم در مکه میزیستند که وجود خدا را قبول داشته ولی منکر نبوت بودند «ابعث الله بشراً رسولا» آیه ۹۶ از سوره بنی اسرائیل.

۶- اکثر مشرکین به حشر و نشر معتقد نبودند لکن در اواخر عصر جاهلیت افراد روشن فکر زمان، به حشر و نشر معتقد شدند و مردم را به عقاب خداوندی انداز کردند.

«عبد المطلب» و «زید بن عمر بن نفیل» و «عامر بن حرب» و «قس بن ساعده» از این گروه بوده اند. عبد المطلب می گفت: پس از این جهان جهانی است که در آن نیکوکاران کیفر خواهند دید. زید به دیوار کعبه تکیه میداد و می گفت امروز جز من کسی به دین ابراهیم نمانده است.

میگویند وی «بیت امیه بن ابی صلت» را از زبان خود اوشنید و گفت راست میگوئی «کل دین یوم القیامة عند الله الا دین الحنیفة زور».

عامر بن حرب می گفت «انی اری امورا شتی و حتی» از او راجع به حتی توضیح خواستند گفت: «حتی يرجع المیت حیا و یعود الاشیئی شیئاً» تا مرده زنده شود و معدوم، موجود گردد.

قس بن ساعده می گفت: قسم به پروردگار کعبه هر چیز که فنا پذیرد باز خواهد

گشت.

### ۳- اسماء و صفات خدا در قرآن مجید

الله که اسم علم و خاص به ذات جلاله است در قرآن بیش از اسماء و صفات دیگر حضرت ربوبیت ذکر شده و از اینرو اکثر مفسرین، الله را اسم اعظم خدا دانسته‌اند.

قرآن مجید در چهار مورد متذکر شده که خدا دارای اسماء حسنی است «اعراف ۱۷۹، طه ۷، بنی اسرائیل ۱۱۰، حشر ۲۴».

متکلمین و فلاسفه صفات الهی را اعم از صفات مذکور و غیر مذکور در قرآن جمع کرده‌اند و به انواعی منقسم ساخته‌اند بدینقرار :

اول: صفات حقیقیه دال بر وجود - دوم: صفات حقیقیه دال بر وحدت - سوم: صفات حقیقیه غیر از وجود و وحدت - چهارم: صفات اضافیه - پنجم: صفات سلبیه ششم: صفات حقیقیه با اضافه - هفتم: صفات سلبیه با اضافه .

بحث در این تقسیم از موضوع ما بیرون است فقط به بعضی از اختلافات اهل کلام در قسمت چهارم این مقال اشاره خواهد شد.

بہتر این است که به تبعیت از دایرة المعارف اسلامی صفات مقام ربوبیت را سه نوع بدانیم:

اول - صفاتی که ذات خدا را، لذاته و بدون بیان رابطه ذات جلاله با مخلوق معرفی میکند .

دوم - صفاتی که حاکی از روابط خالق و مخلوق است.

سوم - اوصافیکه از روابط خدا با نوع انسان حاکی است.

نوع اول - صفات مذکور در قرآن که لذاته معرف ذات جلاله میباشد:

۱- احد و واحد - وصف احد فقط یکبار در آیه دوم از سوره اخلاص ذکر شده «قل هو الله احد».

وصف واحد معرف به ال «الواحد» چهار بار در قرآن مجید مذکور است: سوره

یوسف آیه ۳۹ سورة رعد آیه ۱۷ سورة ص آیه ۶۵ سورة زمر آیه ۶ .

بعلاوه واحد منکرراً به عنوان صفت برای «اله» در قرآن زیاد ذکر شده است منجمله در سورة بقره آیه ۱۲۷ «قالو نعبدالهک واله آبائک ابراهیم و اسحق الهأ واحداً».

۲- اله - در قرآن مجید لفظ اله بر ذات یگانه و بر هر معبودی اطلاق شده است و نخستین مرام اسلامی کلمه لا اله الا الله میباشد لکن جمع اله که آلهه است در قرآن فقط بر اصنام و معبودان بناحق اطلاق دارد.

۳- البّر - فقط یکبار در سورة طور آیه ۲۸ مذکور است.

۴- بصیر - به لفظ نکره ۲۵ بار و به لفظ معرفه چهار بار مسطور است (سورة بقره آیات ۹۰-۱۰۴-۲۳۳-۲۳۸-۲۶۷ و سورة آل عمران آیات ۱۳-۱۹-۱۵۰-۱۵۷- سورة مائده آیه ۷۵ سورة انفال آیات ۴۰-۷۳ سورة هود آیه ۱۱۴ سورة حج آیتین ۶۰ و ۷۴ سورة لقمان آیه ۲۷ سورة سبا آیه ۱۰ سورة ملائکه آیه ۲۸ سورة مؤمن آیه ۴۷ سورة فصلت آیه ۴۰ سورة شوری آیه ۲۶ سورة زخرف آیه ۱۸ سورة حدید آیه ۴ سورة مجادله آیه ۱ سورة تغابن آیه ۲ سورة ملک آیه ۱۹).

البصیر در این آیات مذکور است: سورة بنی اسرائیل آیه ۱ سورة مؤمن آیتین ۲۱ و ۵۸ سورة شوری آیه ۹.

۵- الجبار - فقط در سورة حشر آیه ۲۳ از جمله صفات الهی شمرده شده است . برخی آنرا مشتق از جبریه و بعضی مشتق از جبروت دانسته اند و قول دوم مقبول تر است و به همین مناسبت صفت جبار برای غیر خدا مذموم است.

۶- الحق - در سورة طه آیه ۱۱۳ و سورة حج آیتین ۶-۶۱ و سورة نور آیه ۲۵ و سورة لقمان آیه ۲۹ از صفات الهی است.

۷- لفظ حکیم ۹۷ بار در قرآن مجید ذکر شده است که درسی و پنج مورد به سیاق نکره مرفوع در شانزده مورد نکره و منصوب و در چهار مورد نکره و مجرور است در سی و سه موضع قرآن معرفه و مرفوع و در نه موضع معرفه و مجرور آمده است .

۸- حمید - لفظ حمید هیجده بار در تنزیل مذکور است : هشت بار به لفظ نکره و ده بار به لفظ معرفه .

۹- حی - لفظ الحی به عنوان وصف مقام ربوبیت پنج دفعه در قرآن ذکر شده است . در سه مورد با وصف قیوم همراه و در یک مورد موصوف به جمله «الذی لایموت» میباشد و در مورد دیگر فقط وصف حی به تنهایی ذکر شده است . موارد ذکر حی در قرآن :

سوره بقره آیه ۲۵۶ - سوره آل عمران آیه ۱ - سوره طه آیه ۱۱۰ - سوره فرقان آیه ۶۰ - سوره مؤمن آیه ۶۷ .

۱۰- خبیر - لفظ خبیر در چهل و سه مورد در قرآن به عنوان وصف حضرت احدیت ذکر شده است .

۱۱- ذوالجلال - لفظ ذوالجلال دوبار در سوره الرحمن آیه های ۲۷ و ۷۸ به عنوان وصف خداوند متعال یاد شده است .

۲- سمیع - لفظ سمیع ۲۶ بار به طور نکره و بیست بار به طور معرفه به عنوان وصف الهی در قرآن مجید دیده میشود .

۱۳- سلام - السلام از اوصاف الهی است و فقط در سوره حشر آیه ۲۳ این عنوان مذکور است .

نویسنده مقاله الله در دائرة المعارف اسلامی معتقد است که السلام همان لفظ شلیم است که در نماز نصاری ذکر میشود و در خاطره حضرت محمد (ص) باقی مانده است . همچنین اظهار میدارد که معنی این لفظ بسیار غامض است و مایه حیرت مفسرین گردیده است . نظری درستی نیست زیرا :

اولا- در کتب سیر کمترین اثری که بر ورود حضرت محمد به کنیسه مسیحیان دلالت کند وجود ندارد .

ثانیا - مفسرین در تفسیر «السلام» دچار حیرت نشده اند و همه بالاتفاق سلام را به معنی سالم از عیوب و نقائص تفسیر کرده اند .

۱۴- الصمد- لفظ صمد فقط در آیه ۳ از سوره اخلاص مذکور است «الله الصمد»

«ابن عباس» و «شقیق» گفته اند صمد سید معظم است عده ای بر آنند که صمد از فعل صمد به معنی قصد مأخوذ می باشد و صمد معتمد و مقصودی است که جز به فرمان او هیچ امری انجام نیابد. بعضی هم صمد را به معنی مصمت یعنی بی جوف و درهم فشرد و مبهم دانسته اند. صاحب تفسیر تبیان با این قول مخالف شده و این عقیده را موجب شرك و مایه تشبیه دانسته است.

در کتب لغت منجمله المنجد در ذیل لغت صمد این عبارت مسطور است «صمد الشمس الوجهای اثر لفحها فیه» یعنی حرارت خورشید چهره او را سوخت و تابش خورشید سیمای او را زد.

به عقیده بعضی این معنی با اصول عمومی میتولژی موافق تر است.

۱۵- الظاهر و الباطن - این دو صفت با دو صفت دیگر که الاول و الآخر باشد فقط یکبار در آیه دوم از سوره حشر ذکر شده است.

۱۶- عزیز - یکی از اوصاف الهی است که نودبار در قرآن مجید مذکور است.

۱۷- عالم- وصف عالم در قرآن کریم همیشه مضاف به غیب است و در اکثر موارد «شهادة» نیز بر غیب معطوف گردیده و صف عالم الغیب والشهادة سیزده بار در قرآن مجید دیده میشود بدین قرار :

سوره انعام آیه ۷۳ - سوره توبه آیه های ۵۹ و ۱۰۶ - سوره رعد آیه ۱۰ - سوره مؤمن آیه ۹۴ - سوره سجده آیه ۵ - سوره سبا آیه ۳ - سوره فاطر آیه ۳۶ - سوره زمر آیه ۴۷ - سوره حشر آیه ۲۲ - سوره جمعه آیه ۸ - سوره تغابن آیه ۱۸ - سوره جن آیه ۲۶.

وصف علام العیوب در سوره مائده آیتین ۱۰۸ و ۱۱۶ و سوره توبه آیه ۷۹ و سوره سبا آیه ۴۷ مذکور است و صد و پنج بار در قرآن مجید خداوند به صفت علیم موصوف است.

۱۸- عظیم - عظیم شش بار به عنوان وصف الهی در قرآن دیده میشود لکن در



دومورد آن که درسوره واقعه آیه های ۷۳ و ۶۶ واقع است و در آیه ۵۲ از سوره الحاقه، عظیم را هم میتوان صفت برای اسم گرفت و هم برای پروردگار زیرا عین آیه درهر سه مورد چنین است «فسبح باسم ربك العظيم».

ضمناً باید توجه داشت که تسبیح رکوع از حکم این آیات استنتاج شده است. وصف «الکبیر» نیز شش بار در قرآن مجید ذکر شده اکثر مفسرین بر آنند که عظیم و کبیر در معنی متحدند و برخی به حدیث «الکبریاء ردائی والعظمه ازاری» متمسک شده اند و صفت کبیر را مهم تر از صفت عظیم دانسته اند و درسوره حشر آیه ۲۳ خداوند به وصف «المتکبر» موصوف است. ضمناً باید دانست که لفظ «الکبریاء» در سوره یونس آیه ۷۹ و سوره جائیه آیه ۳۶ از اوصاف خدا شمرده شده است ولی کلمه عظمت در قرآن موجود نیست.

۱۹- علی - صفت علی در قرآن مجید از جمله اوصاف خدا است و نه بار به این عنوان یاد گردیده در آیه ۲۵۶ از سوره بقره و آیه ۲ از سوره شوری با صفت عظیم همراه است و در بیشتر موارد دیگر با صفت کبیر مذکور میباشد.

صفت «المتعال» فقط در آیه ۱۰ از سوره رعد وجود دارد سوره اعلی با این آیه شروع میگردد. «سبح اسم ربك الاعلی» ذکر سجده از حکم این آیه استنتاج میشود. ۲۰- قادر - لفظ قادر در قرآن مجید چهار بار منکرراً و یکبار به صورت معرفه به کار رفته و تفخیماً سه بار به صورت جمع نیز استعمال گردیده ولی در هیچ مورد از آن قدرت مطلقه اراده نشده و در همه موارد مقید به قید است.

لفظ قدیر که مجموعاً چهل و چهار بار در قرآن ذکر شده در بیشتر موارد به عبارت «علی کل شیئی» مقید است. در سوره حج آیه ۴۰ «ان الله علی نصرهم لقدیر» به نصر و پیروزی بخشیدن تنقید شده و فقط در سوره روم آیه ۵۳ صفت، مطلق است و آیه مذکور در فوق با فاصله «وهو العلی القدیر» ختم میشود.

مبین معنی قدرت مطلقه، لفظ مقتدر است مقتدر درسوره قمر که فاصله آن حرف «را» است در آیه ۴۲ تالی وصف عزیز و در آیه ۵۵ تالی وصف ملیک ذکر شده و در سوره کهف آیه ۴۳ «مقتدر» مانند قدیر مقید به «کل شیئی» است.

۲۱- غنی - وصف غنی به عنوان یکی از اوصاف جلاله نوزده بار در قرآن مجید یاد شده و موارد استعمال آن بیشتر در مقام بیان غنای ذات حق از فرزند است یا در مقامی است که بندگان در خود احساس عروری کرده اند و برای کارهای نیک خویش ارزش قائل شده اند.

۲۲- قدوس - این وصف که از صفات تنزیهیه است فقط در آیه ۲۳ از سوره حشر و آیه ۱ از سوره جمعه دیده می شود .

۲۳- قوی - نه بار خداوند تعالی در قرآن مجید به صفت قوی موصوف است و در سوره زاریات آیه ۵۶ «ذوالقوة المتین» به عنوان وصف الهی ذکر شده است.

۲۴- قیوم - سه بار در قرآن مجید صفت قیوم بر ذات ربوبیت اطلاق شده (بقره آیه ۲۵۶ آل عمران آیه ۱ طه آیه ۱۰۱).

۲۵- کریم - وصف کریم برای مقام ربوبیت فقط سه بار در قرآن مجید ذکر شده اول در سوره نحل آیه ۴۰ «فان ربی غنی کریم» دوم در سوره مؤمنون آیه ۱۱۷ «رب العرش الکریم» در این آیه چون کریم مرفوع است موصوف آن رب میباشد نه عرش. سوم در سوره انفطار آیه ۶ «ما غرک بربک الکریم».

۲۶- لطیف - هفت بار صفت لطیف در قرآن دیده میشود. اگر لطیف به معنی مهربان و صاحب لطف باشد باید در جمله صفاتی به شمار رود که مبین رابطه خدا و آدمی است. لکن مفسرین گفته اند لطیف اشاره به آن است که خداوند در افعال خویش لطافت و شگرفی به کار میبرد. هرگاه بر این معنی حمل شود از صفاتی است که لذاته و فی ذاته میباشد، منتهی در یک مورد از موارد هفت گانه یعنی در سوره شوری آیه ۱۸ «الله لطیف بعباده» از لطیف، معنی نزدیک به رحیم اراده شده است.

۲۷- مجید - صفت مجید چهار بار در قرآن مذکور است. دو بار خود قرآن بدین صفت موصوف است. اما در سوره هود آیه ۷۶ و سوره بروج آیه ۱۵ از صفات الهی است. برخی را عقیده بر آن است که کلمه «مجد» از «مزد» جزء ترکیب اهورامزدا گرفته شده است.

۲۸- مؤمن و مهیمن - در سوره حشر آیه ۲۳ از صفات الهی بشمار رفته است.

۲۹- مبین - در سوره نور آیه ۲۵ صفتی از صفات الهی شمرده شده است «هو الحق المبین».

۳۰- لفظ مرید در قرآن مجید موجود نیست ولی نسبت فعل اراده به خدا در قرآن زیاد دیده میشود منجمله در سوره بروج آیه ۱۶ «فعال لما یرید» از صفات خدا است.

۳۱- المتین - در سوره زاریات آیه ۵۶ متین از اوصاف الهی است «ذوالقوة المتین».

۳۲- نور - در آیه ۳۵ از سوره نور یکی از اوصاف الهی «نور السموات والارض» ذکر شده.

فلاسفه اسلامی در تعریف نور گفته اند «الظاهر لذاته والمظهر لغيره» و چون خدای تعالی ذاتاً پیدا و هویدا است و هر چیزی را او ظهور میبخشد، به صفت نور موصوف است.

میدانیم مانویان جهان را مرکب از دو اصل نور و ظلمت میدانسته اند مسیحیان نیز به نور اهمیت بسیار میدهند منجمله انجیل یوحنا در باب یک، آیه پنج، خدا را نور نامیده و به موجب لوقا و یوحنا، مسیح نور است و مسیح، یحیی رانیز نور نامیده است.

مسیحیان معتقدند که نور، اولین مخلوق خدا است و در احادیث ما از قول پیغمبر روایت شده «اول ما خلق الله نوری» و به موجب روایت دیگر اصل حدیث چنین است «اول ما خلق الله العقل». بعضی از فلاسفه میان دو حدیث جمع کرده اند و عقل کل و نور محمدی (ص) را با هم انطباق داده اند.

اصطلاح نور الانوار از مردم نیقیه (از شهرهای آسیای صغیر) گرفته شده و شیخ شهاب الدین سهروردی از فلاسفه اسلام با اصطلاح نور الانوار توجهی تمام داشته و ذات ربوبیت را نور الانوار نامیده است.

نوع دوم - صفاتی که مبین ارتباط خداوند تعالی با مخلوقات است.

۱- خالق - هشت بار در قرآن مجید مذکور است و خلاق در سوره حجر آیه ۸۶

و سورة ص آیه ۸۱ ذکر شده بعلاوه نسبت فعل خلق به خدای تعالی در قرآن مجید زیاد دیده میشود .

۲- باری - در سورة حشر آیه ۲۴ .

۳- بدیع - به معنی مبدع در سورة بقره آیه ۱۱۱ و سورة انعام آیه ۱۰۱ .

۴- رب - این صفت از همة اوصاف الهی در قرآن بیشتر است .

۵- رزاق - سورة زاریات آیه ۵۸ و آیاتی که دال بر روزی بخشی خدای تعالی باشد در قرآن بسیار است.

۶- مالک و ملک و ملک - ملک در سورة طه آیه ۱۱۳ و مؤمنون آیه ۱۱۷ و سورة حشر آیه ۲۳ و سورة جمعه آیه ۱ و سورة ناس آیه ۲ ذکر شده، مالک در سورة فاتحه و مالک الملك در سورة آل عمران آیه ۲۵ از اوصاف الهی است . بعلاوه مالک در سورة زخرف آیه ۷۷ به عنوان مالک دوزخ مذکور است و در مقاله مالک راجع به آن تحقیق خواهد شد.

وصف ملک فقط در سورة قمر آیه ۵۵ از صفات الهی به شمار رفته و با وصف مقتدر همراه است.

۷- فاطر - سورة شوری آیه ۹ و سورة انعام آیه ۱۴، سورة یوسف آیه ۱۰۲ و سورة ابراهیم آیه ۱۱ و سورة فاطر یا ملائکه آیه ۱ - و سورة زمر آیه ۴۷ . (در همة موارد فاطر به سموات و ارض اضافه شده است).

۸- محیی الموتی - در سورة روم آیه ۴۹ و سورة فصلت آیه ۳۹ .

۹- مصور - در سورة حشر آیه ۲۴ .

۱۰- صفات دیگری از قبیل جاعل الظلمات والنور آیه ۲ از سورة انعام و جاعل الملائكة اولی اجنحه (سورة فاطر آیه ۱) و (فالق الاصباح) و (فالق الحب والنوی) آیتین ۹۵ و ۹۶ از سورة انعام در قرآن ذکر شده ولی مرجع این صفات بافعال خدای تعالی است و اوصاف ناشی از افعال، غیر متناهی است.

۱۱- صفات ممیت - مبدی و معید - این صفات به لفظ در قرآن مجید موجود

نیست ولی درسوره بقره آیه ۲۵۹ «ربی الذی یحیی ویمیت» و درسوره بروج آیه ۱۲ «وانه هو یبدی و یعید» مبدأ اشتقاق صفات مذکور است.

نوع سوم - صفاتی که حاکی از روابط خدایتعالی با نوع انسان است :

این صفات بر سه قسم است:

الف - صفات دال بر حفظ و مراقبت .

۱- حفیظ - نه بار به عنوان وصف الهی ذکر شده به علاوه درسوره یوسف آیه

۶۴ از قول یعقوب مسطور است «فالله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین».

۲- حسیب - درسوره نساء آیه ۸۸ «وکان الله علی کل شیئی حسیباً» و درسوره

احزاب آیه ۳۹ «وکفی بالله حسیباً».

۳- رقیب - درسوره مائده آیه ۱۱۷ و سوره نساء آیه ۱ و سوره احزاب آیه ۵۲ .

۴- شهید - درسور قرآنی عبارات «وکفی بالله شهیداً» ، «وکان الله علی کل

شیء شهیداً» ، «والله علی کل شیء شهید» ، «والله شهید علی ما تعملون» زیاد دیده

میشود .

۵- قریب - درسوره بقره آیه ۱۸۲ .

۶- محیط - درسوره بقره آیه ۱۸ و سوره آل عمران آیه ۱۱۶ و سوره انفال

آیه ۴۹ و سوره هود آیه ۹۴ و سوره فصلت آیه ۵۴ و سوره بروج آیه ۲۰ و سوره نساء

آیتین ۱۰۸ و ۱۲۵ .

۷- مقیت - به معنی نگهبان درسوره نساء آیه ۸۷ «وکان الله علی کل شیء مقیتاً».

۸- والی - این صفت فقط درسوره رعد آیه ۱۲ مذکور است لکن صفت ولی و

ناصر و نصیر درقرآن مجید به عنوان وصف الهی بسیار ذکر شده است.

۹- وکیل - صفت وکیل نوزده بار درقرآن مسطور است.

۱۰- لفظ هادی و مژل در قرآن ذکر نشده ولی اسناد این دو فعل به خدا

فراوان است.

## ب - صفات رحمت

۱- رؤف - ده بار بدینقرار در آیه ۱۴۳ و ۲۰۸ از سوره بقره و آیه ۱۳۸ از سوره آل عمران و آیه ۲۸ از سوره توبه و آیه ۱۰ و ۴۷ و ۹ از سوره نمل و آیه ۶۵ از سوره حج و آیه ۲۰ از سوره نور و آیه ۶۴ از سوره حدید و آیه ۱۰ از سوره حشر. وصف رؤف در آیه ۱۲۸ از سوره توبه از اوصاف پیغمبر به شمار رفته است «بالمؤمنین رؤوف رحیم».

۲- رحمان - علاوه بر آنکه در آیه بسمله در مفتوح صد و سیزده سوره قرآنی و یکبار هم در آیه بسمله خلال سوره نمل ذکر شده و پنجاه و پنج بار در آیات دیگر قرآن مذکور است و در همه موارد محلی به ال می باشد و در سوره بنی اسرائیل، «الرحمن» معادل بالله ذکر شده «وقل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاماً تدعوا فله الاسماء الحسنی» بر حسب آیه ۱۶۱ از سوره فرقان برای عده ای از مردم مکه لفظ رحمان مفهوم نبوده است. نویسندۀ دائرة المعارف معتقد است که رحمان لغت اعراب جنوبی است. دلیل او اینست که در صلح «حدیبیه» اهل مکه نخواستند صلح نامه با عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع گردد و بالاخره با عبارت قدیمی مکی «باسمک اللهم» عهد نامه حدیبیه آغاز شده.

«محمد حامد» در تعلیق بر این مقاله، اشتباه نویسندۀ را ناشی از آن دانسته است که «مسيلمه» را «رحمان یمامه» مینامیده اند وی معتقد است که تابعین مسيلمه این اصطلاح را از قرآن آموخته و از جهت غلو در کفر، چنین نامی به متنبی یمامه داده بودند.

نگارنده معتقد است که نویسندۀ مقاله دائرة المعارف دلائل دیگری در دست داشته یا حداقل مؤیدات دیگری میتوان برای عقیده او اظهار کرد.

چه در سوره فرقان آیه ۶۱ مردم مکه می پرسند: «وما الرحمن؟».

بعضی معتقدند که میتوان لفظ رحمان را مرکب از «رع و آمون» دانست «رع و آمون» نام دو خدای مصری است. بنابراین ممکن است تفسیر بسم الله چنین

باشد: «به نام خدائی که قومی او را الله و قومی دیگر رع و طائفه ای او را آمون میخوانند». اگر این تعبیر صحیح باشد از این آیه مبارکه اصل وحدت مبانی ادیان استفاده میشود.

بهر حال مفسرین رحمان را بخشنده روزی به کافر و مؤمن تفسیر کرده اند و بسیاری معتقدند که الرحمن اسم علم است برای ذات جلاله و گفته اند جایز نیست که کسی را به نام رحمان بنامند.

۳- رحیم - گذشته از آنکه صد و چهارده بار در آیه بسمله موجود است صد و سیزده بار در آیات دیگر قرآن نیز ذکر شده است.

۴- غافر - غفور - غفار - از لفظ غفران سه صفت مشتق است.

اول - غافر که در سوره مؤمن آیه دوم مذکور است و در اعراف آیه ۱۵۴ خدا به وصف خیر الغافرین موصوف میباشد.

دوم - غفار در سوره طه آیه ۸۴ و سوره ص آیه ۶۶ و سوره زمر آیه ۷ و سوره مؤمن آیه ۴۵ و سوره نوح آیه ۹ ذکر شده.

سوم - غفور که نود و یکبار در قرآن مذکور است.

۵- ثواب - در قرآن یازده بار مذکور است به علاوه در سوره مؤمن آیه ۲ قابل التوب از اوصاف الهی است.

۶- وود - در سوره هود آیه ۹۲ و سوره بروج آیه ۱۴.

۷- حلیم - چهارده بار در قرآن مذکور است.

۸- شکور - در سوره ملائکه آیه ۲۷ - مفسرین میگویند مراد از شکور اینست که خداوند بندگان خود را در برابر حمد خویش جزا میبخشد. و به موجب آیه ۷ از سوره ابراهیم «و ان تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم».

شکر موجب مزید نعمت است و فزونی نعمت، خود شکرگزاری است.

۹- واسع - نهم بار در قرآن مجید ذکر شده و در سوره نجم خداوند به صفت واسع المغفرة «آمرزش فراخ است» موصوف است.

۱۰- وهاب - در سوره آل عمران آیه ۶ و سوره ص آیتین ۲۴ و ۲۵ .

۱۱- ذوالفضل - ذوالفضل مجموعاً هجده بار در قرآن مجید ذکر شده است .

### ج - صفات قهر

۱- سریع الحساب - ده بار در قرآن مجید مذکور است . به علاوه در سوره انعام

آیه ۶۲ و سوره یونس آیه ۲۲ خداوند به صفت اسرع الحاسبین موصوف است .

۲- شدید العقاب - این وصف سیزده بار در قرآن مجید ذکر شده به علاوه در

سوره بقره آیه ۱۶۰ وصف شدید العذاب و در سوره رعد آیه ۱۴ وصف شدید المحال مذکور است .

۳- ذواتنقام - در سوره آل عمران آیه ۳ و سوره مائده آیه ۹۶ و سوره ابراهیم

آیه ۴۸ و زمر آیه ۳۸ .

۴- قاهر و قهار - وصف «القاهر» فقط دو بار در سوره انعام آیه ۱۸ و آیه ۱۰۱ ذکر

شده و وصف «القهار» شش بار مذکور است بدینقرار :

سوره یوسف آیه ۳۹ و سوره رعد آیه ۱۷ و ابراهیم آیه ۴۹ و سوره ص آیه ۶۵

و سوره زمر آیه ۶ و سوره مؤمن آیه ۱۶ .

۵- حاکم - مقام ربوبیت در سوره هود آیه ۴۷ و در سوره طین آیه ۸ به وصف

احکم الحاکمین خود را وصف کرده است .

و در سوره اعراف آیه ۸۵ و سوره یونس آیه ۱۰۹ و سوره یوسف آیه ۸۰ به صفت

خیر الحاکمین موصوف است .

به علاوه در سوره انعام آیه ۵۷ صفت خیر الفاصلین از اوصاف خدا است . خداوند

در قرآن کریم به صفت عدل موصوف نشده لکن این صفت از صفات خیر الحاکمین

و خیر الفاصلین استفاده میشود .

### ۴- عقاید متکلمین اسلامی در باره ذات و صفات خدا

از صدر اسلام بحث در صفات و ذات الهی و گفتگو درباره مسئله توحید شروع

شد: نخست صحابه و ائمه معصومین خلال تفسیر آیات توحید ، آنچه را که از پیغمبر



اکرم شنیده بودند به عنوان حدیث نقل میکردند و تابعین نیز در توضیح و تنقیح احادیث مرویه در این موضوع میکوشیدند: بعضی تأویل را جایز میدانستند و احادیث را توجیه میکردند برخی هم هیچگونه تأویل و توجیه را روا نمیداشتند و به ظاهر احادیث تمسک میبجستند. اهل تأویل بدو فرقه منقسم شده بودند: یکی جبریه یا قدریه که اخبار دال بر اختیار را تأویل میکردند.

دیگر اصحاب اختیار که به تأویل احادیث دال بر جبر دست زده بودند، عده‌ای هم به امر بین الامرین معتقد بودند.

مسئله دیگر کلامی که در دوران اول اسلامی مطرح مذاکره واقع شده مسئله عدل الهی بوده است. رئیس معتزله به عدل الهی معتقد شد و گفت خداوند در روز رستاخیز بدکاران را کیفر بد خواهد داد و نیکوکاران را پاداش نیک خواهد بخشید و چون نیکی و بدی دارای درجانی است ثواب و عقاب نیز درجانی دارد و میان کفر و ایمان منازل و وساطتی موجود است.

اصحاب اعتزال که با اهل ظاهر معارض بودند برای اثبات عقاید خویش از فلسفه یونان سرمایه کافی گرفتند و عقل را در مسائل دینی مداخله دادند و چون ذات واجب الوجود من جمیع الجهات، واحد و کامل است هیچیک از صفات وی زائد بر ذات نیست لذا مذهب معتزله مبتنی بر تنزیه است.

در مقابل ایشان عده‌ای از اهل ظاهر منجمله حنابله و کرامیه به تشبیه و تجسیم قائل بودند. در قرن چهارم «ابوالحسن اشعری» مکتب نوی تأسیس کرد و مکتب وی به وسیله «قاضی باقلانی» متوفی در سنه ۴۰۳ کامل گردید.

اشاعره معتقدند که همه مقولات جز جوهر و کیف، اعتباری هستند و فقط وجود ذهنی دارند. قوام جوهر نیز به کیفیات است و جهان، مرکب از جواهر فرد یعنی ذراتی است که میان آنها خلأ وجود دارد و هیچ رابطه علیت و معلولیت میان ذرات و حوادث جهان موجود نیست. زمان نیز مرکب از آیات منفصل است. تنها اراده خدا است که اشیاء را آن به آن موجود و معدوم میکند.

اشاعره معتقدند که عقل انسانی از ادراك صفات حق عاجز است و صفات قدرت و علم و مانند اینها که به خدا نسبت میدهیم از هر جهت مغایر با معانی این صفات در ذهن ما است و صفات خداوندی از هر جهت مخالف با صفات مخلوق است .

میکویند «کل ما خطر ببالک فهو هالك والله به خلاف ذلك» یعنی هر چه در ذهن خطور کند زوال پذیر است و خدا به خلاف آن است .

اشعریون در مسئله جبر و اختیار سخن صریح ندارند و میگویند آدمی براکتساب افعال خود، قدرت دارد و اراده افعال را خداوند در اشخاص انسانی آنآقا خلق میفرماید .

«ماتریدی» متوفی در سیصد و سی و سه مذهبی جداگانه دارد که نزدیک به مذهب اشعری است ولی معتدل تر و صریح تر از آن است. وی قائل به اختیار است . علاوه بر اخباریون و اشاعره و معتزله جماعت دیگری که آنانرا عرفا یا متصوفه مینامیم از قرون اولیه اسلام به وحدت وجود معتقد شده بودند لکن گاهی مذهب فلسفی خویش را آشکار میکردند و زمانی فقط به زهد و عمل به واجبات و مستحبات اشتغال میورزیدند و از عقل در تأویل و نقد احادیث استفاده میکردند و معتقد بودند که آدمی با تزکیه نفس میتواند به وسیله کشف و شهود، ذات خدا را دریابد و به حق، واصل شود و در ذات اوفانی گردد.

متصوفه از مذاهب فلسفی گوناگون هند و یونان و عقاید کلامی مسیحیون بهره ور شده اند و در نظرات فرعی ایشان تطورات بسیار حاصل شده است ولی همه صوفیان بر وحدت وجود و درك ذات حق به وسیله کشف و شهود، متفق اند .

بنابر آنچه گفته شد متکلمین اسلامی را میتوان از نظر مسئله صفات الهی به چهار فرقه تقسیم کرد:

۱- مجسمه یا مشبیه .

۲- معتزله - که عقل را در معرفت الهی مداخله میدهند .

۳- اشاعره - که اوصاف خالق را از هر حیث مخالف صفات مخلوق میندازند .

۴- متصوّفه - که به وحدت وجود و به کشف و شهود قائلند .

امام محمد غزالی میان این عقاید مختلف، جمع کرده است وی نخست سخنان مجسمه را تأویل کرده و گفته است کرامیه که گفته اند خداوند جسم است مقصودشان از جسم، موجود قائم بالذات بوده است . سپس معتقد میشود که باید از عقل در نقداحادیت مدد گرفت و با عمل و تمسک به احادیث بایستی به تزکیه نفس پرداخت، آنگاه نفس پاک و بی آلایش میتواند با کشف و شهود بر اسرار وجود آگاه شود.

چون مذهب غزالی جامع میان مذاهب کلامی است کلاً یا بعضاً در نظر فرق اسلامی جز وهابیه و اصحاب این تیمیه مقبول افتاده است.

حتی اگر کسانی به طرفداران غزالی معترض بوده اند، مخالفان خود را به عجز از فهم سخنان غزالی متهم کرده اند: .

#### ۵- توحید و شرک

فطرت آدمی توحید و یکتا پرستی است زیرا انسان بالفطره خواهان وحدت و یگانگی میباشد و همین اقتضای فطری است که امروزه در باب علوم، خود نمائی میکند و علما به انگیزه همین میل فطری کوشش دارند که همه قوانین را به قانون واحدی بازگردانند و چون نظام دستگاه به ثبوت رسیده، این حکم فطری را باید دلیل وجود هستی حقیقت واحد دانست. از جانب دیگر می بینیم قبایل وحشی افریقائی که از علم بی بهره اند و مطالعات علمی، آنان را به جانب عقیده ای سوق نداده است بالفطره یا به خدای واحد قائل اند یا اینکه همه معبودهای خود را تابع و مطیع خدای بزرگتری می پندارند. بنابراین، عقیده توحید، فطری آدمی است اما تعدد مظاهر طبیعت که بشر در برابر هر کدام خاضع می بوده او را به قبول خدایان متعدد سوق داده، چنانکه برای ابرو باران و باد و طوفان و زلزله و برق، خدایانی شناخته است. علاوه بر تعدد نمودارهای طبیعت که درک حقیقت هر یک از آنها برای انسان ابتدائی، دشوار و یا شاید ناممکن بوده و در نتیجه وی را به قبول الهه متعدد واداشته، پیش آمدهای اجتماعی هم به اینگونه معتقدات مدد کرده است. فی المثل چند قبیله با هم متحد میشوند و می بایست خدایان

یکدیگر را قبول کنند. قبیله غالب، خدا، یا خدایان خود را بر قبیله مغلوب تحمیل میکند، مغلوبین به حفظ نام خدا، یا خدایان خویش علاقه دارند و در عین حال خدایان غالبین را هم باید خواه و ناخواه بپذیرند. خانواده ها هر کدام خود را صادر از اصلی می پندارند و برای خویش توتم خاصی در نظر میگیرند و چنان تصور میکنند که از يك حيوان مخصوص یا گیاهی ویژه به وجود آمده اند زیرا تسلسل افراد انواع اسنان برای بشر ابتدائی و حتی برای انسان امروزی تصویری آسان نیست. پرستش توتمها، قوت میگیرد و گاهی به صورت پرستش اجداد و زمانی به صورت عبادت حیوان یا درخت حتی سنگ و کوه درمیآید و در برخی از اقوام، این معبودها ممکن است در ردیف مظاهر طبیعت قرار گیرند یا بر مظاهر طبیعت هم غالب شوند و بیشتر اوقات میان اجداد یا توتمها یا نمودارهای طبیعت و ستارگان ارتباطهای دور و نزدیک پیدا میشود و افسانه های شیرینی را به وجود میآورد. اختران که در آسمان درخشندگی دارند زودتر و بیشتر از هر نمودار طبیعی دیگر، چشم آدمی را به خود متوجه ساخته اند و بیش از همه خورشید نظر بشر را به خود معطوف داشته و در مناطق گرم که مسافرت شبانه مناسبتر مینموده به ماه توجه بیشتری شده است. بی گمان اقوام و ملل را از جهت تنوع عقاید نمیتوان به طور جامع دسته بندی کرد، لکن میتوان گفت که در میان همه اقوام، اینگونه معتقدات بیش و کم به صورت ترکیبی وجود داشته و صورتهای مختلف شرك را نشان میداده است. گاهی يك قوم یا يك قبیله یکی از خدایان را بر میگزیده اند و او را بر خدایان دیگر ترجیح میداده اند خدایان زیر دست ممکن بود از مقام الوهیت تنزل کنند و در ردیف فرشتگان قرار گیرند.

به پندار علمائی که به مقایسه ادیان پرداخته اند، گاهی قبیله مغلوب بر قبیله غالب چیره میشد و به عنوان تجلی حس انتقام، خدا، یا خدایان قبیله غالب را از اوج آسمان به زیر زمین میبرد یا حداقل با تیر شهب از دسترسی به آسمان محرومشان میساخت و در ردیف تیتانها جایشان میداد. به این ترتیب خدائی بر خدایان دیگر یا بر فرشتگان و شیاطین حکومت مییافت.

بشر را خداوند یگانه بر حسب تطور اجتماعی به توحید فطری که از آن در نتیجه حوادث اجتماعی یا تخیلات و اندیشه های غلط دورمانده بود نزدیک میساخت. بشر ابتدائی صفات نیک و انسانی را به ارباب انواع نسبت میداد چنانکه دوازده خدای بزرگ یونان که بر فراز قله «المپ» بزم خدائی خویش را دایر میساختند هر یک مظهر یکی از صفات آدمی بودند.

به تدریج مرحله تجرید پیش آمد و ارباب انواع به معانی گوناگون انتساب یافتند، چنانکه در میان آلهه یونان و روم آفرودیت یا ونوس «زهره و ناهید» خدای عشق، ارتمیس یا دیانا خدای شکار، آتنا، خدای عقل، هرمس یا مرکور «عطارده» خداوند تجارت، آرس یا مارس «مریخ» خداوند جنگ معرفی شد. به این کیفیت، تجرید، مقدمه تنزیه بود. به تدریج صفات نقص و عیب از خدای بزرگ سلب گردید و صفات کمالیه در وجود خدایان تجلی نموده حتی «هزید» شاعر یرانی که در افسانه خدایان از تخیلات «هومر» پیروی میکرد بالاتر از «ژئوس» بزرگترین خدایان یونان، خدائی شناخت که او را آفریدگار جهان معرفی کرد. با اینکه ژئوس در میان ملل آریائی سابقه تاریخی ممتدی داشت و همان «دیائوس» هندی «به معنی معطی» بود که نامش ریشه لفظ خدا در بیشتر زبانهای اروپائی است، معینا ژئوس، چون در افسانه خدایان به عیوب و نقائص شناخته شده بود از مقام شامخ خویش یعنی خدای خدایان تنزل کرد و خدائی خدایان به ذاتی رسید که واجد صفات کمالیه باشد.

در مرحله تنزیه بعضی پنداشتند که شرور به خدائی که باید مظهر خیر باشد شایسته انتساب نیست لذا در مقابل خداوند مظهر خیر، به خداوند دیگری که آفریننده شرور باشد قائل شدند. به این ترتیب آیینهای ثنویت پیدا شد و اهریمن در مقابل اهور مزدا یا ظلمت در برابر نور قرار گرفت. اما باید دانست که زردشت موحد بوده و تقابل اهریمن یا اهورا مزدا مربوط به بعد از زردشت است. برخی از زردشتیان بعدی به خدائی واحد بالاتر از اهور مزدا و اهریمن به نام زردان قائل بوده اند. عده ای هم صفات کمالیه را طبقه بندی کردند و از این روی به آیین تثلیث گرویدند و در

عین حال مردم روشن بین در میان آنان معتقد بودند که هر سه صفت یا هر سه اقنوم به يك اصل باز میگردد و تثلیث بر همانان که برهما را خدای خالق و سیوا را خدای حافظ و ویشنو را خدای مهلك می پندارند و همچنین تثلیث مسیحیان که به اب و ابن و روح القدس قائلند بر این مبنی است.

خداوند یگانه که به آدمیان اختیار عطا فرموده و با لطف و عنایت آنان را هدایت نموده مشیتش چنان تعلق گرفته که قدم به قدم نوع انسانی در معارف خویش پیش رود و توحید کامل را به نیروی عقل خود دریابد و ایمان فطری اش را عقل، تأیید کند . از آنچه گفته شد معلوم میشود که شرك مرحله ای میان توحید فطری و توحید عقلی است و دین مبین اسلام توحید کامل را به بشر ارائه داده و نوع انسانی را در تفکر و تعقل به عالیترین درجه زاهدی نموده است . عقل را ناظر بر فطرت و فطرت را زمینه ای برای فعالیت خرد قرار داده است.

این بود خلاصه ای از تطور شرك و توحید در نزد برخی از اقوام.  
راجع به خدایان مصر و بابل و همچنین راجع به خداشناسی در آئین یهود و نصاری و مجوس در مقاله های مربوط گفتگو خواهد شد .

### ماخذ مقاله الله

- ۱- قرآن مجید. ۲- دائرة المعارف اسلامی. ۳- دائرة المعارف بستانی. ۴- الله تألیف عباس عقاد . ۵- ینابیع الاسلام . ۶- قاموس .
- «پایان گفتار بیست و سوم»

قرآن مجید فقط دوبار از الیاس نام برده: یکی در سوره انعام آیه ۸۵ نام وی پس از اسماعیل در شماره پیغمبرانی که از ذریه ابراهیم یا از ذریه نوح هستند ذکر میشود و دیگر در سوره صافات، از آیه ۱۳۰ به این شرح درباره الیاس سخن به میان آمده است.

«همانا الیاس از جمله فرستادگان است. آن هنگامی را به یاد آور که به قوم خود گفت چرا تقوی پیشه نمیگیرید؟ آیا «بعل» را میخوانید و بهترین آفرینندگان را فرو میگذارید؟ خدای یکتا پروردگار شما و پدران پیشین شما است.

قوم او وی را تکذیب کردند و ایشان در روز حشر احضار و محاکمه خواهند شد ولی بندگان مخلص در امان خواهند بود. ذکر وی از الیاس برای امم آینده باقی گذاشتیم. رحمت بر پیروان الیاس باد چه او از بندگان مؤمن ما است».

مفسرین قرآن در معنی بعل و همچنین در قرائت و مفهوم «الیاسین» با هم اختلافاتی دارند.

به عقیده بعضی بعل نام بتی است که قوم الیاس می پرستیدند و بزعم بعضی بعل زنی بوده که مورد پرستش قوم الیاس واقع شده است.

اهل لغت بعل را رب و پروردگار ترجمه کرده اند.

راجع به بعل در مقاله جداگانه ای گفتگو خواهد شد و چنانکه در همان مقاله خواهیم دید بعل نام بتی از بتان سوریه بوده است).

درباره لفظ الیاسین مفسرین متأخر شیعه من جمله ملامحسن فیض صاحب تفسیر

صافی معتقد است که باید برخلاف قرائت مشهور، «آل یاسین» خوانده شود و به گفته وی یس از القاب پیغمبر اکرم است.

در تفسیر تبیان به این نوع قرائت هم اشاره شده ولی صاحب تبیان یاسین را به عنوان لقبی از القاب حضرت رسول نمیپذیرد و میگوید سندی بر صحت این قول در دست نیست. وی نسبت به یا و نون الیاسین دو احتمال تصور میکند یکی آن که یاء و نون علامت جمع باشد که به اسم منسوب به الیاس ملحق شده و سپس یا آت تخفیف یافته، به عبارت دیگر الیاسین تخفیفاً به صورت الیاسین درآمده باشد. احتمال دیگر آن که یاء و نون الیاسین از جمله زوائدی باشد که اعراب به اسماء اعجمی میافزایند چنانکه اسماعیل را اسماعین و میکائیل را مکائین نیز نامیده اند.

در نظر نگارنده قول اخیر درست تر میآید، مخصوصاً که حفظ فواصل قرآنی مقتضی آن بوده که از سه لغت یا از لهجه خاص استفاده شود.

همه قراء جز ابن عامر همزه الیاس را همزه قطع دانسته اند اما ابن عامر همزه آنرا همزه وصل میداند و مفتوح میخواند.

ابن عامر نحوی احتمال می دهد که اسم این پیغمبر یاس بوده و الف و لام تعریف بر آن داخل شده است و در کتاب عرائس نام پدر الیاس یاسین ضبط شده.

از تلفیق عقیده ابن عامر و نقل ثعلبی احتمال دیگری قابل تصویر است مبتنی بر این که یا الیاسین نام کامل الیاس باشد یا اینکه الیاس و پیروانش به نام پدر الیاس آل یاسین نامیده شده باشند.

بهر حال «قتاده»، الیاس و ادريس را یکی دانسته. بنابر نقل تبیان، عبدالله و ابن ادريس، آیه ۱۲۹ از سوره صافات را (سلام علی ادرا سین) قرائت کرده اند. به عقیده نگارنده این قرائت مبتنی بر قول قتاده بوده است.

بیشتر مفسرین معتقدند که الیاس از پیغمبران بنی اسرائیل است و ثعلبی ویرا سومین خلف هارون برادر موسی معرفی میکند.

به عقیده بعضی از مفسرین شخصی که موسی مصاحب وی میشود و از کارهای



شکرف وی پرشش میکند و تعلیم میگیرد الیاس است، به عبارت دیگر، کسی که اکثر مفسرین او را ابوالعباس خضر مینامند الیاس پیغمبر است (محتی الدین صاحب فصوص ابوالعباس و الیاس را یکی میدانند). بنابراین پندار خضر و الیاس يك شخصیت را تشکیل میدهد و چون قصه خضر اهمیت ادبی دارد و از جانب دیگر در قرآن به نام، مذکور نیست مناسب آن است که در پایان این مقال از وی نیز گفتگو شود.

باری بر حسب قرآن مجید الیاس قوم خود را از پرستش بعل باز میدارد به موجب تورات نیز قوم ایلیا به عبادت بعل اشتغال داشته‌اند و چون میان داستانی که تعلیمی راجع به الیاس حکایت میکند با داستان ایلیا در تورات شباهت‌های زیاد وجود دارد میتوان گفت که الیاس همان ایلای تسبی از اهل نسب است که در تورات قصداش مسطور میباشد.

## ۲- ایلیا در تورات

ایلیا علمی است عبری و باید «خدای من با منست» ترجمه شود.

ایلیا پیغمبری است که بر آحاب، هفتمین پادشاه اسرائیل مبعوث میشود. زوجه آحاب ایزابل دختر اتباعل پادشاه صور است و به وسیله این ملکه عبادت بعل و عشتاروت در میان اسرائیلیان معمول میگردد و وی برای این دوبت در سامره بت - خانه‌ای میسازد و عده‌ای از انبیاء بنی اسرائیل را به قتل میرسانند. بعل و عشتاروت هر کدام چهارصد پیغمبر دارند که در مقام تبلیغ و اشاعه عبادت آنها هستند، اما ایلیا آحاب را به قحط انداز میکند و بنی اسرائیل سه سال دچار قحط و غلا میشوند ولی آحاب و زوجه‌اش از ظلم و ستم دست برنمی‌دارند و به تاختن نابوت که مجاور قصرشان بوده طمع می‌ورزند و چون نابوت برای تعویض یا فروش تاکستان حاضر نمیشود ایزابل او را به کفر و اهانت به پادشاه متهم کرده ویرا سنگسار میکند ظلم و تعدی آحاب به جانی میرسد که خداوند ایلیا را دوباره مأمور میکند تا او را از عذاب‌هایی که بر آحاب و اخلافش نازل خواهد شد آگاه سازد. چون آحاب از در تواضع درمی‌آید، خدا عذاب را به تأخیر می‌افکند اما آحاب ظلم و ستم از سر میگیرد و بالاخره

در یکی از جنگها کشته میشود و سگان خون او را در کنار حوض سامره می‌لیسند. ایلیا در زمان قحط مأمور میشود که به نهر «کریث» برود و در آنجا زاغان او را تغذیه میکنند پس از مدتی به او فرمان میرسد که در خانه بیوه زنی اقامت کند و خداوند به او و آن بیوه زن برکت میبخشد و ایلیا پسران آن زن را زنده میکند.

ایلیا پس از واقعه نابوت و انداز آحاب از ایزابل میگریزد و در کوهستان حوریب منزل میگزیند، در آنجا درمییابد که تنها او از عبادت بعل سرباز زده بلکه اشخاصی بسیار از پرستش بعل شانه خالی کرده‌اند و از ترس ایزابل به کوه گریخته‌اند. ایلیا بر «اخزیاء» جانشین آحاب نیز نبوت میکند و از مرگ او خبر میدهد. اخزیا با اینکه به خدایان فلسطین متوسل میشود سودی بر نمیگیرد و هلاک میگردد، پیروان اخزیا نیز دوبار دچار آتش آسمانی میشوند. وقتی ایلیا از کوهستان حوریب فرود آمد الیشع را که در قرآن الیسع مذکور است به جانشینی خود مسح میکند و او را از میان شاگردان خود بر میگزیند. در آخر ایلیا از زندگی خسته میشود و یکروز که در یابان با الیشع سخن میگوید، ارا به‌ای آتشین از آسمان فرود می‌آید و او را به آسمان میبرد.

بنابر تورات ایلیا در نیمه اول قرن نهم پیش از میلاد میزیسته و پانزده سال نبوت کرده است.

یهودیان معتقدند که ایلیا پرواز میکند و به یاری درماندگان میشتابد.

### ۳- الیاس در قصص اسلامی

به موجب قصص اسلامی الیاس بر اسرائیلیان در زمان «لاجب» مبعوث گردید زوجه لاجب «ادیل» نام داشت که پرستنده بعل بود (قویاً به نظر میرسد که لاجب همان آحاب و ادیل همان ایزابل باشد). لاجب دعوت الیاس را پذیرفت و به وی ایمان آورد. ویرا عادت چنان بود که چون به سفر میرفت زوجه خویش را به نیابت خود تعیین میکرد. در یکی از سفرهای لاجب، ادیل به تاکستان مجاور خویش که به مردی به نام مزدکی تعلق داشت طمع برد (چنان مینماید مزدکی مصحف مردخای باشد که

یهودیان امروز آنرا تصحیف مجدد میکنند و به صورت مرتضی تلفظ مینمایند مردخای نام یهودی است ولی مزدکی به اسماء یهودیان نمینماید ضمناً باید توجه داشت که در قصه تورات نام این شخص نابوت بمعنی میوه است. لذا ممکنست نابوت لقب او بوده و در دیگر کتب یهود اسم وی مردخای یا لفظی مشابه آن ضبط شده باشد و نیز امکان دارد که نابوت نام باغ باشد). ادیل صاحب تاختستان را متهم کردند که به پادشاه اهانت کرده است و به این نیرنگ او را کشت. چون لاجب از سفر بازگشت و کرده زوجه خود را دید آشفته خاطر شد ولی ادیل او را قانع ساخت.

الیاس لاجب را به عذابهای سخت انداز کرد و او را از کيفر و انتقام قتل مزدکی ترسانید و گفت که وی وزوجه اش در تاختستان با وضعی بسیار فجیع کشته خواهند شد. لاجب از سخن الیاس بر آشفت و گفت پادشاهان اسرائیل همه بت پرستند و در آسایش کامل بسر میبرند اما من که خدا پرستم میبایست در برابر قتل يك تن به چنین کيفرهائی دچار شوم از این رو خدا پرستی را ترك گفت و بت پرستی را پیشه گرفت و برای بت بعل بتخانه ای مجلل ساخت. شیطان در درون بت جای گرفته بود و با چهارصد پرده دار خود که انبیاء بعل نامیده میشدند سخن میگفت. خداوند پسر لاجب را به مرض سخت مبتلی ساخت و پزشکان از درمان او عاجز شدند (پسر لاجب همان پسر آحاب است که در تورات، اخزیاء به معنی متعالی نام دارد) و به بعل متوسل شدند بعل با ایشان سخن نگفت و لاجب انبیاء بعل را برای شفاعت خواهی پیش بتان فلسطین فرستاد از آنها هم کاری بر نیامد. در این هنگام چون الیاس مغضوب پادشاه بود و در کوهستان متواری میزیست، انبیاء بعل به لاجب گفتند که چون الیاس را نکشته ای بعل با تو بر سر خشم است. لاجب برای گرفتار ساختن الیاس متوسل به نیرنگ شد کسانی فرستاد تا در کوهستان ندا در دهند و به خدای یگانه اظهار ایمان کنند و از الیاس بخواهند که خود را به ایشان بنمایاند، لکن خداوند، الیاس را از نیرنگ ایشان آگاه ساخت و آنان را در آتش آسمانی بسوخت. بار دیگر لاجب به همین نیرنگ توسل جست و از حیلۀ خویش سودی نگرفت و فرستادگان در صاعقه آسمانی سوختند.

لاجب نویسنده‌ای داشت مؤمن که ایمان خود را نهان میداشت و لاجب از ایمان او آگاه بود، وی را با عده‌ای به کوهستان فرستاد و الیاس به فرمان خدا خود را به او باز نمود و با او به شهر آمد. پسر لاجب مرد و لاجب و همراهانش چنان دچار سوک و ماتم شدند که به کار الیاس نپرداختند و الیاس به کوهستان بازگشت. چون پادشاه بحال طبیعی باز آمد و از حال الیاس پرسید، نویسنده به عذر سوکواری معترض شد.

الیاس از کفر اسرائیلیان به ستوه آمد، از خدا خواست که هفت سال باران بر بنی اسرائیل نبارد. خداوند به وی فرمود: مهر من بیشتر از آنست که ظالمان را دچار هفت سال خشکسالی کنم. بالاخره خداوند به درخواست الیاس سه سال باران را از بنی اسرائیل باز گرفت و همه حیوانات ایشان هلاک شدند و درختان خشک گردیدند اما الیاس تا مدتی به وسیله مرغان تغذیه میشد، آنگاه در خانه بیوه زنی مسکن گزید و پسر او الیسع بن اخطوب را از یک بیماری سخت شفا داد و الیسع پیرو و ملازم او شد. الیاس در هنگامی که از ادیل گریزان بود در خانه مادر «یونس بن متی» مدتی میزیست. در این زمان پدر یونس وفات کرده بود و مادر یونس از الیاس پذیرائی میکرد. پس از مدتی الیاس منزل او را ترک کرد و در کوهستان مسکن گزید و یونس که در آنوقت کودکی بود مرد. مادر یونس الیاس را یافته به خانه خود آورد. الیاس، یونس را پس از آنکه چهارده روز مرده بود زنده کرد.

الیاس پس از پایان یافتن سنین قحط و بعد از آنکه باطل بودن بتان را برای بنی اسرائیل اثبات کرد، از خدا خواست که باران فرود آید و دعای او مستجاب شد. لکن میگویند الیاس را خداوند بر قساوت قلبش ملامت فرمود. بهر حال باز اسرائیلیان به راه زشتکاری و بت پرستی رفتند، لذا الیاس از زندگانی خسته شد و از خدا خواست که از زحمات دنیوی ویرا آسوده کند. یکروز که با الیسع در بیابان میرفت اسبی آتشین از آسمان فرود آمد و وی بر اسب آتشین سوار شد و به کوهستان رفت و دیگر کسی از او نشان نیافت.

میگویند الیاس نیمی فرشته و نیمی انسان است و در خشکی به نجات درماندگان

میشتابد. همچنین میگویند که الیاس و خضر هر شب با هم در کوه قاف دیدار میکنند و در موسم حج به زیارت کعبه میآیند و باهم ملاقات دارند و هر کدام مقداری از موی خویش بدیگری میدهند.

#### ۴- روابط خضر و الیاس

به عقیده بعضی الیاس و خضر معرف يك شخصیت است اسم خضر را «بلیا» ضبط کرده اند از جانب دیگر تلفظ ایلیا در لهجه سربانی «ابلیا» است و این تلفظ با اسم خضر بسیار نزدیک است. همچنین خضر که به معنی سبز است برای لقب بودن مناسب است و میگویند یکی از خصائص خضر اینست که هر کجا قدم بگذارد زیر پایش سبز میشود. لفظ الیاس هم به لفظ «آس» نزدیک است و «آس» همان گیاه مورد است که بد واسطه رنگ سبز خود در نزد ایرانیان و یونانیان قدیم مظهر سرسبزی و جاودانی بوده است. با استفاده از این شباهت های لفظی و معنوی میتوان الیاس و خضر را یکی دانست و بدینوسیله از شخصیت خضر که در کتب عهد قدیم و جدید عنوانی ندارد و نام او در قرآن مجید نیز مذکور نیست میتوان پرده برداشت. متصوفه از کنایات قرآنی استفاده کرده و خضر را مصاحب موسی شناخته و شخصیت قرآنی وی را به وجود آورده اند و او را غیر از الیاس پنداشته اند. تنها تفاوت این دو اینست که خضر نجات آسیب دیدگان دریا را به عهده دارد و الیاس نجات مردم را در خشکی متعهد است. به تدریج خضر در نتیجه توجه صوفیان اهمیت بیشتری یافته و الیاس را تحت الشعاع قرار داده است تا جائیکه عامه به کلی الیاس را فراموش کرده اند و نجات خود را چه در دریا و چه در خشکی از خضر میخواهند.

#### ۵- داستان خضر و موسی در قرآن

داستان سفر موسی در سوره کهف از آیه ۵۹ تا ۸۱ به این نحو ذکر شده است:

موسی به ملازم خود گفت: من به سیر خود ادامه خواهم داد تا به مجمع البحرین برسم و هر چند مدتی طولانی را در این سفر بسر برم، از این سفر باز نخواهم ایستاد. چون به مجمع البحرین رسیدند، ماهی خود را فراموش کردند و ماهی راه خود را در

دریا پیش گرفت (به عقیده همه مفسرین ضمیر مستتر در «اتخذ» به ماهی راجع است ولی اشکالی هم ندارد که ضمیر به موسی راجع باشد) چون از مجمع البحرین گذشتند موسی به مصاحب خود گفت: در این سفر رنج فراوان دیدم، اینک ناشتائی رایش آور. وی گفت: آنگاه که روی آن صخره اقامت کردیم من آن ماهی را فراموش کردم و شیطان تذکر به آن را از خاطر من محو کرد. راه خود را در دریا به نحوی عجیب پیش گرفت (بزعم مفسرین در این مورد هم ضمیر در اتخذ به ماهی راجع است باز اشکالی ندارد که به موسی یا به فتی راجع باشد).

موسی گفت: این بود آنچه طلب میکردیم و سپس اثر پای خود را گرفته بازگشت بندهای از بندگان را که به او زحمت بخشیده و از نزد خویش به وی علم آموخته بودیم یافتند. موسی به وی گفت: ترا پیروی خواهم کرد تا مرا ارشاد فرمائی و از آنچه فراگرفته‌ای به من بیاموزی. وی گفت: با من صبر توانی کرد. چون ممکنست در برابر اموری که می‌بینی و بدان احاطه نداری صبر نکنی. موسی گفت: انشاءالله مرا صابر خواهی یافت و نسبت به او امر تو نافرمانی نخواهم کرد. وی گفت: اگر با من همراه شوی نباید راجع به آنچه میبینی از من چیزی بپرسی تا آنگاه که موقع آن فرارسد و من خود حدیث آنرا با تو در میان بگذارم.

مرشد و مسترشد با هم به راه افتادند و در کشتی سوار گردیدند. مرشد کشتی را سوراخ کرد مسترشد اعتراض کرده گفت سوراخ کردن کشتی موجب غرق ساکنین آن خواهد بود و ارتکاب چنین کار از تو عجیب مینماید. مرشد گفت: مگر نگفتم که طاق صبر بر مصاحبت من نداری؟ موسی گفت: پیمان و قول خویش را فراموش کردم از من بازخواست مکن و بر من سخت مگیر. مرشد عذر او پذیرفت. باز هم به راه افتادند در خلال راه به پسر بچه‌ای برخوردند که مرشد وی را کشت. موسی تاب نیاورد و زبان به اعتراض گشود که عجب کار سختی مرتکب شدی و برخلاف حق به قتل نفس دست زدی. باز مرشد پیمانرا به موسی متذکر شد و موسی از وی خواست که این بار هم عذر او را بپذیرد و اگر بار دیگر پرسش کند با وی ترك مصاحبت فرماید.

با هم بد راه افتادند تا به قریدهای رسیدند (نام این قریه را «انطاکیه و ایل» ضبط کرده‌اند و بعضی هم آنرا یکی از شهرهای روم دانستند) از مردم قریه خواستند که غذائی برای ایشان فراهم کنند اما آنان از پذیرفتن میهمان خودداری کردند (بعضی از قراء به جای «فأبوا ان یضیفوهما» - «فأتوا ان یضیفوهما» قرائت کرده‌اند و بنابراین قرائت، ترجمه چنین میشود که اهل قریه به میهمان کردن آنان شتافتند) دیواری در شرف انهدام بود که مرشد آن را استوار ساخت. موسی گفت: آیا قصد داری که برای این کار مزدی دریافت کنی؟ مرشد فرا رسیدن وقت فراق را به موسی گوشزد کرد و به توضیح اعمال خویش پرداخت و گفت: کشتی از آن چندکارگر بینوای دریائی بود و پادشاه به غصب کشتی‌های سالم را تصرف میکرد. من آن کشتی را معیوب کردم تا پادشاه غاصب آن را در تصرف خویش نگیرد و آن پسر بچه که کشتم از پدر و مادری مؤمن بود ترس آن میرفت که با باقی ماندن او پدر و مادر دچار کفر و سرکشی شوند. پروردگار ایشان چنین خواست که بدیشان فرزندی پاکتر و مناسبتر که پیوند ایشان را شایسته باشد عطا فرماید و آن دیوار که استوار کردم در زیرش گنجی بود که به دو پسر بچه تعلق داشت. پدر آن دو پسر، مردی صالح بود و به پاداش صلاح وی خداوند خواست که آنان به حد رشد رسند و گنج خویش را بیرون آورند. در پایان مرشد اضافه کرد که من اینکارها را از جانب خود نکردم و این بود تاویل اموری که مشاهده کردی و تحمل صبر بر آنرا نداشتی.

#### ۶- قصه‌ای شبیه به داستان خضر در منابع یهود

در سفر خروج باب ۳۳ آیه ۱۳ آمده است که چون موسی ضعف خود را در برابر مشیت الهی درمییابد، از خدا میخواهد که راهپا را به او بشناساند. در اطراف این آیه مفسرین تورات داستانهای درباره موسی و کسانی دیگر ذکر کرده‌اند که مفاد همه آنها عجز بشر از درک مصالحی است که خداوند مقدر فرموده است. بعضی وقایع ممکن است بر حسب ظاهر ظالمانه و دور از عدالت نماید با آن که انجام آن خیر و مصلحت باشد. از جمله این قصص قصه ایست که «ربی نسین بن یعقوب» در مجموعه

داستانهای خود مندرج داشته و این مجموعه در قرن یازده تدوین شده و قهرمان آن «یوشع بن لاوی»، یکی از علماء و مفسرین تلمود در قرن سوم میلادی است. وی از خدا میخواهد که با الیاس ملاقات کند و چون دعایش مستجاب میشود و به ملاقات الیاس مفتخر میگردد از وی میخواهد که به برخی از اسرار اطلاع یابد. الیاس به وی میگوید: ترا طاقت تحمل نیست اما یوشع اصرار میورزد و الیاس درخواست او را اجابت میکند مشروط بر آن که راجع به هر چه می بیند پرسشی نکند و اگر یوشع تخلف ورزد الیاس او را ترك کند؛ با این قرارداد، یوشع و الیاس همسفر میشوند. در خلال مسافرت خویش اول به خانه ای وارد میشوند که صاحبخانه از آنها گرم پذیرائی میکند. خانواده ساکن این خانه از مایملک دنیا تنها يك گاو داشتند که از فروش شیر آن گذران میکردند. الیاس دستور میدهد که صاحبخانه آن گاو را بکشد و یوشع از این کردار، سخت دچار تعجب و شگفتی میگردد و از وی موجب می پرسد. الیاس قرارداد را به وی متذکر شده او را به مفارقت تهدید میکند لاجرم یوشع دم بر نمیآورد.

از آنجا هر دو به قریه دیگری سفر میکنند و به خانه توانگری وارد میشوند در این خانه الیاس دست به کار گل میشود و دیواری را که در شرف ویرانی است مرمت میکند. در قریه دیگر چند نفر از مردم آن دید در محلی اجتماع داشتند و از این دونفر خوب پذیرائی نمیکنند. الیاس ایشان را دعا میکند که همگی ریاست یابند. در قریه چهارم از آنان پذیرائی گرم میشود. الیاس دعا میکند که فقط یکی از آنان به ریاست برسد، بالاخره یوشع بن لاوی طاقت نمیآورد و راجع به چهار واقعه می پرسد، الیاس میگوید: در خانه اول زوجه صاحبخانه بیمار بود و اگر آن گاو به رسم صدقه قربانی نمیشد، آن زن در میگذشت و خسارتش برای صاحبخانه بیش از خسارتی بود که از ذبح گاو حاصل گردید، در خانه دوم زیر دیوار گنجی بود که میبایست برای کودکی یتیم محفوظ بماند، برای مردم قریه سوم ریاست همه را خواستم تا کارشان دچار پریشانی و اختلال گردد. برعکس، مردم قریه چهارم زمام کارشان در دست یک نفر قرار میگیرد و امورشان منظم و به سامان میشود.



## ۷- نظر مفسرین راجع به داستان موسی و خضر

در این قصه قرآنی چند نکته مورد توجه مفسرین واقع شده است.

اول آنکه - موسی که به این سفر اقدام کرده کیست ؟

دوم آنکه - مجمع البحرین کجا است ؟

سوم آنکه - چه مقدار از زمان «حقب» نامیده میشود .

چهارم - از عبارت «فاتخذ سبیله فی البحر سرا» چه استفاده میشود ؟

پنجم - بنددای که موسی به ملاقات او مقتخر شده که بوده است ؟

ششم - چه گنجی در زیر آن دیوار نهفته بوده است ؟

الف - نسبت به مسئله اول عده‌ای گفته‌اند که چون موسی بن عمران از انبیاء اولی‌الغزم بوده بایستی عالمترین افراد زمان خود باشد از این روی داستان قرآنی راجع به او نتواند بود . موسی که در این آیات مذکور است موسی بن میشی یا موسی بن منسی بن یوسف است .

بیشتر مفسرین داستان را به موسی بن عمران راجع میدانند و معتقدند که وی علم هنر داشته و مرشدی که به ارشاد او پرداخته صاحب علم باطن بوده است و عده‌ای برای مرشد نیز مقام نبوت قائل شده‌اند .

اصحاب قصص گفته‌اند که موسی خود را به بنی اسرائیل عالمترین افراد زمان خویش معرفی کرده بود یا بزعم بعضی وی از خدا پرسیده است که آیا در روی زمین کسی از او عالمتر هست ؟ خداوند برای کسر و تنبیه وی او را به خضر راهنمایی کرده و مکان او را در مجمع البحرین نشان داده و علامت رسیدن به آن مکان را زنده شدن ماهی یا فراموش شدن ماهی قرار داده است.

ب - مجمع البحرین به عقیده بعضی ملتقای اقیانوس هند و دریای روم است و بزعم عده‌ای ملتقای بحر الروم و اقیانوس اطلس یعنی تنگه جبل الطارق میباشد و مردم سوریه محل اخیر را منتهی الیه مغرب میدانسته‌اند و در نزدیکی آن به وجود شطی که دارای خصائصی بوده اعتقاد داشته‌اند و خصائص این شط در ادبیات سریانی دیده میشود

و در قصص اسلامی نیز از «عین الزیت» یا «عین الذئب» سخن به میان می‌آید و بعضی گفته‌اند که ماهی بر اثر آب این چشمه زنده می‌شود. چون زیت به معنی روغن است که در چراغ میریزند و مایه فتیله از آن است و با حیات و زندگانی تناسبی دارد و ذئب ممکنست مصحف زیب باشد پس بهتر اینست که مجمع البحرین بر جبل الطارق منطبق گردد تا صلاحیت داستانی آن بیشتر شود.

ج - حقب بنا بر قول ابن عباس يك سال است و بعضی حقب را معادل هفتاد و برخی برابر هشتاد سال دانسته‌اند.

د - مفسرین ضمیر مستتر را در «اتخذ» به ماهی راجع میدانند و از آیه چنین استفاده می‌کنند که ماهی زنده شده است و راه خود را در دریا پیش گرفته است. در چگونگی زنده شدن ماهی میان اهل تفسیر اختلاف است بعضی گفته‌اند که باران زندگی بر ماهی باریده و برخی بر آنند که آب چشمه زیت به ماهی رسیده و بدان زندگانی بخشیده است و بیشتر مفسرین گفته‌اند که ماهی نم‌کسود بوده و از عبارت «اتناغأثنا» نیز میتوان همین مطلب را استفاده کرد.

بهر حال قصه زنده شدن ماهی شبیه به قصه اسکندر و آتش‌وی «آندریاس» است که چون آندریاس در مصاحبت اسکندر به آب حیات رسید ماهی نمک سودی را که می‌خواست برای طبخ آماده کند در آب شست و آن ماهی زنده شد، از این رو آندریاس از آب حیات نوشیده و زنده و جاودان ماند.

داستان آب حیات نخستین بار در قصه اسکندر که فیثقیان پرداخته‌اند خودنمایی میکند ولی در قصه دیگری که داستان بابلی است بدین قرار بیان میشود: «گیلگامش» پیش جد خود که در مصب شطوط ساکن است میرود و راجع به گیاه زندگانی پرسش‌هایی میکند. بهر حال ممکن است قصه آب حیات با مسلک فلسفی که آب را ماده المود می‌گرفتند رابطه‌ای داشته باشد.

ه - خضر کیست؟ گفته شد که بعضی خضر را با الیاس مطابقت داده‌اند و بعضی از مستشرقین، داستان سفر موسی و یوشع را که در قرآن مجید منعکس است مأخوذ

از سفر الیاس و الیسع دانسته‌اند زیرا اولاً، در کتاب «ژیلنیک» از این سفر گفتگو شده و الیسع راجع به اعمالیکه الیاس میکند و برخلاف ظاهر است پرسش و اعتراض مینماید ثانیاً میگویند الیسع تلفظ دیگری است از یوشع که اروپائیان هردو را «ژزوا» تلفظ میکنند و این لفظ در عبری (نجات میدهد) ترجمه میشود و لفظ «یسوع» نیز از آن مأخوذ است.

با استناد به مطالب فوق معتقدند که همانا بودن مصاحب الیاس و مصاحب موسی موجب آن شده که پیش از اسلام داستان الیاس و یوشع را به موسی و یوشع نسبت داده باشند و چون میدانیم که مقصود از ایراد قصص در قرآن صرفاً عبرت و بیان حقایق اخلاقیست و از نظر خطایی بودن میبایست بمقبولات عامه توجه کرده باشد، به ضرورت، این قصد به همان قسم که بین عامه در زمان اسلام معمول بوده است در قرآن ذکر شده. بیشتر نویسندگان قصص اسلامی خضر را «بلیا» یا «یلیا» فرزند «ملکان» معرفی کرده‌اند و بعضی از نسابان عرب ملکان را برادر قحطان شمرده و مستشرقین احتمال داده‌اند که ملکان محرف ملعان باشد و در صورت صحت این نظر، چون ملعان در سلسله‌النسب اعراب جنوبی مذکور است میبایست خضر متعلق به اعراب جنوبی باشد. عده‌ای هم خضر را از اهل فارس پنداشته‌اند ولی جماعتی در عرب بودن او اصرار ورزیده و سلسله‌النسب او را «معمربن نصر بن عضد» ذکر کرده‌اند.

ثعلبی در کتاب عرائس راجع به زمان خضر چند روایت نقل کرده است، قول راجح وی اینست که خضر معاصر ابراهیم خلیل و همزمان «افریدون بن القبا» بوده است (قبا معرب کاوه است).

بهموجب اقوال دیگر خضر سرکرده لشکر اسکندر بوده و با اسکندر به ظلمات رفته است.

شاید خضر لقب «ادیابن خلفیا»، پیغمبر بنی اسرائیل باشد که بر «ناشئه بن اموص» در زمان بخت‌النصر مبعوث شده است.

ثعلبی این قول را مردود میداند و به خبر «ابی بن کعب» استناد جسته خضر را

مصاحب موسی بن عمران می‌شناسد و احتمال می‌دهد که خضر در عصر ابراهیم باذی‌القرنین به نوشیدن آب حیات توفیق یافته باشد و تا زمان ناشئه بن اموص از نظرها غائب بوده و در زمان وی ظاهر شده و بار دیگر مخفی گردیده باشد. عده‌ای هم خضر را پسر دختر فرعون و بعضی هم ویرا نوۀ عیسو پنداشته‌اند. به عقیده برخی وی فرزند آدم صفی‌الله است که پس از طوفان جنازه او را به خاک سپرده است.

به هر حال مشهور آنست که خضر پسر ملکان می‌باشد و مصاحب موسی بن عمران یا مرشد موسی بن منسی باشد.

ارباب قصص داستان او را چنین یاد کرده‌اند: پدر خضر پادشاهی نیکو کار بود ولی خدای یگانه را نمی‌پرستید. فرزند وی خضر به خدای یگانه پی برد و او را پرستش کرد و از ازدواج سر باز میزد (امتناع خضر از ازدواج ما را به رهبانیت مسیحی متوجه می‌سازد و ممکن است این قسمت از داستان، اصل مسیحی داشته باشد) خضر به اصرار پدر با دختری مزاجت کرد لکن او را حاضر ساخت بکارت خویش را حفظ کند و همچنان با وی مصاحب باشد و با هم خدای را پرستند. دختر پیشنهاد خضر را پذیرفت پس از مدتی که پادشاه دید خضر دارای فرزندی نشده است او را به تزویج زنی بیوه مجبور ساخت و آن زن، راز خضر را فاش کرد. بناچار خضر از پدر خویش گریخت و در جزائر ساکن شد. پادشاه کسانی را به جستجوی او فرستاد يك عده ده نفری او را یافتند خضر از ایشان خواست که راز او نهان دارند اما نه نفر از این عده شاه را با خبر کردند و يك تن منکر شد. پادشاه به همراهی آن نه تن جماعتی برای آوردن خضر فرستاد ولی آنان نتوانستند او را به دست بیاورند و پادشاه آن نه تن و زن دوم خضر را کشت. زن اول خضر و شخصی که دیدار خضر را انکار کرده بود از ترس پادشاه گریختند. در راه به یکدیگر برخوردند و زن به ازدواج آن مرد در آمد و با هم در شهری ساکن شدند و کلبه‌ای برپا ساختند. پس از آن که مدتی را در مصاحبت یکدیگر به خوشی و خداپرستی گذراندند و فرزندانى پاك و خداپرست از خود به وجود آوردند، شوهر در گذشت و به دست آن زن در کلبه مدفون شد و زن مشاطگی پیشه

گرفت و در خانواده پادشاه خدمت میکرد. یکروز که به آرایش دختر پادشاه مشغول بود شاه از دستش افتاد. زن نام خدای یگانه را بر زبان آورد و به منکرین خدا ناسزا گفت. قصه یکتاپرستی او به گوش پادشاه رسید. پادشاه او و فرزندانش را احضار کرد ولی هر چند اصرار ورزید که آنان را از مذهب توحید بازگرداند ممکن نشد از اینرو نخست فرزندان آن زن و سپس خود آن زن را در دیگ آب جوش افکند. خداوند در نتیجه این کردار زشت بر آن شهر غضب کرد و آنرا واژگون ساخت و فقط کلبه‌ای که در آن مرد خدا پرست و استخوانهای زن و فرزندانش دفن شده بود بر جای ماند و همیشه بوی خوشی از آن ساطع است و به مشام فرشتگان میرسد و پیغمبر در شب معراج آن رایحه را استشمام و از جبرئیل راجع به آن سوال کرده و جبرئیل قصه را برای وی توضیح داده است. این بود داستان خضر بر حسب کتب قصص الانبیاء که بعضی جزئیات آن به نحوه‌های دیگری نقل شده است. چنانکه مرقوم گردید قسمتی از داستان خضر رایحه مسیحیت دارد. به علاوه میگویند خضر از آن جهت بدین نام موسوم است که بر پوست سبز نماز میگذارد و برخی گفته اند که هر جا قدم گذارد زمین سبز و خرم میشود و این گفتار با آیه ۱۲ باب ۱۷ از کتاب زکریا قرابت دارد. آجاکه زکریا راجع به مسیح موعود نبوت کرده میگوید «اینک مردیکه شاخه نام دارد در مکان خود خواهد روئید و هیکل خدا را بنا خواهد کرد».

بعضی گفته اند گنجی که در زیر دیوار مدفون بوده مبلغ هنگفتی طلا و نقره بوده است که جد ششم آن پسران برای آنان اندوخته و خضر مأمور شده که آن دیوار را محکم سازد تا اندوخته به موقع خود به دست پسران برسد.

عده ای دیگر گفته اند که دینه لوحی زرین با این نقش بوده (بسم الله الرحمن الرحيم عجبا لمن یوقن بالقدر کیف یحزن وعجبا لمن یوقن بالرزق کیف یتعب و عجبا لمن یوقن بالموت کیف یفرح وعجبا لمن یوقن بالحساب کیف یجمع وعجبا لمن یعرف الدنیا وتقلبها کیف یطمئن الیها، لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم) در بعضی روایات بنابر نقل تفسیر تبیان بسم الله و شهادتین در نقش این لوح موجود

نیست .

ارباب قصص نوشته اند که خضر به حضرت رسول اظهار ایمان کرده و نجات امت او را در دریا برعهده گرفته است . هندوان نیز خواهجۀ خضر را ناجی خود در دریا میدانند و نزد یونانیان هم عقیده به وجود نجات دهنده‌ای در دریا وجود داشته و آنان آن ناجی را «کلوکس» مینامیدند.

### ۸- خضر در نظر عرفا

از مفاد آیات کریمه قرآن عرفا استفاده کرده میگویند در پس ظواهری که شریعت ها ناظر به آنست، وقایع و حقایق دیگری موجود است که اهل باطن آنرا میشناسند.

عرفا که به مقام ولایت معتقدند و نخست ولایت را از خلافت وعده‌ای هم آنرا از امامت جدا کرده‌اند بدین آیات استناد جسته‌اند و خضر و الیاس را در زمره اولیاء شناخته به ابدال و اوتاد و اقطاب قائل شدند .

نخستین شاعری که از ملاقات با خضر سخن گفته حکیم سنائی مجدد بن آدم است پس از وی بسیاری از صوفیان و سیاحان اظهار ملاقات با خضر را کرده‌اند. ثعلبی در ضمن داستان خضر دیدار «ابن فنجویه» را با خضر نقل میکند.

بنظر چنین میرسد که دیدار خضر يك فکر ایرانی باشد و از ایران به نقاط دیگر سرایت کرده است . به هر حال در اشعار ایرانی نام خضر به عنوان زنده جاویدان و نوشنده آب حیات زیاد یاد میشود .

عرفا و شعرای متصوفه از چند جهت خضر را مورد توجه قرار داده‌اند نخست از نظر آن که خضر نمونه عشق و موسی مظهر عقل بوده است. دوم - از باب آن که آب خضر یا آب حیات در درون ظلمت جای دارد. شیخ محی الدین صاحب فصوص راجع به داستان بیرون آمدن اسب آتشین از کوه لبنان و سوار شدن الیاس که به موجب فتوحات مکی همان خضر است تا ویلی بدین مضمون نقل کرده که کوه اشاره به جسم و اسب کنایه از نفس حیوانی است و آتش اشاره به نورانیت عقل است . سوم - از جهت

آن که خضر و راهنما پیر طریقت است . چهارم - از جهت آن که خضر دارای عمر جاودانی است .

### ۹- چند نمونه از اشعاری که نام خضر در آن مندرج است

الف - از دیوان خواجه حافظ

فرق است از آب خضر که ظلمات جای اوست تا آب ما که منبعش الله اکبر است

دهان شهد تو داده رواج آب خضر لب چو قند تو برد از لبات مصر رواج

آب حیوان اگر این است که دارد لب دوست روشن است این که خضر بهره، سراپی دارد

گذار بر ظلماتست ، خضر راهی کو؟ مباد، کاتش محرومی آب ما به برد

آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ پی کجاست خون چکید از شاخ گل باد بهاران راجه شد

تو دستگیر شوای خضر پی نجسته که من پیاده می روم و همراهان سوارانند

گرت هواست که با خضر همنشین باشی نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش

ز رکنا باد ما صد لوحش الله که عمر خضر میبخشد زلالش

نه عمر خضر همانند و نه ملک اسکندر نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش

حجاب ظلمت از آن هست آب خضر که گشت ز شعر حافظ و آن طبع همچو آب، خجل

راهم مزین بوصف زلال خضر که من از جام شاه، جرعه کش حوض کوثرم

انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه ای آب خضر ز نوش لبانت کنایتی

فیض ازل بزور وزر از آمدی بدست آب خضر نصیبه اسکندر آمدی

بیت فوق اشاره به داستانی است که به موجب آن اسکندر و خضر را معاصر میدانند و خضر در نتیجه صلاح و تقوای خود و پرهیزگاری پدرش به نوشیدن آب حیات موفق میشود ولی اسکندر از آن محروم و بی بهره میماند.

قطع این مرحله بی همراهی خضر ممکن ظلماتست بترس از خطر گمراهی

ب - سنائی در رساله طریق التحقیق خویش با خضر ملاقات میکند و وی

نخستین شاعری است که در اشعار خود از خضر نام برده است و در کتب دیگر سنائی

نیز نام خضر دیده میشود اینک نمونه هائی از کتاب حدیقه نقل میشود:

ای سکندر در این ره آفات  
زیر پای آر، گوهر کانت  
همچو خضر منی در این ظلمات  
ن. پدید آید آب حیوانت

ضمن درود پیغمبر اکرم گوید:

خضر آتش به باد سینه سپرد  
باز ضمن همان مقوله گوید:

خضرو موشی به پیشگاهش در  
لوح تعلیم بر گرفته بیر

حکیم سنائی در چندین مورد خضر را با غول مقابل نهاده و خضر را راهنما و  
غول را گمراه کننده معرفی کرده است منجمله در صفت بیابان فرماید:

سایه یکدم در او نیاسوده  
غول و خضرش سراب پیموده  
خلال مدح قاضی نجم الدین گوید:

دم او همچو عیسی آدم جان  
عهد او همچو خضر محکم جان

در نظر حکیم سنائی گویا الیاس غیر از خضر باشد و از الیاس فقط یکبار ضمن  
بیان مرگ پیامبران یاد کرده :

حال الیاس و یوشع و ذوالکفل  
یافته هریک از کفایت کفل

ج - میان عوام داستانی دیگر راجع به خضر موجود است بدین قرار که روزی  
حضرت علی علیه السلام در زمان کودکی به بازی مشغول است، خضر به او میرسد و  
سلام میکند. حضرت علی خضر را به نام خطاب کرده سلام او را پاسخ میگوید. آنگاه  
خضر میخواهد که حضرت علی را بیازماید. هرجا مخفی میگردد، حضرت علی او را  
مییابد آنگاه نوبت جستجو به خضر میرسد و او عاجز میماند تا با تضرع و زاری، از  
خود حضرت علی خواهان میشود که خود را به او بنمایاند. بعد معلوم میگردد که  
دستی که از میان چشمه به او آب میداده دست علی بوده است. این داستان را بعضی از  
درویشان که قوت طبعی در خود تصور میکردند منظوم ساخته و حتی به چاپ هم  
رسانیده اند .

د - از منطق الطیر عطار - طوطی در وصف خود گوید:



گفت هرسنگین دل هر هیچ کس  
من در این زندان آهن مانده باز  
خضر مرغاثم از آنم سبز پوش  
من نیارم در بر سیمرخ تاب  
چون منی را آهین سازد قفس  
ز آرزوی آب خضرم در گداز  
تا توانم کرد آب خضر نوش  
بس بود از چشمه خضرم يك آب

ه - از مثنوی مولوی - در نظر مولوی موسای مصاحب خضر همان موسای کلیم است زیرا مولوی میفرماید:

آن جوابات و سؤالات کلیم  
کش خضر بنمود از رب علیم  
مولانا در باره کشته شدن پسر به دست خضر فرماید:

کشتن اینمرد بر دشت حکیم  
او نکشتش از برای طبع شاه  
آن پسر را کش خضر ببرد حلق  
آنکه از حق یا بد او، وحی و خطاب  
آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست  
پاك بود از شهوت و حرص و هوی  
گر خضر در بحر، کشتی را شکست  
و هم موسی با همه نور و هنر  
نی پی امید بود و نی ز بیم  
تا پیامد امر و الهام اله  
سر آرا در یسابد عام خالق  
هر چه فرماید بود عین صواب  
نایب است و دست او دست خدا است  
نیک کرد او لیک نیک بد نما  
صد درستی در شکست خضر هست  
شد از آن محبوب، تو بی پر مهر

چونکه عمر اندر ره خشکی گذشت  
آب حیوان را کجا خواهی تو یافت  
موج خاکی وهم و فهم و فکر ما است  
گاه کوه و گاه دریا گاه دشت  
موج دریا را کجا خواهی شکافت  
موج آبی صحو و سکرست و فناست

بر قرین خویش مفزا، در صفت  
نطق موسی بود با اندازه لیک  
آن فزونی با خضر آمد شقاق  
موسیا بسیار گوئی دور شو  
ور نه با من گنگ باش و کور شو  
تو به معنی رفته ای بگسسته ای  
کان فراق آرد یقین در عاقبت  
هم فزون آمد ز گفت یار نیک  
گفت روتو میگزین هذا فراق  
ورنه با من گنگ باش و کور شو  
تو به معنی رفته ای بگسسته ای

شاید از مخلوق را نشناسد او

آن خضر جان کراجل نهرا سداو

از سعدی:

وزو دست جبار ظالم بیست

چو خضر پیمبر که کشتی شکست

☆☆☆

گفتی لب چشمه حیاتست

لبهای تو خضر اگر بدیدی

☆☆☆

گفتا که آب چشمه حیوان دهان تست

چون خضر دید آن لب جانبخش دل فریب

☆☆☆

دانی که سکندر بچه محنت طلبیدست

ای خضر حالات نکنم چشمه حیوان

☆☆☆

بی نیاز آمدی از چشمه حیوان دیدن

گر بر این چاه زرخدان توره بردی خضر

☆☆☆

نه عجب گر آب حیوان بدر آید از سیاهی

خضری چو کلک سعدی هم روز در سیاحت

☆☆☆

بجز خضر نتوان گفت و چشمه حیوان

چگویم آن خط سبز و دهان شیرین را

☆☆☆

مانند خضر گرد جهان در دودیده گیر

در آرزوی آب حیاتی تو هر زمان

سعدی در رساله اول خود که تقریر دیباچه است در خلال تأویل آیه «و اما

السفینه» چنین فرموده است:

«این چه سرست که سلاطین خود را طفیل مساکین میسازند، با آن که این

مساکین بدان سلاطین مینازند. آری، چون ندای «اما السفینه فکانت لمساکین یعملون

فی البحر» در دادند، این سلاطین خود را طفیل این مساکین ساختند تا غبار وصمت

«و کان وراثهم ملک یاخذ کل سفینه غصباً» بر دامن عصمت ایشان ننشیند و چون

حوالتگاه «انا عندا المنکسرة قلوبهم» مرا حلی پیدا کردند پاگان گرد معیوبان «فاردت

ان اعیبا» گردند و گویند «اذکرونی فی صالح دعائکم» و این مساکین خود را به هزار

حیله درین بحر بیکرانه بر سفینه «مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح» می بندد.

این چه نقشهای بوقلمونست که از پرده غیب می نمایند! و این چه طلسمات گوناگونست که میبندند و می گشایند! گاه سلیمان را به موری پند میدهند. گاه محمد را به حمایت عنکبوتی میبرند، گاه نوح را پناهگاه سفینه‌ای میسازند، اگر نوح را در عمری به یکی طوفان مبتلی کردند و به سفینه پناه برد، عشاق مسکین که همه عمر سروکار ایشان با بحر محبت است و هر نفسی بر سر ایشان هزار طوفان محنت، چه عجب اگر تمسک به سفینه سازند تا خود را به ساحلی اندازند تا از آن میانه بر کرانه و از این بحر به لبی یا به کناری رسند.

دل، عشق ترا واقعۀ نوح شمرد ز آنروی سفینه‌ای فراهم آورد  
یعنی که از این بحر که عمقش عشقست جان جز به سفینه‌ای برون نتوان برد  
بلی، دست آویز این «مساکین که یعلمون فی البحر» حرفت و صنعت ایشانست  
جز به سفینه نباشد.

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید. ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- دائرة المعارف اسلامی بزبان فرانسه.
- ۵- تورات کتاب پادشاهان ۶- منابع قصص مسلمین ۷- فصوص الحکم محی الدین ۸- عرائس التبیان ثعلبی. ۹- دیوان حافظ ۱۰- حدیقه سنائی ۱۱- کلیات سعدی ۱۲- مثنوی مولوی.

« پایان گفتار بیست و چهارم »

در تورات و کتاب پادشاهان نام وی الیسع پسر «شافات» ضبط شده و معنی الیسع در زبان عبری، ناجی و معنی شافات قاضی است. قرآن مجید فقط از الیسع دو بار نام برده یکی در سوره انعام آیه ۸۶ و دیگر در سوره (ص) آیه ۴۸.

مفسرین و ارباب قصص اسلامی، پدر او را «اخطوب» ذکر کرده اند ممکنست اختلاف تورات و ارباب قصص در نام پدر الیسع ناشی از آن باشد که شافات بمعنی قاضی است و اساس کار قاضی مسلماً در آن زمان خطابه بوده و اخطوب از آن اشتقاق یافته است. بیضاوی اسم این پیغمبر را الیسع و الیسع ضبط کرده و معتقد است که این اسم، اعجمی است و به آن لام تعریف داخل شده است. بعضی پنداشته اند که الیسع ابن العجوز است ولی طبری، حزقیل را ابن العجوز میدانند و الیسع را با خضر مطابقت میدهد و بزعم «خوندمیر» الیسع، ذوالکفل میباشد. بعضی هم معتقدند که الیسع در زمان «شاؤول» میزیسته و وی زن جادوگر را واداشته که شاؤول طمع کار را از فرجام کار بد خویش آگاه سازد، لکن در کتاب سموئیل مرقوم است که روح سموئیل زن جادوگر را تأیید کرده است.

در کتاب پادشاهان، باب نوزدهم چنین مرقوم است: ایلیا در سفر خویش به الیسع برخورد که مشغول شخم بود و او را به ملازمت خویش دعوت کرد الیسع از پدر و مادر خویش رخصت گرفت و در زمره ملازمان ایلیا درآمد. بنا به نقل تورات، ایلیا او را به خلافت، مسح کرد و هنگامی که ایلیا با عرابه آتشین به آسمان صعود کرد الیسع با

او همراه بود لکن خولدمیر داستان را چنین نقل کرده است : الیاس در خانه زنی  
 بینوا چندی اقامت داشت شوهر این زن اخطوب وفات کرده بود و در این هنگام الیسع  
 پسر اخطوب دچار بیماری سخت بود . الیاس او را شفا بخشید و ملازم خود ساخت .  
 الیسع پس از الیاس نبوت یافت و چون بنی اسرائیل دعوت او را پذیرفتند از خدا خواست  
 که وی را به الیاس ملحق گرداند .

در تورات مذکور است که الیسع از خدا خواسته که به وی دو برابر الیاس قدرت  
 و قوت روحی عطا شود ، دعای او به اجابت مقرون گردیده است و شاید نام زوال کفل  
 مأخوذ از این داستان باشد .

سفر الیسع با الیاس در کتاب ژیلنیک منعکس است و به موجب این کتاب وی  
 راجع به عجایب و امور مخالف ظاهری که از الیاس میدیده توضیح میخواست است و چنان  
 که در مقاله سابق مرقوم افتاد برخی از مستشرقین معتقدند که سفر الیاس و الیسع در  
 ادوار بعد به سفر موسی و یوشع تبدیل شده است .  
 بهر حال شکی نیست که علماء اسلامی داستان الیسع را از تورات و کتب دیگر  
 بهود اخذ کرده اند .

### ماخذ این مقال

- ۱ - دائرة المعارف هستانی . ۲ - دائرة المعارف اسلامی ( ترجمه عربی ) .
- ۳ - هرائس التیجان فعلی . ۴ - قصص القرآن تألیف صدر بلاغی . ۵ - تورات کتاب پادشاهان .
- ۶ - قاموس کتاب مقدس .

«پایان گفتار بیست و پنجم»

۱ - انجیل در قرائت مشهور به کسر همزه و در قرائت «حسن» به فتح همزه ضبط شده و اصل آن لفظ یونانی «اوانگلیون **Euangelion**» به معنی بشارت است که در زبان فرانسه اوانژیل تلفظ میشود و در زبان فارسی انگلیون برونز غنبرگون نامیده شده است. منتهی علاوه بر انجیل مسیح کتابی از کتب مانی نیز در زبان فارسی بدین نام موسوم است و بعضی کتاب «مهر» (مسیحای غیر مصلوب) را انگلیون ضبط کرده اند. و نیز انگلیون، دیبائی بوده است هفت رنگ که هفت رنگ در آن ظاهر میشده است. گویند لفظ انگلیون هر جا که با عیسی و صلیب و چلیپا مذکور گردد مراد از آن، انجیل است و جایی که با نقش و نگار و گل و لاله گفته میشود غرض از آن، کتاب مانی نقاش تواند بود. بوقلمون را نیز گویند و آن نوعی از چلیپا است (با اندک تصرفی از برهان قاطع نقل شد).

لفظ انجیل در قرآن مجید دوازده بار ذکر شده است سه بار در سوره آن عمران آیات ۲ و ۴۳ و ۵۶ و پنج بار در سوره مائده آیات ۵۰ و ۵۱ و ۷۱ و ۷۲ و ۱۱۰ در سوره اعراف آیه ۱۵۶ و در سوره توبه آیه ۱۲ و در سوره فتح آیه ۲۹ و سوره حدید آیه ۲۷ نیز مذکور است.

بنا بر عرف قرآنی انجیل کتابی است که بر عیسی مسیح به وحی، نازل گردیده و شیخ محمد عبده از آیه «واتزل التوریه والانجیل من قبل هدی للناس» چنین استفاده کرده که تورات و انجیل بر خلاف قرآن به تدریج وحی شده دفعه

واحد نازل شده باشد .

بنا بر آیه ۷۲ از سوره مائده میبایست انجیل دارای احکام باشد « ولیحکم اهل الانجیل بما انزل الله » بنا بر آیه چهل و چهار از سوره آل عمران، حضرت عیسی شریعتی آسان تر از شریعت موسی آورده و بعضی از اموری را که بر یهود حرام بوده برای امت خویش مباح ساخته است « و لآحل لکم بعض الذی حرم علیکم ».

آیه ۲۷ از سوره حدید دلالت بر آن دارد که دستورهای مهربانی و درستی در انجیل مذکور است و رهبانیتی در انجیل مسطور گردیده بارهبانیتی که نصرائیان پیشه گرفته اند مغایرت دارد .

بموجب سوره صف آیه ۶ عیسی بن مریم به فرزندان اسرائیل فرموده است که من فرستاده خدا بر شما هستم و شما را به پیغمبری که پس از من میآید و نام او احمد است بشارت میدهم. هر چند از این آیه مستقیماً نمیتوان استفاده کرد که بشارت بظهور پیغمبری به نام احمد در انجیل ذکر شده باشد ولی بموجب آیه ۱۵۶ از سوره اعراف « نام نبی امی را نزد خود در تورات و انجیل مکتوب میابند » از جابجایی دیگر لفظ انجیل به معنی بشارت است و میبایست متضمن بشارت ظهوری باشد ( در مقاله احمد دلائل مطابقت احمد با فارقیلیط ذکر گردیده است به آن مقاله مراجعه شود ) .

به هر حال انجیل در قرآن مجید همیشه به لفظ مفرد ذکر میشود و مفهوم آن مغایر با مفهومی است که مسیحیان از این لفظ در نظر دارند چه در نظرایشان انجیل بر مجموعه کتب جدید و هم چنین بر هر یک از کتابهای چهار گانه « متی و مرقس و لوقا و یوحنا » اطلاق میگردد . قرآن مجید صریحاً تعریف انجیل را متذکر نشده است لکن انجیلی را که قرآن تصدیق میکند و از آن نشانیها میدهد غیر از انجیلی است که فعلاً در دست مسیحیان است لذا انجیل اربعه و رسالات دیگر مسیحیان مورد تأیید و تصدیق قرآن واقع نیست . یکی از موضوعاتی که در انجیل فعلی مسطور است و قرآن آنرا تصدیق ندارد موضوع مصلوب شدن حضرت عیسی است . در سوره نساء آیه ۱۵۶ راجع به قصه صلب عیسی چنین آمده است ( وما قتلوه وما صلبوه ولكن شبه لهم ما لهم به من علم الا اتباع الظن وما قتلوه یقیناً بل رفعه الله الیه ) یعنی او را

نکشتند و به دارنیاویختند بلکه برایشان امر مشتبه شده است و به آن واقعه خود قطع ندارند و پیرو گمانند. او را به یقین نکشته‌اند بلکه خدا ویرا به جانب خود بالا برده است. در سوره آل عمران آیه ۵۴ چنین مسطور است «واذ قال الله یاعیسی انی متوفیک ورافعک الی» خداوند به عیسی فرمود من ترا از زمین میگیرم و به جانب خود بالا میبرم. از تلفیق دو آیه مذکور دو مطلب روشن میگردد: یکی آن که عیسی را نکشته‌اند و دیگر آنکه در زمان نزول قرآن عده‌ای از مسیحیون معتقد به عدم صلب مسیح بوده‌اند. مرحوم شریعت سنگلجی از ظاهر لفظ «متوفیک» استفاده کرده و معتقد بوده که عیسی وفات یافته و روح وی به محضر خدای تعالی بالا رفته است.

۲ - نویسنده مقاله انجیل در دائرة المعارف اسلامی معتقد است که حضرت پیغمبر به وسیله معاشرت با یهود و نصاری و بواسطه نفوذ عقاید نصرانیت در عرب به وساطت شعرائی که به دربار های امراء مسیحی رفت و آمد میکرده اند تا حدی آشنا بوده و مخصوصاً آن حضرت به اناجیل معجوله از قبیل انجیل کودکی مسیح اطلاع بیشتری داشته است و از قول ابن العبری نقل کرده که اولین ترجمه انجیل به عربی بین ۶۳۱ و ۶۴۱ میلادی تدوین شده و تدوین آن ترجمه، پیغمبر اسلام را به عقاید مسیحیت آشنا تر ساخته است و همچنین نویسنده مقاله، وجود آثار مسیحیت را در احادیث نبوی مدعی است و واقعه برکت یافتن غذا را که از معجزات حضرت رسول است با موضوع برکت یافتن طعام و شراب عروسی توسط حضرت مسیح یا برکت یافتن نان و ماهی بوسیله آن حضرت مربوط میدانند وی تعصب را به حد کمال رسانیده حتی گریستن ابوبکر را در هنگام شنیدن مواعظ پیغمبر از هبه دموع «اشک ریزی» که در آیین مسیحیت مرسوم است ناشی دانسته است و آنگاه به تأثیر مسیحیان در انتقال طب و فلسفه از یونان به عرب و اثرات مسیحیت در مسلك تصوف سخن گفته و از اطلاعات وسیع مسعودی و بیرونی درباره مسیحیت دم زده است.

به‌زعم وی بین ۷۵۰ تا ۸۵۰ میلادی انجیل از سریانی به عربی ترجمه شده ولی آن نسخه مترجم در دست نیست خلاصه آنکه در سطور این مقاله آثار تعصب کاملاً مشهود و استدلالات ضعیف در گفتار وی فراوان است.



۳ - چنانکه در فقره یکم این گفتار متذکر شدیم انجیل در عرف قرآن غیر از انجیل در عرف مسیحیان است .

اناجیل اربعه و اناجیل دیگر در زمان خود حضرت مسیح نوشته نشده و حواریون آن حضرت نیز مردمی دانشمند و نویسند نبودند .

انجیل متی بین سالهای ۳۷ تا ۶۴ میلادی و انجیل مرقس بین سالهای ۵۱ تا ۵۳ تدوین شده انجیل لوقا پس از انجیل مرقس به رشته تحریر درآمده و تاریخ تدوین انجیل یوحنا میان سالهای ۶۴ تا ۹۸ میلادی است .

از میان اناجیل چهارگانه فقط انجیل متی به زبان عبری یعنی زبان خود مسیح تدوین یافته و سه انجیل دیگر اصلاً به زبان یونانی بوده است . انجیل متی اصلی در قرن یازدهم مفقود شده است . آثار خود مسیح در این کتب ، بسیار اندک و در عین حال محرف است و مخصوصاً آئین مسیحیت تحت تأثیر هلنیسم و تمدن یونان واقع شده و تثلیث مسیحیت مأخوذ از مذهب فیلو تین است . فیلو تین هم تحت تأثیر مذاهب هند و ایران واقع شده و بالتقاط و استفاده و ترکیب فلسفه سقراط و افلاطون و ارسطو به اقا نیم ثلاثه قائل شده است و پس از او مسیحیان عقیده ثالث خود را بر اصول استدالات وی محکم ساخته اند .

علاوه بر اناجیل اربعه تا حدود ۶۶ انجیل دیگر، پس از حضرت مسیح به وسیله اشخاص مختلف نوشته شد و در قرن چهارم میلادی به امر قسطنطین در جامعه نیقیه عده ای از آن اناجیل را کنار گذاشتند و در فاصله ۴۹۲ تا ۴۹۶ میلادی به فرمان پاپ « ژیلایوس *Gelasius* » عده دیگر از اناجیل محکوم گردید و اناجیل چهارگانه انتخاب شد و یکی از اناجیل متروکه انجیل برنابا است .

خود مسیحیان معتقدند که برنابا با پولس اختلافات اصولی داشته است و باز مسیحیان خود قبول دارند که رومیان مذهب پولس را پذیرفته اند، از این جهت میتوان گفت که ترك انجیل برنابا ناشی از تعصب بوده . انجیلی به نام انجیل برنابا از اصل ایتالیائی توسط دکتر « منکپوس » به انگلیسی ترجمه شده و بعد انجیل مترجم توسط دکتر خلیل سعادت به عربی و سپس به وسیله مرحوم حیدر قلیخان سردار کابلی به فارسی ترجمه شده

است. اگر این کتاب که به نام انجیل برنا با است واقعیت داشته باشد، چون این انجیل با مبانی قرآن بیشتر موافق است میتوان گفت که مطالب انجیل برنا با به مسیحیت اصلی نزدیک تر و از تأثیر یونانی برکنارتر بوده است. انجیل صبوت و انجیل مریم و انجیل توماس و انجیل متیاس از جمله اناجیلی است که برخی از مطالب آنها در قرآن مجید مذکور است.

شك نیست که قرآن مجید با عقاید مسیحیان آن زمان که در حدود عربستان زیاد بوده اند معارضه کرده و مخصوصاً با تثلیث سخت مبارزه نموده است لکن قرآن مجید تثلیث و عقاید مشرکانه دیگر را ناشی از انجیل نمیداند و مسیح را از تعلیمات مشرکانه صریحاً بری ساخته است.

در سورة مائده آیه ۱۱۶ مسطور است که خداوند در روز قیامت به عیسی بن مریم خطاب کرده میفرماید: آیا تو گفتی که مردم، تو و مادرت را به عنوان دو خدا پرستش کنند؟ عیسی عرضه میدارد که اگر من گفته بودم، تو میدانستی زیرا تو علام الغیوب هستی و آنچه را در فکر من بگذرد بخوبی میدانی و من از ذات تو آگاه نیستم. من همان دستور هائی که مقرر فرموده بودی به مردم رسانیدم و گفتم خدای یگانه را که پروردگار من و شما است پرستش کنید. تا من در میان ایشان بودم تو خود بر من گواه بودی و چون مرا از ایشان باز گرفتی باز تو خود اعمال ایشانرا مراقبت میفرمودی و بر هر چیز گواه بودی. از این آیه واز آیه هفتم سورة مائده قولوا نه افاموا التوریه والانجیل، به خوبی مسلم میشود که قرآن مجید نه اناجیل اربعه را پذیرفته، نه به اناجیلی که نگارنده مقاله دائرة المعارف اسلامی و مسیحیان دیگر مجعول میدانند توجه کرده است و انجیل منزل بر حضرت مسیح که مورد تصدیق قرآن واقع شده انجیلی مشتمل بر احکام و بشارت بوده است و شاید هم قصه مائده و قصه مریم و معجزات عیسی در آن انجیل مسطور بوده است (مستشرقین داستان خلق طیر را مأخوذ از انجیل صبوت میدانند و داستان قرآنی مریم را از انجیل مریم مقتبس میندازند و معجزات دیگر مسیح از قبیل شفا دادن اکمه و ابرص در اناجیل فعلی موجود است و بعضی از ایشان احتمال میدهند که قصه مائده صورت مشبیهی از

عشاء ربانی باشد) .

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید ۲ - دائرة المعارف اسلامی ۳ - تعلیقات بر دائرة المعارف اسلامی.
- ۴ - ینایع الاسلام ۵ - مصادر نصرانیت .

**Dictionnaire générale biographie - ۶**

« پایان گفتار بیست و ششم »

۱ - ایوب - ایوب (Gobe) به موجب نقل قاموس کتاب مقدس در لغت عبری به معنی بازگشت کننده است و در قرآن مجید نیز گویا این معنی مورد لحاظ باشد زیرا در سوره ص آیه ۴۳ ایوب را به وصف او آب موصوف ساخته است.

از ایوب در قرآن مجید چهار بار ذکری به میان آمده . در سوره نساء آیه ۱۸۶ و در سوره انعام آیه ۴۸ به ذکر نام وی در ردیف پیغمبران اکتفاء شده است. در سوره انبیاء آیتین ۸۳ و ۸۴ راجع به ایوب است و مفاد آن دو آیه چنین می باشد « ایوب را به یاد آور هنگامی که پروردگار خود را ندا کرده گفت : پروردگارا مرا ضرر و بدبختی فرا گرفته است و تو از همه مهربانها ، مهربانتری . ما او را اجابت کردیم و خانواده او و مانند آنان را به او دادیم و وی را از اندوه بزرگ نجات بخشیدیم » . در سوره ص آیات چهل تا چهل و سه داستان ایوب کمی مفصلتر یاد شده است .

« ایوب با پروردگار خود مناجات کرد و گفت : شیطان مرا با رنج و عذاب مُس کرده است . خداوند فرمود : پای بر زمین بکوب اینک آبی برای شستشو و نوشیدن خواهی داشت . از رحمت خود ، خانواده او را به او بخشیدیم تا تذکری برای خردمندان باشد . ای ایوب دسته ای چوب در دست بگیر و با آن بز و سوگند خویش را مشکن . آری ما ایوب را شکیا یافتیم او بنده نیک ما و بازگشت کننده بسوی ما بود . در مدراش رباح از آبتنی ایوب در چشمه « میریام Miriam » گفتگو شده است .

۲- ایوب به موجب اسفار تورات - در میان اسفار عهد عتیق سفری شامل چهل و دو باب بنام سفر ایوب موجود است ولی در این سفر ، ایوب در جمله پیغمبران به حساب نیامده است .

ایوب مردی متمکن و نیکو کار و دارای حشم و فرزندان بسیار بوده است و برخلاف اکثر ثروتمندان از جاده حق و عدالت منحرف نشده و کفران نعمت نکرده است . شیطان بر سپاسگزاری او رشک برده و در حضور خدا سپاسگزاری را نتیجه تنعم و بهره مندی وانمود میکند و میگوید : اگر مال و منال از او گرفته شود ، مسلماً کفران خواهد ورزید . شیطان از خدا میخواهد که وی را بر مال ایوب تسلط بخشد . حق تعالی برای اثبات صبر و ثبات ایوب دعوت ابلیس را اجابت میکند و بالتجیه اموال ایوب بکلی از دست او بیرون میرود ولی ایوب همچنان شاکر و سپاسگزار است .

ابلیس بار دیگر از خدا میخواهد که او را بر تن ایوب تسلط بخشد و دعوت او اجابت میشود . دمل از پای تا سر ایوب را فرا میگیرد و چندین سال بدینحال میماند . زوجه اش پیش او آمده میگوید : آیا هنوز هم به کمال ایمان خود باقی هستی ؟ ایوب بدون پاسخ میدهد همچنان که نیکبها و نعمتهای او را پذیرفته ام باید سختیها و بلاهای او را به جان بپذیرم .

کار ایوب به جائی میرسد که او را از ده میرانند و خاکستر نشین میشود ، سه تن از یاران او به نام « الفیاض و بلدوسوفر » با ایوب به مناظره میپردازند که ایوب بواسطه ارتکاب گناه دچار چنین مصیبت و بلا شده است ولی ایوب به ایشان ثابت میکند که همیشه گناه موجب ابتلاء نیست بلکه بسا است که مصیبت و بلا برای آزمودن بنده صالح مقرر میشود و بنده مقرب باید صبر و فضیلت خویش را به وسیله استقامت و پایداری در برابر مصائب و سختیها به منصه ظهور برساند . الیهو که جوان تر از سه شخص مذکور است به سخن میپردازد و پس از اشاره به این که عقل و حکمت با کثرت سن رابطه ای ندارد ، ایوب را سرزنش میکند که در ابراز عدالت و بیگناهی خویش

افراط کرده است از جانب دیگر آن سه مرد را سرزنش میکند که مصیبت ایوب را ناشی از گناهکاری او میدانند .

در آخر تمام نعمتهائی که از ایوب گرفته شده بود به او باز میگردد و او را هفت پسر نیرومند و سه دختر زیبا به هم میرسد .

### ۳ - داستان ایوب به موجب قصص اسلامی

نویسندگان قصص اسلامی تقریباً داستان ایوب را مطابق با سفر ایوب نقل کرده اند فقط روایت ایشان نسبت به سفر ایوب اضافات و اختلافاتی جزئی دارد بدینقرار :

الف - چون در قرآن مجید از دادن اهل « و آتیناه اهل » ذکر شده است قصاصان اسلامی گفته اند که ابایس بر اهل ایوب تسلط یافت و دیوارهای قصر را یکباره بر سر فرزندان او فرو ریخت و همه را هلاک کرد اما چون دعای ایوب مستجاب گردید ، خداوند به فرزندان او از نوزندگی بخشید . بعضی از مفسرین هم بخشیدن اهل را موکول بدقیامت میدانند . به عقیده نگارنده ممکن است اهل ایوب در نتیجه بیماری از او دوری کرده و پس از اعاده صحت وی از نو حلقه محکم خانوادگی را تشکیل داده باشند .

ب - وقتی که شیطان از فریقتن ایوب مأیوس گردید ، معاونین خود را فرا خواند و با ایشان مشورت کرد . یکی از معاونین ، شیطان را بر آن داشت که زوجه ایوب را مانند حوا بفربید تا به وسیله او بر ایوب دست یابد و چون زوجه ایوب رحیمه دختر افرایم بن یوسف ، مافی الضمیر خود را به ایوب اظهار کرد ایوب سخت بر آشفت و به او گفت : اگر شفا یافتم ، ترا صد تازیانه خواهم زد و چون صحت بد او باز گشت ، برای آنکه نقض قسم نکرده باشد مأمور شد که صد چوب بسیار نازک به هم به پیوند و به آرامی با آن يك بار زوجه خود را بزند .

ج - نام یاران ایوب را « الیفن و مالک و ظافر » ضبط کرده اند ولی نام آن جوانرا که باین سه تن به منظره میبردازد یاد نکرده اند .

د - در باره اینکه چرا ایوب به پروردگار نالیده و « انی مسنی الضر » گفته است ، اختلاف کرده اند . به عقیده بعضی سرزنش یاران موجب آن شده و برخی گفته اند که چون زوجه اش گیسوی خود را فروخته و با بهای آن برای ایوب تهیه نان کرده است این واقعه جانخراش بر ایوب گران آمده و از سر سوز بدرگاه حق نالیده است . عده ای گفته اند که کرمی از زخم ایوب بر زمین افتاد . ایوب آن را برداشت و به جای خود گذاشت و کرم او را سخت بگزید . ایوب از اینکه در برابر نیکی بدی دید سخت پریشان خاطر شد .

ه - در سن ایوب و مدت ابتلای وی میان ارباب قصص ، اختلاف است و هنگام نزول بلا ، سن او را هشتاد تا نود سال نوشته اند .

و - آن جوان دانشمند به موجب قصص اسلامی ایوب را سرزنش نمیکند زیرا ایوب در عدالت و پاکی خویش هرگز اغراق گوئی نکرده است لکن به موجب قصص اسلامی هنگامی که فرزندان او هلاک میشوند ، نخست ایوب بیصبری میکند ولی بزودی توبه کرده ، و به صبر و ثبات که شیوه همیشگی او بوده است باز میگردد . ز - بعضی از مفسرین معتقدند که ایوب از انبیاء عرب بوده و یک قرن پیش از ابراهیم میزیسته و حضرت موسی در یابان سینا کتاب او را یافته یا این که به وسیله اعراب از داستان وی آگاه شده است ، لیکن اکثر مفسرین ایوب را از انبیاء بنی اسرائیل میدانند و نام او را « اموس » ذکر میکنند که نسب به عیسو فرزند اسحاق میرساند و به زعم ایشان مادرش از اولاد لوط است ( شاید اموس نام پدر ایوب محرف اوس نام محل او باشد که در سفر ایوب مذکور است ) بهر حال قبر ایوب را در قلعه حجاب در چند میلی عدن نشان میدهند و ذی الکفل را که به زعم ایشان بشر نام داشته فرزند ایوب میشناسند .

در بیضای فارس کنار دهی به نام خیر آباد دره کوچکی است که عوام قبر ایوب را در آنجا میدانند و در ایام متبر که ، برای زیارت به آنجا میروند . این دره دارای گیاهان خار داری است که گوسفندان میچرند و مردم آن ناحیه معتقدند

که خوردن آن علف برای رفع بیماری جرب گوسفندان مفید است . همچنین بعضی از چشمه های آب گوگرد را آب ایوب مینامند و محتمل است که مراد از « مغتسل باردو شراب » که در قرآن مجید مذکور است آب معدنی باشد .

#### ۴ - انعکاس داستان ایوب در ادبیات فارسی

از مثنوی مولوی

مرغ آبی غرق دریای عسل	عین ایوبی شراب مغتسل
که بدو ایوب از پا تا به فرق	پاك شد ازرنجها چون نور شرق
مرگ او و مرگ فرزندان او	بهر حق پیشش چو حلوا در گلو
نزع فرزندان بر آن با وفا	چون قطایف پیش شیخ بینوا
پس چرا گوید دعا الا مگر	در دعا بیند رضای دادگر
آن شفاعت و آن دعا نزرحم خود	میکند آن بنده صاحب رشد

داد من ، ایوب را مهر پدر	بهر مهمانی کرمان بی ضرر
داده کرمان را بر او مهر ولد	بر پدر اینست قدرت اینست یه

از حدیقه سنائی

تا بگوید ز مبتلی ایوب      دل و جان در غنا و دامکروب

#### ماخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید . ۲ - عرائس التیجان ثعلی . ۳ - دائرة المعارف اسلامی . ۴ -
- Dictionnaire général Biographic ۶ - سفر ایوب . ۷ - قاموس کتاب مقدس
- ۸ - مثنوی مولوی . ۹ - حدیقه سنائی .

« پایان گفتار بیست وهفتم »



در سوره بقره آیه ۱۰۳ خلال داستان هاروت و ماروت نام بابل ذکر شده است « ما انزل علی الملکین ببابل هروت و ماروت » از این آیه چنین بر میآید که سحر و جادو از بابل به مملکت اسرائیلیان رفته و در زمان سلیمان ، شیاطین به مردم فلسطین سحر میآموخته اند .

داستان هاروت و ماروت یکی از افسانه های شرقی و پرمایه است که در مقاله جداگانه بدتفصیل از آن گفتگو خواهد شد و مورد تحقیق قرار خواهد گرفت.

۱ - وجه تسمیه بابل - راجع بوجه تسمیه بابل نظر های مختلف ذکر شده . بعضی معتقدند که این لفظ در زبان کلدانی « باب ایلو » تلفظ میشده و چون ایلو در لغت کلدانی خدا است معنی بابل « باب الله » خواهد بود و گفته اند در این شهر جایگاهی برای داوری و رسیدگی به دعاوی مردم بوده است که از اطراف و جوانب برای دادخواهی بدین محکمه میآمده اند و این محکمه را باب ایلو مینامیده اند و شهر بابل به تدریج نام محکمه را به خود گرفته است .

داستان سرایان لفظ بابل را از « بلبله » مأخوذ پنداشته اند و گفته اند که پس از طوفان نوح مردم در این شهر ، اجتماع کرده اند و برجی برپا ساختند تا علامت مرکزیت این شهر باشد و مجامع رسمی خود را در این شهر تشکیل دهند ، لکن چون شب خفتند و صبح برخاستند ، زبانهای ایشان مختلف شد و هر کدام به لغتی متکلم شدند و در نتیجه عدم تفاهم ، به نواحی جهان پراکنده گردیدند و از هر کدام

ملتی ریشه گرفت .

به عقیده نگارنده قول دوم از باب تصنع و لغت سازی است و گفتار اول قابل قبول است جز این که شاید بابل باربه النوع « بل » که « بیل » و « بیلوس » نیز نامیده میشود و ویرانه معبد آن هنوز در جای شهر بابل باقی است مربوط باشد . ( بیلوس همان بعل است ) .

۲ - شهر بابل بدست که بنا شد ؟ - عده ای از اصحاب قصص ، بنای بابل را بد کیومرث نسبت داده اند . بعضی گفته اند که هابیل و قایل در بابل میزیسته اند . طبری بانی بابل را هوشنگ معرفی میکند و برخی هم طهمورث را بنیان گذار این شهر دانسته اند . گویند که جمشید یکروزه از دماوند به بابل میرفته است و این روایت مانند روایتی است که راجع به سفر سلیمان از اورشلیم بد تخت جمشید نقل میکنند . باز گویند ضحاک دشمن جمشید از بابل برخاسته و فریدون هم در این شهر اقامت داشته و کیکاوس در بابل برج نمرود بنا کرده است و لهراسب و گشتاسب نیز به بابل توجه خاص داشتند .

بنا بر قصص اسلامی ، حضرت ابراهیم در سن کودکی با پدر خویش از « اور » بد بابل آمده و در همین شهر ازدواج کرده سپس به کنعان مهاجرت نموده است . عبرانیان هم جد خویش ابراهیم را از « اور کلد » میدانند و به اعتبار اینکه بابل هم نام شهر و هم کشور کلد است ، حضرت ابراهیم در نظر عبرانیان بابلی است . در افسانه های یونانی ، بنای برج نمرود به « سمیرامیس » ملکه آشور منتسب است . بد موجب این افسانه سمیرامیس دختر الهه « درسه تو » بوده است و از هم خوابگی با يك بشر بوجود آمده است .

این دختر بد وسیله کبوتران تغذیه شد و چون به سن رشد رسید به وسیله « اعانوس » به ازدواج « نینوس » پادشاه آشور که شیفته زیبایی او شده بود درآمد و از این ملکه زیبا « مینیاس » متولد گردید .

نینوس سلطنت خود را بد سمیرامیس وا گذاشت اما مینیاس فرزندش در مقام برآمد که مادر را از تخت سلطنت بردارد . پس از کشمکش هائی سمیرامیس به صورت

کبوتری درآمد و ناپدید شد .

چون از افسانه های گوناگون بگذریم و از وجه تاریخی ، پیدا شدن بابل را مورد نظر قرار دهیم ، می بینیم که در حدود دوهزار و پنجاه سال پیش از مسیح قومی سامی نژاد به نام آموری بدین سرزمین وارد شدند و شهر بابل را که در آن هنگام شهر کوچک و بی اعتباری بوده است مرکز اعمال خویش قرار دادند و از آن وقت اعتبار بابل شروع شده است اما سرزمین هلالی که در میان دونه‌ر دجله و فرات واقع است ، ازدو هزار و نهصد سال قبل از میلاد اهمیت داشته و « شینار » نامیده می شده است (در تورات سفر تکوین نام این سرزمین شینار است) در سرزمین شینار پیش از ورود آموریان دو قوم به ترتیب یکی به نام سومر و دیگر به نام اکد حکومت کرده اند. نژاد مردم سومر معلوم نیست ولی اکدها از نژاد سامی بوده اند . قوم سومر به درجاتی از تمدن نایل آمدند و اکدها که با ممالک دیگر به تجارت پرداخته بودند ، به حضارت و تمدن عالی تری توفیق یافتند .

هوای صاف و بی ابر کلدانه نظر ساکنین را از زهانی بسیار قدیم به آسمانها متوجه ساخت و اختر درخشان ، نخست مورد اعجاب و سپس شایسته ستایش و نیایش واقع شد چنانکه برای هر يك مظهر و هیكلی ساختند و به عبادتش پرداختند . به تدریج علم نجوم و تقسیم اوقات به وجود آمد و از جانب دیگر سحر و جادو و طلسمات در بابل معمول شد .

پس از سومر و اکد و آموریها دو قوم به نام کاسیها و هیتی ها بر این سرزمین حکومت یافتند .

در قرن هشتم پیش از میلاد قوم خونخوار آشور سر زمین کلدانه را به تصرف خویش در آوردند و حکومت سابعنه ایشان در حدود يك قرن ادامه یافت ولی « هوخشره » پادشاه ماد و « نابوپولسر » پادشاه بابل با هم همدست شدند و دولت آشور را بر انداختند .

از زمان « نابوپولسر » استحکام و حصار سازی در بابل شروع شد و بخت النعر کار پدر را کامل کرد . اینست که بیشتر برجها و ساختمانهای بابل مربوط به زمان بخت

النصر و به امر اوست ولی چون ابنیه و استحکامات بابل از خشت و آجر بوده بزودی فرو ریخته و آثار زیادی از آن باقی نمانده است. بخت النصر را بختنصر هم می توان نوشت. بعد از بخت النصر فرزندان او «نابونید» مغلوب کورش پادشاه هخامنشی شد و در زمان هخامنشیان دوبار دیگر جنگ‌هایی در بابل اتفاق افتاد. اسکندر کبیر خواست که بابل را پایتخت خود قرار دهد و چون این شهر قلب کشور پهناور او بود، به انجام این منظور رغبتی فراوان داشت ولی عمرش وفا نکرد و جانشینان او «سلوکیه» را در نزدیک بابل ساختند و مرکز خود قرار دادند.

اشکانیان سلوکیه را ترک کردند و شهر تیسفون را پایتخت خود ساختند و به این ترتیب بابل از اعتبار افتاد ولی در دولت عباسی نزدیک آن، بغداد بنا شد و در بنای آن از مصالح بابل استفاده کردند. در کتب تاریخی عربی و فارسی فقط از گذشته بابل یاد شده است و یعقوبی و استخری بابل را معرفی کرده‌اند.

### ۳ - موقع جغرافیائی و ابنیه شهر بابل

شهر قدیم بابل در چهل درجه و سی و دو دقیقه عرض شمالی و سی و سه درجه و بیست و سه دقیقه طول شرقی در مشرق فرات نزدیک به دجله کنونی واقع بوده و موضع اولی آن همان شهر «بوسیپا» میباشد که برج نمرود در آن ساخته شده و این برج گویا معبد نمرود یکی از خدایان کلدی بوده است.

تقریباً در قرن هفتم پیش از میلاد شهر جدید بابل بدتدریج پائین تر از بابل قدیم به وجود آمده و بدوسیله «نابوپولسر» و «بخت النصر» دارای حصارهای منیع و برجهای بلند گردیده است.

هرودوت که صد سال بعد از وفات بخت النصر بابل را دیده در باره این شهر نوشته است: دور بابل دیواری بطول چهارصد و هشتاد استاره و به بلندی دویست ذرع کشیده شده و عرض دیوار به اندازه ای است که یک ارابه چهار اسبه میتواند بر فراز دیوار حرکت کند، بابل دارای دروازه مسین است و در مرکز آن، قصر بخت النصر

ساخته شده و در قسمت سفلی آن معبد «بعلوس» یکی از بناهای زیبا و محکم این شهر واقع می‌باشد.

بعضی از مورخین گفته‌اند که شط فرات از میان بابل می‌گذشته ولی حق اینست که یکی از شعب فرات در میان شهر جریان داشته است و بروی آن جسر عظیمی بسته بوده‌اند.

هرودوت از حدایق معلقه سخن نگفته و در کتیبه بخت النصر نیز از باغهای هفتگانه ذکری نشده فقط این کتیبه حاکی است که در مرکز کاخ سلطنتی، قصر دیگری ساخته و در بنای آن سنگهای بزرگ بکار برده است.

جغرافیون دیگر از حدائق معلقه نام برده‌اند و آنرا از عجایب هفتگانه دنیا شمرده‌اند. می‌گویند که بخت النصر باغها را بر فراز يك کوه مصنوعی که محیطش ۴۲۰ قدم بوده برای خاطر زوجه مادی خود به نام «امی تیس» احداث کرده بود تا ملکه همیشه نمونه‌ای از مناظر و باغهای ماد را ببیند و با منظره آن مشغوف گشته خاطره ماد را فراموش کند. همچنین جغرافیون یونان از حوض عظیم و بسیار عمیقی که دیوارهای آن با سنگ بنا شده بوده یاد کرده‌اند و بنای جسر آنرا به دختر بخت النصر نسبت داده‌اند اما در کتیبه بخت النصر مسطور است که خود وی حوض بزرگ و خندق دور بابل را که پدرش شروع کرده بود کامل نموده است و از استعمال سنگ در بنای حوض ذکر نشده است. حقا هم نمی‌بایست ابنیه سنگی در بابل برپا گردد زیرا در بین النهرین سنگ، بسیار کمیاب است و بهمین جهت بابلیها بزودی خشت را بختند و برای ابنیه خویش آجرهای محکم ساختند.

نسبت به بلندی برج بابل نیز اشتباهی شده است و می‌بایست بلندی برج چنانکه «هانری راولن سن» گفته است در حدود ۷۵ قدم باشد و میتوان احتمال داد که هرودوت اشتباهاً ارتفاع برج را به جای دویست شبر دویست ذراع نوشته باشد، لکن محیط شهر بابل ۳۸۰ تا ۳۶۰ استاره یعنی در حدود ۱۴ میل بوده و مساحت آن تقریباً به ۱۹۶ میل مربع میرسیده است. البته همه شهر برای سکنی احداث نشده بود و این شهر را در برابر تجاوزات احتمالی آشور طوری ساخته بودند که هرگاه مدت مدیدی

محاصره میشد مردم میتوانستند از مزارع داخل آن استفاده کنند و در برابر محاصره مقاومت نمایند. قسمت مسکونی شهر نسبت به قسمت های مزروعی آن بسیار ناچیز بوده و این شهر در حدود یک میلیون و نیم جمعیت داشته است

بهر حال فعلا از بابل اصلی سه بنای ویران باقی است و این سد بنا عبارتست از حصن بابل که معبد بعلوس است و دیگر قصر بخت النصر و سومی ویرانه قصر است که به نام عمران بن علی معروف است.

معبد بعلوس مستطیلی بطول ۶۰۰ پا و عرض ۴۲۰ پا و ارتفاع ۱۴۰ پا است.

قصر بخت النصر مربعیست که هر ضلع آن ۳۰۰ پا است و بر فراز آن برجهایی از گچ و آجر معرق زرد رنگ بنا شده و بر آجرهای آن نام دختر بخت النصر منقوش است.

قلعه عمران مثلث غیر منظمی است که اضلاع آن به ترتیب ۴۰۰ و ۱۰۰ و ۸۵۰ قدم است. گویا این قصر قدیمتر از قصر بخت النصر باشد زیرا در نقوش آجرهای آن نام پادشاهانی که قرنهای پیش از بخت النصر میزیستند دیده میشود.

#### ۴ - فرهنگ و تمدن بابل

چنانکه سابقاً گفتد شد ساکنین کلدی در نتیجه بهره مندی از آسمان صاف و روشن از دیرزمانی به ستارگان چشم اعجاب دوخته آنها را میپرسیدند و برای هر یک از ستارگان معبدی بنا کرده بودند و در روز معینی به پرستش آن ستاره میپرداختند. به پرستش «اشتار» یا «زهره» که در نزد ایشان خداوند عشق بود و همچنین به عبادت مردوخ «مشتري یا مریخ» که به عقیده ایشان خداوند جنگ شمرده میشد زیاد اهمیت میدادند.

بابلیها ستارگان را رصد کرده و فواصل و مدار هر یک از سیارات را مشخص ساختند بودند و به عقیده ایشان ماه و عطارد و زهره و خورشید و مریخ و مشتری و زحل هفت ستاره بودند که همه جهان تحت تأثیر آنها قرار داشت، از اینرو کاهنان در مقام

آن بودند که حوادث جهان را از روی گردش ستارگان تعیین کنند .

خسوف و کسوف را به خوبی پیش بینی میکردند و از مناظر مختلف خسوف و کسوف نسبت به آینده مغیباتی میگفتند . در علوم غریبه و سحر و جادو و تسخیر ارواح ، رنجها میبردند و پیش گیری همه خطرات و حوادث شوم را بدوسیله سحر و جادو ممکن مینداشتند . در فلز کاری و بافتن پارچه مهارت داشتند ولی در فن معماری از آشوریها تقلید میکردند . آلات جنگی و ظروف خود را از مس و برنج میساختند اما ظروف نقره و طلا هنوز از حفريات بابل بدست نیامده است . پارچه های بافت بابل از جهت دوام و زیبایی و رنگ مورد توجه واقع بوده است . میگویند در دربار « نرون » امپراطور روم يك قطعه پارچه بوده است که بهای آن به حساب امروز به سی و دو هزار لیره انگلیسی میرسیده .

بابلیها واضعین حساب و عدد هستند . تقسیم شبانه روز به ساعت و دقیقه و ثانیه و تقسیم سال به دوازده ماه و قسمت کردن ماه به سی روز از آنهاست و همچنین درجه بندی دایره از ایشان است . عدد را تا شصت به توان چهار می شمردند و تقسیمات شماری آنها شصت شصت بوده است که در اصطلاح ، حساب « ستینی » خوانده میشود .

فاصله شصت که واحد حساب بابلی است یا صد که یکی از واحد های حساب هند است یعنی عدد چهل به عنوان عدد مکمل در میان اقوام و ملل دارای اهمیتی خاص شده است . در دین یهود و آیین زردشت عدد چهل مورد توجه قرار گرفته و در احادیث اسلامی نیز این عدد دارای خصوصیات است منجمله هر کس چهل حدیث با اهمیت جمع آوری یا شرح و تفسیر کند به ثواب و پاداش میرسد . از اینرو عده ای از علمای اسلامی کتابهای اربعین نوشته اند که اربعین غزالی و اربعین شیخ بهائی از جمله آنهاست . عرفا چهل روز عبادت و ریاضت را موجب تصفیه نفس میدانند و پیغمبر اسلام در سن چهل سالگی به نبوت مبعوث شده است . به موجب قرآن مجید بلوغ « اشد » با رسیدن به سن چهل سال مقارن گردیده . در مسیحیت چهلمین روز عید پاک را مقدس می شمارند و ما مسلمانان نیز چهلمین روز شهادت حضرت حسین را به نام اربعین نگاه داشته ایم و برای آن احترام خاصی قائل هستیم . هم چنین در شب چهل

اموات، مراسم یادبودی برپا میکنیم و به خیرات و مبرات و میث میث شود مبادرت مینمائیم.

مثقال و سیر و من ریشه بابلی دارد و در اصل به ترتیب، شکل و استیرومین بوده است و مهمترین اثر مدنیّت بابل، قانون «حمورابی» است که سنگ نوشته آن بر مخروطی در شوش بدست آمده و این قانون مشتمل بر ۱۴۴ ماده است شاید حمورابی اولین یا دومین قانونگذار جهان باشد.

مردم بابل در نتیجه سودی فراوان که از زراعت و تجارت حویش بدست میآوردند، به عیاشی و تن پروری خو گرفتند و اخلاق ایشان فاسد گردید و تبهکاریشان بجائی رسید که هرزنی را حد اقل یکبار در مدت عمر وادار میکردند که در معبد بعلوس زنادهد. هنگامی که بابل به دست کورش افتاد سپاهیان ایران از مجرای نهر وارد شهر شدند، نابونید پادشاه بابل در عیش و مستی به سر میبرد. سیاست خارجی پادشاهان بابل تقلیدی از آشوریان بود و از این جهت در نظر ملل دیگر منفور بودند. بخت النصر در لشکرکشی خود به مصر و فلسطین آنقدر خونخواری به خرج داد که از پادشاهان خونخوار آشور کم نماند: اورشلیم را ویران ساخت و یهود را قتل عام کرد و عده ای از ایشان را اسیر گرفت و با خود به بابل آورد. یهودیان تا زمان غلبه کورش در بابل به سختی میزیستند و کورش آنان را از اسارت آزاد کرد و به اورشلیم فرستاد و یهودیان با خود افسانه های بابلی را به فلسطین بردند و به وسیله کتابهای خود آن افسانه ها را در جهان پراگندند.

در تورات از بخت النصر به زشتی یاد شده و بر عکس، کتاب عذرا و چند کتاب دیگر تورات، کورش را ستوده است «ارمیا نبی» سرزمین بابل را لعن و نفرین کرده است و انعکاس آن در داستانهای اسلامی دیده میشود چه میگویند حضرت علی در بابل نماز خوانده و بابل را نفرین فرموده است.

## ۵- دین مردم بابل

شک نیست که دین فطری، توحید و یکتا پرستی است، اما گاهی نظامات



اجتماعی خاص هر ناحیه، موجب میشود که کم و بیش اقوام و قبایل از دین فطری عدول کنند. بابل بر اثر مقتضیات موقع جغرافیائی خود از طرفی مورد هجوم اقوام گوناگون واقع شده است و هر زمان مهد تمدن قومی بوده است. از جانب دیگر، بابل در بر روی مدنیتهای ملل دیگر از قبیل تمدن ایرانی و هندی و مصری و عبری گشوده و دین ها و حضارتها را قبول کرده و درهم آمیخته بود و چون فاقد مرکزیت بوده و هر ناحیه ای به دست کاهنانی خاص اداره میشده، آیین ملی بابل پیوسته شرك بوده و به مقام توحید ترقی نیافته است. خدایان جدید با خدایان قدیم میزیسته اند و گاهی باهم میجنگیده اند و زمانی هم هنگام اعتدال خرفی، گرد هم جمع میشدند و مقدرات آسمانها را تعیین میکردند. در همین موعد بود که هر سال پادشاه سلطنت خود را بدان کیهان از مردوخ دریافت میداشت و منصب سلطنت برای وی تجدید میگردد.

در نزد بابلیان این خدایان در خدای بزرگتر یا خدای واحد، مندمج نمیشوند اما میان خدایان درجاتی وجود دارد. بزرگترین خدای ایشان «آنو» یا شمش و پس از وی «عشتار» یا «نسیانه» زهره ربه النوع عشق میباشد. «تئومات» مادر آسمان و زمین است وی ربه النوع آب تلخ است و در ظلمت و عما مستغرق میباشد. تیامه بر «آنو» رب النوع نور غالب میگردد اما از او کودکی به وجود میآید که مردوخ یا مریخ خدای جنگ است. او بدفرمان ایا مظهر خیر و علم، تیامه را بدو نیمه میکند و از يك نیمه آن، زمین «گیشار» از نیمه دیگر آسمان «آنشار» را میسازد و شوهر و یازده فرزند او را اسیر میگردد و از آنان منطقه البروج را به وجود میآورد.

مردوخ در میان دریا مقداری نی میگسترد و روی آن خاك میریزد و شهر «اوریدو» را که معبد خدایان است بر روی آب بنا میکند.

مردوخ را برخی با مریخ خدای جنگ و برخی با مشتری مطابقت میدهند. آدم ابوالبشر که از خون خدای گنہکار آفریده شده و «لولو» نامیده میشود صفات خدایان را دارا است و در بهشت عدن مأمور تهیه مایحتاج خدایان است.

بابلیان به جهان دیگر معتقد نبوده اند و چنین مینداشته اند که اگر کسی

گناه ورزد یا در قربانی و عبادت تقصیر کند، بد بیماری یا خسارت مالی دچار خواهد شد و به این ترتیب کیفر خواهد دید و هر مصیبتی که بر شخص وارد شود، کفاره گناه و کیفر تقصیر اوست « ما اصابك من سيئه فمن نفسك » گاهی هم ممکن است گناه چنان بزرگ باشد که بالای عمومی نازل شود و طوفان و وبا و مانند آن ظاهر گردد تا خلق را تصفید نماید، قصه طوفان که در نزد ملل دیگر هم سابقه دارد در داستان های بابل با اهمیت بیشتری روایت شده است و در خصوص آن خلال مقاله نوح گفتگو خواهد شد.

## ۶- انعکاس بابل در ادبیات فارسی

خاقانی گوید:

قبولش ز هاروت ناهید سازد      کمالش ز بابل خراسان نماید  
عقده بابلیان را بتواند گشاد      نتواند که اشکال قدر بگشایند  
باز گوید:

هر عقاقیر که دارو کده بابل راست      حاضر آرید و بها بدره زر باز دهید  
مه در هوای بابل چون یکقواره توزی      خیاط بهر سحرش برداشته مدور  
بابلیان عید را نقل در آتش نهند      کز حد بابل رسید عید و مه نو بهم  
اینست همان درگاه کور از شهبان بودی      دیلم، ملک بابل، هندو، شه ترکستان  
زهره باماه و شفق گوئی ز بابل جادویست      لعل و آتش در هوای قیروان انگيخته

لدا یضاً

دود آهم دوش بابل را حبش کرده است از آنک      غارت هاروتیان شد زهره زهرای من

از سعدی

آنکه در چاه ز نخدانش دل بیچارگان      چون ملک محبوس در زندان چاه بابلست  
سحر گویند حرامست در این عهد و ملک      چشمت آن کرد که هاروت به بابل نکند  
روی تو، چه جای سحر بابل؟      موی تو، چه جای مار ضحاک؟

بدین کمال ندارند حسن در کشمیر      چنین بلیغ ندانند سحر در بابل

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- دایرة المعارف بستانی ۳- دایرة المعارف اسلامی ۴- تاریخ ملل مشرق
- تألیف فروغی ۵- Dictionnaire général Biographie Larousse ۶-
- عرائس التیجان ۷- تعلیق بر دایرة المعارف اسلامی ۸- الله ، تألیف عباس عقاد ۹- تاریخ الاله
- دملوجی ۱۰- دیوان خاقانی ۱۱- کلیات سعدی .

« پایان گفتار بیست و هشتم »

در سوره آل عمران آیه ۱۱۹ به این ترتیب از بدر ذکری به میان آمده است  
 « ولقد نصرکم الله به بدر و اتم اذلة » در دو آیه بعدی مذکور است که به پیغمبر و یارانش  
 فرشتگانی در این غزوه مدد کردند .

در سوره انفال که بدزع اکثر مفسرین برای تقسیم غنائم جنگ بدر نازل شده ،  
 قسمتی از وقایع این غزوه مذکور است .

بدر نام غزوه ایست که در ماه رمضان سال دوم هجرت روز جمعه یا دو شنبه  
 هفدهم یا نوزدهم میان یاران ابوسفیان و اصحاب پیغمبر اتفاق افتاده و غلبه با  
 یاران پیغمبر بوده است . این غزوه در تقویت روحیه مسلمانان اهمیتی بسزا داشته  
 و شالوده پیشرفت اسلام و ارباب قریش و قبایل دیگر عرب به وسیله این غزوه محکم  
 گردیده است .

سبب نامگذاری این غزوه به «بدر» محل وقوع آنست چه بدر موضعی است  
 از حجاز که در جنوب شرقی «بدر الجار» به فاصله ۶۱ میل بنا به گفته بکری یا یکشب  
 راه به موجب نقل یاقوت و در شمال غربی مدینه به فاصله ۲۸ میل به گفته بکری و ۸  
 برید و دو میل به گفته مسعودی واقع است این محل دارای شبه برجی از خشت است  
 و مسجد جامعی به نام مسجد غمامه در آن بوده است .

میگویند این مسجد در محلی بنا شده که ابر بر فراز سر پیغمبر سایه میافکنده

و ویرا از حرارت آفتاب مصون میداشته است .

شمال و مشرق این ناحیه کوهستانی است و از کوههای مشرق آن چند جوی آب روان است . بعضی هم معتقدند که این ناحیه نام خود را از نهری که در این محل جاری بوده گرفته و گفته‌اند آن رشته آب به « بدر بن یخلد » تعلق داشته است . در جنوب بدر تپه‌های سنگی است و قبر سیزده تن از شهدای بدر در آن محل واقع است . مشرق بدر تپه‌های ریزه روان پوشانیده است . « ابن بطوطه » بدر را به صورت قریه‌ای دیده دارای درختان خرما و آب و آب روان، وی مسجد بدر را به نام مسجد « مبرک ناقة رسول الله » نامیده است .

واقعه جنگ بدر بدین قرار اتفاق افتاده: پیغمبر شنید که ابوسفیان با عده بسیار از اشراف قریش بار تجارت بسته‌اند و قصد شام دارند . پیغمبر یاران خود را به جنگ با ابوسفیان دعوت کرد و عده‌ای را برای شرکت در این جنگ برگزید . یاران پیغمبر سیصد و بیست یا سیصد و سیزده تن بودند که فقط دو مرد سوار در میان ایشان بود و هفتاد شتر بیشتر نداشتند و برادران چند پشته سوار شدند اما قریشیان قریب هزار تن بودند که صد سوار داشتند و هفتصد شتر با ایشان بود .

ابوسفیان چون از قصد پیغمبر آگاه شد « عمرو بن ضمضم » را به مکه فرستاد و همه اشراف قریش را برای کاروان فرا خواند همه جز ابولهب به شرکت در این جنگ شتافتند اما چون به بدر رسیدند ، راه دیگر گرفتند و کاروان ایشان از تعرض نجات یافت . ابوسفیان از قریش خواست که به مکه بازگردند و در مقام جنگ و ستیز بر نیایند . ابوجهل پیشنهاد او را نپذیرفت و گفت ما باید سه شبانه روز در بدر بمانیم و باده بنوشیم و کام دل بگیریم تا بر همه عرب قدرت و نیروی ما مسلم گردد . از اینرو قریش به سوی بدر بازگشتند . از جانب دیگر پیغمبر و یارانش زودتر به بدر رسیدند و آبراه متصرف شدند و حوضی جهت ذخیره آب تعبیه کردند . در طرف دیگر بدر که از مدینه دورتر بود، اردو زدند .

شب که در فردای آن میبایست جنگ شروع گردد باران بارید و چون محلی

که قریش برای اردوی خویش اختیار کرده بودند رستی بود بر اثر باران عبور و مرور برای قریش دشوار گردید. بهر حال در این جنگ لوا به دست «مصعب بن عمیر» و رایت لشکر باعلی بن ابیطالب (ع) بود و امارت لشکر را «فیض بن ابی صعصعه» در عهده داشت. پیغمبر با ابوبکر در کلبه‌ای از شاخ و برگ که برای حفظ آن حضرت ترتیب داده بودند مسکن گزیدند.

پس از جنگ‌های تن به تن فرمان عمومی از طرف پیغمبر صادر گردید. بسیاری از قریش کشته شدند و بسیاری اسیر گردیدند و از این جنگ غنائم فراوانی به دست مسلمین افتاد و مسلمانان برای جنگ‌های آینده تقویت شدند و فتح و غلبه‌ای که در این غزوه نصیب پیغمبر گردیده در سوره انفال از آیه ۴۳ تا ۴۷ منعکس است.

پیغمبر اکرم با اسیران، مهربانی فرمود و به فرمان خدا از عده‌ای سر بها گرفت و آنانرا آزاد ساخت و چند تن از آنانرا که نوشتن خط میدانستند از پرداخت فدیة معاف فرمود و بناشد که به جای سر بها هر کدام به ده تن از صحابه نوشتن خط بیاموزند.

حکیم سنائی در حدیقه ضمن صفت قتل حسین بن علی به منشأ کینه بنی امیه در واقعه بدر اشاره کرده است:

به دمشق اندرون یزید پلید	منتظر بود تا سرش برسد
پیش بنهاد و شادمانی کرد	تکیه بردنی و امانی کرد
بیتی از قول خویش املا کرد	کین دیرینه جست و انها کرد
دست شومش بر آن لب‌ودندان	زد قضیب از نشاط و لب خندان
کینه خزر ج و حدیث اسل	وان مکافات زشت و دست عمل
کین آبا بتوخته ز حسین	خواسته کینه‌های بدروحین

آیه ۱۷ از سوره انفال «لَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَارِمِيتُ اَزْمِيتُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمٰی» اشاره به فتح و فیروزی است که در جنگ بدر نصیب یاران پیغمبر شده است و آیه مذکور را یکی از مدارك جبر بشمار آورده‌اند. مولوی در مثنوی به تحلیل مسلک

جبر و اختیار و تفسیر آیه کریمه پرداخته و چنین فرموده است:

پیش قدرت، خلق جمله بارگه	عاجزان چون پیش سوزن، کارگه
گاه نقش دیو و گه آدم کند	گاه نقش شادی و گه غم کند
دست نی تا دست جنباند به دفع	نطق نی تا دم زند از صرّ و نفع
توز قرآن باز خوان تفسیر بیت	گفت ایزد ما رمیت اذ رمیت
گر پیرانیم تیر، آن نی ز ماست	ما کمان و تیر اندازش خداست
این نه جبر این معنی جباری است	ذکر جباری برای زاری است
زاری ما شد دلیل اضطرار	خجلت ما شد دلیل اختیار

باز مولوی در تفسیر آیه «یَقْلَلُکُمْ فِیْ اَعْيُنِهِمْ» فرماید:

هر پیامبر فرد آمد در جهان	فرد بود و صد جهانش در نهان
عالم کبری به قدرت سخره کرد	کرد خود را در کپین نقشی نورد
ابلهانش فرد دیدند و ضعیف	کی ضعیف است آنک باشد او حریف
ابلهان گفتند مردی بیش نیست	وای آنکو عاقبت اندیش نیست

در تفسیر «اذ یریکم الله فی مناهک قلیلا» فرماید:

زان نماید مختصر در چشم تو	تا زبون بینیش و جنبد خشم تو
همچنان که لشکر انبوه بود	مر پیمبر را بچشم اندک نمود
تا برایشان زد پیمبر بی خطر	و رفزون دیدی از آن کردی حذر
آن عنایت بود و فضل ایزدی	احمداء، ورنه توبد دل میشدی
کم نمود او را و اصحاب و را	آن جهان ظاهر و باطن خدا
تا میسر کرد سیری را بدو	تا ز امری او نگردانید رو
کم نمودن مرورا پیروز بود	که حقش یار و طریق آموز بود
آنک حق پشتش نباشد در ظفر	دان که خر کوشش نماید شیرنر

در باره شیطان که قریش را گفت به جنگ احمد آئید که من یار یهاکنم و قبیلّه

خود را به یاری خوانم و هم چنین راجع به گریختن شیطان وقت ملاقات صفین مولوی چنین گوید:

همچو شیطان در سپه شد صد یکم  
چون قریش از گفت او حاضر شدند  
دید شیطان از ملایک اسبهی  
آن جنود لم تروها صف زده  
پای خود واپس کشیده میگرفت  
ای اخاف الله مالی منه عون  
گفت حارث ای سراقه شکل هین  
گفت این دم من همی بینم حرب  
می نبینی غیر این لیک ای توننگ  
دی همی گفتی که پایندان شدم  
دی زعیم الجیش بودی ای لعین  
تا بخوردیم آن دم تو و آمدیم  
چونک حارث باسراقه گفت این  
دست خود دشمن زدست او کشید  
سینه اش را کوفت شیطان و گریخت  
چونک ویران کرد چندین عالم او  
کوفت اندر سینه اش انداختش  
نقش و شیطان هر دو یک تن بوده اند  
چون فرشت و عقل کایشان یک بدنند

خواند افسونی که انی جارکم  
هر دو لشکر در ملاقات آمدند  
سوی صف مؤمنان اندر رهی  
گشت جان او زیم آتشکده  
که همی بینم سپاهی بس شگفت  
از هبوا انی اری مالائرون  
دی چرا تو می نگفتی این چنین  
گفت می بینی جعاشیش عرب  
آن زمان لافت بود این وقت، جنگ  
که بودتان فتح و نصرت دم بدم  
وین زمان نامرد و ناچیز و مهین  
تو به تون رفتی و ما هیزم شدیم  
از عتابش خشمگین شد آن لعین  
چون زگفت اوش درد دل رسید  
خون آن بیچارگان زین مکر ریخت  
بس بگفت انی بری منکمو  
بس گریزان شد چو هیبت ناختش  
در دو صورت خویش را بنموده اند  
بهر حکمت هاش دو صورت شدند

### مآخذ این مقال :

- ۱- قرآن مجید ۲- سیره ابن هشام ۳- دائرة المعارف بستانی ۴- دائرة المعارف اسلامی (ترجمه فرانسه) ۵- معجم البلدان یا قوت ۶- حدیقه سنائی ۷- مثنوی مولوی
- «پایان گفتار بیست و نهم»



لفظ بعل در قرآن مجید در دو مورد مذکور است و در هر مورد معنی خاصی دارد.

در سوره هود آیه ۷۵ هنگامی که زوجه حضرت ابراهیم از بشارت تولد اسحاق مسرور میشود با تعجب به فرشتگان میگوید « و هذا بعلی شیخاً » در این آیه مراد از بعل، شوهر است و جمع آن « بعوله » میشود که در سوره بقره آیه ۲۲۸ و در سوره نور آیه ۳۱ مذکور است.

تحقیق در بعل به این معنی از برنامه این رساله خارج است و همچنین بعل در معنی کشت دیم در احادیث بکار رفته است و آن هم منظور این مقاله نیست. در این گفتار از بعل که در سوره صافات آیه ۲۵ به لفظ منکر از زبان الیاس پیغمبر ذکر شده « اتدعون بعلا و تذرون احسن الخالقین » گفتگو میشود.

مفسرین قدیم من جمله طبری بعل را به سدوجه تفسیر کرده اند نخست اینکه نام بتی باشد که قوم الیاس میپرستیدند .

دوم آنکه بعل نام زنی باشد که مورد پرستش قوم الیاس بوده .  
سوم آنکه بعل به معنی صاحب و مالک باشد چنانکه مردم یمن میگویند بعل الثور و از آن صاحب گاو اراده میکنند .

نویسنده مقاله بعل در دائرة المعارف اسلامی لغت بعل را سامی الاصل میداند و آنرا لفظ عربی نمیشناسد . و معتقد است که قرآن مجید به بعل که معبود فنیقیان

و کنعانیان بوده و در رمان الیاس عبادتش میان اسرائیلیان نیز متداول شده توجه دارد و بنابراین بعل لفظ عربی نیست اما احمد محمد شاکر در تعلیق خود بر مقاله بعل عربی بودنش را مدعی شده و حجت او گفته راغب اصفهانی است که وی همه اشتقاقات این لفظ را به يك معنى بازگردانیده و جامع همه معانی را استعلاء و تسلط پنداشته است. دلیل دیگر احمد محمد شاکر این است که تمام تقالیب این کلمه در زبان عرب دارای معنی است چنانکه بلع و عبل و لعب و علب و لبع هر کدام در عربی لفظ مستقلی است و حتی اگر با را به فا و عین را به ها تبدیل کنیم باز همه تقالیب آن دارای معنی خواهد بود. وی معتقد است که بعل در این آیه علم نیست و به همین دلیل منکر ذکر شده و به معنی رب و صاحب آمده است و از آن بت اراده شده است.

به عقیده نگارنده در نظر قرآن، بعل علم جنس است زیرا عبادت بعل که خداوند آفتاب و خداوند مشتری باشد از دیر زمانی در مشرق متداول بوده و احتمال قوی دارد که در آغاز کار، بعل فقط بر خورشید اطلاق میشده سپس در زمانها و مکانهای مختلف عناوین مختلف یافته و شکل عبادت هم تغییر کرده است.

در سفر عدد تورات از «بعل فغور» یاد شده و عبادت بعل تازمان شموئیل در میان اسرائیلیان معمول بوده سپس در مسطورات تورات تا دو قرن از بعل اثری نیست. مجدداً در زمان حضرت سلیمان پرستش بعل در بنی اسرائیل معمول میگردد و در زمان الیاس عبادت بعل و عشتاروت بوسیله ایزابل که فنیقی بوده است، سخت رواج میگردد. وی برای او در سرزمین بنی اسرائیل معابد بنامیکند و کاهنان بسیار مراقب خدمت او میشوند.

چنین به نظر میرسد که عبادت بعل بوسیله فنیقیها از طرفی در مستعمرات ایشان رواج یافته و از جانب دیگر به ملل مجاور یعنی عبرانیان و در آن طرف دریا به یونانیان سرایت کرده باشد، در نزد کلدانیان کلمه بعل به صورت بعل و بل و بیل و بعلوس و ویلوس در آمده و در یونان این لفظ به شکل فیلوس تبدیل صورت داده است و سپس در نزد اقوام دیگر اروپائی عین به الف تبدیل شده و با الفاظ دیگر

مرکب گردیده است مثلاً «آنی بال» نام سردار کار تازی لفظ مرکب است و جزء اخیر آن «بال» محرف بعل میباشد در اسکاتلند محلی به نام بالتین (تل آتشین بعل) معروف است.

نگارنده احتمال میدهد که کلمه بال به معنی مجلس رقص و پساوند کلمات فستیوال و کارناوال نیز مأخوذ از لفظ بعل باشد زیرا مهر پرستی در ملل قدیم رونق و شیوعی به سزا داشته و چشم اقوام ملل پیش از اجرام دیگر سماوی بدخورشید متوجه بوده است و مخصوصاً ملل تاجر و دریانورد از وجود خورشید بهره‌ای بزرگ یافته‌اند و آئین مهر پرستی را با خود به اطراف جهان برده‌اند و مسلماً الفاظ مربوط به این آئین نیز از ملتی به ملت دیگر منتقل شده و در پیش برخی از اقوام تغییر معنی داده چنان که بعل در نزد کلدانیان همان مردوخ یعنی مشتری شده است در صورتیکه آشوریان نام بعل را به خورشید داده بودند. بهر حال در پرستش بعل نیز میان اقوام و ملل، آداب مشترکی وجود داشته و از جمله آن آداب مشترک آتش افروختن در مکانهای مر تفع و گذراندن قربانی های حیوانی یا انسانی از آتش بوده است.

در پایان باید متذکر بود که اضافه شدن بعل به کلمات مختلف از قبیل بعل فغور و بعل نمرود و مانند آن بهترین مؤید علمیت آنست و ترکیب این لفظ با بسیاری از اعلام تاریخی و جغرافیائی از قبیل بعلبک و ایزابل و تغییر لهجات آن بدخوبی شیوع و شهرت و سرعت انتقال این لفظ را در نواحی مختلف جهان بد اثبات میرساند.

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید . ۲ - تفسیر تبیان . ۳ - دائرة المعارف اسلامی ( ترجمه عربی )
- ۴ - تعلیق احمد شاکر بر مقاله بعل . ۵ - قاموس کتاب مقدس . ۶ - تورات ، ( کتاب پادشاهان ) .

« پایان گفتار سی ام »

## ۱ - تبع در قرآن مجید

از قوم تبع دوبار در قرآن مجید یاد شده است: یکی در سوره دخان یعنی سوره ۴۴ آیه ۳۶ و دیگر در سوره ق یعنی سوره پنجاهم آیه ۱۳ .

در مورد اول نحوه تذکر چنین است که عده ای از قریش منکر معادند و میگویند که با مرگ دفتر ایشان بسته میشود و دیگر به جهان باز نمیگردند . اگر معاد و نشر و زنده شدن اموات راست است پدران ما را بیاورید . مقابل، قرآن به عنوان تذکر می پرسد: آیا اینان بهترند یا قوم تبع که گناهکار بودند؟

در سوره ق نام قوم تبع پس از فرعون و اخوان لوط و اصحاب «ایکه» مذکور است و در باره همه آنان قرآن مجید چنین داوری میکند: جمعی فرستادگان را تکذیب کردند ما ایشانرا هلاک ساختیم و وعید و تهدید نسبت به آنان تحقق یافت . بعضی از مفسرین گفته اند که تبع خود مؤمن بوده ولی قوم او بت پرست و مشرک بوده اند .

در تفسیر صافی روایتی است که به موجب آن تبع منصب رسالت و نبوت بر قوم خود داشته است .

## ۲ - تبع در قصص

از باب قصص مینویسند که تبع یکی از پادشاهان جهانگشای یمن بوده که تا

هند لشکر کشی کرده و تمام ممالک را تساهند در حیطه تصرف خویش آورده است .  
ضمن لشکر کشی وارد مکه شده و قصد داشته است که کعبه را ویران کند، لکن دچار  
زکام شدید شده بد قسمی که اطباء از درمان او عاجز ماندند.

در میان ملازمین وی چندین حکیم ملتزم بودند و ریاست آنانرا حکیمی به نام  
«شامول» بر عهده داشت. وی تشخیص داد که زکام اثر سوء قصد به خانه کعبه است و اگر  
تبع از قصد خود پشیمان شود و استغفار کند، درد بیدرمان او معالجه خواهد شد به این  
ترتیب، تبع از قصد خویش بازگشت و نذر کرد که خانه کعبه را محترم دارد و برای  
آن پوشش و پیراهنی از حصیر ترتیب دهد. در خواب دید که به او گفتند خانه ما را پوشش  
بوریا ئی نشاید. از این رو تبع تصمیم گرفت که کعبه را بردیمانی پیوشد. باز در  
خواب دید که به او گفتند خانه ما را بردیمانی نشاید، لذا تبع بر آن شده که خانه  
کعبه را قصب پوش کند و اولین بار پیراهن کعبه را او تهیه کرد. این رسم هنوز ادامه  
دارد و هر سال مصریان برای کعبه پیراهنی می آورند و کعبه را با آن می پوشانند. ( در  
مقاله کعبه به وصف پیراهن و تشریفات آن توجه خواهد شد).

باز گویند که تبع از مکه به مدینه آمد و چون شامول میدانست شهر مدینه مرکز  
دین اسلام و مسکن پیغمبر خاتم خواهد شد، از تبع خواست که وی را رخصت دهد تا  
در آنجا ساکن گردد. تبع با درخواست او موافقت کرد و نامه ای به حضرت محمد نوشت  
و از پیش به آیین وی اقرار آورده این نامه در خانواده شامول باقی بود و دست به دست  
میکشت تا بوسیله «ابوایوب انصاری» به پیغمبر عرضه شد و حضرت پیغمبر تبع را برادر  
خویش خواند و برای او درخواست رحمت و آمرزش کرد.

### ۳- تبع از نظر تاریخی

داستان تبع از جهت تاریخی روشن نیست. همین قدر معلوم است که در اواخر  
قرن دوم مسیحی حبشیان بر مملکت سبا و حمیر و معین تسلط یافتند و مسیحیت را در  
یمن رواج دادند و در شهر ظفار یا «ریدان» کلیسای مجللی بر پا کردند که شرح آن  
در کتیبه ها و نقوش حضر موت دیده میشود.

از سال ۳۷۵ میلادی حکومت به بومیان یمن رسید و تا سال ۵۲۳ این حکومت دوام داشت، لکن حکام بومی از حبشه تبعیت میکردند و شاید به این مناسبت بوده که هریک از ایشان تبع و مجموع افراد این خانواده تبابعه نامیده شده‌اند. قدرت و نفوذ تبابعه در قرن پنجم میلادی بوده و بدون شك مسیحیان حبشه و یمن با کعبه معارضه داشته‌اند و میخواستند که همه قبایل عرب را به کلیسای ریدان متوجه کنند. مسافرت یکی از تبابعه به حجاز و ورود یا اقامت موقت او در مکه شاید مسلم باشد زیرا در شهر مکه محلی است که دارالتبابعه نامیده میشود و داستان پیراهن کعبه هم به حد توان ترسیده است، لذا باید گفت که لشکرکشی یکی از تبابعه به مکه و داستان پیراهن کعبه در قرن پنجم میلادی اتفاق افتاده و این لشکرکشی مقدمه لشکرکشی ابرهه به مکه بوده است.

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- تاریخ الیمن تألیف دکتر احمد نخری.

«پایان گفتارسی و یکم»

تورات که در لغت عبری توره و توریه تلفظ میشود به معنی شریعت یا ناموس است.

یهودیان تورات را بر اسفار پنجگانه یعنی سفر تکوین (genèse) و سفر خروج (exode) و سفر اعداد (nombres) و سفر لاویان (lévitique) و سفر تثئیه (deutéronome) اطلاق میکنند و گاهی نیز تورات بر مجموعه کتب عهد عتیق اطلاق میگردد. در یکی از اشعار شرای یهود که در سیره «ابن هشام» روایت شده تورات به عنوان کتاب منزل بر موسی مذکور است.

در قرآن مجید هفده بار لفظ تورات ذکر گردیده و در همه موارد مراد از تورات کتابی است که به حضرت موسی وحی شده است.

تورات در اصطلاح قرآن، غیر از توراتی است که اکنون ملل یهود و مسیحی در دست دارند اینک باید تورات را هم در اصطلاح قرآن و هم در اصطلاح یهود مورد مطالعه قرار داد.

#### ۱- آنچه در قرآن مجید راجع به تورات مسطور است.

به موجب سوره مائده تورات نازل شده است و در آن هدایت و نور به ودیعه گذاشته شده. پیغمبران و ربانیون و احبار به موجب آن، میان یهود حکم میکنند و احکام ایشان بر حسب محفوظاتی است که از کتاب خدا دارند.

در تورات قانون قصاص مدون است که جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و گوش در برابر گوش و بینی در برابر بینی باید قصاص گردد و همچنین زخم‌ها و جراحات قابل قصاص است.

پیغمبر مخیر است که هرگاه یهود برای درخواست حکم و قوی پیش‌وی آیند، میان ایشان به عدالت داوری کند یا آنکه از ایشان اعراض فرماید. لکن بعید نمی‌ماید که یهود به پیغمبر داوری دهند درحالی‌که خودشان تورات در دست دارند که در آن حکم خدا است ولی یهودیان فاسق‌اند و به تورات عمل نمی‌کنند.

حضرت عیسی تورات را تصدیق فرموده و برای تعلیم تورات و انجیل مبعوث شده است. اگر اهل کتاب به تورات و انجیل عمل می‌کردند، آسمان و زمین به ایشان برکت می‌بخشید و تا به تورات و انجیل عمل نکنند هیچ عنوان و مزیتی در جهان ندارند.

بهموجب آیه ۸۷ از سوره آل عمران هر طعامی بر بنی اسرائیل حلال است مگر آنچه اسرائیل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده است برای اثبات این مدعی، قرآن، یهود را به احضار و تلاوت تورات دعوت می‌کند.

از این آیه معلوم می‌شود که تورات در زمان پیغمبر مطالب سفر تکوین را کلاً یا بعضاً شامل بوده است.

بنابر سوره اعراف آیه ۱۵۶ در تورات و انجیل نام پیغمبر امی، مکتوب است و همچنین در سوره فتح آیه ۲۹ اشعار شده که صفات پیغمبر و مؤمنانی که با اوینداز جهت رحمتی که فیما بین خود و شدت و خشونت‌ی که در برابر کفار دارند در تورات و انجیل تصریح شده است.

در کتاب «اشعیا» باب ۴۲ آیات یک و چهار صفاتی شبیه به همان صفات مذکور در قرآن ذکر شده که یهودیان و مسیحیان آن صفات را بر کورش تطبیق می‌کنند، لکن گسترده شدن شریعت در جزیره‌ها که در کتاب اشعیا مذکور است با کورش مناسبت ندارد مگر اینکه بگوئیم مراد از شریعت، قوانین مملکتی است.



بهموجب آیاتی از سوره بقره عده‌ای از یهود کتاب را چنانکه باید تلاوت میکنند و بهمان اندازه که فرزندان خود را میشناسند به پیغمبر موعود یا به کتاب تورات شناسائی دارند، لکن عده‌ای از اینان حقیقت را کتمان میکنند و کلمات را بوسیله تغییر موضع تحریف مینمایند و گاهی در تلفظ بعضی کلمات، زبان را در دهان می‌پیچند تا الفاظ به نحو دیگری اداء شود و بر معانی دیگری حمل گردد، چون باهم خلوت میکنند میگویند آیا از فتح و ظفری که خداوند به پیغمبر عطا فرموده مسلمانان را با خبر میسازید؟ عده‌ای هم به دست خویش کتاب مینویسند و میگویند این کتاب از نزد خداست. بدین کار دست میزنند تا به وسیله فروش آن، بهای کمی بدست آورند.

از بیانات مذکور معلوم میشود که قرآن مجید آن تورات را که یهود در زمان پیغمبر در دست داشته‌اند منکر نبوده ولی اشاراتی در قرآن موجود است که در همان وقت کتب معمولی نیز وجود داشته که به نام تورات یا تفسیر تورات، یهودیان بدان استناد می‌جستند.

قرآن مجید خرافات و اوهام یهود را که مستند به هیچ سندی نبوده نیز نقل کرده است از جمله آن خرافات این است که یهود، عزیر را پسر خدا دانسته‌اند. دیگر آنکه یهود میگفتند که جز چند روز در آتش دوزخ باقی نخواهند ماند و فقط بهمان اندازه‌ای که پدران شان گوساله پرستیده‌اند عذاب خواهند کشید سپس به بهشت خواهند رفت و جز یهود قوم دیگری وارد بهشت نخواهد شد.

بعضی از احکام قرآن با احکام تورات شباهت دارد و تقریباً قوانین تزویج اسلامی، با قوانین زناشوئی یهود بسیار نزدیک است اما در قرآن مجید ذکری از وجود احکام مشابه در تورات نشده و تنها به وجود حکم قصاص در تورات تصریح شده است. در سوره «نحل» بعضی از خوراکیهای گوشتی که بر یهود حرام میباشد مذکور است. همچنین قرآن مجید قصی نقل کرده که در تورات فعلی یهود موجود است، لکن قصص قرآنی موجزتر است و فقط جنبه حکمت بردازی و وعظ و عبرت دارد در صورتی که تورات جزئیات را چنان نقل میکند که گوئی يك حادثه تاریخی مسلم است.

در قرآن داستانهائی نیز هست که در تورات موجود نیست اما تحقیقات اخیر ثابت کرده است که همه قصص قرآنی در تورات یا « تلمود » یا « میشنا » اصل و ریشه‌ای دارد و این امر هر چند از نظر مخالفین به عنوان نقیصی برای قرآن تلقی شده، در حقیقت مثبت اعتبار و ارزش قرآن است زیرا موجب ایراد قصص در قرآن آن بود که از مقبولات و مسلمات اقوام مختلف، استفاده شود و در راه اصلاح و تهذیب ایشان باروش جدل یا خطابه بکار رود و میبایست آن قصص اعم از تاریخی و غیر تاریخی در میان آن اقوام، مشهور بوده و در کتبی ضبط شده باشد و این اصل در جمیع داستانها و قصه هائی که در قرآن موجود است کاملاً محفوظ است و هیچ داستانی بی منشأ در قرآن وجود ندارد.

لفظ اسفار نیز در سوره جمعه آیه ۵ مذکور است و کسانی که حامل تورات اند و به آن عمل نمیکنند به خرابی تشبیه شده اند که بار آنها اسفار باشد. از این تشبیه بر می آید که اوراق تورات یا کتب و قوانین یهود بحدی زیاد بوده که آنرا بر خراب میکرده اند. (سعدی این مضمون را در بیتى بکار برده ولی اسفار را به معنی مطلق کتاب ترجمه کرده و از باب اقتباس ضمن یکی از حکایات گلستان فرموده است:

نه محقق بود نه دانشمند      چارپائی بر او کتابی چند)

شك نیست که یهود قوانین بسیار داشتند چه اولای ملتى کهن بودند و ثانیاً در مملکت های مختلف سفر کرده و مدتی در کشور بابل که از ممالك متمدن آن زمان بوده اقامت داشته اند.

احادیثی نیز بر ریشه دار بودن قوانین یهود اشعار دارد چه به موجب حدیثی که در صحیح بخاری مسطور است، حضرت رسول راجع به حکم « رجم » از یهود سؤال کرد و آنان رجم را با آنکه در کتب ایشان مسطور بوده منکر شدند، از گفتار پیغمبر اکرم چنان بر می آید که یهود احکام واقعی و مطالب اساسی مندرج در تورات و کتب انبیاء را بامقداری خرافات و مطالب باطل آمیخته اند از این رو مسلمانان رانهی فرمود که منقولات و گفته های اهل کتاب را نه تصدیق کنند و نه تکذیب نمایند، زیرا در گفتارهای ایشان قسمتی حق و قسمتی باطل یافت میشود ( تمهید بخاری باب

۱۴۵). در قرآن مجید علاوه بر تورات نام زبور که یکی از کتب موجود در تورات فعلی است ذکر شده و آیه‌ای از آن در سوره انبیاء نقل گردیده و در سوره ابراهیم تمثیل کلمه طیب به شجره طیبه شبیه به تمثیلی است که در کتاب زبور باب یک شماره ۳ موجود است. علاوه بر تورات و زبور ممکن است لفظ مثنائی که در قرآن دوبار ذکر شده مأخوذ از لفظ میشنا باشد و در این خصوص در مقاله قرآن بیشتر گفتگو خواهد شد.

## ۲- توراتی که فعلاً در دست یهود و نصاری است

فعلاً سه نسخه از تورات در دست است و هر کدام مقبول طایفه ای است و این سه نسخه عبارتست از ۱- نسخه عبری ۲- تورات سامری ۳- تورات یونانی یا سبعینی.

«لوس پوس» معتقد است که تورات حضرت موسی را ربیون یهود در تابوت عهد جا داده بودند و هر هفت سال آنرا از تابوت بیرون می‌آوردند و بر یهود میخواندند و این نسخه در فتنه‌های فلسطین از میان رفته سپس «عزیر» با همکاری «حجی» و «زکریا» تورات را جمع آوری کرده و آن نسخه هم از دست رفته است.

نسخه عبرانی که فعلاً در دست می‌باشد در قرن نهم میلادی تنظیم شده و در قرن پانزدهم به طبع رسیده است.

## ۳- اسفار تورات

تورات یا عهد عتیق شامل چهار قسمت است، قسمت اول اسفار پنجگانه می‌باشد که آنها را رویهم پانتاتوک (Pentateuque) مینامند پانتاتوک به معنی پنج کتاب یا پنج سند است و به ترتیب عبارتست از ۱- سفر تکوین (Genése) که با قصه آفرینش شروع میشود و به استقرار عبرانیان خاتمه می‌یابد - ۲- سفر خروج (Exode) که خروج بنی اسرائیل را از مصر شرح میدهد - ۳- سفر لاویان یا احکام (lèvitigue) که بیشتر احکام آئین یهود در آن مندرج است - ۴- سفر

اعداد (Nombres) که قوای مادی اسرائیلیان را ممثل میسازد - ۵ - سفر تثنیه (deutéronome) که مکمل چهار سفر دیگر است.

قسمت دوم قسمت تاریخی (Hayiographes) این قسمت بر صغیفه یوشع و کتاب روت و کتاب داوران و کتاب اول و دوم سموئیل و کتاب اول و دوم پاشادهان و هر دو کتاب تواریخ ایام و کتب چهارگانه عزرا (esdras) و دو کتاب مکابه و کتاب استرو سفر ایوب مشتمل میباشد قسمت سوم قسمت حکمی است. این قسمت مشتمل بر بیان حکمتها است از قبیل امثال سلیمان - کتاب جامع - غزل غزلها - مزامیر یا زبور داود. قسمت چهارم کتب انبیا این قسمت عبارتست از کتابهای اشعیا - ارمیا - مراثی ارمیا - نحمیا - حزقیال - دانیال - حوشع - یوئیل - عاموس - عوبدیا یونس - میکاه - ناحوم - حبقوق - صفیا - حبی - زکریا - ملاکی. در کتب عهد عتیق که مورد قبول کلیسای لاتین است کتابهای دیگری یافت میشود و آن کتب مورد تصدیق عده زیادی از علماء یهودی و مسیحی واقع نیست و آن کتابها را apocryphe میخوانند از این قبیل است کتاب مکابه و کتابهای سوم و چهارم عزرا و کتاب حکمت سلیمان و کتاب باروخ و کتاب یویله و مراثی ارمیا و ملحقات دانیال و رؤیای سه طفل مقدس و دعای ماناس Manassea و قصه susabnumah و کتاب بل و ازدها و کتاب آدم و حوا و کتب توییا و کتاب یهودیه.

Apocryphe لفظی است یونانی و معنی آن نهفته و نهان بوده و معادل با Gonoz در زبان عبری و کنز عربی و گنج فارسی است، لکن بتدریج در معنی الحاقی و اضافی و سپس در معنی مجعول بکار رفته است، مطلب دیگری که در اینجا باید یاد آوری شود اینست که اروپائیان مجموعه عهد عتیق و عهد جدید را Bible می نامند و Bible یونانی الاصل است. در یونانی بمعنی کتاب با اهمیت بوده و گویا ریشه یونانی آن مأخوذ از Biblus باشد که شهری بوده در فینیقیه دارای کتب و آثار علمی و لفظ Bibliothèque در زبان فرانسه که به معنی کتابخانه است از Biblus اشتقاق یافته است.

## ۴- ترجمه‌های تورات

الف: ترجمه کلدانیه - چون عده کثیری از قوم یهود به آشور و بابل به اسیری برده شدند، ناچار لغت کلدانی را در عوض لغت خودشان معمول داشته و بعضی از اسفار مقدسه را بدان لغت ترجمه کرده آن را ترگوم نامیده‌اند «نحمیا» نیز بدان اشاره کرده است (رجوع شود به نحمیا باب ۸ آیه ۸) اما تمام کتاب مقدس به کلدانی ترجمه نشده است.

ب: ترجمه یونانی - مشهورترین ترجمه‌های یونانی ترجمه سبعینی یا هفتادی است که هیتی از یهود در تحت توجه «بطلمیوس فیلادلفوس» در سال ۲۸۵ قبل از مسیح به ترجمه آن شروع نموده و هفتاد و دو نفر در این کار مشغول بوده‌اند و «ابو کریفا» یعنی کتب مجعوله نیز در ضمن این ترجمه هاست. برخی از یهودیان معتقدند که کتب ابو کریفا اصیل می‌باشد و عدمی از مسیحیان می‌گویند که این کتابها موجود بوده و حضرت مسیح از آنها استشهاد فرموده است و همچنین کاتبان عهد جدید و آباء کلیسائی به آنها استشهاد کرده‌اند. تورات سبعینی از یونانی به لاتین ترجمه شده و در کلیسای مشرق تا امروز هم جزء قوانین و دستورالعمل آنان محسوب است ولی چون مسیحیان از آیات آن استشهاد نموده برضد یهود حجت آوردند، علیهذا یهود ترجمه نامبرده را ترك کرده به اصل عبرانی رجوع کردند. تورات سبعینی در بعضی موارد بر حسب معنی ترجمه گردیده و اعتنائی به ترجمه تحت اللفظی نشده است. تراجم دیگر یونانی نیز بوده که آثاری از آنها باقی نمانده است.

ج: ترجمه سریانی - این ترجمه از اصل عبرانی منقول است و چون ترجمه تحت اللفظی بوده است آن را «پشیطو» یعنی بسیط نامیدند.

از قرار معلوم در آخر قرن دوم میلادی این ترجمه انجام یافته و بعد از ترجمه سبعینی قدیمترین ترجمه‌هائی است که مترجم از اصل عبرانی است. از آن پس کتب عهد جدید هم در قرن دوم میلادی بسریانی ترجمه شده و آن را نیز پشیطو

نامیده‌اند.

د: ترجمه حبشیه - این ترجمه از یونانی نقل شده و زمان ترجمه آن معلوم نیست ولی به قدمت وصحت ترجمه سریانی نمیباشد.

ه: ترجمه ارمنیه - این ترجمه از پیشطو به زبان ارمنی نقل شده است و آن را از روی ترجمه یونانی در سال ۴۳۵ میلادی اصلاح نموده‌اند.

و: ترجمه ممفیه - ترجمه ممفیه را ترجمه قبطیه نیز گویند و در قرن سوم میلادی از روی ترجمه سبعینی نقل شده است.

ز: ترجمه صعیدیه - مختص قبطیان صعید است و از ممفیه قدیم ترمیباشد.

ح: ترجمه کوئی - این ترجمه را «اولفیلاس کوئی» در قرن چهارم میلادی از یونانی تهیه کرده است.

ط: ترجمه لاتینی - اولین ترجمه لاتین عهد عتیق را «ایطالا» نامیده‌اند.

ی: ترجمه وولگات - ترجمه‌ایکه به «وولگات» معروفست مترجم آن جیروم است که عهد عتیق را از عبرانی و عهدجدید را از یونانی در فاصله سالهای ۳۸۰-۴۰۵ میلادی ترجمه نموده و مجمع «ترنت» در سال ۱۵۶۳ میلادی آن را قبول کرده و همچون نسخه اصل پذیرفته و حکم بدقبول و اطاعت آن داده است.

یا: ترجمه‌های جدید - ترجمه‌هائی است که در قرن پانزدهم در زمان اصلاح عمومی به زبان های اروپائی صورت گرفته است.

یب: ترجمه عربی - از قرن اول اسلام صحابه راجع به قصص تورات، از یهودیانی که به دین اسلام مشرف شده بودند استفاده میکردند و به این ترتیب بسیاری از سخنان کعب الاحبار و وهب بن منبه و یهودیان دیگر در تفاسیر اسلامی ثبت و ضبط شد و بسیاری از آن قصص و داستانها ساخته و پرداخته ذهن فسانه دوست یهودیان بود که علماء اسلام قبول آن را جایز ندانستند و متاخرین سعی کردند که اسرائیلیات را از تفاسیر خارج کنند.

در زمان خلافت امویان و اوائل خلافت عباسیان که علم کلام رونقی بسزا داشت عده‌ای از متکلمین سعی کردند تورات را بخوانند و از قصص و احکام آن

آگاهی بدست آوردند.

«ابن قتیبه» در کتاب «المعارف» آیات بسیاری از کتب عهد عتیق نقل کرده همچنین «علی بن ربن طبری» ترجمه چندین آیه را از اسفار تورات در کتاب «الدین والملك» آورده است.

در کتب دیگر ابن قتیبه فقراتی از تورات نقل شده که با نسخ تورات فعلی موافق نیست از این روشیخو معتقد شده که این علماء نسخه دیگری از تورات در دست داشته اند. «ابن العبری» که صحت قول وی مسلم نیست گفته است اولین ترجمه عربی تورات در اواخر قرن ششم میلادی انجام یافته است. مسعودی از سه ترجمه تورات یاد میکند یکی ترجمه حنین بن اسحاق متوفی به سال ۲۶۰ و دوم ترجمه ابو کثیر عالم یهودی متوفی به سال ۳۲۱ یا ۳۲۹، سوم ترجمه سعد بن یوسف عالم دیگر یهودی ملقب به «قیومی» متوفی به سال ۳۳۱ این ترجمه فعلاً موجود است.

بعلاوه در سال ۱۵۴۰ میلادی در اسپانیا تورات از لاتین به عربی ترجمه شده و ترجمه عربی دیگری بنا به نقل قاموس کتاب مقدس موجود است که يك قسمت آن از یونانی و قسمت دیگر از عبرانی و يك قسمت هم از لاتین نقل شده است. اخیراً ترجمه های جدید نیز به عربی نقل گردیده و آیاتی که مشعر به بشارت ظهور پیغمبر اکرم بوده و همچنین آیاتی که راجع به اسماعیل و کوه فاران است به وسیله متکلمین اسلامی شرح و تفسیر شده است.

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- دائرة المعارف اسلامی ۳- دائرة المعارف بستانی ۴- قاموس کتاب مقدس Dictionnaire général de Biographie ۶- بریتانیکا جلد اول
- ۷- ملل و نحل شهرستانی.

«پایان گفتار سی و دوم»

ثمود یکی از قبایل عرب است که در ردیف «عاد» و «جدیس» و «طسم» نام ایشان را تاریخ ثبت کرده و در اشعار «اعشی» و «امیه بن ابی الصلت» نام ایشان ذکر گردیده و قرآن مجید بیست و شش بار از این قوم یاد کرده است.

در کتیبه سارگن دوم، پادشاه آشور که ۷۱۵ سال پیش از میلاد میزیسته نام این قبیله مذکور است و به موجب این کتیبه قوم ثمود یکی از قبایل وحشی عرب به شمار رفته اند که مطیع دولت آشور بوده اند و در شمال و مشرق به چادر نشینی روزگار به سر میبرده اند.

«اراتستن» و «پلین» مسکن ثمودان یا سمودین را «هکرا» و «ماسا» که همان «حجر» و «دومیه الجندل» باشد معرفی کرده اند.

حجر در شمال حجاز است و در مشرق کوه «العلا» قرار دارد در کتیبه هائی که از این کوه بدست آمده نام ثمود و لحيان دیده شده است از اینرو یکی از مستشرقین معتقد است لحيانها که تا ششصد بعد از میلاد روی کار بوده اند از اعقاب ثمود باشند. قرآن مجید قصه ثمود را به اختصار یاد کرده: به موجب قرآن، خداوند بر ثمود که قومی مغرور و متکبر بوده اند و در سنگهای کوه برای خود خانه می تراشیدند صالح را به نبوت مبعوث فرموده تا ایشان را به عبادت خدای یگانه دعوت کند و از فساد بازدارد و آنانرا از عذاب بترساند.



قوم نمود به صالح گفتند ما به تو امیدها داشتیم و هرگز تصور نمی‌کردیم که مارا از پرستش خدایان باز داری. اگر راست می‌گوئی و خداوند در مقابل اعمال بدی که از ما سر میزند مارا کیفر خواهد داد، نشان و آیتی به ما بنما.

صالح ناقه‌ای را بدیشان معرفی کرد و گفت: این ناقه خدا آیت شما خواهد بود. يك روز باید این ناقه آب بیاشامد و شما هم برای نوشیدن آب، روزمعین خواهید داشت. ناقه را بگذارید در زمین خدا بچرد و به او آزار نرسانید.

در سورة شمس هم از ناقه نام برده شده است و بر «ناقة الله» سقیاها معطوف است که طرز و موقع آب نوشیدن آن ممکن است باشد و در نظر برخی مراد از سقیاها فسیل ناقه است اما قول اخیر بعید مینماید.

قوم نمود ناقه را پی کردند. صالح به ایشان فرمود سه روز در خانه‌های خود بمانید و منتظر باشید. در روز چهارم زلزله و صاعقه‌ای به وقوع پیوست و این قوم بکلی از میان رفتند.

می‌بایست هلاك این قوم بر اثر آتش فشانی کوه‌های آتش‌فشان باشد که در حوالی حجر واقع است و صخره‌های آتش‌فشانی که اعراب آنرا حره مینامند در این سرزمین قسمت وسیعی از ناحیه حجر را پوشانده است.

اهل تفسیر و ارباب قصص، داستان نمود را تفصیل کرده‌اند و برای ایشان سلسلة النسبی ترتیب داده‌اند. نسب قبیله نمود به «نمود بن جاثربن سام بن نوح» میرسند و پیغمبر ایشان «صالح بن عبید بن اسف بن ماشح بن جاثربن نمود» بوده است که برایشان ریاست داشته.

قوم نمود از طول عمر بهره‌مند بوده‌اند و ابنیه محکم از سنگ می‌ساختند. چون صالح، آنانرا به پرستش خدای یگانه دعوت کرد، در یکی از اعیاد از او خواستند که از سنگ برای ایشان ناقه بیرون بیاورد و گفتند اگر این حادثه اتفاق افتد، کیش پدران را رها خواهند کرد و خدای یگانه را خواهند پرستید.

به عقیده نگارنده بر آوردن ناقه از سنگ اشتباهی است که در نتیجه تقارب لفظی میان حجر بکسر حاء و سکون جیم «محل اقامت نمود» و حجر به فتح‌تین که به

معنی سنگ میباشد پیش آمده است.

به دعای صالح ناقه‌ای از سنگ برآمد و صالح قوم خود را به حفظ حرمت و رعایت حق شرب آن ناقه توصیه فرمود و گفت که جوانی سرخ موی و کبود چشم، ناقه را پی خواهد کرد.

مردم بر آن شدند که هر موبوری که بدان نشان باشد مقتول گردد. پس از مدتی از دوشریف زاده پسری بدین نشان پیدا شد و شیوخ قبیله از کشتن نوزاد خود داری کردند و نه نفر همداستان شدند که صالح را به قتل رسانند. (بعضی از مفسرین افساد نه قبیله شهر را که در قرآن یاد شد اشاره به اشخاص مذکور در فوق پنداشته‌اند). آنان در کمین صالح به مغاره‌ای پناه بردند لکن مغاره برایشان فرو ریخت و همه مردند.

راجع به پی کردن ناقه گفته‌اند که شخصی به نام قدار با رفیقان خود باده میزد. یاران خواستند که مقداری آب با شراب بیاورند اما چون نوبت شرب ناقه بود آب یافت نشد از اینرو قدار با رفیقان خود همداستان شد که ناقه را بکشد. بعضی هم گفتند دو زن بدکار دوجوان را به این عمل ترغیب کردند.

چون ناقه کشته شد جنایتکاران از کرده خود پشیمان شدند و به عذر خواهی پیش صالح آمدند. صالح به ایشان گفت که اگر کره شتر را دریابند شاید گناهان ایشان آمرزیده شود. اما فسیل ناقه صالح سر به کوه بر آورد و خداوند چندان کوه را بلند ساخت که مردم به کره شتر دست نیافتند.

بعضی از مفسرین نوشته‌اند که حضرت محمد چون به شهر ثمود رسید یاران خود را از نوشیدن آب و خوردن غذا در آن شهر نهی فرمود و کوهی که فسیل ناقه صالح بر فراز آن رفته بود و همچنین راهی را که ناقه برای نوشیدن آب طی میکرد به یاران خویش نشان داد.

در ادبیات فارسی ثمود به عنوان يك قبیله کهن که آثار ایشان به کلی محو شده منعکس است.

منجمله سعدی فرماید:

این همان چشمه خورشید جهان افروز است  
که همی تافت بر آرامگه عاد و نمود

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- دائرة المعارف اسلامی ۳- عرائس التيجان ۴- دائرة المعارف بستانی
- ۵- قصص القرآن ۶- تفسیر تبیان.

«پایان گفتار سی و سوم»

در آیات ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ از سوره بقره نام جالوت مذکور است و قصه طالوت و داستان کشته شدن جالوت به دست داود علیه السلام از آیه ۲۴۷ تا آیه ۲۵۲ مندرج است. نخست مفاد آن آیات نقل میشود و سپس خلاصه داستان را برحسب مندرجات تورات شرح میدهم و اقوال مفسرین را در این باب ذکر می‌کنیم.

### ۱- شرح قصه برحسب بیان قرآن مجید:

«ملاً» یعنی اکثریت یا برجستگان .

بنی اسرائیل به پیغمبر خود گفتند برای ما پادشاهی معین کن تا به همراهی او بادشمن بجنگیم و به پیغمبر خویش اطمینان دادند که جنگ بادشمن را به جان خواهند پذیرفت. آن پیغمبر به ایشان گفت : خدا طالوت را بر شما به پادشاهی برگزیده است . عده‌ای از اسرائیلیان گفتند از کجا ویرا بر ما پادشاهی و تسلط باشد با اینکه ما برای پادشاهی از او شایسته‌تریم و وی از جهت مال و منال بر ما برتری ندارد . پیامبر گفت خداوند او را بر شما برگزیده و او را از جهت دانش و از جهت قوای جسمانی بر شما برتری بخشیده است. خداوند پادشاهی را به هر کسی که بخواهد ارزانی میدارد . نشانه پادشاهی او آنست که تابوت را برای شما بیاورد و از آن تابوت شما «سکینه» و آرامش خاطر خواهید یافت و یادگار خاندان موسی و هارون را در آن

خواهید دید. تابوت را فرشتگان خواهند آورد. بنی اسرائیل پادشاهی اورا پذیرفتند و چون طالوت با لشکریان خویش عازم میدان جنگ شد به لشکریان گفت: خدا شما را به وسیله نهری میآزماید آن کسی که از آب نهر ننوشد یا کفی از آب بردارد از آن من خواهد بود و هر که از آب نهر بنوشد از آن من نیست.

عدهای از آب ننوشتند و بیشتر قوم نتوانستند بر نفس خویش غالب آیند و از شرب آب خودداری کنند.

چون طالوت و افراد مؤمن لشکر از نهر گذشتند و سپاه فراوان جالوت را به چشم خویش دیدند، عدهای گفتند که ما را یارای جنگ با جالوت نیست، اما آنان که به لقای حق امیدوار بودند و پیروزی خود را بانیروی ایمان یقین داشتند، گفتند: بسا شده که عدهای اندک بر گروهی انبوه بامددویاری خدای یگانه پیروز شده اند آری خدا با صابران است.

چون لشکر اسرائیل در برابر جالوت و لشکریانش صف کشیدند، از خداوند صبر و ثبات قدم و پیروزی بر کافران را خواستار شدند و توانستند به اذن حق دشمنان را شکست دهند. جالوت را داود به قتل رسانید. خداوند به داود پادشاهی و حکمت ارزانی داشت، اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمیکرد زمین فاسد میشد ولی خداوند بر جهانیان صاحب فضل و بخشش است.

## ۲ - قصه طالوت و جالوت بر حسب تورات

در تورات نام جالوت «جلیات» ذکر شده و داستان ارچنین است: شموئیل پیامبر بنی اسرائیل شائول را به پادشاهی بنی اسرائیل مسح کرد و او به جنگ فلسطینیان رفت. یکی از فلسطینیان به نام جلیات که پیکری آراسته و قامتی بلند داشت، با اسلحه کامل چهار روز به میدان جنگ میآمد و مبارز طلب میکرد اما هیچکس را جرأت مبارزه با او نبود که تا این که داود بن یسا که برای برادران خویش آذوقه به میدان جنگ برده بود، سخن فلسطینی را شنید و آماده جنگ با او شد. شائول وعده داده بود که

دختر خود را به تزویج کشنده جلیات در خواهد آورد و او را از مال توانگر خواهد ساخت. داود که قامتی کوتاه داشت پنج سنگ برداشت و در انبان خود ریخت و با فلاخن و چوب دستی به جنگ جلیات شتافت.

جلیات در روی به دیده حقارت نگریست و گفت مگر به جنگ سگ آمده‌ای که چوب دستی به دست داری؟ داود گفت: من از آن رو با چوب دستی به جنگ آمده‌ام که بدانی پیروزی با شمشیر و نیزه نیست و جنگ از آن خداست و او مؤمنان را پیروز خواهد ساخت. داود با فلاخن، فلسطینی را از پا در آورد و با شمشیر خود او سرش را از تن جدا ساخت.

### ۳ - نظر مفسرین

مفسرین قرآن از تورات استفاده کرده قصه قرآنی را به وسیله مندرجات تورات شرح و تفصیل داده‌اند. راجع به اینکه نام پادشاه اسرائیل در قرآن مجید طالوت و در تورات شائول ذکر شده گفته‌اند که شائول به واسطه بلندی قامت به طالوت ملقب بوده و وی را فرزند «قیس بن افیل» از خاندان «بن یامین» معرفی کرده‌اند. در باره تابوت و محتویات آن روایات گوناگون نقل کرده‌اند و گفته‌اند سکنه باد بهشتی بوده که صورت بشری داشته و گفته‌اند مراد از بقایای موسی و هارون عصای موسی و خرده‌های الواح موسی و عمامه هارون و مقداری «من» (خوراک اسرائیلیان در وادی تیه) بوده بعلاوه دولوح که احکام عشره بر آن مسطور بوده در تابوت جا داشته است.

تقریباً اندازه هائی که برای تابوت در تورات و در قصص اسلامی داده شده یکی است و محتویات تابوت بر حسب مندرجات تورات عبارت بوده از دولوح و يك حقه «من» و عصای هارون و نسخه‌ای از تورات. بر فراز تابوت عهد به موجب تورات، صورت دو کروی تعبیه شده بود و محتمل است که عبارت «نحملة الملائكة» اشاره به همین مطلب باشد.

در تورات ضمن قصه شائول و جلیات از تابوت ذکری به میان نمی‌آید، لکن در تورات مسطور است که تابوت عهد را فلسطینیان برده و در هیکل بت داجون گذاشته بودند اما خداوند آنان را به بیماریهای گوناگون دچار ساخت تا ناچار

شدند تابوت را با احترام به اسرائیل برگردانند و در یعاریم بگذارند .

قصه نهر و آزمایش لشکریان را تورات به «جدعون» یکی از داوران بنی اسرائیل نسبت میدهد ( کتاب داوران باب ۴ ) در تورات مسطور است از لشکر انبوهی که با جدعون همراه بودند پس از این آزمایش فقط سیصد نفر باقی ماند ( مفسرین به شباهتی که میان جنگ طالوت و جالوت با جنگ بدر موجود است توجه داشته اند . ) باید گفت که باز گرداندن تابوت عهد به دست طالوت انجام یافته و این امر نشان شایستگی او برای سلطنت بنی اسرائیل بوده است و همچنین آزمایش نهر یا داستان شاول و داود مناسب ترنم نماید و ممکنست این حادثه دوبار اتفاق افتاده باشد . به هر حال ایراد این قصه در قرآن مجید برای بیان چند حقیقت اخلاقی است :

۱ - کثرت مال موجب امتیاز و مزیت نمیشود بلکه حاکم باید دارای نیروی عقلی و جسمی باشد .

۲ - هر که نامزد حکومت و فرمانفرمائی برعهده ای است باید شایستگی خود را با اعمالی برجسته به اثبات رساند .

۳ - برای پیروزی یافتن بر دشمن باید لشکر دارای روح انضباط و اطاعت باشد .

۴ - عده کم که به نیروی ثبات و ایمان مجهز باشند با اطاعت فرمان حق بی گمان بر عده انبوه پیروز خواهند شد .

۵ - اگر خداوند دسته های مختلف مردم را به وسیله یکدیگر دفع نمیکرد زمین را فساد و تباه کاری فرا میگرفت « ولولا دفع الله الناس بعضهم به بعض لفسدت الارض ولكن الله لذو فضل علی العالمین » .

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید . ۲ - عرائس التیجان تعلیمی . ۳ - کتاب پادشاهان . ۴ - کتاب داوران . ۵ - قاموس کتاب مقدس . ۶ - دائرة المعارف اسلامی . ۷ - تفسیر صافی . ۸ - تفسیر تبیان .

« پایان گفتار سی و چهارم »

نام جبریل در قرآن مجید سه بار مذکور است : دو بار در سورة بقره در آیتین نود و نود و یک و سومین بار در سورة تحریم آیه چهار .

جبریل لفظی است عبرانی و اصل آن جبرئیل به معنی مرد خدا یا قوت خدا است. بنا بر مندرجات کتاب دانیال ، جبریل بر دانیال ظاهر شده و به او تعبیر رؤیا را آموخته و همچنین جبریل رئیس شیاطین را مغلوب ساخته است . بنا بر مسطورات انجیل لوقا (باب ۱۹) جبریل، زکریا را به تولد یحیی مژده داده است و مریم عذرا را به تولد مسیح بشارت داده و به موجب آیه ۹۱ از سورة بقره جبرئیل قرآن را بر قلب پیغمبر اکرم نازل کرده است .

در سورة نحل ، واسطه وحی ، روح القدس معرفی شده و بنا بر آیه ۱۹۳ از سورة شعراء قرآن را روح الامین به تدریج فرود آورده است و در سورة نجم جبریل به وصف شدید القوی موصوف گشته و در سورة شعراء وی به نام روح الامین خوانده شده است .

به موجب سورة تکویر آیه ۲۰ و ۲۱ ، قرآن یا همان سوره ، گفتار فرستاده گرامی است که دارای نیروی خاصی است و در نزد صاحب عرش مکانی دارد و در آنجا فرمانروا و امین است .

احادیثی موجود است که به موجب آنها جبریل به صور گوناگون بر پیغمبر ظاهر



میشده و در مدینه جبرئیل غالباً به صورت «دحیه الکلبی» که شخصی بسیار زیبا بوده بر آن حضرت نمایان میگردد است و همچنین احادیثی وجود دارد حاکی از آن که پیغمبر فقط آواز جبرئیل را میشنیده و او را نمی‌دیده است.

از سوره نجم استفاده میشود که پیغمبر، جبرئیل را دو بار دیده است. به موجب سوره تحریم جبریل یار و مدد کار پیغمبر است.

مفسرین در شأن نزول آیه ۹۰ و ۹۱ از سوره بقره گفته‌اند که یهودیان به پیغمبر گفتند: واسطه نزول وحی بر تو کیست؟ پیغمبر جبرئیل را نام برد. یهودیان گفتند: جبرئیل دشمن ما است زیرا بر ما عذاب می‌فرستد. اگر واسطه وحی، میکائیل بود به دین اسلام می‌گرویدیم.

سپس این آیات نازل شد «بگو کیست که دشمن جبریل باشد؟ او است که قرآن را بر قلب تو نازل کرده تا کتب پیشین را تصدیق کند و برای مؤمنان هدایت و رحمت باشد. کسی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و دشمن جبریل و میکائیل باشد بداند که خدای دشمن کافران است.»

مفسرین و ارباب قصص جبرئیل را یکی از چهار فرشته مقرب می‌شمارند و او را بر میکائیل و اسرافیل و عزرائیل برتری میدهند.

میگویند: جبرئیل بر آدم نازل شد و برای وی بیست و یک صحیفه آورد و به او زراعت و طرز استفاده از آهن را آموخت. جبرئیل ابراهیم را از آتش نجات داد و موسی را در مبارزه با فرعون حمایت کرد و هنگام خروج بنی اسرائیل از مصر سوار بر اسب محجّل ظاهر گردید و فرعونیان را به بحر احمر کشانید و در آن غرق کرد.

جبرئیل بر شموئیل ظاهر شد و همچنین وی به داود، ساختن زره را آموخت. زکریا را به تولد یحیی مژده داد و مبشر مریم به ولادت مسیح بود. همچنین واژگون کردن شهرها و نجات مؤمنین را از خطرات و بلاهای عمومی بر عهده جبرئیل گذاشته‌اند. جبرئیل در شب معراج با پیغمبر اکرم همراه بود تا به جائی رسیدند که جبرئیل از گذشتن اظهار عجز کرد و پیغمبر از آنجا هم صعود فرمود تا به مرتبه «قاب قوسین» اوادنی رسید و از آنهم درگذشت و مقام تدلی پیش آمد.

## انعکاس صفات و افعال جبرئیل در ادبیات فارسی

حکیم سنائی راجع به گفتگوی حضرت ابراهیم و جبرئیل اشعاری دارد که در مقاله مربوط به ابراهیم مذکور است .

مولوی فرماید :

چون معلم بود عقلش ز ابتدا	بعد از آن شد عقل شاگردی ورا
عقل چون جبریل گوید احمدا	گر یکی گامی نهم سوزد مرا
تو مرا، بگذار زین پس پیش ران	حد من این بود ای سلطان جان

وله ایضاً

او چون نورست و خرد جبریل اوست	آن ولی کم از او قندیل اوست
وانک زین قندیل کم مشکات ماست	نور را در مرتبت ترتیبها است

---

قوت جبریل از مطبخ نبود	بود از دیدار خلاق و دود
همچو مریم گوی پیش از فوت ملک	نقش را کالعود بالرحمن منک
دید مریم صورتی بس جان فزا	جان فزائی دل ربائی در خلا
پیش او بودست از روی زمین	چون مه و خورشید آن روح الامین
از زمین بودست خوبی بی نقاب	آنچنان کز شرق روید آفتاب
لرزه بر اعضای مریم افتاد	کو برهنه بود و ترسید از فساد

از زبان جبرئیل به مریم فرماید

بانگ بر وی زد نمودار کرم	که امین حضرتم از من مرم
از سرافرازان عزت سر مکش	از چنین خوش معرمان خود در مکش
از وجود میگریزی در عدم	در عدم من شام و صاحب علم
مریما بنگر که نقش مشکلم	هم هلالم هم خیال اندر دلم
چون خیالی در دلت آمد نشست	هر کجا که میگریزی باتو هست

وله ایضاً

گرشده اندر نصیحت جبرئیل	می نخواهد غوث در آتش خلیل
-------------------------	---------------------------

جبرئلا رو که من افروخته	بہترم چون عود و عنبر سوخته
جبرئلا گرچه یاری میکنی	چون برادر پاسداری میکنی
ای برادر من بر آذر چابکم	من نه آن جانم که گردد پیش و کم
جان حیوانی فزاید از علف	آتشی بود و چو هیزم شد تلف
سبز رویاند ز خاکت آن دلیل	نیست کم از سم اسب جبرئیل
سبزه گردی تازه گردی درنوی	گر تو خاک اسب جبرایل شوی

### مآخذ این مقال

۱ - قرآن مجید ۲ - دائرة المعارف اسلامی ۳ - تفسیر تبیان ۴ - مثنوی مولوی .

« پایان گفتار سی و پنجم »

جودی نام کوهی است که کشتی نوح بر فرار آن به خاک نشسته و نام آن در سوره هود آیه ۴۴ که قریب المضمون با مندرجات تورات است ذکر شده است «قيل يا ارض ابلمي مائك و يا سماء اقلمي و غيض الماء و قضي الامر و استوت على الجودی و قيل بعداً للقوم الظالمين» این آیه کریمه از جهت صنایع لفظی و معنوی مورد توجه علماء بدیع قرار گرفته و به عنوان مثال برای صنعت ابداع، شاهد مثال است و همچنین برای اظهار یکدست نبودن آیات قرآنی این آیه را با آیه «تبت يدا» مقایسه کرده و گفته اند :

در کلام ایزد بی چون که وحی منزل است      کی بود تبت يدا مانند یا ارض ابلمي  
نسبت به محل کوه جودی سه قول اظهار شده است :

۱- بنا بر قول اصفهانی ، کوه جودی در عربستان است و یکی ازدو کوهی است که در قلمرو قبيلة طی واقعست .

۲- کوه جودی سلسله کاردین است که در شمال شرقی جزیره «ابن عمر» در مشرق دجله نزدیک به موصل واقع است و اگراد آن را به لهجه خود «کاردو» و یونانیان جورودی و اعراب آن را جودی خوانده اند .

در ترگوم یعنی ترجمه کلدانی تورات و همچنین در ترجمه سریانی تورات

محل به‌خاک نشستن کشتی نوح ، قلّه کوه اکراد « کاردین » معین شده است .  
 جغرافیون عرب نیز جودی مذکور در قرآن را براین کوه منطبق کرده‌اند و گفته‌اند که تخته پاره‌های کشتی نوح در قلّه این کوه تا زمان بنی عباس باقی بوده است و مشرکین آن را زیارت میکرده‌اند .

در داستانهای بابلی ، داستانی شبیه به داستان طوفان نوح موجود است بعلاوه میتوان احتمال داد که وقتی دجله طغیان کرده باشد و مردم آن حدود دچار طوفان شده باشند .

در کوه جودی کتیبه‌های آشوری موسوم به کتیبه‌های « میسر » موجود است و در این کتیبه‌ها نام « ارارتو » دیده شده است .

۳- در ترجمه‌های فعلی تورات محل به‌خاک نشستن کشتی نوح ، کوههای آرارات تعیین شده و آن کوه ماسیس واقع در ارمنستان است .

نویسنده قاموس کتاب مقدس معنی اولیه آرارات را ملعون ضبط کرده و گفته است : بنابر روایات ، کشتی نوح بر فراز این کوه به‌خاک نشست و آن را عربها جودی مینامند و ایرانیان کوه نوح و ترکان آن را « کرداغ » به معنی کوه سرایش میخوانند و در نزدیکی ارس واقع است .

تا قرن پنجم ، ارامنه در ارمنستان کوهی به نام جودی نمیشناختند و از آن قرن شاید بر اثر اشتباه مترجمین تورات که کوه اکراد را کوه آرارات ترجمه کرده‌اند برای علماء ارمنی چنین تصویری پیدا شده است .

شاید مجوز این تصور آن بوده است که آشوریان بر کوههای شمال و جنوب دریایچه وان نام آرارات یا ارارتو میداده‌اند .

میکویند که حضرت نوح بر فراز کوه جودی پس از فرو نشستن طوفان ، مسجدی ساخت و ارامنه هم می‌گویند که در پای کوه جودی ، قریه « ثمانین » یا ثمان نخستین محلی بوده که همراهان نوح بدان فرود آمده‌اند . راجع به داستان طوفان به تفصیل در مقاله نوح گفتگو خواهد شد .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید. ۲- دائرة المعارف اسلامی ۳- تورات. ۴- دائرة المعارف بستانی .
- ۵- تفسیر تبیان .

« پایان گفتار سی و ششم »

لفظ جهنم پنجاه و نه بار در قرآن مجید ذکر شده و نام دیگر آن جحیم است که ۲۶ بار در قرآن مذکور است .

جحیم به معنی آتش افروخته است چنانکه «امیه بن ابی الصلت» گفته است :  
«اذا شبت جهنم ثم زادت - و اعرض عن قوا بسها الجحیم» .

بعقیده بعضی از مفسرین، «سقر» نام دیگر جهنم است و برخی آن را دری از درهای جهنم میدانند و لفظ سقر یکبار در سوره قمر آیه ۴۸ و سه بار در سوره مدثر دیده میشود .

در سوره قارعه به جهنم عنوان «هاویه» داده شده . قتاده و ابوصالح گفته اند که جهنم از آن روی هاویه نامیده شده که مردم در آن سرنگون میشوند .

جهنم در نظر بعضی از لغت شناسان قدیم از ریشه فارسی است و تنها دلیل آنان این است که فردوس، فارسی الاصل میباشد . راغب رجوایقی و بسیاری از زبان شناسان با عجمیت آن قائل شده اند و اصل آن را «جهنام» و «کهنام» ضبط کرده و منع صرف آن را به سبب اجتماع علمیت و عجمه دانسته اند .

سیوطی در اتقان، جهنم را عبرانی الاصل میدانند . برخی هم منجمله احمد شاکر، مصحح و نویسنده تعلیقات بر «المعرب» جهنم را از «جهنام» مأخوذ پنداشتند و «جهنام» را که در کتب لغت به معنی چاه بسیار ژرف بوده عربی الاصل میشناسد و میگوید منع صرف جهنم به سبب اجتماع علمیت و تأنیث است . جفری اصل کلمه را آرامی

میدانند که به لهجه حبشی در زبان عرب وارد شده لکن بیشتر به عبرانی بودن ریشه لغت قائلند .

اینک به بحث در مطالب اصلی این مقال میپردازیم :

الف — مطالبی که از مندرجات قرآن مجید راجع به جهنم بدست میآید :

۱- جهنم ساختمانی است که دارای هفت در و هر گروهی باید از يك در وارد شوند «لها سبعة ابواب لكل باب منها جزء مقسوم» سورة حجر آیه ۴۳ .

۲- جهنم دارای خزنه و مالک است . مردم از خزنه میخواهند که در عذابشان تخفیفی حاصل گردد ولی خزنه جهنم جواب میدهند که چون از پیش ، پیغمبران آنان را انداز کرده اند و جز با تکذیب و انکار رو برو نشده اند از این رو درخواست تخفیف عذاب مورد ندارد . (سورة زمر آیات ۷۰ تا ۷۲) .

۳- جهنم دارای در کثاتی است و منافقان در پست ترین درکات جهنم جای دارند . (سورة نساء آیه ۱۴۵) .

۴- اهل جهنم نه میمیرند ، نه زنده اند (سورة اعلی آیه ۱۱) . و هرگاه پوستشان پخته شود پوست دیگری جای آن را میگیرد تا عذاب کامل خود را بچشند . (سورة نساء آیه ۵۶) .

۵- کسانی که طلا و نقره میاندوزند و در راه خدا انفاق نمیکنند طلا و نقره را در آتش جهنم میگذارند و با آن پیشانی و پهلوی پشت ثروتمند ناجوانمرد را با آن داغ میزنند . (سورة توبه آیه ۳۵) .

۶- هیزم جهنم سنگ و آدمی است (سورة بقره آیه ۲۴) .

۷- بر دوزخ نوزده فرشته غلاظ و شداد موکلند (سورة تحریم آیه ۶ و سورة مدثر آیه ۳۰) . این فرشتگان در سورة علق آیه ۱۸ زبانی نامیده شده اند و اهل لغت در مورد آن اختلاف دارند .

۸- با هر گناهکاری که به جهنم برده میشود سائق و گواهی همراه است . (سورة ق آیه ۲۱) .



۹- هر چه در جهنم میریزند جهنم طعمه بیشتری میخواد و هل من مزید می-  
گوید . (سوره ق آیه ۳۰) .

۱۰- جهنم را در روز قیامت احضار میکنند (سوره فجر آیه ۲۴) .

در تفسیر صافی ضمن تفسیر این آیه از قمی حدیثی نقل شده است که به موجب آن از پیغمبر راجع به معنی این آیه پرسیده اند . حضرت رسول فرموده است که جهنم را در عرصه قیامت میآورند در حالیکه هزار مہار دارد و هر مہار را هزار فرشته در دست گرفته اند و چون وارد عرصه میشود گردونه‌ای از آن بیرون می‌آید و بر آن، صراط را که دارای سه قنطره است و از مو باریکتر و از دم شمشیر برنده تر میباشد می- گذرانند . روی يك قنطره امانت و رحمت روی قنطره دیگر نماز نوشته شده و بر قنطره سوم نوشته شده است (رب العالمین لاله غیره) .

غزالی در کتاب الدرۃ الفاخره در تفسیر این آیه نوشته است که چون در روز قیامت فرمان احضار جهنم صادر میشود . جهنم بر خود میلرزد زیرا میندازد که میخواهند او را عذاب کنند اما فرشتگان به او میگویند به وسیله تو، آدمیان معذب خواهند شد پس جهنم بر چهار پا میایستد و بهر پای آن هفتاد و دو هزار حلقه پیوسته است و هر حلقه به دست دو هزار شیطان است . جهنم مویہ کنان و ناله کنان پیش می‌آید، چون به اندازه هزار سال به عرصه محشر فاصله دارد خود را از چنگ شایطین میرهاند و میخواهد خود را در میان مردم افکند، اما چون رسیدگی به حساب اعمال مردم در پیش است، جهنم را از پیشروی باز میدارند .

۱۱- در آخرین طبقه جهنم درخت زقوم روئیده است که شکوفه آن گوئی سر شایطین است (سوره صافات آیه ۶۲ تا ۶۵) .

۱۲- خوراک اهل جهنم غسلیم و نوشابه ایشان حمیم است . (سوره الحاقه - آیه ۳۶) .

۱۳- بعضی در عذاب، مخلد خواهند بود تا وقتی که آسمان و زمین برپا است عذاب خواهند کشید مگر اینکه خدا بخواهد . (سوره هود آیتین ۱۰۶ و ۱۰۷)

## ب: جهنم در نظر حکما و عرفا

حکما میگویند که چون ارواح شریران از بدنهای ایشان مفارقت می‌کند تمایلات پست و شهوات هنوز از آن ارواح زدوده نشده است ولی به وسیله جدائی از بدن وسیله ارضاء شهوات و تمایلات در اختیار ایشان نیست و از این رو رنج می‌برند و مناسب با نوع و مقدار تمایلات پست خویش عذاب میکشند. در تأویلات عبدالرزاق لاهیجی نوزده فرشته‌ایکه به موجب سوره مدثر موکل دوزخ‌اند به نوزده قوه نباتی و حیوانی که در انسان موجود است تأویل شده است. عرفا جهنم را حرمان از لقای حق می‌پندارند و هجران معشوق را سخت‌ترین شکنجه و عذاب می‌شناسند.

در دعای کمیل مسطور است «صبرت علی عذابك فكيف اصبر علی فراقك».

اما غزالی معتقد است صراط عبارت است از راه اعتدال که میان افراط و تفریط واقع است و از موی باریکتر و از شمشیر برنده‌تر تواند بود زیرا تشخیص اعتدال و سلوك آن بسی دشوار است و دقت نظر و ثبات قدم و ملکه تقوی می‌خواهد.

ابوالحسن اشعری برخلاف معتزله و قدریه به خلود عذاب معتقد نیست و به آیاتی از قرآن و احادیث استناد جسته معتقد است که همه گناهکاران در آخر، مشمول عفو و رحمت الهی خواهند شد.

## ج: جهنم در نظر ملل دیگر

مردم قرون وسطی وسیله تصفیه ارواح را «سن براندان Saint branden» مینامیدند و آن را به صورت حیوانی عجیب‌الخلقه تصور میکردند (شاید داستان مار غاشیه ناشی از این فکر بوده یا منشأ چنین فکری شده باشد).

در نظر یونانیان، دوزخ از چند دایره متحدالمرکز به شکل قیف ترکیب یافته و در قرون وسطی Danté نقاش معروف جهنم را به این صورت نقاشی کرده و درجات عذاب و درکات جهنم را در اثر خویش مشخص ساخته است.

آشوریها هم به دوزخ معتقد بوده‌اند و در افسانه‌های مربوط به اشتار دوزخ را به صورت بنائی دارای هفت در وصف کرده‌اند.

مردم بابل معتقد بودند که ارواح همه مردگان بزیر زمین میروند و در آنجا گرفتار عذابند و یونانیان هم به ظلمت زیر زمین عقیده داشتند. حفاحیستوس خداوند صنعت در زیر زمین جای داشت.

زردشتیان به موجب کتاب «دین کرت» معتقد بودند که برای رسیدن به بهشت آن مسکن بهین که پربوی و درخشان است باید از «چینود» یا پل صراط بگذرند و چینود مرکب است از چین و وتر به معنی گذر. اصطلاح جهنم و هاویه در میان یهود معمول است ولی مفهوم آن نزد ایشان درست مشخص نیست.

جهنم در زبان عبری به معنی چاه عمیق است. شاید تصور چاه «ویل» ناشی از معنی این لغت باشد «هنوم» بموجب تورات دره‌ای در جنوب اورشلیم بوده که مشرکان قربانیهای خود را برای بت مولک یا مولاش در آن دره از آتش میگذرانیدند و «آحاز» و «منسی» فرزندان خود را در این وادی از آتش گذرانند. بعد از آن این دره محل آلودگیها شده و در نزد یهود شوم و منفور گردیده و نام جهنم از آن مشتق شده است. در نظر یهود جهنم جایی است ظلمانی در زیر زمین که ارواح شریران در آن جا بسر میبرند.

هاویه نیز که ترجمه لفظ عبری شیول است جایی گود و ظلمانی است که گاهی محل همه ارواح و گاهی محل ارواح شریران شمرده میشود و به موجب کتاب اعمال رسولان، مسیح سه روز در هاویه مسکن گزیده است.

یونانیان، دوزخ را گاهی محلی در زیر زمین و گاه محلی در شبه جزیره‌ای خاص میپنداشتند و معتقد بودند که چهار شرط به نام استیکس (styx) و کو سیت (cocite) و آشهرون (acheron) و پیریفلترتن (pyriphlegetno) برگرد دوزخ جاری است و مجرای این چهار شرط دوائر متحدالمرکزی تشکیل میدهد.

تا قرن پنجم پیش از میلاد یونانیان، جهنم یا «این فرنوس» را محل ارواح همه مردگان میدانستند و میگفتند خدای مرگ (hades) بر این سرزمین حکومت دارد. در قرن پنجم پیش از میلاد مینوس و رادامانت و آک عقیده تازه‌ای اظهار داشتند

بنابر نظر ایشان جهنم محل ارواح گناهکاران است و سگی بر درجهنم پاس می‌دهد تا از خروج ارواح گناهکاران مانع گردد .

در مذهب کاتولیک جهنم محل عذاب و شکنجه ارواح است و دو نوع عذاب در آن اجراء می‌گردد : یکی حرمان از دیدار و لقای حق و دیگر عذاب و شکنجه - های حسی .

در داستان بابلی اشتر، از مایعی گفتگو شده است به نام هلرگوم و ممکن است ریشه لفظ زقوم همین لفظ بابلی باشد .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- دایرة المعارف اسلامی ۵- قاموس کتاب مقدس ۶- تورات ۷- انجیل ۸- Dictionnaire général biographie ۹- تأویلات عبدالرزاق لاهیجی ۱۰- افسانه های بابلی قصه اشتر .
- « پایان گفتار سی و هفتم »

نام اصحاب الحجر فقط یکبار در قرآن مجید ذکر شده و آن در آیه ۸۰ از سوره ۱۵ است .

این سوره به مناسبت آیه مذکور سوره حجر موسوم گشته و از سور مکی است .  
 قصه اصحاب حجر در آن بسیار موجز است مفاد آیات ۸۰ تا ۸۴ چنین میباشد «اصحاب حجر فرستادگان و پیغمبران را تکذیب کردند. آیات خود را به ایشان ارزانی داشتیم و آنان از آن ، اعراض کردند در کوه خانه ها برای خود می تراشیدند تا در کمال امان و آسایش زیست کنند و ازویرانی و هرگونه بلا محفوظ بمانند. ساختمانهای محکم و تدابیر و دور اندیشی، آنان را سودی نداشت» .

چنانچه دیده میشود قصه اصحاب حجر در این آیات روشن نیست فقط امتیازی که این طایفه بر طوایف دیگر دارند تراشیدن خانه در سنگ است و این امر مکرراً در قرآن مجید از مزایای تمدن قوم «ثمود» شمرده شده از این رو مفسرین ، اصحاب حجر را بر قوم ثمود منطبق کرده اند یا آنان را از بقایای ثمود به شمار آورده اند .  
 کتیبه هایی که در «العلا» به دست آمده نیز حاکی از آن است که اصحاب حجر به قوم ثمود منتسب هستند .

به هر حال حجر شهری بوده است در يك منزلی «وادی القری» و در جنوب «نیمه» در مسیر کاروان مدینه و شام قرار داشته است .

امروز آن شهر ویران گردیده و حجر بروادی میان «ميرك الناقة و بئر الغسم» اطلاق میشود و در این وادی فعلا چند قریه و چند چشمه آب وجود دارد که کاروانها در کنار آن چشمه ها می آسایند و چهارپایان خود را آب میدهند.

شهر قدیم حجر یکی از شهرهای تجاری عربستان بوده و تا جایی اهمیت داشته که بطلمیوس به عنوان يك شهر تجاری از آن نام برده است. در زمان «پلین» جغرافیدان رومی نیز این شهر به نام «hegra» آبادان بوده و محل تجارت و مرکز روابط بازرگانی به شمار میرفته است. در مغرب حجر کوهی است مرکب از پنج صخره دخمه هائی در آن تراشیده شده که به ترتیب «قصر البنت» و «بیت الشیخ» و «اکریمات» و «محل المجلس» و «دیوان» نام دارند.

در این صخره ها کتیبه هائی موجود است و در دیوار محل المجلس و دیوان نقوش پرندگان دیده میشود.

«دوگتی» نخستین کسی است که این ناحیه را در ۱۸۷۶ و ۱۸۷۷ سیاحت کرده وی معتقد است که این بناهای سنگی مقابر بزرگان قبیله بوده است. گرچه به دست آمدن بقایا و اسکلت انسانی عقیده او را تأیید میکند، لکن اسامی این ابنیه با نظر وی منافات دارد.

بیت الشیخ و محل المجلس و دیوان برای نام گذاری مجامع یا محل تشکیلات حکومتی مناسب است. قصر البنت باید قلعه دختر ترجمه شود و این نام هم مناسب با مقبره مردگان نمیشد. بعد از «دوگتی» مستشرق دیگری «آلساسی هوبر» یکبار در سال ۱۸۷۹ و بار دیگر به همراهی «اتینگ» در سال ۱۸۸۴ حجر را سیاحت کرده است با این همه هنوز نقوش و کتیبه های العلا بطور کامل قرائت نشده و اطلاع زیادی از این ناحیه در دست نیست. همینقدر مسلم است که ناحیه حجر وقتی آباد بوده و قبایل متمدنی از شعب قوم ثمود در این ناحیه زندگانی میکردند و دستخوش زلزله یا حادثه طبیعی دیگر شده و هلاک گردیده اند.

در قرآن مجید به باقی بودن آثار و مساکن قوم ثمود اشاره شده است. در احادیث راجع به حجر فقط دو روایت منقول است یکی از روایات، داستانی است و

حاکی از آن است که حضرت ابراهیم هاجر و اسماعیل را در حجر ساکن کرده. بیگمان این قصه از رابطه اشتقاقی موهوم میان هاجر و حجر به میان آمده است. روایت دیگر آنکه در سال ۶۳۱ هنگام لشکرکشی جنگ تبوک سپاهیان خواستند در این منزل بار بیندازند. پیغمبر اکرم ایشان را از ورود به دیار نمود که عذاب الهی بر آن فرود آمده نهی فرموده است.

چندی پیش ابن سعود میخواست در این ناحیه شهری بنا کند، علماء دین باتمسک به روایت مذکور اورا از اندیشه اش بازداشتند و هم اکنون ناحیه حجر در حال ویرانی باقی است. ضمناً این نکته قابل توجه است که مبرک الناقه در نزدیکی حجر واقع است و شاید این محل با قصه ناقة صالح رابطه داشته باشد و شاید آب مورد استفاده این قوم منحصر به چاه « بئر القسم » بوده است و ممکن است ناقة از باب آنکه شیرش مورد استفاده عموم بوده ناقة الله خوانده شده و دارای امتیازاتی گردیده که قوم موظف به حفظ آن بوده اند.

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید. ۲- تفسیر تبیان. ۳- دائرة المعارف اسلامی ۴- دائرة المعارف بستانی. ۵- لسان العرب.

«پایان گفتار سی و هشتم»

لفظ حنیف ده بار بدین قرار در قرآن مجید مذکور است :

سوره بقره آیه ۱۲۹ - سوره آل عمران آیات ۶۰ و ۸۹، سوره نساء آیه ۱۲۴، سوره انعام آیه های ۷۹ و ۱۶۲، سوره یونس آیه ۱۰۵، سوره نحل آیات ۱۲۱ و ۱۲۴ و سوره روم آیه ۲۹ .

جمع حنیف حنفاء است و این لفظ فقط در سوره حج آیه ۳۲ و سوره بینه آیه ۴ ذکر گردیده است.

#### الف - معانی حنیف در قرآن

حنیف در قرآن مجید در معنی دین پاک فطری استعمال شده است (سوره درم آیه ۲۹) «واقم وجهك للدين حنيفاً فطرة الله التي فطر الناس عليها» و در سوره حج آیه ۳۲ حنفاء در مقابل مشرکین قرار گرفته. به موجب آیه ۷۹ از سوره انعام حضرت ابراهیم گفته است که من روی خود را به جانب آن کسی که آسمان و زمین را ایجاد کرده متوجه ساختم در حالیکه حنیف هستم و در زمره مشرکان نیستم.

بنابر آیه ۶۰ از سوره آل عمران ابراهیم یهودی و نصرانی نبوده بلکه حنیف مسلم بوده است و از جمله مشرکان، به شمار نمی رفته است.

به موجب آیه ۱۲۹ از سوره بقره پیغمبر مأمور است که در برابر یهود و نصاری به مردم بگوید که دارای ملت ابراهیم باشند که ابراهیم حنیف بوده و مشرک نبوده است.



در سوره انعام آیه ۱۶۲ «ملء ابراهیم حنیفاً» بعد از عبارت «دیناً قیماً» ذکر شده .  
 ومقاد آیه ۴ از سوره یسّنه اینست که جز به عبادت خدای یگانه مأمور نشده اند .  
 باید خدای را پرستش کنند و دین خود را برای او خالص سازند در حالی که حنفاء  
 باشند و نماز بخوانند و زکوة بدهند که آن دین قیم است .

ب — حنیف در نظر لغت شناسان عرب

حنف به معنی کجی پاست و کسیکه پایش کج باشد یا بر پشت پا راه رود او را  
 احنف میگویند و «رجل» (پا) را که در عربی مؤنث است به وصف حنفاء موصوف  
 میکنند . مانی را به وصف احنف الرجال وصف کرده اند زیرا پای او کج بوده است .  
 یکی از مستشرقین پنداشته که اتصاف مانی به «حنف الرجال» به واسطه آن  
 بوده که پرهیزگارترین مردم به شمار آمده است . بهر حال این صفت مانی ناشی از هر  
 خصوصیتی باشد مورد دقت است .

همچنین حنفاء نام درختی و نام کمائی است و سنگ پشت هم حنفاء نامیده  
 میشود .

«احنف بن قیس» را بدان جهت احنف میگویند که پایش کج بوده است و نام  
 اصلی وی صخر است .

«ابن عرفة» گفته است که حنف به معنی استقامت است و پاکج را از باب تفاعل  
 به خیر ، احنف نامیده اند .

ابو عمرو گوید حنیف کسی است که از بدی به نیکی یا از نیکی به بدی میل کند .  
 و ابو عبیده گوید : کسانی که پیش از جاهلیت بر ملت ابراهیم بوده حنیف نامیده میشده  
 و در برابر بت پرستان خود را حنفاء و معتقد به ملت ابراهیم مینداشته اند چنانکه  
 «جران العود» در شعر خود ، از عابد متحنف یاد کرده است .

«فراء» گفته : حنیف کسی بوده است که ختان نمیکرده و حج به جا میآورده و  
 دیگری غسل جنابت را هم از آداب تحنف به شمار آورده است .

«امیه بن ابی الصلت» گفته هر دینی در روز قیامت نزد خدا غیر از دین حنیفه  
 باطل و دروغ است .

در حدیث آمده است که پیغمبر فرمود «بعثت بالحنيفة السمحة السهلة» و باز در حدیث آمده «احب الاديان الى الله الحنيفة السمحة» در دو حدیث مذکور مراد از دین حنیف دین مقدس اسلام است.

بنوحنيفة قبيلة مسيلمه كذاب بوده اند . و بعضی گفته اند بنی حنیفه طایفه ای از قبيلة ربيعة است . مسعودی گفته است حنیف لغتی است سریانی و برصائین اطلاق میشده و کیش بت پرستان قدیم پیش از آنکه در آن تغییرات و تصنعات راه یابد حنیف نامیده شده است.

مسعودی معتقد است که ایرانیان و رومیان قدیم حنیف بوده اند . شهرستانی گوید : حنفاء معتقد به وجود واسطه ای بوده اند از جنس بشر که از روحانیت ، فیض گیرد و به افراد بشر برساند بنا به گفته وی حضرت ابراهیم صاحب ملت حنیف است که در مقابل ستاره پرستان و بت پرستان قولاً و عملاً قیام کرده است . شهرستانی میگوید: همه انبیاء پس از حضرت ابراهیم آئین حنیف داشته اند و آئین حنفیت به وسیله حضرت محمد کامل گردیده و آیه « قل انما انا بشر مثلكم یوحى الی » و آیات دیگر اشاره به دین حنیف دارد . یعقوبی گفته است : فلسطینیان که با داود و شاول جنگ کرده اند از حنفاء بوده اند .

در سیره ابن هشام مسطور است که « ورقه بن نوفل » و « عثمان بن حویرث » و « عبیدالله بن جحش » و « زید بن عمرو » حنفاء بوده اند که بت پرستی را ترك کردند و زید بن عمرو در کوه حراء تحنف میکرد .

باز در سیره ابن هشام مسطور است که حضرت رسول برای تحنف به کوه حراء میرفت .

در همین کتاب اصل تحنف ، تحنت مضبوط است که به قاعده ابدال ، ثاء بدل به فاء شده است . چنانکه جدث به معنی قبر جذف نیز تلفظ میگرد و تحنف و تحنت به موجب نقل ابن هشام به معنی تبریعی انجام اعمال متقیان است . در اشعار شعرای جاهلیت از نماز خواندن متحنفین در تاریکی شب و از زهد و ورع حنفی سخن به میان آمده است . « هر تسفلد » و « دجفیلد » خواسته اند تحنف را از لفظ عبرانی « چی نس

**tchinnoth** « مشتق سازند. عده‌ای از علماء جدید اصل حنیف را لفظ کنعانی یا آرامی «حنف» که به معنی منکر خدا و دارای عقیدهٔ مردود و بت پرست می باشد تشخیص داده اند.

از مطالعهٔ نظر لغت شناسان معلوم میشود که لفظ حنیف دارای تاریخچه‌ای مفصل است نخست در زبان آرامی یا زبان قدیمتری این لفظ ابداع شده و برای اشخاصی که مردود عامه بوده اند اطلاق گردیده است سپس لفظ با تغییر صوتی به زبان سریانی منتقل شده و بر صابثین یا جماعت مخصوصی از ایشان منطبق گردیده است.

تزدیک به ظهور اسلام، جماعتی بدعت ها و خرافات و آثار دیگر شرک را کنار گذاشتند و به گفتهٔ خود، ملت ابراهیم را احیاء کردند و خود را حنفاء نامیدند. بعضی از علماء حدس زده اند که حنفیت نتیجهٔ انقلابات مذهبی جنوب عربستان بوده و بعداً در تمام عربستان انتشار یافته است.

خلاصه آنکه یکنفر حنیف دارای اندیشه‌هایی غیر از افکار و تصورات عامهٔ مردم هر زمان بوده است. از این روی هم میان مشرکان، حنیف یافت میشده و هم میان اهل توحید و در هر حال تقوی و زهد از لوازم این آئین به شمار میرفته و شاید ذکر مسلم بعد از حنیف در چند آیهٔ قرآن و همچنین نفی شرک از حضرت ابراهیم برای تمیز حنفای موحد از حنفای مشرک بوده است.

دلیل دیگر بر این مدعی آنکه حنف در زبان عرب به معنی میل است و مانند الفاظ مشابه دیگر از قبیل رغبت و میل دو معنی متضاد دارد.

میگویند تحنف الیه یعنی به او میل کرد و تحنف عنه یعنی از او دور شد شاید وقتی مشرکین بر موحدین و موحدین بر مشرکین لفظ حنیف را متقابلاً با دو معنی متضاد اطلاق میکرده اند. اگر این احتمال صحیح باشد تقیید حنیف به مسلم از باب قرینه تعیینیه تواند بود.

مختصر آنکه حنیف در اصطلاح قرآن علم برای دین فطری است که حضرت ابراهیم مؤسس آن بوده و همهٔ انبیاء بدان دین متدین بوده اند و دین مقدس اسلام دین کامل حنیف است.

محتمل است که تحنف در زمان جاهلیت برای مردم عرب در حکم تصوف بوده باشد و شاید آیین مانی با یکی از فرقه های حنفاء را بطلای داشته و محتمل است که حنفاء مأخوذ از ریشه پهلوی هونوی (وعده خوب) پنداشته شود.

### مأخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲۰- دائرة المعارف اسلامی ۳۰- مروج الذهب مسعودی ۴- ملل و نحل شهرستانی ۵- لسان العرب ۶- تفسیر تبیان ۷- تاریخ یعقوبی .
- « پایان گفتار سی و نهم »

یوم حنین در آیه ۲۵ از سوره توبه مذکور است و در خلال سه آیه حوادث حنین خلاصه گردیده مضمون آیات حنین می باشد :

«خداوند شما را در بسیاری از موارد و در روز حنین یاری کرد و در آن روز کثرت نفرات، موجب اعجاب شما شده بود، لکن زیادی عده، شما را سودی نداد و آن سرزمین فراخ با وجود وسعتی که داشت بر شما تنگ گردید و پشت به هزیمت دادید سپس خداوند آرامش خاطر را بر پیغمبر خود و بر مؤمنان فرو فرستاد و ایشان را با سپاهی که شما نمیدیدید تأیید فرمود و کافران دچار شکنجه و عذاب گردیدند. آری کیفر کافران حنین است. پس از آن خدا توبه هر کس را که بخواهد می پذیرد چه خدا آمرزنده و مهربان است».

قتاده گفته است: حنین وادی است میان مکه و طائف اما «عروه» آن را وادی در «ذی المجاز» دانسته.

صاحب کتاب تبیان نخست حنین را به عنوان آنکه نام وادی است و مذکر است منصرف میداند سپس به اعتبار آنکه نام بقعه ای باشد و مؤنث شمرده شود منع صرف آن را جایز شمرده است.

بر حسب مندرجات سیره ابن هشام، غزوه حنین چنین اتفاق افتاد: در سال هشتم هجرت پیش از فتح مکه «مالک بن عوف نضری» قبیله هوازن را به جنگ با پیغمبر دعوت کرد. عده ای از قبایل هوازن منجمله «کعب» و «کلاب» در این جنگ شرکت

نکردند . مالك، زنان و اموال قبیله را همراه آورده بود تا افراد قبیله را بر جنگ و دفاع باعث آیند . در لشكر مالك، پیری بود مجرب و كار آزموده به نام «درید بن الصمه» که او را با کجاوه می آوردند و در پیشآمدهای مهم، مالك با او مشورت می کرد . چون لشكر به وادی اوطاس رسید مالك گزارش كار را بر درید عرضه داشت . وی همراه بودن مال و عیال را نپسندید و چون شنید که قبایل كعب و كلاب همراه نیستند جنگ را در صلاح ایشان ندانست اما مالك سخن او را نشنید و به جنگ شتافت و به یاران خود دستور داد که در قلا اطراف وادی حنین کمین کنند و غلافهای شمشیرهای خود را بشکنند و صبحگاهان پیش از طلوع آفتاب به لشكر پیغمبر حمله برند . از جانب دیگر حضرت رسول با دوازده یا هشت هزار سپاهی آماده جنگ شد و به وسیله بازرسان از وضع دشمن آگاه گردید و برای تکمیل ساز و برگ لشكر صد عدد زره از « صفوان بن امیه » عاریه گرفت و به این ترتیب اسلحه لشكر کامل شد . لکن لشكر پیغمبر وقتی به وادی حنین رسید که دشمن ، قتل و سنگرها را تصرف کرده بود و چون صبحگاهان بناگاه حمله شروع گردید سپاه اسلام هزیمت یافت و با پیغمبر بیش از نه یا یازده نفر باقی نماند . حضرت رسول به عباس بن عبدالمطلب فرمود تا سپاهیان را ندا دهد و به بازگشت تشویق کند و خود آن حضرت دست دعا برداشته از درگاه خدا درخواست فتح و ظفر کرد . خداوند در دل دشمنان رعب و هراس افکند گرچه در آغاز کار بسیاری از مشرکین و منافقین خوشدل شدند اما این خوشدلی دیری نپایید حتی «شیه بن عثمان بن ابی طلحه» که خیال قتل پیغمبر را به انتقام خون پدر خویش در سر میپروراند جرئت نکرد گامی پیش گذارد .

انصار بازگشتند و به لشكر دشمن حمله ور شدند حضرت علی، علمدار لشكر دشمن را از پای در آورد و بسیاری از مشرکان در این جنگ کشته شدند . بنا به نقل تفسیر صافی شش هزار تن به دست لشكر اسلام افتادند .

سپاه هزیمت یافته دشمن در وادی اوطاس و محلهای دیگر مورد تعقیب مسلمین

واقع شدند و چند جنگ محلی اتفاق افتاد و مالک بن عوف به طائف برده شد .  
 در این جنگ بوده که حضرت پیغمبر دستور فرمود « من قتل قتیلأ فله سلبه »  
 بنا به نقل تفسیر صافی جماعتی از مشرکان پس از خاتمه جنگ، اسلام آوردند و  
 پیغمبر ایشان را مخیر ساخت که یا اسیران به ایشان رد شود یا اموال ایشان مسترد  
 گردد و چون آنان رد اسیران را برگزیدند پیغمبر دستور فرمود که اسراء به ایشان  
 رد گردد . در سیره ابن هشام مسطور است که در این جنگ غلامی نصرانی در صف  
 مشرکان شرکت داشته است و شاید تنها این غلام در زمره بندگان و موالی در  
 این جنگ حاضر شده و شاید که مسیحیان غیر مستقیم در این جنگ ها شرکت  
 میجستند .

در سیره ابن هشام حدیثی است مبتنی براینکه چون پیغمبر دستور داد که  
 لشکریان را به بازگشت دعوت کنند ناگهان موران سیاه ، همه وادی را فرا گرفتند و  
 در تفسیر صافی روایتی است که به موجب آن پس از خاتمه جنگ یکی از صحابه گفت  
 آن سفید جامگان که بر اسبان ابلق سوار بودند کجا رفتند ؟

شاید روایت در زمینه و در توجیه «وانزل جنود الم ترها» منقول باشد و بسا  
 است که سپاهیان غیر مرئی همان آرامش خاطر پیغمبر و رعب و هراس دشمنان و همکاری  
 طرفداران پیغمبر در سپاه دشمن بوده است .

در این جنگ شور و هیجان به جائی میرسد که بنا به نقل سیره ، ام سلیم يك  
 زن آبستن ، شمشیر بر میدارد و میخواهد به جنگ مشرکان بشتابد و در عین حال  
 هزیمت یافتگان را سرزنش میکند .

مفسرین گفته اند «اعجبتمكم كثر تكم» ناظر به هنگامی است که ابوبکر یا یکی  
 دیگر از مسلمین چون عده انبوه لشکر اسلامی را دید گفت ما با چنین عده ای کثیر  
 هرگز مغلوب نخواهیم شد . و در روایتی این سخن را به خود پیغمبر نسبت داده اند

لکن روایت به نظر بسیار ضعیف می‌نماید .

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید. ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- سیره ابن هشام .

«پایان گفتار چهلیم»



نام داود شانزده بار در قرآن مجید مذکور است بدینقرار :

سوره بقره آیه ۲۵۲ سوره نساء آیه ۱۶۱ سوره مائده آیه ۸۲ سوره انعام آیه ۸۴ سوره بنی اسرائیل آیه ۵۷ سوره انبیاء آیات ۷۸ و ۷۹ سوره نمل آیات ۱۵ و ۱۶ سوره سبا آیه های ۱۰ و ۱۲ سوره ص آیات ۲۳ و ۲۵ و ۱۵ و ۲۱ و ۲۹ .  
اینک باید از هشت مطلب در خلال این مقال گفتگو شود .

#### ۱- پیروزی داود بر جالوت

آیه ۲۵۲ از سوره بقره حاکی از آنست که حضرت داود، جالوت فلسطینی را کشت و خداوند به او پادشاهی ارزانی داشت و از آنچه میخواست وی را آگاه گردانید .

راجع به قصه جنگ طالوت با جالوت و کشته شدن جالوت بدست داود در گفتار سی و چهارم ضمن گفتگو از جالوت بحث شده است . در عهدین، داود از سبط یهودا است . در قاموس کتاب مقدس، داود به معنی محبوب ضبط شده . به موجب تورات و قصص اسلامی داود که کوچکترین پسر یسا « ایشاء » بود به شبانی روزگار میگذاشت و جثه او با جنگ آوری مناسب نبود اما غیرت و شهامت فوق العاده داشت و چون به قصد رسانیدن آذوقه به برادران خویش به اردو آمد و مبارز خواهی جالوت فلسطینی را بشنید، برای جنگ با او پیش قدم شد و با فلاخن خود، او را از پای درآورد .

به موجب مندرجات تورات، شائول که در قرآن مجید به نام طالوت نامیده شده با داود بد دل شد، لکن داود به معارضه او برخاست تا پس از شائول به سلطنت اسرائیل رسید.

## ۲- مقام داود

به موجب آیه ۱۶۱ از سوره نساء و آیه ۵۷ از سوره بنی اسرائیل به حضرت داود کتاب زبور داده شده است. یهودیان داود را پیغمبر نمیدانند و او را صاحب کتاب نمی-شناسند بلکه در نظرایشان داود و سلیمان دومین و سومین پادشاهان اسرائیل هستند. تورات، نبی زمان داود را «اناتان» معرفی میکند.

بنا بر عقیده یهود و نصاری مزامیر با زبور تماماً از آن داود نیست ولی اکثر آنها سرودهاییست که داود سروده است.

در قاموس کتاب مقدس راجع به مزامیر یا زبور نوشته شده که در برخی از آنها نبوت‌هایی موجود است و هر مسیحی که آنها را بخواند میداند که الهامی هستند. بنابر مفاد این بیان به نبوت داود و الهامی بودن زبور اقرار ضمنی شده است.

قرآن مجید حضرت داود را در جمله رسل شمرده ولی به نبوت وی تصریح نکرده است. در آیه ۱۰۵ از سوره انبیاء آیه ای از زبور نقل شده «ولقد کتبنا فی الزبور ان الارض لله یرثها عباد الصالحون» از منطق ضمنی «کتبنا فی الزبور» میتوان آسمانی بودن کتاب زبور را استفاده کرد و در مقاله زبور از این مقوله بیشتر بحث خواهد شد همچنین در آیه ۱۶۱ از سوره نساء «و آتینا داود زبوراً» تصریح شده که زبور من - عند الله است.

## ۳- مزایای داود

به موجب آیه ۷۹ از سوره انبیاء کوهها و پرندگان مسخر داود بودند بعضی از مفسرین گفته اند که کوهها با او حرکت میکردند، لکن از فعل یسبحن که در سوره ص آیه ۱۷ مسطور است و از عبارت «یا جبال اوبی» که در سوره سبا آیه ۱۰ مندرج است معلوم میگردد که مقصود قرآن مجید از «و سخر نامع داود والجبال والطیر»

والطیر» آن بوده که کوه‌ها، آواز و ترنمات او را منعکس می‌ساختند و پرندگان با او هم آواز می‌شدند.

تورات وی را مغنی شیرین بنی اسرائیل خوانده است و بعضی نوشتند که داود پیش از آنکه به جنگ جالوت برود، مغنی شائول بوده است.  
بنا به نقل قاموس کتاب مقدس زبور را از آن جهت مزامیر نامیده‌اند که هماهنگ بانی سروده می‌شده است.

از این سخنان بخوبی استفاده می‌شود که الحان خوش داود از قدیم در نزد یهود معروف بوده و قرآن مجید هم بدان اشاره فرموده و از راه اخبار و احادیث در ادبیات عرب و ایرانیان منعکس گردیده است. مخصوصاً عرفا که با سماع سازگار بودند برای تحلیل موسیقی بدان احادیث استناد کرده‌اند و دربارهٔ لحن خوش داود داستان‌ها سرانیده‌اند منجمله در کتاب کشف‌المحجوب مسطور است که هفتصد دوشیزه و دوازده هزار مرد از شنیدن آواز داود جان تسلیم کردند.

#### ۴- صنعت داود

بنا بر آیهٔ ۸۰ از سورهٔ انبیاء و آیهٔ ۱۲ از سورهٔ سبا خداوند، آهن را برای داود نرم ساخت و به او صنعت زره سازی آموخت تا لشکریان را در جنگ از گزند محفوظ دارد.

در تفسیر صافی مسطور است که خداوند به داود این صنعت را آموخت تا از بیت‌المال بی‌نیاز گردد.

وی روزانه يك درع می‌ساخت و به هزار درم می‌فروخت.  
بنا بر مسطورات تورات، پوشیدن زره در بنی اسرائیل قبل از داود معمول بوده و تورات از زره سازی داود سخنی نگفته است، ولی شك نیست که وی در فنون جنگی مهارت و ابداع داشته و مهارت و ابداع خود را در ساختن ساز و برگ جنگ بکار برده است. شاید پیش از داود زره را از برنج یا کتان می‌ساختند (از تورات هم دلائلی که این نظر را اثبات کند به دست می‌آید) و حضرت داود از آهن زره ساخت یا اینکه در شکل آن ابداعی به وجود آورده و مطابق اصول فنی بدین کار دست زده باشد چنانکه جمله (و قدر فی

السرِد) اشاره به نوعی ابداع است .

قرآن مجید از زره‌های ساخته دست داود به نام لبوس و سابقات یاد کرده است و از این عناوین میتوان نتیجه گرفت که زره‌های حضرت داود سرا پای مرد جنگی را می‌پوشانیده است. به هر حال قصه زره سازی داود نیز در ادبیات ایران منعکس است و مولانا جلال‌الدین رومی به آن اشاره کرده است و فرموده است :

رفت لقمان سوی داود از صفا	دید کو می‌کرد ز آهن حلقه‌ها
جمله را با همدگر در می‌فکند	ز آهن و پولاد، آن شاه بلند
صنعت زراد، او کم دیده بود	در عجب میماند و سواش فرود
کاین چه شاید بود، واپرسم از او	که چه می‌سازی ز حلقه تو بتو
باز با خود گفت صبراولی تراست	صبر با مقصود زودتر رهبر است
چون نپرسی زودتر کشت شود	مرغ صبر از جمله پُران تر بود
و ر پرسی دیر تر حاصل شود	سهل از بی صبریت مشکل شود
چون که لقمان تن بزداندر زمان	شد تمام از صنعت داود، آن
پس زره سازید و درپوشید او	پیش لقمان آن حکیم صبر خو
گفت این نیکو لباس است ای فتی	در مصاف و جنگ، دفع زخم‌را
گفت لقمان، صبر هم نیکو دمیست	کو پناه و دافع هر جا غمی است
صبر را با حق قرین کرد ای فلان	آخر « والعصر » را آکد بخوان
صد هزاران کیمیا حق آفرید	کیمیائی همچو صبر، آدم ندید

#### ۵- داستان گوسفندان

آیه ۷۸ از سوره انبیاء حکم دارد و سلیمان را درباره گوسفندانی که شبانه مزرعه یا تاکستانی را چریده بودند حکایت می‌کند « اذ یحکمان فی الحرث اذ نفثت فیه غم القوم و کنا لحکمهما شاهدین و فهمناها سلیمان و کلا آتینا حکما و علما ».

این قصه در تورات فعلی مسطور نیست و اصل داستان چنین است که حضرت داود، سلیمان را در زمان کودکی با خود به محضر قضا می‌آورد و به وی عملاً آیین داوری

می آموخت .

روزی داوری پیش داود آوردند که گلهٔ شبانی مزرعه یا تاکستان دیگری را چریده است . حضرت داود حکم داد که گوسفندان مدعی علیه به مالکیت دادخواه درآید . سلیمان که کودک بود عرضه داشت که باید در حکم تعدیل شود، گوسفندان به تصرف صاحب زمین و زمین به تصرف صاحب گوسفندان داده شود تا آنگاه که زراعت دوباره به همان حالت که بوده بازگردد و در این مدت صاحب زمین از نتاج گوسفندان استفاده کند و چون زراعت به حالت اول درآید هر يك مال خود را مسترد دارد .

بعضی گفتند : حکم سلیمان بدین منوال بوده است که اگر گوسفندان، ریشهٔ مورا خورده باشند، در ملك صاحب زمین باید درآیند و اگر شاخه یا محصول را چریده باشند، نتاج یکسال یا پشم و شیر آنها به صاحب زمین تعلق گیرد .

در تبیان راجع به اینکه آیا حکم داود و داوری سلیمان از روی اجتهاد یا از روی وحی بوده است بحثی شده است و صاحب تبیان قول ابوعلی جبائی را پذیرفته است که وی در این زمینه قائل به وحی است و معتقد است که به حضرت سلیمان وحی تازه ای رسید و حکمی را که از پیشتر به حضرت داود الهام شده بود نسخ کرد .

بعضی از مفسرین گفته اند : داوری سلیمان، الهی بود و به وسیلهٔ این حکم شایستگی خود را برای جانشینی حضرت داود ظاهر ساخت . بنا بر مندرجات تورات، در زمان خود حضرت داود بر سر جانشینی وی میان فرزندان او نزاع بوده است و «ناتان نبی» و زوجهٔ داود «بت شمع» طرفدار سلیمان بودند و سلیمان را شایستهٔ این مقام میدانستند به ناچار برای ابراز شایستگی و لیاقت سلیمان چنانکه در قصه های مشابه ملل دیگر دیده میشود، هیبست از سلیمان استعدادی بروز کند و اثر آن به صورت يك داستان باقی ماند و قرآن مجید به آن داستان که در آن زمان باقی بوده اشاره کرده است .

نظیر این داستان در يك سند از اسناد قدیم **Ethiopie** به نام **Kebra nazagt** «جلال پادشاهان» موجود است . به موجب این سند یکی از پادشاهان ایرانی به نام بالتازور **Baltasor** دختر خود را به شاهزاده **Adrami** میدهد و شم قضائی داماد خود را بوسیلهٔ ارجاع رسیدگی نزاعی که فیما بین مالک تاکستان و صاحب گوسفندان جریان

داشته است آزمایش می‌کند.

## ۶- آزمایش داود

سوره (ص) آیات ۱۶ تا ۲۵ مربوط به حضرت داود است و مفاد آن آیات چنین است: ای پیغمبر بر آنچه می‌گویند صبر کن و بنده ما داود را که صاحب نعمت و قوت بود به یاد آور. چه او بازگشت‌کننده بود. ما کوه‌ها را مسخر او ساختیم تا با او هنگام غروب آفتاب و زمان طلوع خورشید تسبیح گویند.

( به عقیده بعضی از مستشرقین آثار آیین مهرپرستی در زمان داود از این آیه استفاده می‌شود لکن می‌توان گفت که طلوع و غروب آفتاب يك امر طبیعی بوده و در هر زمان نظر ملت‌های مختلف را اعم از اینکه خورشید پرست باشند یا نباشند به خود جلب کرده و این دوهنگام برای همه اقوام و ملل، جهت دعا و شکرانه مناسب بوده است) و پرندگان را مسخر ساختیم تا پیش او جمع شوند و همه به سوی او باز گردند. حکومت او را محکم کردیم و به او شمشیر قضا بخشیدیم تا مرافعات ارباب دعاوی را با حکمت فیصل دهد. آیا از قصه آن دادخواهان آگاهی داری که از محراب بالا رفتند و بر او وارد شدند ؟

داود از ایشان ترسان گردید. آنان گفتند که مترس، ما به دادخواهی پیش تو آمده‌ایم و از یکی تعدی و تجاوز بر دیگری شده است. آمده‌ایم تا به عدالت میان ما دوری کنی و جور بر ما نرانی و به راه راست ما را هدایت فرمائی. یکی از ایشان گفت: این برادر من نودونه میش دارد و مرا يك میش بیش نیست. او از من می‌خواهد که میش خود را به تصرف او دهم و مرا با زبان مغلوب ساخته است و من از عهده زبان او بر نمی‌آیم. داود گفت: برادرت که خواستار الحاق میش تو به گوسفندان خود می‌باشد به تو ستم کرده معمول چنین شده که شرکاء بر یکدیگر تجاوز می‌کنند مگر آنان که ایمان محکم داشته باشند و کردارهای شایسته پیش گیرند و این چنین گروه س اندکند. داود دریافت که ما او را آزموده‌ایم. از پروردگار خود درخواست آمرزش کرد و به سجده افتاد و پوزش خواست. ما این واقعه را بر او بخشیدیم و داود در

نزد ما قربت و بازگشت نیکو یافت . ای داود ما ترا در روی زمین خلیفه خود قرار داده ایم . میان مردم از روی حق داوری کن . پیرو هوای نفس مباش که ترا از راه خدا منحرف خواهد ساخت و آنان که از راه خدا منحرف شوند بر اثر آن که روز حساب را فراموش کرده اند ، دچار عذاب سخت خواهند بود .  
این بود مفاد آیات ده گانه در باره حضرت داود که موضوع آزمایش را نیز شامل است .

بدون شك میان قصه دادخواهان که یکی نود و نه میش داشته و دیگری فقط مالك يك میش بوده است با قصه‌ای که در بابهای ۱۱ و ۱۲ از کتاب دوم سموئیل مندرج است رابطه‌ای موجود است جز آن که اصل قصه همین است که به نحو تلویح و اشاره در قرآن مجید مذکور افتاده است . باری خلاصه داستان در تورات چنین است :

داود روزی از بام خانه، زوجه اوری را که بسیار زیبا بود دید و به او عشق ورزید و اوری در جبهه جنگ بود . داود به سردار خود پیغام فرستاد که اوری را در پیش تابوت گذارد و به نزدیک حصارهای دشمن بفرستد .

مقصود از این دستور آن بود که اوری کشته شود و داود زوجه او را تصاحب کند ( حتی در تورات مسطور است که پیش از مرگ اوری ، داود بازو جانش هم بستر شد ) اوری از جنگ بازگشت ولی به خانه خود نرفت و دوباره به میدان جنگ باز گشت . سردار ، دستورهای داود را بدکار بست و چون نزدیک شدن به حصار دشمن بر خلاف آئین‌های جنگی بود ، انجام این دستور به هزیمت لشکر داود پایان یافت ولی اوری در این جنگ کشته شد و زوجه اش را که بت شمع نامیده میشد داود به نکاح خود درآورد و سلیمان از او متولد گردید .

خشم خدا بر داود افروخته شد و ناتان نبی مأمور گردید که نزد داود برود و او را از افروخته شدن خشم الهی باخبر سازد . ناتان برای داود مثلی آورد و گفت مردی توانگر صاحب گوسفندان و گاوان بود در همسایگی او مرد بی‌نوائی میزیست که فقط يك بره داشت و آن بره در نظر وی همچون كودك او بود . برای مرد توانگر

میهمان رسید، ری برهٔ همسایه را گرفت و برای او بکشت. در بارهٔ او چگونه حکم خواهی کرد؟ داود برآشت و گفت چنین مردی سزاوار کشتن است و اکنون باید چهار بره درعوض به او بدهد. ناتان گفت: آن مرد تویی. سپس قصهٔ او را به او متذکر شده و او را با خبر ساخت که شمشر از خاندان او دور نخواهد گردید و زنانش به دست دشمن خواهند افتاد. داود متنبه گردید و خاکستر نشین شد تا یهود او را مورد عفو و عنایت خود قرار داد ولی از آن پس وقایع ناگوار برای داود اتفاق افتاد. این بود خلاصهٔ قصه‌ای که با تصرفاتی نقل گردید.

داستان تورات مناسب با مقام داود نیست. راست است که تورات، داود را پیغمبر نمیداند و او را پادشاهی عادل و کامل می‌شناسد، مع هذا بیگمان انجام چنین کاری فضیحت آور مناسب شأن پادشاه عادل نیست و در عبارت تورات شبه تناقضی موجود است و شك نیست که در عبارات تورات تصرف شده است. زیرا داود در جواب ناتان میگوید: چنین مردی سزاوار کشتن است و آنگاه عوض آن را فقط چهار بره معین میکند.

دلایل دیگری نیز موجود است که برحسب آن دلایل میبایست صورت قصه غیر از آن باشد که در تورات فعلی است.

بعضی از ارباب قصص، داستان تورات را شاید از منابع یهودی بسط داده‌اند و مقدمه‌ای بر آن افزوده‌اند و گفته‌اند که روزی حضرت داود در محراب مشغول عبادت بود. ابلیس به صورت کبوتری به محراب او وارد شد. داود را منظر آن کبوتر خوش آمد و آنرا دنبال کرد. کبوتر به بام گریخت. حضرت داود برای گرفتن آن بر بام خانه برآمد و چشمش به زوجهٔ اوریا افتاد که برهنه و مشغول شستشو بود و حضرت داود به او عاشق گردید.

اکثر مفسرین مخصوصاً مفسرین خاصه، حقاً در مقام تبرئهٔ حضرت داود برآمده‌اند. بعضی (چنانکه در تفسیر صافی از کتاب عیون الاخبار از حضرت رضا نقل شده است) قصهٔ دادخواهی را از داستان زوجهٔ اوریا جدا کرده‌اند و گفته‌اند استغفار حضرت داود از آنجهت بود که به شنیدن سخن مدعی اکتفا کرد و پیش از



اصفاء سخن مدعی علیه یا مطالبه بیند از مدعی حکم صادر کرد، لذا به لحاظ عجله در حکم، مرتکب ترك اولی شد، لکن به زودی اشتباه خویش را دریافت و استغفار کرد.

شیخ احمد مصطفی المراغی عقیده دیگری دارد. بدزعم وی حضرت داود ساعات خود را با برنامه منظم تقسیم فرموده بود و در ساعات معینی به داوری مینشست و جز در آن ساعات، ارباب رجوع را نمیپذیرفت.

روزی دو تن که قصد قتل او را داشتند خواستند به حضور آیند. قراولان و پاسبانان، ایشان را مانع گردیدند اما این دو تن چون میدانستند که حضرت داود در محراب مشغول عبادت است، از دیوار بالا رفتند و خود را به او رسانیدند. حضرت داود را نخست وحشت گرفت، لکن به زودی رعب و هراس در دل آن دو تن جایگزین شد و چنان وانمودند که بدعنوان دادخواهی پیش او آمده اند و قصه خود را بد نحویکه در قرآن مجید مذکور است بر حضرت داود عرضه داشتند و آن حضرت نسبت به دعوی ایشان حکم داد و در عین حال متوجه شد که اظهار شکایت، بهانه ای بیش نبوده و آن دو تن بد قصد قتل او به محراب وارد شده اند.

در دلش گذشت که اینان را کیفر کند، لکن به زودی دریافت که انتقام سزاوار شأن پیغمبران نیست و از نیت خود استغفار کرد.

در تفسیر صافی حدیثی از حضرت علی نقل شده که حضرت فرموده است هر که قصه آزمایش داود را چنانکه یهودیان نقل میکنند حکایت کند به او صدوهشتاد تازیانه خواهیم زد.

در حدیث دیگری که فیض نقل کرده قصه اوریبا چنین بوده است: پس از کشته شدن اوریبا حضرت داود زوجه او را بدنکاح خود در آورده است و داود نخستین کسی بوده که در اسرائیلیان بازن شوهر مرده ای ازدواج کرده البته چنین ازدواجی ممنوع نبوده اما مرسوم هم نبوده است.

نگارنده با استفاده از فقره «لقد ظلمك بدسؤال نعجتك الی نعاچه» و فقره «اصبر علی ما یقولون» چنین تصور میکند که حضرت داود شاید از اوریبا خواستار شده که

زن خود را طلاق گوید تا پس از انجام تشریفات مقرر در دین یهود او را به ازدواج خود درآورد. یا شاید این فکر در مخیله داود خطور کرده باشد به هر حال چنین امر مباح شایسته مقام نبوت نبوده و برای نبیه و آگاه ساختن او مخاصمه ای شبیه به واقعه خودش به او مراجعه شده است تا وی متنبه گردد و استغفار کند.

شاید پس از آن که اوریا بر حسب اتفاق در جنگ کشته شده حضرت داود با زوجه او ازدواج کرده باشد و پس از آن در افواه دو واقعه بهم پیوسته و به صورتی که در کتاب دوم سموئیل نقل شده درآمده باشد و این قصه با قصه زینب زوجه حضرت پیغمبر که قبلاً در زوجیت زید بن حارث پسر خوانده آن حضرت بود شباهتی دارد و شاید «اصبر علی ما یقولون» تعریضی به این مشابیه باشد.

#### ۷ - فرجام کار داود

حضرت داود تقریباً در سال ۱۰۳۳ پیش از میلاد در بیت اللحم متولد گردیده و تقریباً در سال ۹۶۲ قبل از میلاد در سن ۷۱ سالگی وفات یافته و در شهر داود بر فراز کوه صهیون مدفون شده است.

مدت نبوت یا سلطنت او چهل سال بوده در نزدیکی کنند و خانقین به نقل دائرة المعارف اسلامی ملتی هستند که داود را بر انبیاء دیگر بنی اسرائیل ترجیح میدهند و آنها را داودیه مینامند.

( در کتب احادیث خبری نقل شده که به موجب آن حضرت آدم چهل سال از عمر خود را به داود بخشید و بنا بر این عمر داود ۸۰ سال بود . رجوع شود به مقاله آدم )  
قصه بخشش عمر در کتاب Yalkout Siméoni باب ۴۰ مسطور است  
منتهی مقدار بخشش ۷۰ سال است و سند هبه به امضای خدا و آدم و فرشته ای به نام Metaron رسیده است .

#### ۸ - انعکاس داستانهای مربوط به داود در ادبیات فارسی

خواجه حافظ فرماید :

چو گل سوار شود بر هوا سلیمان وار      سحر که مرغ در آید به نغمه داود

خاقانی فرماید :

سمع ما بر سماع داود است      کز سر زخمه شکر افشاند  
 بافتن ریسمنان نه معجز باشد      معجز داود بین که آهن باف است  
 اشک داود بیارید پس از نوحه نوح      تا زطوفان مژه خون هدر بگشاید  
 یافته و بافته شاه چو داود و جم      یافته مهر کمال بافته درع امان  
 گشته داود نبی زراد لشکرگاه او      باز صاحب جیش آن لشکر، سلیمان آمده  
 اشک داود چو تسبیح برآرید ار چشم

خوش بنالید که داود نوائید همه

مولوی فرماید :

همچو نائی - ناله زاری کند      لیک پیکار خریداری کند  
 نوحه گر باشد مقلد در حدیث      جز طمع نبود مراد آن خبیث  
 نوحه گر گوید حدیث سوزناک      لیک کو سوز دل و دامان چاک  
 از محقق تا مقلد فرقها است      کین چو داود است و آن دیگر صداست

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید ۲ - دائرة المعارف اسلامی (ترجمه فرانسه) ۳ - تفسیر آیات مربوط از تفسیر صافی
- ۴ - تفسیر آیات مربوط از تفسیر تبیان ۵ - قاموس کتاب مقدس
- ۶ - Dictionnaire général Biographie ۷ - کتاب دوم سموئیل ۸ - کتاب اول پادشاهان ۹ - عرائس التیجان ثعلبی ۱۰ - قصص القرآن تألیف صدرالدین بلاغی
- ۱۱ - دیوان حافظ ۱۲ - دیوان خاقانی ۱۳ - حدیقه سنائی ۱۴ - شتوی مولوی
- ۱۵ - منابع قصص مسلمین les origines des legendes inusulmans

«پایان گفتار چهل و یکم»

نام ذوالقرنین یکبار به حالت جر و دوبار به حالت نصب در قرآن مجید مذکور است و قصه او از آیه ۸۲ تا ۹۶ در سوره کهف بیان گردیده است .

### ۱ - مفاد آیات قرآنی

ای پیغمبر از تو راجع به ذیالقرنین می پرسند بگو بزودی بر شما شرحی در باره او خواهم خواند . ما او را تسلط و تمکین بخشیدیم و وسایل انجام دادن هر کار را به او دادیم . وی از آن وسایل استفاده کرد تا به مغرب آفتاب رسید . احساس کرد که خورشید در چشمه گل آلودی غروب میکند و در جوار آن ملتی به سر میبرند . به وی گفتیم ای ذوالقرنین بتو درباره سرنوشت این قوم اختیار میدهیم . خواهی آنان را شکنجه و کيفرده و اگر خواهی با ایشان به نیکی رفتار کن . ذوالقرنین گفت آنکس که ستم کند او را عذاب میکنیم و به پروردگار خود باز خواهد گشت و عذابی دشوار تر و سخت تر خواهد چشید ، اما مؤمنانی که کردار شایسته پیش گیرند پاداش نیکو خواهند داشت و به آنان با فرمان خود یسرو آسانی مقرر خواهیم نمود .

سپس ذوالقرنین با استفاده از وسایل ، روبه مشرق آفتاب به لشکرکشی خود ادامه داد تا به جائی رسید که دریافت خورشید بر قومی میتابد که در مقابل آن سترو حائلی ندارند . باز ذوالقرنین به لشکرکشی و بهره یابی از وسایل ، ادامه داد تا میان دوسد (دو کوه) رسید و قومی را در آنجا یافت که درست زبان نمی فهمیدند ( یا زبان

ایشان درست مفهوم نبود). آنان به ذوالقرنین گفتند: یا جوج و مأجوج در زمین فساد میکنند (بنا بر روایتی گفتند یا جوج و مأجوج در زمین فساد خواهند کرد) میان ما و ایشان سدی بر پاکن و خراج آنرا خواهیم پرداخت (یا خراج گذار خواهیم شد) ذوالقرنین گفت تمکن و تسلطی که خداوند به من بخشیده بهتر است (یعنی از گرفتن خرج یا خراج صرف نظر کرد). مرا با نیروی نفرات کمک کنید تا سدی محکم میان شما و ایشان برپا کنم. پاره‌های آهن بیاورید. آنان قطعات آهن آوردند و رویهم انباشتند تا با سطح کوه برابر گردید آنگاه ذوالقرنین دستور داد آنرا بدمند تا به صورت آنتشی گذاخته در آمد پس از آن گفت مس گذاخته بر آن بریزید بدین ترتیب سدی چنان محکم بنا شد که یا جوج و مأجوج نتوانستند بر فراز آن بالا روند یا در آن ایجاد رخنه‌ای کنند.

چون کارسد به پایان رسید ذوالقرنین گفت این توفیق نتیجه رحمت و عنایت پروردگار بود و این سد باقی خواهد ماند تا آنگاه که وعده الهی تحقق یابد و در آن هنگام سد شکسته و خرد خواهد شد.

این بود مفاد آیات قرآنی، در خصوص ذوالقرنین. به علاوه در سوره انبیاء آیه ۹۵ از «یا جوج و مأجوج» بدین نحو نام برده شده است:

«تا آنگاه که سد یا جوج و مأجوج گشوده شود و آنان از فراز هر بلندی بشتابند».

## ۲- نظر مفسرین در باره ذوالقرنین

اهل تفسیر و قصص در تعیین شخصیت ذوالقرنین و همچنین در تشخیص محل جغرافیائی سد یا جوج و مأجوج سرگردانند و نتوانسته‌اند قبیله یا جوج و مأجوج را بشناسند.

مفسرین دوره اول، ذوالقرنین را بر شخص تاریخی معینی منطبق نکرده‌اند و تنها در مقام آن برآمده‌اند که وجه این تسمیه را باز نمایند: بزعم بعضی چون این شخصیت قرآنی دو قرن زندگی یا سلطنت کرده به ذوالقرنین ملقب گردیده است. بعضی

دیگر معتقدند که چون از جانب پدر و مادر، شریف بوده به این عنوان خوانده شده. برخی هم گفته اند که مویهای پیشانی خود را میافته و به شکل دو شاخ درپیش پیشانی خود قرار میداده بدین جهت ذوالقرنین نامیده شده است.

کسانیکه طول عمر یا مدت سلطنت را علت تسمیه وی بدین نام شناخته اند در تعیین مقدار قرن متفق نیستند و مدت قرن را باختلاف از بیست سال تا سی سال تعیین کرده اند.

در نظر مفسرین قدیم ذوالقرنین معاصر حضرت ابراهیم یا سابق بر حضرت ابراهیم بوده است. این عقیده ناشی از آنست که درازمنه تاریخی میان حضرت موسی و حضرت مسیح پادشاهی را که بدنام ذوالقرنین یا بدنام دیگری که او را صاحب و شاخ معرفی کنند نمیشناختند از این جهت عصر او را در دوران دورتر و تاریکتری قرار داده اند.

بعضی هم روایاتی نقل کرده اند که به موجب آن ذوالقرنین پادشاه و پیغمبر بوده است. به موجب این روایات، ذوالقرنین بر اسکندر مقدونی که در تفاسیر دوره دوم اسکندر رومی خوانده میشده قابل انطباق نمیشد. برخی ذوالقرنین را معاصر با فریدون پنداشته اند و گفته اند ذوالقرنین با خضر همسفر شده و به چشمه آب حیات رسیده عده ای هم به تعدد ذوالقرنین قائل شده اند و ذوالقرنین اول یا ذوالقرنین بزرگ را همزمان با فریدون یا معاصر با ابراهیم خلیل شناخته اند.

در قرن چهارم هجری مسلمین به فلسفه ارسطو آشنا شدند و حکمت ارسطو را که با آئین توحید موافق تر از فلسفه افلاطون بود پذیرفتند. فلاسفه اسلامی به مقام شامخ ارسطو و تقرب وی در نزد اسکندر توجه کردند. این امر علاوه بر آن که ناشی از ارادت به ارسطو بود از غرض سیاسی نیز خالی نمینمود زیرا ایشان میخواستند که پادشاهان را به فلاسفه متوجه سازند و بدین وسیله مقامات دولتی را در اختیار گیرند و از نفوذ غلامان ترك ممانعت کنند. تاحدی ابن سینا به منظور سیاسی خود توفیق یافت.

باری، بر اثر توجه به ارسطو، مقام اسکندر مقدونی نیز بالا رفت و در اطراف وی افسانه‌ها ساخته شد یا آنکه فسانه‌های سریانی که در باره او وجود داشت ترجمه گردید.

چون مبنای فلسفه ابن سینا بر تطبیق فلسفه ودین استوار میبود، به نظر او مناسب آمد که اسکندر مقدونی مربی ارسطو، شخصیت قرآنی داشته باشد لذا در کتاب خود رأی خویش را ظاهر ساخت و در باره اسکندر گفت وی همان ذوالقرنین است که در قرآن مجید نام او یاد شده است.

بسا است که پیش از ابن سینا هم حکمای دیگری که با فلسفه ارسطو سر و کار داشته‌اند از قبیل کندی و فارابی چنین عقیده‌ای اظهار کرده باشند. بهر حال شك نیست که نظریه تطبیق ذوالقرنین مذکور در قرآن بر اسکندر مقدونی از طرف حکمای اولیه اسلام بوده است و چون بزودی منطق ارسطو از لوازم کار استادان ادب به شمار آمد ادبا و شعرا به افسانه‌های مربوط به اسکندر توجه کردند و شاعر اوائل قرن پنجم، فرخی در مدح سلطان محمود غزنوی گفت:

فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر  
در خلال این قصیده گفت:

ز کار نامه او گر دو روی بر خوانی  
بلی سکندر سر تا سر جهان بگرفت  
ولیکن او ز سفر آب زندگانی جست  
وگر تو گوئی در شأنش آیتی است رواست  
بوقت آنکه سکندر همی امارت کرد  
بوقت شاه جهان گر پیمبری بودی  
به خنده یاد کنی کارهای اسکندر  
سفر گزید و بیابان برید و کوه و کمر  
ملك، رضای خدا و رضای پیغمبر  
نیم من این را منکر که باشد این منکر  
نبد نبوت را قفل بر نهاده به در  
هزار آیت بودی بشأن شاه اندر

ابوریحان بیرونی که با حوادث تاریخی و موقع جغرافیائی آشنا بود نظر تطبیق ذوالقرنین را بر اسکندر نپذیرفت و چون ملوک «ازواء یمن» را میشناخت و میدانست که نام اکثر ایشان بالفظ «ذو» مصدر است به قرینه ذوقمدان و ذی یزن حدس زد که

ذوالقرنین یکی از ملوک اذواء یمن باشد و چون ملوک اذواء تبابعه نیز نامیده می‌شده‌اند و نام تبع هم در قرآن مذکور است، نظر ابوریحان هم طرفدارانی پیدا کرد، لکن این نظر جنبه ادبی نیافت و فقط محققین تاریخ، نظر وی را نقل کرده‌اند و در مقام برآمده‌اند که آن را بر یکی از تبابعه منطبق سازند و بعضی تبع الاقرن را برای اینکه عنوان ذوالقرنین بخود بگیرد مناسب دانستند. «مقریزی» در «خطط» نسب ذوالقرنین را چنین یاد میکند: صعب بن ذی مرأث بن الحارث الرایش بن الهمال ذی سد بن عاد ذی منح بن عاز الملطا بن سکسک بن وائل بن حمیر بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود بن عابر بن شالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح علیه السلام.

وی مینویسد که ذوالقرنین «تبع» تاجدار است که مشرق و مغرب جهان را مسخر کرد و سد یا جوج و مأجوج را بنهاد سپس از قول همدانی سلسله النسب دیگری به این ترتیب برای ذوالقرنین ذکر میکند: ذوالقرنین بن ملک بن الحارث الاعلی بن ربیعۃ بن الحیاد بن مالک. مقریزی بنابر هر دو قول، ذوالقرنین را غیر از اسکندر یونانی مجدونی (مقدونی) میدانند به عقیده او ذوالقرنین از عرب عاربه و از خاندان حمیر است. در تفسیر کبیر، امام فخرالدین رازی بر مغایرت ذوالقرنین و اسکندر استدلال کرده و گفته است اسکندر شاگرد ارسطو بوده و به امرونی معلم خویش عمل نمیکرده اما ذوالقرنین پیغمبر بوده و به مقتضای نبوت نمیتوانسته تحت ارشاد کافران قرار گیرد. نظر جاحظ در «الحيوان» نسبت به ذوالقرنین آن است که وی از آدمی و فرشته متولد شده و پدرش در شمار ملائکه بوده است، مقریزی به نقل از مختار بن ابی عبید روایت میکند که هرگاه حضرت علی ذوالقرنین را یاد نمیکرده میفرموده است وی فرشته‌ای پرریخته است. بهر حال در نظر مقریزی و بیشتر تاریخ نویسان محقق، اسکندر مقدونی غیر از ذوالقرنین است و بنای سد یا جوج و مأجوج کار اسکندر مقدونی نیست.

### ۳- نظر متأخرین در باره ذوالقرنین

چنانکه دیدیم نه نظر ابن سینا بر مبنای علمی و تاریخی متکی است و نه نظر



ابوریحان بیرونی مستند به سند قطعی تواند بود با وجود این پیوسته نظر ابن سینا در اشعار و تفاسیر منعکس شده و نظر ابوریحان را برخی از مورخین و علماء پذیرفته اند. حتی در دوره اخیر علامه سید هبة الدین شهرستانی ذوالقرنین را یکی از ملوك اذواء پنداشته است و موقع جغرافیایی سد یا جوج و مأجوج را در حمال قفقاز همین نموده در صورتی که هیچ سند تاریخی بر لشکرکشی ملوك اذواء که به سرحد قفقاز برسد در دست نیست.

ملوك اذواء یا تبعیه که از قرن دوم تا قرن ششم میلادی در یمن سرکار بودند، تحت تابعیت حبشه بر یمن حکومت میکرد، اندر دوران ایشان از ادوار مشعشع تاریخ به شمار نرفته است، و پادشاهی فاتح و جهانگشا نداشته اند.

علماء متأخر در شأن نزول آیات قرآنی و در حوادث تاریخی دقتی کرده اند و لقب ذوالقرنین را با داریوش یا کورش منطبق ساخته اند و این نظر درست مینماید. توضیح آنکه سؤال راجع به شخصیت ذوالقرنین از طرف یهود یا به تحریک یهود بوده و بنا به روایت سدی، یهود از پیغمبر ص پرسیدند: ذوالقرنین که فقط نام او یکبار در تورات ذکر شده کیست؟ و داستان او چگونه بوده است؟ در جواب ایشان آیات کریمه سابق الذکر نازل شده است.

در سفر دانیال فصل هشتم رؤیای دانیال و تعبیر آن به این مضمون بیان شده است: دانیال در خواب دید که در کنار نهر اولای، قوچی که دوشاخ داشت و یکی از شاخهایش بلندتر از دیگری بود ظاهر گردید و به مشرق و مغرب و جنوب و شمال سروشاخ زدن میکرد، به ناگاه بزی تر که يك شاخ در پیشانی داشت پیدا شد و با شاخ خود قوچ را بر زمین افکند.

این رؤیا را جبریل چنین تعبیر کرد: قوچ صاحب دوشاخ، پادشاه ماد و پارس است و بز نر پادشاه یونان است و شاخ بزرگی که در میان دو چشم دارد اولین نفر سلسله یونانیان میباشد.

میگویند که چون کورش بابل را فتح کرد و اسیران یهود را نجات بخشید

یهودیان از بشارتی که تورات به ظهور او داده بود ویرا آگاه ساختند و کورش با آنان مهربانتر شد و وسایل ساختن هیکل را در اختیار ایشان گذاشت .

به عقیده بعضی (برحسب نقل قاموس کتاب مقدس) سفر دانیال در قرن دوم قبل از میلاد نوشته شده و نویسنده این سفر خود دانیال نیست .

به فرض صحت این نظر باز داستان قوج صاحب دوشاخ درست به نظر میرسد . ممکن است رؤیای دانیال در همان زمانی که مردم بابل به طرف ماد و پارس چشم دوخته بودند واقع شده باشد و تعبیر و تطبیق آن بعد از فتح بابل اتفاق افتاده و قصه بز و شکستن شاخ و روئیدن چهارشاخ در پیشانی آن بعداً بدین رؤیا ملحق شده و تعبیر و تفصیلات دیگر بدان اضافه گردیده و داستانی بوجود آمده باشد که بازمان تدوین سفر دانیال یعنی حدود قرن دوم قبل از میلاد مناسب درآید .

از این سفر، شخصیت ذوالقرنین به نحو واضح و روشن مستفاد نمیگردد و باز تردید میان کورش و داریوش باقی میماند جز آنکه چون کورش پادشاهی بوده که ماد را به پارس ضمیمه کرده به استعاده قوج مناسب تر می نموده است، ولی از جانب دیگر برحسب تورات، دانیال نزد داریوش تقرب داشته و آثار فتوح داریوش میبایست در کتاب او منعکس باشد . قرائن دیگری نیز موجود است که به موجب آن میتوان عنوان ذوالقرنین را به داریوش داد و به آن قرائن بعداً اشاره خواهد شد .

#### ۴- نظر تحقیقی

آنچه مسلم است این است که ذوالقرنین مذکور در قرآن میبایست بر کورش یا داریوش اول منطبق گردد زیرا سؤال از طرف یهود است و یهودیان به تورات ناظر بوده اند و تفسیر قوج دوشاخ را از حضرت رسول میخواستند، اما باید دانست که توجه به تصویر یکشاخ و دوشاخ در مشرق و مغرب سابقه ای بس قدیم دارد . در حفريات شوش صورت نارامسین پادشاه قدیم عیلام که بیست قرن پیش از میلاد میزیسته به دست آمده و این صورت دارای دوشاخ است .

در یونان «ژوپی تر آهون» یکی از خدایان مقدونی، که حافظ سلسله کارانوس

خانواده اسکندر بوده دارای دوشاخ بوده و چون اسکندر خود را پسر ژوپی ترآمون میدانسته مجسمه ساز یونانی به نام لی سیپ مجسمه او را به شکل مجسمه ژوپی ترآمون ساخته است.

همچنین، یونانیان رب النوعی داشته‌اند به نام کارنین که حافظ گله‌ها بوده و نام وی از لغت کارنوکه به معنی شاخ است مشتق می‌باشد.

بطور کلی ملل قدیم به وجود توتم قائل بوده‌اند و هر ملت يك یا چند نوع حیوانات را مقدس می‌پنداشته‌اند. ملل مشرق مخصوصاً به گاو و قوچ توجهی داشته‌اند و سر مجسمه‌های خود را به شکل سر گاو ساخته‌اند. دور نیست که از قدیم پادشاهان بزرگی که کشور گشائی کرده‌اند و موجب توجه دویا چند ملت می‌شدند یا پادشاهان مقتدری که سلطنتی دراز و عادلانه داشته‌اند به عنوان صاحب دو شاخ عنوان می‌شده‌اند یا اینکه مجسمه ایشان را با دوشاخ می‌ساخته‌اند.

اخیراً در کنار رود مرغاب مجسمه سنگی کورش پیدا شده و این مجسمه که در زمان اردشیر اول ساخته شده دارای دوشاخ است این مجسمه مانند عقاب دارای بال است و شاید به مناسبت صورت این مجسمه بوده که نهر نزدیک به آن را مرغاب نامیده‌اند. مسلماً این مجسمه بر اساس تصورات یهود و استعارات تورات ساخته شده زیرا در سفر دانیال قوچ دوشاخ استعاره از پادشاهان ماد و پارس است و در سفر ارمیا، کورش، عقاب شرق نامیده شده است، لکن معلوم نیست که شکل مجسمه کورش منحصر به فرد باشد شاید داریوش هم مجسمه‌ای دارای دوشاخ داشته که حفريات بعدی آنرا از زیر گل و خاک بیرون آورد.

### ۵- تردید در تطبیق آیات قرآنی بر داریوش اول یا کورش کبیر

از آیات ذوالقرنین مذکور در سوره کهف، مطالبی بدین قرار در باره شخصیت و خصائص ذوالقرنین استفاده می‌شود:

اولا - ذوالقرنین سه دفعه سفر سوق الجیشی داشته، یکی به جانب مغرب که در آنجا احساس کرده خورشید در چشمه سیاهی فرو میرود، سفر دوم او به جانب مشرق

بوده و در این سفر دیده است آفتاب بر قومی میتابد که برابر آن سترو پوششی ندارند، مردمی وحشی هستند که خانه و مسکن برای خود نساخته‌اند یا اینکه آن قوم هنوز پوشیدن لباس کامل را نیاموخته و بد لباس پوشیدن عادت نکرده‌اند، سومین سفراو به جانب مغرب و مشرق نیست در این سفر مردمی که زبانشان درست نبوده پیش او آمدند و از او خواستند که سد یا جوج و مأجوج را بنا کند.

ثانیاً - ذوالقرنین پادشاهی عادل بوده و از عصیان و نافرمانی گذشته ملل در- می‌گذشته و کسانی را که به فرمان بوده‌اند پاداش نیک میداده و ستمکاران را به کیفر می- رسانیده است.

ثالثاً- ذوالقرنین فتوح خود را برای کسب مال و استثمار ملل انجام نمیداده است و خود در کشور خویش مکنت و قوت کامل داشته و در بیرون حدود مملکت میخواست است که احوال ملل مجاور را نیکوتر سازد و قلمرو حکومت خود را از یغماگری همسایگان محفوظ دارد. بدین جهت برای بنای سد یا جوج و مأجوج بر قوم پیشنهاد کننده باج و خراجی تحمیل نکرده است.

رابعاً - در ساختن سد یا جوج و مأجوج آهن و مس بکار رفته اینک با هدایت این چهار امر باید شخصیت ذوالقرنین را معین کرد.

سه امر نخست به جهان گشائی و خصال ذوالقرنین است و بر کورش و داریوش هردو منطبق مینماید و مراد از «عین حماة» که آفتاب در نظر ذوالقرنین در آنجا فرو میریخته دریای اسود یا خلیج‌های باریک دریای اژه بوده است. چون عین به معنی آب فراوان است با موضع اول موافقت دارد و چون بعضی از خلیج‌های دریای اژه بسیار باریک میشوند و به صورت چشمه‌ای درمی‌آیند احتمال دوم نیز پذیرفتنی است بعضی از قراء، عین حماة را عین حامة خوانده‌اند که بنابراین قرائت مغرب خورشید در نظر ذوالقرنین چشمه گرمی بوده است.

کورش و داریوش هردو تا دریای اسود لشکر کشی کرده‌اند و در مشرق هم تا سامان ملل وحشی پیش رفته‌اند. هردو پادشاه با «سکه‌ها یا سکاکیها» پنجه نرم کرده‌اند و آنانرا عقب نشانده‌اند. بنابراین در تطبیق قطعی ذوالقرنین بر کورش یا داریوش

نمی‌توان تصمیم جدی اتخاذ کرد زیرا از جانبی کورش نخستین نفری است که ماد و پارس را با هم متحد میکند و حقاً سزاوار چنین نامی است ولی از جانب دیگر در جنگ با ماساژتها کشته شده است و بعید مینماید که وی در حدود مملکت خود سدی بنا کرده باشد که از هجوم اقوام وحشی تا مدتی مانع گردد.

اما داریوش سکائیا را عقب زده و تا مدتی مدید ایران را از دست ایشان آسوده ساخت و بدین قوی سد یا جوج و مأجوج در معبر داریال بنا شد و لفظ داریال با لفظ دارا نزدیک است. به علاوه صاحب کتاب قاموس مقدس داریوش را بده معنی مانع ترجمه کرده است و این معنی با سازنده سد متناسب تر مینماید، لکن وجود شهر و رودخانه‌ای به نام کورش و وجود سدی به نام باگورا که در لهجه ارمنی مرادف با کورش است برای انتساب سد یا جوج و مأجوج به کورش محتملی میسازد.

#### ۶ - یا جوج و مأجوج کیانند ؟

گرچه در مقاله مخصوص به یا جوج و مأجوج از این مقوله سخن گفته خواهد شد. برای تکمیل مقال تذکراتی چند در اینجا نقل می‌شود. بر حسب تورات جوج فرزند یافث است و مأجوج سرزمینی است که در آن قبائلی از نسل جوج زندگی می‌کرده‌اند و ماشک و توبال وابسته به این قبیله بوده‌اند.

مورخین یهود، محل ایشان را در قفقاز نشان میدهند و بنا بر نص قرآن هم در شمال مملکت ذوالقرنین میان دو کوه، سد یا جوج و مأجوج ساخته شده و راه عبور آنان به مملکت ذوالقرنین مسدود گردیده است.

میدانیم که کوههای قفقاز در میان دریای خزر و دریای سیاه واقع است و این دو دریا برای کشور ایران سرحد طبیعی بوده‌اند و تنها ملل وحشی کوهستانی از راه تنگه‌های جبال قفقاز بد داخل ایران میتاخته‌اند.

از جانبی الفاظ ماشک و توبال با الفاظ مسکو و توبلسک نزدیک است. چینیان هم از مللی وحشی در این حدود نام می‌برند. نزدیک بودن لفظ یواجیج جمع یا جوج با لفظ یواشی و هم چنین قرابت لفظی یا جوج و منچوک و منگول و سوابق تاریخی جای هیچ شبهه‌ای باقی نمیگذارد که یا جوج و مأجوج قبیله‌ای از قبایل سکائیا بوده‌اند.

که برای متوقف ساختن حملات ایشان کورش یا داریوش در معبر داریال سدی ساخته و در این سد دروازه‌هایی از آهن و مس بکار رفته و در مقابل هجوم همین قوم بوده که «شین هوانکس» پادشاه چین در حدود سال ۱۶۴ پیش از میلاد دیوار چین را بنا کرده است و باز برای رفع تعرض همین قبایل، انوشیروان دیوار خزر یا دربند را که عربها باب‌الابواب مینامند احداث کرده است (بعضی از مفسرین منجمله بیضاوی اشتباهاً باب‌الابواب را سد ذوالقرنین پنداشته‌اند با اینکه در ساختمان باب‌الابواب و دیوار چین مس و آهن بکار نرفته است).

بالاخره این قبایل چون از هجوم به ایران ممنوع شدند و تنگه‌های جبال قفقاز در طرف مشرق برویشان بسته شد، به اروپا هجوم آوردند و دولت روم را منقرض ساختند و در قرن هفتم هجری از طرف ترکستان به ایران سرازیر شدند و کشور پهنای ایران را در زیر یوغ خود درآوردند و بیش از یک قرن حکومت یاسائی را در کشور ما اجرا کردند. بنا بر آنچه گذشت سد یا جوج و مأجوج سدی است که در معبر داریال بنا شده، لکن ارباب قصص و تاریخ به این سد توجه نکرده‌اند زیرا دیوار چین و دیوار خزر که بعداً بنا شده توجه مردم را بیشتر به خود جلب کرده از این روی اکثر ارباب قصص و تفسیر به دیوار چین متوجه شده حربه انتقاد بدست مورخین غربی داده‌اند چه آنان میگویند اسکندر مقدونی در قرن چهارم پیش از میلاد میزیسته و حال آنکه دیوار چین در قرن دوم پیش از میلاد بنا شده است.

عجیب اینکه بعضی از مستشرقین، نظر مفسرین و ارباب قصص را که به هیچ وجه رابطه‌ای با قرآن مجید ندارد آلت دست خود قرار دادند و انتساب دیوار چین را به اسکندر مقدونی بهانه کرده بر قرآن مجید تاخته‌اند.

مراد از ایراد قصص و داستانها در تنزیل عزیز صرفاً این است که به وسیله داستانهای محلی توجه مردم را به نتایج اخلاقی و طبیعی آن قصص منعطف گرداند و توجه به مشخصات داستانی و تاریخی ندارد، لکن چون قرآن مجید حشو و زوائد را حذف میکند و چون هر داستانی بی‌گمان اصل تاریخی داشته است و یا از خلط چند واقعه پیدا شده بدین جهت قصص قرآنی واقعیت دارد و اگر از زوائدی که اهل تفسیر

و قصص افزوده‌اند صرف‌نظر شود، داستانهای قرآنی همه شرح حوادثی است که اتفاق افتاده و آثار آن در ذهن اقوام و ملل باقی بوده است.

در کتاب حزقیال خلال بابهای ۳۸ و ۳۹ از یاجوج و ماجوج گفتگو شده و همچنین ضمن فقراتی از آگادا ظهور یاجوج و ماجوج به عنوان علامت ظهور مسیح موعود، عنوان گردیده است.

رت «Roth» قصه دیوار اسکندر را از چند منبع منجمله از قول فلاویوس ژوزف نقل کرده است و داستان کامل آن در ترجمه سریانی Pseudo callesthene موجود است و ناشر آن Erneste A. wallis Budge میباشد. در پایان، قصه دیگری از منابع نصرانیت که ضمن اسناد اسکندریه به دست آورده استفاده میکند که مفاد آن داستان بدین قرار است:

وقتی که اسکندر به شمال در ناحیه جبال قفقاز میرسد میگوید باید هیچ دشمنی در اینجا نیاید.

سپید پیرمرد به او اطلاع میدهند که آن ناحیه تحت حکومت پادشاه ایرانی به نام tubarlap است و سلسله کوهستان تا آنطرف دریای خزر Quatar تا ایران و هند امتداد دارد و یک راه باریک، در این کوهستان به مسکن اقوام وحشی Hun منتهی میشود. این اقوام گوشت میخورند و خون انسان مینوشند و مانند حیوانات زندگی میکنند و به اقوام مجاور خود حمله میبرند و هر کس را ببند میکنند و هر چه سر راهشان باشد خراب می‌کنند. حکومت آنها با شاهزادگان است و از اعقاب یافت هستند.

اسکندر با کارکنان مصری خود سه دروازه از مس و مفرغ در مدخل‌های کوه میسازد تا از هجوم آن اقوام وحشی جلوگیری کند.

## ۷- انعکاس ذوالقرنین در آثار ادبی فارسی

در آثار ادبی ایران و عرب، ذوالقرنین به عنوان لقب اسکندر مقدونی پذیرفته شده و از راه داستانهای سریانی، افسانه‌هایی اطراف شخصیت اسکندر به وجود

آمده و مطالبی هم از اسفار دانیال و ارمیا که در باره پادشاهان هخامنشی بوده به آن پیوسته است .

به عقیده نگارنده ، رفتن اسکندر به ظلمات ، ناشی از سوء تفسیر تورات است چه در تورات نوشته شده که پادشاهان ماد و پارس در بابل ، گنجها را از ظلمات بیرون آوردند . گویا بابلیان خزانه های خود را در تاریک خانه ها می ساخته اند بعداً ظلمات که محل گنجینه های بابلی بوده منتهی الیه جهان فرض شده و گفته اند اسکندر به ظلمات سفر کرده و این سفر در جستجوی آب حیات بوده است .

در زبان فارسی ، علاوه بر آنکه شعرا در قصاید و غزلیات خود تلویحاً از اسکندر نام برده اند و از سد اسکندر و آئینه اسکندر و جنگ اسکندر و دارا سخن گفته اند و گذشته از آنکه کلمات حکیمانه ای از او ، یا از زبان حکماء در باره او نقل کرده اند ، کتابهایی منشور و منظوم ، مختص به داستان اسکندر پرداخته اند که باید درباره بعضی از آنها مطالبی گفته شود .

قبلاً این تذکر لازم است که اسکندر در لغت یونانی ، **الکساندروس** میباشد و الکساندروس لفظی است مرکب از **الکسو** به معنی حامی و **اندروس** به معنی انسان و معنی ترکیبی آن حامی انسان میشود . الکساندروس در یونان نخست نام یک شخصیت افسانه ای است و سپس دو نفر در قرن پنجم پیش از میلاد به این نام نامیده شده اند و اسکندر کبیر پسر فیلیپ ، سومین شخصی است که بدین نام موسوم گردیده است باری الکساندر در زبان شرقی مقلوب گردید و (س) و (کاف) جای خود را عوض کرد بعد در زبان فارسی الف و لام ، گویا به عنوان این که الف و لام زائد است حذف شد و به صورت اسکندریا سکندر درآمد .

فیلیپ یا فیلیپوس نام پدر اسکندر هم تصحیف شد و به صورت فیلقوس درآمد گویا حرف پ به تحریف به حرف فاء بدل شده و «فا» را اشتباهاً قاف خوانده و نوشته اند . پس از این تذکر مختصراً به شرح چند اسکندر نامه می پردازیم .



## الف - اسکندر نامه فردوسی

در شاهنامه فردوسی داستان تولد اسکندر و جنگهای او با دارا و تزویجش با روشنک و لشکرکشی اش به هند و چین و حبشه و کنار دریای خاور و مغرب اندلس و بابل و صعودش بر کوه و آگاه شدنش از مرگ خویش به تفصیل بیان شده و در خلال آن رؤیاهای کید هندی و گزارش خوابهای وی مشروح است. کید هندی دختر زیبای خود را همچنین فیلسوف و پزشک دربار خویش را با جامی که از عجایب جهان بوده به اسکندر تقدیم میکند.

این جام چنان بوده که هرگاه می در آن میریختند و آب سرد بر آن میافزودند همیشه از می لبریز میماند و هرچه از آن مینوشیدند تهی نمیشد و هرگاه از می تهی میبود عکس جهان در آن می نمود.

اسکندر در یکی از سفرهای خود سد یا جوج و مأجوج را بنا میکند شاهنامه فردوسی سفرهای اسکندر را با سفری به ظلمات خاتمه میدهد و قصه مرگ اسکندر و نحوه سرائی زن رمادر اسکندر و عرثیه گوئی حکماء را بروی بدین مقاله میافزاید. به موجب شاهنامه، اسکندر برای زیارت خانه کعبه سفری هم به مکه کرده است. به نظر میرسد که اسکندرنامه فردوسی از مآخذ سریانی یا از ترجمه های پهلوی متون سریانی گرفته شده باشد.

## ب - اولین اسکندر نامه منثور

اولین اسکندر نامه منثور کتابی است که بظن قوی از عربی به فارسی ترجمه شده و مآخذ روایاتش از «وهب بن منبه» است. جامع یا مترجم این کتاب معلوم نیست زیرا نسخه ای که در دست است اول و آخر ندارد و در تضعیف کتاب نیز ذکر از این معنی نشده است و در یکجای از کتاب، کاتب از خود نام میرد و چنین میگوید: «محرر این کتاب که این نسخه را از آن نقل کرده ایم عبدالکافی بن ابی البرکات، مبالغی نسخه ها مطالعه کرده در همه، این حکایت بدین منوال نوشته بود و نسخه اصل در دارالکتب جامع بازار نهاده است و رسم الخط کتاب مینمایاند که کتاب نیز از قرن ششم دیرتر استنساخ نشده است. اسکندرنامه شامل داستان اسکندر ذوالقرنین است مؤلف، ذوالقرنین صاحب شخصیت قرآنی را با اسکندر رومی یکی میشمارد و او را دختر زاده فیلفوس قیصر روم

میداند ( فیلقوس مغرب فیلیپوس است) و در اسکندر نامه های بعدی به غلط و تصحیف، فیلقوس ضبط شده است، پدر اسکندر را داراب پسر بهمن بن اسفندیار میپندارند. پس از شرح حروب وی با دارا، سفر اسکندر را به عمان و هند و از آنجا به حجاز و یمن و مصر و اندلس و به مغرب الشمس ذکر میکند. پس از رفتن وی به سوی ظلمات و داستان آب حیوان و خضر و بیرون شدن او را از ظلمات و رفتن از راه دریای اخضر (محیط) همچنین از آنجا به سوی مشرق و ترکستان و محاربات او با پریان و زنگیان و دیو مردمان و روسها و کافر ترکان و دوالایان و فیلگوشان وصف مینماید که خلاصه این جمله را نظامی گنجوی با تصرفاتی به نظم در آورده است.

خاتمه کتاب یعنی رسیدن اسکندر به مشرق و مطلع الشمس و بستن سد و باز آمدن و مردنش از این نسخه ساقط شده است و از چند جای کتاب بر میآید که اصل این کتاب تمام تواریخ قدیم و افسانه های کهنه از تاریخ پادشاهان عجم و انبیاء بنی اسرائیل و داستانهای عشقی از قبیل داستان « اهر استودن » که گویا عضدی عشکانی نظم داده است و « خننگ بت و سرخ بت » و « شاد بهر وعین الحیات » که عنصری، آندو افسانه را منظوم ساخته و قصه های دیگر و امثال و حکم و مانند اینها را محتوی بوده است و چنان مینماید که هر کدام خود داستان و کتابی است و به طرز درج قصه در قصه، به طریق ایران و هند، آنهمه روایات و قصص را در ضمن داستان اسکندر درج کرده بودند که به قول صاحب کتاب، « شرواری دفتر اسکندر نامه است » ولی جامع یا مترجم پارسی خود گوید که ما آن روایات و قصص را بنا بر آنکه در شاهنامه فردوسی یا کتاب دیگر وارد شده و یا عضدی و یا عنصری و دیگران آنرا به نظم آورده اند از میان بر گرفتیم. تنها داستان اسکندر باقی بماند تا اذهان، پراکنده نشود این است که جز بعضی افسانه های کوتاه، سایر روایات و حکایات را انداخته و در هر نوبت این عذر را تکرار کرده است.

مؤلف یا مترجم، ایرانی بوده است زیرا در ضمن داستانها از مردم ایرانی حمایت میکند و آنها را از اعراب شجاع تر می شمارد ترکان را هم قوی و شجاع میشناسد و اسکندر داستان خود را، مسلمان یعنی موحد و نماز گزار و پیغمبر و ایرانی صحیح النسب

میبندارد، و او را در باره تعدد زوجات بسیار مصر و مبرم معرفی میکند و عقیده قرون اولیه اسلامی را در باره زنان و حالات نفسانی ایشان بدویژه در باره مردی که زنان بسیار داشته، با تمام جنبه‌های رشک و دیوانگی و غیرت و بیخودی و مکر و تدبیر و شر و فساد که مستلزم این حالات باشد و با جمله معتقداتی که مردان و پادشاهان قدیم در باره زنان داشته‌اند از مستوری و خانه نشین و غیرت حسد همه را در ضمن این کتاب با بهترین طرزی و انمود میکند و بهترین قسمت کتاب از نظر لطایف ادبی و شناخت معتقدات قدیم از مناسبات زن و شوی و حالات روحی زنان همین قسمت است که اتفاقاً به تکرار جای به جای کتاب از آن بحث میکند.

اسکندر نامه فردوسی علی التحقیق غیر از کتاب و از مآخذ دیگر است ولی اسکندر نامه نظامی به اغلب احتمالات، نظری به این کتاب داشته است. بردن نام «روس» و سرزمین نقره و اهمیت جنگ با زنگیان و غیره و اشاراتی شبیه به این کتاب در آن کتاب هم آمده است. اما اسکندر نامه ای که امروز در دست است هر چند به اغلب احتمال، مأخذ و اصلش از این کتاب است گویا در عهد صفویه کتابی به نام اسکندر نامه برای نقالی و شب نشینی ترتیب داده شده است و تفصیلاتی که در این کتاب نیست بر آن افزوده‌اند و مکرر نیز به طبع رسیده است و در مقدمه آن آمده در زمان صفویه و پادشان هند، منوچهر شصت کله شاعر، اسکندر نامه را از یونانی به پارسی ترجمه کرده است.

### ج - اسکندر نامه نظامی

اسکندر نامه نظامی به نظر میرسد تلخیص از اسکندر نامه منشور باشد. نظامی در رؤیا از طرف حضرت خضر به نظم آن مأمور میگردد. در این داستان، جنگهای اسکندر و دارا و ساختن شهر اسکندریه و تبعیه آئینه و تزویج باروشنک و ضیافت و بزم نوشابه که ملکه ناحیه‌ای بوده و در اسکندر نامه نظامی خود قهرمانی است تشریح شده و جنگ با زنگیان در اسکندر نامه نظامی اهمیت به سزا دارد. جامی که در شاهنامه از جمله هدایای کید هندی بود در اسکندر نامه نظامی جام کیخسرو است.

اسکندر به هند و چین لشکر کشیده و در دشت قبیچاق، طلسم‌ها ساخته و باروسها هفت نبرد خونین داشته است. آنگاه به مغرب سفر میکند و به ایران باز میگردد و

بابل را میگشاید سپس به مطلع الشمس لشکر میکشد . بالاخره قصد سفر به ظلمات میکند اما چشمه آب حیوان از چشم او ناپدید میماند و ناامید باز میگردد . خضر و الیاس که به زعم نظامی حاضر و با اسکندر بوده اند ، به آب حیوان با هدایت ماهی دست مییابند .

به نظر چنین میرسد که توالی قصه ذوالقرنین با داستان «موسی» و «فتی» در سوره کهف موجب آن شده باشد که خضر و الیاس باز ذوالقرنین همزمان شوند .

در تمام اسکندرنامه ها نام دختر دارا را که با اسکندر تزویج کرده است روشنگر ضبط کرده اند ولی بنا بر نقل مورخین اروپا ، اسکندر زنان متعدد داشته و یکی از آنان «رخسانا» دختر ساتراپی بوده است . زوجه دیگر اسکندر که دختر داریوش سوم بوده «استاتیر» نام داشت . قتل اسکندر را بعضی به استاتیر نسبت میدهند برخی هم میگویند اسکندر بر اثر افراط در باده نوشی در گذشته است و در زمان مرگ او رخسانا آبتن بوده است و پس از دو ماه و چند روز از وی «الکساندر اگوست» متولد گردیده است . بهر حال در ادبیات ایران اسکندر فسانه ای ، نام و عنوان دارد و از آنجمله شمس الدین حافظ سروده است :

آئیند سکندر ، جام می است بنگر \_\_\_\_\_ تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا  
من آن آئیند اروزی به دست آرم سکندر وار اگر میگیرد این آتش زمانی ، ورنه میگیرد  
سکندر را نمی بخشند آبی \_\_\_\_\_ بزور و زر میسر نیست این کار  
گرت هوی است که با خضر همنشین باشی \_\_\_\_\_ نهان ز چشم سکندر چو آب حیوان باش  
ند عمر خضر بماند نه ملک اسکندر \_\_\_\_\_ نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش  
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت \_\_\_\_\_ رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم  
( مراد حافظ از زندان سکندر بنا بر آنچه در فرهنگها و در تاریخ جدید یزد  
مسطور است شهر یزد است و مراد او از ملک سلیمان مملکت فارس می باشد ) .

آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار جرعه‌ای بود از زلال جام جان افزای تو  
فیض ازل بزور و زر از آمدی به دست آب خضر نصیبه اسکندر آمدی  
سعدی فرماید :

فرمانبر خدا و نگهبان خلق باش این هر دو قرن اگر بگرفتی سکندری  
باز سعدی فرماید :

ترا سد یا جوج کفر از زر است نه روئین چو دیوار اسکندر است  
☆☆☆

شنیده‌ای که سکندر برفت تا ظلمات به چند محنت و خورد آنکه خورد حیات  
☆☆☆

ترسم که به عاقبت بماند ر چشم سکندر آب حیوان  
☆☆☆

دلم گرد لب لعلت سکندر وار می‌گردد نکوئی کاخر ای مسکین فراز آب حیوانی  
☆☆☆

به سکندر نه ملك ماند و نه مال به فریدون نه تاج ماند و نه تخت  
سنائی فرماید :

ای سکندر در این ره آفات همچو خضر نبی در این ظلمات  
زیر پای آر گوهر کانت تا به دست آید آب حیوانت  
مولوی فرماید :

آفتابا ترك این گلشن کنی تا که تحت الارض را روشن کنی  
آفتاب معرفت را نقل نیست مشرق او غرق جان و عقل نیست  
خاصه خورشید کمالی کان سرست روز و شب کردار آن روشن گریست  
مطلع شمس آی اگر اسکندری بعد از آن هر جا روی نیکو فری  
بعد از آن هر جا روی مشرق شود شرقها بر مغرب عاشق شود

### ماخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید . ۲- تفسیر تبیان. ۳- تفسیر صافی ۴- آیات ذوالقرنین ۵- قصص القرآن
- ۶- معجم القرآن . ۷- Dictionnaire général Biographie
- ۸- Les Origines des légendes musulmans (تألیف دکتر سیدرسکی ۱۹۳۳)
- ۹- دائرة المعارف بستانی ۱۵- اسکندرنامه نظامی ۱۱- سبک شناسی استاد بهار (قسمت مربوط به اسکندرنامه منشور عیناً از آن کتاب نقل شده است) ۱۲- دیوان حافظ ۱۳- کلیات سعدی
- ۱۴ - حدیقه سنائی ۱۵ - مثنوی مولوی.

« پایان گفتار چهل و دوم »

نام ذوالکفل دوبار در قرآن مجید مذکور است : یکی در سوره انبیاء آیه ۸۵ « و اسمعیل و ادریس و ذوالکفل کل من الصابرين » دیگر در سوره ص آیه ۴۸ « و اذکر اسمعیل و الیسع و ذوالکفل کل من الاخیار » .

در قرآن مجید راجع به قصه ذوالکفل مطالبی ایراد نشده است جز آن که بعضی از مفسرین آیات ۲۴۴ و ۲۴۵ از سوره بقره را مربوط به حزقیال دانسته و گفته اند ذوالکفل لقب حزقیال است مفاد آیات فوق چنین است « قومی که عده ایشان هزاران نفر بود از ترس مرگ، خانه های خود را ترك کردند. خداوند ایشان را گفت بمیرید، سپس آنانرا زنده ساخت آری خداوند بر مردم، صاحب فضل است ولی بیشتر مردم نادانند . مفسرین گفته اند : این مردم سرزمین خود را که آلوده به طاعون بود ترك کردند تا از مرگ محفوظ مانند . برخی گفته اند : این قوم از ترس جهاد که پیغمبر زمان، ایشان را بدان دعوت کرده بود جلای وطن کردند . (عده این قوم را از چهل هزار تا چهار هزار نوشته اند. صاحب تبیان به استناد آنکه الوف جمع کثرت است و بریش از ده باید اطلاق شود شماره ایشان را از ده هزار متجاوز دانسته است . قول دیگر نیز نقل کرده است که به موجب آن عبارت «وهم الوف» بر عده آنان مشعر نیست و مراد از «وهم الوف» آنست که اینان از باب دشمنی و بغض به یکدیگر خانه را ترك نکردند بلکه با الفت و پیوستگی باهم از خانه های خود بیرون آمدند.

میگویند آن قوم به شهر ویرانه‌ای رسیدند که طاعون مردم آنرا هلاک کرده بود پنداشتند که آن شهر برای ایشان مأمن خواهد شد و در آن شهر ساکن گردیدند ولی در ساعت همه به طاعون دچار آمدند و هلاک شدند.

حزقیل یا پیغمبر دیگری از پیامبران بنی اسرائیل بدیشان گذشت و بر آنان رحمت آورد و از خداوند خواست که آنان را از نوزدگانی بخشد.

کسانی هم ذوالکفل را لقب « بشر بن ایوب » پنداشته‌اند و داستانی شبیه به قصه مذکور بدین ترتیب پرداخته‌اند:

بشر بن ایوب که در سرزمین روم پادشاهی داشت قوم خود را برای جنگ با مشرکین دعوت کرد اما آنان به بهانه اینکه سرزمین دشمن آلوده به وباست، در عزیمت حرب خودداری کردند. ایشان از او خواستند تا از خدا بخواهد که عمر آنانرا دراز گرداند و تا نخواهند، نمیرند. چون دعای بشر اجابت شد، وی طول عمر ایشان را مطابق دلخواهشان تعهد کرد به همین مناسبت به ذوالکفل ملقب گردید. سالها گذشت و مردم از زیادی جمعیت در رحمت افتادند و از بشر خواستند که از خدا بخواهد تا هر کسی در زمان اجل خود بمیرد. به دعای بشر، جریان زندگانی به حالت عادی بازگشت و هر کس در پایان مدت مقررۀ خویش مرد.

راجع به معنی ذوالکفل اختلاف شده و به همین مناسبت شخصیتی که سزاوار این لقب باشد نیز مختلف فیه است. نسبت به معنی کفل سه قول نقل شده است:

۱- بعضی کفل را به مبنی مضاعف دانسته‌اند و گفته‌اند ذوالکفل شخصی بوده است

که ثواب مضاعف به وی عطا شده و در این زمینه داستانی بدین قرار نقل کرده‌اند:

« شخصی که از ارتکاب هیچ گناه خودداری نداشت روزی زنی را تعقیب کرد و از فقر و فاقه زن استفاده کرد ویرا برای انجام عمل شنیع در برابر گرفتن شصت دینار دعوت نمود اما زن گریست و از تن دادن به چنین عمل که علتی جز فقر نداشت اظهار درماندگی کرد. مرد تبه‌کار بر او رحمت آورد و آن مبلغ را بدو بخشید و متعهد شد هرگز پیرامون گناه نگردد. خداوند توبۀ او را قبول فرمود و به وی اجر مضاعف عطا کرد.»



در تورات مسطور است الیشع از ایلیا میخواهد که به وی قوه روحانی مضاعف داده شود و چون ایلیا در برابر چشم او به آسمان برده میشود الیشع دارای قوه مضاعف میگردد و به آرزوی خود موفق میشود. این مطلب در کتاب اول پادشاهان باب ۱۸ ذکر شده است ولی چون بنابر آیه ۴۷ از سوره ص ذوالکفل شخصی غیر از الیشع است میتوان گفت که لقب ذوالکفل ناشی از ضعف و دو برابری نیروی الهی در شخص معینی بوده ولی شخص دیگر غیر از الیشع بدین عنوان نامیده میشده است.

۲- ممکن است کفل به معنی حمایت و تأمین آسایش باشد در این زمینه گفته اند چون حزقیل عده ای از انبیاء بنی اسرائیل را از تعرض مصون داشت و آسایش ایشان را تأمین کرد به لقب ذوالکفل ملقب شد.

در این زمینه کتاب دوم پادشاهان باب دوم عوبدیا ضابط خانه آحاب را بدین صفت معرفی می کند وی صد نفر از انبیاء بنی اسرائیل را در مغاره ای پنهان کرد و به ایشان نان و خورش رسانید و آنانرا از شر ایزابل زوجه آحاب که انبیاء بنی اسرائیل را به قتل می رسانید نجات بخشید.

۳- امکان دارد کفل به معنی تعهد شرط باشد. در زمینه این معنی یکی داستان بشر بن ایوب ذکر شده که در همین مقاله حکایت شد دیگر داستان منقول ثعلبی است که اکثر مفسرین بدین قرار نقل کرده اند :

الیسع خواست جانشینی برای خود از میان قوم خویش برگزیند کسی میتواندست بدین سمت انتخاب شود که روز را روزه بدارد و شب را به عبادت برخیزد و هرگز غضبناک نشود. الیسع سه بار شرایط را بر افراد قوم خویش عرضه داشت و در هر سه بار جوانی که در نظر قوم، خوار و زیبون مینمود داوطلب این مقام شد و شرایط را پذیرفت. در روز سوم، الیسع ارا را بد جانشینی خود برگزید.

وی شب را به عبادت و روز را در حالت صوم و رسیدگی به امور مردم میگذراند و فقط مدتی اندک می خوابید. شیطان برای اینکه او را غضبناک سازد، دوبار هنگام خواب در صورت پیرمردی، تسدیده پیش او آمد و با او درباره تعدیات خصم خود سخن گفت تا وقت خواب ذوالکفل گذشت. ذوالکفل در روز سوم بدربار خود دستور داد که

کسی را در آن هنگام نپذیرد ولی این بار پیرمرد از روزنه خانه بدون آمد و بانک زده ای ذوالکفل تو میخوایی و دادخواهان را بردرنگه میداری ! هنگامی که برای داوری مینشینی غاصبین برای دادن حقوق من حاضر میشوند و چون بن خواب میروی استنکاف میکنند .

ذوالکفل بیدار شد و چون در خانه را بسته یافت پیرمرد را بشناخت و دانست شیطان است ولی شیطان نتوانست بروی تسلط یابد و او را غضبناک سازد .

بعضی هم نوشته اند شیطان هنگام افطار بصورت پیرمردی دادخواه او را به یاری خواست و تا صبح ویرا به میان کوچه ها گردانید و نگذاشت چیزی بخورد یا بنوشد . به ناچار ذوالکفل بی آنکه دهان تر کرده باشد فردای آنروز را روزه داشت و با وجود تکرار این واقعه خشمگین نشد تا اینکه ابلیس را شناخت .

ابوموسی اشعری وعده ای دیگر ، ذوالکفل را پیامبر نمیدانستند و او را مردی صالح میشناختند .

به عقیده نگارنده ، ذوالکفل یا میبایست اشاره به عوبدیای مذکور در کتاب دوم پادشاهان باب دوم باشد و یا لقب پیغمبری است که دارای قوت مضاعف بوده است . احتمال دیگر هم قابل تصور است و آن مبتنی بر تضعیف می باشد که با مرور زمان پیش آمده و ذوالکفل صاحب کفر (به فتح کاف) یکی از نواحی سرزمین یهود شناخته شده و شاید با گذشت زمان ، راء کفر به لام تبدیل گردیده و چنین شخصیت بین یهودیان حجاز با نام ذوالکفل معروف بوده است .

### مآخذ این مقال

- ۱ - دائرة المعارف اسلامی ۲ - تفسیر تبیان ۳ - تفسیر صافی ۴ - عرائس التیجان
- ۵ - قصص القرآن ۶ - کتاب پادشاهان .

«پایان گفتار چهل و سوم»

۱ - رمضان علم برای نهمین ماه قمری است که روزه در آن بر مامسلمانان واجب است و بواسطه علمیت و الف و نون زائد ممنوع الصرف است و جمع آن رمضانات و رماضین و ارمضاء می باشد . معنی لغوی رمضان شدت گرما و بدمعنی بارانی است که در تابستان فرو ریزد و رمضاء ریگ سوزان می باشد .

از نام رمضان و نام بیشتر ماههایی که آنرا شهر قمری می شماریم معلوم میشود که شهر بر حسب فصول نامگذاری شده و به عبارت ساده تر معنی اسامی شهر ، دال بر این است که عربها نخست بدسال شمسی توجه داشته اند و مدتی پیش از ظهور اسلام به ماههای قمری توجه کرده اند . حقا هم قبایل چادر نشین که میبایست درشتاء و صیف جای خود را تغییر دهند ، بایستی نظام زندگانی خود را بر فصول طبیعی منطبق کرده باشند در عین حال چون سیر و سفر قبایل ، شبانه اتفاق می افتاده حالات قمر در نظر اعراب اهمیت یافته و به تدریج ماههای شمسی بده ماههای قمری تبدیل شده است و مسلماً بارعایت کیسه به نحو خاصی سالهای قمری و سالهای شمسی را باهم موافقت میدادند اما پس از اسلام چون حج و روزه هر کدام به یکی از ماههای قمری اختصاص داشت سال قمری استقلال یافت و برای خراج و امور اداری بده ماههای ایرانی یا رومی توجه کردند .

نام رمضان در آیه ۱۸۵ از سوره بقره مسطور است «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» ماهرهان که در آن قرآن نازل شده است (محمتمل است که فی در معنی ظرفیت بکار نرفته باشد و آیه چنین ترجمه شود: ماه رهمان که در باره آن قرآن نازل گردیده است)

در هر حال نزول قرآن در ماه رمضان مجمع علیه است .

۲- ليلة القدر نام شبی است که ابتداء نزول قرآن مجید بوده است . برخی گفته اند که در شب قدر، قرآن مجید به آسمان اول نازل گردید و سپس به تدریج به پیغمبر اکرم وحی شد . بیکمان نظر اول صائب است . نام ليلة القدر فقط در سورة «انا انزلنا» که به نام سورة قدر موسوم است سه بار مذکور میباشد و در این سورة، منزل به صورت ضمیر عنوان گردیده و به نزول تمام قرآن یا ابتدای قرآن در این شب تصریح نشده است . در آیه ۲ از سورة حاثیه تحت عنوان «ليلة مبارکه» به شب قدر اشاره شده و در جمله مزایای آن شب مذکور است که هر امر محکم و استواری در این شب فیصل میابد . از آیات قرآنی نمیتوان بطور قطع مشخص ساخت که ليلة القدر در کدامیک از ماههای دوازده گانه واقع است و معلوم نیست که آیا شب قدر در جمیع اوقات و ازمنه یکی است یا اینکه در هر سال تکرار میشود . آنچه مسلم است این است که بابلیان در هر سال به وجود شبی که در آن مقدرات و سرنوشتها تعیین شود قائل بوده اند . همچنین ایرانیان ۵ روز به نام فروردگان می شناختند که در آن ایام فره وشیان یعنی ارواح مؤمنین به این جهان نزول میکردند و برای مردم خیر و برکت می آوردند .

قرآن مجید که بازویش مقدرات جهانی تعیین میشد و به ظلمت و تیرگیها خاتمه میبخشید و پرتو سعادت و نیکبختی را در همه آفاق میپراکند به استعاره و کنایه ارزش اجتماعی خود را ظاهر ساخت و شب ابتدای نزول خود را به استعاره، ليلة القدر نامید .  
دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و ندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند  
چه مبارك سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند  
به موجب آیه ۴۲ از سورة انفال، جنگ بدر در روزی اتفاق افتاد که در روز مشابه آن قرآن مجید بر پیغمبر نازل شده بود . به موجب اسناد معتبر، جنگ بدر در روز هفدهم ماه رمضان وقوع یافته است بنابراین میبایست که روز نزول قرآن روز هفدهم ماه رمضان و ليلة القدر شب هفدهم یا شب هیجدهم آن ماه باشد .

به موجب احادیث شیعه ليلة القدر در میان شبها مخفی است تا مردم همه شبها را به عبادت بگذرانند . بیشتر محدثین، شب قدر را یکی از شبهای ماه رمضان تعیین

کردند بعضی هم شب بیست و هفتم رجب و چند شب دیگر را با آن مناسبتر دیدند به موجب سوره قدر ، لیلۃ القدر بهتر از هزار ماه است. در ذیل این آیه مفسرین چند نظر اظهار کرده اند: بعضی گفته اند که پیغمبر اکرم حالت یکی از پارسایان بنی اسرائیل را برای صحابه خویش حکایت کرد که وی هزار ماه شبها را به عبادت میگذراند و روزها را لباس جنگ میپوشید و در راه حق جهاد میکرد. صحابه از کار او غرق تعجب شدند و از نتیجه عبادت و اعمال دینی خویش مأیوس گردیدند. آیه قدر برای تسلیت ایشان و دلجوئی آنان نازل شد. بعضی دیگر از مفسرین هزار ماه را اشاره به دوران حکومت بنی امید پنداشته اند.

بدنظر چنان میرسد که ماههای مخصوص مورد مقایسه نباشد، بلکه ارزش شب نزول قرآن از جهت مقامی که در تأمین سعادت دنیوی و اخروی مردم جهان دارد با هزار ماه قیاس شده است. تعیین عدد هزار هم از آن جهت بوده است که در محاوره عمومی نماینده آخرین درجه کثرت شمرده میشده است و بدین قوی شب قدر یکی از شبهای ماه رمضان است.

در قرآن مجید به طبیعی بودن تعداد ماههای سال تصریح شده و به موجب آیه ۳۷ از سوره توبه نسیء زیاد در کفر محسوب گردیده است. هر سال یکبار به عنوان کیسه یکماه به ماههای سال میافزودند تا سال قمری و شمسی با هم تطابق داشته باشد و اعمال اجتماعی و تجاری اقوام عرب منظم گردد. کسانی هم حساب کیسه ها را نگاه میداشتند و چون اولین نفر کیسه داران «قلمس» نامیده میشد محاسبین کیسه را عموماً در اساطیر و قصص «قلامسد» نامیده اند. حال باید دید که چرا قرآن مجید با نسیء مخالفت کرده است.

افزودن یکماه در سه سال برای تعادل کامل سنین قمری و شمسی کافی نبود از جانب دیگر اختلاف در کیسه موجب آن میشد که اقوام و قبایل مختلف عرب احترام ماههای حرام را نگاه ندارند و وضع اجتماعی آنان همیشه متزلزل باشد. دین اسلام که به حفظ ثبات و آرامش اهمیت میداد نسیء را کفر شناخت تا ماههای حرام معین باشد و در آن شهر، قبائل از جنگ و جدل بیارامند و به ترتیب و تنظیم امور اساسی و

اجتماعی و تحکیم مبانی صلح پیردازند . در قرآن مجید از چهار ماه حرام بدون ذکر نام، یاد شده و ماه رمضان از جهت آنکه ماه نزول قرآن بوده و هم از جهت وجوب روزه در آن با ذکر نام و مزایا در سورۃ بقره مندرج گردیده است .

روزه نخست به عنوان امساك طبي میان اقوام معمول بوده سپس به عنوان عبادت تلقی شده است و به موجب نقوشی که از حفاریات مصر و بابل بدست آمده مردم این دو مملکت به عنوان کفاره گناه مردگان، مدت محدودی از خوردن تمام یا بعضی اغذیه خودداری میکردند. صابئین نخستین ملتی بودند که برای تهذیب نفس هر سال سی روز روزه میداشتند. یهود و مسیحیان نیز روزه‌هایی مخصوص به خود داشتند فقط در کیش زردشت روزه معمول نیست و شاید هم از اول معمول نبوده باشد اما در اسلام تا سال دوم هجرت گویا روز عاشورا را مسلمانان روزه میداشتند و شاید هم روزه آن روز جنبه استحبابی داشت. از سال دوم هجرت مسلمانان مکلف شدند که تمام روزهای ماه رمضان را روزه بدارند و بنابر محاسبات تقویمی اولین ماه صیام در اواخر پائیز و اوایل زمستان بوده است .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر جلالین ۳- قاموس ۴- لباب النقول فی اسباب النزول ۵- معجم القرآن ۶- تفسیر صافی ۷- از پرویز تا چنگیز .

«پایان گفتار چهل و چهارم»

سورة سی از قرآن مجید با این آیات شروع میشود «الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم».

اصحاب قرائت و تفسیر در طرز قرائت غلبت الروم اختلاف دارند . اکثر مفسرین فعل را به صیغه مجهول خوانده اند و برخی از مفسرین فعل را به صیغه معلوم قرائت کرده اند و محمد بن جریر طبری هر دو روایت را نقل کرده است .

ترجمه آیات کریمه چنین است: «رومیان در نزدیکترین زمین (مرادشام است) مغلوب شدند یا رومیان در نزدیکترین زمین غلبه یافتند . ایشان پس از مغلوبیت خود در مدت چند سال که از سه سال کمتر و از ده سال بیشتر نباشد غالب خواهند شد و بنابر قرائت دوم، ایشان پس از این غلبه و پیروزی که بدست آورده اند در خلال چند سال مغلوب خواهند گردید . همیشه حکم و مشیت از آن خدا است خواه پیش از این حادثه باشد یا پس از چنین حادثه میهم . در آن روز که رومیان غالب یا مغلوب شوند مؤمنین از پیروزی خدا داده شادمان خواهند شد . خدا هر کس را که بخواهد یاری میدهد و همواره خدا پیروز و مهربان است » . مراد از روم در آیه شریفه دولت روم شرقی یعنی امپراطوری بیزانس است که بر شام و فلسطین تسلط داشته که در بعضی از قبایل جزیره العرب هم نفوذ و قدرتی بهم رسانیده بود .

اکثر مفسرین بر آنند که چون رومیان مغلوب پارسیان شدند مشرکین ، شاد

گردیدند و گفتند رومیان که اهل کتاب بودند مغلوب مجوسیان شدند همچنین عرب مشرک هم بر مسلمانان پیروز خواهد شد. از این رو برای تسلیت خاطر مسلمانان سوره روم نازل گردید.

همه مفسرین معتقدند که سوره روم در مکه نازل شده منتهی بعضی گفته‌اند که خبر شکست روم در سال دوم بعثت به عربستان رسیده و بنابراین، سوره روم در همان سال نازل شده است.

به عقیده عده دیگر، سوره روم در سال هشتم بعثت نازل گردیده برخی از مستشرقین میگویند از نظر سبک نمیتوان سوره روم را ردیف سور دوسال اول بعثت جای داد و چون شکست روم بطوریکه بعداً ذکر خواهد شد بدین شش و پنج تا ششصد و ده اتفاق افتاده اگر سوره روم از جمله سور اولیه نباشد نمیتوان گفت که در این آیات به مغلوبیت رومیان اشاره شده است. به علاوه در صورتیکه سوره روم حاکی از شکست روم باشد اشکال دیگری پیش میآید به این ترتیب که غلبه روم بر پارسیان میان سالهای ۶۲۲ تا ۶۲۷ بوده است و مدت موعود در قرآن کمی از «بضع سنین» بیشتر میشود. مخصوصاً اگر مغلوبیت نهائی منظور باشد، از زمان شکست روم تا غلبه قطعی روم بر ایران بیش از ۱۸ سال فاصله دارد.

بنابر دلایل فوق میبایست سوره روم ناظر به غلبه روم بر ایران باشد در این صورت، سوره روم از جمله سور مکی نخواهد بود و میبایست در حدود سال ۶۲۸ یعنی سال هجرت نازل شده باشد و در نتیجه، مغلوبیت روم حادثه موعود قرآنی است که در سال ۶۳۶ میلادی، سال چهاردهم هجری یعنی هشت سال پس از تاریخ نزول سوره روم اتفاق افتاده است.

مؤید این نظر روایتی است در کافی از حضرت باقر که ملامحسن فیض آنرا در تفسیر صافی نقل کرده است. بدو جب آن حدیث، حضرت پیغمبر پادشاه روم و پادشاه ایران را بدین خود دعوت فرمود. پادشاه روم فرستاده پیغمبر را با احترام تمام پذیرفت ولی پادشاه ایران نامه پیغمبر را پاره کرد و این آیات حاکی است از مغلوب و منکوب



شدن ایرانیان به دست مسلمانان .

گرچه حدیث مرقوم معلوم نمیکند قسمت اول آیه ناظر به غلبه روم یا به مغلوبیت روم باشد مع هذا مؤید این است که سوره روم در مدینه نازل شده چه پیغمبر اکرم در مدینه از پادشاهان ممالك مجاور برای قبول دین اسلام دعوت فرموده است .  
نظر نگارنده:

به عقیده نگارنده ممکن است سوره روم حاکی از غلبه رومیان بر مسلمین باشد که در جنگ «مؤته» به سال ۸ هجری اتفاق افتاده . در این جنگ بود که هراکلیوس خود حضور داشت و در همین جنگ بود که زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب معروف به طیار به قتل رسیدند . پس از غزوه مؤته پیغمبر مصمم گردید که مستعمرات روم در عربستان و شامات در تحت تصرف مسلمانان قرار گیرد و برای اجرای این تصمیم بود که در سال نهم هجرت به جنگ «تبوک» اقدام فرمود و حتی در آخرین سال عمر خویش لشکری به سرداری «اسامه» فرزند زید که پدرش در جنگ مؤته مقتول شده بود به - فلسطین گسیل داشت و بالاخره وعده قرآنی تحقق یافت و در سال چهاردهم هجرت دولت «هرقل» سقوط کرد و دامنه سیطره مسلمین تا قسطنطنیه گسترده شد .

مؤید این نظر عبارت «فی بضع سنین» است زیرا حرف فی برای ظرفیت میباشد و بنا بر این مغلوب شدن رومیان میبایست در خلال چند سال به تدریج تحقق یافته باشد . میدانیم که رومیان بر فلسطین تسلط داشتند . چون بیت المقدس که در نزد یهودیان و مسیحیان ساکن عربستان و همچنین در نظر مسلمین مقام شایانی داشت میبایست هرچه زودتر در قلمرو اسلام قرار گیرد پس شکست رومیان برای مسلمانان بیش از فتح ایران اهمیت داشت و بهمین جهت بود که پیغمبر اکرم به جانب ایران لشکر کشی نکرد و از سال هشتم هجرت در مقام استخلاص شام و فلسطین از چنگ رومیان بود . علیهذا نمیتوان گفت که غلبه رومیان موجب خوشحالی مؤمنان میشده و مسلمین از شکست روم متأسف بوده اند، بلکه فرح و شادمانی مؤمنان که از پیش قرآن به آن نوید داده است مربوط به شکست رومیان است که در سال چهاردهم هجرت، سه سال و اندی پس از

رحلت پیغمبر اکرم اتفاق افتاده است .

اصل داستان شکست روم به وسیله ایرانیان و غلبه یافتن روم بر ایران چنین است :

چون خسرو پرویز به سلطنت رسید بهرام چوبینه بر او بشورید . خسرو پرویز از بهرام چوبینه شکست خورد و به موریس امپراطور روم که از ۵۸۰ تا ۶۰۲ بر روم سلطنت داشت پناهنده شد و با یاری او به سلطنت ایران بازگشت . در سال ۶۰۲ «فکاس» که اهل «کاپادوکیه» و از بزرگ خانواده متوسط بود بر اثر لیاقت و جنگ آزمودگی خود به مدد لشکر دانون بر موریس بشورید و او را از سلطنت خلع کرد و خود به پادشاهی رسید . به دستور فکاس، موریس و تمام افراد خانواده اش به قتل رسیدند . چون خبر این فاجعه به پرویز رسید به خونخواهی موریس لشکر به روم فرستاد و این لشکر - کشی در سال پانزدهم سلطنتش به سرداری «شهر براز» و «شاهین» صورت گرفت . ( در تواریخ قدیم شاهین به نام فرخان معرفی شده است ) فکاس در این جنگ مغلوب گردید و بالاخره در سال ۶۱۰ هراکلیوس که حاکم مستعمرات آفریقائی روم بود بر فکاس دست یافت و او را به قتل رسانیده خود امپراطور روم شرقی شد .

چون روم شرقی گرفتار حمله قبائل آوار بود هراکلیوس دوازده سال با ایرانیان بساخت ولی از سال ۶۲۲ به جنگ با ایران مشغول گردید و به وسیله شش لشکر کشی در سال ۶۲۸ خود را به تیسفون رسانید و در همه بلاد ایران تاخت و تاز کرد و بالاخره شیرویه جانشین خسرو پرویز با هراکلیوس صلح کرد ولی هراکلیوس دیری نپایید و در سال ۶۳۶ میلادی در جنگ «یرموک» از مسلمین شکست خورد و مقتول گردید و همین واقعه پراهمیت است که قرآن مجید از پیش به آن نوید داده است . فرزند هراکلیوس اول به نام هراکلیوس دوم چند ماهی بیش سلطنت نکرد و بالاخره در زمان معاویه در سال ۵۰ هجری قسطنطنیه در محاصره مسلمین در آمد ولی مسلمانان به واسطه ابتلای به بیماری و کمی آذوقه به فتح قسطنطنیه توفیق یافتند و بالاخره مسلمانان آرزوی تسلط بر دولت بیزانس را در سال ۱۴۵۳ میلادی به وسیله سلطان محمد فاتح عثمانی

متحقق ساختند .

ارباب قصص نوشته اند که سرداران خسرو پرویز، شهر براز و فرخان با هم برادر بودند . چون بر روم تسلط یافتند متفقاً روم را اداره میکردند و حکومت با برادر بزرگتر بود. فرخان برادر بزرگتر در خواب دید که بر تخت کسری نشسته است. خواب خود را برای برادر نقل کرد و حدیث این رؤیا به گوش پرویز رسید. پرویز فرخان را معزول کرد و شهر براز را به جای او منسوب ساخت و در نامه ای که به شهر براز نوشت فرمان قتل فرخان را صادر نمود . چون شهر براز، نامه را به فرخان نشان داد فرخان هم فرمانهایی که از طرف پرویز مبتنی بر قتل شهر براز رسیده بود به وی ارائه نمود از این روی دو برادر با هم همدست شدند و هر تلی را به جنگ با ایران واداشتند. بقیه قصه، متن واقعه تاریخی است که قبلاً ذکر شد .

### انعکاس روم در ادبیات فارسی

در ادب فارسی به دیبای روم و جوشن رومی توجه شده و همچنین روم که روابط همجواری با ایران داشته از نظر سوابق تاریخی و وسعت سرزمین مورد توجه شعرا بوده است و سوابق تاریخی روم بزرگ را غالباً به حساب روم شرقی که شامل آسیای صغیر و قسمت کمی از اروپا بوده گذاشته اند. بیش از هر چیز زیبایی مردم روم ضرب المثل شده و از این جهت روم را با حبش و زنگیان مقابل کرده اند چنانکه حافظ فرماید:

غمی که چون سپهر ننگ، ملک دل بگرفت      ز خیل شادی روم رخت زداید باز  
سعدی فرماید:

سیاه زنگی هرگز شود سپید به آب ؟      سپید رومی هرگز شود سیاه به دود ؟  
چون دو صحابی پیغمبر یکی به نام «صهیب» و دیگری به نام «بلال» از روم و حبش بوده اند تمثیلات و استعاراتی از این جهت نیز در ادبیات فارسی پیدا شده .

سنائی گوید:

بوده یاران او ز روم و حبش      با صهیب و بلال عیش خوش

در زمانی که تعصب دینی با شدت در ایران رواج داشته است و به مسیحیان بادیده عناد مینگریسته اند، شعرای زمان، پلیدان و بدسیرتان را به راهبان روم تشبیه میکرده اند

در نزد برخی از شعرا، روم کشور عجائب به شمار میرفت و از موجودات آن سرزمین داستانهای عجیب نقل میکردند .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- تاریخ مشیرالدوله ۵- تاریخ ایران تألیف فروغی ۶- Dictionnaire général biographie ۷- سیره ابن هشام .
- «پایان گفتار چهل و پنجم»

در سوره نساء آیه ۱۶۱ و سوره بنی اسرائیل آیه ۵۲ لفظ زبور منکرراً ذکر گردیده است: «وآتینا داود زبوراً» و در سوره انبیاء آیه ۱۰۵ زبور به هیئت معرفه مذکور است و در این آیه صریحاً قسمتی از زبور منقول است: «ولقد کتبنا فی الزبور ان الارض یرثها عبادی الصالحون» یعنی «در زبور نوشته ایم که بندگان صالح من وراثت زمین خواهند بود».

مقاد این آیه در مزمور ۳۷ شماره ۲۹ موجود است. «حلیمان، وارث زمین خواهند بود».

بعضی از تمیلاتی که در قرآن موجود است در زبور هم وجود دارد و منجمله تمثیل کلمه طیب به شجره طیب و تمثیل کلمه خبیثه به شجره خبیثه و همچنین تشبیه زندگانی این جهان به کاه که باد به آسانی میپراکند که در قرآن مجید مسطور است در مزمور اول زبور فعلی وجود دارد و مشابهت هائی میان بعضی از آیات قرآنی با مزمور ۱۰۰ و ۱۰۴ جلب نظر میکند و همچنین کلمات و حروفی در زبور هست که برای مفسرین مبهم مانده و نظیر حروف مقطعه قرآنی است. این قبیل مشابهات ما را به این معنی هدایت میکند که قرآن و زبور و کتب دیگر آسمانی همه ناشی از مصدر الهی هستند.

باری زبور در زبان اعراب جنوبی به معنی نوشته و کتاب است و جمع مکرر آن زبر (بضمین) میباشد. زبر به معنی منع و تزئیر به معنی نوشتن کتاب است و ممکن

است زبور در معنی نواهی هم بکار رفته باشد .

در قرآن، لفظ زبور به معنی وحی های آسمانی یا کتب سماوی استعمال شده و در سوره کهف زبور به معنی قطعه های عظیم آهنین بکار رفته است. هنوز معلوم نشده که اطلاق زبور بر مزامیر داود آیا قبل از نزول قرآن هم معمول بوده یا نه ؟

بهر حال زبور که فعلاً در دست است و مورد استناد یهودیان و مسیحیان می باشد شامل صد و پنجاه مزمور است که به پنج کتاب ، تقسیم میگردد و هفتاد و سه مزمور آن را به داود نسبت میدهند و بقیه به اشخاص دیگر یا به مؤلفین مجهول، منسوب است و مزمور ۷۲ و مزمور ۱۲۷ آن به نام مزمور سلیمان نامیده شده است.

بعضی از متکلمین اسلامی معتقدند که زبور تحریف شده یا آنکه در نتیجه سوء ترجمه، اشتباهی در آن پیش آمده است . «ابن حمام» عقیده دوم را برگزیده ولی عده ای از علما، نسخه خطی دیگری از زبور اظهار داشته اند که با زبور فعلی اختلاف زیاد دارد و نمونه هایی از آن نسخه در سال ۶۶۶ هجری انتشار یافته است .

متکلمین مسیحی برای تسمیه زبور به مزامیر، دو وجه ذکر کرده اند : بعضی میگویند که چون این سرودها به همراهی نی خوانده میشده مزامیر نامیده شده است و برخی مزامیر را از کلمه عبری مزار که به معنی احترام است مشتق میدانند .

جمع آوری مزامیر مسلماً بعد از بازگشت بنی اسرائیل از بابل صورت گرفته و شك نیست که مزامیر و سرودهای دینی یهود به تدریج تنظیم شده و قسمتهائی از این مزامیر به وسیله حضرت داود سروده شده است و در قسمتهائی که مربوط به حضرت داود نیست آثار ادبی بابل منعکس است .

بهر حال چون زبور داود به صورت سرود بوده و به آهنگ خوش خوانده میشده کلمه زبور در ادبیات فارسی نیز وارد گردیده است و مرغان خوش خوان را به مقریان زبور خوان تشبیه کرده اند .

### ماخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- قاموس کتاب مقدس ۳- کتاب مزامیر ۴- دایرة المعارف اسلامی
  - ۵- Dictionnaire général biographie ۶- مروج الذهب سعودی .
- « پایان گفتار چهل و ششم »

زکریا در عبری «زاخاری» نامیده میشود و معنی این نام آن است که «خدا او را یاد میکند.» آیه دوم از سوره مریم «ذکر رحمة ربك عبده زکریا» به این وجه تسمیه اشاره ای دارد .

نام زکریا چندین بار در قرآن مجید ذکر شده است بدین ترتیب : سوره آل عمران آیات ۳۷-۳۸ ، سوره انعام آیه ۸۵ ، سوره مریم آیه های ۷ و ۲ ، سوره انبیاء آیه ۸۹ .

قرآن مجید از زکریا تحت دو عنوان یاد کرده یکی کفالت مریم و دیگر بشارت به تولد حضرت یحیی و مفاد این دو عنوان در قرآن مجید و انجیل لوقا باب اول بهم نزدیک است .

به موجب قرآن مجید چون مادر مریم، مریم را به خدمت معبد تخصیص داد برای تکفل و سرپرستی مریم قرعه کشیده شد و قرعه به نام زکریا درآمد. ( بعضی از مفسرین نوشته اند که شرکت کنندگان در قرعه نوزده نفر بودند) و از میان آنان زکریا کفالت مریم را در عهده گرفت . هرگاه زکریا بر مریم در محراب وارد میشد، نزد او رزقی مییافت (مفسرین نوشته اند که در فصل زمستان برای مریم میوه های تابستانی حاضر میگردد . نظر مفسرین گویا مأخوذ از کتاب **protoevengile** تألیف ژاک شماره ۱ تا ۷ باشد) زکریا با تعجب از مریم میپرسید که این رزق و نعمت را از «کجا آورده ای ؟ » مریم میگفت این نعمتها همه از نزد خدا است . خدا هر کس را که اراده کند روزی



بی حساب میبخشد .

زکریا که پیر شده بود و موی سپیدش او را از نزدیکی مرگ با خبر میساخت و زنش «الیزابت» هم درسن کهولت و نازائی بسر میبرد چون فرزندی نداشت از نداشتن وارث که فضاثل او را به ارث برد و شمع خاندان یعقوب را نگاهدارد، به درگاه خدا نالید و از خدا خواست که برخلاف اصول طبیعی در زمان پیری به وی فرزندی عطا شود و با زاری میگفت : پروردگارا، مرا فرد و بی عقب مگذار و خداوند دعای او را اجابت فرمود .

هنگامی که در محراب برپا ایستاده بود و خالق بیچون را عبادت میکرد فرشتگان او را ندا دادند: خداوند ترا به تولد پسری که نامش یحیی خواهد بود و پیغمبر و پارسا و حصور و از جمله صالحان خواهد شد بشارت میدهد. ( در قرآن یحیی به ترك تزویج و حصور بودن ستوده شده است و برخی از صوفیان به این آیه استناد جسته و از تشکیل عائله خودداری کرده اند ).

زکریا گفت: خدایا، چگونه مرا فرزندی خواهد بود با اینکه خود به سن پیری رسیده ام و زوجه ام نیز نازای است . فرشتگان گفتند: آیا از اینکه بر خلاف اصول طبیعی خداوند به تو فرزندی دهد تعجب میکنی ؟ مگر نه آن بود که خدای ترا از عدم به وجود آورد ؟

زکریا گفت: بار خدایا، برای من آیت و نشانی معین کن . خداوند فرمود: نشان واقع شدن اینکار برای تو آن خواهد بود که تا سه روز با اشاره با مردم سخن خواهی گفت (مفسرین گفته اند که چون زکریا بشارت الهی را با دودلی تلقی کرد از اینرو سه روز گنگ گردید و این نظر را از انجیل لوقا گرفته اند).

به نظر نگارنده مفاد آیات قرآن مجید آن است که : حضرت زکریا به عنوان سپاسگزاری مأمور شد روزه صمت بگیرد و این قسم روزه در آن زمان متداول بوده و از جمله سنن به شمار میرفته است چنانکه چون حضرت عیسی متولد گردید و مردم مریم را مورد پرسش و سرزنش قرار دادند، مریم با اشاره اظهار داشت که روزه صمت گرفته و در آن روز با هیچکس سخن نخواهد گفت و مردم هم سخن او را پذیرفتند .

قبول این مدعی از طرف مریم دلیل آن است که روزه صمت در آن روزگار معمول بوده است .

قصه قتل زکریا در قرآن و در انجیل موجود نیست ولی در « اقادا و تلمود سنهدرین » داستان کشته شدن زکریا شبیه به آنچه قصاصین اسلامی نقل میکنند مسطور است :

چون به اغوای « هرود » یا سوگلی هرودیس حضرت یحیی به دست هرودیس پادشاه یهودیه کشته شد زکریا به خارج شهر فرار کرد. درختی باز شد و در درخت پنهان گردید ولی ابلیس ردای او را نگاهداشت از این روی لبه ردا از درخت بیرون ماند . آنگاه ابلیس تعقیب کنندگان زکریا را به نزدیک آن درخت آورد و ایشان درخت را با اره دونیم کردند. حضرت زکریا هم که در جوف درخت بود به دونیم شد. میگویند خون زکریا و یحیی همچنان میجوشید تا سردار بخت النصر هفتاد هزار از اسرائیلیان را سربرید آنگاه خون از جوشش باز ایستاد .

قتل زاخاری به دست یوآش در کتاب دوم تواریخ باب ۲۴ مسطور است و قصه جوشش خون که اهل تفسیر درباره حضرت یحیی نوشته اند در تلمود بابلی گیتن شماره ۵۷ در باره زکریا یاد شده است . مفسرین، سرداری را که به اورشلیم آمده و عده فراوانی از اسرائیلیان را به قتل رسانیده و خونشان را به روی خون یحیی ریخته « پیروز آدم » ضبط کرده اند و اعزام دارند این سردار را پادشاهی ایرانی به نام « خردان » معرفی نموده اند . اما در کتاب تلمود نام سردار « نابوزاردان » و اعزام دارند وی پادشاهی بابلی معرفی گردیده است . نابوزاردان جوشش خون زکریا را میبیند و از ساکنین راجع به آن سؤال میکند . اول آنها میگویند که خون قربانها است بالاخره بر اثر فشار، به قتل زکریا اقرار میآورند. سردار بابلی خون مردان و جوانان و دختران و اطفال را با آن خون میآمیزد ولی خون از جوشش فرو نمی نشیند . در آخر، سردار ندا میدهد : ای زکریا من بهترین آنها را هلاک کردم اگر بخواهی همه آنها را از میان می برم . با این گفته خون از جوشش بازمی ایستد ( محتمل است که مسیحیان در داستان اسرائیلی تصرفی کرده و آنرا به حضرت یحیی نسبت داده باشند ).

نسبت دادن قتل اسرائیلیان به منظور فرونشاندن جوشش خون زکریا یا یحیی به بخت‌النصر پادشاه بابل اشتباه تاریخی بزرگی به شمار می‌رود چه بخت‌النصر در قرن ششم پیش از میلاد بر بابل حکومت داشته در صورتی که زکریا و یحیی، زمان حضرت عیسی را درک کرده‌اند.

بعضی علت قتل زکریا را متهم شدن به روابط نامشروع با مریم پنداشته‌اند، لکن کیفیت قتل را بهمان ترتیبی که سابقاً ذکر شد نقل کرده‌اند و مسلماً نظر مذکور پایه و اساسی ندارد.

ضمناً باید دانست در تاریخ یهود اشخاصی به نام زکریا زیاد بوده‌اند یکی از آنها زکریا پسر «یربعام» است که شش ماه سلطنت می‌کند و بدست «شلوم» به قتل می‌رسد.

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- دائرة المعارف اسلامی ۵- قاموس

کتاب مقدس ۶- Dictionnaire général biographie

۷- Les origines des légendes musulmans

«پایان گفتار چهل و هفتم»

نام زید در آیه ۳۷ از سوره احزاب ذکر شده و آیه چهارم همین سوره نیز مربوط به زید است .

« ابا اسامه زید بن حارثه الکلبی » ده سال از حضرت رسول کوچکتر بوده بنا بر این در حدود چهل و سه سال قبل از هجرت متولد گردیده و مادرش « ثعلبه، بنت عبد عامر » از قبیله « بنی معن » بوده و گویا در حدود « دومیه الجندل » قبیله زید مسکن داشته و با یهود و نصاری مربوط بوده اند . بنی معن مورد غارت و چپاول قبائل مجاور واقع شدند و زید پسر حارثه از جمله غنائمی بود که به دست مهاجمین افتاد .

بعضی نوشته اند که برادرزاده خدیجه زوجه پیغمبر او را در شام برای خدیجه خرید و چون خدیجه با پیغمبر تزویج کرد، خدیجه او را به آن حضرت بخشید. بعضی دیگر گفته اند که حضرت محمد پس از تزویج با خدیجه و پیش از بعثت، خود در بازار عکاظ، زید را خریداری فرموده است .

بهر حال زید را حضرت پیغمبر بسیار دوست میداشت و شاید چون پیغمبر در آنوقت پسر نداشته وی را پسر خوانده خود معرفی کرده باشد .

به عقیده بیشتر مفسرین پس از چندی حارثه از زنده بودن و بندگی فرزند خویش خبردار میشود و برای آزاد کردن وی به مکه می آید و از حضرت پیغمبر میخواهد که زید را در مقابل اخذ فدیة آزاد کند، حضرت رسول بی آنکه فدیة دریافت دارد او را آزاد میسازد و در ملحق شدن به پدر خویش مخیر و آزادش میگذارد لکن زید

ماندن با پیغمبر را بر پیوستن به خانواده خود ترجیح میدهد .

به موجب چندین روایت، مردم، زید را تا هنگام نزول آیه چهارم از سوره احزاب زید بن محمد مینامیدند .

حضرت رسول (ص) دختر عمه خویش « برة بنت جحش » را کد بعداً زینب نامیده شد به ازدواج زید درآورد و قبل از وی کنیز خود «ام ایمن» را بدنکاح او درآورده بوده .

زید پس از مدتی زینب را طلاق گفت و حضرت پیغمبر با زینب ازدواج کرد . آیه ۳۷ از سوره احزاب ناظر به قصه ازدواج حضرت پیغمبر با زینب است . مفاد آن آیه چنین است «بدکسی که خداوند بر وی نعمت ارزانی داشته و تو نیز او را مشمول انعام خویش قرار داده ای میگوئی همسر خود را برای خود نگاهدار و از خدا بهره‌ریز و در دل خود امری را نهفته میداری که خدا آنرا آشکار خواهد کرد و از مردم میترسی با اینکه سزاوارتر است که از خدا بترسی . چون زید از زن کامروا شد و او را طلاق گفت او را به ازدواج تو درآوردیم تا برای مؤمنان در نکاح با زنان پسرخواندگان شان پس از طلاق و انجام تشریفات شرعی اشکالی نباشد و حکم خداوند انجام شدنی است . در آنچه خداوند واجب ساخته بر پیغمبر حرجی نیست . سنت الهی در گذشته گان جاری بوده و حکم الهی حتمی و مقدر است » .

مفاد آیه ۲۹ از سوره احزاب چنین است «محمد (ص) پدر هیچیک از مردان شما نبود بلکه وی فرستاده خدا و خاتم پیغمبران است خداوند یکتا به هر چیزی دانا است» .

بنابر مدلول آیات مذکور، زید برای طلاق گفتن زوجه خویش به پیغمبر مراجعه کرده و آن حضرت او را به انصراف از طلاق نصیحت فرموده است . میگویند زید علت مفارقت خود را با زینب تکبر و مفاخره زینب تعیین کرده است و همچنین میگویند که زینب بواسطه آنکه از قبیله قریش بوده در بادی امر از قبول زوجیت زید که سابقه بندگی داشته امتناع میورزیده و با مداخله حضرت پیغمبر به مزاجت بازیدراضی شده است .

مطلب دیگری در آیات قرآنی مندرج است که حضرت پیغمبر قصد تزویج با زینب را از دل گذرانده و پس از آنکه زید زینب را طلاق گفته به موجب وحی آسمانی پیغمبر مکلف گردیده که با او تزویج کند تا مردم بدانند که تزویج با زوجهٔ پسر خوانده حرمت ندارد و بدانند که حضرت محمد پدر هیچیک از مردان آن زمان نبوده است .

از فحوای احادیث استفاده میشود که حضرت محمد زید را زیاد دوست میداشته است . عایشه گفته که اگر زید زنده میماند پیغمبر او را به وصایت و جانشینی خود انتخاب میفرمود .

به موجب بعضی احادیث، زید نسبت به حضرت پیغمبر وفاداری و فداکاری داشته و در غزوات، مورد اعتماد پیغمبر بوده و امارت لشکر را بر عهده داشته است . طلاق زینب را هم بعضی از جملهٔ گذشتها و فداکاریهای وی به شمار آورده اند چه میگویند :

حضرت پیغمبر زینب را در محضر خود یا در خانهٔ زید دیده و از حسن و زیبایی او تعجب کرده و در تنزیه آفریدگار عباراتی فرموده است که زینب از آن به تعلق خاطر تعبیر کرده و زید نیز همین معنی را بر خلاف واقع درک کرده و برای آنکه حضرت پیغمبر به دلخواه خود رسیده باشد، زینب را ترك کرده است .

به عقیدهٔ نگارنده داستان زید به دو واقعه تجزیه میشود :

واقعهٔ اول که طلاق گفتن زینب باشد امری عادی است و چنانکه از سیرت زید استفاده میشود وی با زنان متعدد تزویج میکرده و پس از مدتی از آنان سیر میشده و هر يك از آنان را طلاق میگفته است . این رفتار وی نه تنها در برابر زینب بوده بلکه با «ام ایمن» و یا «ام کلثوم» و «دره بنت ابی لهب» نیز همین رفتار را معمول داشته و آخرین زوجهٔ او «هند» دختر عوام و خواهر «زبیر» بوده است .

واقعهٔ دوم تزویج پیغمبر (ص) با زینب یعنی زوجهٔ سابق پسر خواندهٔ خویش است . این واقعه در قرآن با اهمیت زیاد تلقی شده و به نظر نگارنده امر ساده‌ای نیست . گویا عده‌ای بر آن بوده اند که زید را به عنوان اینکه پسر پیغمبر است روی کار آورند و زمینهٔ خلافت او را فراهم کنند . برای رفع این توطئه آیاتی نازل شد مشعر بر اینکه

محمد (ص) پدر هیچیک از رجال شما نیست او فرستاده خدا و خاتم پیغمبران است و همچنین دستوری رسید که فرزند خواندگان را به نام پدرانشان بخوانند و زید را زید بن حارثه بنامند .

برای آنکه نتیجه عملی و علنی آن واضح گردد و امیدها بکلی از زید منقطع شود، حضرت رسول مأمور شد که با زینب زوجۀ سابق زید تزویج کند تا قصۀ این مزاجت بر سر زبانها افتد و همچنین آیاتی که در این خصوص وارد شده به گوش همه برسد و معلوم گردد که زید پسر حضرت محمد (ص) نیست و نبوت یا خلافتی که به او نسبت دهند قابل قبول نمیباشد .

در نظر نگارنده عبارات « و تخشی الناس » « و لایخشون احداً الا الله » « و تخفی فی نفسک ما لله مبدیه » و « ولیکن رسول الله و خاتم النبیین » همه مؤید مطلوب و منظور نگارنده است .

باری زید بن حارثه در جنگ مؤته که بسال هشتم هجرت اتفاق افتاد و در آن سمت فرماندهی داشت کشته شد . اسامه فرزند او از ام ایمن پس از وی منظور نظر پیغمبر قرار گرفت و در سال یازدهم هجرت به فرماندهی لشکری که به جنگ روم گسیل شد منصوب گردید .

اما زینب بنت جحش در سن سی و پنج سالگی در سال پنجم هجری با پیغمبر تزویج کرد و میگویند آیه حجاب در روز عروسی زینب نازل گردیده است .

زینب در دادن صدقه دستی گشاده داشت و در نزد پیغمبر، محبوب بود و میگویند از باب آنکه نکاح وی با پیغمبر به امر خدا بوده و در قرآن مجید ذکر شده بر زنان دیگر پیغمبر افتخار میکرد .

زینب در سال بیستم هجرت در زمان خلافت عمر به سن پنجاه و پنج سالگی درگذشت . وی نخستین زنی از زنان پیغمبر بود که بعد از رحلت آن حضرت وفات کرد . میگویند عمر بیست هزار دینار به او وظیفه داد و زینب همه را در راه خدا انفاق کرد .

عایشه گفته است که زوجۀ پیغمبر در بهشت زینب است و خود پیغمبر در حیات

خویش صفات نخستین زوجه‌ای که به وی ملحق خواهد شد شمرده بود و آن صفات با زینب مطابقت کامل داشت .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید . ۲- تفسیر تبیان . ۳- تفسیر صافی . ۴- دائرة المعارف بستانی . ۵- دائرة المعارف اسلامی . ۶- سیره ابن هشام . ۷- الاصابه فی تمییز الصحابه .
- «پایان گفتار چهل و هشتم»



لفظ سامری در سورۀ طه سه بار ذکر شده و داستان وی بر حسب قرآن مجید بدین قرار است :

موسی برای گرفتن تورات مدت چهل روز به کوه طور رفت و در غیبت خویش هارون را به جانشینی خود انتخاب کرد و سامری از این غیبت استفاده نمود و قوم موسی را فریفت و برای آنها مجسمه‌ای به صورت گوساله ساخت و در درون آن لوله‌هائی تعبیه کرد به قسمی که چون باد از آن لوله‌ها میگذشت بانگی شبیه بانگ گاو تولید میشد .

در بعضی قرائات به جای «خوار» «جؤار» ضبط شده . خوار بانگ گاو است و جؤار، مطلق صوت میباشد . چون گاو پرستی در میان مصریان معمول بود سامری گوسالۀ خود را به عنوان مجسمۀ يك بت معرفی کرد و گفت این بت خدای شما و خدای موسی است . هر چند هارون آنان را نصیحت کرد و به پرستش خدای یگانه دعوت نمود، سودی نبخشید به موسی و حی رسید که بنی اسرائیل دچار فتنه و امتحان شده‌اند و از راه حق بازگشته‌اند . حضرت موسی با خشم و اندوه بسیار به جانب قوم خویش بازگشت و چون آنان را کمراه یافت سخت بر هارون برآشت . هارون اظهار داشت که آنان را موعظه کرده لکن سخنش مقبول نیفتاده و از ترس آنکه مبدا در بنی اسرائیل تفرقه پیدا شود گناهکاری آنان را تحمل کرده‌است . آنگاه موسی سامری را مورد خطاب و عتاب قرار داد و علت اقدام او را بدین کار زشت پرسید . سامری گفت : آنچه دیگران ندیدند من

در تفسیر طبری سامری قبیله‌ای از قبائل بنی اسرائیل معرفی شده و صاحب

قاموس کتاب مقدس نیز سامریان را از خاندان بنی اسرائیل می‌شناسد ولی بیشتر یهود معتقدند که سامریان از مردم آسورند که دین یهود را پذیرفته‌اند و نسخه مخصوصی از تورات به زبان سامری در دست آنها است فعلاً عده معدودی از سامریان در بین‌النهرین زندگانی می‌کنند و دینشان با دین عمومی یهود تفاوت‌های زیادی دارد و تورات سامری با توراتی که در دست یهود می‌باشد اختلافاتی دارد .

در تورات، ساختن گوساله به هارون برادر حضرت موسی نسبت داده شده است و این امر، عجیب و مخالف شأن انبیاء است . بنابه روایت دائرة المعارف اسلامی در بعضی ترکوم‌ها که فعلاً در دست نیست تعبیه گوساله به شخص دیگری غیر از هارون منسوب است. بعضی از مفسرین اسلامی نام سامری را هارون ضبط کرده‌اند و البته این هارون غیر از هارون برادر موسی است .

گوساله‌ای که به موجب تورات، هارون ساخته بانگ و آوازی ندارد ولی در «پرقی ربی الیعازر» مرقوم است که سمائیل یعنی ملک الموت در درون گوساله داخل شده و مانند گاو بانگ می‌زده است .

بعضی از مسیحیان که در مقام خرده‌گیری بر قرآن مجید بوده‌اند پنداشته‌اند که سامری محرف سمائیل است وعده‌ای از ایشان گفته‌اند که قرآن مجید شخصی را که در زمان موسی می‌زیسته سامری یعنی منسوب به شهر سامره معرفی کرده است در صورتی که سامره به وسیله عمری شهریار آل اسرائیل ۹۲۰ سال پیش از مسیح یعنی سالها بعد از حضرت موسی بنا شده است و دوست سال محل هیقل بعل بوده است .

هرگاه خواننده به توجیهاتی که در آغاز مقال ذکر شد توجه کند به معترض جواب خواهد گفت که سامری مذکور در قرآن، یا منسوب به شعرون است یا در معنی مرتد اطلاق شده است و نیز ممکن است سامری محرف یا مرس (gamres) باشد که در یکی از مدراسها از جمله رؤسای سحره فرعون معرفی شده است .

۲- سخن سامری در جواب حضرت موسی چه معنی دارد ؟

در تفسیر « بصرت بمالم یبصروا به فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبذتها » اکثر مفسرین گفته‌اند سامری هنگام نزول وحی، هبوط جبرئیل را متوجه بوده است و مشت

از خاک زیرپای جبرئیل را برداشته و با خود نگاهداشته است و چون گوساله را تعبیه کرده آن خاک را بر گوساله زده و گوساله از کرامت آن خاک به آواز آمده است. امام فخر رازی و ابومسلم اصفهانی گفته اند که سامری به حضرت موسی گفته است: «آنچه من دیدم سایر مردم از دیدن آن عاجز بودند. کمی ترا پیروی کردم و بطلان دعوی تو بر من آشکار گردید از این روی دست از آن برداشتم».

به عقیده نگارنده سامری تصور کرده است که برای حفظ قومیت و رفع تفرقه مجسمه‌ای بسازد تا اسرائیلیان خدای محسوس داشته باشند و درغبت موسی بدان متوجه شوند و آنرا عبادت و پرستش کنند. اقدام به این کار پیش از ساختن مذبح بوده و کردار سامری ناشی از قصور فکر و عادت سابق مصریان و اسرائیلیان انجام یافته است و بهمین جهت در مقام عذرخواهی «سولت لی نفسی» گفته و خود معتقد شده که هوی و هوس، چنین کار ناشایسته را در نظر او آراسته ساخته و نفس، وی را به گمراهی کشانیده است.

۳- کیفر «لامساس» چگونه کیفری بوده است؟ - بعضی گفته اند که سامری از معاشرت و تماس با مردم محروم شد و از شهر یا خانواده اش اخراج گردید. برخی می-گویند که لامساس یا قانون تابو نسبت به اشخاص و اشیاء مقدس و همچنین نسبت به اشخاص یا اشیاء پلید جاری است.

مردم به اشیاء مقدس از جهت آنکه مبدا بی احترامی شود دست نمیزدند و همچنین از دست زدن به اشخاص و اشیاء پلید از ترس آنکه خود پلید شوند خودداری میکردند و این قانون در هند و ایران نیز معمول بوده و در دین اسلام نیز موجود است چنانکه مس قرآن مجید بدون طهارت از باب حفظ احترام ممنوع است و مس میت مر جب غسل میشود. در قانون اسلام فقط از تماس با مشرکان باید خودداری کرد و هرگاه مسلمان با رطوبت، مشرک یا حیوان یا شیئی نجس را لمس کند با شستن میتواند اثر آنرا از میان ببرد و اگر بدن میت را لمس کند به وسیله غسل، ازاله اثر میشود. اما در کیش یهود هرگاه کسی به کیفر لامساس محکوم میشده برای رفع آن عقوبت می-بایست کفاره سنگینی را متحمل شود گاهی کفاره، بریدن یک عضو یا معدوم ساختن

شخص بوده است .

به عقیده نگارنده ممکن است سامری در نتیجه کردار زشت خویش با نفرین حضرت موسی مبتلی به جذام شده باشد و چون جذام بیماری ساری است و به نص تورات شخص مبتلای به خره، پلید است، سامری به قانون لامساس عرفاً و شرعاً محکوم گردیده و از شهر اخراج شده باشد .

عبارت «ان لك في الحيوة ان تقول لامساس» مؤید این مطلب است چه به موجب این آیه سامری در همه مدت زندگانی خویش میبایست با هر کس که ملاقات میکند خواه ملاقات کننده اسرائیلی باشد یا غیر اسرائیلی باشد «لامساس» بگوید و مردم را از تماس با خود منع کند .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید . ۲- تفسیر تبیان . ۳- قصص القرآن . ۴- عرائس التیجان . ۵- قاموس کتاب مقدس . ۶- دائرة المعارف اسلامی (ترجمه فرانسه) .

۷- Dictionnaire général biographie

۸- Les origines des légendes musulmans

- ۹- تفسیر طبری ۱۰- تفسیر امام فخر رازی .

«پایان گفتار چهل و نهم»

این گفتار مشتمل بر هفت قسمت است .

### ۱- داستان سبا در قرآن مجید

قرآن مجید به دو واقعه از مملکت سبا اشاره میکند: یکی به واقعهٔ سیل بنیان کنی که سد مآرب را درهم شکست و قوم سبا را در کشورهای اطراف پراکند و دیگر، داستان ملکهٔ سبا که به دربار سلیمان آمد و فرمان پذیرفت . اینک دو واقعه از روی مفاد قرآن کریم نقل میشود :

۱- واقعهٔ سیل - این حادثه از آیه ۱۴ تا آیه ۲۱ از سورهٔ سبا چنین حکایت شده : «مردم سبا در وطن و مسکن خود آیتی از قدرت الهی داشتند و به نعمت و آسایش زندگانی میگذاشتند . در راست و چپ ایشان بستان‌هایی پر برکت بود و ندای وجدان، مردم به ایشان میگفت از این روزی و نعمت فراوان که خداوند مهربان به شما عنایت کرده بخورید و خدای یکتا را سپاس گوئید. کشوری پر برکت و خداوند آمرزنده دارید .

مردم سبا از آیات حق، روی گردان شدند . بر ایشان سیل بنیان‌کن فرستادیم (بعضی معتقدند عرم نام وادی است که در آن سیل واقع شده و یا نام پادشاهی است که در زمان او این حادثهٔ شوم اتفاق افتاده است) و به جای آن بستانهای پر نعمت، باغستانهای مختصری که فقط میوه‌های بدمزه و شوره‌گز و اندکی درختان سدر داشت برای ایشان بجای ماند .

این پیش آمد بد، جزای ناسپاسی ایشان بود. آری ما ناسپاسانرا کیفر میدهیم. میان مردم سبا و شهرهایی که برکت داده بودیم (مراد قرای شام یا مکه است) شهر-هائی قرار داده بودیم. به قسمی شهرها بهم نزدیک بوده که مردم يك شهر ازدروازه شهر خود مردم شهر دیگر را میدیدند (بعبارت دیگر شهرها وده های آنان بهم پیوسته بود) شب و روز با کمال امن و آسایش در این شهرها سفر میکردند. رشك و حسد میان ایشان حکمفرما شد. قبائل از هم جدا گردیدند و هر کدام ناحیه ای را به خود اختصاص دادند و میگفتند: پروردگارا، مناطق سفر ما را از یکدیگر جدا ساز. در نتیجه این ناسپاسی و تفرقه طلبی، میان ایشان پراکندگی کامل افکندیم و داستان ایشان را حادثه ای عبرت آمیز ساختیم تا ضمن فسانه ها زبان به زبان بازگفته شود. باری در واقعه ایشان برای هر قوم شکیب و سپاسگزار آیتی نهفته است تا بدانند که صبر و شکرانه نعمت و حفظ وحدت، مایه بقای ملیت و دوام قومیت است. ابلیس تصمیم خود را که تفرقه و پراکندگی است درباره آنان متحقق ساخت و فقط عده ای مؤمن از کید و وسوسه او در امان ماندند. شیطان بر ایشان تسلط یافت تا مؤمنان به آخرت که نظام زندگی را حفظ میکنند و تعدی به حقوق دیگران را جایز نمیشمرند از آنان که به قیامت شك دارند و خود را در غصب حقوق دیگران آزاد میندازند، جدا و ممتاز گردند. آری خدا حافظ حقوق همه افراد ملتها است. در هر زمان که قومی بنای تجاوز به حقوق ملت دیگر گذارند، مردم ستمکار را به دست هلاك و فنا خواهد سپرد.

۲- داستان ملکه سبا از روی قرآن مجید: این واقعه در سورة نمل از آیه ۲۰ تا آیه ۴۵ بدینقرار بیان شده است: سلیمان روزی به پرندگان و مرغانی که بر تخت وی سایه می افکندند رسیدگی کرد و هدهد را نیافت (ممکن است مراد از طیر در این آیه لشکر باشد و شاید هدهد نام یکی از سران لشکر او بوده زیرا در تورات، «هدهد» نام یکی از سران لشکر بوده که با حضرت سلیمان بخصومت برخاسته و ممکن است شخص دیگری بنام هدد از سرداران لشکر حضرت سلیمان بوده که بدون کسب اجازه از حضور او برای تحقیق و بازرسی به کشورهای اطراف مسافرت کرده باشد. ولی مفسرین ما نوشته اند که حضرت سلیمان در صنعاء برای طلب آب بهر سومیرفت و چون

هدهد همیشه ویرا به آب راهنمایی میکرد، در مقام پرسش از حالوی برآمد ووی را میان مرغان نیافت و خشمگین شد). سلیمان گفت آیا من هدهد را نمی بینم یا آنکه هدهد به حضور نیوسته است؟ اگر برای غیبت خود حجتی قابل قبول نیاورد او را عذاب خواهم کرد یا او را سرخواهم برید. پس از اندک مدتی هدهد بخدمت پیوست و به سلیمان عرضه داشت که بروقایی اطلاعی یافته است که سلیمان از آن مطلع نیست و از کشور سبا برای وی خبری قطعی آورده است. هدهد گفت: قومی را یافتم که زنی برایشان سلطنت میکرد (از این عبارت معلوم میشود که سلطنت زن در آن ایام امری شگفت آور بوده) وی و مردمش را یافتم که خورشید را بدون توجه به خدای یکتا عبادت میکنند (از عبارت «من دون الله» چنان استنباط میشود که توجه به خورشید به عنوان مظهری از مظاهر قدرت الهی برای اقوام ابتدائی قابل نکوهش نباشد). شیطان اینگونه اعمال ناپسند را در نظر ایشان آراسته و از راه آنانرا بازداشته و قابل هدایت نیستند و خدای یگانه ای که استعدادات کامند را در موجودات آسمان و زمین آشکار میسازد و از نهان و آشکار آگهی دارد، سجده نمیکنند. آن خدای یگانه ای را که جز او هیچ موجودی قابل پرستش نیست و خداوند عرش عظیم است نمی ستایند.

سلیمان گفت: در مقام تحقیق بر خواهیم آمد تا صدق و کذب سخنت بر ما معلوم گردد. این نامه را از جانب من ببر و به ایشان برسان آنگاه مراقب باش که در باره آن چه تصمیماتی اتخاذ میکنند (گویند هدهد نامه را برد و در دامن ملکه سبا انداخت لکن این معنی از ظاهر قرآن مستفاد نیست و چون معنی لغوی «القاء» افکندن است اصحاب قصص برای تحقق این معنی گفته اند که نامه را هدهد در دامن ملکه سبا انداخته است).

ملکه سبا سران کشور را فراهم آورد و به ایشان گفت: نامدای سر به مهر و حاکی از جریانات سهمگین به من رسیده (کریم را که صفت کتاب است مفسرین به معنی مختوم تفسیر کرده اند) مضمون نامه چنین است: از طرف سلیمان این نامه با نام خداوند بخشنده مهربان آغاز میگردد. تکبر نورزید و به طاعت گرائید.

سپس ملکه سبا به بزرگان کشور گفت: من بی مشورت شما هرگز به کاری دست



نمیزنم و اینک بیندیشید و تصمیمی که به صلاح کشور باشد اتخاذ کنید . سران لشکر گفتند : ما دارای هرگونه تجهیزات هستیم . اختیار با تو است . هر آنچه فرمان دهی مطیع خواهیم بود . ملکه سبا این سخن را که حاکی از آمادگی برای جنگ بود نپسندید و گفت چون پادشاهان به کشوری وارد شوند آنرا زیر و زیر میسازند و سران و بزرگان آن کشور را خوار و زبون میکنند . بد نظر من مصلحت آنست که به وسیله تقدیم هدایا خاطر سلیمان را به خود متوجه سازیم و او را با کشور خود بر سر مهر آریم (مفسرین گفته اند که مراد وی از فرستادن هدیه آن بوده که حضرت سلیمان را بیازماید و به سران قوم خویش گفته اگر سلیمان پیغمبر باشد هدیه را نخواهد پذیرفت و هرگاه هدیه را بپذیرد نشان دروغ وی در نبوت است و هرگاه پیغمبر نباشد به جنگ او اقدام خواهیم کرد زیرا در آن صورت غلبه با ما خواهد بود).

هدیه را فرستادند و در انتظار گزارش فرستادگان نشستند . چون فرستادگان ملکه سبا بحضور سلیمان مشرف شدند و هدایا از نظر وی گذراندند، سلیمان فرمود: شمائید که از هدیه دلشاد میشوید من از هدایا بی نیازم و به مال و منال نیازی ندارم . نبوت و حکمتی که خداوند به من داده بهتر از ثروت مادی است که شما ارزانی داشته است .

آنکه سلیمان به سران و بزرگان مملکت خویش روی آورد و گفت: کدامیک از شما تخت ملکه سبا را پیش از آنکه مردم سبا گردن به طاعت نهند پیش من خواهد آورد؟ یکی از سران لشکر که سرکش و مغرور بود (قرآن وی را عفریتی از جن معرفی میکند و ممکن است عفریت مصحف آفرودیت باشد) گفت من تخت او را پیش از آنکه از مسند خود بر خیزی پیش تو خواهم آورد و من بر این کار قوت و نیرو دارم و هم انجام آنرا با کمال امانت تعهد میکنم . یکی از علماء که از کتب آسمانی با خبر بود گفت : پیش از آنکه چشم بر هم زنی تخت ملکه سبا را پیش تو حاضر خواهم ساخت (بعضی گفته اند که مراد از عالم به کتاب، خود حضرت سلیمان است و برخی «آصف بن برخیا» را حاضر کننده عرش ملکه پنداشته اند و در مدارش حاضر کننده ملکه سبا «بنیاهو» نام دارد . همچنین نام این شخص «ملخیا» و «استور» نیز ضبط شده است . میگویند

که عرش ملکه از طلا بوده و پایه های گوهر داشته . احضار آن به عقیده بعضی جهت اظهار معجزه و به زعم عده ای برای آزمایش هوش ملکه بوده است . عده ای هم گفته اند که حضرت سلیمان بدینوسیله میخواست صدق و کذب سخن همد را آشکار سازد یا میخواست عرش ملکه که از عجائب صنعت بوده ببیند . ممکن است که جاسوس یا جاسوسانی مأمور ربودن عرش شده باشند تا قدرت جاسوسی مملکت اسرائیل و وسعت اطلاعات پادشاه آن مملکت را بر ممالک مجاور آشکار گردانند . همچنین ممکن است که صنعتگران دربار سلیمان نظیر آن تخت را ساخته باشند .

اصحاب حدیث گفته اند : که آصف بن برخیا اسم اعظم را خواند ، زمین درهم فشرده شد پس وی تخت ملکه را برگرفت و بحضور حضرت سلیمان آورد .

مفسرین که ذوق فلسفی دارند میگویند : خداوند به دعای آصف تخت ملکه سبا را در کشور سبا معدوم ساخت و در حضور حضرت سلیمان از نو بوجود آورد . عرفا میگویند که عارف با قدرت تصور خویش هر چیزی را ایجاد میکند و میتواند به صورتهای خیالی خود وجود بخشد و به حاضرین ، خیالات خود را چنان تلقین کند که آنان هم صور خیالی او را موجودات خارجی ببینند . بزعم ایشان آصف که رتبه ولایت داشته با تصرف خویش تخت را در حضور حضرت سلیمان ایجاد کرده است .

در تورات آصف بن برخیا ، آساف پسر برخیا معرفی شده و وی یکی از موسیقی-دانان و سرایندگان دربار اسرائیل بوده است اما در قصص اسلامی ، آصف جانشین سلیمان است و میگویند انجام این عمل به دست وی از آن جهت بود که حکمت و ولایت و وصایت وی ثابت گردد و مردم او را به جانشینی سلیمان بشناسند) .

چون سلیمان تخت را در حضور خود یافت ، خدا را سپاس گزارد و گفت : این نعمت نیز از فضل و لطف خدا است . خداوند می خواهد مرا بیازماید که تا چه حد سپاسگزارم . آن کس که خدا را شکر گوید نعمتش افزون میگردد و شکرانه اش به سود خود او تمام میشود و کسی که ناسپاسی کند از ناسپاسی او بر دامن کبریاى خداوند ، گردی نمیشیند چه خدا از همه موجودات بی نیاز است .

چون ملکه سبا برای اظهار اطاعت و پذیرفتن آئین توحید به دربار سلیمان آمد، حضرت سلیمان دستور داد که در وضع تخت تغییری دهند تا بیند درجه هوش او تا چه اندازه است و آیا تخت خود را می‌شناسد یا نه؟ او را به کاخی که از شیشه ساخته بودند آوردند (بعضی گفته اند که در زیر قصر جویهای آب روان ساخته و جانوران آبی در استخرهای آن افکنده بودند) چون ملکه سبا خواست وارد کاخ شود پنداشت که در پیش پای او آب است. دامان خود را بالا زد و ساق پاهایش ظاهر گردید (گویا وارد کردن او بدین قصر برای آزمایش هوش او بوده است). چون از او راجع به تختش پرسیدند گفت گویا همین تخت، تخت من باشد.

باری ملکه به خداوند یکتا ایمان آورد و گفت: پروردگارا من تاکنون بر خود ستم کرده‌ام و اینک با سلیمان در برابر خدای یکتا که پروردگار جهانیان است سر تسلیم و انقیاد فرود می‌آورم (بعضی مفسرین گفته اند که سلیمان با ملکه سبا مزاحمت کرد. مطالب بیشتری در این خصوص ضمن قسمت چهارم از این مقاله ذکر خواهد شد).

## ۲ - داستان سبا در ترگوم

در ترگوم Schéni دومین تفسیر آرامی بر کتاب Esther قصه ملکه سبا بسیار مشابه با آنچه در قرآن مجید یاد شده مسطور است که مجمل آن چنین است: سلیمان در سن ۱۳ سالگی به سلطنت رسید و بر حیوانات زمین و پرندگان آسمان و جن و شیاطین تسلط یافت و پادشاهان مشرق و مغرب و جنوب و شمال، مطیع فرمان او شدند. روزی که همه رعایای خود را سان میدید، همدرد از حضور سلیمان غایب بود خشم سلیمان بر همدرد افروخته شد و گفت اگر همدرد را بیابم او را بدکیفر خواهم رسانید. مرغ به خدمت پیوست و به سلیمان گفت: مدت دو ماه در جستجوی آن بودم که به بینم آیا کشوری از فرمان تریبون است یا نه؟ در مشرق به شهر Kitar پایتخت کشور سبا رسیدم که بر آن زنی به نام ملکه سبا حکومت میکرد و به خورشید نیایش میبرد. در این شهر زر فراوان است و نقره در کوچه های آن مانند گرد افشاند شده اگر سلیمان فرمان دهد من او را در زنجیر بسته به حضور خواهم آورد.

سلیمان کاتب خود را بخواند و نامه‌ای نوشت و به بال هدهد بست . هدهد با فوج مرغان به آسمان برخاست و به جانب شهر Kitar رهسپار گردید . يك روز هنگامی که ملکه به خورشید نیایش میبرد، مرغان میان او و خورشید حایل شدند ملکه از خشم، گریبان چاك زد . آنگاه هدهد به زمین نشست و نامه را پیش ملکه افکند .

مضمون نامه سلیمان در ترگوم بدین تفصیل مرقوم گردیده است : « از طرف سلیمان سلام بر تو و بر وزیرانت . باید بدانی که خدا مرا بر همه حیوانات روی زمین و مرغان آسمان و ارواح و جن و شیاطین پادشاهی داده است . همه پادشاهان مشرق و مغرب و جنوب و شمال به حضور من می آیند و تقدیم احترام میکنند . اگر تو هم به سلام من بیائی، ترا در حضور پادشاهان و رعایای خود با احترام پذیرائی خواهم کرد اما اگر برای عرض سلام به حضور نیائی و اداری خواهم کرد که بندگان و لشکریان و سواران من بر تو هجوم آورند » .

در این ترگوم قصه ورود ملکه سبا به قصر بلور و بالازدن دامانش بد تصور آنکه میخواهد از آب بگذرد مسطور است و چون سلیمان پاهای او را دینه به او گفته است: زیبائی تو زیبائی يك زن است ولی پشم و موی مردان داری .

### ۳- تحقیق در تاریخ دولت سبا

در قرآن مجید نام سبا با همزه ذکر گردیده . « لقد كان لسبأ فی مسکنهم آية » یاقوت در معجم البلدان متذکر است که همزه سبا تخفیفاً به الف مبدل شده و در مثل گفته اند : « ذهب ایلادی سبا » مورخین اسلامی سبا را لقب عبدالشمس پدر حمیر پنداشته اند و نام سرزمین و نام قبایل سبا را از نام او مأخوذ پنداشته اند .

در قاموس کتاب مقدس، سبا مملکتی در آفریقا معرفی شده و نام دولت و قبیله ای که در جنوب عربستان واقع بود « سبا » باشین معجمه ذکر گردیده است . به هر حال سبا که از آن در قرآن یاد شده نام قبیله ای است که در جنوب عربستان

بسر میبرد و از نعمت فراوان و تجارت پرسود بهره‌ور بودند و سلی بنیان‌کن سد مآرب را درهم شکسته و موجب تفرقه آنان شده است.

مآرب بایتخت این قوم بوده و اکنون ویرانه آن بر فراز تپه‌ای باقی است و آثار سد نیز مشهود است.

خاتمه تاریخ سبا همان ویرانی سد مآرب است که در سال ۵۳۲ بعد از میلاد مسیح اتفاق افتاده ولی آغاز تاریخ این دولت معلوم نیست. قطعاً دولت سبا در قرن هشتم پیش از میلاد روی کار بوده و نقوش سد مآرب حاکی است که این سد در قرن هشتم پیش از میلاد در زمان «سمعیل» و پسرش «یثعمر» ساخته شده و بنا بر این میبایست سابقه تاریخی این قوم از این قرن پیشتر باشد ولی اسناد تاریخی روشنی برای اثبات این مطلب در دست نیست.

در کتیبه‌های سومری که در نیمه دوم هزاره سوم پیش از مسیح نوشته شده نام قومی شبیه به نام سبا ذکر گردیده و در کتیبه «تکلات فالازار» پادشاه آشور که در قرن دوازدهم پیش از میلاد سلطنت داشته از قوم سبا یاد شده. به موجب آن کتیبه پادشاه آشور با قوم سبا جنگیده و غنیمت بسیار به دست آورده است. همچنین سارگن دوم که در قرن هشتم قبل از میلاد بر آشور پادشاهی داشته مردم سبا را خراج‌گذار خود ساخته است و در زمان سلطنت اسرائیلیان قومی به نام سابوم روی کار بوده‌اند.

در کتیبه تکلات فالازار از قبیله سبا در شمار قبائل شمالی عربستان نام برده شده و در کتاب ایوب که به‌زعم بعضی از مورخین، پیش از ظهور حضرت موسی تدوین یافته سبا قبیله‌ای معرفی شده که در شمال عربستان به غارتگری می‌پرداخته‌اند و مزاحم کاروانهای تجارت بوده‌اند. (رجوع شود به کتاب ایوب باب یک شماره ۱۵ و باب ۹ شماره ۱۹).

در کتاب یوئیل که تاریخ تدوین آن معلوم نیست از قبیله سبا مانند مردمی دور دست سخن به میان آمده و میبایست دختران و پسران سور و سیدا به وسیله قبیله یهودا به ایشان فروخته شود (رجوع شود به کتاب یوئیل باب ۲ شماره ۸).

بنابر مراتب فوق قبیله سبا میبایست از شمال عربستان به جنوب آن ناحیه مهاجرت کرده باشد. بطور کلی میان مورخین در مسکن اصلی اعراب اختلاف است: بعضی شبه جزیره عربستان را موطن اول عرب دانسته‌اند و به‌زعم عده‌ای اعراب، نخست در شمال افریقا ساکن بوده و سپس به شبه جزیره عربستان مهاجرت کرده‌اند.

اکثر مورخین جدید هر دو نظر را رد میکنند و معتقدند که عربها در ابتدا در جنوب فرات ساکن بوده‌اند و از آنجا اول به جانب مغرب که در سر زمین‌های آن مواقع خوبی مییافتند کوچ کرده و گاهی هم به مسکن اصلی خود باز میگشتند. پس از آن، راه ساحل خلیج فارس را پیش گرفته و به جانب جنوب مهاجرت کرده‌اند و در جنوب دولتهای قطبان و معین و سبا و حضر موت را تشکیل داده‌اند.

دولت حضر موت چندان اهمیتی نیافت و از يك قرن پیش از میلاد به بعد اثری از دولت معین هم دیده نشد تنها دولت سبا است که در ادبیات روم و یونان نام خود را تا قرن چهارم بعد از میلاد حفظ کرده و خاطره خود را در ذهن اعراب باقی گذاشته است در نتیجه قرآن مجید جهت عبرت به قصه ایشان اشاره کرده است.

بعضی از مورخین معتقدند که دولت معین قرن‌ها پیش از دولت سبا تشکیل شده و تاریخ آنرا تا بیست و پنج قرن قبل از میلاد مسیح پیش میبرند و خط مردم معین را بر خط مردم سبا مقدم میدانند. اگر این فرضیه صحیح باشد، میباید ابداع خط را که اکثر مورخین به فینیقیان نسبت میدهند از مردم معین بدانیم.

بهر حال به‌زعم این عده، دولت معین در قرن هشتم پیش از میلاد منقرض شده و دولت سبا روی کار آمده است، لکن چون در کتیبه‌های معین نام بعضی از پادشاهان سبا و در کتیبه‌های سبا اسامی بعضی از پادشاهان معین دیده میشود و نظر به اینکه «تئوفراست» متولد ۳۸۱ قبل از مسیح و «اراتستن» متولد نیمه اول قرن سوم قبل از میلاد از روابط قوم سبا با قبیله‌ای که نامشان نزدیک به معین است سخن گفت‌اند به خوبی ثابت میشود که سبا و معین با هم معاصر بوده‌اند.

تاریخ سبا را بر حسب لقبی که پادشاهان به خود میداده‌اند و بر حسب حوادث تاریخی به چند دوره میتوان تقسیم کرد .

اول دوره‌ای که بر ایشان کهنه حکومت میکردند و پادشاهان ریاست مذهبی را نیز به عهده داشته و خود را «مکرب سبا» مینامیده‌اند .  
دوم دوره‌ای که پادشاهان به عنوان «ملك سبا» معنون بودند .

سوم دوره‌ایست که حمیرها تسلط یافته و سبا و ریدان را تحت تصرف خویش آورده‌اند . این حادثه در يك قرن پیش از میلاد اتفاق افتاده و در قرن اول میلادی پادشاه روم به عربستان لشکرکشی کرده و به زعم بعضی تا مآرب و به عقیده برخی دیگر از مورخین تا ماریام پیش آمد و در همین قرن، حمیر حضر موت را هم به تصرف خود آورده و خود را پادشاه حمیر و سبا و حضر موت خوانده است و از تقدیم لفظ حمیر بر سبا معلوم میگردد که در این تاریخ سبا اهمیت خود را از دست داده است.  
حبشی‌ها از نیمه اول قرن دوم بعد از میلاد به تصرف جنوب عربستان شروع میکنند و از اواخر این قرن تا نیمه دوم قرن چهارم بر حمیر و سبا حکومت دارند و تا ۳۷۱ بعد از میلاد نامی از پادشاهان یمنی دیده نمیشود . از این تاریخ دولت تباعه که بومی بوده‌اند و از دولت حبشه تبعیت میکردند روی کار می‌آید این دولت تا ۴۲۵ بعد از میلاد ادامه داشته از آن تاریخ مجدداً حبشه بر این سرزمین تسلط یافته است داستان پایان کار حبشیان در یمن و برقرار شدن حکومت ایرانی در آن سرزمین ضمن مقاله اصحاب فیل بیان شد .

باری سد مآرب که از سال ۴۵۰ بعد از میلاد رو به ویرانی گذاشته بود با وجود تعمیرات و مرمت‌ها نتوانستند از ویران شدن آن مانع آیند و در ۵۳۲ میلادی سد به کلی شکست و مردم سبا به شام و حجاز و نواحی دیگر عربستان مهاجرت کردند.  
مورخین یونان و روم از قرن چهارم بعد از میلاد نام سبا را فراموش میکنند و در ادبیات و تواریخ آنان نام حمیر پیدا میشود و در تاریخ رادب عرب بعد از اسلام هم چندان توجهی به سبا مشهود نیست تا اینکه همدانی « به سکون میم » که خود

اهل یمن است و به زاد و بوم خویش علاقه دارد در کتاب الجزایره از دول و قبائل یمن و تمدن سبا و سد مأرب به تفصیل سخن میگوید. از قرن هیجدهم اروپائیان در کشور یمن و حدود مملکت سبا به حفاری و کاوش میبردازند و اکتشافات ایشان پرده‌هائی از تاریخ سبا برداشته است و روزبه روز تاریخ این مردم و شاید وقایع تمام عربستان روشنتر میگردد. امروز سبا شناسی خود علمی مستقل شده است وعده‌ای از مستشرقین بدین کار مشغولند.

#### ۴- مکتشفین آثار سبا

در دوران پیش از میلاد، تئوفراست و اراتوستن از سبا نام برده‌اند و اطلاعاتی از مردم سبا برای ما حفظ کرده‌اند. در فاصله بین میلاد و اسلام، پلین و استرابون در تواریخ خود وقایعی از سبا و حمیر نقل کرده‌اند و در ادبیات یونان و روم آثاری حاکی از ثروت و آسایش قوم سبا موجود است.

تورات از ملاقات ملکه سبا با سلیمان و هدایائی که او به حضرت سلیمان تقدیم داشته گفتگو میکند.

«آگاتارheid» شخصی است که سبا را سیاحت کرده و کتابی در باره مشاهدات خود نوشته است.

همدانی چنانکه گفتیم در کتاب الجزایره از قصر غمدان و سایر قصور یمن و از آبادانی و تمدن مردم سبا مفصلاً بحث کرده است.

اکتشافات و تحقیقات جدید در سرزمین یمن از ۱۷۶۳ به وسیله هیئت اعزامی دانمارک شروع گردید. نخستین مکتشف «نبوهی» بوده است وی تا صنعاء پیش رفت و در ویرانه های صنعاء چند کتیبه مختصر به دست آورد، سپس «الدان بورژوآز» در ۱۸۱۰ از صنعاء تا عدن مسافرت کرد و پنج کتیبه مختصر به اروپا آورد. دنباله این اکتشافات را «ولستد» انگلیسی و «آرنلد» گرفتند و مخصوصاً آرنلد در سال ۱۸۴۳ کتیبه هائی از حضر موت به دست آورد و پنجاه کتیبه به اروپا فرستاد و کتیبه‌های مربوط به حضر موت در سال ۱۸۷۰ منتشر گردید. بالاخره الواح برنجی شهر «زنا»



(صنعاء) پایتخت حمیری‌ها پرده از اسرار تاریخی این ناحیه برداشت .

یعقوب بن سفیر از الحدیده تا امران از راد صنعاء مسافرت کرد و به عدن بازگشت و شرح مسافرت خود را به زبان عبری نوشت سپس « ژوزف هالوی » دنباله تحقیقات او را گرفت و در ۱۸۶۹ موفق شد که ۶۸۶ کتیبه بدست آورد که ۵۶ لوحه از این کتیبه‌ها به نسبت، مفصل بود . بنابراین علم سبا شناسی و تحقیق درباره عربستان جنوبی به وسیله او رونق یافت .

« گلازِر » اخیراً بد ممالک عربستان مسافرتی کرده و کتیبه‌های بسیاری بدست آورده و برای تحقیق درباره آن کتیبه‌ها « مولر Muller » وسائل کافی فراهم ساخته است و هنوز این اکتشافات و تحقیقات باید ادامه یابد .

گلازِر به این ناحیه چهار بار سفر کرد و در یکی از سفرهای خود شهر مآرب را دیده است و در خلال سفرهای چهارگانه بر چهارصد کتیبه دست یافته است در صورتی که آنرولد و هالوی بیش از ۴۴ کتیبه از این محل بدست نیاورده بودند . مجموعاً گلازِر ۱۰۳۲ کتیبه و ۶۱۶ کتاب خطی کشف کرد که مهم‌ترین آنها دو کتیبه هدگان و سیرواه میباشد و در مسافرت چهارم خود که در ۱۸۹۲ انجام یافت دو کتیبه، حاکی از شکستن سد مآرب بدست او افتاده است .

اکثر کتیبه‌های سفرهای سدگانه او به وسیله فرهنگستان پاریس طبع شده و سنگ نوشته‌هایی که بدست آمده در لندن و برلین، موجود است همچنین قسمتی از کتب خطی عربی که وی به اروپا فرستاده در برلین و قسمت دیگر در موزه بریتانیا ضبط شده است. کتیبه حصن الغراب یکی از کتیبه‌های مهم جنوب عربستان است که بد وسیله « لندبرگ » در دسترس مستشرقین قرار گرفته است و از این کتیبه نیز اطلاعاتی سودمند درباره سبا حاصل میگردد .

## ۵ - تمدن سبا

مردم سبا کشاورز و تجارت پیشه بوده‌اند. سرزمین آنان برای کشاورزی و مخصوصاً برای تربیت جنگل مساعد بوده و درختان معطر در این سرزمین میروئید به همین جهت تجار سبا به ممالک مجاور بخورات و عطر می فروختند و شمش طلا بدست می‌آوردند .

بعضی از مورخین از وجود معادن طلا در سبا یاد کرده‌اند. طلای موجود در کشور، وسیم وزری که مردم سبا از کشورهای خارج به دست می‌آوردند مردم سبا را قوی و متجمل بار آورد و داستان تجمل ایشان در خلال داستان تخت ملکه سبا در تفاسیر اسلامی منعکس است و در ادبیات روم و یونان نیز از تجمل و آسایش سبا حکایات و تلویحات زیاد پیدا میشود.

پلین معتقد است که تربیت درختان معطر در سبا جنبه دینی داشته است و سه هزار خانواده بدین کار مشغول بوده‌اند.

پس از آنکه در قرن اول میلادی مردم سبا حضرت موت «اترامیتا» را به تصرف آوردند پایتخت حضر موت که سبوتا نامیده میشد مرکز صدور بخورات و عطریات گردید و مالیات گزافی از این نوع صادرات می‌گرفتند و برای معبد هلیوس صرف میکردند. بعضی پنداشته‌اند که هلیوس خداوند ماه است و در نواحی دیگر عربستان آنرا (سین) مینامیده‌اند لکن عده‌ای را عقیده چنان است که مردم سبا آفتاب پرست بوده‌اند و قرآن مجید مهرپرستی آنرا تأیید کرده‌است. بعضی احتمال داده‌اند که سبا نام یکی ازخدایان است و این نام جنبه مذهبی دارد. این عقیده بعید به نظر نمیرسد زیرا چنانکه گفتیم پادشاهان دوره اول سبا، از کاهنان بوده‌اند و بدون شك خود را منصوب از جانب خدایان می‌پنداشته‌اند و احتمال دارد که برای اثبات مقام خویش نام یکی ازخدایان بزرگ خود را که نزدیک به لفظ سبا بوده به قوم یا سرزمین خود داده باشند.

در کشور سبا گویا يك زن میتوانسته است چند شوهر داشته باشد ولی تاریخ ایشان از سلطنت زنان در این سرزمین حکایت نمیکند مگر اینکه اکتشافات بعدی این مطلب را به ثبوت رساند زیرا چنانکه گفتیم تاریخ این قوم مقدم بر قرن هشتم قبل از میلاد هنوز روشن نشده است و شاید در قسمت تاریخ این قوم، زنان سلطنت کرده باشند.

مردم سبا در آبیاری و سد سازی مهارت زیاد داشته‌اند و بنای سد مآرب بهترین نماینده هنرمندی آنان است. مورخین قدیم بنای سد را به «لقمان بن عماد» و تعمیر آنرا به بلقیس ملکه سبا نسبت داده‌اند اما چنانکه گفتیم بر حسب نقوش سد مآرب، بانی سد،

سمعیل و فرزندش یشعر بوده‌اند .

سد مآرب یا عرم دیواری قطوروکوه پیکر بوده که در شمال و مشرق کشیده شده و دو طرف دیگر آن کوه بوده و این سد در عرض رود «ازنه» قرار داشته و این فاصله مخزن آبرای تشکیل میداده است. طول سد در حدود هشتصد قدم بود که تقریباً يك ثلث سمت غربی آن هنوز پایدار است و دو ثلث دیگر را سیل ویران ساخته است و دولت های آن زمان بر اثر آشوبها و انقلابات داخلی از عهده مرمت آن بر نیامده‌اند . عرض سد مآرب صد و پنجاه قدم و ارتفاعش مابین ۱۳ تا ۱۹ قدم است . در دو جناح سد بناهای عظیم و محکمی از سنگ وجود داشته که در ریچه‌های مدرج در آنها ترتیب داده بودند این در ریچه‌ها آبرا به قدر ضرورت به طرف راست و چپ قسمت میکرده و بوستان های چند طبقه طرفین را به این ترتیب سیراب میساخته است .

مردم سبا راجع به تقسیم آب و املاك، قوانین و مقررات قابل توجهی داشته‌اند و احتمال دارد که قانون ارث قوم سبا در قوانین ارث ملل مجاور تأییراتی داشته‌است.

#### ۶ - تحقیق در باره ملکه سبا

از پیش گفتیم که در کتیبه‌های یمن هنوز نام زنی که در یمن به سلطنت رسیده باشد دیده نشده اما از جانب دیگر کتیبه‌های سبا مربوط به قرن هشتم قبل از میلاد و دوره‌های پس از آن میباشد . داستان ملکه سبا که در تورات و قرآن مجید ذکر شده مربوط به دوره ایست که کتیبه و اثری هنوز از آن دور سبا به دست نیامده است .

در تورات مرقوم است که ملکه سبا برای پرسیدن چندین معما و آگهی از حکمت سلیمان به حضور حضرت سلیمان آمده و هدیه‌هایی تقدیم داشته است . در قرآن مجید داستان، مفصلتر ذکر گردیده و طبیعتی به نظر میرسد و بد قسمی که در قسمت دوم این گفتار مرقوم افتاد در ترگوم آرامی «شنئی» که تفسیر کتاب استر است داستان ملکه سبا تقریباً مشابه با مسطورات قرآن مجید وجود دارد و ممکن است عنصر داستانی آنرا کنار بگذاریم در آن صورت واقعاً کاهلاً طبیعی خواهد بود .

مخصوصاً اگر همد را تحریف شده هدد و در نتیجه آنرا نام شخصی بدانیم کاملاً داستان با واقع مطابقت دارد .

پیش از این گفته شد مردم سبا از شمال به جنوب مهاجرت کرده‌اند و در کتیبه‌ها و افسانه‌های شمال عربستان به نام چندین ملکه منجمله ملکه «سامیس» کسد لفظاً نزدیک به شمس است برخورد میکنیم.

حبشی‌ها خاندان سلطنتی خود را بد فرزند ان سلیمان که از ملکه سبا به نام «مکی دو» متولد گردیده میرسانند. یونانی‌ها هم از مزاجت سلیمان با ملکه سبا سخن گفتند و برخی از مفسرین نیز همین عقیده را دارند.

در قرآن مجید نام ملکه سبا و محل سبا مذکور نیست ولی در تواریخ و تفاسیر اسلامی این ملکه به نام بلقیس مسمی است.

ممکن است بلقیس از بلسیوس که مورخین یونانی ملکه سبارا بدان نام نامیده‌اند مأخوذ باشد با این احتمال شاید بلقیس یا بلسیوس مرکب از دو جزء باشد و جزء اول آن بل همان بعل خدای آفتاب است. هم چنین احتمال دارد که بلقیس محرف نقولیس نام ملکه سبا در زمان یوسف مورخ یهودی باشد. یعنی هم مادر ملکه سبا را بلقمه یا یلقمه نوشته‌اند و یکی از ربه‌النوع‌های سبا لقما نام داشته بنا بر مراتب فوق محتمل است بلقیس با یکی از الفاظ مرقوم فوق را بطله‌ای داشته باشد. به موجب تاریخ بلعمی بلقیس متولد از پادشاه چین و یک پری است و بیرونی هم تولد بلقیس را از یکی از شیاطین پنداشته است ولی زمخشری و دیگران وی را دختر حمیر بن شرجیل یا دختر شرجیل از ملوک حمیر میدانند.

میگویند سلطنت طبقه اناث در یمن سابقه نداشته و علت اینکه برخلاف سابقه بلقیس به سلطنت رسیده چنان بوده است که پسر عمویش «هدهاد بن شرجیل» در زمان سلطنت خود پرده عفت و عصمت دختران را میدرید و به همین منظور سرزده وارد قصر بلقیس شد و بلقیس او را به قتل رسانید. آنگاه بلقیس امراء را بخواست و آنان را بر سر غیرت و حمیت آورد. امراء رفتار او را پسندیدند و او را به پادشاهی برگزیدند.

از داستان‌هایی که گفته شد معلوم میشود که روات به غیر عادی بودن سلطنت ملکه سبا معتقد بوده‌اند و این خود دلیل بر آنست که سلطنت ملکه سبا در دوران روشن تاریخ این مملکت به وقوع نپیوسته است.

## ۷- انعکاس سبا در ادبیات فارسی

سعدی در ستایش پروردگار گوید:

بی سکه قبول تو ضرب عمل، دغل	بی خاتم رضای تو سعی امل، هبا
جائی که تیغ قهر بر آرد مهابت	ویران کند به سیل عرم جنت سبا

از حافظ :

ای دهد صبا به سبا میفرستم	بنگر که از کجا به کجا میفرستم
حیفست طایری چو تو در خاکدان غم	زینجا به آستان وفا میفرستم
سبا به خوش خبری دهد سلیمانست	که مژده طرب از گلشن سبا آورد
مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد	دهد خوش خبر از طرف سبا باز آمد

از حدیقه سنائی :

بیش از این با تو گفت توانم	که نه من دهد سلیمانم
کز سبا مرا ترا کنم آگاه	تا یایی بسوی دانش راه
این احاطت مراست کز بلقیس	آگه‌م، نیستم چو تو ابلیس
ور بگویم تو هم نیاموزی	خرقه تاکی دری و کی دوزی

از دیوان خاقانی :

دهد کنون که خلعت بلقیس عهد یافت	بختش بخلعت ملک امید وار کرد
تا بشنود جهان که فلک مرغان نواخت	بلقیس خلعه داد و سلیمان شعار کرد
درست گوئی صدر الزمان سلیمان بود	صبا چو دهد و محنت سرای من چو سبا
گر در زمین شام سلیمان دیو بند	بلقیس را ز شهر سبا کرد خواستار
هم شاه ما ز قدر سلیمان عالمست	هم بانوان ز مرتبه بلقیس روزگار
حضرت بلقیس، بانوی سبا	بر سر عرش معلا دیدم ام

چشم زرقا را کشیده کحل غیب  
اینست بلقیسی که بر در گاه او  
اینست زرقائی که چشم خضر او  
هم به نور غیب بینا دیده‌ام  
هدهد دین را تولا دیده‌ام  
معمر کحل مسیحا دیده‌ام

قصه سبا از مثنوی مولوی .

### قصه هدهد و سلیمان

چون سلیمان را سرا پرده زدند  
همزبان و محرم خود یافتند  
جمله مرغان ترك کرده جيك جيك  
همزبانی خویشی و پیوندی است  
ای بسا هندو و ترك همزبان  
پس زبان محرمی خود دیگرست  
غیر نطق و غیر ایما و سجل  
جمله مرغان هریکی اسرار خود  
با سلیمان يك يك و مینمود  
از تكبر نئی وز هستی خویش  
چون بیاید پرده‌ای را خواهج‌ای  
چونك دارد از خریداریش ننگ  
نوبت هدهد رسید و پیشه‌اش  
گفت ای شه يك هُرکان كهترست  
گفت برگو تا کدام است آن هنر  
بنگ-رم از اوج با چشم یقین  
تا كجا است و چه عمقستش چهرنگ  
ای سلیمان بهر لشکر گاه را  
پس سلیمان گفت ما را شو رفیق  
تا بیایی بهر لشکر آب را

جمله مرغانش به خدمت آمدند  
پیش او يك يك به جان بشتافتند  
با سلیمان گشته افصح من اخيك  
مرد با نامحرمان چون بندی است  
ای بسا دوترك، چون بیگانگان  
همدلی از همزبانی بهترست  
صد هزاران ترجمان خیزد ز دل  
از هنر وز دانش و از كار خود  
از برای عرصه خود را میستود  
بهر آن تا ره دهد او را به پیش  
عرضه دارد از هنر دیباج‌های  
خود کند بیمار و شل و كرو و لنگ  
وان بیان صنعت و اندیشه‌اش  
باز گویم گفت کوتاه بهتر است  
گفت من آنكه كه باشم «اوج پر»  
من بینم آب در قعر زمین  
از چه میجو شد ز خاکی یا ز سنگ  
در سفر میدار این آگاه را  
در بیابانهای بی آب ای شفیق  
در سفر سقا شوی اصحاب را

### قصه اهل سبا و طغیان ایشان بر ائمه رفاه و تنعم

یا بخواندی و ندیدی جز صدا	تو نخواندی قصه اهل سبا
سوی معنی هوش که راه نیست	از صدای کوه خود آگاه نیست
چون خمش گردی تو، او هم شد خموش	او همی بانگی کند بی گوش و هوش
صد هزاران قصر و ایوانها و باغ	داد حق اهل سبا را بس فراغ
در وفا بودند کمتر از سگان	شکر آن نگزاردند آن بدرگان
چون رسد بر در همی بندد کمر	مرسکی را لقمه نانی ز در
گرچه بروی جور و سختی میرود	پاسبان و حارس در میشود

#### باقی قصه اهل سبا

کارشان کفران نعمت با کرام	آن سبا ز اهل سبا بودند و خام
که کنی با محسن خود تو جدال	باشد آن کفران نعمت در مثال
من برنجم زین چدرنجه میشوی؟	که نمی باید مرا این نیکوی
من نخواهم چشم، زودم کور کن	لطف کن، این نیکوی را دور کن
شیننا خیرلنا من زیننا	پس سبا گفتند با «عد بیننا»
نی زنان خوب و نی امن و فراغ	ما نمیخواهیم این ایوان و باغ
آن بیابانست خوش کانباد دست	شهرها نزدیک همدیگر بدست
فاذا جاء الشتاء انکرذا	یطلب الانسان فی الصیف الشتاء
لا بضیق لا بعیش رغدا	فهو لا یرضی بحال ابدا
کلمانال هدی انکره	قتل الانسان ما اکفره
کد پیش ما، و با به از سبا	چون زحد بردند اصحاب سبا
از فسوق و کفر مانع میشدند	ناصرانشان در نصیحت آمدند
تخم فسق و کفری می کاشتند	قصه خون ناصران میداشتند
از قضا حلاوا شود رنج دهان	چون قضا آید شود تنگ اینجهان

از منطق الطیر عطار در صفت هدهد:

مرحبا ای هدهد هادی شده  
ای بهر حد سباسبیر تو خوش  
دیو را در بند و زندان باز دار  
دیو را وقتی که در زندان کنی  
خه خدای موسیجه موسی صفت

در سخن هدهد با مرغان برای طلب سیمرغ:

مجمعی کردند مرغان جهان  
جمله گفتند این زمان در روزگار  
از چه رواقلم ما را شاه نیست؟  
یکدگر را شاید از یاری کنیم  
زآنکه چون کشور بود بی پادشاه  
پس همه در جایگاهی آمدند  
هدهد آشفته دل در انتظار  
حله‌ای بود از طریقت در برش  
تیز فهمی بود در راه آمده  
گفت ای مرغان منم بی هیچ ریب  
هم ز حضرت من خبر دار آمدم  
آنکه بسم الله در منقار یافت  
میگذارم در غم خود روزگار  
چون من آزادم ز خلقان جهان  
چون منم مشغول درد پادشاه  
آب پیمانم ز وهم خویشتن  
با سلیمان در سخن پیش آمدم  
هر که غایب شد ز ملکش ایعجب  
من چه غایب گشتم از وی یکرمان

در حقیقت پیک هر وادی شده  
با سلیمان منطق الطیر تو خوش  
تا سلیمان وار باشی راز دار  
با سلیمان قصد شادروان کنی  
خیز و موسیقار زن در معرفت

هر چه بودند آشکارا و نهان  
نیست خالی هیچ شهر از شهریار  
بیش از این بی شاه بودن راه نیست  
پادشاهی را طلبکاری کنیم  
نظم و ترتیبی نماند در سپاه  
سربه سر جویای شاهی آمدند  
در میان جمع آمد بی قرار  
افسری بود از حقیقت بر سرش  
از بد و از نیک آگاه آمده  
هم برید حضرت و هم پیک غیب  
هم ز فطرت صاحب اسرار آمدم  
دور نبود گریسی اسرار یافت  
هیچکس را نیست با من هیچ کار  
خلق آزادند از من بیگمان  
هر گزم دردم نباشد از سپاه  
رازها دانم بسی زین پیش من  
لاجرم از خیل او بیش آمدم  
زو نرسید و نکرد او را طلب  
کرد هر جانب طلبکاری روان



هددی را تا ابد اینقدر بس	زانکه می‌نشکیدی از من یک نفس
پیش او در پرده همراز آمدم	نامۀ او بردم و باز آمدم
زیبیش بر فرق اگر افسر بود	هر که او مطلوب پیغمبر بود
کی رسد در گردسیرش هیچ طیر	هر که مذکور خدا آمد به خیر
پای اندر ره به سر می‌گشتم	سالها در بحر و بر می‌گشتم
عالمی در عهد طوفان رفته‌ام	وادی و کوه و بیابان رفته‌ام
عرصۀ عالم بسی پیموده‌ام	با سلیمان در سفرها بوده‌ام
محرم آنشاه و آن درگه شوید	پس شما با دن اگر همراه شوید
از غم و تشویر بیدینی خویش	وارید از ننگ و خود بینی خویش

### ماخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- دایرة المعارف اسلامی (مقاله سبا و مقاله بلقیس). ۴-
- تاریخ دول العرب. ۵- تورات- کتاب پادشاهان. ۶- تورات- کتاب ایوب. ۷- قاموس
- کتاب مقدس ۸- Dictionnaire général biographie ۹- تاریخ بلعمی
- ۱۰- دیوان حافظ. ۱۱- حدیقه سنائی ۱۲۰- مثنوی مولوی. ۱۳- دیوان خاقانی.
- ۱۴- منطق الطیر عطار.

«پایان گفتار پنجاهم»

لفظ سلسبیل در آیه ۱۸ از سوره انسان (دهر، هل اتی) مذکور است «عینا فیها تسمی سلسبیل» اهل بهشت از چشمه‌ای در بهشت سیراب میشوند که سلسبیل نامیده میشود .

اکثر اهل لغت سلسبیل را صفت و نعت پنداشته‌اند و گفته‌اند که سلسبیل به معنی نرم و لئین است که خشونت در آن نباشد و ماء سلسبیل آب گوارا و آب تند و پیوسته است شراب سلسل یا سلسال یا سلسبیل شرابی است که گزندگی نداشته و از حلق به آسانی بگذرد. اهل لغت جمع سلسبیل را سلاسل و سلاسیب و مؤنث آنرا سلسبیل و جمع مؤنث آنرا سلسبیلات ضبط کرده‌اند. همچنین لغویون سلسبیل را به معنی خمر گرفته‌اند و قول دیگری به صیغه مجهول نقل کرده‌اند که به موجب آن، سلسبیل نام خاص چشمه بهشتی است .

ظاهر قرآن مجید بر علمیت لفظ سلسبیل دلالت دارد، زیرا تأویل لفظ «تسمی» به معنی «توصف» برخلاف ظاهر است . جلال الدین سیوطی در رساله متوکلّی سلسبیل را از جمله الفاظ فارسی وارد در قرآن شمرده لکن نظر خود را به نقل جوالیقی صاحب معرب مستند داشته است . جوالیقی درباره سلسبیل گفته است اسمی اعجمی است و شهاب هم در کتاب شفاء الغلیل نظر جوالیقی را برگزیده است . احمد محمد شاگرد که کتاب المعرب را با تحقیقات و تتبعات خویش اخیراً به طبع رسانیده با عقیده صاحب معرب مخالف است و سلسبیل را لفظ عربی می‌شناسد .

آنچه مسلم است در صرف و منع صرف لفظ سلسبیل اختلاف است و بیشتر نحوین آنرا ممنوع الصرف میدانند، با این تفاوت که عده اندکی لفظ را بنا بر قرائتی شاذ که منسوب به طلحه است بدون تنوین میخوانند، عده‌ای هم میگویند تنوین آن به مناسبت وقوع لفظ در پایان آیه و برای حفظ فاصله است. دسته دیگر که کسانی از جمله آنهاست میگویند تنوین سلسبیل به لجه آن عده از اعراب است که همه اسماء غیر منصرف جز اسم تفضیل را با تنوین تلفظ میکنند و بنی‌اسد اسم تفضیل را مستثنی نمیدارند. آنانکه سلسبیل را اسم غیر منصرف می‌شناسند تابع یکی از این دو نظر اند: گروهی میگویند منع صرف آن به واسطه علمیت و تأیید است و دیگران میگویند سلسبیل به واسطه علمیت و عجمه، غیر منصرف است. کسانی که سلسبیل را صفت دانسته‌اند ممکن است به اعجمی بودن آن قائل باشند و چنان می‌نمایند که نظر جوالیقی چنین باشد.

به عقیده نگارنده سلسبیل علم اعجمی است و تنوین آن به مناسبت مطابقت با فواصل دیگر سوره است بهترین دلیل بر علمیت آن چنانکه در آغاز گفتار مذکور افتاد ظاهر معنی «تسمی» است که در قرآن مجید پیش از این لفظ آمده است. مؤیدات اعجمی بودن آن بدینقرار است:

۱- علماء لغت و تفسیر که طبری از جمله ایشان است گفته‌اند باء در سلسبیل زائد است و بر سلسال افزوده‌اند تا خماسی شود.

این توجیه بی‌چوجه موجه نمی‌نماید زیرا اولاً باء از حروف زائده عربی نیست و ثانیاً این چنین زیاده در عربی نظیر ندارد و ثالثاً میبایست برخلاف قاعده الف سلسال هم بدیاء منقلب شده باشد بنابراین مأخوذ بودن لفظ سلسبیل از سلسال با قواعد اشتقاق عربی مناسب نمی‌نماید.

۲- راغب در مفردات غریب القرآن قولی به صیغه مجهول نقل کرده که بر حسب آن میبایست سلسبیل لفظی مرکب از «سَل» فعل امر سأل - یسأل به معنی پرس و «سبیل» به معنی راه باشد. نقل راغب خود دلیل بر آن است که اشتقاق سلسبیل راهمه لغویون از لفظ سلسال نپذیرفته‌اند و نسبت به ریشه لفظ تردید داشته‌اند.

۳- ابن اعرابی گفته است که لفظ سلسیل را جز در قرآن مجید نشنیده است . اگر سلسیل لفظ عربی میبود برای ابن اعرابی بیسابقه نمی نمود . به موجب ادله‌ای که گذشت، سلسیل لفظ غیر عربی است و به ظن قوی فارسی الاصل می باشد، گرچه ریشه آنرا به نحو قاطع نمیتوان به دست داد دور نیست که ریشه فارسی آن بر شدت جریان آب یا بر کثرت آب یا بر لذت طعم آب چشمه دلالت کند و لفظی معادل با شارب و آبشار یا چشم پیل یا شیر انگین باشد مؤیداتی هم میتوان بر فارسی بودن لفظ سلسیل یادآور گردید من جمله قرینه بودن آن با لفظ زنجبیل است . باید متذکر شد که رابطه «عیناً فیها تسمى سلسیلاً» با صدر آیه سوم از سوره هلاتی «انا هدیناه السیل» قابل دقت است .

مؤید دیگر بر فارسی بودن سلسیل آنکه در سوره انسان الفاظ غیر عربی بسیار است که الفاظ کافور و زنجبیل و ارائک و زمهریر و سندس و استبرق از جمله آنها است و در فارسی بودن زمهریر هم ریشه با زمستان و زنجبیل (رنخ پیل) و استبرق معرب سبرک گویا تردیدی نباشد . در خاتمه مناسب است به روایتی که در تفسیر صافی مندرج است توجه کرد . به موجب آن روایت، پیغمبر فرموده است . «خداوند کوثر را به من و سلسیل را به علی بخشیده است» . اما چنانکه میدانیم عامه شیعیان حضرت علی را ساقی کوثر می شناسند .

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید ۲- معرب جوالیقی ۳- تعلیق احمد محمد شاکر بر کتاب معرب
  - ۴- اقرب الموارد ۵- البستان ۶- تفسیر طبری ۷- تفسیر کشاف ۸- تفسیر صافی ۹- مفردات
- غریب القرآن

«پایان گفتار پنجاه و یکم»

سلیمان بانی هیکل، ۴۸۰ سال بعد از خروج بنی اسرائیل از مصر یعنی ۱۰۰۳ سال پیش از میلاد میزیسته است .

نام سلیمان هفده بار در قرآن مجید مذکور است :

سوره بقره آیه ۹۶ دوبار - سوره نساء آیه ۱۶۱ - سوره انعام آیه ۸۴ - سوره انبیاء آیات ۷۸ و ۷۹ و ۸۱ - سوره نمل آیات ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۳۰ و ۳۶ و ۴۵ - سوره سبا آیه ۱۱ - سوره ص آیات ۳۰ و ۳۴ .

در این مقال خلال چهار قسمت از سلیمان گفتگو میشود .

### ۱- سلیمان در قرآن مجید

- ۱- در سوره های نساء و انعام فقط نام سلیمان میان پیغمبران ذکر شده .
- ۲- در سوره انبیاء نخست قصه تا کستانی که گوسفندان قوم، آنرا چریده بودند و حضرت سلیمان نسبت بدان حکمی عادلانه صادر فرموده بود مذکور است . ( این قصه در مقاله داود بیان شد ) . آنگاه طرفی از خصایص و مواهب سلیمان که هم در سوره سبا و سوره ص آمده نیز مذکور است .

باد مسخر سلیمان است تا کشتی های تجاری و جنگی او را به اندازه مسیر یکماه در دریاها ببرد و بازگرداند . مس گداخته در اختیار اوست تا با نیروی شیطانی بناهای عظیم برپا کند . شیطانی برای او محرابها و تمثالها ساختند و همچنین کاسه هائی به - اندازه حوض و دیگهای بزرگ برای او تعبیه کردند. حضرت سلیمان به بنای بیت المقدس

که پدرش قصد انجام آنرا داشت توفیق یافت. عده‌ای از شیاطین به امر او به قعر دریاها فرو رفته‌اند و باغوص و شنا مرواریدهای گرانبها برای سلیمان از تگ دریا بر آورده‌اند و دیوان، در بند و زنجیر سلیمان به سر برده‌اند.

۳- در سوره ص وصف اسبابی است که در کنار جویهای آب روان پیش سلیمان رژه میدهند و به فرمان او به تگ و تاز درمی‌آیند تا از چشمش پنهان میگردند. آنگاه سلیمان دستور میدهد که اسبان تیز پا را به نزد او بازگردانند و از سر لطف، گردن و ساق آنها را نوازش میدهد. بعضی از مفسرین میگویند که سرگرمی و مشاهده اسبان و جست و خیز هنرمندی سواران، سلیمان را از ادای فریضه عصر بازداشت و چون شب فرا رسید و به قصور خویش متوجه گردید اسبها را که موجب بازداشتن وی از حق میبودند کردن زد یا آنکه به کفاره قصور خویش در راه حق قربان کرد (قول اول به نظر مناسبتر می‌آید). چون سلیمان از تجهیزات و نیروی سواره نظام خویش اطمینان مییابد به جنگ با دشمنان برمیخیزد. به زودی جسد دشمنش را (که برادرش ادونیا بوده) در برابر تختش به زمین میگذارد و سلیمان از جنگ و ستیز به درگاه خدا پس از این پیروزی توبه میکند و میگوید پروردگارا مرا بیامرز و به من چنان حشمت و پادشاهی ارزانی دار که پس از من دیگری را دست ندهد. خداوند وهاب دعای او را اجابت میکند و به وی نعمت‌ها و قدرتهای فوق العاده ارزانی میدارد (در تفسیر «والقینا علی کرسیه جسدا» روایات دیگری است که ضمن قسمت داستانها ذکر خواهد شد).

۴- به موجب سوره نمل حضرت سلیمان که به منطق پرندگان و حیوانات دیگر آشنا بوده یا آنکه با قدرت شعری و قوه تصور میتواند حالات حیوانات را دریابد و از زبان ایشان سخن گوید، از وادی موران میگذرد. موری به موران دیگر دستور میدهد که به لانه‌های خود در آیند مبادا سلیمان و سپاهیان آنها را پایمال کنند. حضرت سلیمان از سخن مور خندان میشود و میگوید پروردگارا مرا توفیق بخش تا ترا سپاس گویم و بر نعمتی که به من و پدر و مادرم بخشیده‌ای سپاسگزار باشم. مرا

موفق ساز تا جز کردار شایسته‌ای که پسند تو باشدکاری از من سر نزنند و از بندگان صالح باشم.

درسوره نمل داستان سلیمان و ملکه سبا که در مقاله سبا از آن یاد شد بیان گردیده است. بعضی از مفسرین گفته‌اند که مور سخنی نگفته لکن بازگشت موران بد- لانه خود با راهنمایی يك مور حاکی از آن بوده که موران، حشمت سلیمان و کوکبه او را دریافته‌اند و از انبوهی لشکر بر جان خود ترسیده‌اند و بد لانه خویش پناهنده شده‌اند و قرآن مجید مجازاً از این ادراک، بد قول تعبیر کرده است.

در تعیین محل وادی نمل اختلاف کرده‌اند. بنا بر قول ابن بطوطه و یاقوت، وادی نمل در عسقلان بوده است.

(بعضی از مفسرین نام مور راهنما را طاخید یا خر می ذکر کرده‌اند. بنابراین بعید نیست نمل نام قبیله‌ای باشد و شاید هم وادی النمل به عنوان علمیت بر دره‌ای اطلاق می‌شده است).

داستان مور با تفصیل در یکی از مدراسها موجود است رجوع شود به مجموعه Beth Homidrasch گردآورده ژلینک (Jellineck) جلد ۵ صفحه (۲۶-۲۲). ژلینک اصل داستان را یهودی دانسته لکن آنرا متأثر از داستانهای عربی می‌پندارد.

۵ - در سوره سبا قصه وفات سلیمان بدین بیان ذکر شده است. در قصر سلطنت ناگهان مرگ گریبان سلیمان را گرفت و همچنانکه برپا ایستاده و بر عصای خود تکیه داده بود قبض روح شد، اما هیچکس از مرگ او آگاهی نیافت چه، کسی را یارای آن نبود که بی‌اذن و پروانه به محضر سلیمان مشرف گردد. مدت‌ها بگذشت و موربانه عصای سلیمان را خورد و جسد سلیمان بر زمین افتاد. آنگاه برجن و شیاطین واضح شد که از مدتی پیش سلیمان این جهان را ترک کرده است.

## ۲- سلیمان در کتاب مقدس

سلیمان چهارمین پسر داود از «بت شبع» است او را «ناتان نبی» به فرمان خدا سلیمان یعنی پر از سلامت نامید زیرا زمان سلطنت او دوران صلح و آرامش میبود

نام دیگر وی «یدیدیا» یعنی محبوب خدا است .

سلیمان در کتاب مقدس سمت نبوت ندارد و فقط پادشاه است . پیش از آنکه به سلطنت برسد یعنی در زمان پدر، یکی از برادرانش به نام «آشالوم» رقیب او بود ولی از جنگ و فتنه خویش سودی نبرد و کشته شد و سلیمان با هدایت ناتان و اصرار بت شبع در زمانی که داود زنده بود به جانشینی او انتخاب گردید. پس از وفات داود برادر دیگر سلیمان به نام ادونیا با سلیمان به رقابت برخاست او هم مقتول گردید . پس از قتل ادونیا صلح و آرامش در مملکت سلیمان حکمفرما بود و فقط «هدد» و «یربعام» که دو نفر از لشکریان اسرائیل بودند بر ضد او برخاستند .

سلیمان چهل سال از ۹۸۱ تا ۹۴۱ سلطنت کرد . از سال چهارم پادشاهی خویش تا سال یازدهم به بنای بیت المقدس در محلی که حضرت موسی خیمه اجتماع و مذبح بنا کرده بود اشتغال داشت. سلیمان برای بنای بیت المقدس از ممالک دور دست سنگ و مصالح دیگر به کشور فلسطین وارد کرد و با «حیرام» پادشاه شام قرار داد تجارت منعقد ساخت . کشتیهای تجاری در دریا انداخت و با هندوستان و یمن تجارت داشت و کاروانهای اسرائیل تا بابل هم گویا سفر کرده اند .

حدود مملکت سلیمان وسعت یافت و حکمت و عدالت او در کشورهای مجاور شایع شد و پادشاهان ممالک برای شنیدن حکمت وی به اورشلیم میآمدند و از سخنان حکیمانهاش بهره ور میشدند و هدایائی گران بها تقدیم میداشتند منجمله ملکه سبا به دربار سلیمان آمد و هدیه های نفیس تقدیم داشت .

کتاب امثال سلیمان و غزل غزلها به سلیمان منسوب است و همچنین مزمور ۷۲ و مزمور ۱۲۲ از کتاب زبور را به سلیمان نسبت میدهند . به عقیده بعضی کتاب جامعه سلیمان نیز از اوست .

بنابر مسطورات تورات، سلیمان به واسطه تزویج بسیاری از زنان بیگانه مورد خشم خدا واقع شد و در رؤیا بر او ظاهر گردید که کشور اسرائیل به دست پسرش از میان خواهد رفت . بعضی گفته اند که سلیمان از کردار خویش در آخر عمر پشیمان شد و



توبه کرد .

راجع به حکمت سلیمان قصه‌ای در کتاب پادشاهان مذکور است : روزی دو زن بر سر طفلی نزاع داشتند و هر کدام مدعی مادری آن کودک بودند . سلیمان دستور داد که کودک را با شمشیر به دو نیم کنند و هر یک از دو نیم را به یکی از آن دو زن دهند . آن زن که مادر نبود سخنی نگفت . زن دیگر فریاد و ناله را سرداد و خواستار شد که از کشتن طفل در گذرند و کودک را سالم به زن دیگر دهند . سلیمان حکم کرد که کودک از آن اوست . (راجع به حکم سلیمان درباره گوسفندانی که مزرعه یا ناکستانی را چریده بودند به مقاله داود مراجعه شود) .

سلیمان با دختر فرعون تزویج کرد و قصری برای وی برپا ساخت ( در نتیجه روابط سلیمان با مصر ممکن است کهنه مصر کارگران او را به اسرار علمی آشنا کرده باشند ) .

### ۳- سلیمان در افسانه‌ها

چون سلیمان در کشور کوچک خود هیکل را بساخت و همه فرق یهود را متوجه خود گردانید و برای بنی اسرائیل ایجاد قدرت و وحدت کرد، در باره وی اسرائیلیان افسانه‌های فراوان پرداختند و راجع به سپاه انس و جن و وحوش و طیور وی داستانها گفتند تا جائی که معسکر هر صنف از این سپاهیان به دوهزار و پانصد فرسنگ رسید . در اینجا به برخی از افسانه‌ها اشاره میشود :

۱- ساحران را فسانه‌ای است که به موجب آن چهل یا هفتاد و دوتن از بنی جان به نام سلیمان پیش از آدم میزیسته‌اند و تسلط جهانی داشته‌اند .

۲- سلیمان را آئینه‌ای بوده که تمام جهان را در آن میدیده است .

۳- حضرت سلیمان خاتمی داشته که فرشته‌ای مقرب میان حبرون و اورشلیم به او داده است . این انگشتی دارای چهار انگین بوده که دونگین آنرا در حلقه برنجین و

دونکین دیگر را در حلقه آهنین نشانده بودند. با حلقه برنجین برپریان و با حلقه آهنین بردیوان و شیاطین حکمفرمایی میکرده و چون تسلط او بسته به آن انگشتی بوده آنرا در موقع عادی از خود جدا نمیکرده است و هنگامی که قصد تطهیر داشته آنرا به یکی از زوجات خویش به نام امینه میسپرده است. در کتاب وصیت سلیمان که از جمله تألیفات علمای مسیحی در قرن چهارم و پنجم است چنین آمده: کارگران سلیمان از صبح تا عصر کار میکردند اما هنگام عصر، شیطان «Ornias» نیمی از اجرت معمار پادشاه را که مشغول بنای معبد اورشلیم بوده میربود و مقداری خون از دست راست او میگرفت تا نیروی او را کم کند. سلیمان به خدای سبایوت دعا کرد. خداوند به وسیله میکائیل برای او خاتمی فرستاد که چون در دست کرد بر شیاطین و حیوانات تسلط یافت.

۴- حضرت سلیمان دختر پادشاه شام را پس از قتل پدرش به تزویج خود در آورده بود. دختر فرعون از سلیمان خواست برای تسلی دل وی دستور دهد صورت پدرش را بسازند. تا به یاد پدرش دلخوش باشد. اینکار به فرمان سلیمان انجام گرفت. دختر بر آن پیکر لباس بپوشانید و خود و فرزندانش به پرستش و عبادت آن صورت مشغول شدند. چهل روز بر این کار گذشت آصف بن برخیا با قدرت ولایت از این امر مطلع شد و سلیمان را از آن آگاه ساخت. حضرت سلیمان پس از احراز وقوع حادثه، دختر فرعون را عقوبت کرد و خود به توبه و اعتذار پرداخت، لکن خداوند غفلت سلیمان را کیفر داد به این ترتیب که شیطانی به نام آصف یا قطفیر به صورت سلیمان درآمد و از امینه انگشتی را بستد و بر تخت سلیمان جای گرفت. مردم هم او را سلیمان مینداشتند و فرمان او را اطاعت میکردند خود سلیمان که دیگر کسی او را نمیشناخت و هر کس دعویش رامیشید به جنوش نسبت میداد به ناچار شهر خود را ترك کرد و در کنار دریا مسکن گزید. روزی دوماهی صید میکرد و با فروش یکی نان به دست می آورد و دیگری را خورش میکرد. پس از چهل روز آصف و مردم، دریافتند احکامی که به نام سلیمان صادر می شود با حق و شریعت منطبق نیست و پس از تحقیق و تدقیق، معلوم

شده روابط خانوادگی اونیز باشرع مباحثت دارد. آصف از خدا زوال اورا درخواست کرد از این روان شیطان از تخت سلطنت به کنار دریا گریخت و انگشتی را در دریا انداخت. ماهی انگشتی را بلع کرد و آن ماهی را حضرت سلیمان صید نمود و انگشتی را از شکم آن بدر آورد و در انگشت کرد و بدین ترتیب به تخت سلطنت خویش بازگشت.

به عقیده بعضی از مفسرین عبارت «والقیناعلی کرسیه جسدأ» ناظر به این قصه است لکن این قول مقبول بیشتر از مفسران نیست.

قصه کم شدن انگشتی حضرت سلیمان و سرگردان بودن وی و به دست آمدن انگشتی در شکم ماهی که طبری و کسائی نقل کرده اند مقتبس از داستانی است که در تلمود بابلی نقل شده است (Guitin '8b) (روزی سلیمان از Asmondaï (دیوی که به وسیله بنیاهو مسخر سلیمان شد و در نزد قضاوان اسلامی به نام سخر معروف است) پرسید که منشأ قدرت تو چیست؟ آسمودائی گفت زنجیر را از من باز کن و انگشتی را به من بده تا منشأ قدرت خود را به تو نشان دهم. چون سلیمان چنین کرد دیو يك بال خود را به زمین گذاشت و بال دیگر خود را با آسمان بالا برد و سلیمان را به فاصله ۴۰۰ فرسنگ پرتاب کرد، در آنجا بود که سلیمان گفت انسان از زحمت خود در زیر آفتاب چه نفعی میبرد. سلیمان سرگردان شد و همه جا میگفت من پادشاه اورشلیم بوده ام تا پیش یکی از افراد Sanhedrin رسید وی که این وضع را دید مشکوک شد و به بنیاهو پیغام داد که آیا سلیمان را ملاقات کرده است؟ وی جواب داد که مدتی است سلیمان اورا بحضور نخواست به این ترتیب دانستند که آن گدا سلیمان است و انگشتی او را با اسم اعظم به وی باز دادند و وی به سلطنت رسید.

۵- سلیمان هزار خانه و سیصد سریر و هفتصد زن داشت روزی بدون قید مشیت (بدون گفتن انشاء الله) گفت امشب با صد زن همبستر خواهم شد و از هر کدام برایم پسری متولد خواهد گردید که در راه خدا جهاد خواهند کرد. به کیفر عدم استثناء و نگفتن انشاء الله فقط آن شب یکی از زنان سلیمان باردار شد و برای او

پسری آورد ناقص الخلقه که يك دست و يك پا و يك چشم داشت . چون آن پسر را مقابل تخت سلیمان آوردند ، سلیمان سخت متأثر شد و به درگاه خدا تضرع کرد تا خلقت كودك كامل شد (به زعم بعضی از مفسرین جسدی که برکسی سلیمان افکنده شده و چهل روز به جای سلیمان حکمروائی میکرده همین پسر بوده است . گویند پسر از پایان یافتن آن مدت ، پسر مرد).

۶- سلیمان را قالیچه یا شهری بوده که خود و لشکرش بر آن سوار می شدند و باد آنرا به رسو میبرده است .

۷- تخت سلیمان از زر ناب ساخته شده بود و در پیشگاه آن دوشیر و بر فراز آن دو کرکس تعبیه کرده بودند . چون سلیمان بر تخت برمی آمد، شیران از جای میجستند و مانند شیران واقعی که آماده حمله باشند میایستادند و کرکس ها بر فراز سر او پر میگسترند (در کتاب غزل غزلها به تخت روان سلیمان اشاره شده ولی در تورات برای تخت چنین صفاتی مذکور نیست).

راجع به تخت سلیمان Targoum de Schéni (تفسیر کتاب Esther) مطالبی دارد: تخت سلیمان پوشیده از طلای خالص اوفیر بود و شش پله داشت . با یاقوت و زمرد و مروارید و جواهر دیگر نگین نشان شده بود. بر هر پله اش يك شیرو يك عقاب مصنوعی تعبیه شده بود ، تخت بر ستونهای مرمر تکیه داشت، کرکس ها بالای سر سلیمان بال میگستردند. هر وقت سلیمان میخواست به نقطه ای از نقاط کشورش مسافرت کند کرکس ها تخت او را به حرکت در میآوردند . این مطلب در کتاب وصیت سلیمان نیز اقتباس شده و راجع به قالیچه سلیمان در مجموعه بت همیدراش مطالبی موجود است . قصه سیر آسمان به وسیله کرکس ها در داستان کیکاوس نیز آمده است و بنابراین از جمله افسانه های عمومی است .

۸- سلیمان خوانی بزرگ داشته از زمرد و مروارید دارای سیصد پایه که همه رؤسای لشکر میتوانند گرد آن بنشینند . این خوان را که دارای ساختمانی شگرف بوده میگویند مردم اسپانیا از فلسطین به کشور اسپانیا برده اند و در فتوحات

اسلامی به دست طارق فاتح اسپانیا افتاده است.

۹- سلیمان دریکی از مسافرتهاى خود قبه‌ای بر روی آب، شناور دید. دستور داد غواصان آن قبه را پیش او آورند. در آن قبه آبگینه‌ای جوانی بود که چون سلامت کامل خویش را از معاصی از خدا خواستار شده بود خداوند ویرا در آن قبه جای داده و قبه را در دریا شناور ساخته بود و قوت وی به وسیله مرغی هر روز فراهم میگردد.

۱۰- در جزایر ماله کبوتران را به نام سلیمان به دام میافکنند. حبشی‌ها معتقدند که خاندان سلطنتی ایشان از تزویج سلیمان با ملکه سبا به نام ماکینو به وجود آمده است. داستان سلیمان در میان چندین ملت رواج دارد و حتی در مصنوعات دوران اخیر، خاتم سلیمان را به شکل شش ستاره یا به صورت گیاه ماندارگور بر گبل‌های بلورین نقش میکنند.

#### ۱۱- قصه سنگ سامور :

قصه سنگ سامور (سمور) Samir که کسائی نقل کرده مقتبس از کتب تلمود Guitin راجع به شرح باب ششم و هفتم کتاب پادشاهان است بدین مضمون که بدون صدای چکش و تبر معبد اورشلیم بنا شده. کسائی شیطانی را که راز سنگ را به وسیله کلاغ کوهستانی کشف میکند سخر نامیده و در کتاب Guitin نام این شیطان را که مست شده و به وسیله زنجیر و حلقه‌ای که اسم اعظم بر آن نقش گردیده مسخر سلیمان میشود و کشف سنگ را به همد حواله میدهد، آسمودائی یاد شده است. به موجب این کتاب، فرستاده سلیمان برای تسخیر آسمودائی Asmoudai بنیاهو فرزند یهوذا است.

۱۲- داستان حضرت سلیمان از چندین جهت با داستان جمشید که از جمله افسانه‌های قدیم ایران است مشابهت دارد زیرا: اولاً زمان جمشید مانند زمان سلیمان دوره صلح و سلامت بوده ثانیاً «فره‌وشی- خوره» از جمشید جدا میشود و از این رووی راه کج را میسپرد و باز با توبه و پوزش برای باز می‌گردد. این قصه نظیر حادثه ایست که به سلیمان نسبت می‌دهند و جای او را مدتی به دیو میسپردند. ثالثاً همچنانکه سلیمان آئینه‌ای داشته که جهان را در آن میدیده جمشید نیز صاحب جام جهان نما بوده است به نقل میرسد که تصویر آئینه سلیمان ناشی از تصور جام جم بوده باشد. رابعاً می‌گویند

سلیمان در روز نوروز به سلطنت رسید و در روز سیزده نوروز اهریمن جانشین او شد. بدون شك تطبیق روز جلوس سلیمان با نوروز متأثر از تفکرات ایرانی است و نحوست سیزدهم، گرچه یادگاریونانیان است اما تطبیق روز پیش آمد بد برای سلیمان با روز سیزده از مبدعات ایرانیان به نظر میرسد ضمناً قصه دیوبندی سلیمان قصه طهمورث را بیاد می آورد.

#### ۴- انعکاس داستان سلیمان در ادبیات فارسی

حشمت سلیمان و بساط حکمفرمائی او و تسلطش بر باد و آشنائی اش به زبان مرغان و حیوانات و نظر داشتش با موران در ادبیات فارسی منعکس است. همچنین این مثل زبانه همگان است که میگویند ارمغان مور پای ملخ است گفته اند این مثل از آنجهت بر زبانها جاری شده که هنگام عرض هدایا موری به پیشگاه سلیمان ران ملخی ارمغان داده است اما در ادبیات عرب اهداء ملخ به قبره منسوب است و در بیان آن سه بیت در اینجا یاد میشود:

اتت سلیمان یوم العرض قبره	تهدی الیه جراداً کان فی فیها
وانشدت بلسان الحال قائله	ان الهدایا علی مقدار معطی ها
لوکان یهدی الی الانسان قیمته	لکنت اهدی لك الدنيا و مافیها

از سعدی:

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام	سریر سلیمان علیه السلام
به آخر ندیدی که بر باد رفت	خنک آنکه با دانش و داد رفت

زبان آوری بی خرد سعی کرد	ز شوخی به بد گفتن نیکمرد
که زنه ازین مکرو دستان وریو	به جای سلیمان نشستن چو دیو

قافله شب چه شنیدی ز صبح ؟	مرغ سلیمان چه خبر از سبا ؟
---------------------------	----------------------------

پرده بر عییم نهوشیدند و دامن بر گناه	جرم درویشی چه باشد تا به سلطان گفته اند؟
یا چه مرغم کم حکایت پیش عفا کرده اند	یا چه مردم کم سخن نزد سلیمان گفته اند؟

## در وصف شیراز گوید :

نه لایق ظلماست بالله این اقلیم      که تختگاه سلیمان بدوست و حضرت را از  
 بسیم و زر نکو نامی به دست آر      منه بر هم که برگیرندش از هم  
 فریدون را سرآمد پادشاهی      سلیمان را برفت از دست خاتم  
 نه خود سریر سلیمان بیاد رفتی و بس      که هر کجا که سریرست میرود برباد  
 بر درگهی که نوبت ارنی همی زنند      موری نه ای و ملک سلیمان آرزوست  
 دانی که برنگین سلیمان چه نقش بود؟      دل در جهان میند که با کس وفا نکرد  
 خواهی که بر، از ملک سلیمان بخوری      آزار به اندرون موری مرسان  
 از دیوان حافظ :

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد      یمنی از وصل تواش نیست بجز باد بدست  
 اندر آن ساعت که بر پشت صبا بندند زین      با سلیمان چون برانم منکه مورم مرکبست  
 گرچه شیرین دهنان پادشاهند ولی      او سلیمان زمانست که خاتم با اوست  
 گره بیاد مزین گرچه بر مراد رود      که این سخن بمثل باد با سلیمان گفت  
 بادت بدست باشد اگر دل نهی بهیچ      در معرضی که تخت سلیمان زود بیاد  
 دهان تنگ شیرینش مگر مهر سلیمانست      که نقش خاتم لعلش جهان زیر نگین دارد  
 صبا بخوش خبری دهد سلیمانست      که مژده طرب از گلشن سبا آورد  
 من آن نکین سلیمان بهیچ نستانم      که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد  
 از لعل تو گریانم انگشتی زنهار      صد ملک سلیمانم در زیر نگین باشد  
 دوش از جناب آصف، پیک بشارت آمد      کز حضرت سلیمان عشرت، اشارت آمد  
 برکش ای مرغ سحر نغمه داودی باز      که سلیمان گل از طرف سبا باز آمد

چو گل سوار شود بر هوا سلیمان وار      سحر که مرغ در آید به نغمه داود  
 نظر کردن بدرویشان منافی بزرگی نیست      سلیمان با چنان حشمت نظر ها بود با مورش  
 من بسر منزل عنقانه بخود بردم راه      قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم  
 دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت      رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم  
 محتسب داند که حافظ عاشقست      و آصف ملک سلیمان نیز هم  
 در حکمت سلیمان هر کس که شک نماید      بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی  
 نقش خوارزم و خیال لب جیحون میبست      با هزاران گله از ملک سلیمان میرفت

از حدیقه سنائی :

به سلیمان نگر که از سر داد      پوستین امل به گازر داد  
 جن و انس و طیور و مور و ملخ      در بن آب قلم و سر شخ  
 روی او را همه رفیع شدند      رای او را همه مطیع شدند  
 ز آتش دل چو سوخت آب نهاد      خاک بر دوش باد چرخ نهاد

دیو بگریخت هم به دوزخ آز      یافت انگشتی سلیمان باز  
 آن گهی بد که صبح دین بدمد      شب وهم و خیال و خس برمد  
 چون بینند مر ترایی عیب      روی پوشیدگان عالم غیب  
 مر ترا در سرای غیب آرند      پرده از پیش روی، بردارند  
 سر قرآن ترا چو بنماید      پرده های حروف بکشاید

بیش از این با تو گفت نتوانم      که نه من همد سلیمانم  
 کز سبا مر ترا کنم آگاه      تا ییابی بسوی دانش راه  
 این احاطت مراست کز بلقیس      آگهم، نیستم چو تو ابلیس



ور بگویم تو هم بیاموزی خرقه تا کی دری و کی دوزی

از پی شر کو سخن دانی ؟ بهر سیمرخ کو سلیمانی ؟

آن سلیمان که در جهان قدر بد سلطان وقت و پیغمبر  
بر نشسته بد او بیاد صبا سوی مشرق شداو ز « جابلسا »

دید در راه ناگه آب خوری کشت میکرد و نخم می تندید  
کشت زاری و پیر برزگری گاه بگریست گاه می خندید

شد سلیمان بد، او سلامش کرد پیر، کان دید احترامش کرد  
گفت هی کیستی که دلشادی بر نشسته به مرکب بادی ؟

گفت ای پیر، من سلیمانم هر دو هستم نبی و سلطانم  
زیر امر منست ملک و زمین پری و دیو بر یسار و یمین

ملکم ای پیر، مرز بی لافست شرق تا شرق قاف تا قافست  
پادشاهم بروم و چین و یمین باد را بین شده مسخر من

گفت این کرچه سخت بنیادست نه نهادش نهاده بر باد است ؟  
هرچه بادی بود بیاد شود جان چگونه بیاد شاد شود

از ناصر خسرو :

رسید ازو سلیمان چو باز نوبت ملک ز باختر بگرفت او بحکم تا خاور

برده باز آید این گمراه دیوت، گربخواهی تو مسلمانی بیابد گر خرد باشد سلیمان

گرنیست طاقتم که تن خویش را بر کاروان دیو سلیمان کنم  
آن دیو را که در تن و جان منست باری بتیغ عقل مسلمان کنم

این گوی گران را بهوایر، که نهادست ؟ مانا که شگفتی بود از تخت سلیمان

بزدان سلیمانم ز دیوان نمیینم نه یاری ند زواری  
سلیمان وار دیوانم برانندند سلیمانم سلیمانم من آری

## مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- تفسیر طنطاوی ۵- دائرة المعارف اسلامی ۶- قاموس کتاب مقدس ۷- کتاب پادشاهان از تورات ۸- اخبار الاول ۹- les origines des légendes musulmans ۱۰- دیوان حافظ ۱۱- حدیقه سنائی ۱۲- دیوان ناصر خسرو ۱۳- کلیات سعدی .

«پایان گفتار پناه و دوم»

سواع به ضم سین در سوره نوح آیه ۲۳ با چهار بت دیگر که «ود» و «نسر» و «یغوث» و «یعوق» باشد ذکر شده است. به موجب تفسیر تبیان، سواع نام بت قبیله همدان است که در کشور یمن میزیسته اند صاحب معجم القرآن سواع را بت «هذیل بن مدرکه بن مضر» معرفی کرده است. بنابر تفسیر قمی مردانی صالح پیش حضرت نوح میزیسته اند. چون وفات کردند قوم آنان صورتهای آن مردان را به عنوان یادگار یا به تحریک ابلیس ساختند و نزد خود نگاه داشتند. چون مدتی بگذشت این صور مورد پرستش مردم واقع شد. حضرت نوح به مبارزه با بت پرستی برخاست اما پس از نوح عبادت بتان و پرستش صور به اقوام عرب انتقال یافت.

عبدالرئوف مصری از اخبار دیانات عرب نقل کرده که بت سواع را «عمرو بن لحي» به «حارث بن تمیم» داده و قوم تمیم این بت را در «رهاط» که از سرزمین یمنع و از قرای مدینه است نگاه میداشتند و پرستش میکردند. نگهبانان این بت قبیله لحيان بوده اند. شاعر گوید:

تراهم حول قیلهم عکوفاً      کما عکفت هذیل علی سواع

باری تقریباً مفسرین اتفاق دارند که این بت در شمار بتان هذیل بوده و رسول اکرم عمرو بن عاص را مأمور شکستن آن فرموده است. میگویند در آن زمان

زمان، بت سواع به صورت زنی ساخته شده بود .

### ماخذ این مقال

۱- قرآن مجید . ۲- دائرة المعارف اسلامی . ۳- تفسیر تبیان . ۴- معجم القرآن .

«پایان گفتار پنجاه و سوم»

سینا به فتح، یا به کسر سین در سورة مؤمنون آیه بیستم ذکر شده و در سورة تین آیه ۲ به لفظ سینین مذکور است و در هردو مورد لفظ طور بدان مضاف گردیده و به صورت طور سینا و طور سینین مرقوم می‌باشد. کلمه طور علاوه بر دو مورد مذکور هشت بار دیگر در قرآن مجید یاد شده و دوبار به عنوان کوه مقدس مقسم به است.

در قرآن مجید در خطاب به بنی اسرائیل گفته شده «ورفعنا فوقکم الطور» و در سورة اعراف آیه ۱۷۰ «واذنتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة و ظنوا انه واقع بهم خدا ما آتیناکم بقوة» نیز اشاره به مطلبی است که ذیلاً بیان میشود :

بیشتر مفسرین گفته‌اند که چون بنی اسرائیل از پذیرفتن احکام الهی سرباز میزدند، خداوند کوه طور را بالای سر ایشان معلق ساخت و آنان پیوسته سقوط کوه و هلاک خود را منتظر بودند و حتی نوشته‌اند که بنی اسرائیل یک طرف پیشانی را به خاک سجده نهاده بودند و با چشم دیگر کوه را مینگریستند، لکن به عقیده نگارنده بر افراشتن کوه در جمله نعمت‌هایی که به بنی اسرائیل عطا شده مذکور است. این کوه بلند ابرها را بر فراز خود جمع میکرده و موجب باران میشده و در نتیجه آن آسایش و راحت بنی اسرائیل تأمین میگردد است و در پناه این کوه از دشمنان هم در امان بوده‌اند.

عبارت «ظنوا انه واقع بهم» مشعر به بلندی و شیب کوه است و تقنا الجبل ممکن است حاکی از وقوع زلزله‌ای باشد. به هر حال طور سینا سلسله جبال است

به طول دو میل و به عرض ثلث میل که در میان شبه جزیره سینا واقع است و در مجاورت این کوه، وادی مقدس یا وادی طوی قرار دارد. کوه سینا کوهی است که خداوند برفراز آن بر حضرت موسی تجلی کرد و موسی از شدت بیتابی مدتی مدهوش افتاد. (سوره اعراف آیات ۱۳۹ و ۱۴۰) در همین کوه بود که موسی دیدار خدا را آرزو کرد و جواب لن ترانی شنید.

در تعیین محل کوه سینا که راهبان آنرا حوریب مینامند میان علماء اختلاف است: بعضی پنداشته اند حوریب نام سلسله جبال و سینا نام قله ای از آن سلسله است.

به عقیده بعضی کوه موسی در میان سلسله طور سینا واقع و در کمر آن قله سینا یا حوریب که عرب آنرا رأس الصفاغه مینامند قرار دارد و این قله از شمال مشرف به سهل الراحه است و بنی اسرائیل در سهل الراحه اردو میزدند. بعضی دیگر کوه سینا را بر قله ای جنوبی تطبیق میکنند و در مجاورت این قله نیز جلگه وسیعی که بتواند اردوگاه اسرائیلیان باشد وجود دارد.

لیسبوس کوه سینا را بر کوه سر بال که از جبال منفرد شبه جزیره سینا است تطبیق کرده است. این کوه را مسافرین مصر میتوانند از دور ببینند. لیسبوس بر مدعای خود ادله چندی آورده، لکن از قدیم، سلسله جبالی که از جنوب شرقی به شمال غربی شبه جزیره کشیده شده مورد نظر و توجه واقع شده معابدی از قدیم در دامنه یا پای این کوه بنا کرده بودند. بعد از میلاد هم این کوه مورد نظر بوده چنانکه «زوستین» صومعدای به نام صومعه سن کاترین در دامنه آن بنا کرده و این صومعه تا دوره مغول هم باقی بوده و اسقف های آن صومعه نامه ای منسوب به حضرت محمد در دست داشتند که به موجب آن ذمی شمرده میشدند و جان و مال ایشان محفوظ بود.

در سال ۵۰۰ هجری «ابوعلی منصور نوشتکین» به امر خلیفه عباسی در این حدود مسجدی به نام مسجد دارالاعلا ساخت و مسجد الیاس نیز در پای همین سلسله بنا شده است.

درخاتمه قابل تذکر است که به احتمال قوی مراد از تین و زیتون که در قرآن مجید مقسم به است کوه انجیر و کوه زیتون می باشد این دو کوه در اورشلیم واقع اند و بنی اسرائیل آنها را مقدس میدانند.

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- قاموس کتاب مقدس ۵- نورات- سفر خروج ۶- دائرة المعارف اسلامی ۷- معجم القرآن .
- « پایان گفتار پنجاه و چهارم »

نام شعری تنها یکبار در قرآن مجید در آیه ۴۹ از سوره نجم مذکور است: «وانه هورب الشعری» اوست که پروردگار ستاره شعری است. در علم نجوم دو ستاره به نام شعری شناخته شده که یکی در صورت کلب اکبر و دیگری در صورت کلب صغیر است. کوکب اول شعرای یمانی و شعرای عبور نام دارد و دومی را شعرای شامی و شعرای غمضا میخوانند قرآن مجید به شعرای یمانی توجه دارد چه حمیر و خزاعه در زمان جاهلیت این ستاره را می پرستیدند و میگویند نخستین کسی که پرستش ستاره شعری را در میان عرب معمول داشته «ابو کبشه» بوده است و گویا در آئین پرستش شعری تجدید هائی بوده است که عده ای از اعراب با آن به مخالفت برخاستند و به همین مناسبت عده ای از معاندین که دین اسلام را مخالف با تقالید خود میدانستند پیغمبر اکرم را به ابو کبشه که یکی از اجداد مادری آن حضرت بوده نسبت میدادند و آنحضرت را ابن ابی کبشه میخواندند.

باری شعرای یمانی که در زبان لاتین *Sirius* نامیده شده در جای دهان کلب اکبر (*Canismagor*) واقع است و در پشت سرجوزا است، درخشنده ترین ستارگان است و شدت درخشش و تابش آن موجب شده که اقوام مختلف به عبادت آن قیام کنند. طلوع این ستاره در ماه جوزا و در زمان شدت گرما است. مصریان طلوع ستاره شعری را نشان برکت و فراوانی نعمت میپنداشتند و به قسمی که *Florus* مورخ رومی میگوید مصریان از روی طلوع ستاره شعری چگونگی اوضاع آینده جوی



را کشف میکردند و مخصوصاً از روی طلوع شعری کم آبی و پر آبی رود نیل را حدس میزدند، اما در نزد بابلیان، طلوع شعری بر حسب موقع جغرافیائی بابل نشان خشکی و قحط سالی بوده و این خصوصیت از بابلیان به عرب و عبرانیان و یونانیان و رومیان رسیده است. بنابراین مصریان به عنوان شکرانه برکت، شعری را عبادت میکردند و پرستش بابلیان و بیشتر اقوام دیگر به واسطه ترس از شعری بوده است. منجمین عبرانی شعری را بر «مزاروس» یا «مزالوس» منطبق میکنند و در نظر بعضی شعری در عبری «کیماه» نامیده شده است عده‌ای از منجمین میگویند شعری ستاره هاتور **Hathor** میباشد که همان افرو دیت یونانی است. رومیان شعری را «Conicola کانی کلا» نامیدند، لکن این نام در ادبیاتشان وارد نگردیده و فقط در زبان محاوره، گرمترین روز را، به نام روز سگ میخواندند. به عقیده رومیان، وبا و طاعون از قبل این ستاره بوده و هنگام شیوع وبا، برای این ستاره سگ قرمز قربانی میکردند. در نزد عرب هم این ستاره به هلاک و نابودی اقوام و قبایل دست میزده است و به همین مناسبت قرآن مجید در مقام بیان توحید فرموده خدای یکتا پروردگار شعری است و اوست که عادات اولی و نمود و قوم نوح و معتفکه را هلاک کرده است.

شعری از ستارگان بسیار نزدیک است که اختلاف منظر آنرا با صحت و دقت اندازه گیری کرده‌اند به اندازه هشتصد و هشت سال نوری از زمین فاصله دارد و نور آن بیست و هشت برابر خورشید است و وزن آن تقریباً به پنجاه برابر خورشید بالغ میشود. حجم شعری  $2/4$  برابر کره شمس است و از روی طیف آن معلوم داشته‌اند که حرارت سطح آن بیش از حرارت خورشید میباشد. تا سال ۱۸۴۴ ستاره شعری را کوکب واحدی مینداشتند. در آن سال، «Bessel بسل» متوجه شد که کوکب سیریوس «sirius» علاوه بر حرکت خاص خود حرکت دیگری در مدار بیضی دارد که مدت طی آن ۵۰ سال نوری است، از این رو وی حدس زد که ستاره شعری مرکب از دو کوکب باشد و این مطلب در سال ۱۸۶۲ به وسیله «آلوان کلارک» **Alvanclark** به ثبوت رسید. ستاره مصاحب سیریوس از خود سیریوس به اندازه

۴۹ سال نوری فاصله دارد و تقریباً فاصله آن تا کوكب اصلی معادل با فاصله اورانوس تا خورشید میباشد . جرم مخصوص مصاحب شعری «رادیوس» بنابر تحقیقات آدامس ۶۱ هزار برابر جرم آب و وزن يك اینچ مكعب آن معادل با يك تن میشود . جرم مخصوص همه ستاره سیریوس ۳۰ هزار است حجم مصاحب شعری ۸۵ برابر حجم خورشید و نور آن به اندازه  $\frac{2}{360}$  نور خورشید و تقریباً معادل يك ده هزارم نور خود شعری است .

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید ۲۰ - تفسیر تبیان ۳ - تفسیر مراغی ۴۰ - قاموس فیروزآبادی
  - ۵ - Dictionnaire Encyclopedique de Quillet ۶ - دائرة المعارف بریتانیکا
- «پایان گفتار پنجاه و پنجم»

نام شعیب ده بار در قرآن مجید ضمن سوره‌های اعراف و هود و شعراء و عنکبوت یاد شده است . به موجب سوره شعراء قوم شعیب، اصحاب ایکه بوده‌اند ( رجوع شود به مقاله اصحاب ایکه ) بنا بر سور دیگر، شعیب بر قوم مدین مبعوث بوده است و آنها را به پرستش خدای یگانه و وفای به کیل و وزن دعوت کرده و به - عذاب سخت، قوم خود را انداز نموده است. قومش به او گفته‌اند آیا نمازت ترا بر آن میدارده که ما را از عبادت بتان و پرستش معبودان پدرانمان باز داری ؟ اگر شرافت قبیله‌ات نبود ترا سنگسار می‌کردیم . باید از شهر ما خارج شوی یا ملت ما را پیروی کنی . خداوند شعیب را نجات بخشید و قوم شعیب را دچار زلزله ساخت کافران قوم شعیب بر اثر خشم الهی نابود شدند .

در سوره قصص از آیه ۲۲ تا ۲۸ راجع به قصه تزویج حضرت موسی با دختر شعیب سخن به میان آمده و این قصه در تورات هم مسطور است . چون حضرت موسی به مدین وارد میگردد میبیند که جمعیتی بهائیم خود را آب میدهند . از آنجمله دو زن میخواهند گوسفندان خود را آب دهند ولی بر آوردن آب از چاه برای ایشان دشوار است . موسی آنانرا در این کار یاری میکند .

دختران به اطلاع موسی میرسانند که پدری پیر دارند و چون پدر ایشان فرزند ذکور ندارد، دختران به این کار دست زده‌اند دختران واقعه را به پدر گزارش میدهند و یکی از ایشان پیش موسی می‌آید و او را به خانه دعوت میکند . پیر مرد تزویج

هریک از دخترانرا که موسی بخواهد به وی پیشنهاد میکند به شرط آنکه هشت یا ده سال موسی اجیر او باشد. حضرت موسی شرط او را میپذیرد و با یکی ازدختران شیخ مدین ازدواج میکند. ارباب قصص اسلامی نام زوجه حضرت موسی را صفورا ضبط کرده اند.

در تورات و همچنین در قصص اسلامی مرقوم است که هر سال پدر زن موسی همه گوسفندانی را که با علائم مخصوص متولد شوند قبلاً به موسی اختصاص میداد و در آنسال همه یا بیشتر گوسفندان با همان علامات متولد میشدند و به موسی تعلق میگرفتند، در نتیجه موسی بسیار ثروتمند شد و پس از انجام مدت اجاره به مقر خود بازگردید و در اثناء راه در وادی ایمن به نبوت مبعوث گردید.

چون این قصه با تورات مطابقت دارد و از جانب دیگر شعیب هم مطابق نص قرآن پیغمبر قوم مدین بوده است مفسرین متأخر شعیب را بر پدر زن موسی تطبیق کرده اند، لکن تصریحی در این خصوص در قرآن مجید موجود نیست.

پدر زن موسی به موجب تورات، یثرون نام داشته و امیر یا کاهن مدین بوده است و گفته اند که نام اصلی او رؤئیل و لقب او یثرون بوده و بر حسب مدراشها، یثرون در نزد فرعون تقرب داشته و از جانب وی به امارت مدین منصوب شده و در مدراش رباح مسطور است که جبرئیل عصائی پیش یثرون به امانت گذاشته بود که در دست هیچ کس قرار نمیگرفت تا آنگاه که موسی از وی عصا خواست آن عصا را میان عصاهای دیگر برگزید. بعضی گفته اند که دختر یثرون که به تزویج موسی درآمد عصای اعجاز - آمیز را به موسی داد.

### انعکاس شعیب در ادبیات فارسی

از ناصر خسرو :

چو از جهان سوی دارا البقا بشد ایوب      شعیب آمد با دختران نیک اختر  
دو بست و پنجه و چارش ز عمر چون بگذشت      بشد شعیب و عیال کلیم شد دختر

مولوی فرماید :

چون شعبی کو کہ تا او از دعا      بهر کشتن خاک سازد کوه را  
از نیاز و اعتقاد آن خلیل      گشت ممکن امر دعب مستحیل

خواجہ حافظ فرماید :

شبان وادی ایمن گہی رسد بمراد      کہ چند سال بیجان، خدمت شعیب کند

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- قاموس کتاب مقدس ۴- تورات ۵- دائرة المعارف اسلامی ۶- Dictionnaire général biographie (Larouse) ۷- مثنوی مولوی ۸- دیوان حافظ .

« پایان گفتار پنجاه و ششم »

لفظ صابئین در آیه ۶۲ از سوره بقره و آیه ۷۲ از سوره مائده و آیه ۱۷ از سوره حج ذکر شده است .

#### ۱- اشتقاق لفظ صابئین

به عقیده بعضی از علماء لفظ صابئه اسم فاعل از مصدر صباء به معنی میل است و کسی که از دینی به دینی دیگر میل کند صابی نامیده میشود به همین مناسبت، مسیحیانی که به ستاره پرستی میل کرده اند و بت پرستانی که به مظاهر مجرد قائل شده اند صابئین نامیده میشوند . علیهذا میتوان گفت در صورتی که ماده اشتقاق صابئین از صباء باشد این لفظ با «حنفاء» قرابت معنوی دارد و شاید این دو ملت در اصول با هم مشترك بوده اند .

بعضی دیگر صابئین را از مصدر سباحه به معنی شناوری مشتق میدانند و معتقدند که صابئین نخست بر ملتی از یهودیان اطلاق میشده که به کیش یحیی بن زکریا گرائیده بودند و در حقیقت کیش ایشان برزخ میان یهودیان و نصرانیت بوده است . چون افراد این امت پس از ولادت تعمد می یافتند آنها را سابعین یا شناوران نامیده اند سپس با مرور زمان حرف سین به صاد و حرف حاء به همزه مبدل شده است .

گروه سوم برای این عقیده اند که این کیش نخست دین مردم سبا بوده و کلمه صابئین از سبا مشتق است .

در مقاله سبا گفته شده که به احتمال قوی سبا نخست لفظی دینی بوده و طبق نص قرآن مردم سبا خورشید را میپرستیده‌اند بنابراین دور نیست که صابثین و ملت سبا هر دو آئین مهرپرستی داشته باشند .

به هر حال ارباب ملل و نحل، صابثین را به دو ملت متمایز از یکدیگر منقسم می‌سازند: یکی صابثین موحد که از یهودیت یا مسیحیت به پرستش کواکب میل کرده‌اند و دیگر صابثین مشرک که اصولاً آئینشان ستاره پرستی بوده است .

می‌گویند در سوره بقره و سوره مائده مراد از صابثین، ملتی موحد است و از صابثین مسطور در سوره حج، صابثین مشرک اراده شده است .

نگارنده معتقد است که صابثین مذکور در قرآن در همه موارد بر یک ملت اطلاق شده و آنان عقیده‌ای میان توحید و شرک داشته‌اند .

## ۲- طبقات صابثین

چون معتقدات صابثین، برزخ میان اعتقادات اهل توحید و عقاید اهل شرک بوده به ضرورت، به طبقاتی منقسم شده‌اند . از جهت توجه به ستارگان آنانرا ارباب ملل و نحل به سه دسته تقسیم کرده‌اند: دسته اول معتقد به وجوب وجود کواکب بوده‌اند و در نظر ایشان خورشید، خدای بزرگ جهان و واجب‌الوجود است . دسته دوم کواکب را آلهه یا مظاهر خدای جهان می‌پنداشته‌اند بالاخره دسته سوم معتقد بودند که کواکب به فرمان خدا در کلیه امور جهانی مؤثر و متصرف هستند .

شهرستانی درباره صابثین می‌گوید آنان به وجود ارواحی کلی و ارواحی جزئی اعتقاد داشته‌اند و می‌گفتند کاملترین ارواح، کواکب را به منزله تن و آلت فعلی خود قرارداد است و صابثین تأثیر ستارگان را در موجودات این جهان به وسیله همین ارواح میدانسته‌اند .

دسته‌ای از صابثین نبوت را اجمالاً و تفصیلاً انکار می‌کرده‌اند و دسته دیگر مجعلاً به نبوت اعتقاد داشته‌اند و بعضی هم نبوات را اجمالاً و تفصیلاً پذیرفته بودند.

صابین معتقد به نبوت، هرمس و آزمون را از جمله پیغمبران خود می‌شمرده اند . (بعضی هرمس را برشیت یا ادریس منطبق کرده‌اند رجوع شود به مقاله ادریس) . در نظر صابین ارواحی که در کواکب، حلول کرده‌اند آباء و خودکواکب امهات اند و موجودات جهان، موالیدی هستند که از آمیزش آباء و امهات به وجود می‌آیند به علاوه هریک از ستارگان برای روحی که در آن جای گرفته هیکلی است .

بنا به گفته شهرستانی بعضی از صابین مستقیماً کواکب را پرستش نمی‌کردند بلکه برای هریک از ستارگان بتی می‌ساختند و جهت آن بت معبدی می‌پرداختند . ماده ساختمانی و تزئین و شکل معبد و همچنین صورت و ماده هربت بر حسب ستاره‌ای که به آن تعلق میداشت متفاوت می‌بود .

دمشقی خصوصیات معابد و بتان و قربانیهای خاص به هریک از سیارات را شرح داده است .

محتاج به گفتن نیست که کواکب سبعة در نظر صابین ماه و عطارد و زهره و خورشید و مشتری و زحل بوده و دور نیست که مهد این عقیده بابل باشد . بعضی نوشته‌اند که صابین (شاید صابین عربستان) کعبه را خانه زحل و یکی از معابد سبعة جهان می‌شمرده‌اند .

شهرستانی نوشته است که صابین سه بار در روز نماز می‌گزاردند و پس از مس میت غسل می‌کردند از خوردن گوشت خوک و حیوانات چنگال دار پرهیز داشتند . گوشت کبوتر هم نمی‌خوردند دو زن اختیار نمی‌مودند و طلاق نزد ایشان جز به حکم قاضی میسر نبود . اینان ختان می‌کردند و بنا به گفته بعضی، صابین از جنابت غسل می‌کرده‌اند و هر سال سی روز روزه میداشتند ( به عقیده برخی از مستشرقین اعتقاد به فرشتگان و همچنین بعضی از اعمال عبادی که در اسلام موجود از صابین اخذ شده است . این عقیده چندان درست نیست . راست است که حضرت پیغمبر با صابین مواجه بوده و بسیاری از عقاید خرافی آنان در قرآن مجید رد شده است، لکن احکام و عقایدی که مبتنی بر عدل یا مناسبات محیط و یا تکامل است و در دین اسلام وجود



دارد پیش از آنکه آنرا مأخوذ از کیش صابین یا ادیان دیگر بپنداریم باید آنها را موجود فطرت و محیط تشخیص دهیم.

### ۳- مختصری از تاریخ صابین

مرکز صابین تانیمه دوم قرن سوم هجری در حران بوده صابین حران مدارسی داشته‌اند و کتب خود را به زبان سریانی مینوشت‌اند و زبان سریانی راه وصول تمدن و فلسفه یونان به عرب بوده است.

در سال دویست و پنجاه و نه هجری یکی از صابین به نام «ثابت بن قره» که با همدینان خود مشاجراتی داشت از حران به بغزه مهاجرت کرد و مؤسس صابین بغزه شد. پسر ثابت، سنان بن ثابت در زمان «القاهر» اسلام اختیار کرد و در سال ۳۶۴ که اسحق بن هلال صابی به نویسندگی المطیع منصوب گردید وی برای هم‌کیشان خویش از خلیفه عباسی آزادیهای تحصیل کرد و تا حدی محدودیت هائی که مأمون و معتصم برای صابین به وجود آورده بودند مرتفع شد.

در اوائل قرن پنجم هجری در حران فقط معبدی برای ماه وجود داشت که به دست خلفای فاطمی ویران گردید. پس از این تاریخ دیگر اثری از صابین حران در دست نیست ولی صابین بغزه تا آخر قرن پنجم هم روی کار بوده‌اند. صابین در خلال پنج قرن اول اسلامی حکماء و دانشمندان بسیاری به عالم مشرق تحویل داد‌اند.

ثابت بن قره، منجم و سهندسی والا مقام بوده و پسرش سنان از اطباء به نام است.

اسحاق بن هلال صابی از نویسندگان زبردست به شمار می‌رود. بعضی از مستشرقین احتمال میدهند که البتانی (ابو عبدالله محمد بن سنان) و جابر بن حیان شیمی دان معروف، صابی باشند.

دمشقی در کتاب علم المعادن خود از علماء صابین به تفصیل سخن گفته است.

### مآخذ این مقال

۱ - قرآن مجید ۲ - ملل و نحل شهرستانی ۳ - دائرة المعارف اسلامی

۲ - Dictionnaire général biographie

۵ - بنایع الاسلام ۶ - الفصل.

«پایان گفتار پنجاه وهفتم»

نام صالح در قرآن مجید هشت بار بدینقرار مذکور است :

سوره اعراف آیات ۷۱ و ۷۵ - سوره هود آیات ۶۴ و ۶۵ و ۹۶ و ۹۱ - سوره شuraa آیه ۱۴۲ - سوره نمل آیه ۴۶ .

صالح پیغمبری است که بر قوم ثمود مبعوث گردیده و آن قوم را به پرستش خدای یگانه و ترك بتهایی که پدرانشان میپرستیده اند دعوت کرده و در برابر تبلیغ و هدایت ایشان مزد و اجری نخواسته است. قوم وی به او گفته اند که ما پیش از شنیدن این چنین اظهارات به تو امید داشتیم اما اکنون که ما را به ترك خدایان پدرانمان میخوانی از تو قطع امید میکنیم . اگر راست میگوئی از خدای خود بخواه تا غذایی را که به ما وعده میدهی بر ما فرو فرستد .

صالح، نعمی را که خدا بر قوم ثمود ارزانی داشته بود به ایشان تذکر داد و خواست که آنان ناقه ای را که آیتی از تقدیس بود محترم دارند و مدتی استفاده از آب به وی اختصاص دهند و بگذارند که وی آزادانه در زمین بچرد و به او آزاری نرسانند. عده ای از ضعیفان پیرو صالح شدند ولی گردنکشان از فرمان او سر باز زدند و چندتن از ایشان ناقه صالح را پی کردند .

بعضی از مفسرین گفته اند که حضرت صالح به عنوان معجزه ماده شتری زنده از سنگ برآورد لکن قرآن مجید راجع به این امر ساکت است و احتمال دارد حجر که نام ناحیه اقامت ثمود است در زبان افسانه به حجر که به معنی سنگ است تبدیل

شده باشد همچنین بعضی از مستشرقین احتمال میدهند لفظ کفر به معنی قبر که در نقوش بعضی از سنگها موجود بوده به غلط تلفظ گردیده و در نتیجه سوء تلفظ و سوء ترجمه، پیش از اسلام مردم ثمود قومی کافر معرفی شده باشند و پیغمبری که آنرا براه حق دعوت کرده و در برابر قوم کافر قیام نموده صالح خوانده شده باشد. ممکنست قرآن مجید هم صالح را به عنوان علمیت معرفی نموده و او را به صفت صالح قوم ثمود شناسانده باشد.

بهر حال صالح سه روز به قوم خود مهلت میدهد که در خانه‌های خود بمانند و روز سوم، زلزله یا طوفان آنان را هلاک میسازد. مساکن قوم صالح بنا بر نص قرآن در زمان پیغمبر باقی بوده و اینک در حجر آثار خانه‌ها و بعضی کالبدها از ایشان بدست آمده و نقوش کتیبه العلاء تا حدی پرده از تاریخ قوم ثمود برداشته است. تفصیل مقال در گفتار حجر و گفتار ثمود ملاحظه شود و در مقاله ثمود داستان ناچه به تفصیل ذکر شده است.

### انعکاس داستان صالح در ادبیات فارسی

ناصر خسرو فرماید :

حاکم در جلوۀ خوبان بروز	نیم شبان محتسب اندر شراب
خون حسین آن بجشد در صبوح	وین بخورد زاشتر صالح کباب

باز فرماید :

بقای صالح، بد عمر اوصد و هفتاد	خداش ناچه فرستاد از میان حجر
کجاست ناچه و کوصالح و کجاشدهود	که ز آتش اجل اندر امل ز دند شر

مولوی فرماید :

ناقه صالح بصورت بد شتر	پی بریدنش ز جهل آن قوم مر
از برای آب جو خصمش شدند	نان کور و آب کور ایشان بدند
ناقه الله آب خورد از جوی میغ	آب حق را داشتند از حق دریغ
ناقه صالح چو جسم صالحان	شد کمینی در هلاک صالحان
تا بر آن امت ز حکم مرگ و درد	ناقه الله و سقیاها چه کرد

شحنه قهر خدا زیشان بجست	خونبهای اشتری شهری درست
روح همچون صالح و تن ناقه است	روح اندر وصل و تن در فاقه است
روح صالح قابل آفات نیست	رحم بر ناقه بود بر ذات نیست
کس نیابد بر دل ایشان ظفر	بر صدف آید ضرر نی بر گهر
روح صالح قابل آزار نیست	نور یزدان سغبه کفار نیست

سعدی فرماید :

چون سگ درنده گوشت یافت نبرد  
کان شتر صالحست یا خر دجال

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- دائرة المعارف اسلامی ۵- عرائس  
التیجان ثعلبی ۶- دیوان ناصر خسرو ۷- مثنوی مولوی ۸- گلستان سعدی .
- «پایان گفتار پنجاه و هشتم»

صفا در لغت به معنی سنگ سخت صافی است که بر آن گیاه نروید. قسمتی از کوه ابوقیس که فعلاً تپه کم ارتفاعیست و مبدأ سعی حجاج میباشد بنام صفا نامیده شده است. مروه در لغت، سنگ سفید کم قطر است که چون دو قطعه آنرا برهم زنند از آن آتش بیرون جهد و همچنین بر سنگ سختی که میتوان آنرا بجای کارد برای سر بریدن حیوانات بکار برد اطلاق میشود.

در سوره بقره آیه ۱۵۸ نام صفا و مروه ذکر شده و این دو کوه از جمله شأائر الهی بشمار رفته است. کوه صفا و مروه هر کدام بنام جنس سنگ خود نامیده شده است میان صفا و مروه ۴۲۰ متر فاصله است که حاجیان میبایست در این فاصله هفت بار سعی کنند و منتهی الیه سعی، کوه مروه است. پس از انجام هفت «شوط»، حجاج بوسیله تراشیدن سر یا تقصیر دیگر از احرام بیرون می آیند بهمین جهت در نزدیکی مروه دکانهای سلمانی برپا شده و در نتیجه قسمتی از فاصله میان مروه و صفا مسقف است.

در نیمه راه دو میله سبز به طول ۷۰ متر نصب گردیده که حجاج در این فاصله میبایست شروء کنند.

سعی میان صفا و مروه در عهد جاهلیت هم معمول بوده و بنا بر قصص دینی، چون هاجر مادر اسماعیل به منظور یافتن آب هفت بار میان صفا و مروه دویده است سعی بین این دو کوه از آن زمان جزء آداب حج شده است. در زمان جاهلیت بر تپه صفا

بتی از بتان «آساف بن یعلی» از قبیله جرهم گذاشته بودند و بر تپه مروه نیز بت نائله از بتان همین قبیله قرار داشته است.

«عمر بن لحي» قوم خود را وادار کرده بود که میان این دو کوه هنگام حج بدون و این دو بت را لمس کنند.

بنابر حدیثی دوتن در خانه کعبه مرتکب زشتکاری شدند خداوند آنانرا به سنگ مبدل ساخت. آنگاه مردم دو مجسمه سنگی را بر این کوه گذاشتند تا مایه عبرت آیندگان شود لکن گذشت زمان این خاطره را فراموش ساخت و مردم نادان، آن مجسمه‌ها را مورد عبادت و پرستش قرار دادند.

بنا بر حدیث دیگر در این دو کوه دو شیطان جا داشته‌اند که هر شب تا زمان ظهور پیغمبر اکرم فریاد بر میداشته‌اند. به هر حال آنچه مسلم است دوتن از بتهای متعدد عرب برفراز دو کوه صفا و مروه واقع بوده است که اعراب جاهلیت هنگام حج آنها را زیارت میکردند. در فتح مکه پیغمبر دستور فرمود که این دو بت مانند بتان دیگر شکسته و معدوم گردند. مسلمانان پنداشتند که با شکستن بتان سعی میان صفا و مروه عم از میان رفته است، لکن چون بیشتر تشریفات حج به همان نحو که در جاهلیت معمول بوده میبایست در اسلام حفظ شود آیه ۱۵۸ از سوره بقره نازل گردید (ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح علیه ان يتطوف بهما).

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- معجم القرآن.

«پایان گفتار پنجاه و نهم»

طاغوت هشت بار در قرآن مجید بدین قرار مذکور است : سورة بقره آیات ۲۵۷ و ۲۵۹ - سورة نساء آیات ۵۴ و ۶۳ و ۷۸ - سورة مائده آیه ۶۵ - سورة نحل آیه ۳۸ سورة زمر آیه ۱۹ .

بنابر نقل معجم القرآن طاغوت نام بتی از بت‌های قریش یا نام کعب بن اشرف است و ممکن است طاغوت بر شیطان اطلاق گردد .

در سورة مائده مراد از طاغوت بت بعل یا گاو آپیس یا بت‌های دیگری است که یهود چندین بار به عبادت آنها دچار شده‌اند . مخصوصاً پرستش گاو از عهدی که یهود در مصر میزیسته‌اند در خاطر ایشان باقی بوده و هرگاه که فرصتی مییافته‌اند بر حسب عادت دیرین پرستش آنرا معمول میداشته‌اند، چنانکه هنگام غیبت حضرت موسی، سامری برای آنان گوساله‌ای تعبیه کرد (رجوع شود به مقاله سامری) در زمان یربعام نیز پرستش گاو را تجدید کردند .

به هر حال بنا به نقل بیشتر مفسرین جبت و طاغوت هر دو اسم میباشند و بر همه بتان و بر هر چیزی که آدمی را از نیکی باز دارد و به ضلالت و گمراهی کشاند اطلاق میشود . بعضی ریشه طاغوت را طغیان پنداشته‌اند .

به عقیده نگارنده میبایست اصل لفظ طاغوت عبری باشد زیرا حروف (واو) و (تا) از زوائدی است که به کلمات عبری افزوده میشود و با افزودن این زوائد نوعی نسبت میسازند، چنانکه طالوت از کلمه‌ای به معنی طول به همین ترتیب ساخته شده



است. گاه (واو) و (تاء) در عبری علامت جمع است مانند ایلوت به معنی درختان. دور نیست که لفظ جبت با قبط و اژیبت و کبت که به معنی مصر است رابطه‌ای داشته باشد.

بنابر افسانه‌های یونانی اجیتیوس یا اگیتیوس شاهزاده‌ای بوده که از نبتون و لیبی متولد شده و پنجاه پسر داشته که پسرانش با پنجاه دختران دانتوس برادر اجیتیوس مزاجت کردند و آن دختران خود افسانه‌ای مفصل دارند. به هر حال بعید نمی‌نماید که نام جبت از نام خدا یا شاهزاده یونانی مأخوذ باشد. به موجب اقرب الموارد جبت به معنی بت و کاهن و ساحر و سحر ساحر است و برهر معبودی غیر از خدا و هر چیزی که خیر در آن نباشد اطلاق می‌شود. به نقل راغب در مفردات غریب القرآن، جبت و جیس هر دو به يك معنی است و به نقل وی بعضی گفته‌اند (سین) جیس از جهت مبالغه (به تاء) بدل شده است. این روایت و نظائر آن بریگانه بودن کلمه دلالت دارد و با اتکاء به قرابت لفظی آن با قبط واجیبت نظر نگارنده قابل قبول می‌نماید.

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- معجم القرآن ۵- مفردات راغب

۶- اقرب الموارد ۷- Dictionnaire général biographie

«پایان گفتار شصتم»

نام طالوت در آیات ۲۴۸ و ۲۵۰ از سوره بقره مذکور است و قصه وی از آیه ۲۴۷ تا آیه ۲۵۲ از همین سوره بیان گردیده است (به مقاله جالوت و مقاله داود رجوع شود).

طالوت را مفسرین لقب شاؤول نخستین پادشاه بنی اسرائیل دانسته اند و گفته اند که شاؤول به واسطه طول قامت به طالوت ملقب بوده است.

بنا به نقل کتاب سموئیل، شاؤول بن قیس از سبط بنیامین که خوش اندام و خوش منظر میبود روزی به جستجوی خران پدرش از شهر خارج شد و در راه به سموئیل پیغمبر اسرائیل برخورد (در قرآن مجید نام پیغمبر اسرائیل ذکر نشده است) پس از چند روز اقامت با وی سموئیل او را به پادشاهی بنی اسرائیل مسح کرد. شاؤول در مدت سلطنت خود با عمالقه و فلسطینیان جنگید و بر آنان غلبه یافت اما نخوت و غرور او را از راه حق دور ساخت و باداود بنای عداوت و دشمنی گذاشت و خداوند از او اعراض کرد. شاؤول بوسیله زنی که مدعی تسخیر ارواح بود از روح سموئیل مدد خواست به او گفته شد که مغلوب فلسطینیان خواهد شد و سلطنت از دودمانش بیرون خواهد رفت. روز دیگر در جنگ با فلسطینیان منهزم گردید. سه پسرش کشته شدند و خودش زخم برداشت. نزدیک بود اسیر شود شمشیر خود را کشید و بر آن افتاد و مرد. قرآن مجید از زندگانی شخصی طالوت ساکت است فقط جنگ او را با جالوت و غلبه داود را بر جالوت متعرض شده است و تنها وجه مطابقت طالوت با شاؤول

یکی اولویت او در پادشاهی است و دیگری واقعه جنگ با جالوت است. به علاوه در قرآن مجید «وزاده بسطة فی العلم و الجسم» و تصریح تورات به خوش اندامی او با هم موافقت دارد.

شاؤول در لغت عبری به معنی مطلوب است. بنابراین شاؤول و طالوت از حیث معنی به یکدیگر نزدیکند. شاید لفظ شاؤول معرف سجایای اخلاقی او باشد و طالوت برازندگی اندام او را حکایت نماید.

داستان طالوت در قرآن مجید موجز است و بدینقرار آمده است :

«مگر از حال آنکه از بنی اسرائیل آگاه نشده‌ای که به پیغمبر خود گفتند بر ما پادشاهی بگمارتا در راه خدا بجنگیم. پیغمبر بدیشان گفت بیم آنست که چون جنگ بر شما فرض گردد از آن خودداری کنید. قوم گفتند چرا در راه خدا بجنگیم با آنکه ما اکنون از خانمان و فرزندان خود دور افتاده‌ایم. چون جنگ بر ایشان واجب و مقرر شد جز عده کمی بقیه اعراض کردند. آری خداوند ستمگاران را می‌شناسد. پیغمبر بدیشان گفت خداوند، طالوت را به سمت پادشاهی بر شما گزیده است تا با او در راه خدا جهاد کنید. قوم گفتند از کجاست او بر ما حق پادشاهی داشته باشد با آنکه در مال و منال بر ما فزونی ندارد و ما از او به پادشاهی شایسته‌تریم. پیغمبر بدیشان خبر داد که خداوند طالوت را برایشان گزیده و از جهت دانش و فضل و خلقت جسمانی ویرا بر ایشان فزونی بخشیده است. خدای یکتا پادشاهی و حکومت را به هر کس بخواهد میبخشد چه خداوند دارای سعه قدرت و علم است. پیغمبر گفت نشان پادشاهی و حکومت طالوت آنست که برای شما تابوت عهد می‌آید تا دل شما آرام گردد و بقایای خاندان موسی و هارون را در آن خواهید یافت. این تابوت را فرشتگان حمل میکنند و در آن برای شما آیتی خواهد بود مشروط براینکه اهل ایمان باشید. بالاخره طالوت سپاهیان خود را سان دید و به ایشان گفت خداوند شما را به وسیله نهری آزمایش خواهد کرد. کسی که از آب آن نهر بنوشد از من نیست ولی آنکس که کفی بردارد یا اصلاً ننوشد از جمله یاران من به شمار خواهد آمد جز عده کمی از آن جوی آب نوشیدند. چون طالوت و مؤمنین از آب گذشتند و چشمشان به لشکریان جالوت

افتاد گفتند ما را تاب مقاومت با جالوت و لشکریان او نیست اما آنان که به لقای حق امیدوار بودند گفتند بسا است که به فرمان خدا عده‌ای اندک بر گروهی انبوه پیروزی یابند چه خدا با شکینندگان است. چون لشکر طالوت در برابر جالوت صف‌آرایی کرد طالوت دست دعا برداشت گفت پروردگارا به ما صبر و شکیبائی ارزانی فرما و قدمهای ما را استوار بدار و ما را بر این گروه کافر پیروزی بخش. دعای ایشان به اجابت مقرون شد و سپاهیان طالوت لشکر جالوت را درهم شکستند و جالوت را دود بکشت و خداوند پادشاهی را به داود بخشید و او را هر چه میخواست بیاмоخت. اگر خداوند بعضی مردم را به وسیلهٔ برخی دیگر دفع نکند زمین را فساد فرا میگیرد، اما خدا بر جهانیان فضل و بخشش دارد و آنان را به حال خود وانمیگذارد. این بود واقعهٔ طالوت بر حسب قرآن مجید که به تفصیل در تورات مذکور است جز آن که آزمایش بوسیلهٔ آب نهر به موجب تورات فعلی از وقایع «جدعون» میباشد و آوردن تابوت عهد هم پیش از پادشاهی شاؤول است. (رجوع شود به مقالهٔ جالوت و مقالهٔ داود).

### مآخذ این مقال

۱ - قرآن مجید ۲ - تفسیر تبیان ۳ - تورات کتاب سموئیل ۴ - قاموس کتاب مقدس.

«پایان گفتار شصت و یکم»

نام قبیله عاد بیست و سه بار در قرآن مجید مذکور است : در سوره نجم بنام «عاد الاولی» خوانده شده و در سوره فجر عاد با عبارت «ارم ذات العماد» وصف شده است بعضی از مفسرین، عاد ارم را به اضافه قرائت کرده اند (رجوع شود به مقاله ارم) سورخین عرب عاد را «عاد بن ارم بن ارس بن سام» ذکر کرده اند. میگویند سام چهار پسر داشته که اولی پدر جرهم و دومی پدر عاد و سومی پدر ثمود و پسر چهارم پدر طسم و جدیس بوده است. مسکن قوم عاد را قرآن مجید احقاف تعیین کرده و احقاف جمع حقف به معنی تپه‌های ریگی است. مورخین عرب می‌گفتند مراد از احقاف فاصله میان عمان و حضرموت است (رجوع شود به مقاله احقاف) بعضی قوم عاد را به قبائل آرام منسوب داشته‌اند و برخی از مستشرقین، مسکن عاد را در شمال عربستان نشان داده‌اند.

بموجب قرآن مجید پیغمبری بنام هود بر قبیله عاد مبعوث میگردد و آنان را به پرستش خدای یگانه دعوت مینماید. فقط عده کمی به او می‌گروند و باقی سراز فرمان هود باز میزنند.

در قرآن مجید مسطور است که قوم عاد از نیروی جسمانی و طول عمر منمتع بوده‌اند و قصور و ابنیه محکم بنیان داشته‌اند. خداوند بواسطه نافرمانی آنان را دچار عذاب می‌سازد. هفت روز باد صرصر برایشان می‌وزد و همه افراد قبیله عاد جز هود و پسرانش می‌میرند.

یکی از مستشرقین «Sprengel» وجود قوم عاد را منکر شده است و چون در بعضی از آثار با لفظ العاد مواجه شده عاد را اسم عام پنداشته و مرادف با عهد باستانی تصور کرده است. پیداست که این پندار، اصلی ندارد زیرا به فرض اینکه لفظ العاد در برخی از آثار موجود باشد با علمیت عاد منافی نیست چه بسیاری از اعلام در عربی با الف و لام همراه است. عده‌ای از خاورشناسان عاد و نمود را برادری و صبیونیم که در کتاب هوشع باب ۱۱ شماره ۸ مذکور است منطبق میسازند.

بعضی دیگر از مستشرقین پنداشته‌اند که قوم عاد در حدود برهوت ساکن بوده‌اند و آتش فشانی برهوت عده‌ای از این قوم را هلاک کرده و بقایای ایشان را متفرق ساخته است. این دانشمندان احتمال می‌دهند که نام هود مأخوذ از برهوت باشد.

ارباب قصص نوشته‌اند که قوم عاد سه سال به قحط و خشکسالی دچار شدند. عده‌ای مأمور گردیدند که برای استسقاء و درخواست باران به مکه روند. پس از آنکه چند روز این‌عده در مکه اقامت داشتند قطعات ابر قرمز و سفید و سیاه در آسمان ظاهر شد. نمایندگان عاد مخیر شدند تا هر کدام قطعه ابری را که بخواهند انتخاب کنند. ایشان به طمع باران زیاد ابر سیاه را برگزیدند که از آن طوفان زاد و طوفان هم قوم عاد را به باد فنا سپرد. بادی که موجب هلاک قوم عاد شد در قرآن به وصف صرصر موصوف است و چون خالی از باران بوده آنرا قرآن «ریح عقیم» نامیده است.

گروهی از مورخین و ارباب قصص عرب نوشته‌اند که بقایای قوم عاد تحت حکومت لقمان بن عاد سالیان متعددی در نزدیکی یمن ماندند و لقمان سد مأرب را بناکرد. بالاخره در هفتصد و پنجاه سال قبل از میلاد یا در دورانی قدیمتر یعرب بن فحطان بر ایشان غلبه یافت و آنان به نواحی دیگر عربستان مهاجرت کردند. بعضی به استناد «عادالاولی» که در قرآن مسطور است به وجود دو عاد قائل شده‌اند. اما حق اینست که «اولی» مشعر بر قدمت زمان ایشان است چه قوم عاد از اعراب باشد هستند.

آنچه مسلم است قصه عاد در زمان جاهلیت مشهور بوده و شرای پیش از اسلام هم از قوم هود سخن گفته و قبل از اسلام هم مردم ابنیه بلند و محکم را به عاد نسبت میدادند. همین اندازه توجه عمومی کافست که قرآن مجید داستان قوم عاد را برای عبرت و تنبیه مردم متذکر شود و ایشان را پند دهد که به اوامر خداوندی و وحدت کلمه بگرایند تا به آنچه قوم عاد و قبائل دیگر عرب دچار شدند مبتلی نگردند.

انبوهی لشکر و کثرت عده عاد و هلاک آنان با باد صرصر در ادبیات فارسی منعکس است:

ناصر خسرو گوید:

امروز بزیر پای دین است	اندر ظلمات غفلت و شر
هر دم بزند بعادیان بر	از مضرب حق باد صرصر

از حدیقه سنائی:

باد هیبت بعاد مقرونست	خاک نعمت سزای قارونست
بود باغی زبفی و فسق و فساد	چون بقایای قوم هود ز عاد

از خاقانی:

لشکر عادند و ملک من چو صرصر از صریر

نسل یا جوجند و نطق من چو صور اندر صدا

سعدی فرماید:

نیک بختان خوردند و غم نخوردند	که نه عوج عنق بماند نه عاد
-------------------------------	----------------------------

باز گوید:

این همان چشمه خورشید جهان افروزست	که همی تافت بر آرام که عاد و ثمود
-----------------------------------	-----------------------------------

خواجہ حافظ فرماید:

زدست شاهد نازک عذار عیسی دم      شراب نوش رہا کن حدیث عاد و ثمود

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید ۲ - تفسیر تبیان ۳ - تفسیر صافی ۴ - تاریخ دول العرب ۵ - دائرة المعارف اسلامی ۶ - منابع قصص مسلمین ۷ - دواوین شعرا.

«پایان گفتار شصت و دوم»



لفظ عدن یازده بار در قرآن مجید بدینقرار مذکور است :

سوره توبه آیه ۷۳ - سوره رعد آیه ۲۳ - سوره نحل آیه ۳۳ - سوره کهف آیه ۳۰ - سوره مریم آیه ۶۲ - سوره طه آیه ۷۸ - سوره فاطر آیه ۳۰ - سوره ص آیه ۵۰ - سوره مؤمن آیه ۸ - سوره صف آیه ۱۲ - سوره یس آیه ۷.

جنات عدن یا بهشت‌های عدن که در قیامت اقامتگاه نیکوکاران است در قرآن مجید به اوصاف مادی موصوف است . صاحب معجم القرآن عدن را به معنی اقامت ترجمه کرده و آنرا با معدن هم‌ریشه گرفته است و بنا بر نظر وی عدن اسم عام است، لکن تردیدی نیست که لفظ عدن به باغ عدن که پیش از هبوط ، مسکن آدم و حوا بوده و در سفر تکوین از آن یاد شده است اشاره‌ای دارد . البته ممکن است که بهشت آدم به اعتبار آنکه اقامتگاه او بوده به نام بهشت عدن مسمی شده باشد .

در سوره کهف آیه ۱۰۷ بهشت به نام جنت الفردوس نامیده شده و در سوره مؤمنون آیه ۱۱ بهشت موعود که مؤمنان را نصیب خواهد شد فردوس نام دارد . لفظ فردوس فارسی است و ریشه آن «پاراداس» میباشد و لفظ پارادی (Paradis) در زبان فرانسه و پارادایس (Paradice) در زبان انگلیسی نیز از همین لفظ اشتقاق یافته است .

بهشت که در اصل پهلوی «وهشته» به معنی بهترین مکان میباشد در کیش زردشت عنوانی دارد و در روز رستاخیز نیکوکاران دارای نعم مادی خواهند بود و همچنین

«پیرگان» که پریان باشند در دین زردشتی و در ادیان هندی نقش حوریان را ایفا میکنند و در کتب زردشتی از درخت بزرگی که جهان زیر سایه خود دارد گفتگو شده است که صفات آن مانند شجره طوبی است.

به هر حال اوصاف بهشت در سوره محمد (سوره قتال) و سوره الرحمن و سوره واقعه و سوره حجر مفصلتر از موارد دیگر مذکور است. در بهشت نهرهائی جاری است. چند جوی شیر که طعم آن تغییر نمیکند و برای نوشندگان گوارا است و چند جوی غسل مصفی روان میباشد و بهشت دارای هفت دروازه است و به موجب بعضی از احادیث، بهشت هشت طبقه دارد.

درختان میوه مخصوصاً درخت خرما و انار و انگور در آن بهم سرداده و میوه‌های گوناگون در دسترس بهشتیان است. مؤمنین در سابه درختان بی خار بر تخت هائی که با پارچه حریر مفروش است تکیه میزنند و باهم بغیش و شادمانی بسر میبرند. گوشت پرندگان برای آنان فراهم است و حوران و غلمان با جامهای بلورین و ابریق‌ها و ظروف سیمین شراب طهور به مؤمنین میدهند.

حورعین، آن موجودات سیاه چشم گاو چشم که دوشیزگی خود را محفوظ داشته‌اند با مؤمنان هم آغوش میشوند و آنانرا از دل و جان دوست دارند. بدن این موجودات لطیف و مانند مروارید ناسفته صاف و شفاف است.

اهل بهشت سخن زشت نمیگویند و نمیشنوند و از هر سختی و عذاب در امان و از هر زشتی دورند. برترین نعمتهای اهل بهشت خشنودی خدا است «و رضوان الله اکبر» (اصطلاح روضه رضوان از عبارت قرآنی رضوان الله و عبارت رضی الله عنهم و رضوانه) مأخوذ است به موجب آیه ۲۹ از سوره اعراف، سرکشانی که تکبر ورزند و آیات الهی را نپذیرند درهای آسمان برایشان گشوده نخواهد شد و وارد بهشت نمیشوند مگر آنکه «جمل» شتر در سوراخ سوزن وارد گردد. مضمون این آیه در انجیل لوقا نیز آمده است و در باره این تمثیل، متکلمان مسیحی و متکلمان اسلامی سخنها گفته‌اند، برخی از این تمثیل عدم امکان دخول متفکران را به بهشت استفاده کرده‌اند. بعضی دیگر گفته‌اند که جمل به معنی ریسمان ستبر است. عده‌ای از متکلمان

مسیحی معتقدند که اصل یونانی کلمه در انجیل **Cabilo** بوده و به معنی ریسمان و به غلط **Camilo** خوانده شده و آنرا به غلط، شتر ترجمه کرده اند. گروهی از مسیحیان هم بر این عقیده اند که مراد از سوراخ سوزن یکی از دروازه های باریک اورشلیم است. بسیاری از عرفا اوصاف مادی بهشت را به صفات معنوی مبدل ساخته اند و آیات راجع به بهشت را تأویل کرده اند اما ابوالحسن اشعری و غزالی معتقد به لذات مادی هستند.

غزالی میگوید در بهشت دو نوع لذت موجود است یکی لذت تصویری و دیگر لذت عقلی.

بهشتیان هر چه تصور کنند چون در برابر خود صور تصورات خود را موجود مییابند از آن لذت می برند و عقل آنان نیز از دیدار خدا مثل لذت میبرد. در احادیث اوصاف بیشتری از بهشت موجود است:

نسخه اولیه قرآن و لوح و قلم و میزان، همه در بهشت گذاشته شده و سدره المنتهی بر فراز بهشت سایه گسترده است.

اصل هر چیز خوب، از بهشت آمده و میوه های خوشمزه و جانوران مفید همه پیش از آنکه به این دنیا آیند ساکن بهشت بوده اند.

در بعضی از احادیث تصریح شده که بهشت آدم و حوا غیر از بهشت موعود است زیرا فردوس موعود در آسمان است در صورتی که جنت عدن که مسکن آدم و حوا بوده در روی زمین واقع بوده است.

در اسفار فعلی تورات راجع به بهشت موعود آنجهان مطلبی دیده نمیشود لکن در مجموعه **Beth Hamidrech** گرد آورده زلینک مدراش کوچکی تحت عنوان وصف باغ عدن وجود دارد که از صفحه پنجاه و دوم تا صفحه پنجاه و چهارم مجموعه را اشغال کرده و همچنین در کتاب **yalkout Siméoni** راجع به بهشت اوصافی یاد شده که خلاصه آن چنین است: بهشت دو در از یاقوت سرخ دارد و ۶۰۰۰۰ فرشته درها را مراقبت میکنند و روی فرشتگان مثل آسمان درخشنده است. وقتی که يك نفر مؤمن وارد بهشت میشود بر او جامه افتخار می پوشانند و بر سر او از زر خالص

مرصع به گوه‌های قیمتی و مروارید تاجی می‌گذارند. مؤمن با جلالی تمام وارد بهشت میشود و هریک از مؤمنین به چمنی می‌رود که در آن ۸۰۰ نوع بوته گل سرخ و درخت مورد غرس شده است. هر مؤمن قصری (dais) مناسب با مقام خود دارد که در آن چهار جوی شیر و شراب و عسل و مایع معطر «گلاب» جاری است. در حضور هر مؤمن ۶۰ فرشته است که به او می‌گویند لذت عسل را بچش و از این شراب بنوش که انگور آن از خلقت آدم تا کنون برای تو ذخیره شده است. در گوشه‌های بهشت هشتصد هزار درخت غرس شده است که کمترین آنها بر گیاهان معطر این جهان رجحان دارد. در هر گوشه بهشت ششصد هزار فرشته ایستاده‌اند و دسته جمعی آواز می‌خوانند در میان بهشت درخت بزرگی است که شاخ و برگ آن تمام باغ عدن را می‌پوشاند. ضمناً باید متذکر بود که طوبی در قرآن به عنوان وصف درخت، مذکور نیست بلکه طوبی اسم تفصیل مؤنث اطیب است و عبارت قرآن «طوبی لهم و حسن مآب» بر نیکفرجامی و خوشکامی آنان دلالت دارد. اما در اصطلاحات ادبی طوبی به عنوان درخت بهشتی تلقی شده است چنانکه خواجه حافظ فرماید :

تو و طوبی و ما و قامت یار      فکر هر کس بقدر همت اوست

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- دائرة المعارف اسلامی (نسخه فرانسه) ۳- دره غزالی ۴- معجم- القرآن ۵- ایران داستان (استاد پورداد) ۶- بنایع الاسلام ۷- تورات، سفر تکرین ۸- منابع قصص مسلمین تألیف دکتر سیدرسکی.

«پایان گفتارشخصت و سوم»

لفظ عربی یازده بار در قرآن مجید یاد شده است. در هشت مورد، عربی مستقیماً صفت قرآنی است و در دو مورد وصف لسان است و آیاتی که لسان عربی در آن ذکر شده حاکی از آن است که قرآن به زبان عربی فازل گردیده است در يك مورد عربی صفت حکم است (اترلناه حکماً عربیاً) و مراد از حکم عربی قرآن مجید میباشد.

بدین ترتیب همه جا به نحو مستقیم یا غیر مستقیم صفت عربیت در قرآن شریف از صفات خود قرآن است.

لفظ اعراب ده بار در قرآن مجید بدینقرار مذکور است :

۱- سوره توبه آیات ۹۱-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۲-۱۲۱.

۲- سوره احزاب آیه ۲۰.

۳- سوره فتح آیتین ۱۱-۱۶.

۴- سوره حجرات آیه ۱۴.

مراد از اعراب در آیات کریمه عربهای بادیه نشینی است که در اطراف مدینه زندگانی میکردند و برخی از آنان به پیغمبر اسلام در جنگها یاری می نمودند و بعضی هم از جنگ و جهاد خودداری میورزیدند و به بهانه هائی توسل میجستند. ایمان عدمای از ایشان به پیغمبر بر اثر ترس و هراس یا امید تحصیل مال و منال بوده است.

به هر حال در قرآن کریم لفظی که بر همه مردم عربستان به عنوان علمیت اطلاق

شود ذکر نشده با وجود این مناسب چنانست که در ذیل عنوان «عربی» شمه‌ای از خصوصیات عربستان و احوال امت عرب خلال هفت قسمت باز نموده شود.

### ۱- شبه جزیره عربستان

شبه جزیره عربستان قطعه زمین وسیع و مستطیلی است در جنوب غربی آسیا که به دریای احمر و شام و عراق و خلیج فارس و دریای عمان و اقیانوس هند و خلیج عدن محدود شده است.

نزدیکترین ممالک به این شبه جزیره در مرحله اول، مصر و سودان و حبشه است که آن طرف دریای احمر قرار دارد. در مرحله دوم شام و عراق مجاور عربستان است و بدان متصل است.

خلیج فارس حد فاصل میان ایران و عربستان است و اقیانوس هند عربستان را از هندوستان جدا میکند. چون شبه جزیره عربستان دارای صحراهای سوزان و نواحی ریگ روان است هنوز به وسیله علمای جغرافیا کاملاً سیاحت نشده لذا در مساحت و عدد ساکنین آن اختلافاتی وجود دارد.

عدد ساکنان فعلی عربستان را از دوازده میلیون تا شش میلیون نوشته‌اند و مساحت آنرا ۴۰۰/۵۰۷/۲ کیلومتر مربع تا سه میلیون و ده هزار کیلومتر مربع ذکر کرده‌اند. اسماعیل افندی در کتاب تحفة الازهریه مساحت عربستان را بالغ بر دو میلیون و هفتصد هزار کیلومتر مربع مرقوم داشته است.

### ۲- مواطن عرب

جغرافی دانان، شبه جزیره عربستان را از نظر طبیعت زمین به هفت ناحیه تقسیم کرده‌اند:

۱- ناحیه حجاز که در مغرب عربستان واقع است و مکه و مدینه دو شهر مهم آنست.

شهر مکه که بکته و دام القری، نیز نامیده میشود به واسطه کعبه که از دیرزمانی مورد زیارت و حج واقع بوده و دین مقدس اسلام نیز حج آنرا از جمله واجبات

شناخته اهمیت یافته است. در حدود مکه از نظر تشریفات حج صفا و مروه و منی و مزدلف و عرفات و مشعرالحرام شهرتی بسزا دارند (رجوع شود به مقاله های کعبه و مکه).

شهر مدینه الرسول به واسطه آنکه ده سال اقامتگاه پیغمبر اسلام بوده کسب اهمیت کرده است. این شهر نخست یترب نامیده میشده و در قرآن مجید هم یکبار بدین نام مذکور است (رجوع شود به مقاله مدینه).

مردم مکه و مدینه از جهت خواربار به نواحی دیگری احتیاج دارند. چنانکه خواربار مکه از بندر جدّه که در کنار دریای احمر واقع است تأمین میشود و ارزاق مدینه از ینبع البحر وارد میگردد.

در داخله حجاز تپه ها و بیشه هایی است که برای مرتع از آن استفاده میکنند و در بعضی نقاط حجاز، نخلستانها دایر است.

طائف که محل ییلاقی مردم مکه است میوه مردم حجاز را تأمین میکند. در داخل بیشه ها قلعه هایی بنا شده که اعراب، هنگام هجوم دشمنان بدان پناهنده میشوند. در دامنه تپه های حجاز کمی غلات میروید که فقط برای کفای چند ماه مردم حجاز کافی است. جلگه ساحل دریا را تهامة مینامند و از نظر موقع جغرافیائی باید جزء حجاز شمرده شود. میگویند چون ناحیه حجاز حاجز میان جلگه پست تهامة و زمین مرتفع نجد است بدین نام نامیده شده است.

۲- یمن در جنوب عربستان واقع است درباره وجه تسمیه این ناحیه اقوال مختلف ذکر شده: بعضی به واسطه یمن و برکت این سرزمین آنرا سزاوار نام یمن پنداشته اند و برخی گفته اند که چون در طرف راست کعبه واقع بوده بدین نام نامیده شده است. یمن سرزمینی حاصلخیز دارد از این روی از زمان بسیار قدیم مهد تمدن معین و قطبان و سبا بوده و پس از سبا دولت حمیر در یمن روی کار آمده است آوازه آبادانی و تمدن یمن در آن زمان به گوش دول جهان گشا رسیده و روم و حبشه و ایران به نوبت بدین سرزمین لشکر کشی کرده اند و هر کدام وقتی مملکت یمن را تحت تصرف

خود در آورده اند. در دوره اخیر نیز یمن مطمح نظر اروپائیان بوده و انگلستان، عدن و جزیره قمران را جهت پایگاه دریائی تصرف کرده و اینک بر سر جزیره بریم با ملك سعود کشمکش دارد. اخیراً یمن به دو قسمت جنوبی و شمالی تقسیم شده و متأسفانه مردم آن گرفتار جنگهای داخلی هستند.

باری شهرهای مهم یمن عبارت است از مخا و صنعا و عدن. در نزدیکی صنعا شهر مآرب واقع است که پایتخت دولت سبا بوده و آثار سد مآرب هنوز از آن زمان در آن باقی است و سنگ نوشته هائی به خط «مسند» از مآرب بدست آمده و تاحدی تاریخ سبا و حمیر را روشن ساخته است. صنعا در قدیم رقیب مکه بوده و حبشیان و ایرانیان آنرا پایتخت خود قرار داده بودند.

یکی از نواحی معروف یمن نجران است که تا زمان اسلام، مرکز مسیحیان بوده و مسیحیان قبه ای در این محل بنا کرده بودند و مانند کعبه حجاز به حج و زیارت آن میشتافتند. هر کس بدان پناهنده میشد مصون بود و هر که در آن مکان حاجتی میخواست حاجتش را بر میآوردند. میگویند بانی این قبه عبدالمسیح بن داوس بن عدی بوده است.

۳- ناحیه حضرموت که در مشرق یمن در ساحل اقیانوس هند واقع است و زمین آن از جنس زمین های یمن میباشد از قدیم محل صدور عود و بخورات و عطریات بوده و از شهرهای عمده آن ظفار و شبیان را باید نام برد.

۴- ناحیه مبره - در شرق حضر موت واقع است ولی مانند حضر موت پر نعمت نیست. خوراک مردم مبره، ماهی دریا است و شتران مبری از قدیم شهرتی داشته اند.

۵- ناحیه عمان - میان خلیج فارس و خلیج عمان و اقیانوس هند و مبره واقع و دارای معادن مس و قلعی است و از سبزی و میوه نیز بی بهره نمانده است لکن محصولات معدنی و نباتی آن به حدی اندک است که هر چند رو بروی هندوستان واقع شده هرگز موقع تجاری نیافته است از شهرهای آن میتوان مسقط و صحار را نام برد.

۶- ناحیه نجد میان حجاز و احساء و احقاف در جنوب صحرای شام واقع است و از جانب مشرق به عراق می پیوندد و بیشتر سرزمین های نجد مرتفعات شنی است ولی



در واحه های آن درخت عرار و قيصوم و نوعی کاج میروید به علاوه دارای مراتع خوبی است و به همین مناسبت شتر و اسب این ناحیه شهرتی دارند . شهر عمده آن ریاض است که فعلاً پایتخت دولت سعودی است . شهر حجر در این ناحیه واقع بوده که در مقاله حجر گفتگو شد .

۷- ناحیه احقاف در مغرب عربستان واقع و مسکن قوم عاد بوده است و بعضی سرزمین یمامه را جزء احقاف میدانند . هنوز در خصوصیات احقاف تحقیق کامل نشده و میان عمان و احساء و نجد و حضرموت و مهره قرار دارد .

به هر حال قسمت معظم شبه جزیره عربستان را صحرا و ریگستان پوشیده و فاقد دریاچه و شطوط بزرگ است و آب و هوای آن غالباً گرم میباشد فقط در اماکن مرتفع و جاهائی که جویهای آب روان داشته باشد عده ای از مردم ساکن میشوند و از مراتع آن استفاده کرده شتر و اسب تربیت میکنند . از بعضی از نواحی عربستان نباتات معطرو قهوه به دست می آید .

### ۳- قبایل عرب

مسکن اولیه عرب به عقیده بعضی شمال آفریقا و حدود نیل بوده و بد عقیده برخی دیگر از مستشرقین، اعراب نخست در ساحل فرات سکونت داشته اند و به تدریج به طرف جنوب به منظور تحصیل چراگاه مهاجرت کردند و آنگاه دسته ای از ساحل خلیج فارس و دسته ای دیگر از راه معروف به راه کاروان به جانب جنوب متوجه شده اند . عده ایهم معتقدند که در زمان بسیار قدیم عرب بائده در شبه جزیره عربستان ساکن بوده است به هر حال هر بها از نژاد سامی هستند و نسب خود را به سام بن نوح میرسانند . در وجه تسمیه ایشان نیز اقوالی چند ذکر شده منجمله گفته اند که چون نسب قبائل به یعرب بن قحطان میرسد بدین مناسبت عرب نامیده شده اند . عده ای دیگر گفته اند که چون زبان این مردم فصیح و آشکارا است زبان عرب خوانده شده و به همین مناسبت قومی که بدین زبان متکلمند نام عرب یافته اند .

عده ای از مستشرقین معتقدند که قحطان مذکور در سلسله النسب عرب همان

یقطان بن عابر بن سام مذکور در تورات است .

به هر حال عرب را به سه طبقه منقسم میکنند :

۱- عرب بائده که آثارشان به کلی از میان رفته و فقط چند قصه و افسانه از ایشان به یادگار مانده است .

دوقوم عاد و ثمود که قرآن مجید از ایشان یاد کرده و ضمن دو مقاله در این رساله از ایشان سخن رفته است از عربهای بائده بوده اند .

جدیس و طسم و عمالقه نیز از این طبقه اند ( عمالقه در حجاز و نجد ساکن بوده اند ) . میگویند طسم و جدیس در سرزمین یمامه مسکن داشته اند و حکومت در دست قبیله طسم بوده است .

یکی از پادشاهان ایشان به نام عملوق مردی بسیار بی عفت بوده و از هر دختر پیش از آنکه به خانه شوهر رود از او بکارت میکرده تا آنکه عفیره خواهر اسود قوم خود را بر سر غیرت میآورد و آنان پادشاه و خدمش را به میهمانی در خارج شهر دعوت میکنند و شمشیرهای خود را که در ریگ نهفته بودند بیرون میکشند و کار ایشانرا میسازند فقط شخصی به نام رباح از پیش ایشان فرار میکند و به حسان بن حمیر پناهنده میشود. حسان با لشکری انبوه به جانب قبیله جدیس حرکت میکند. میگویند رباح خواهری داشته که با مردی از قبیله جدیس ازدواج کرده بوده است این زن چشمان تیز داشته بعدی که از چندین منزل می توانسته است اشخاص را تشخیص دهد .

لشکر حسان برای آنکه از چشم زرقاء یمامه ( خواهر رباح ) مخفی بماند هر کدام درختی در دست میگیرند . زرقاء از فاصله بسیار دور ایشانرا میبیند و به قوم خود خبر میدهد که لشکری از درختان قصد ایشان دارند ولی قبیله جدیس سخن او را نمی پذیرد . بالاخره حسان بر قبیله جدیس غفله حمله میبرد و آنانرا به کلی از صفحه زمین بر میدارد .

۲- عرب عاربه - این طبقه از حوزه فرات به جنوب عربستان مهاجرت کرده‌اند و نخست در یمن تشکیل دولت و حکومت داده‌اند (ضمن مقاله سبا و تبع و اصحاب الفیل شرح آبادانی یمن و تمدن این طبقه ذکر شده است) . پس از واقعه سیل‌العرم قبائل یمن در تمام شبه جزیره پراکنده شدند و در بعضی نقاط از نو به تأسیس دولت و حکومت دست زدند .

عرب عاربه بنی قحطان نیز نامیده میشوند زیرا نسب خود را به یعرب بن قحطان میرسانند . معمولاً بنی قحطان را به دو شعبه کهلان و حمیر به نام کهلان بن سبا و حمیر بن سبا منقسم می‌سازند .

۳- عرب مستعربه - چنانکه در مقاله اسماعیل ذکر شد حضرت ابراهیم پسر خود اسماعیل را که از هاجر بود در مکه مسکن داد و اسماعیل با بنی جرهم وصلت کرد و عرب مستعربه که بنی عدنان خوانده شدند از نسل او هستند . بنی عدنان نسب به «نضار بن معد بن عدنان» میرسانند و به چهارشعبه بزرگ قسمت میشوند که به ترتیب اهمیت عبارتند از : ربیع و مضرو ایاد و انمار .

عدنایان و قحطانیان پیوسته با هم مفاخره و معارضه داشته‌اند و همچنین در میان قبیله ربیع و مضرمفاخره و منازعه بوده است اثر معارضات عدنایان و قحطانیان را در اشعار شرای بعد از اسلام می‌بینیم .

عربها کمتر به تشکیل دولت های بزرگ توفیق یافته‌اند زیرا زندگانی بدوی با تشکیل حکومت و دولت مناسب نبوده است فقط دولتهای معین و سبا و حمیر در جنوب عربستان و دولت غسانه در شام و دولت منازره در حیره و حکومت ملوک‌کنده در تاریخ عرب قابل ذکر است .

#### ۴- دین عرب

عرب مانند اقوام بدوی دیگر نخست چون از آثار جوی سود و زیان می‌برده‌اند به آسمانها نظر دوخته بودند و اختران رخشان چشم آنرا به خود خیره کرده بود و

طلوع و غروب و حرکات آنها را در زندگانی خود و همه موجودات تا حد غیر قابل تصور مؤثر میدانستند. مخصوصاً اگر مسکن اصلی عرب ساحل فرات باشد عقاید ایشان مستقیماً مأخوذ از معتقدات مردم بابل بوده و به فرض اینکه اعراب اولیه ساکن جزیره باشند باز هم از مهاجرین ساحل فرات که از ازمئه بسیار قدیم به مهاجرت پرداخته اند متأثر بوده اند.

مورخین عرب مینویسند که حضرت ابراهیم آئین توحید را اظهار داشت و فرزندان وی این کیش مقدس را نسلأ بعد نسل به اعقاب خود رسانیدند، لکن آئین مجوس به زودی از ایران و بابل به عربستان وارد شد و اعراب به پرستش ستارگان و نیایش خورشید و ماه پرداختند و برای هر يك از ستارگان خانه‌ای از سنگ ساختند و آنرا بیت خواندند. چنانکه بنا بر روایتی کعبه در قدیم بیت زحل بوده است. مخصوصاً آئین مجوس در قبیله تمیم توأم با رسوم و آداب ایرانی رونق کامل داشت.

در اینکه دین توحید نخست در بابل طلوع کرده شکی نیست زیرا بنا بر تحقیقات تاریخی پیش از حمورابی شخصی در بابل به پرستش خدای یگانه مردم را دعوت کرده، لکن خدائی که او معبود خود و مردم مینداشته از علائق جسمانی مبری نبوده و صفات بشریت را به وی نسبت میداده است.

تقریباً تمام اقوام بدوی هر چند به خدایان فوق طبیعت قائل بوده اند با نظر تقدیس و احترام بداختران آسمان مینگریسته اند و آتش را مقدس مینداشته اند.

چون افراد بدوی باید بمناسبت اختلاف فصول، مسکن خود را تغییر دهند به ناچار برای خود خانه از گل و خشت نمیسازند و در زیر خیمه و چادر به سر میبرند اما چون يك قبیله یا چند قبیله برای خود مرکز تجمعی دارند که در فصل آسایش بدان باز میگردند در مرکز تجمع خود به نام خدای خدایان خویش خانه هائی از سنگ بنا میکنند و گاه آنرا مطابق رسوم زمان، زینت و آرایش میدهند چون خانه برپاشود خانه ساکن میخواهد از این روی مجسمه هائی برای خدا، یا خدایان یا اختران و فرشتگان میسازند و در آن خانه جای میدهند. این مجسمه ها تراحت و تقدس مییابند و قبائل در برابر آنها قربانیا میگذرانند. بسا هست که افراد قبیله‌ای به بتان قبیله که مظهر

قومیت آنهاست چندان علاقمند شوند که صورت يك يا چند بت را با خود پیوسته همراه داشته باشند و به عنوان مظهر قوه‌یت آنها محترم بدارند و هرگاه برقبیله‌ای تفوق یابند پرستش بت خود را بر آن قبیله تحمیل کنند.

بهر حال مردم عرب چنین بوده‌اند و هر يك از قبائل عرب يك يا چند بت را می‌پرستیدند. می‌گویند دور خانه کعبه سیصد و شصت بت به تعداد روزهای سال گذاشته بودند. بعضی به‌استناد وجود سیصد و شصت بت گرد خانه کعبه، معتقد شده‌اند که عرب‌ها آفتاب پرست بوده‌اند. مسلماً مهر پرستی در میان اقوام بدوی بسیار زود رایج شده منتها ممکنست که اعراب در نتیجه سوختن از حرارت آفتاب عبادت آنها ترك کرده و به‌ماه که در سفرهای شبانه بانور خود آنها را راهنمائی میکند گرویده باشند.

مورخین عرب می‌گویند که شرك و بت پرستی نخست به وسیله عمرو بن لحي در میان اعراب معمول شده است و داستان آنها چنین نقل میکنند که عمرو مدتها بیمار بود و درمان او را اطباء شستشوی در آب معدنی تشخیص دادند. وی برای درمان به شام سفر کرد و شفا یافت در این سفر دید که مردم شام بت بعل را می‌پرستند. چون به‌وطن بازگشت مجسمه‌ای برای بعل بساخت و همچنین دستور داد که مجسمه اساف را بر کوه صفا و مجسمه نائله را بر کوه مروه بگذارند و آن دو مجسمه را زیارت کنند. سال بعد به‌ین سفر کرد و از آن‌جا پنج بت از بتان قوم نوح را با خود به حجاز آورد.

در قرآن مجید فقط نام نه بت ذکر شده است و آن بتان عبارتند از «رد و سواع و یعوق و یغوث و نسر» که در سوره نوح مسطر است و می‌گویند این پنج بت یادگار قوم نوح بوده‌اند و عمرو آنها را به حجاز آورده است.

در سوره نجم نام سه بت «لات و عزی و منات» مذکور است که به تفصیل هر يك از آنها را در مقاله‌ای خاص خواهیم دید.

بت دیگری به نام بعل در سوره صافات مذکور است و از آن سابقاً سخن گفته‌ایم. محتمل است که جبت و طاغوت هم نام دوت باشد. (رجوع شود به مقاله طاغوت) به‌زعم بعضی از مفسرین، آزر هم که در سوره انعام ذکر شده نام بتی بوده است

(در مقاله مربوط به آزر گفته شد که این لفظ با آذر کلمه پارسی بی رابطه نیست). هبل بتی بوده که همه قبایل عرب به آن توجه داشته‌اند و آنرا در خانه کعبه جا داده بودند لکن در قرآن مجید نامی از این بت برده نشده است. کلی کتابی دارد به نام الاصلنام در آن کتاب اسامی بسیاری از بتان عرب مندرج است و معروفترین آنها عبارتند از اساف و اوآل و بجه و باجر و ذوالرجل و ذوالقین و رزاع و تیم و زور و سلیم و صدا و فلس و هبا و یالیل.

بدون شك عبادت عزى و منات و لات و بعل از ملل مجاور به قوم عرب رسیده است. در هنگام ظهور اسلام آئین مجوس و صابئین از مذاهب دیگر شرك بیشتر اهمیت داشته و سه مذهب از مذاهب توحید نیز در عربستان رایج بود آن سه مذهب عبارت بود از :

۱ - مذهب حنفاء - یا معتقدین به ملت ابراهیم که تعداد آنها بسیار اندك بود (در مقاله حنیف راجع به ایشان تحقیق شد).

۲ - کیش یهود - یهودیان از عهد بسیار قدیم برای تحصیل روزی یا به عنوان فرار از کشتارهای فلسطین به عربستان میآمدند. بنا به نقل ابوالفرج اصفهانی پانزده قرن پیش از میلاد مسیح یهودیان به سرزمین عرب وارد شدند.

بنا به روایت مقریزی مردم عرب، کیسده را در حدود قرن یازدهم پیش از میلاد از یهود آموختند و در حساب سال و ماه به کار میبردند.

میگویند کیش یهود به وسیله یکی از بنی حمیر به نام ابی کرب يك قرن پیش از میلاد به یمن وارد گردید. در قرن سوم و چهارم که یهودیان از رومیان شکنجه میدیدند به داخل عربستان مهاجرت میکردند. در قرن پنجم میلادی زونواس که از حکومت روم متنفر بود بکیش یهود درآمد و قسه اصحاب اخدود در یمن به دست او اتفاق افتاد. زونواس در مقابل رومیان از خسروان ایران حمایت خواست و پادشاهان ایران او را حمایت کردند. باری در قرن ششم یهود در عربستان اهمیتى به سزا داشتند. بنی نمیر و بنی کنانه و بنی حرث و بنی کنده و اوس و خزرج یهودی بودند.

۳ - مسیحیت - نخستین بار در قرن اول میلادی یکی از قدیسیان به نام توماس

در مسیر خود به هندوستان از یمن گذشت و مردم یمن را به دین مسیح دعوت کرد از جانب دیگر پولس در شام به دعوت پرداخت. رواج یافتن دین مسیح در رم موجب آن شد که این آئین هم در روم و هم در مستعمرات و کشور های تحت الحمايه روم رواج یابد. منازعات دینی حتی در ممالك معظمه آنروز جزئی از سیاست شده بود. ارمنستان که گاه به دست ایران و گاه به دست روم بود موجبات نفوذ مسیحیت را در ایران فراهم آورد و درعین حال تعصبات زردشتیان از بسط آن گاهی ممانعت میکرد چنانکه یزدگرد دوم که بنا بر مقتضیات سیاست وقت به مسیحیان آزادی میداد مورد تنفر زردشتیان واقع شد و او را یزدگرد بزه کار نامیدند.

آئین مسیح در سرزمین عربستان بلا مانع پیش میرفت چه مردم از شرك سر خورده بودند و کیش یهودیت نیز در آن زمان مادی و خرافی شده بود از جانب دیگر عربها به رومیان احتیاج داشتند و از بازرگانی با آنان سود فراوان میبردند و قبول دین مسیح، عرب را باروم نزدیکتر میساخت.

بنا بر آنچه گفته شد کیش نصرانیت مخصوصاً مذهب یعقوبی که مورد قبول مردم شام بود در ممالك عرب، تحصیل اهمیت کرد و مردم یمن بیشتر این آئین را پذیرفتند و در برابر کعبه حجاز، کعبه نجران و کعبه صنعاء را ساختند. ضمناً نا گفته نماند که رومیان به وسیله معاویه و سلاطین دیگر اموی کوشش کردند که کشورهای آنروز اسلامی را تحت سلطه خود داشته باشند و مسئله قتل امام حسین و دیگر فجایع بنی امیه ناشی از این سیاستشان بوده.

**۵- اخلاق عرب پیش از اسلام**

اعراب زندگانی بدوی داشتند و به صورت قبایل متفرق در نقاطی که مختصر آب و گیاهی داشت مسکن میگزیدند و این قبایل گاهی با هم دوست و متحد میشدند و زمانی بر اثر يك تعدی نا چیز و بی اهمیت دو یا چند قبیله با هم وارد زد و خورد میکردیدند و ممکن بود زد و خورد و جدال به کشتار های خونین منتهی شود و مدت ها جنگ و ستیز دوام یابد تا آنجا که دو قبیله از جنگ و جدال خسته شوند و یکی از رؤساء یا افراد محترم پای وساطت به میان گذارد و دو قبیله را با هم آشتی دهد. در این نوع موارد غالباً دیه و خونبهای مقتولین بین افراد قبیله تقسیم میشد. جنگ

عویرض که میان دو قبیله بکر و تغلب به وقوع پیوست و جنگ عقبه که به اسارت مهلهل خاتمه پذیرفت و جنگ بسوس که چهل سال ۴۹۰ تا ۵۳۰ میلادی ادامه داشت و جنگ داحس و غبراء که میان عبس و فزاره اتفاق افتاد از این قبیل بوده است این جنگها بقدری اهمیت داشته که بعضی از آنها مبدأ تاریخ قبائل واقع شده و به ایام - العرب موسوم گردیده است . ابوالفرج اصفهانی در این موضوع کتابی ترتیب داده و وقایع هزار و نهصد یوم از ایام عرب را در آن کتاب ضبط کرده است .

زندگانی صحرا نشینی در سرزمین وسیعی که نقاط حاصلخیز آن کم است بدون شك اختلاف طبقاتی به وجود میآورد از طرفی صحرا نشینان با شهر نشینان دشمنند و هروقت فرصتی بیابند به غارت و چپاول دست میزنند از جانب دیگر بعضی از مردم به نسبت، مرفه زیست میکنند و خود را برتر از مردم عادی میشناسند و می-خواهند تا آنجا که ممکن باشد دیگرانرا تحت سلطه و سیطره خود آورند، لکن چون وسائل غیر طبیعی در دست نیست مزیت اشخاص ممتاز یا ناشی از زور و نیروی بدنی آنهاست یا آنکه به وسیله بخشش و مهمانداری میبایست مردم را به خود جلب کنند و طبع قانع توده مردم مقتضی آن بوده که با سخاوت اندکی راضی شوند و زبان به ستایش شخص بخشنده بکشایند .

رؤسا و بزرگان قبایل غالباً نزدیک به خیمه خویش برفراز مکان مرتفعی آتش میافروختند و آنرا نارالقری مینامیدند مقصود ایشان از افروختن آتش هدایت و دعوت مسافرینی بود که راه کم کرده بودند و در بیابان سرگردان میماندند چه بر اثر طوفانهای شنی گاه به کلی آثار و علائم راه در زیر شن مستور میگردد و مسافرت در بیابانها دشوار میشد و در این هنگام مسافر آرزو داشت که آتشی ببیند و به خیمه‌ای پناهنده شود. کاملاً اخلاق فقراء عرب با اخلاق توانگرا نشان متفاوت بود . اعراب فقیر به واسطه تنگی معیشت دختران خود را زنده در خاک مدفون میساختند و برای امرار معاش خویش منتظر پیش آمد حوادثی بودند تا مجال غارتگری به دست آرند یا در خدمت قبیله‌ای که با قبیله دیگر خصومت داشتند وارد گردند و تأمین معیشت



نمایند. گاهی بدویان بر سر راه کاروانهای ایران و روم میایستادند و به وسیله راهنمایی آن قوافل، مختصر مالی به دست میآوردند.

اشراف عرب دودسته بودند يك دسته سرمایه دار که طلا و نقره میاندوختند و در موقع رواج تجارت به بازرگانان قرض میدادند و از آنها منفعتی متناسب با سرمایه و مدت به نام ربا دریافت میداشتند و بدون زحمت و کوشش در نهایت رفاه و آسایش بسر میبردند.

دسته دوم با سرمایه دسته اول به تجارت میپرداختند و از بازرگانی روم و ایران سود بالنسبه گزافی به دست میآوردند.

ایران و روم در تصرف بازارهای تجاری عربستان و مخصوصاً بر سر تصرف بازار یمن با هم رقابت و کشمکش داشتند.

چون بیشتر اعراب اکثر اوقات خود را در سفر میگذراندند اختلاف و آمیزش میان قبائل زیاد بود و در نتیجه این آمیزش اخلاق و خصال گوناگون به یکدیگر میآمیخت، لکن درهمه قبائل، خصلت شجاعت و عصیت که مقتضای طبع بیابان نشینان است وجود داشت از جانب دیگر تداخل قبائل موجب پیدا شدن خرافات و عقاید گوناگون و اصول اجتماعی مختلف میگردد و در عین حال زبانها به هم میآمیخت و لغات مشترك و مترادف تزاید مییافت از اینرو است که می بینیم عربهای جاهلیت به - مذاهب مختلف معتقد هستند و خرافات در میان ایشان بسیار است و الفاظ مشترك و مترادف زیاد دارند.

ساده ترین امور اجتماعی یعنی نکاح در میان اعراب انواع گوناگون داشته است و حتی پست ترین نوع مزاجت که ازدواج يك زن با چند مرد باشد در میان اعراب معمول بوده و فرزند به مردی ملحق میشده که به او شباهت بیشتری داشته باشد. مزاجت با بعضی دختران بسیار دشوار بوده و مهر سنگینی بر شوهر تحمیل میشده است. تعدو زوجات در میان ملل بدوی همیشه معمول بوده است و در زمان جاهلیت فرزند بزرگتر مالك تمام زوجات پدر خود میشده و همچنین ممکن بوده است که مردی زنی را پس از مردن شوهرش تحت حمایت بگیرد و رداء بر وی افکند و با

افکندن ردا علاقه زوجیت میان آن مرد وزن برقرار شود. زنان در امور خانه کاملاً محدود بودند و به منزله امتعه قابل خرید و فروش تلقی میشدند. آشتکی رسوم مزاجت و عدم اعتماد زوجین یکدیگر و سفرهای طولانی شوهر از جانی و عصیت بدوی از جانب دیگر نسبت به امر زن و فرزند نزاعهایی به وجود میآورد و برای قطع این منازعات به روشهای خرافی توسل میجستند. مثلاً اگر مرد به سفر میرفت و در مدت مسافرت اویبوندی که به درخت زده بود سبز و خرم مینمود به پاکی و طهارت زوجه خویش اطمینان مییافت و این عمل را در اصطلاح رتیمه مینامیدند. همچنین اگر فرزندی که در غیبت مرد متولد میشد از جهت قیافه به پدرشیه نمیبود مرد زوجه خود را متهم میساخت و آن فرزند را از آن خود نمیدانست.

گاهی منازعات زناشویی و سایر اختلاف به وسیله کهن قطع و فصل میشد کاهنان از آینده خبر میدادند و خوابها را تعبیر میکردند و برای حل و فصل کلیه امور، آزمایشها و طرق حل پیشنهاد مینمودند. احکام کهن با عبارات مسجوع ادا میشد تا از سخنان عادی متمیز باشد.

## ۶ - علوم و ادب عرب

الف - علوم عرب - اعراب به مقتضای بدویت و احتیاجات زندگانی خویش به ستارگان و آسمان چشم دوخته بودند و چون اولین مسکن ایشان سواحل فرات بوده از مردم سومر و اکد اطلاعات نجومی را آموخته بودند و از روی حرکات ستارگان و بعضی حوادث جوی، وضع سال آینده را پیش بینی میکردند و تصمیم مناسب برای مهاجرت و طرز زندگانی خود اتخاذ مینمودند بنابراین علم النجوم یکی از مهمترین دانشها شمرده میشد و هنوز اعتقاد به انواء در میان مردم عرب باقی است.

یکی دیگر از دانشهای عرب علم الانساب به شمار میرفت چنانکه سابقاً اشاره شد عصیت بدوی مقتضی آن بود که اعراب به سلامت نسب خویش اهمیت دهند لکن مسافرتها و مهاجرتها این کار را بسی دشوار میساخت از اینرو وقایعی که در زندگانی اشخاص اتفاق میافتاد مورد توجه عموم واقع میشد و در میان هر قبیله کسانی بودند که این قبیل وقایع را در حافظه ضبط میکردند و نساب نامیده میشدند.

پیداست که نسابین بر افراد عادی و حتی بر رؤسای قبائل تسلط داشتند چه ممکن بود از طوماری که در حافظه دارند سطورى تارىک علیه يك فرد يا رئيس قبیله اظهار دارند و بنای افتخار و بزرگواری او را درهم شکنند . علاوه بر علم النجوم (تنجیم) و علم الانساب عربها به فراست و قیافه و عیافه و کهانت اهمیت میدادند مخصوصاً کهان ، گذشته از اینکه مرجع شور و داد خواهی بودند در معالجه امراض مداخله میکردند . عربها بر اثر تجربه ، جنس خاک زمینها را میشناختند و میدانستند که هر زمین برای چه نوع زراعت استعداد دارد و همچنین در دام پزشکی ید طولی داشتند لکن همه معلومات بيطره آنان صرفاً متکی بر تجارب شخصی بود . عربهای حیره در نتیجه مجاورت با ایران ، و اعراب بنی غسان بر اثر همجواری با روم از قبائل دیگر جز قبائل یمن ، متمدن تر بودند مخصوصاً مردم حیره از مدرسه جندی شاپور بهره ور شده و حارث بن کلهه طبیب معروف عرب پرورده آن مدرسه بوده است .

بـ ادب عرب ـ ساختمان کلمات عربی طوری است که زود آهنگ میپذیرد و وجود الفاظ مترادف و مشترك و کثرت لغت که نتیجه آمیزش قبائل گوناگون است زبان عرب را برای سرودن اشعار و پرداختن نثر مسجوع آماده ساخته و چون مهاجرت و سفر عادت اقوام عرب بوده است و در هر سفر با مناظر و وقایعی جدید روبرو میشدند و خاطراتی با خود به مسکن اصلی همراه می آورده اند مواد کافی برای سرودن شعر در اختیار داشته اند و به این مواد ، مفاخر فردی و قومی و وقایع خونین و صلح و سازشها و پیمانها اضافه میشد و سرچشمه های خشک نشدنی برای نظم قصائد عربی به وجود می آورد و حافظه قوی مردم صحرائشین این اشعار و آثار را حفظ میکرد و به آیندگان میسپرد بنا بر این در وجود شعر در دوران جاهلیت تردیدی نیست منتهی میتوان گفت که شاید اشعاری که امروز به زمان جاهلیت نسبت میدهند واقعاً در دوران جاهلیت سروده نشده باشد ، لکن به فرض صحت این ادعا مسلماً اشعاری که فعلاً از زمان جاهلیت در دست داریم حداقل تقلیدی از شعر ایام جاهلیت است .

بنا به نقل مورخین عرب شعر در زمان جاهلیت مقامی بس ارجمند داشته و در بازارهای تجارت منجمله در بازار عکاظ که هر چند وقت یکبار تشکیل میشده شعرا

اشعار خود را عرضه میداشتند و پس از آنکه اشعار سروده از هر جهت مورد انتقاد واقع میشد قصاید منتخب را مینوشتند و به دیوار کعبه میآویختند و گویا معلقات هفتگانه از جمله همین قصائد باشد.

میگویند زهیر، سالی يك قصیده میگفت و در مدت یکسال آنرا برارباب ذوق، عرضه میداشت و انتقاد و اصلاح میکرد از این روی قصائد او را حولیات مینامند.

به هر حال به فرض اینکه در این روایات غلو و اغراق شده باشد باز برای اثبات اهمیت مقام شعر عربی که با احساسات و زبان و زندگانی عرب مناسب بوده دلایل قطعی و قابل اعتماد میباشد.

## ۷ - خط عرب

تا آنجا که تاریخ روشن کرده نخستین بار نوشتن خط در کلدان یا مصر ابداع شده و مراحل تطور خود را پیموده است. از خط مصری خط فینیقی اشتقاق یافته و از خط فینیقی دو خط منشعب شده یکی خط آرامی و دیگر خط مسند.

خط مسند به انواع گوناگون منشعب شده و چند رشته به نامهای صفوی و ثمودی و لحيانی در شمال عربستان و حمیری در جنوب عربستان معمول بوده است.

اروپائیان معتقدند از خط آرامی چند خط متفرع گردیده که خط نبطی و خط سریانی از جمله آنها است.

میگویند مردم حیره و انبار خط نسخ منسوب به خود را از خط نبطی گرفته‌اند و سپس اهل حجاز آن خط را از مردم حیره فرا گرفته و تصرفاتی در آن به وجود آورده‌اند.

همچنین اروپائیان خط کوفی را از مشتقات خط سطرنجیلی که یکی از انواع خط سریانی است مأخوذ پنداشته‌اند.

راویان عرب بالاتفاق خط مسند را پدر خطوط عربی میدانند و میگویند خط مسند را با تصرفاتی اهل نبط و کنده فرا گرفته‌اند (در نتیجه تحقیقات معلوم شده که خط نبطی معمول در شمال با خط صفوی که از انواع خطوط مسند است قرابت دارد).

خط ازکنده به مردم حیره و انبار انتقال یافته و از ایشان به مردم حجاز رسیده است . سپس آرایش هائی در خط حجازی به کار برده اند و خط کوفی را ساختند . حضرت رسول اکرم به تعلیم خط زیاد اهمیت میداد تا جائی که فدیۀ بعضی اسیران را آموختن خط به ده نفر معین فرمود .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید . ۲- تاریخ دول العرب ۳- تاریخ تمدن عرب تألیف گوستاویلوفین .
- ۴- معجم القرآن . ۵- الوسيط . ۶- دائرة المعارف اسلامی . ۷- قصص القرآن صدر بلاغی .

«پایان گفتار شخصت و چهارم»

عَزی نام یکی از بتان عرب است که عبادت آن در نواحی و قبائل مختلف معمول بوده و مخصوصاً در نزد قریش اهمیتی بسزا داشته است تا جایی که ابولهب عمومی پیغمبر و چند تن دیگر از قریش عبدالعزی نامیده می‌شدند .

معبد عَزی در وادی النحلہ بالای ذات‌العرق در سر راه عراق به مکه واقع بوده است . این معبد که از چوب آفاقیا ساخته شده بود سه قسمت داشت در قسمت اول بت را قرار داده بودند و در قسمت دوم سنگ مقدس جای داشت و در قسمت سوم که غیب نامیده میشد قربانی برای عَزی ذبح میکردند .

قبیلۀ قریش دره‌ای را به نام «سقام» به عزی اختصاص میدادند و مانند کعبه، آن دره را برای وی حرم و بست مینداشتند . یکی از محققین نوشته است که در عصر حاضر مردم عامی عرب در بیماریهای خود به عزی توسل میجویند اگر چنین عقیدۀ خرافی موجود باشد بدون شك با وادی سقام رابطه‌ای دارد زیرا سقام به معنی بیماری است و شاید پیش از اسلام بعضی از قبائل عرب درمان بیماری خود را از عزی می - خواسته‌اند .

عزی در عربستان دارای معابد متعدد بوده منجمله در تبوك بتکته‌ای به نام بیت عزی وجود داشته است . هنگامیکه ابوسفیان با پیغمبر می‌جنگید پیش روی لشکر خود علمی داشت که بر آن صورت عزی را نقش بسته بودند . ابوسفیان فریاد بر میداشت که عزی به نفع ما جنگ را فیصل خواهد داد نه به نفع شما .

پرستش عزی در قبیله خزاعه و طی و چند قبیله دیگر رواج داشت در لهجه بنی طی عزی «عوزی» تلفظ میشده است و بعضی اعراب آنرا ناتی مینامند .  
در خارج عربستان در شام و حیره نیز عزی مورد پرستش بوده ولی نام دیگری داشته است .

منذر چهارم از ملوک بنی لخم به عزی سوگند یاد کرده و میگویند منذر سوم چهارصد اسیر را برای عزی قربانی کرده است .  
در قرآن مجید در سوره نجم آیه ۱۹ - ۲۰ نام عزی بالات و منات یاد شده است .

به موجب آیه ۲۱ از این سوره این سه بت دختران خدا خوانده میشدند .  
زید بن عمرو در شعر خود از عزی و دو دخترش نام برده است شاید بعضی اعراب لات و منات را دختران عزی میپنداشته‌اند ولی بعضی هم عزی را از دو بت دیگر جواتر میدانسته‌اند .

در اشتقاق لفظ عزی نظرهای مختلف اظهار شده نخست آنکه عزی لفظ عربی و اسم تفضیل مؤنث از مصدر عزت باشد . دیگر آنکه عزی نام درخت ام‌غیلان بوده و چنین درختی هم در نزدیکی معبد عزی وجود داشته‌که خالد بن ولید آنرا قطع کرده است .

در سیره ابن هشام عزاء با الف ممدود ضبط شده است . محققین جدید نام او را از نام الهه بابلی عزوسری (ملك آتش) مشتق میدانند . ملك آتش همان عشتار است که در زبان آرامی استیرا نامیده میشود و کلمه ستاره در زبان فارسی از آن مشتق است .

عشتار شاید ستاره زهره باشد که در یونانی افرو دیت و در فارسی اناهیتا یا ناهید (به معنی نیالوده) نامیده شده است شاید ملکه آسمان که در کتاب ارمیا باب ۷ آیه ۱۸ مذکور است بر عزی یعنی عشتار بابلی منطبق باشد . در روم نام زهره ونوس است و امروزه اروپائیان، زهره را ونوس می‌نامند .

شك نیست که پرستش عزی دنباله عبادت عشتار یا زهره است که مانند پرستش

مهر از مشرق شروع شده و تا مغرب، دامن گسترده است.

باری پیغمبر اسلام (ص) پس از فتح مکه خالد بن ولید را برای شکستن بت عزی و ویران کردن معبد آن مأمور کرد. در این هنگام نکمیان بت بنابه روایتی «افلح بن نصر» و بنابه روایت کلبی «دویبه بن سلیم» از قبیله بنی شیبان بود و سدانان این بتخانه را بنی شیبان داشتند.

گفته اند که چون خالد بن ولید قصد این بتخانه را کرد دویبه شمشیر خود را به گردن بت آویخت و از او خواست که از خود در برابر خالد دفاع کند. خالد بن ولید حسب الامر پیغمبر اکرم بت عزی را شکست و معبد آنرا ویران ساخت و اثر این بت مانند بتان دیگر از میان رفت.

در پیرامون آیه ۱۹ از سوره نجم خبری معجول نقل کرده اند بدین مضمون که چون آیه «افرایت اللات و العزی و منات الثالثة الاخری» نازل گردید شیطان بر زبان پیغمبر گذاشت که از خود بگوید «تلك الفرائق العلی وان شفاعتهن لترتجی». همچنین «لهی اللتی ترتجی» هم ضبط شده است. این سخن قریش را امیدوار کرد چه ایشان تصور کردند که پیغمبر برای بتان ایشان در نزد خدای یگانه مقام و ارزشی قائل شده است. میگویند آوازه این سازش به گوش مهاجرین حبشه رسید و آنان به مکه بازگشتند. میگویند چون در شب پیغمبر سوره نجم را بر جبرئیل خواند و به جمله های «تلك الفرائق» رسید جبرئیل گفت من این کلمات را نیاورده ام و پیغمبر دانست که شیطان آندو جمله را بر زبان او نهاده است. باز میگویند شأن نزول آیه های ۷۳ و ۷۴ از سوره بنی اسرائیل «وان کادوا لیفتنونا الخ» درباره همین موضوع است.

بدون شك این خبر که در طبقات ابن سعد و برخی کتب دیگر نقل شده معجول است، لکن به نظر میرسد که قریش چنین خبری را جعل کرده و در مکه شیوع داده باشند زیرا قریش نخست با تبوت پیغمبر چندان مخالفتی نداشتند منتهی دست برداشتن از خدایان و آئین کهن و الغاء مفاخر و رسوم و تشریفات قومی بر آنان دشوار مینموده است. دلیل معجول بودن خبر از سیاق آیات کریمه به خوبی هویدا است زیرا آیات مبارکه در مقام عتاب است و با تعظیم و تفخیم بتان هیچگونه سازگاری ندارند به علاوه



چنانکه شیخ محمد عبده متذکر شده لفظ غرایق چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام به عنوان خدایان و بتان در شعرونثر عرب نیامده است .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید . ۲- زندگانی محمد(ص) تألیف دکتر میکل پاشا . ۳- دائرة المعارف اسلامی (ترجمة فرانسه) . ۴- معجم القرآن ۵- سیره ابن هشام .
- «پایان گفتار شصت و پنجم»

نام عزیر فقط یکبار در قرآن مجید در آیه ۳۱ از سوره توبه یاد شده است : «وقالت اليهود عزیر ابن الله :» یهود گفتند عزیر پسر خداست . بنا بر روایت ابن عباس، جماعتی از یهود عزیر را پسر خدا میدانستند و عده‌ای از آن جماعت در زمان پیغمبر اکرم میزیستند، لکن به مرور زمان این عقیده به کلی از میان یهود رخت بر بسته است. میدانیم اساس مذهب تثلیث در اسکندریه به دست حکمای یهود گذاشته شده چنانکه فیلون حکیم یهودی تقریباً مؤسس مذهب تثلیث فلسفی است . بعد از وی حکماء و اساقفه مسیحی آئین تثلیث را از یهودیان فرا گرفتند . بنابراین در وجود دسته‌ای از یهود که به ابوابن معتقد باشند شکی باقی نمی ماند و این نسبت با عزیر که تورات متروک و متفرق و فراموش شده را تصحیح و جمع آوری کرده و به مرحله اجرا در آورده و قوت و شوکت اسرائیلیان را تجدید نموده سازگار بوده است .

عزیر همان عزرا یا « اسدرا » **Esdras** است که به امر اردشیر اول پادشاه هخامنشی بقیه یهودیان مقیم ایران را با خود برداشته و به فلسطین آورده است . اردشیر اول او را تقویت کرده و وسائل این مهاجرت را برای وی فراهم ساخته است. چهار کتاب به عزرا نسبت میدهند، لکن بعضی کتاب سوم و چهارم او را معمول میدانند و کتاب دوم را هم به نحی نسبت میدهند و برخی «تواریخ ایام» را نیز از عزرا میدانند. به موجب اخبار و قصص اسلامی در زمان بخت النصر تورات از میان رفته و محافظین تورات به دست بخت النصر به قتل رسیده اند و تنها يك نسخه از تورات را

یهودیان به خاك سپردند. عزیر از این پیش آمد سخت پریشان خاطر بود و بر معلوم شدن تورات تأسف میخورد. روزی در بیابان میگذشت زنی را دید که بالای قبری نشسته و برمرگ کفیل خرج خود میگیرد و اظهار میدارد که پس از شوهر و سائل زندگانی مرا که فراهم خواهد کرد؟ عزیر از آن زن پرسید پیش از آنکه با این مرد مزاجت کنی چه کسی بتو روزی میبخشید؟ زن که در حقیقت فرشته‌ای بود گفت: خدا به من روزی میداد. عزیر گفت: خدای روزی بخش نمرده است.

زن از سخن عزیر اتخاذ سند کرد و از عزیر پرسید پیش از تورات که مردمان را راهنمایی میکرد؟ عزیر پاسخ داد خدا راهنمای قوم بود. زن گفت: خدای راهنما نمرده است.

آنکه پیرمردی بر عزیر ظاهر شد و حبه‌ای ذغال به اوداد عزیر آن حبه ذغال را بلعید و یکباره تورات در حافظه‌اش نقش بست.

در کتاب چهارم عزرا مرقوم است که عزرا جام آب آتشین را نوشید و تورات بر لوح خاطر او منقوش گردید. نظیر این داستان در باره اوستا نیز موجود است و میگویند اوستا یکباره در حافظه «آذرماراسپندان» پس از چند ساعت بیهوشی ظاهر شد میگویند عزرا به هر یک از انگشتان خود قلمی بست و با ده قلم تورات را نوشت گویا وی تورات یا کتب ملحق به تورات را بر پنج مرد املاء کرده باشد.

آیه ۲۶۱ از سوره بقره «او کالذی مّر علی قریه» قصه‌ای را بیان میکند که بعضی آنرا به عزیر و برخی به ارمیا و یکی دو تن از مفسرین هم به خضر نسبت میدهند. ابوعلی گفته است که قهرمان قصه، رتبه نبوت نداشته است.

اگر مراد از گذرنده قریه، ارمیا باشد، وی رتبه نبوت داشته است زیرا یهود ارمیا «یرمی» را از جمله انبیاء بزرگ به شمار می‌آورند و نبوت‌های وی هفتاد سال پیش از ویرانی بابل در کتابش مندرج است و مراثی اول و دوم و سوم او راجع به ویرانی اورشلیم موجود است. هر باب از کتاب مراثی ارمیا مشتمل بر ۲۳ آیه یعنی معادل با تعداد حروف هجای عبریست و هر آیه به ترتیب با یکی از حروف هجا شروع میشود و فقط در باب سوم آغاز سه آیه يك حرف هجا است. ارمیای نبی فرزند حلقیا است

ولی گاهی قصاصان اسلامی او را «ادمیا» فرزند «خلفیا» ضبط کرده اند. باری مفاد آیات قرآنی درخصوص این قصه چنین است :

کسی به شهری گذشت . (بزعم اکثر مفسرین آن شهر بیت المقدس بوده و بعضی هم معتقدند که مراد از قریه شهری است که مردمش از ترس مرگ گریخته بودند و در سورة بقره آیه ۲۴۴ به آن قوم اشاره شده است) . آن شهر را ویران و سقف و دیوار هایش را فرو ریخته یافت با خود اندیشید که خداوند چگونه مردگان را زنده خواهد کرد دلیل مفسرین که گذرنده بر شهر را، پیغمبر نمیدانند این است که میگویند اگر پیغمبر میبود نسبت به زنده کردن مردگان شك نداشت لکن مفسرین دیگر احتمال میدهند که این شك و تردید پیش از رسیدن به سن بلوغ بر وی عارض شده باشد .

(به نظر نگارنده کسی که از طرف خدا مأمور بوده که شهر بیت المقدس یا شهر دیگری را که بر اثر حوادث طبیعی یا سیاسی به کلی ویران و خراب شده بوده از نو آباد کند و او از امکان انجام چنین کاری متعجب و متحیر شده است). خداوند او را صد سال به خواب عمیقی شبیه به مرگ تسلیم کرد (در نظر نگارنده، عام، ممکن است به معنی سال نباشد زیرا اهل لغت عام را از ماده عام یعوم که به معنی شناوری است مشتق گرفته و بنا بر این اطلاق عام بر روز و ساعت و هر مدتی که صد برابر آن غیر طبیعی نباشد بی - اشکال مینماید). سپس خداوند او را از خواب بیدار کرد و از او پرسید چه مدت خوابیده ای گفت: يك روز یا اندکی از روز را در خواب بوده ام (میگویند وی در اول روز به خواب رفته بود و وقتی که بیدار شد چند ساعت از روز میگذشت). خداوند فرمود چنین نیست بلکه صد سال (صد عام) به خواب بوده ای به خوراك و نوشابه خود بنگر که تغییر نکرده است (در نظر مفسرین عبارت «لم یتسنه» جمله خبری است ولی نگارنده آنرا استفهامی میداند) و همچنین به خرسواری خود بنگر که در نتیجه گرسنگی مرده یا ضعیف و نزار شده و از حالت اول خود خارج گردیده است ما اینکار را کردیم تا ترا برای مردم آیتی قرار دهیم . به آن استخوانها بنگر که چگونه آنها را بر میآوریم و بر آنها گوشت میپوشانیم . چون این مطلب بر او ظاهر گردید گفت: میدانم که خدای یکتا بر هر چیز تواناست .

ارباب قصص گفته اند که عزیر چون از خواب بیدار شد دید که طعام و نوشابه اش تغییر نکرده ولی استخوانها و مفاصل خرازم گسسته است. آنگاه استخوانهای حیوان برهم سوار شد و زنده گردید. چون عزیر به خانه خود بازگشت پیرزنی را بردر خانه خود یافت که طراوت جوانیش به کلی از میان رفته و حتی قوه بینائی را از دست داده بود. از او پرسید این خانه عزیر است؟ پیرزن گفت بلی آنگاه باران اشک از دیدگان بیفشاند و گفت: عزیر رفت و مردم او را فروش کردند و پس از روزگاری این اولین بار است که میشنوم تو نام عزیر را میبری و سراغ خانه اش را میگیری. عزیر خود را به او معرفی کرد و گفت: خدا مدت صد سال مرا به جهان مردگان برد و اینک دوباره به عالم زندگانی باز آورد. زن در ابتدا از سخن او متعجب شد و دعوی او را انکار کرد سپس گفت: عزیر مردی صالح و مستجاب الدعوه بود و هر چه از خدا میخواست حاجتش برآورده میشد پس اگر تو همان عزیر هستی از خدا بخواه تا مرا از بیمارها شفا بخشد و دیدگانم را بینا سازد. عزیر دعا کرد، بیدرنک صحت و بینائی زن به او بازگشت پس زن دست و پای او را بوسید و به سوی بنی اسرائیل رفت و اولاد و احفاد عزیر را که به سن پیری رسیده بودند از ماجرا باخبر ساخت و فریاد زد که عزیر را که مدت صد سال از او خبری نبود اکنون خدا بازگردانیده و به سن جوانی و خرمی به سوی شما فرستاده است. پس عزیر به صورت مردی نیرومند نزد ایشان آمد ولی قوم دعوی او را انکار کردند و او را دروغزن خواندند و خواستند او را امتحان کنند از این روی یکی از فرزندان او گفت: روی کتف عزیر خالی بود که او را از دیگران ممیز میساخت. کتفش را باز کردند و دیدند که همان خال به جای خود باقی است. یکی دیگر از فرزندان بزرگسالش برای اطمینان خاطر خود و رفع هر گونه شك و شبهه ای گفت: به ما خبر داده اند که از زمان حمله بخت النصر به بیت المقدس و سوزاندن تورات جز عده قلیلی تورات را ازبر نداشتند و عزیر از جمله آن عده بود اگر تو عزیر هستی آنچه را که از تورات محفوظ داری برای ما بخوان. عزیر تورات را بدون کم و زیاد برایشان بخواند از این رو او را تصدیق کردند و با او به مضافه پرداختند و مقدمش را محترم داشتند. گروهی هم بدو ایمان نیاوردند.

عزیر هنگامیکه به خواب رفت به عقیده بعضی پنجاه سال و بنابر بعضی روایات بیست سال داشت . در تلمود ۲۳۸ Badlistae mith داستان خفتن شخصی به نام Ham,agal مسطور است .

«هونی هامآگال» راجع به آیه ۱ از مزمور ۱۰۶ زبور که میگوید «وقتی که خداوند اسرای سیحون را بازگردانید ما مانند کسانی بودیم که خواب میدیدند . « پیوسته با خود میانیدشید . روزی پیرمردی را دید که درخت خرروب میکارد به پیر گفت: آیا تو ۷۰ سال خواهی زیست تا از میوه این درخت بخوری؟ پیر گفت : نیاکان ما کاشتند و ما خوردیم ما هم میکاریم تا دیگران بخورند . خداوند خواب را برهونی هام آگال مستولی کرد و او هفتاد سال بخفت ، چون بیدار شد جوانی را دید که از همان درخت خرروب میوه میچیند و میخورد .

«کازانوا» عزیر را با عزرا مطابقت نمیدهد و عزیر مذکور در قرآن را از عل مخفف عزازیل میداند . این قول مردود است و چنانکه در آغاز این مقال گفته شد بنیان - گذاران مذهب تثلیث، یهودیان بوده اند و نسبت نبوت به عزیر با اهمیت مقامی که وی نزد یهودیان داشته مناسب بوده است .

### ماخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید . ۲- تفسیر تبیان . ۳- دائرة المعارف اسلامی ( ترجمه فرانسه ) ۴- قصص القرآن ۵- قاموس کتاب مقدس . ۶- معجم القرآن .
- «پایان گفتارشصت و ششم»

نام عمران در آیات ۳۰ و ۳۱ از سوره آل عمران و در سوره تحریم آیه ۱۲ مذکور است . ترجمه آیه ۳۰ از سوره آل عمران بدینقرار است : خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید .

در قرآن مجید عمران پدر مریم معرفی شده است . زن عمران گفت : من حملی را که در شکم دارم وقف خدا کردم . پروردگار او را از من پذیر تو شنونده و دانا هستی .

چون حمل خود را به زمین گذاشت گفت : خداوند این بچه که زاده‌ام دختر است من او را مریم نامیده‌ام و با اینکه مرد مانند زن نیست او و ذریه‌اش را از شر شیطان رجیم به پناه تو میسپارم .

در سوره تحریم مصرح است که مریم دختر عمران است . در انجیل نام پدر مریم مذکور نیست و به موجب تورات عمرام نام پدر حضرت موسی است برعکس در قرآن مجید هیچ جا از پدر موسی نام برده نشده است، لکن پدری عمران برای موسی به موجب احادیث و اخبار به حد تواتر رسیده است . از جانب دیگر بنا بر نقل تورات حضرت موسی خواهری به نام مریم داشته است از اینرو بعضی از مسیحیان پنداشته‌اند که قرآن مجید مریم مادر عیسی را همان خواهر موسی و هارون پنداشته و خطاب «یا اخت هرون» مذکور در آیه ۲۹ از سوره مریم را مؤید مدعای خویش میدانند . این استدلال درست نیست زیرا تعدد اشخاصی به نام عمران و هارون امری است عادی

گذشته از آنکه چون هارون برادر موسی رتبه کهنات داشته و کهنات به ارث از او به دیگری منتقل میشده ممکن است به اعتبار اینکه مریم خود را وقف خدمت معبد کرده است به خطاب «اخت هرون» مفتخر شده باشد.

بعضی از مفسرین خطاب «یا اخت هرون» را خطایی حقارت آمیز و ملامت انگیز پنداشته اند.

باری شك نیست که عمران محرف عمران است و حرف میم که در لهجه عبری موجود است در زبان عربی به «ن» تبدیل شده و عمران در لغت عبری به معنی قوم خدا است. گویا عربهایی که یهودی نبوده اند نیز به نام عمران نامیده میشده اند چنانکه برحسب مشهور نام حضرت ابی طالب پدر حضرت علی عمران بوده است جز اینکه قول مشهور موثق نیست و بنا به روایت صحیح نام حضرت ابی طالب عبد مناف بوده است. باری شاید ملاقات خضر با حضرت علی ناشی از همانمی احتمالی پدر حضرت علی و پدر حضرت موسی باشد و عکس قضیه هم ممکن است.

به موجب «انجیل مریم» که نزد مسیحیان از اناجیل قانونی به شمار نمی آید نام پدر مریم «یوعاشیم» و نام مادر وی آن **anne** «حنا» ضبط شده است و چون یوعاشیم از ریشه عیش به معنی زندگی است با عمران که ریشه اش با عمر نزدیک است قرابتی دارد. به موجب مسطورات انجیل مریم، زن یوعاشیم روزی گنجشکی را میبند که برای جوجه های خود لانه میسازد. از خدا میخواهد که به او هم مانند آن گنجشک فرزند عطا شود و آن فرزند را وقف خدمت هیکل کند. دعای وی به اجابت مقرون میگردد و مریم هم از او متولد میشود.

راجع بارترزاق مریم در هیکل که قرآن مجید هم به آن اشارت دارد در انجیل مریم چنین مرقوم است که میوه زمستانی در فصل تابستان و میوه تابستانی در فصل زمستان برای مریم آورده میشد (این مطلب را مفسرین اسلامی در ذیل تفسیر «وجد عندها رزقاً» نقل کرده اند).



### ماخذ این مقال

۱- قرآن مجید ۲- قاموس کتاب مقدس ۳- ینابیع الاسلام

۴- Les origines des légendes musulmans

«پایان گفتارشصت وهفتم»

بیست و پنج بار نام عیسی در قرآن مجید بدینقرار مذکور است :

سوره بقره آیات ۱۸ - ۱۳۰ - ۲۵۴ سوره آل عمران آیات ۴۰ - ۴۵ - ۴۸ - ۵۲  
 ۷۸ سوره نساء آیات ۱۵۶ - ۱۶۱ - ۱۶۹ سوره مائده آیات ۵۰ - ۸۲ - ۱۰۹ - ۱۱۲ - ۱۱۴  
 ۱۱۶ - سوره مریم آیه ۳۵ - سوره احزاب آیه ۷ - سوره شوری آیه ۱۱ - سوره زخرف آیه  
 ۶۳ - سوره حدید آیه ۲۷ و سوره صف آیه های ۶ و ۱۴ .

علاوه بر این ده بار نام مسیح در قرآن بدین ترتیب ذکر شده است :

سوره آل عمران آیه ۴۰ - سوره نساء آیات ۱۵۶ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - سوره مائده در  
 آیه ۱۹ (دوبار) و آیه ۷۶ و سوره توبه آیه های ۳۰ - ۳۱ .

اینک خلال هفت قسمت راجع به عیسای مسیح گفتگو میشود .

#### ۱ - ریشه لفظ عیسی و ریشه کلمه مسیح

الف - لفظ عیسی از اصل عبری گرفته شده و ریشه عبری آن یشوع به معنی  
 نجات دهنده است و با نام یوشع و نام الیسع قرابت دارد . مقریزی اصل نام عیسی را  
 به زبان عبرانی «یاشوع» به معنی مخلص پنداشته است .

در زبان اروپائی عیسی را «ژزو» و یوشع و الیسع را «ژزوا» مینامند . «ماراکزی»  
 و «نولدکه» معتقدند که عیسی محرف عیشو است و یهودیان از باب عنادی که با  
 مسیح داشته اند گفته اند که روح عیشو برادر یعقوب در عیسی حلول کرده از اینرو به  
 مقاومت بابنی اسرائیل برخاسته است .

حق اینست که عیسی صورت عربی شده یسوع است چه زبانهای آرامی و عبری و عربی به قدری به یکدیگر نزدیکند که لغت یکران را با اندک تحریف و قلب در زبان دیگر میتوان یافت. اصولاً قلب، یکی از اصول تغییرات لهجه‌ای زبانهای هم‌ریشه است و این اصل در زبان‌های هند و اروپائی نیز وجود دارد، چنانکه روز در زبان فارسی و ژور در زبان فرانسه مقلوب یکدیگرند. بنا بر این به نظر میرسد که عیسی صورت قلب شده یسوع باشد.

به فرض صحت عقیده ماراکزی و نولدکه باز باید گفت که در عصر ظهور اسلام مسیحیان یا حداقل، مسیحیان عربستان، پیغمبر خود را عیسی مینامیدند و اگر چنین نبود پیغمبر اسلام از این جهت مورد اعتراض واقع میشد.

ب - بعضی از مستشرقین معتقدند که لفظ مسیح لغتی است آرامی و به معنی تراشیده است. هوراویتس لفظ مسیح را حبشی الاصل میداند. بعضی از نویسندگان عرب، مسیح را لفظی عبری یا سریانی معرفی کرده‌اند. عده‌ای هم عربی بودن لفظ مسیح را پذیرفته‌اند. مقریزی راجع به اصل مسیح احتمالاتی داده و نخست آنرا از مسح مشتق پنداشته و نسبت به آن چند توجیه کرده است. منجمله گفته است مسح به معنی «دهن و روغن» است و چون از شکم مادر مسح شده بادهن بیرون آمده یا چون جسد او در حکم روغن مسح بوده او را مسیح خواندند یا چون پایش کف نداشته یا از جهت آنکه پایش زمین را مسح میکرد و در شهرها به سیاحت میبرد اخته مسیح خوانده شده است. در آخر مقریزی قوی نقل میکند که به موجب آن مسیح عبری الاصل و تلفظ اصلی اش ماسیح بوده است.

حق اینست که، مسیح لغت عبری الاصل و مشتق از مسح باشد. یهود به موجب تورات، اشیاء مقدسه را با روغن مخصوص و تشریفاتی خاص مسح میکردند. آنگاه که یهود به داشتن پادشاهی نیازمند شدند چون به سلطنت با نظر تقدیس مینگریستند اولین پادشاه خود شاؤول را با همان تشریفات مسح کردند و پس از آن معمول گردید که پادشاهی بنی اسرائیل هنگام جلوس به تخت سلطنت مسح شود تا بر همه بنی اسرائیل

حکومت یابد. پس از آنکه یهود از مسکن خود دور افتادند و بساط سلطنت و حکومت ایشان برچیده شد همواره در انتظار کسی بودند که عظمت دیرین را تجدید کند و بنی اسرائیل را تحت لوای واحد گرد آورد و این چنین شخص موعود، مسیح بود که انبیاء بنی اسرائیل ظهور او را نبوت میکردند و گاهی هم مسیح اسرائیل بر کورش کبیر نجات دهنده اسراء بابل اطلاق شده است. چون حضرت عیسی ظهور کرد و دین او جهانگیر شد پیروانش ویرا مسیح موعود دانستند عده‌ای هم ویرا بدین سمت نپذیرفتند یا در انتظار باقی ماندند یا آنکه گرد شخص دیگری جمع شدند و او را مسیح خواندند چنانکه در قرن دوم میلادی شخص دیگری به نام مسیح ظهور کرد و موجب قتل پانصد هزار تن گردید (نقل از قاموس کتاب مقدس).

بیست و چهار نفر به نقل قاموس کتاب مقدس پس از حضرت عیسی داعیه مسیحیت داشته‌اند که معروفترین آنان «سرنش» و «نامر» میباشند و حتی در قرن هیجدهم شخصی آلمانی به نام مردخای مدعی شد که مسیح موعود است.

بنا بر این مسیحیت عنوانی است کلی که مسیحیان آنرا بر حضرت عیسی منطبق میدانند چنانکه در نظر ما شیعیان مهدویت و قائمیت در وجود مسعود محمد بن الحسن اجتماع یافته است: ضمناً رابطه لفظی مسیح با مشیح و همچنین رابطه لفظی و معنوی مسیح با متاتیا و مهدی قابل دقت است.

در افسانه‌های ایران قدیم از مشی و مشیانه دو آفریده نخست گفتگو شده و ممکن است لفظ مسیح با آن کلمه هم‌ریشه باشد و مهر و میترا و موشی و موسی نیز قریب به این ریشه‌اند. در بین یهود عده زیادی در انتظار ظهور «متاتیا» هستند و این لفظ با مهدی قرابت حروفی و معنوی دارد.

## ۲- تولد حضرت عیسی بنا بر مسطورات قرآن مجید

روزی حضرت مریم از خانواده خویش کناره گیری کرد و از آنان محجوب گردید. روح خداوندی به صورت مردی سوی الخلقه در پیش روی او مجسم شد. حضرت مریم هراسان گردید و از او به خداوند بخشنده پناه برد و درخواست کرد که

وی از طریق تقوی و عفت منحرف نگردد. روح ممثل (جبرئیل) گفت: من فرستادهٔ پروردگار توام و آمده‌ام تا سبب آن شوم که پسری پاك و دارای رشد به تو عطا شود.

بموجب آیه ۱۲ از سورهٔ تحریم در مریم روح دمیده شد و بموجب آیات سورهٔ آل عمران پیش از تولد مسیح، فرشتگان، مریم را بولادت مسیح بشارت داده بودند. در سورهٔ مریم، باقی قصه بدین شرح است: مریم از بشارت فرشتگان و از سخن فرستادهٔ مأمور نفخ روح به تعجب شد و گفت چگونه مرا فرزندی تواند بود؟ با آنکه با بشری به حلال تماس نکرفته‌ام و زناکار هم نبوده‌ام. فرستاده گفت: پروردگار تو چنین خواست تا برای مردم آیتی باشی و حکم خداوندی انجام خواهد یافت. مریم آبتن شد و همواره از خانوادهٔ خود دوری می‌گزید. چون زمان تولد مسیح فرارسید در هنگام شدت درد زادن، به درخت خرمائی پناهنده شد و گفت ای کاش از این پیش مرده بودم و خاطرهٔ من از لوح ذهن همهٔ مردم سترده شده بود. ندائی برآمد که در زیر بایت چشمه‌ای است و شاخهٔ درخت خرما را تکانی بده تا خرمای تازه از آن فرو ریزد (مفسرین گفته‌اند که درخت خرما خشکیده بود و چشمهٔ آب پیش از آن واقع در آن جا وجود نداشت) بخور و بنوش و روشن دل باش. هرگاه مردم پیش تو آیند و زبان به اعتراض گشایند به آنان بگو که به عنوان نذر، روزه در شده‌ای. قبیلهٔ او آمدند و او را به باد اعتراض گرفتند و گفتند امر عجیب و ناشایستی از تو سر زده است. ای خواهر هارون، پدر تو مردی بدسرشت نبود و مادرت نیز پاك و بی‌آلایش بود. مریم به عیسی اشاره کرد و پاسخ آنان را به او محول داشت. گفتند چگونه با کسی که درگاهواره بوده (یا در گهواره است) سخن بگوئیم عیسی گفت: من بندهٔ خدایم، خداوند به من کتاب داده و مرا مبارك ساخته و دستور داده است در طول زندگانی خود، هر جا باشم نماز بگزارم و به مادرم نیکی کنم و ستمگار و گردنکش و تبہکار نباشم. از روزی که متولد شدم تا روزی که بمیرم و باز برخیزم همواره از عذاب خدا در امان خواهم بود و مرتکب گناهی نخواهم شد.

### ۳ - تولد عیسی بنا بر مندرجات انجیل

مریم در زمانی که نامزد یوسف نجار بود به وسیله روح القدس آبتن شد. نخست یوسف از این پیش آمد نگران گردید اما فرشته‌ای در خواب براو ظاهر گشت و او را به تولد عیسی مژده داد. یوسف از رها کردن نامزد خود صرف نظر کرد ولی تا زمان تولد عیسی او را نمی شناخت.

عیسی در زمان « هرودیس » در بیت اللحم یهودیه از مریم باکره متولد شد . مجوسیان بارصد کردن ستارگان از تولد او که پادشاه یهود خواهد شد آگاه گردیدند و برای پرستش وی به بیت اللحم روی آوردند اما چون هرودیس سلطنت خود را در خطر دید دستور داد که تمام نوزادان بیت اللحم را به قتل رسانند. یوسف از جانب خدا مأمور شد که مریم و عیسی را از فلسطین به مصر برد (شاید آیه ۵۱ از سوره مؤمنون « و اوینا هما الی ربوة ذات قرار ومعین » اشاره بد مهاجرت مریم و عیسی به کشور مصر باشد ) .

### ۴ - منابع داستان قرآن مجید

قصه تولد عیسی بد قسمی که در قرآن مندرج است در اناجیل چهار گانه که فعلاً در دست مسیحیان میباشد موجود نیست ولی خود مسیحیان منجمله صاحب ینابیع الاسلام اصل قصه قرآنی را در انجیل صبتوت (انجیل کودکی مسیح) و انجیل مریم که اصلاً به زبان قبطی بوده و در « پروتوانگلیون » ( رساله یعقوب صغیر ) نشان میدهند و لسی میان قصه قرآنی با داستانهای منقول در این کتابها اختلافاتی مشهود است بنا براین باید متن قصه قرآنی را در یکی از اناجیل صحیح تر جستجو کرد . متأسفانه نسخ تمام اناجیل در دست نیست و چنانکه در ضمن مقالات مکرر گفته ایم در نظر قرآن مجید ، انجیل نازل بر حضرت عیسی غیر از اناجیلی است که فعلاً مسیحیان در دست دارند .

قصه میوه خوردن از درخت خرما و روان شدن چشمه آب در انجیل صبتوت از جمله وقایعی بشمار رفتد که در راه مصر برای مریم پیش آمده است . بد موجب مندرجات

کتاب نامبرده، مریم خسته میشود و زیر درخت خرما برای رفع خستگی مینشیند و آرزو میکند از میوه آن درخت که شاخه هایش بسیار بلند بود بهره مند شود. یوسف این آرزو را ناممکن می‌شناسد اما شاخه های درخت به فرمان مسیح خم میشود و مریم از میوه آن به قدر کفایت میچیند و میخورد. سپس جهت رفع تشنگی مریم، از ریشه درخت بدفرمان مسیح چشمه ای میجوشد و بیرون می آید.

در باب اول از متن عربی انجیل صبوت به تکلم مسیح در گاهواره تصریح شده است چه در آن کتاب مسطور است که مسیح به مادر خود گفته من فرزند خدا و کلمه اویم و برای نجات جهان آمده ام.

راجع به زمان میلاد مسیح اختلاف است: قول مشهور اینست که تولد مسیح ۱۹۶۹ سال پیش از این در زمان سلطنت فرهاد پنجم اشکانی باشد، لکن بعضی معتقدند که حضرت عیسی در سال دوازدهم سلطنت شاپور اول ساسانی که مصادف با دومین سال هزاره دوم بنای شهر رم میشود متولد شده است و بنا بر این روایت، زمان میلاد ۲۵۱ سال به پیش می آید. دلیل قاطع این فریق، تبلیغات معاصرین عیسی در قرن چهارم میلادی است چه بر حسب عادت ممکن نیست هم عصران عیسی سه قرن عمر کرده باشند. بر همین مبنی است که جمعی مسیحیت فعلی را از مبدعات پولس میدانند. معتقدین به تأخر میلاد مسیح میگویند در قرن دهم، سال تولد حضرت عیسی را به اندازه سه قرن به عقب برده اند. روزی که فعلاً مسیحیان به عنوان تولد حضرت مسیح جشن میگیرند باروز تولد مهر مصادف است مهر در روز ۲۵ دسامبر، چهارم دیماه ۲۷۳ سال پیش از میلاد تاریخی یعنی ۶۵ سال بعد از غلبه اسکندر در زمان اشپور (اشکپور اشکانی) متولد گردیده و در سن ۲۵ سالگی مبعوث شده و چهل سال به دعوت پرداخته و در چهارم شهریور ماه ۲۰۸ سال پیش از میلاد وفات یافته است. کتاب او ارتنگ و انگلیون نامیده میشده است. در اوراق تورفان هم راجع به رفع وی به پیش پدر آسمانی اشاره رفته است. بعضی به تعدد مسیح قائلند و مهر را مسیحا یا مسیح مصلوب نشده میدانند و در اوراق تورفان بشارت به ظهور احمد بزرگ یا محمد بزرگ جزو بشارتهای مسیحای مصلوب

نشده که شاید همان مهر باشد دیده میشود (تردید در احمد یا محمد به واسطه خصوصیت خط گشته دبیره است که اوراق تورفان به آن خط نوشته شده است). اگر نظر تعدد مسیح پذیرفته شود توجه آیه «انی متوفیک ورافعک الی» و آیه «وما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم» آسان میگردد.

### ۵ - نبوت حضرت عیسی

حضرت عیسی در سال ۷۴۷ رومی در زمان آگوست متولد شد بنا بر تاریخی که به حساب نسلها تنظیم کرده اند تولد حضرت عیسی در سال ۱۷۵۳ از تاریخ بنای رم واقع شده است. عیسی مسیح از سن دوازده سالگی به شنیدن مباحث علمی و حضور در محاضر کهنه یهود رغبتی فراوان داشت و احیاناً به مناظره و معارضه با ایشان می پرداخت.

درس سی سالگی نبوت اظهار کرد و به موجب نص قرآن مجید از روح القدس تأیید یافته و کتاب حکمت و تورات و انجیل به فرزندان اسرائیل آموخته و ناپینیان و مبتلایان برص را شفا بخشیده است. مردم را از آنچه میخورده اند یا در خانه خویش میاندوخته اند آگاه میساخت و به مردگان به فرمان حق نعمت زندگی میداده است.

آنحضرت تورات را تصدیق کرد و بعضی از محرمات را که یهود به کیفر نافرمانی بدان دچار شده بودند برایشان حلال ساخت. مردم به یاری او برنخواستند بلکه با وی دشمنی و عداوت ورزیدند و چون از مردم احساس ناسپاسی کرد، همه را مخاطب داشت و گفت: در راه خدا چه کسانی با من یار و مدد کار خواهند بود؟ حواریون به نصرت او قد علم کردند و گفتند پروردگارا ما به کتابی که بر عیسی فرستاده ای ایمان داریم و این فرستاده به حق را پیروی میکنیم. نام ما را در زمره گواهان ثبت فرما.

(تعداد حواریون در قرآن مجید تعیین نشده ولی به موجب مصادر مسیحی و بموجب احادیث اسلامی حواریون دوازده تن بوده اند. یکی از آنان به نام یهودای



«اسخریوطی» فریب خورد و در برابر سی پاره نقره، حضرت عیسی را به یهود سپرد تا او را بدار آورزند. لفظ حواری حبشی الاصل و به معنی فرستاده است در زبان فرانسه حواری را آپتر (apotre) مینامند و این لفظ یونانی الاصل و به معنی فرستاده آمده است. لفظ حواری را از حوار به معنی گفتگو و همچنین از حور به معنی سفیدی میتوان مشتق پنداشت و بنا به اشتقاق اخیر معنی حواریون معادل با سفید جامگان میشود.

حواریون از حضرت عیسی خواستند که برای تحکیم ایمان و رفع ترلزلات درونی ایشان از خدا بخواهد برای ایشان از آسمان مائده نازل شود تا آنان بخورند و به صدق دعوت آنحضرت معترف شوند.

حضرت عیسی از خدا درخواست مائده کرد تا یادبود نزول مائده را در اخلاف خود نگاهدارند و جشن گیرند. مائده از آسمان برایشان نازل گردید. بنابر احادیث مرویه، نان و ماهی از آسمان برای ایشان فرود آمد. داستان مائده در اناجیل موجود نیست لکن در اناجیل مسطور است که حضرت عیسی در آخرین شب با حواریون شام تناول کرده که به یادبود آن عشاء ربانی هنوز در بیشتر کلیساها معمول است. همچنین در رؤیای پولس از فرود آمدن خوان با ماهی و نان سخن به میان آمده است (محتاج به تکرار نیست که مطابقت قرآن مجید با اناجیلی که فعلاً در دست مسیحیان است لازم نیست و در هر مورد که میان قرآن و اناجیل اختلافی باشد حق همانست که در قرآن مجید مسطور است به علاوه نقل قصص در قرآن فقط بیان مشهورات و زمینه سازی جهت القاء حکمت و اندرز میباشد).

یکی دیگر از معجزات حضرت عیسی که در قرآن مجید مسطور است ساختن مرغ از گل است. آنحضرت از آب و خاک صورت مرغ ساخت و به فرمان خداوند در آن دمید و آن صورت ساخته از گل، به پرواز درآمد.

از این معجزه در اناجیل فعلی ذکر نشده، لکن مسیحیان نقل آن را در اناجیل Pseudo - matthieu کودک مسیح اعتراف دارند مفاد باب بیست و هفتم انجیل نامبرده چنین است «مسیح در روز شنبه، ۱۲ صورت پرند از گل ساخت، یهودیان از

این باب یوسف را بازخواست کردند که چرا مسیح در روز سبت کار میکند . عیسی دست برهم زد و پرندگان به پرواز آمدند . مسیح به آنها گفت: «بروید و در همه جهان پرواز کنید و زندگانی کنید» . به هر حال تمام معجزاتی که در قرآن مجید برای حضرت عیسی ذکر شده در مصادر مسیحیت وجود دارد لذا مسلماً مسیحیان زمان ظهور اسلام به همه معجزات حضرت عیسی که در قرآن مندرج است معتقد بوده اند و انکار برخی از معجزات مسیح بعد از ظهور اسلام معمول گردیده است . به موجب آیه ۶ از سوره صف حضرت عیسی به ظهور پیغمبری بعد از خود به نام احمد بشارت داده است . چنانکه در مقاله احمد مذکور افتاد ، درست این بشارت با بشارت به ظهور فارقلیط مطابقت دارد و بعلاوه در همین مقاله وجود بشارت به ظهور احمد یا محمد بزرگ را در اوراق تورفان متذکر شدیم .

#### ۶- پایان کار مسیح

بنابر نقل اناجیل ، حضرت مسیح را کاهنان یهود نزد پیلاتوس حاکم فلسطین بردند . وی از صدور دستور قتل خودداری کرد ولی کهان یهود در اینکار پافشاری کردند . پیلاتوس برائت خود را از خون مسیح اظهار داشت و او را به دست یهود سپرد . یهودیان نادان تاجی از خار بر سر مسیح گذاشتند و به تمسخر ، او را خطاب کرده گفتند: قصد داشتی پادشاه یهود شوی و اینک تاجی از خار یافته ای . آنگاه او رامیان دوتن دزد به دار آویختند . حضرت عیسی پس از سه روز زنده شد و از قبر برخاست و بعد از دوازده روز به آسمان صعود کرد . عده ای از مسیحیون منجمله «بسلیدیس» منکر صلب مسیح هستند . اینان میگویند شخصی که صلیب مسیح را حمل میکرد به صورت مسیح درآمد و به اشتباه او را به دار آویختند و این مضمون در احادیث اسلامی نیز موجود است .

در قرآن مجید دو آیه راجع به پایان کار حضرت عیسی موجود است : یکی آیه ۴۸ از سوره آل عمران و دیگر آیه ۱۵۶ از سوره نساء .

به موجب آیه اول ، خداوند به عیسی گفت : من ترا از زمین باز میگیرم و به جانب خود بالامیبرم و ترا از کافران پاک میسازم و پیروان ترا تا روز قیامت بر کافران

برتری خواهیم داد سپس بازگشت شما به سوی من خواهد بود و در اموری که با هم اختلاف داشتید میان شما حکم خواهیم کرد .

در آیه مذکور به رفع حضرت عیسی تصریح شده، لکن رفع پس از توفی است اگر توفی در معنی متبادر خود به کار رفته باشد میبایست رفع به روان عیسی تعلق گیرد و هرگاه توفی به معنی اخذ باشد با رفع جسمانی قابل اجتماع است . مفاد آیه دوم چنین است که یهود گفتند ما مسیح عیسی پسر مریم فرستاده خدا را کشتیم . او را نکشتند و او را به دار نیاویختند و کار بر ایشان مشتبّه شده است و بدین حادثه علم قطعی ندارند فقط پیروطن و گمانند و به یقین او را نکشتند بلکه خدا او را به جانب خود بالا برده است .

این آیه را به سه وجه میتوان توجیه کرد یکی آنکه مبین عقیده بسلیدیس و امثال او باشد و از آن، انکار صلب مسیح استنتاج شود .

دیگر آنکه مسیح به دار آویخته شده ولی به قتل نرسیده باشد . سوم آنکه بخلود و جاودانی اثر معنوی مسیح در زمین و بقای روح او در علین اشاره شده باشد .

راجع به رجعت حضرت عیسی احادیث بسیار است مخصوصاً ما شیعیان بدین- امر بیشتر توجه داریم . حضرت مسیح در زمان ظهور مهدی به جهان باز میگردد و به مهدی موعود در نماز اقتدا میکند و همه پیروان خود را به دین اسلام و قبول ولایت مهدی موعود و امیدارد .

در قرآن مجید تصریحی به رجعت حضرت عیسی موجود نیست آیه ۱۵۸ از سوره نساء «وان من اهل الكتاب الا لیؤمنن به قتل موته و یوم القیامة یکون علیهم شهیدا» به سه وجه قابل توجیه است : یکی آنکه هر يك از اهل کتاب پیش از مرگ عیسی ، به عیسی ایمان آورند . دوم آنکه هر يك از اهل کتاب پیش از مرگ خود به عیسی مؤمن گردند . سوم آنکه اهل کتاب به کتاب آسمانی یا به قرآن قبل از مرگ خود ایمان

خواهند آورد . توجیه اول برای پایه‌گذاری رجعت حضرت عیسی مناسب مینماید .

آیه ۶۱ از سوره زخرف «وانه لعلم الساعة» (درقرائت غیر مشهور علم به فتنین ضبط شده) ذووجهین است هرگاه ضمیر به حضرت عیسی راجع باشد چون معرف قیامت یا نشانه قیامت است با ضم مقدمات دیگر میتوان رجعت حضرت عیسی را از این آیه استنتاج کرد، لکن اگر ضمیر راجع به قرآن باشد بحث در آیه از نظر اثبات رجعت مفید نخواهد بود . بعضی هم خواسته‌اند رجعت مسیح را از مفهوم آیه ۴۱ از سوره آل عمران «ویکلم الناس فی المهد و کهلأ» استفاده کنند .

به هر حال مسلم این است که همه ادیان، ظهوری را منتظر میباشند و جمع بین ظهورات هم از نظر نزدیک کردن مبانی ادیان خالی از فایده نیست . لکن استفاده این معانی از قرآن مجید در صورتی که سعه کلی به معنی داده نشود برخلاف انصاف مینماید .

قرآن مجید حضرت عیسی را یکی از پیغمبران معرفی میکند که با بشرعادی جز از جنبه ولادت تفاوتی نداشته و روح خدائی بوده است که در مریم دمیده شده و با کلمه «کن» بدون پدر به وجود آمده و از این نظر آفرینش او با آفرینش انسان اول مانده است .

مسیح بنده خدا است و هرگز دعوی الوهیت نکرده او از عبادت خدا استنکاف ندارد . مسیحیان از نادانی خویش، او و مادرش مریم را دو خدا شناخته اند و خدای حقیقی را اقنوم سوم پنداشته و به تثلیث قائل شده‌اند .

مسیح فقط فرستاده خدا است و مانند رسولانی است که پیش از او گذشته‌اند . مادرش زنی راستگو و پاک بوده است . او و مادرش هردو لوازم بشریت را داشته‌اند و مانند افراد دیگر انسانی غذا میخورده‌اند .

«ارنست رنان» راجع به حضرت مسیح کتابی مفصل دارد . وی صفات غیرعادی را کنار گذاشته و زندگانی و تعلیمات حضرت مسیح را از نظر محیط پرورش و تأثیر و تأثرات آن نسبت به محیط طبیعی و اجتماعی، مورد مطالعه قرار داده است .

در کتاب «کریس شن بی لیف Christian Belef» (اعتقاد مسیحی) نالیف «مادن دت» نقل شده است به این بیان: حضرت مسیح بفرار از دار، دچار حالتی شبیه به مرگ گردید و چون او را از دار فرود آوردند به هوش آمد و با حواریون به گوشه‌ای رفت و در حال انفراد به مرگ طبیعی جهان را بدرود گفت. دلائل دیگری نیز در مصادر مسیحی یافت می‌شود که مصلوب نشدن مسیح را تأیید می‌کند از آن جمله «پیلاتوس» به دار آویختن مسیح را موکول به ساعت ۶ عصر کرده است تا سبت یهودیان شروع شود و یهودیان به خانه‌های خود بروند. از جانب دیگر، زوجه پیلاتوس و مأمورین صلب‌در مقام تهیه وسیله نجات مسیح بوده‌اند و پیلاتوس دستور داده بوده است که ساق مسیح را نشکنند تا از زردن مشخص باشد. علاوه بر این در مدت دو تا سه ساعت انسان بالای دار نمی‌میرد و به موجب بعضی از روایات مسیحی هنگامی که حضرت عیسی را از دار فرود آوردند از او خون میریخته و ریختن خون نشان زنده بودن است.

در قرآن مجید هم فقط ولادت عیسی از مریم با کرد مصرح است و از جهات دیگر با سایر انبیاء تفاوتی ندارد و بنابر سیاق طبیعی الفاظ قرآنی حضرت عیسی مصلوب و مقتول نشده است.

## ۷- انعکاس مسیح در ادبیات فارسی

چند واقعه از وقایع و مزایای حضرت عیسی در ادبیات فارسی منعکس است.

۱- ولادت حضرت عیسی از مریم عذرا :

در این معنی انوری گوید :

کرد جیش تو در دماغ ظفر چون دم و آستین مریم باد

۲- صعود حضرت عیسی به آسمان .

در این باب خواجه حافظ شیرازی گوید :

گر روی پاک و مجرد چو مسیح با فلک از فروغ تو به خورشید رسد صد پر تو

۳- توقف حضرت عیسی در آسمان چهارم به واسطه داشتن سوزنی با خود .

در این خصوص شیخ فریدالدین عطار در منطق الطیر گوید :

سوزنی چون دید با عیسی به هم  
 بخیه ای بر رو فکندش لاجرم  
 این چنین واقعه را به ادریس هم نسبت داده اند که صنعت خیاطت میداشته  
 است .

#### ۴ - زنده کردن مردگان :

این معجزه در انجیل صحت نقل شده و در آنجا مربوط به دوران کودکی عیسی است. بدین نحو که کودکان طفلی را در بازی میکشند و گناه را به گردن عیسی میکذارند. طفل مرده بدفرمان عیسی برمیخیزد و به بیگناهی مسیح گواهی میدهد ( زنده کردن مردگان را به اسقلیبازس پزشک رومی که يك قرن پیش از میلاد در شهر رم مکتب بقراط را ادامه میداده است نسبت میدهند ). در قرآن مجید احیای موتی به اذن خدا در جمله مزایای عیسی بن مریم مذکور است و ادباء و شعراء مسلمان از آیات کریمه قرآنی این معنی را اقتباس کرده و اثر معجزه آسای دم عیسی را در موارد تشبیهی و استعاری مشبه به و مستعار منه قرار داده اند از آن جمله سعدی فرماید :

فتنه سامریش در نظر شورانگیز \_\_\_\_\_ نفس عیسویش در لب شکرخابود  
 دم عیسیست پنداری نسیم باد نوروزی \_\_\_\_\_ که خاک مرده باز آید در روحی و ریحانی  
 عیسی به عزلت از همه عالم کناره جست \_\_\_\_\_ محبوبش آرزوی دل اندر کنار کرد  
 به غنیمت شمر ای دوست دم عیسی صبح \_\_\_\_\_ نادل مرده مگر زنده کنی کاین دم از اوست  
 میرود در راه و در اجزای خاک \_\_\_\_\_ مرده می گوید مسیحا میرود

#### از حافظ

سایه قد تو بر قبالم ای عیسی دم \_\_\_\_\_ عکس روحیست که بر عظم مریم افتادست  
 با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل \_\_\_\_\_ کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست  
 از روان بخشی عیسی نزنم دم هرگز \_\_\_\_\_ زانکه در روح فزائی چو لب ت ماهر نیست  
 بارغمی که خاطر ما خسته کرده بود \_\_\_\_\_ عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

همیشه وقت توای عیسی صبا خوش باد  
 که جان حافظ دلخسته زنده شد به دمت  
 جان رفت در سرمی و حافظ به عشق سوخت  
 عیسی دمی کجاست که احیای ما کند  
 انفاس عیسی از لب لعلت لطیفه ای  
 آب خضر ز نوش لبانت کنایتی

انوری فرماید

نسیم باد در اعجاز زنده کردن خاک  
 ببرد آب همه معجزات عیسی را

۵- نصایح و تعلیمات اخلاقی از زبان حضرت مسیح:

این چنین مطالب مخصوصاً در اشعار ناصر خسرو و مولوی فراوان است.

از ناصر خسرو

چون تیغ به دست آری مردم نتوان کشت  
 نزدیک خداوند ، بدی نیست فرامشت  
 عیسی به رمی دید یکی کشته فتنه  
 حیران شد و بگرفت به دندان سرانگشت  
 کای کشته که را کشتی تا کشته شدی زار  
 تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت ؟

از مولوی

گشت با عیسی یکی ابله رفیق  
 گفتش آن همراه کان نام سنی  
 مر مرا آموز تا احسان کنم  
 گفت خامش کن که اینکار تو نیست  
 کان نفس خواهد ز باران پاکتر  
 عمرها بایست تا دم پاک شد  
 خود گرفتن این عصا در دست راست  
 گفت اگر من نیستم اسرار خوان  
 گفت عیسی یارب این اصرار چیست  
 چون غم خود نیست این بیمار را ؟  
 مرده خود را رها کرد دست او  
 گفت حق ادبار هم ادبار جوست  
 استخوانها دید در حفرة عمیق  
 که بدان تو مرده را زنده کنی  
 استخوانها را بدان با جان کنم  
 لایق انفاس و گفتار تو نیست  
 وز فرشته در روش دراک تر  
 تا امین مخزن افلاک شد  
 دسترا دستان موسی از کجاست  
 هم تو خوان آن نام را براستخوان  
 میل این ابله درین پیکار چیست  
 چون غم جان نیست این مردار را ؟  
 مرده بیگانه را جویید رفو  
 خار رویده جزای کشت اوست

آنکه تخم خار کارد در جهان      هان وهان او را معجو در گلستان  
 گر گلی گیرد به کف خاری شود      ورسوی یاری رود ماری شود  
 کیمیای زهر مارست آن شقی      بر خلاف کیمیای متقی  
 ( برخی احیای موتی را کنایه از نپرداش و هدایت گمراهان دانسته اند ) .

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید ۲ - دائرة المعارف اسلامی ۳ - معجم القرآن .
  - ۴ - Dictionnaire général biographie ۵ - اناجیل ۶ - قاموس کتاب مقدس
  - ۷ - تفسیر تبیان ۸ - ینایع السلام .
  - ۹ - منابع قصص مسلمین les origines des légendes musulmans
  - ۱۰ - تاریخ و تقویم روزانه .
- « پایان گفتار شصت و هشتم »



## قسمت الحاقی - دجال

بدمناسبت مسیح در این قسمت راجع به دجال که مسیح کاذب است گفتگو

میشود

در کتب لغت ، دجال ، به معنی کذاب ضبط شده و فعل آنرا بدمعنی آب طلا و آب نقره دادن نوشته اند و گفته اند که دجال، مسیح کاذب است که به اعتبار تمویه و فریب کاری، به این نام خوانده شده است .

دجال را در زبان های فرانسه و انگلیسی « آنتی کریست Antichriste » نامیده اند که به معنی دشمن ضد مسیح است . این عنوان نخستین بار در رساله اول یوحنا باب چهارم شماره سوم آمده است اما یهودیان هم به ظهور کسی که با خدا خصومت ورزد و دارای قدرت فوق العاده باشد معتقد بودند . در کتاب دانیال باب یازدهم از صفات این چنین شخص که ظاهر خواهد گردید گفتگو شده و در باب هفتم همین کتاب هم بدصورت رمز و اشاره از دشمن خدا ، سخن بدمیان آمده است . او کسی است که پادشاه را از میان میبرد و با خدا خصومت و دشمنی میورزد و دوران تسلط او ، سه سال و نیم است .

بنا بر تحقیقات مورخین ، کتاب دانیال در زمان مکابیه ها نوشته شده و لذا صفات و اشارت این کتاب را که حاکی از وضع بدروزگار و ظهور حکومت اشرار است نخستین بار بر آنتیو کوس چهارم ، منطبق کرده اند . وی به قتل عام یهود دست زد و به قسمی که در مقاله مربوط به اصحاب اخدود ، یاد شد ، یهودیان را به شکنجه های

گوناگون مبتلی میساخت و دسته دسته در آتش میانداخت و میسوخت .

پس از گذشتن وقایع ناگوار آنتیوکوس چون همه اشارات دانیال تحقق پذیرفته بود، یهود مسطورات آن کتاب را بر «پمپئی» و سپس بر «کالیکولا» منطبق کردند و پس از آن بطور کلی امپراطوری روم را دشمن خدا شناختند. به تدریج در میان یهودیان و مسیحیان، این عقیده به وجود آمد که دجال موعود دانیال، حاکی از حکومت ظالمانه ایست که در آخر جهان پیدا خواهد شد و پس از دورانی موقت و پر آشوب، شکست خواهد خورد و جهان پایان خواهد یافت یا حکومت عادلانه دائم روی کار خواهد آمد .

در آثار اسلامی نیز راجع به دجال بحث شده است و اصل او را از اصفهان یا سجستان نشان داده اند . وی دارای قدرت و تأثیر عجیبی است . يك چشم او مسح شده و چشم دیگرش در پیشانی است که مانند ستاره صبح می درخشد. وی از همه جامیگذرد و فقط در مکه و مدینه قدم نمیگذارد، اکثر مردم پیرو او میشوند و دچار بدبختی میگردند و تنها کسانی سعادت مندند که بتوانند با مجاهده، خود را از پیروی او باز دارند و به دنبال او نروند. میگویند از هر موی خرد دجال، نغمه ای به گوش میرسد و آن نعمات موجب انجذاب مردم سست و ناپرهیزگارا است .

به هر حال، دجال که نموداری از جنگ نور و ظلمت است در اقوام و ملل دیگر هم سابقه دارد . بابلیان از جنگ مردوخ با تئومات سخن میگفتند و تئومات را ظلمت و ازدها معرفی میکردند. در اوستا هم از جنگ اهریمن و اهورا مزدا گفتگوها است و آیین مانویان بر اساس منازعه دائم نور و ظلمت پی ریزی شده است . در کتب الحاقی تورات هم گاهی دجال، موجود فوق العاده ای است که دارای صورت حیوانی عجیب الخلقه میباشد.

در نظر نگارنده، دجال کلمه ایست مرکب و الف و لام آن همان الف و لامی است که در نامهای دانیال و حزقیال هم وجود دارد و به معنی خدا است جزء اول آن هر چه باشد به معنی ضد و خصم دشمن است و دور نیست که با «دژ» و «دشمن» و «دشوار» هم ریشه باشد .

ظهور دجال از اصفهان یا سجستان هم اصالت ایرانی این تصور را تأیید میکند و گویا از دو قرن پیش از میلاد، یهود با این تصور آشنا شده باشند و به وسیله ایشان به مسیحیان و ملل دیگر رسیده باشد. برخی از علماء مسیحی منجمله صاحب قاموس کتاب مقدس، دجال را اسم عام میدانند و به تصور ایشان مراد از دجال و دجالان کسانی هستند که تجسم مسیح را تکذیب کنند.

ما مسلمانان مانند ملل دیگر حکومت عادله کامل را انتظار میکشیم و ظهور چنین حکومت را پس از يك دوران بی نهایت ظلمانی میدانیم و دوره ظلمت را دوران دجال و دوره نور و سعادت را دوران قائم تعبیر میکنیم.

از راه احادیث اسلامی، دجال به صورت اسم علم به عنوان شخصی مقابل رمضان با عیسی بن مریم در ادبیات فارسی منعکس است از آنجمله:

سعدی فرماید

چنان رمند و دوند اهل بدعت از نظرش      که از مسیحا دجال و از عمر شیطان  
چون سگ درنده گوشت یافت نرسد      کین شتر صالحست یا خر دجال  
از ناصر خسرو

عالم، دجال تست و تو به دروغش      بسته ای و مانده ای و گشته یگانه  
قصه دجال پر فریب شنودی      گوش چه داری چو عامه سوی فسانه  
میگفت اگر نداند جز مکّه خلق ایراک      چیزی نماند جز نام از دین مصطفائی  
دجال را نبینی بر امت محمد      گسترده در خراسان سلطان ربادشائی

از سنائی:

زشت باشد به خاصه از ابدال      جز به عبرت نظاره دجال

ای به دم جفت عیسی مریم      دام دجال بر کن از عالم

**مآخذ قسمت الحاقی**

۱- دائرة المعارف بریتانیکا ۲- کتاب دانیال ۳- رساله اول یوحنا ۴- البستان ۵- مجمع البحرین ۶- سفینه البحار ۷- دواوین شعرا.

پایان گفتار شصت و هشتم

فرعون علم جنس و لقب پادشاهان قدیم مصر است . پیش از فتح مصر به دست کمبوجیه پادشاه ایران بیست و شش سلسله پادشاهان بر مصر حکومت کردند که هر يك از افراد آن سلسله‌ها را فرعون و مجموع آنان را فراغه مینامند . راجع به اصل كلمه فرعون چهار نظر اظهار شده است ، نخست آنكه فرعون مرکب ازدو كلمه باشد یکی «فآه» كه به منزله حرف تعریف است و دیگر «رآء» كه به معنی خورشید میباشد . بنابراین فرعون نخست نام خورشید بزرگترین معبود ملل شرق بوده سپس پادشاهان كه خود را مظهر او مینداشته‌اند این نام را به خود داده‌اند . نظر دوم آنست كه فرعون از لفظ «ادرو» كه در زبان قبطی به معنی پادشاه است اشتقاق یافته باشد ولی این نظر بر حسب قواعد اشتقاق بعید مینماید . بر حسب نظر سوم فرعون مركب از دو كلمه است «فارا» به معنی قصر و «آوه» به معنی عالی است و قصر عالی یا دربار مجازاً بر خود پادشاهان اطلاق شده و با تعریب به صورت فرعون در آمده و در زبان اروپائی به صورت «فارااوه» تلفظ میشود . نظر چهارم آنست كه فرعون مركب از دو لفظ باشد « فارع‌واون » لفظ اول به معنی حاكم یا كاهن است چنانكه پدر زن یوسف كه كاهن اون بوده « فوئی فارع » نام داشته است . لفظ دوم « اون » نام شهری از شهرهای مصر است . صاحبان این نظر میگویند كاهن یا حاكم شهر اون وقتی بر تمام مصر حكومت یافت ، به آن مناسبت او و فرزندانش را فرعون نامیدند و به تدریج عنوان فرعون بر تمام پادشاهان قدیم مصر اطلاق گردید .

در تاریخ مذاهب، سه تن از فراعنه معروفند: اول فرعون زمان حضرت یوسف که در تواریخ و تفاسیر اسلامی «ریان بن ولید» نامیده شده (رجوع شود به تفسیر مجمع البیان) با مطالعه جهات تاریخی، این فرعون بر «آپوفیس» یا «پوفس» که یکی از فراعنه سلسله پانزدهم و از خانواده هیکسوسها بوده قابل انطباق میباشد. دوم فرعونی که در زمان ولادت حضرت موسی بر مصر حکومت میکرده و در تواریخ اسلامی قابوس بن مصعب نامیده شده و عبرانیان او را فرعون تسخیر مینامند. «وپرسند» او را «خیان» نامیده است. به زعم اکثر مورخین فرعون تسخیر «رامسس» یا «رعمسسس» دوم است. وی سومین نفر از سلسله نوزدهم فراعنه مصر بوده و یونانیان او را «سوس تر» نامیده اند. این فرعون در خارج مصر فتوحاتی کرده و با اقوام خارجی منجمله با بنی اسرائیل دشمنی و عداوت داشته است. سومین فرعونی که در تاریخ ادیان شهرت دارد فرعون زمان خروج است که نام او در تواریخ اسلامی ولید بن مصعب ذکر شده و نامهای دیگری هم به او داده اند. نام تاریخی وی منفیلینی یا منفته است وی ۱۴۹۱ سال پیش از میلاد مسیح میزیسته و بعد از پدر خود رامسس دهم به پادشاهی رسیده و رویه پدر خود را در سخت گیری نسبت به خارجیان ادامه میداده است. اخیراً مقبره این فرعون کشف شده و چون ساختمان این قبر بر خلاف مقابر دیگر ناتمام است حدس میزنند که مرگ وی ناگهانی بوده و همچنین قبر پسر این فرعون نیز کشف شده و مستشرقین احتمال میدهند که قبر متعلق به نخست زاده فرعون باشد و مرگ او را یکی از بلایائی میدانند که به موجب تورات بر خانواده فرعون نازل شده است. در قرآن مجید نام فرعون شصت و هشت بار مذکور است و در همه موارد به فرعون یا فرعونهای زمان حضرت موسی توجه دارد. فرعون از پیش دانسته بود که در بنی اسرائیل شخصی ظهور خواهد کرد و فرزندان اسرائیل را نجات خواهد داد و بساط جبروت و نخوت او را وازگون خواهد کرد از این رودستور داد فرزندان ذکوری که در خاندان اسرائیلیان متولد شوند به هلاک رسند (بنا بر بعضی روایات فقط دو سال یکبار تولد فرزندان ذکور در خاندان بنی اسرائیل، مجاز

بود با این گونه روایات وجود و بقاء هارون که مسن تر از حضرت موسی است تصحیح (میشود) چون حضرت موسی متولد گردید مادرش او را در صندوقی جای داد و در رود نیل افکند (قصه در آب افتادن مولود به چند شخص دیگر منجمله به دارا نسبت داده شده است) فرعون وزوجه اش در کنار رود نشسته بودند و امواج با عظمت نیل را مشاهده میکردند ناگهان صندوق ظاهر شد. زوجه فرعون که به موجب قصص اسلامی «آسیه» نامیده میشود و شاید نام وی محرف «اسنات» باشد خواست که صندوق را بگیرد و به حضور آورد و چون کودک خوش سیمارا در درون صندوق یافت به فرعون پیشنهاد کرد که وی را به فرزندی قبول کنند و بالاخره فرعون را با خود موافق ساخت (در تورات این زن دختر فرعون معرفی شده و به عقیده نگارنده میان تورات و قرآن از این نظر تناقضی نیست چه آسیه بر حسب سلسله النسبی که در روایات اسلامی برای او تنظیم شده در عین حال که زوجه فرعون است نواده فرعون زمان حضرت یوسف هم میباشد) موسی در خانه فرعون تربیت شده و شاید ولیعهد رامسس یعنی منقتهای عهده دار تربیت او بوده است.

روزی موسی دید که يك تن قبطی بایك تن اسرائیلی میجنگند. بنا بر بعضی روایات مرد قبطی خوانسالار بوده و میخواست است با قهر، اسرائیلی را به بیگاری بگیرد. حضرت موسی را عرق تعصب قومیت و شور ملیت به جنبش آمده و به کمک اسرائیلی شتافت. در نتیجه مرد قبطی کشته شد و حضرت موسی از ترس گریزان شده از مصر بیرون آمد و راه مدین را در پیش گرفت.

### فرعون خروج

در قرآن به وجود دو فرعون در زمان حضرت موسی تشریح نشده بلکه برعکس عده ای به قرینه (الم تر بكفینا ولیداً) به وجود يك فرعون معتقد شده اند، لکن چون تربیت موسی در خانواده فرعون انجام یافته میتواند فرعون زمان خروج که پسر فرعون تسخیر است پروردن موسی را به خود نسبت دهد خاصه در صورتی که تفویض تربیت موسی به او از طرف رامسس محتمل باشد، این عقیده بیشتر قوت مییابد.

باری حضرت موسی به مدین رفت و هفت سال اجیر پیر مدین شد و با دختر او

مزاوجت کرد (رجوع شود به مقاله شعیب). پس از پایان مدت استیجار، راه مصر پیش گرفت و در اثناء راه به قسمی که در مقاله موسی نوشته خواهد شد به رسالت مبعوث گردید و با آیات نه‌گانه مأمور شد که خانواده فرعون را به پرستش‌خدای یگانه دعوت کند و بنی‌اسرائیل را از مصر با خود بیرون ببرد. (در تورات برخی از معجزات و آیات به‌هارون منسوب است منجمله عصا به موجب تورات از آن هارون است لکن به قسمی که در مقاله شعیب مرقوم افتاد منابع دیگر یهود عصای اعجاز‌آمیز را از آن موسی میدانند. به عقیده نگارنده امتیاراتی که در تورات فعلی به‌هارون داده شده از کهان است چه کاهنان یهود از فرزندان هارون بوده‌اند و میبایست برای رفع و تعظیم مقام خود به جسد خویش افتخارات بیشتری نسبت دهند). بعد از اظهار آیات و مغلوب شدن ساحران باز فرعون ایمان نیاورد و دستور داد کسانی را که به حضرت موسی ایمان آورده بودند به قتل رسانند. میگویند اولین کسی که به موسی ایمان داشته و عقیده خود را در دل نهان میکرده حزقیل است که نام او در قرآن مذکور نیست و در قرآن به عنوان مؤمن آل فرعون معرفی شده است. بعضی او را برادر زاده فرعون و برخی خزانه دار فرعون معرفی کرده‌اند. برخی هم گفته‌اند حزقیل نجاری بوده که برای مادر موسی صندوق ساخته و در آن صندوق، موسی به آب افکنده شده است. اهل قصص نوشته‌اند که زن حزقیل ماشطه دختر فرعون بوده و چون وی اظهار ایمان کرده فرعون او و فرزندان او را در دریا با آب جوش سوزانیده است. بر حسب روایات، حزقیل و زوجه‌اش و همچنین آسیه زن فرعون و همه سحره به قتل رسیدند ولی نیروی معنوی حضرت موسی و دیدن آیات و معجزات او موجب شد که فرعون برخلاف میل خویش به بنی‌اسرائیل اذن خروج داد، لکن با لشکری گران ایشانرا تعقیب کرد. برای بنی‌اسرائیل دریا شکافته شد و آنان از دریا گذشتند اما فرعون و هامان و همه سپاهیان تعقیب‌کننده در دریا غرق شدند. بنا بر نقل قصص، نخست لشکریان فرعون از عبور دریا اجتناب داشتند اما جبرئیل سوار بر اسب در پیش روی آنها ظاهر شد و بد دریا زد و لشکریان فرعون هم به راهنمایی او به دریا وارد گردیدند و در سینه دریا برای همیشه مدفون شدند.

فرعون هنگام فرا رسیدن مرگ به خدای بنی‌اسرائیل اظهار ایمان کرد لکن

توبه او پذیرفته نشد. باز به پاداش اظهار ایمانش بدنش از چنگ امواج نجات یافت و به ساحل افکنده شد تا در خشکی مدفون گردد و عبرت آیندگان باشد.

بنا به روایتی جبرئیل برای آنکه فرعون اظهار ایمان خود را تکرار نکند با کف دریا دهان او را بست. در قرآن مجید ضمن قصه فرعون از هامان وزیر او نیز سخن به میان آمده است. هامان به موجب آیه ۳۸ از سوره قصص مأمور گردیده برای فرعون برجی چنان بلند بسازد که فرعون از فراز آن به آسمان دست یابد و تسلط خود را بر خدای موسی بگستراند. ارباب قصص نوشته اند که هامان کاخی بس بلند ساخت و فرعون بر فراز آن رفت و به جانب خدای موسی به گمان خود تیر انداخت. خداوند تیر او را رنگین باز گردانید و فرعون پنداشت که تیرش به خدای موسی اصابت کرده و به خون او رنگین شده است. آنگاه جبرئیل مأمور گردید تا آن برج را و از گون کند و آنرا به سه قطعه منقسم ساخته هر قطعه را در گوشه ای از جهان پرتاب کند و بعضی هم نوشته اند عده ای از خاندان فرعون بر اثر ویرانی این برج هلاک و نابود شدند. قصه گذشته درباره برج نمرود هم گفته شده و در تلمود بابلی سانه دین هم از آن گفتگو به میان آمده است. ربی رباح در مدراش تکوین باب ۱۸ شماره ۶ در تفسیر شماره چهارم از باب یازدهم سفر تکوین گفته است در آسمان بتی شمشیر به دست گذاشته اند تا با خدا بجنگد. (شاید برجی که بنایش به فرعون نسبت داده شده یکی از اهرام مصر باشد). (در مقاله راجع به هامان و در مقاله مربوط به موسی این گفتار تکمیل خواهد شد).

در مدراش تنهوما مسطور است که چون فرعون از پرستش خداوند و اطاعت امر او سر باز زد جبرئیل به صورت مردی بروی ظاهر شد و از بنده نافرمان خویش پیش فرعون شکایت کرد. فرعون گفت: جزای چنین بنده ای آنست که در رود نیل غرق شود. جبرئیل از او خواست که این دستور را بنویسد و در اختیار او بگذارد. فرعون چنین کرد. هنگامی که فرعون در شرف غرق شدن بود جبرئیل دستور وی را به او نشان داد. قصه پشیمانی فرعون هنگام غرق، در پرقي اليعاذر مسطور است. داستان ظاهر شدن جسد فرعون و غرق شدگان مصری در مدراش Vayon - cha مذکور است رجوع شود به مجموعه - Beth Hamidrash طبع yellneck جلد ۱ صفحات



این بود تحقیقات راجع به لفظ فرعون و داستانهای مربوط به وی . و اینك در پایان این مقال مثنوی پروین اعتصامی راجع به تولد موسی که از شاهکارهای ادب است درج میشود .

### لطف حق

مادر موسی چو موسی را به نیل	در فکند از گفته رب جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه	گفت کای فرزند خرد بی گناه
گر فراموش کند لطف خدای	چون رهی زین کشتی بی ناخدای
گر نیارد ایزد پاکت به ییاد	آب ، خاکت را دهد ناگه به باد
وحی آمد کاین چه فکر باطل است	رهرو ما اینك اندر منزل است
پردۀ شك را بر انداز از میان	تا به بینی سود کردی یا زیان
ما گرفتم آنچه را انداختی	دست حق را دیدی و نشناختی
در توتنها عشق و مهر مادری است	شیوۀ ما عدل و بنده پروری است
نیست بازی کار حق خود را مباد	آنچه بردیم از تو باز آریم باز
سطح آب از گاهوارش خوشتر است	دایه اش سیلاب و موجش مادر است
رودها از خود نه طغیان میکنند	آنچه میگوئیم ما آن میکنند
ما به دریا حکم طوفان میدهیم	ما به سیل و موج فرمان میدهیم
نسبت نسیان به ذات حق مده	بار کفر است این بهدوش خود مده
به که برگردی به ما بسپاریش	کی تو از ما دوست تر میداریش
نقش هستی نقشی از ایوان ماست	خال و باد و آب ، سرگردان ماست
قطره ای کز جویباری میرود	از پی انجام کاری میرود
ما بسی گم گشته باز آورده ایم	ما بسی بی توشه را پرورده ایم
میهمان ماست هر کس بینواست	آشنا با ماست چون بی آشناست
ما بخواهیم ، ارچه ما را رد کنند	عیب پوشیها کنیم اربد کنند

سوزن ماد و خت هر جا هر چه دوخت ز آتش ما سوخت هر شمعی که سوخت

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید ۲ - تفسیر مجمع البیان ۳ - عرائس التیجان ثعلبی ۴ - قاموس کتاب مقدس ۵ - دائرة المعارف اسلامی ۶ - سورات ۷ - معجم القرآن ۸ - ملل قدیمه مشرق تألیف فروغی ۹ - کتاب افسانه های شرق به زبان انگلیسی ۱۰ - منابع قصص مسلمین ۱۱ - دیوان پروین اعتصامی.

« پایان گفتار شصت و نهم »

قارون در تورات به نام قورح معرفی شده و «ردویل» او را «کورا» نامیده است. نام قارون چهار بار در قرآن مجید مذکور است. در سه مورد فقط نامی از او برده شده و در سوره قصص از آیه ۷۶ تا آیه ۸۲ داستان قارون بدین شرح مسطور است: «قارون از قوم موسی بود. برایشان ستم کرد. ما آن اندازه گنج بدو داده بودیم که عده‌ای نیرومند میبایست حمل خزاین او را عهده دار باشند. قوم موسی بدو گفتند: بر مالی که داری غره مبانش و شادمان و سرمست مشو، چه خدا سرمستان را دوست ندارد، با تو سل به آنچه خدا به تو بخشیده است و سائل آسایش سرای دیگر را فراهم آور و بهره‌مندی خود را در این جهان فراموش مکن. همچنان که خدا به تو نیکی کرده است تو هم با مردم نیکی کن و آشوب طلب مبانش چه خدا آشوبگران را دوست ندارد. قارون گفت: من این مال و منال را در نتیجه دانش خود به دست آورده‌ام (گویا ابن ندیم و مسعودی که قارون را نخستین کیمیاگر شناخته‌اند بدین آیه توجه داشته‌اند. ربی رباح در تفسیر آیه دوم از باب ۱۸ سفر عدد میگوید قارون دانشمندی بزرگ بود و از جمله کسانی است که در تهیه عرش مقدس شرکت داشتند) مگر نمیدانستند که خداوند کسان نیرومندتری از ایشان هلاک ساخته و جمعیت انبوهشان را پریشان و پراکنده گردانیده است؟

قارون با زینت و آرایش تمام بر قوم خود ظاهر شد. کوتاه نظران گفتند: کاش ما نیز مانند قارون ثروت و نعمت بیکران داشتیم و از این جهان بهره و لذت

میردیم. آنان که از دانش حقیقی بهره ور بودند گفتند: وای بر شما! پاداش خدائی برای مؤمنان که کردار شایسته همواره پیشه کنند بهتر است و جز شکنندگان کسی به چنین پاداشی نخواهد رسید.

زمین شکافته شد قارون با خانه‌اش در سینه زمین فرو رفت. جمعیت و گروهی نبود که او را یاری کنند و اگر هم بود یاری ایشان برای او ممکن نمیشد. آنان که مقام او را دیروز هوس می‌کردند گفتند: «خدا روزی را برای هر کسی که بخواهد وسعت میدهد و بر هر که بخواهد روزی و معیشت را تنگ می‌سازد. اگر خداوند بر ما ترحم نکرده بود ما نیز در دل زمین جا می‌گرفتیم. چنان می‌نماید که کافران و ناسپاسان رستگار نیستند».

لفظ قارون در تورات موجود نیست ولی سه تن به نام قورح در تورات معرفی شده‌اند (معنی قورح در عبری کدواست). سومین نفر که در سفر خروج نام او مذکور است. قورح پسر «یصهار» می‌باشد. وی از خانواده لویان بوده که با هارون مخالفت داشته است. چون هارون به مقام کهنات منسوب می‌گردد قورح به ریاست دوستان و پنجاه نفر بر هارون می‌شورد و در بنی اسرائیل تفرقه و اختلاف می‌افکند. به نفرین موسی زمین شکاف می‌خورد و او را می‌بلعد.

در تورات مسطور است که آتشی از آسمان آمد و همراهان قورح را بسوخت بعضی از مورخین یهود قورح را از وزراء و مشاورین فرعون به شمار آورده‌اند. در تلمود Sanhedrin از ثروت بیکران قورح سخن به میان آمده و در این کتاب مرقوم است که کلید گنجینه‌های قورح بار سیصد شتر بوده است. در جنوب مصر نزدیک به قاهره برکه‌ای به نام برکه قارون موجود است که راجع به آن افسانه‌هایی بر سر زبانها است و آن برکه را مقبره‌ای جایگاه ارواح معرفی کرده است ولی به نظر میرسد قارونی که نام خود را بدین برکه داده قارون مندرج در تورات و قرآن نباشد بلکه این قارون محرف شارون است که در نزد یونانیان و مصریان مالک دوزخ و خدای ارواح است که بر مردگان حکومت دارد و فرزند شب و هوا است.

بنابر تحقیقات مذکور در فوق، قارون معرب قورح است و داستان او در تورات

و تلمود و کتب دیگر یهود به قسمی که در قرآن مسطور است با تفصیلات بیشتری نقل شده است . اصحاب قصص نوشته اند که قارون را زوجه اش علیه موسی تحریک کرده و قارون موسی را به مرادوده با یکی از زنان متهم ساخته ، لکن آن زن بد پاکی و عصمت موسی اقرار آورده است و گفته اند که حضرت موسی به واسطه همین اتهام ، قارون را نفرین کرده است . در تلمود Sanhedrin چنین مرقوم است : « زن به او ( قورح ) میگوید موسی را ببین که شاه شده و برادر خود را کاهن ساخته است » ربی یوناتان jona than از اتهام موسی به مرادوده داشتن با زنی سخن گفته و ایراد اتهام را به قورح نسبت داده است .

قارون در ادبیات فارسی به عنوان یک شخص ثروتمند گردنکش که از او به مردم بهره ای نمیرسد و با دانش و علم ، سر لجاج و عناد دارد انعکاس یافته است .  
سعدی میفرماید :

قارون هلاک گشت که چل خانه گنج داشت      نوشیروان نمرد که نام نکو گذاشت  
ابن یمین گوید :

علم دادند بادریس و بقارون زرو مال      شد یکی فوق سماء و دگری تحت سمک

### ماخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تفسیر صافی ۴- تورات ۵- قاموس کتاب مقدس
  - ۶- معجم القرآن ۷- دائرة المعارف اسلامی ۸- منابع قصص مسلمین .
  - ۹- Dictionnaire général biographie
- « پایان گفتار هفتادم »

لفظ قرآن پنجاه و دوبار به صورت معرفه و هیجده بار به صورت نکره در قرآن مجید ذکر شده است و در سه مورد از سوره قیامت مراد از لفظ قرآن معنی مصدری است و در سوره بنی اسرائیل آیه هشتادم از ترکیب «قرآن الفجر» وقت نماز صبح یا نماز صبح اراده شده است .

### ۱- اشتقاق لفظ قرآن

برخی از لغویون قرآن را از فعل «قرن» مأخوذ پنداشته اند و حتی بعضی از ایشان قرآن را با تخفیف همزه قرائت کرده اند . قرآن در زبان فارسی نبی یا نوی نامیده میشود و نبی با نوید وداع و شاید با هدی هم ریشه است .

بنابر این نظر چون آیات قرآنی به یکدیگر مقرون میگردد و به هم میپیوندند مجموعه و قسمتی از آیات نازل بر حضرت محمد (ص) به نام قرآن نامیده شده است، لکن حق اینست که قرآن مأخوذ از قراء باشد زیرا اولاً : نخستین آیه نازل بر پیغمبر اکرم (ص) آیه «اقراء باسم ربك الذی خلق» بوده و در اولین وحی، پیغمبر مکرم به قرائت مأمور گردیده منتهی قرائت، معنی وسیعتری دارد و به زبان آوردن تلقینات را نیز شامل میگردد چنانکه خواندن در زبان فارسی نیز دارای همین سعه معنی است .

حضرت محمد مأمور بوده که آنچه به وی الهام میشده بر زبان آورد و تکرار کند و مجموعه و قسمتهای الهام شده به نام قرآن به معنی «مقرو» موسوم گردیده است ثانیاً تسمیه قرآن اولین بار در سوره مزمل که سومین سوره نازل است دیده میشود

و در این هنگام آیات بسیاری هنوز نازل نشده بود تا به مناسبت اجتماع آیات وض و مقارنه آنها نام قرآن وضع گردد. ثالثاً منکر بودن قرآن در بعضی موارد دلیل آنست که پیش از نزول قرآن هم این عنوان سابقه داشته و مخصوصاً آیه ۶۲ از سوره یونس «وما تلو منه من قرآن» بهترین مؤید این نظر است. رابعاً یهودیان قسمتی از تورات را به نام قرائت مینامیدند و سریانیان نیز به قسمتهائی از انجیل نام قیریانه که هم ریشه با قرائت است میداده اند.

بنابر دلایل مذکور به ظن قوی قرآن به معنی «مقرو» و مأخوذ از ریشه قرائت است و این نام در قرآن مجید به صفات کریم و عظیم و مجید و مبین و عربی و غیرذی عوج موصوف است.

بعضی از مستشرقین پنداشته اند که چون پیغمبر امی قرآن را از لوح محفوظ میخوانده است آیات نازل بروی قرآن نامیده شده است. اشتباه ایشان ناشی از آن است که قرائت را بر خواندن از روی نوشته اطلاق کرده اند و حال آنکه به نحوی که گذشت معنی قرائت، وسیعتر از معنی مورد تصور ایشان است.

## ۲- نام های دیگر قرآن

قرآن به نامهای دیگری از قبیل فرقان و تنزیل و ذکر و حکمت و کتاب نیز نامیده شده اما هریک از نامهای فوق عام است و هر کدام در خود قرآن مجید درمعانی دیگری هم به کار رفته است.

چنانچه فرقان که لفظ سریانی الاصل میباشد به معنی تشخیص میان حق و باطل استعمال شده و به همین مناسبت کتاب حضرت موسی و قسمتی از قرآن به نام فرقان خوانده شده و بر موز جنگ که در آن حق از باطل تمیز داده شده یوم الفرقان اطلاق گردیده است.

بزعم بعضی از مستشرقین فرقان نام وحی هائی بوده است که بطور منفرد و متفرق به حضرت پیغمبر میرسیده لکن این پندار نیز درست نیست و گویا قرابت لفظی

تفرقه و فرقان عده‌ای از مستشرقین را بدین گمان غیرموجه کشانده باشد .

لفظ کتاب در قرآن، معانی وسیعی دارد و بر نوشته و سند و مقدرات و کتب آسمانی دیگر و منجمله بر قرآن مجید اطلاق میشود، لکن اطلاق کتاب بر قرآن مجید از سی و هشتمین سوره نازل یعنی سوره اعراف آیات يك و پنجاه و يك دیده میشود و در حقیقت وقتی قرآن عنوان کتاب یافته است که از جهت کثرت آیات عرفاً اطلاق کتاب بر آن مناسب و روا بوده است .

### ۳- آیات قرآن

قرآن شامل صد و چهارده سوره و شش هزار و دو یست و سی و شش آیه و هفتاد و شش هزار و چهارصد و چهل و دو کلمه و سیصد و بیست و شش هزار و ششصد و هفتاد و یک حرف میباشد البته در کم و بیشی تعداد آیات و کلمات و حروف اختلافاتی هست و قولی که نقل گردیده است پسندیده صاحب معجم القرآن عبدالرئوف مصری است .

لفظ آیه اصلاً عبری است و اصل عبری آن «آته» به معنی نشان تشخیص و به معنی معجزه است و در قرآن مجید هم آیه در این دو معنی استعمال شده و هم بر مجموعه کلمات میان دو فاصله اطلاق گردیده است (ضمناً در کتاب اوستا بیشتر آیات با کلمه «آت» به معنی آنگاه شروع میشود) .

### ۴- آیات محکم و آیات متشابه

به اعتباری، تمام آیات قرآنی محکم است زیرا در تمام موارد، الفاظ محکم در قرآن مجید به کار رفته و از آن الفاظ، معانی محکم و خرد پسند اراده شده و جای هیچ گونه اعتراض و ایراد لفظی یا معنوی باقی نمانده است . به همین اعتبار است که سوره هود با این آیه کریمه آغاز میشود «الكتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر» . همچنین به اعتباری تمام آیات قرآنی متشابه است زیرا از جهت تناسب الفاظ و معانی و خصوصیات دیگر قرآنی همه آیات به یکدیگر شبیه میباشند «اللہ الذی قول احسن الحدیث کتاباً متشابهاً ومثانی» . به اعتبار دیگر به موجب آیه ۵



از سورة آل عمران آیات قرآن به محکم و متشابه تقسیم شده است «هو الذی انزل علیک الكتاب منه آیات محکمات هن ام الكتاب و اخر متشابهاً فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویلہ و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم» .

در تعریف محکم و متشابه، اقوال گوناگون نقل شده است و بیشتر آن اقوال ناشی از اختلاف در معنی لفظ تأویل است چه متأخرین تأویل را بازگرداندن معانی الفاظ برخلاف ظاهر پنداشته‌اند و تصور کرده‌اند متشابهاً، آیاتی است که خلاف ظاهر آن اراده شده و به حقیقت آن، جز خدا و راسخون در علم، کس دیگری آگاهی ندارد .

بعضی از این بیان، هم قدم فراتر گذاشته راسخون را معطوف بر الله ندانسته‌اند و (واو) و الراسخون را حرف استیناف گرفته‌اند و در نتیجه گفته‌اند بر تأویل آیات متشابه جز خدای یگانه کسی علم ندارد . حقیقت اینست که تأویل به معنی عاقبت است و آیات متشابه، آیاتی است که حقایق عالیّه در آن برای نزدیک شدن به ذهن عوام به امور حسی تشبیه شده باشد از قبیل الرحمن علی العرش استوی - یدالله فوق عیون ایدیهم . الله نور السموات و الارض و مانند اینها .

بدون شك، عوام صدر اسلام به وسیله تشبیهات حسی به حقایق نزدیک می‌شده‌اند و اگر هم تردیدی داشتند و شبهه‌ای برای ایشان پیش می‌آمد به پیغمبر اکرم و صحابه برای حل مشکل خود مراجعه می‌کردند . در همان زمان بیگمان کسانی بوده‌اند که تعمداً به تشبیه توجه نمی‌کردند و مشبه به یعنی امور حسیّه را مالک حکم قرار میدادند و از احکام خود، نتایج غلط می‌گرفتند و از آن نتایج در راه عناد و لجاج با اسلام استفاده می‌کردند و مردم را گمراه می‌ساختند «اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء تأویلہ» ناظر به حال آنان است به هر حال آیاتی که بهشت و دوزخ را وصف

میکند و بعضی از آیاتی که صفات الهی را به صورت حسی بیان مینماید و بیشتر قصص قرآنی از جمله متشابهات است. آیات محکمه که ام الكتاب و اصول تعلیمات اسلامی است آیات توحید و آیات احکام و نظامات و حقوق اجتماعی است.

### هـ فواتح سور

بیشتر مفسرین، فواتح سور را از جمله آیات متشابه شناخته‌اند و تأویل آن را مختص به خدا و راسخین در علم پنداشته‌اند. حتی فیلسوف بزرگ اسلامی شیخ-الرئیس ابوعلی سینا رساله‌ای به فواتح سور اختصاص داده است.

شك نیست که پس از دوره صدر اسلام، معانی فواتح سور در زمان خود پیغمبر قابل فهم می‌بوده و گرنه مورد ایراد و اعتراض یا حداقل مورد استیضاح مشرکین و معاندین واقع می‌شده است. بنابر نقل بعضی از مفسرین، برخی از این حروف در زبان حبشی دارای معنی بوده چنانکه «طه» به معنی ای مرد و «یس» به معنی ای انسان ضبط شده است. برخی هم گفته‌اند که نامگذاری به حروف در زبانهای سامی معمول بوده چنانکه نقد را «ع» و ماهی را «ن» و کوه را «ق» مینامیده‌اند.

در بعضی از نسخ زبور، حروف مقطعه دیده شده و سرودهایی از زبور به نام حروف مقطعه موسوم بوده و هم اکنون برخی کلمات از قبیل سلاه و هلولیاه در زبور یافت می‌شود که لفظهای بی معنی مینماید. کتاب ارمیا به تعداد حروف عبری هر فصلش مشتمل بر ۳۳ آیه می‌باشد و هر آیه با یکی از حروف هجاء عبری شروع میشود.

یهودیان و آرامیها به حساب جمل آشنائی داشته‌اند و این خود دلیل توجه به حروف مقطعه است. بنابراین فواتح سور در آن عصر امر عجیبی نبوده و شاید به عنوان اسم سوره یا به عنوان ادوات تنبیه به کار میرفته است و شاید هم اختصاری برای مطالب مندرج در سوره یا اینکه رموز خطایی به منزله رموز تلگرافی امروزه بوده. احتمال ضعیف دیگری هم قابل تصور است و آن احتمال اینست که این حروف علائم اختصاری نام نویسندگان باشد. بعضی خواسته‌اند که برخی از حروف را نمودار

اشعار به قسمت های کتب دیگری تلقی کنند چنانکه یس را اشاره‌ای به یسنا پنداشته‌اند.

به هر حال آنچه مسلم است فواتح سور چنانکه عده‌ای پنداشته‌اند برای مردم زمان وحی، غیر قابل فهم نبوده و تأویل آن به خدا و راسخون در علم اختصاص نداشته است. بیست و نه سوره از سور قرآنی با حروف مقطعه شروع میشود و فواتح سور رویهم چهارده حرفست بدینقرار: الف - ح - ر - س - ص - ط - ع - ق - ك - ل - م - ن - ه - ی. شیخ طنطاوی درباره این حروف نظرات و تطبیقات علمی خاصی اظهار داشته است که خالی از تصنع و تکلف نیست.

### ۶- ناسخ و منسوخ

چون نزول احکام برای تربیت و پرورش مردم است بدون شك صرفاً رعایت مصالح و دفع مفاسد اجتماعی علت تشریع احکام میباشد و ممکن است بر حسب زمان و مکان، مصالح و مفاسد، مختلف گردد. آنچه چندی پیش مصلحت بود دیگر صلاح نباشد و تشریع حکم تازه‌ای لازم آید از این رو مصلحت حکم اول از میان میرود و مصلحت تشریع حکم دیگری پیش می‌آید. «نسخ» عبارت از رفع مصلحت حکم است و آیه منسوخ، آیه‌ایست که مصلحت حکم آن از میان رفته و آیه ناسخ، آیه‌ایست که با آن حکم جدید ابلاغ گردد. چنانکه در صدر اسلام مصلحت آن بود که هنگام نماز به بیت المقدس توجه کنند و با توجه به آن مکان که نزد یهودیان و مسیحیان مقدس بود خدای یگانه را بستانند تا شرك و بت پرستی قلع و قمع گردد. آنگاه در سال دوم هجرت مصلحت مقتضی شد که مسلمانان به جانب کعبه روی نمایند. در حقیقت مصلحت حکم ناسخ از اول برای وقت متأخر پیش‌بینی میشود و حکم منسوخ، مصلحتش از اول موقت و به منزله مقدمه برای حکم ناسخ است. با این بیان ممکن است آیاتی هم در قرآن مجید وجود داشته که بنابر مصالحی هم قرائت و هم حکم آن نسخ شده باشد زیرا گاهی مصلحت ایجاب می‌کند که اثر حکم خاصی از نظر رعایت احترام مردم عصر برای آیندگان باقی نماند.

## ۷ - سورمکی و مدنی

نخستین آیات بنا بر روایت اصح، چهار آیه اول سوره علق بود که بعثت محمد را به نبوت مقدر میداشت. آنگاه بنا بر بعضی روایات مدت چهل روز، وحی قطع شد و در شب قدر، قرآن بر پیغمبر نازل گردید.

به موجب آیه ۴۲ از سوره انفال «ان کنتم آمنتم بالله و ما انزلنا عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان» قرآن در روزی بر پیغمبر نازل گردید که در روز مشابه آن پیروزی در جنگ بدر نصیب مسلمانان شده است و چون جنگ بدر در هفدهم ماه رمضان اتفاق افتاده است نزول قرآن نیز میبایست در هفدهمین روز ماه رمضان واقع شده باشد، لکن میتوان يوم الفرقان را روز نزول آیه خمس پنداشت در اینصورت لیلۃ القدر به ابهام خود باقی خواهد ماند. به موجب نص خود قرآن در ماه رمضان قرآن مجید بر قلب منیر پیغمبر نازل شده است و پیش از بعثت در ماههای رمضان حضرت در حرا اعتکاف میکرد و یکسره به عبادت میپرداخت. آنسانکه تاریخ بعثت پیغمبر اکرم را ۲۷ ماه رجب می دانند فاصله بین بعثت و نزول قرآن را دوره فترت وحی معرفی میکنند.

در قرآن مجید لیلۃ القدر بهتر از هزار ماه شمرده شده که در آن شب هر کار محکمی فیصل مییابد فرشتگان و روح به فرمان پروردگار خود فرود می آیند و تاطلوع صبح از هر جهت سلامت حاصل است.

بابلیان نیز قبل از اسلام به وجود شبی مشابه لیلۃ القدر عقیده داشتند و میگفتند مقدرات یکسال در آن شب تعیین میشود، اما در نظر قرآن معلوم نیست که این شب عام باشد و در هر سال تکرار گردد بلکه تنها شب نزول قرآن است که در واقع، جهان کهنه و پر آشوب و فتنه را ویران ساخت و جهانی نو بر اساس توحید و اتحاد به وجود آورد.

باری قرآن در شب قدر از چهل و یکمین سال عمر پیغمبر اکرم منجماً و به تدریج نازل شد در خود قرآن تنجیم وحی به دو علت معلول گردیده است. نخستین علت، آن

که درحافظه پیغمبر محکم شود و قلب او قوت یابد «لنثبت به فؤادك» علت دوم آن بوده است که به تدریج بر مردم خوانده شود تا در ایشان مؤثر گردد «لنقرأ علی الناس علی مکث» مسلماً تنظیم قوانین باید مناسب با استعداد و مصالح مردم باشد و نوشتن قانون، شبیه با هر تدریس و آموزش است همچنانکه یکباره نمیتوان همه دروس را به دانش آموز تلقین کرد، قوانین را نیز باید یکباره بر مکلفین القاء نمود. همچنین تبلیغ هم باید مناسب با زمان و مکان و موافق با حال شنوندگان باشد. از جانب دیگر اگر قرآن یکباره بر مردم تلاوت شده بود اولاً کار رسالت پیاپیان میرسید و ثانیاً مشرکان حق داشتند که قرآن را تلقین دیگری جز خدا بدانند. اعجاز قرآن در اینست که آیات، مناسب با شروط زمان و مکان و موافق با احتیاجات و سؤالات مردم نازل گردیده است و خود پیغمبر هم هنگام نزول آیات قرآن در حالات مختلف بوده و کسیکه در همه حالات با او همراه باشد وجود نداشته است معیناً هیچگونه اختلاف و تناقضی در قرآن وجود ندارد. با همین دلیل قطعی مسلم میشود که قرآن من عندالله است.

سور و آیات قرآن را بمکی و مدنی تقسیم میکنند: سور و آیات مکی آنهایی است که تا هجرت پیغمبر از مکه به مدینه نازل شده و نزول سور و آیات مدنی بین هجرت تا رحلت پیغمبر اتفاق افتاده است از این رو تقسیم سور و آیات به مکی و مدنی تقسیم زمانیست نه تقسیم مکانی بنابراین ممکن است سوره یا آیه‌ای در مکه نازل شده باشد و مدنی شمرده شود و شاید قسمتی از اختلافات راجع بسور مکی و مدنی ناشی از همین امر باشد. به هر حال سوری که مدنی بودن آنها بنا بر کتاب (الناسخ و المنسوخ) متفق علیه است عبارتند از:

- ۱- سوره بقره ۲ - سوره آل عمران ۳ - سوره نساء ۴ - سوره مائده ۵ - سوره توبه ۶ - سوره نور ۷ - سوره محمد ۸ - سوره فتح ۹ - سوره حدید ۱۰ - سوره مجادله ۱۱ - سوره حشر ۱۲ - سوره ممتحنه ۱۳ - سوره طلاق ۱۴ - سوره تحریم ۱۵ - سوره نصر .

به علاوه بموجب روایاتی سور انفال و رعد و حج و احزاب و حجرات و «صف» و جمعه و منافقون و دهر و الرحمن و زلزله و بینه سور مدنی شمرده شده و سوره قتال

که سوره محمد نیز نامیده میشود مربوط به وقایع بعد از هجرت است .  
 بعضی را عقیده بر آنست که سوره فاتحه دوبار نازل شده یکبار در مکه و یکبار  
 در مدینه و به همین مناسبت سوره فاتحه را «سبع المثانی» نامیده اند .

در سور مکی آیات مدنی موجود است و این امر چندان مشکل نیست زیرا  
 بنابر روایتی هر وقت آیاتی نازل میشده پیغمبر میفرموده است که آن آیات را در  
 فلان سوره جای دهند اما وجود آیات مکی در سور مدنی موجب تردید در روایات  
 مذکور میشود یا حداقل نشان آنست که در جمع آوری قرآن ترتیب عصر نبوی به طور  
 کامل رعایت نشده باشد . مستشرقین اروپایی از قبیل «نولدکه» برای تقسیم سوره های  
 قرآن مأخذی دارند که کامل و بی غرضانه نیست ، لکن بعضی قسمتهای آن با واقع  
 مطابقت دارد . آنان سوره های خطابی و سوره هائی را که با سوگند آغاز میشود متعلق  
 به دوره اول مکه میدانند و آیات و سوره های که مشتمل بر قصص پیغمبران است مربوط به  
 دوره دوم مکه میشناسند و بالاخره آیاتی که مربوط به تفکر در آسمان و زمین و آیات  
 الهی است مخصوصاً دوره سوم مکه میشمارند و آیات احکام و همچنین آیات محاجه با  
 یهود و نصاری را متعلق به دوره مدینه میدانند .

مبنای این گونه تقسیم و تنوع را نولدکه وضع روحی پیغمبر اکرم تشخیص داده  
 در صورتی که تنوع سور و آیات چه از جهت الفاظ و چه از جهت مطالب، مبتنی بر وضع  
 استعدادی مخاطبین بوده و این امر خود مبین حکمت نزول آیات و سوره های قرآنی  
 است . نولدکه گفته است : در سور مکی حضرت ابراهیم پیغمبری است که مردم را از  
 شرك باز میدارد و پدر اسحاق و جد بنی اسرائیل است ولی در سور مدنی حضرت ابراهیم  
 با عرب خصوصیتی مییابد و فرزند دیگر او اسماعیل اهمیت داده میشود و کعبه را به  
 دست خود و بیاری اسماعیل بنا می کند و آنحضرت یهودی و نصاری نیست بلکه حنیف  
 و مسلم است .

گفتار مستشرقین در این خصوص گرچه خالی از غرض یا حداقل عاری از  
 زمینه های انفعالی نیست لکن مانعی ندارد که حقایقی در زمانهای دیرتر که استعداد  
 مردم ترقی بیشتری یافته و اوضاع زمان مساعد تر گردیده نازل شده باشد و جای هیچ

اشکال و اعتراض از این جهت باقی نیست .

## ۸- تدوین و جمع قرآن

بنابر روایتی آیات قرآن پس از نزول به امر پیغمبر نوشته میشد و خود آن حضرت جای هر آیه را در سوره ها معین میفرمود . به موجب بعضی از احادیث ، چهل و یک نفر نویسنده وحی بودند که پس از آنکه آیات نوشته میشد بر پیغمبر عرضه میداشتند . آنگاه مردم آن آیات را به حافظه خود میسپردند یا روی قطعات سنگ و استخوان و لیف خرما و پوست مینوشتند و نزد خود نگاه میداشتند . در زمان خود پیغمبر پنج نفر قرآن را جمع کرده بودند ایشان عبارت بودند از حضرت علی بن ابیطالب و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و ابوزید ، بعد از وفات پیغمبر بنا بر روایتی حضرت علی چند روز در خانه نشست و قرآن را جمع آوری و مرتب فرمود . در زمان ابوبکر چون در جنگ ، بسیاری از حمله قرآن کشته شدند بیم آن بود که بعضی از آیات قرآنی از میان برود و از حافظه اشخاص نتوانند استفاده کنند از این روی به ابوبکر پیشنهاد جمع قرآن شد و عمر در اینکار اصرار کرد و به موجب روایتی حضرت علی هم با این امر موافقت فرمود ، لذا قرآن را بین دفتین جمع کردند و در ربه ای یعنی جعبه ای قرار دادند و آن ربه پیش حفصه دختر عمر تا زمان خلافت عثمان باقی بود .

در زمان عثمان که جنگ با ارمنستان و آذربایجان شروع گردید و اقوام مختلف مسلمانان که در جنگ شرکت می جستند بهم آمیختند معلوم شد که در قرائت قرآن میان آن اقوام اختلاف زیاد است . بعضی پنداشته اند که اصل اختلاف قراآت در زمان پیغمبر هم موجود بوده چه قرآن به هفت لهجه (حرف) نازل گردیده و اقوام مختلف میتوانستند الفاظ هم معنی را بجای یکدیگر استعمال کنند . بعد از وفات پیغمبر دامنه این اختلافات وسیع تر شده و در عصر عثمان بیم آن میرفته است که اختلاف معنی هم پیش آید لذا عثمان مجمعی برای جمع قرآن تشکیل داد و در این هیئت زید بن ثابت و سعید بن عاص و عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن حارث شرکت داشتند . عثمان دستور داد که در صورت

پیدا شدن اختلاف عقیده بین اعضاء به قرائت قریش رجوع کنند. بدون شك در ترتیب سور و آیات اشکالاتی پیش آمده و آن هیئت با اجتهاد یا شهادت یا بارعایت موقع تحصیل سور و آیات، سوره‌ها و آیه‌های قرآنی را مرتب کرده‌اند. بنابراین فهرست ابن ندیم و تاریخ یعقوبی حضرت علی بن ابیطالب و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس و حضرت صادق هر کدام مجموعه‌ای از قرآن داشته‌اند که کم و بیش با ترتیب مجموعه عثمان اختلاف داشته ولی مقصود اصلی عثمان که ایجاد وحدت قرائت باشد حاصل شد و صحابه نیز اقدام او را تقریر کردند و در قرآن مجید هیچگونه تحریفی پیش نیامد، و بر قرآن چیزی افزوده نشده است.

اینک ترتیب سور را در مجموعه عثمان که سند همه مسلمانان واقع گردیده ذکر میکنیم و ضمناً بعضی از تغییراتی که در مصاحف دیگر موجود بوده است اشاره میکنیم لکن باید دانست که هیچیک از مصاحف جز مصحف عثمان در دست نیست فقط مصحفی در نجف به خط کوفی موجود است که در آخر آن نوشته شده «کتابه علی بن ابوطالب» شاید بودن «ابوطالب» در جای «ابی طالب» منشأ تردیدی باشد. نظیر این نسخه در کتابخانه رضوی نیز وجود دارد.

## ۹- اسماء سور و تعداد آیات هر سوره

۱- فاتحة الكتاب - دارای هفت آیه که نامهای متعدد دارد من جمله «الحمد» و «سبع المثانی» نامیده شده و این سوره در مصحف حضرت علی و حضرت صادق و ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود موجود نبوده شاید هم به دلیل آیه ۸۷ از سوره حجر «ولقد آتيناك سبعاً من المثانی والقرآن العظیم» از سور قرآنی مجزی باشد.

راجع به اشتقاق و معنی مثانی اقوال متعدد منقول است: اصح اقوال آنست که جمع ثنا باشد و مسلماً باللفظ عبری میثنا رابطه‌ای ندارد و مستشرقین اشتباه کرده‌اند و شاید ارتباط آن را باللفظ پهلوی یسنا بهتر بتوان حدس زد.

سوره حمد را به مناسبت تعداد آیات آن سبع المثانی نامیده‌اند. نگارنده



معتقد است مثانی نام هفت سوره قرآنیست که باتسبیح آغاز می شود و آن سوره ها عبارتند از : اسراء وحديد وحشر و صف و جمعه و تغابن و اعلی .

۲- «الم ذلك الكتاب» معروف به سوره بقره دارای دویست و هشتاد و شش یا دویست و هشتاد و هفت آیه است این سوره در همه مصاحف موجود بوده و در مصحف حضرت علی که به هفت جزء قسمت می شود سوره بقره عنوان اولین جزء است .

۳- الم : سوره آل عمران دارای ۲۰۰ آیه .

۴- سوره نساء دارای ۱۷۵ یا ۱۷۷ آیه .

۵- سوره مائده - که در مصحف حضرت صادق آخرین سوره است و ۱۲۲ یا ۱۲۳ آیه دارد .

۶- سوره انعام دارای ۱۶۵ یا ۱۶۶ آیه .

۷- سوره المص - اعراف ۲۰۵ یا ۲۰۶ آیه .

۸- سوره انفال دارای ۷۵ یا ۷۶ یا ۷۷ آیه .

۹- سوره توبه یا براهه دارای ۱۳۰ آیه در بعضی مصاحف این سوره جزء انفال بوده و برخی گفته اند که جامعین قرآن در زمان عثمان تصور می کرده اند که سوره براهه جزء انفال باشد و از آن جهت بسمله در آغاز آن قرار نداده اند .

۱۰- سوره یونس که ۱۱۹ آیه دارد و نامش در مصحف ابی بن کعب نیست .

۱۱- سوره هود دارای ۱۲۲ یا ۱۲۳ آیه .

۱۲- سوره یوسف دارای ۱۱۱ آیه . عجازه میگفتند که سوره یوسف از سوره قرآنی نیست ولی عقیده ایشان صرفاً ناشی از غلو بوده و سوره یوسف در تمام مصاحف وجود داشته است؛ ضمناً سوره یوسف را احسن القصص (به فتح قاف) می خوانند و مزیتی که قرآن برای این سوره با عبارت احسن القصص بیان فرموده منوط بطرز و طریق قصه کردن قرآنیست لکن برخلاف آنچه گفتیم احسن القصص به اعتبار آنکه قصه یوسف بهترین یا زیباترین قصه ها باشد شهرت یافته است .

۱۳- سوره رعد ۴۳ یا ۴۴ یا ۴۵ یا ۴۶ آیه دارد. این سوره در مصحف حضرت

علی موجود نبود، است .

- ۱۴- سورة ابراهيم دارای ۵۱ یا ۵۲ یا ۵۴ یا ۵۵ آیه .
- ۱۵- سورة حجر دارای ۹۹ آیه در مصحف ابن مسعود یافت نمیشده است .
- ۱۶- سورة نحل دارای ۱۲۸ آیه .
- ۱۷- «سبحان الذی اسرى» دارای ۱۱۰ یا ۱۱۱ آیه که اسراء و بنی اسرائیل نیز نامیده میشود. آیه اول این سوره در نزد اکثر علماء واقعۀ معراج را بیان میکند و برخی آنرا اشاره‌ای بهجرت پیغمبر اکرم میدانند .
- ۱۸- سورة کهف دارای ۱۱۰ یا ۱۱۵ آیه در مصحف ابن مسعود نبوده است .
- ۱۹- سورة مریم دارای ۹۸ یا ۹۹ آیه .
- ۲۰- سورة طه دارای ۱۳۵ یا ۱۴۰ یا ۱۴۲ آیه در مصحف ابن مسعود یافت نمیشود.
- ۲۱- سورة انبیاء دارای ۱۱۱ یا ۱۱۲ آید .
- ۲۲- سورة حج دارای ۷۳ یا ۷۵ یا ۷۶ یا ۷۷ آیه .
- ۲۳- سورة مؤمنون دارای ۱۰۸ یا ۱۰۹ آیه.
- ۲۴- سورة نور دارای ۶۲ یا ۶۴ آیه .
- ۲۵- سورة فرقان (تبارک) دارای ۷۷ آیه .
- ۲۶- سورة شعرا دارای ۲۲۷ آید .
- ۲۷- سورة نمل دارای ۹۳ یا ۹۴ یا ۹۵ آیه.
- ۲۸- سورة قصص دارای ۸۷ یا ۸۸ آیه این سوره را در جمله سور مصحف حضرت علی نام نبرده‌اند ولی سوره‌ای بنام سوره موسی یا سوره فرعون نامیده شده که احتمال دارد منطبق بر سوره قصص باشد .
- ۲۹- سورة عنکبوت دارای ۶۹ آیه در مصحف ابی بن کعب موجود نیست .
- ۳۰- سورة روم دارای ۵۹ یا ۶۰ آید .
- ۳۱- سورة لقمان دارای ۳۴ آید در مصحف ابی بن کعب و ابن مسعود نیست .
- ۳۲- سورة الم سجده دارای ۳۰ آید که جزر و مضاجع نیز نامیده میشود و در مصحف ابی نیست .
- ۳۳- سورة احزاب دارای ۷۳ آیه .

- ۳۴ - سورة سبا دارای ۵۴ یا ۵۵ آیه در مصحف حضرت علی و ابی نیست ولی در مصحف ابی سوره‌ای بنام سلیمان نام برده شده که شاید منطبق بر سبا باشد.
- ۳۵ - سورة فاطر دارای ۴۶ یا ۴۵ آیه که سورة ملائکه نیز نامیده میشود .
- ۳۶ - سورة یس دارای ۸۲ آیه .
- ۳۷ - سورة صافات دارای ۸۲ آیه .
- ۳۸ - سورة ص دارای ۸۶ یا ۸۸ آیه .
- ۳۹ - سورة زمر دارای ۷۵ آیه .
- ۴۰ - سورة حم مؤمن که غافر نیز نامیده میشود دارای ۸۵ آیه .
- ۴۱ - سورة حم سجده دارای ۵۳ آیه که سورة فصلت نیز نام دارد.
- ۴۲ - سورة حم عسق دارای ۵۳ آیه که شوری نامیده می‌شود و در مصحف ابن مسعود موجود نیست در مقابل این مصحف چهار سوره مجموعاً بنام حوامیم مستجات نامیده شده‌اند که شوری از جمله آنها بوده است .
- ۴۳ - سورة حم زخرف دارای ۸۹ آیه .
- ۴۴ - سورة حم دخان دارای ۵۶ یا ۵۷ یا ۵۹ آیه .
- ۴۵ - سورة حم جاثیه دارای ۳۶ یا ۳۷ آیه . این سوره در مصحف حضرت علی وجود نداشته ولی سوره‌ای بنام شریعه در آن مصحف موجود است و چون لفظ شریعه فقط یکبار آنهم در آیه هفدهم از این سوره وجود دارد محتمل است که سورة شریعه منطبق بر سورة جاثیه باشد .
- ۴۶ - سورة حم احقاف دارای ۳۴ یا ۳۵ آیه .
- ۴۷ - سورة محمد «ص» (الذین کفروا) که سورة قتال نیز نامیده شده است دارای ۴۸ یا ۳۸ آیه است .
- ۴۸ - سورة فتح «انافتحنالک» دارای ۲۹ آیه .
- ۴۹ - سورة حجرات دارای ۱۸ آیه .
- ۵۰ - سورة ق والقرآن المجید دارای ۴۵ آیه .

۵۱- سورة ذاریات دارای ۶۰ آیه نام آن در اسماء سور مصحف ابی موجود

نیست .

۵۲- سورة طور دارای ۴۹ آیه در مصحف ابی وجود نداشته است .

۵۳- سورة نجم دارای ۶۲ آیه .

۵۴- سورة قمر ( اقتربت الساعة ) دارای ۵۵ آیه در مصحف ابی موجود نیست .

۵۵- سورة رحمن - سورة آلا دارای ۷۶ یا ۷۸ آیه .

۵۶- سورة واقعه دارای ۹۶ یا ۹۷ یا ۹۹ آیه .

۵۷- سورة حدید دارای ۲۹ آیه .

۵۸- سورة مجادله دارای ۲۲ آیه در مصحف ابی «ظهار» نامیده شده است .

۵۹- سورة حشر دارای ۲۴ آیه .

۶۰- سورة ممتحنة دارای ۱۳ آیه .

۶۱- سورة صف دارای ۱۴ آیه .

۶۲- سورة جمعه دارای ۱۱ آیه .

۶۳- سورة منافقون دارای ۱۱ آیه .

۶۴- سورة تغابن دارای ۱۷ آیه در مصحف ابی نیست .

۶۵- سورة طلاق دارای ۱۳ آیه نام آن در مصحف ابی نیست .

۶۶- سورة تحریم دارای ۱۲ آیه در مصحف حضرت علی و مصحف ابی نیست .

۶۷- سورة ملك ( تبارك ) دارای ۳۰ آیه .

۶۸- سورة ن والقلم دارای ۵۲ آیه .

۶۹- سورة الحاقة دارای ۵۲ آیه .

۷۰- سورة معارج دارای ۴۴ آیه ( سئل سائل ) در مصحف ابی نیست .

۷۱- سورة نوح دارای ۲۸ آیه یا ۲۹ آیه .

۷۲- سورة جن ( قل اوحی ) دارای ۲۷ آیه .

۷۳- سورة مزمل دارای ۲۹ یا ۳۰ آیه در مصحف ابی نیست .

- ۷۴- سورة مدثر دارای ۵۵ آیه در مصحف ابی وجود ندارد .
- ۷۵- سورة قیامت دارای ۴۰ آیه در اسماء سور مصحف ابی سوره‌ای است بنام (لااقسم) معلوم نیست مراد از آن سورة قیامت یا سورة بلد باشد .
- ۷۶- سورة دهر یا انسان (هلانی) دارای ۳۱ آیه است .
- ۷۷- سورة مراسلات دارای ۵۰ آیه در مصحف ابن مسعود نیست .
- ۷۸- سورة نبا (عم یسائلون) دارای ۴۱ آیه .
- ۷۹- سورة نازعات دارای ۴۶ آیه .
- ۸۰- سورة اعمی (عبس وتولی) دارای ۴۲ آیه .
- ۸۱- سورة تکویر دارای ۲۹ آیه ..
- ۸۲- سورة انفطار دارای ۱۹ آیه .
- ۸۳- سورة مطفین یا تطفیف دارای ۳۶ آیه .
- ۸۴- سورة انشقاق دارای ۲۳ یا ۲۵ آیه .
- ۸۵- سورة بروج دارای ۲۲ آیه .
- ۸۶- سورة طارق دارای ۱۷ آیه .
- ۸۷- سورة اعلی دارای ۱۹ آیه .
- ۸۸- سورة غاشیة دارای ۲۶ آیه .
- ۸۹- سورة فجر دارای ۳۰ آیه .
- ۹۰- سورة بلد دارای ۲۰ آیه در مصحف ابی سوره‌ایست بنام (لااقسم) .
- ۹۱- سورة شمس که سورة ناقة و سورة صالح نیز نامیده میشود دارای ۱۵ آیه است .
- ۹۲- سورة لیل دارای ۲۱ آیه .
- ۹۳- سورة ضحی دارای ۱۱ آیه .
- ۹۴- سورة انشراح (الم نشرح) دارای ۸ آیه .
- ۹۵- سورة تین دارای ۸ آیه .
- ۹۶- سورة علق (اقرأ باسم ربك) دارای ۱۹ آیه در اسماء مصحف حضرت علی

نام این سوره نیست .

۹۷- سوره قدر (انا انزلناه) دارای ۵ یا ۶ آیه .

۹۸- سوره بینه دارای ۹ آیه ، در مصحف ابی نیست .

۹۹- سوره زلزله یا زلزله (اذا زلزلت) دارای ۹ آیه در مصحف ابن مسعود

نیست .

۱۰۰- سوره عادیات دارای ۱۱ آیه .

۱۰۱- سوره قارعه دارای ۸ آیه .

۱۰۲- سوره تکوین دارای ۸ آیه .

۱۰۳- سوره العصر دارای ۳ آیه در مصحف ابی نیست .

۱۰۴- سوره همزه یا لمزه (ویل لکل همزه ، لمزه) دارای ۹ آیه است .

۱۰۵- سوره فیل (الم ترکیف) دارای ۵ آیه است .

۱۰۶- سوره قریش دارای ۴ آیه . که برخی آن را جزئی از سوره فیل دانسته اند .

۱۰۷- سوره ماعون دارای ۷ یا ۶ آیه . برخی این سوره را مدنی دانسته اند

که سوره دین نیز نامیده شده است (ارأیت الذی یکذب بالذین) در مصحف ابی وجود

ندارد .

۱۰۸- سوره کوثر دارای ۳ آیه .

۱۰۹- سوره کافرون که جحد نیز نامیده شده است دارای ۶ آیه است .

۱۱۰- سوره نصر (اذا جاء نصر الله) دارای ۳ آیه است .

۱۱۱- سوره ابی لهب که سوره مسد نیز نامیده شده . (تبت یدا ابی لهب) دارای

۵ آیه است .

۱۱۲- سوره اخلاص که سوره توحید و سوره صمد نیز نامیده شده (قل هو الله

احد) دارای ۴ یا ۵ آیه است .

۱۱۳- سوره فلق دارای ۵ آیه در مصحف ابن مسعود نیست .

۱۱۴- سوره ناس در مصحف ابن مسعود وجود ندارد . (در مصحف عثمان مأخذ

اصلی ترتیب سور، طول و قصر سوره‌هاست).

در مصحف ابی بن کعب نام سوره‌هائی وجود دارد که در مصاحف دیگر موجود نیست و آن‌ها عبارتند از:

- ۱- داود - ممکن است این نام عنوان نام تمام یا قسمتی از «ص» باشد.
- ۲- النبی - ممکن است این نام بر سوره تحریم منطبق گردد.
- ۳- جید - این نام ممکن است عنوان مکرری برای سوره ابی لهب تصور شود و شاید هم عنوان سوره دیگری بوده است.
- ۴- خلع.
- ۵- سوره‌ای تحت عنوان (اللهم ایاک نعبد) که با عبارت «بالکفار» پایان می‌یافته و به سوره همزه می‌پیوسته است.

مصحف حضرت صادق و مصحف ابن عباس زیاد به هم شباهت دارند و به نظر می‌رسد که بر حسب ترتیب نزول مرتب شده باشد زیرا هر دو با سوره علق شروع می‌شود و نامهای سور مدنی در آخر ذکر شده است.

از ۱۱۴ سوره قرآنی ۲۹ سوره با حروف مقطعه و پانزده سوره با واو قسم و دو سوره با عبارت «لا اقسام» آغاز می‌گردد و در قرآن مجید بیشتر آثار و مظاهر طبیعت از قبیل خورشید و ماه و ستاره و دریا و آسمان و زمین و صبح و ظهر و شب یا اشیاء مقدس از قبیل کوه انجیر و کوه زیتون و شهر مکه و خود قرآن مقسم به است.

تذکر - باید دانست که اصل مصاحف یا نسخه‌ای از مصاحف ابی و ابن مسعود و دیگران در دست نیست و فقط مورخین قرن دوم و سوم اسلامی اسماء سور را نقل کرده‌اند. ممکن است در نقل اسماء سور و تنظیم آن اشتباهی پیش آمده باشد یا شاید مصاحفی که در دست داشته‌اند کامل نبوده از جانب دیگر محتمل است که در بعضی از مصاحف، دو سوره به هم متصل بوده باشد چنانکه بنا بر قرائتی سوره قریش دنباله سوره فیل است و استقلال ندارد همچنین سوره «ضحی» و «انشراح» بنا بر روایتی بیکدیگر متصل بوده است.

سوره‌هائی از قبیل خلع و اللهم ایاک نعبد در مصحف ابی یافت می‌شود. ظن قوی

بر آن است که از جمله ادعیه بوده زیرا عبارات آن از جنس عبارات قرآنی نیست  
بهر حال آن چه مسلم است در قرآن مجید تحریفی پیش نیامده زیرا اولاً مورد توجه  
عموم بوده و کلامی که تمام کلمات و ترتیب آن در لوح اذهان هزاران نفر نقش بندد و  
همواره مرجع استنباط تکالیف باشد قابل تحریف نیست. ثانیاً به فرض اینکه به قصد  
احراز مقام خلافت و انکار ولایت، تحریفی شده باشد، چون حضرت علی خود به مقام  
خلافت رسید موظف بود تحریف را از میان ببرد و شاید این عمل نخستین وظیفه آن  
امام به شمار میرفت و چون آن حضرت قرآن جمع آوری شده در زمان عثمان را تقریر  
فرمود تقریر آنحضرت خود حجت عدم تحریف است.

### ۱۰- اعراب و اعجام قرآن

مسلمان پیش از اسلام، نقطه گذاری برای تشخیص حروف متشابه از یکدیگر  
معمول بوده است ولی به تدریج در نتیجه سهل انگاری و مسامحه آن روش از میان  
رفت و در مصحفی که در زمان ابوبکر جمع آوری شد و در دست حفصه بود نقطه گذاری  
برای بیان کیفیت قراآت موجود میبود. عثمان دستور داد بطور کلی از شکل و  
نقطه گذاری مصحف خودداری شود و مسلمانان هم نظر وی را تأیید میکردند. چون  
عرب با ملل دیگر آمیخت و اکثریت مسلمانان را ملل دیگر تشکیل دادند مخصوصاً  
وضع اعراب و اعجام برای مردم عراق ضرورت یافت.

وضع اعراب بنابر مشهور به امر زیاد، والی عراق توسط ابوالاسود دؤلی (ظالم  
بن حرث که بعضی در وجود وی تردید دارند) انجام یافت و علامات اعرابی نقطه هائی  
بود که با رنگی غیر از رنگ سیاه می گذاشتند و متن قرآن را با رنگ سیاه مینوشتند  
کمی بعد حجاج بن یوسف، یحیی بن یعمر عدوانی و نصر بن عاصم لثی را مأمور کرد که  
حروف متشابه را با علائمی مشخص سازند و آنان حرکات را با رنگ قرمز و نقطه های  
حرفی را با رنگی غیر از رنگ قرمز وضع کردند. بعد به تدریج علائم اعرابی صورت  
دیگری یافت و وضع شکل و اعراب در مصاحف تجویز شد و معمول گردید.



## ۱۱- اختلاف قرائت

اختلاف قرائت قرآن ناشی از چند اصل بوده است :

۱- احرف سبعه - چنانکه گفتیم بعضی از احادیث، قرآن مجید بد هفت حرف نازل شده یعنی در بسیاری از موارد ممکن بوده یکی از هفت لفظ که در معنی متحدند قرائت شود و به عبارت دیگر بعضی از قبائل عرب میتوانستند تمام یا قسمتی از الفاظ قرآنی را به لهجه خود بخوانند . البته پس از گذشتن عصر پیغمبر (ص) هر قبیله لهجه خود را اصیل میدانست و لهجه‌های دیگر را فرعی یا بی اعتبار مینداشت .

۲- اختلاف در ختم و شروع آیات .

۳- اختلاف وصل و فصل و اماله و ادغام و اظهار و به عبارت دیگر اختلاف در کیفیات تجویدی .

۴- اختلاف در اعراب و شکل حروف . البته نوع اخیر کمتر ولی خطرناکتر بوده است و به همین جهت مسلمین به زودی در مقام رفع این اختلاف برآمدند . باری بر اساس اختلافاتی که از اصول چهارگانه ناشی بود و غرض‌های دیگری هم به آن میپیوست قرائت مختلف معمول گردید و بالاخره از میان قرائت، هفت قرائت را برگزیدند و به باقی قرائت نام شواذ اطلاق گردید و به تدریج آنها را از رواج انداختند . در دوره فعلی قرائت عاصم به روایت حفص معمول است .

اینک نام قراء سبعه با تاریخ وفات و راویان آنها به صورت فهرست نگاشته می‌شود .

۱- نافع بن عبدالرحمن بن ابی نعیم لثی . قاری مدینه متوفی به سال ۱۶۹ هجری اصل او از اصفهان است و راویان وی «قولون» و «ورش» بودند .

۲- ابن کثیر - ابوسعید عبدالله بن کثیر بن عمر بن زادن ، قاری مکه متوفی به سال ۱۲۰ هجری راویان وی «بزی» و «قنبل» بودند .

۳- ابو عمر و زبان بن علاء بن عماد ، قاری بصره متوفی به سال ۱۵۴ راویان وی «دوری» و «سوسی» بوده‌اند .

۴- ابن عامر ابو نعیم یا ابو عمران عبدالله بن عامر یحصی قاری شام، دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز و بعد از او را دریافته است بنابراین در نیمه دوم قرن اول میزیسته و اوایل قرن دوم را نیز درک کرده است. راویان وی «هشام» و «ابن ذکوان» بوده اند.

۵- عاصم - ابوبکر عاصم ابی النجود بن بهدله، قاری کوفه متوفی به سال ۱۲۷ یا ۱۲۸ هجری راویان وی «ابوبکر شعبه» و «حفص» بوده اند.

۶- حمزه - ابو عماره حبیب بن عماره زیبات تیمی قاری کوفه متوفی به سال ۱۵۶ راویان او «خلف» و «خلاد» بوده اند.

۷- کسائی ابوالحسن علی بن حمزه کسائی، قاری کوفه متوفی به سال ۱۸۹ اصل او ایرانی است و راویان وی «ابوالحارث» و «دوری» بوده اند.

خواجه حافظ شیرازی گوید:

عشقت رسد بفریاد ار خود بسان حافظ قرآن زبر بخوانی در چارده روایت

بعضی عدد هفت حرف را نشانه کثرت دانسته و انواع بیشتری از قراآت را تجویز کرده اند. حافظ ابی خیر محمد بن محمد دمشقی مشهور به ابن الجزری متوفی به سال ۸۳۳ هجری کتاب جامع و سودمندی دارد بنام «النشر فی قراآت العشر» وی ده قرائت را برگزیده و اختلاف قراآت را به هفت وجه منقسم میسازد و به این ترتیب هفت حرف را توجیه می کند.

## ۱۲- اعجاز قرآن

قرآن معجزه جاودان و محکمترین دلیل نبوت حضرت خاتم است. در زمانی که قرآن نازل میشد فصحاء و بلغای عرب که در اقلیم سخن مقام امارت داشتند قرآن را میشنیدند و تحدی قرآن هم به سمع ایشان میرسید لکن از آوردن ده سوره و حتی یک سوره یا یک آیه مانند آن عاجز ماندند. اعجاز قرآن به عقیده نگارنده بر چندین اصل مبتنی است:

۱- تأثیر آن در نفوس. این اثر اختصاص به زمان نبوی نداشته و همیشگی و دائمی است.

۲- معانی و مطالب قرآنی که ازجانبی عقاید پاک در مردم به وجود میآورد و از جانب دیگر مردم را با هم الفت داده برای فعالیت‌های اجتماعی آماده و مهیا می‌سازد.

۳- تناسب الفاظ با معانی.

۴- انتخاب الفاظ - الفاظ قرآنی به قسمی انتخاب شده که در بیشتر موارد هفت لفظ به جای یکدیگر قرار می‌گرفته و در آهنگ و معنی قرآنی تغییری حاصل نمیشده است.

۵- آهنگ الفاظ - در الفاظ قرآنی آهنگ و ترنم خاصی نهفته است که دل را به نشاط و جانرا به انبساط درمیآورد.

۶- تشابه مطالب و معانی قرآنی - با اینکه قرآن مجید در مدت بیست و سه سال بر پیغمبر خاتم نازل گردید تمام آیات آن مؤید یکدیگر است و اختلافی از جهت معانی و انتخاب الفاظ در قرآن موجود نیست «افلایتدبرون القرآن و لوکان من عند غیر الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً».

### ۱۳- تفسیر و تأویل

لفظ تفسیر مقلوب تسفیر و از ریشه سفور به معنی برداشتن حجاب است و در آیه ۳۵ از سوره فرقان در معنی تفصیل و بیان به کار رفته است. «ارتور جفری» از قول «فرانکل فرانکو» نقل می‌کند که وی اصل کلمه تفسیر را لفظی سریانی دانسته است. تأویل به معنی نتیجه دادن و بازگرداندن و عاقبت بینی است. علماء سلف، تأویل را یا با تفسیر مرادف می‌شمردند یا اینکه تأویل را کشف مراد قرآنی که با ظاهر موافق باشد تعریف می‌کردند لکن متأخرین، تأویل را کشف معانی مخداه ظاهر میدانند.

قرآن کتابیست که اصولی کلی اجتماع و حقایق توحید را بیان کرده است و مکلفین

باید جزئیات رفتار و کردار خود را با مقررات آن مطابقت دهند. مسلماً همه مردم در فهم قرآن یکسان نبوده‌اند و با اینکه الفاظ قرآنی مفهوم همه بوده باز در استنتاج احکام و تکالیف، بعضی فرومی‌ماندند. در زمان پیغمبر برای رفع اختلاف یا مستقیماً به حضرتش مراجعه می‌کردند و یا به واسطه صحابه از بیانات پیغمبر بهره‌مند می‌شدند. در زمان خلفاء راشدین مراجعه به صحابه مشکلات مردم را حل می‌کرد. همینکه در حدود يك قرن از هجرت پیغمبر گذشت اولاً اوضاع اجتماعی و عقاید و مذاهب اعراب قدیم فراموش گردید ثانیاً اسباب نزول بعضی از آیات قرآنی از خاطرها محو شد یا آن‌که مورد تردید و اختلاف واقع گردید. ثالثاً بر اثر مرور زمان معنی بعضی از لغات عربی تحول و تطور یافت و رابعاً عده‌ای از ملل دیگر که مسلمان شده بودند عقاید و اهواء خود را می‌خواستند جزء سنن و احکام اسلامی وارد کنند و به هر وسیله می‌کوشیدند که برای معتقدات خویش مؤیداتی از قرآن فراهم آرند مخصوصاً یهودیان سعی داشتند که تورات و افسانه‌های مذهبی خود را به قصص قرآنی پیوندند و باینکه ایراد قصدها در قرآن صرفاً برای عبرت و استفاده از شهرت آنها بوده یهودیان می‌خواستند از هان مردم را به افساندها و خرافات خود متوجه سازند و وسیله‌ای برای تجدید منصب‌کهاات خویش مهیا کنند. باری تفسیر قرآن نخست برای بیان اسباب نزول و وجوه قراآت و تبیین لغات و بیان مطالب به وسیله استفاده از احادیث وضع شد.

عبدالله بن عباس پسر عموی پیغمبر به عنوان امام المفسرین مشهور است حضرت علی علیه السلام نیز به توضیح مطالب قرآنی همت گماشت. حسن بصری و تابعین دیگر از قبیل قتاده و مجاهد و سدی از مفسرین طبقه اولند و همچنین تفسیر منسوب به امام حسن عسکری و تفسیر علی بن ابراهیم قمی از تفاسیر شیعه در دوران اول به شمار می‌آید. در قرن سوم هجری محمد بن جریر طبری بزرگترین تفاسیر را نوشت و ضمن انجام اغراض اساسی تفسیر، چون به تاریخ علاقمند بود قصص قرآنی را به وسیله قصدهای تورات و اسرائیلیات کامل ساخت.

تفسیر طبری که جامع البیان نامیده میشود مأخذ تفاسیر دیگر واقع گردید.

عده‌ای از دانشمندان بخارا به امر پادشاه سامانی تفسیر طبری را با حذف اسناد به فارسی ترجمه کردند.

کتاب تفسیر، بیشتر به روش تفسیر جامع‌البیان تدوین شده و از جمله آنهاست: الکشف والبيان عن تفسیر القرآن تألیف ثعلبی و کتاب الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن تألیف ثعلبی و کتاب تفسیر القرآن العظیم گرد آورده ابن کثیر و لباب التأویل فی حقایق-التنزیل تألیف خازن و الدر المنثور تألیف جلال‌الدین سیوطی.

از اواخر قرن چهارم تفسیر قرآن هدف‌های دیگری به خود گرفت. فلاسفه خواستند که دین را با فلسفه مطابقت دهند و به همین نظر ابن‌سینا بعضی از سوره‌قرآنی را به سبک فلسفی تفسیر کرد و امام فخر رازی تفسیر کبیر خود مفاتیح‌الغیب را بر این مبنی نوشت و در دوره صفویه ملاصدرا هم برخی از سوره‌ها را به روش فلسفی و عرفانی تفسیر نمود.

تفسیر غرائب القرآن و «رغائب الفرقان» تألیف نیشابوری و تاحدی «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» و سبع المثانی تألیف آلوسی از این قبیل است و تفسیر فارسی روض الجنان تألیف ابوالقحوح رازی از تفاسیر جامع قرن پنجم هجری به‌شمار می‌رود. باطنیه به حدیثی استناد جستند و گفتند قرآن دارای ظهرو بطنی است و بطن آن‌هم بطنی دارد و برای قرآن به هفت تا هفتاد بطن قائل شدند و به معنی حدیث (انزل القرآن علی سبعة احرف) را ناظر به این موضوع دانستند. عرفا تفسیر را به صورت تأویل درآوردند.

تفسیر کشف الاسرار تألیف ابوالفضل رشیدالدین میبیدی معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری و تأویلات عبدالرزاق لاهیجی و تفسیر روح‌البیان و تفسیر منظوم صفی‌علیشاه بر این مبنی نوشته شده است. اخیراً خواستند که قرآن را با علوم طبیعی موافقت دهند و تفاسیری از قبیل تفسیر جواهر القرآن تألیف شیخ طنطاوی پیدا شد و اخیراً تفسیر آیات الکوئیه در مقام برآمد که مسائل علمی امروزه را از قرآن مجید استنتاج کند. عده‌ای هم در همه ادوار، روش پسندیده قدیم را در تفسیر حفظ کردند. تفسیر مجمع‌البیان تألیف ابوعلی فضل‌بن حسن طبرسی و جمع‌الجوامع از همان مؤلف

و تفسیر تبیان شیخ محمد بن حسن طوسی و تفسیر انوارالتنزیل تألیف قاضی بیضاوی و تفسیر جلالین (تألیف جلال الدین سیوطی و جلال الدین محلی) و تفسیر فارسی زواره و تفسیر صافی تألیف ملا محسن فیض کاشانی و تفسیر فارسی ابوالفتح رازی از این قبیل است. جارالله زمخشری در تفسیر کشاف بیشتر به نکات نحوی و بیانی توجه کرده و در تفسیر بحرالمحیط تألیف ابو حیان نیز به این نکات توجه کافی شده است و علماء دیگر هم در باب بلاغت قرآن مجید کتابها نوشته اند که کتاب دلایل الاعجاز از جمله آنها است. عده ای هم به جنبه فقهی آیات کریمه نظر داشته اند و آیات الاحکام را تفسیر کرده اند. کنز العرفان فاضل مقداد که تحت عنوان تفسیر شاهی ترجمه شده است و آیات الاحکام شیخ اسماعیل جزایری و درة البیان مقدس اردبیلی در تفسیر آیات احکام مطابق مذهب شیعه اثنی عشری است. ابوبکر محمد بن عبدالله معروف به ابن العربی مطابق مذهب شافعی و ابوبکر احمد بن علی الرازی موافق مذهب حنفی احکام القرآن نوشته اند.

برخی از مفسرین در مقام مبارزات مذهبی برآمدند و به نقل قصص و احادیث مجعول دست زدند که از ذکر کتب آنان در این مورد خودداری میشود.

در دوران اخیر شیخ محمد عبده در مقام آن برآمد که اصول اجتماعی را از آیات قرآنی استنتاج کند و حق هم با او بود زیرا قرآن برای تنظیم اجتماع و بیان نظامات اخلاقی و مدنی نازل شده است. تفسیر ناقص عبده قدم اول را در این باره برداشت افسوس که رشید رضا آنرا از مقصود و منظور مؤلف منحرف گردانید، ولی خوشبختانه مطابق روش عبده محمد مصطفی مراغی تفسیر تمام قرآن را نوشته و با همان اسلوب کتاب فی ظلال القرآن تألیف سید قطب هم تدوین یافته است. بعضی از دانشمندان متأخر از قبیل سرسید احمد خان در مقام تأویل خوارق عاداتی که در قرآن مسطور است برآمده اند و اگر این روش به حد افراط نرسد و از سعه معانی الفاظ و مجازات قرآنی استفاده شود ممکن است جهت ارشاد مردم به حقایق قرآنی سودمند واقع شود. نگارنده راجع به تفسیر معتقد است که اولاً باید به روش ابن کثیر قرآن را با قرآن تفسیر کرد. ثانیاً بایستی به مسائل اجتماعی و احکام قرآنی توجه بیشتری داشت و به ویژه مقایسه اصول حقوقی اسلام با مبانی حقوقی ملل دیگر جهت

باز نمودن علو مقام فقه اسلامی کمال ضرورت را دارد . ثالثاً مقایسه قصص مشابهی که در کتب یهود موجود است از نظر شناساندن مقام ارجمند قرآن بسی سودمند میباشد . رابعاً چون ادراک صحیح معانی قرآنی با معرفت اسباب نزول آیات ، رابطه محکمی دارد بایستی تا آنجا که ممکن باشد در اسباب نزول دقت شود و در این زمینه توجه به کتاب اسباب نزول ابوالحسن واحدی نیشابوری و کتاب لباب النقول فی اسباب النزول تألیف جلال الدین سیوطی بسیار لازم و مفید مینماید .

#### ۴- الفاظ غیر عربی در قرآن

در اینکه آیا الفاظ غیر عربی در قرآن وجود دارد یا اینکه تمام الفاظ قرآن عربی است میان علماء اختلاف است و همه بر وجود اعلام غیر عربی در قرآن اتفاق دارند . حق اینست که عرب به وسیله تجارت و بازرگانی و در نتیجه عده ای از حوادث تاریخی با اقوام حبشی و مصری و رومی و نبطی و ایرانی مربوط گردیده و از ایشان لغاتی آموخته است و بیشتر آن لغات را با آهنگ و لهجه خود ملایم ساخته و به اصطلاح معرب کرده است . بیگمان وجود چند لفظ غیر عربی در عباراتی که بیشتر الفاظ آن عربی است و ترکیب و ساختمان الفاظ نیز عربی میباشد آن عبارات را از عربیت خارج نمیسازد چنانکه در تضاعیف سخنان فارسی بسیاری از کلمات عربی و ترکی و زبانهای دیگر موجود است و ما آن سخنان را فارسی میدانیم . تحقیق در الفاظ غیر عربی قرآن میبایست موضوع کتابی جداگانه واقع شود و از حدود این کتاب خارج است فقط برای آنکه فتح بابی شده باشد عده ای از الفاظی که صاحب اتقان از کلمات غیر عربی شناخته و در قرآن مندرج است ذیلاً ذکر میشود . نخست ابن السبکی این نوع الفاظ را منظوم ساخته سپس ابن حجر چهار بیت بر آن افزوده و جلال الدین سیوطی صاحب اتقان هم یازده بیت به آن ابیات اضافه کرده است .

#### ۱- از ابن السبکی :

السلسیل و طه کورت بیع	روم و طوبی و سجیل و کفور
وزنجبیل و مشکاة سراق مع	استبرق صلوات سندس طور
کذا قراطیس ربانیهم و غسا	ثم دینار القسطاس مشهور

کذلك قسوة و اليم ناشئة  
له مقاليد فردوس بعد کذا  
۲- ابيات ابن حجر :

وزدت حرم و مهل و السجل  
وقطنا و اناه ثم متکأ  
وهيت و السكر الاواه مع خصب  
صرهن اصرى و غيض المأمع وزر

کذا السرى والاب ثم العجت مذکور  
دارست يصهر منه مصهور  
و اوبى معه و الطاغوت مسطور  
ثم الرقيم مناص و السنا النور

۳- ابيات سيوطى صاحب اتقان :

وزدت يس والرحمن مع ملکو  
ثم الصراط و درى يحور و مر  
وراعنا طفقاً اهدنا ابلعى و وراء  
هود و قسط و کفر زمرة سقر  
شهر مجوس و اقفال يهود حوا  
بعيراً زرو حوب وردة عرم  
ولينه فومها را هو و اخلد مز  
و اقلم ثم اسفار عنى کتبا  
وحطة و طوى و الرس نون کذا  
مسک أباريق ياقوت رووافهنا  
و بعضهم عدّ الا ولى مع بطائنها

ت ثم سينين شطر البيت مشهور  
جان اليم مع القنظار مذکور  
والارائك و الاکواب مأثور  
هون يصدون و المنساء مسطور  
ريون کنز و سجين و تبير  
ال و من تحتها عبت و الصور  
جاة و سيدها القيوم موفور  
و سجدا ثم ريون تکثير  
عدن و منفطر الاسباط مذکور  
مافات من عدد الالفاظ محصور  
و الاخرة لمعانى الضد مقصور

صاحب اتقان ملا جلال سيوطى در اين باب ، کتاب کم حجمى به نام متوکلى دارد . علاوه بر الفاظ غير عربى که در ادبيات فوق جمع آورى شده و دقيقاً بايد در رساله ديگرى مورد تحقيق واقع شود لفظهاى اعجمى ديگرى نيز در قرآن مجيد وجود دارد و از اين قبيل است : صديق - بهيمه - احبار - سلم - قدوس - فرقان - قرآن - ابابيل - مؤنکات - امت - فرعون - مسجد و مانند اينها . بعضى از اين الفاظ عبرى الاصل و برخى آرامى الاصل است . کلمات غير عربى ديگرى هم در قرآن



مجید موجود است که اصل آنها را درست نمیتوان به دست آورد از قبیل : نقیر - قطمیر - مجید و مانند اینها ( شاید لفظ مجید از لفظ پهلوی مزدا مأخوذ باشد ).  
 ارتور جفری Arthur Jeffery کتابی تحت عنوان «مجموعه الفاظ خارجی در قرآن ( The foreign vocabulary of the Qur'an )» دارد و در کتاب خود ۳۱۸ لفظ غیر عربی را از قرآن برشمرده و ریشه بسیاری از آنها را معلوم داشته است . به شرح ذیل :

- ۱- اب ۲- ابابیل ۳- ابراهیم ۴- ابریق ۵- ابلیس ۶- اجر ۷- احبار
- ۸- آدم ۹- ادریس ۱۰- ارائك ۱۱- ارم ۱۲- آزر ۱۳- اساطیر ۱۴- اسباط ۱۵- استبرق
- ۱۶- اسحق ۱۷- اسرائیل ۱۸- اسس ۱۹- اسلم ۲۰- اسمعیل ۲۱- اعراف ۲۲- الله
- ۲۳- اللهم ۲۴- الیاس ۲۵- الیسع ۲۶- امة ۲۷- امر ۲۸- امشاج ۲۹- آمن ۳۰- انجیل
- ۳۱- آیه ۳۲- ایوب ۳۳- باب ۳۴- بابل ۳۵- بارك ۳۶- برا ۳۷- برزخ ۳۸- برهان
- ۳۹- بروج ۴۰- بشر ۴۱- بطل ۴۲- بعل ۴۳- بعیر ۴۴- بغال ۴۵- بلد ۴۶- بناء
- ۴۷- بنیان ۴۸- بهتان ۴۹- بهیمه ۵۰- بور ۵۱- بیع ۵۲- تاب ۵۳- تابوت ۵۴- تبع
- ۵۵- تبیر ۵۶- تجارة ۵۷- تجلی ۵۸- تسنیم ۵۹- تفسیر ۶۰- تنور ۶۱- ثواب ۶۲- توراۃ
- ۶۳- تین ۶۴- جواب، جمع جایبه ۶۵- جالوت ۶۶- جب ۶۷- جبت ۶۸- جبریل
- ۶۹- جبین ۷۰- جبن ۷۱- جزیه ۷۲- جلابیب ۷۳- جناح ۷۴- جنه ۷۵- جند
- ۷۶- جهنم ۷۷- جودی ۷۸- جبل ۷۹- حزب ۸۰- حصادوحصید ۸۱- حصن ۸۲- حطة
- ۸۳- حکمة ۸۴- حنان ۸۵- حنیف ۸۶- حواریون ۸۷- حوب ۸۸- حور ۸۹- خاتم
- ۹۰- خبز ۹۱- خردل ۹۲- خزانه ۹۳- خطئی ۹۴- خلاق ۹۵- خمر ۹۶- خنزیر
- ۹۷- خمیه ۹۸- داود ۹۹- درس ۱۰۰- درهم ۱۰۱- دهاق ۱۰۲- دین ۱۰۳- دینار
- ۱۰۴- ذکی ۱۰۵- راعنا ۱۰۶- رب ۱۰۷- ربانی ۱۰۸- ربیع ۱۰۹- ربیون
- ۱۱۰- رجز ۱۱۱- رجیم ۱۱۲- رحیق ۱۱۳- رزق ۱۱۳- رق ۱۱۵- رقیم ۱۱۶- رمان
- ۱۱۷- روضة ۱۱۸- روم ۱۱۹- زاد ۱۲۰- زبانية ۱۲۱- زبور ۱۲۲- زجاجة
- ۱۲۳- زخرف ۱۲۴- زرابی ۱۲۵- زکریاء ۱۲۶- زکی ۱۲۷- زکوة ۱۲۸- زنجیل
- ۱۲۹- زوج ۱۳۰- زور ۱۳۱- زیت ۱۳۲- ساعة ۱۳۳- سامری ۱۳۴- ساهرة

- ۱۳۵- سباء ۱۳۶- سبت ۱۳۷- سبّح ۱۳۸- سبیل ۱۳۹- سجّد ۱۴۰- سجد ۱۴۱- سجیل  
 ۱۴۲- سجن ۱۴۳- سحت ۱۴۴- سحر ۱۴۵- سراج ۱۴۶- سرادق ۱۴۷- سربال  
 ۱۴۸- سرد ۱۴۹- سطر ۱۵۰- سفر ۱۵۱- سفرة ۱۵۲- سفینه ۱۵۳- سکارا ۱۵۴- سکن  
 ۱۵۵- سکین ۱۵۶- سکینه ۱۵۷- سلام ۱۵۸- سلسله ۱۵۹- سلطان ۱۶۰- سلم  
 ۱۶۱- سلوی ۱۶۲- سلیمان ۱۶۳- سنبل ۱۶۴- سندس ۱۶۵- سورة ۱۶۶- سوط  
 ۱۶۷- سوق ۱۶۸- سیما ۱۶۹- سیناء ۱۷۰- شرک ۱۷۱- شرعی ۱۷۲- شهر ۱۷۳- شهداء  
 ۱۷۴- شیطان ۱۷۵- شیعہ ۱۷۶- صابئون ۱۷۷- صبیغة ۱۷۸- صحف ۱۷۹- صدقه  
 ۱۸۰- صديق ۱۸۱- صراط ۱۸۲- صرح ۱۸۳- صلب ۱۸۴- صلوات ۱۸۵- صلی  
 ۱۸۶- صنم ۱۸۷- صواع ۱۸۸- صوامع ۱۸۹- صورة ۱۹۰- صوم ۵۹۱- طاغوت  
 ۱۹۲- طالوت ۱۹۳- طبع ۱۹۴- طبق ۱۹۵- طهر ۱۹۶- طوی ۱۹۷- طور ۱۹۸- طوفان  
 ۱۹۹- طین ۲۰۰- عالم ۲۰۱- عبد ۲۰۲- عبقری ۲۰۳- عتیق ۲۰۴- عدن  
 ۲۰۵- عروب ۲۰۶- عزر ۲۰۷- عزیز ۲۰۸- عفريت ۲۰۹- علیون ۲۱۰- عماد  
 ۲۱۱- عمران ۲۱۲- عنكبوت ۲۱۳- عيد ۲۱۴- عیسی ۲۱۵- فاجر ۲۱۶- فاطر  
 ۲۱۷- فتح ۲۱۸- فخار ۲۱۹- فرات ۲۲۰- فردوس ۲۲۱- فرعون ۲۲۲- فراق  
 ۲۲۳- فلق ۲۲۴- فلك ۲۲۵- فیل ۲۲۶- قارون ۲۲۷- قدس ۲۲۸- قرآن  
 ۲۲۹- قربان ۲۳۰- قرطاس ۲۳۱- قریه ۲۳۲- قریش ۲۳۳- قسط ۲۳۴- قسطاس  
 ۲۳۵- قسیسون ۲۳۶- قصر ۲۳۷- قط ۲۳۸- قطران ۲۳۹- قفل ۲۴۰- قلم ۲۴۱- قمیص  
 ۲۴۲- قنطار ۲۴۳- قیامة ۲۴۴- قیوم ۲۴۵- کأس ۲۴۶- کافور ۲۴۷- کاهن  
 ۲۴۸- کبرياء ۲۴۹- کتب ۲۵۰- کرسی ۲۵۱- کفر ۲۵۲- کنز ۲۵۳- کوب  
 ۲۵۴- کیل ۲۵۵- لات ۲۵۶- لوح ۲۵۷- لوط ۲۵۸- مائده ۲۵۹- ماعون  
 ۲۶۰- مالک ۲۶۱- مثنائی ۲۶۲- مثقال ۲۶۳- مثل ۲۶۴- مجوس ۲۶۵- مدین  
 ۲۶۶- مدینه ۲۶۷- مرجان ۲۶۸- مرسى ۲۶۹- مریم ۲۷۰- مزاج ۲۷۱- مسجد  
 ۲۷۲- مسک ۲۷۳- مسکین ۲۷۴- مسیح ۲۷۵- مشکاة ۲۷۶- مصر ۲۷۷- مصور  
 ۲۷۸- معین ۲۷۹- مقالید جمع مقلاد ۲۸۰- ملة ۲۸۱- ملک ۲۸۲- ملک ۲۸۳- ملکوت  
 ۲۸۴- من ۲۸۵- منافقون ۲۸۶- منقوش ۲۸۷- منهاج ۲۸۸- مهیمن ۲۸۹- مواخر

۲۹۰- مؤنکة ۲۹۱- موسی ۲۹۲- میکال ۲۹۳- نبی ۲۹۴- نبوة ۲۹۵- نحاس ۲۹۶- نذر ۲۹۷- نسخه ۲۹۸- نصاری ۲۹۹- نمارق ۳۰۰- نوح ۳۰۱- نون ۳۰۲- هرون ۳۰۳- هامان ۳۰۴- هاویه ۳۰۵- هوثن ۳۰۶- وردة ۳۰۷- وزیر ۳۰۸- یا جوج و مأجوج ۳۰۹- یاقوت ۳۱۰- یحیی ۳۱۱- یعقوب ۳۱۲- یغوث ۳۱۳- یقطین ۳۱۴- یقین ۳۱۵- یم ۳۱۶- یهود ۳۱۷- یوسف ۳۱۸- یونس .

ضمناً قابل توجه است که بیشتر واژه های بهشتی مسطور در قرآن مجید ، اصل فارسی دارند چنانکه زرابی معرب زرباف و نمارق معرب نرمک و استبرق معرب سترک و زنجبیل معرب زنجبیل و ارایک هم ریشه با اورنگ است .

بحث در ریشه های لغات از نظر علمی و تاریخی و جامع شناسی بسیار مفید می- باشد و مسلماً وقتی که به یک زبان مطالب ابداعی تقریر گردد برای تعبیر معانی عالیه و سعت لغت لازمست و توسعه زبان ، اقتباس و نقل الفاظ را ایجاب می کند. آنچه را که ابداع بلکه اعجاز باید شمرد ادای معانی عالیه با الفاظ شیرین و روان و متناسب است که بر دلها نشست و محصول آن ، احکام و ارشادات و هدایت های پرمایه ایست که برای راهنمایی بشر کافی بوده و تاقیام قیامت نیز کافی و وافی خواهد بود .

### ۱۵- آخرین آیه نازل

تعیین آخرین آیه نازل بر پیغمبر اکرم مشکل مینماید و هر یک از صحابه آخرین آیه ای را که خود شنیده ، آخرین آیه قرآنی پنداشته است. به عقیده بعضی آیه «ربا» و به زعم عده ای آیه «دین» آخرین آیه نازل است . بعضی هم آیات ربا و دین را که در سوره بقره بهم متصلند و آیه «و اتقوا يوم ترجعون فيه الى الله» میان آنها فاصله شده است آخرین آیات قرآنی پنداشته اند. به موجب روایتی ابی بن کعب دو آیه آخر سوره «برائة» را به عنوان آخرین آیات قرآنی پنداشته است و آنرا به جامعین قرآن تسلیم کرده و آنان پذیرفته اند . بعضی هم آخرین آیه سوره نساء یعنی آیه «کلالة» را پایان نزول وحی پنداشته اند . به زعم عده ای آیه «اليوم اكملت لكم دينكم» که آیه ای از سوره مائده است خاتمه نزول وحی بوده . آخرین سوره قرآن را بعضی سوره «نصر» و برخی سوره «برائة» و عده ای سوره «مائده» دانسته اند. آنانکه آیات «ربا» یا آیات «دین» را

پایان قرآن می‌پندارند گفته‌اند هشتاد و یک روز یا نه روز پس از نزول آخرین آیه قرآنی حضرت پیغمبر جهانرا بدرود گفته است .

## ۱۶- ترجمه‌های قرآن بزبان های اروپائی

این قسمت با اندك تصرفی از ترجمه تاریخ قرآن زنجانی نقل میشود :

ابتدا هیچکس به ترجمه قرآن مبادرت ننمود مگر بعد از اینکه کتب لغت و فرهنگ‌ها زیاد گردید و اولین ترجمه قرآن به زبان لاتینی که در ابتدا، زبان علمی اروپا بود در سال ۱۱۴۳ میلادی به قلم « روبرت کنت Robert - Kennett » انجام گرفت . او را در این کار « پطرس طیطلی Pedroditoledo » و یک دانشمند دیگر غربی یاری کردند . پس از آن قرآن مجید از راه اندلس و اسپانیا به اروپا داخل شد، لکن در ابتدا ، غرض اروپائیان از ترجمه قرآن زمینه چینی برای رد آن بوده است . بعد از آن در سال ۱۵۰۹ قرآن به لاتین ترجمه و انتشار یافت اما به خوانندگان اجازه داده نشده بود که آنرا متداول نمایند زیرا ترجمه بار دو اعتراضات طبع نشده بود . در سال ۱۵۹۴ « هنکلمان Hinckelmann » ترجمه خود را منتشر نمود بر اثر آن در سال ۱۵۹۸ چاپ « ماراکسی Marracci » باردهائی که داشت انجام گرفت و بعضی از جویندگان و باحثین در کتابخانه میسیون‌های آمریکائی در بیروت بر نسخه‌ای از چاپ ماراکسی آگاهی یافتند و بعد از آن قرآن شروع به جلوه و ظهور نمود و حقیقت خود را به عالمیان ثابت گردانید و از آنرو به زبان‌های اروپائی از انگلیسی و فرانسه و آلمانی و ایتالیائی و روسی و غیره ترجمه گردید به طوری که اکنون لغتی از ترجمه یا ترجمه‌های قرآن خالی نمانده و به این وصف، قرآن توجه دانشمندان دنیا را به جانب خود معطوف نموده است .

از قدیمترین ترجمه‌ها ، ترجمه « سالی Salee » به زبان انگلیسی است که در سال ۱۷۳۴ میلادی انجام گرفته با اینکه سالی در ترجمه قدری وسعت داده و مقید به حرف اصل نشده معذک ترجمه او از نفیس‌ترین ترجمه هاست .

## تذییل مترجم

ابوالقاسم صاحب مترجم تاریخ قرآن تألیف زنجانی نام چند تن از دانشمندان

اروپائی و خاور شناسان را که به ترجمه و طبع قرآن مجید مبادرت کرده یا خدمتی در اینراه انجام داده‌اند از کتاب «فرهنگ خاورشناسان» مؤلفه خود استخراج نموده و اسامی آنان را به ترتیب حروف لاتین بدینقرار نگاشته است :

۱- «انکلمان ابراهام Anclement Abraham» یکی از اروپائیان است که در چاپ کلام الله مجید اهتمام نموده و این کتاب مقدس را با مقدمه لاتینی در ۱۶۹۴ در هامبورگ به طبع رسانیده و ترجمه لاتینی قدیمتر از آن، ترجمه «یبلیاندر Bibliander» است که در ۱۵۴۳ انجام یافته.

۲- «اربانوس Arbanus» وی قرآن را در اوایل قرن هفدهم به لاتین ترجمه کرده است.

۳- «بارتلمی سنت هیلر Barthélemy - St. Hilaire» مرد سیاسی و فیلسوف و خاورشناس معروف متولد ۱۸۰۵ متوفی ۱۸۸۵ مترجم آثار ارسطو که قرآن کریم را در ۱۸۶۵ طبع نموده و کتاب محمد و قرآن را در همین سال نوشته و در پاریس به چاپ رسانیده است.

۴- «کازیمرسکی Casimeresqui» مستشرق لهستانی متوفی به سال ۱۸۷۰ که قرآن مجید را به زبان فرانسه ترجمه کرد و در ۱۸۴۰ به چاپ رسانید.

۵- «ادواردلین Edwards-Lane» خاورشناس انگلیسی متوفی به سال ۱۸۷۶ که در زبان عربی تخصص داشت و منتخباتی از قرآن کریم ترتیب داد.

۶- «فلایشر Fleisher» خاورشناس آلمانی متولد سال ۱۸۰۱ متوفی سال ۱۸۸۸ که خدماتی زیاد به علوم و معارف اسلامی نموده و کتبی چند نشر داده که از آن جمله تفسیر بیضاوی «انوارالتنزیل» در سه مجلد و فهرست آنست.

۷- «گلاندآنتوان Galland - Antoin» از خاورشنان فرانسه متولد سال ۱۶۴۶ و متوفی سال ۱۷۱۵ که مترجم کتبی چند از فارسی و عربی است. وی قرآن مجید را هم به زبان فرانسه ترجمه نموده است.

۸- «گوستا و فلوگل Gustave - Flugel» مستشرق آلمانی که از

دانشمندان مشهور است و در ۱۸۷۰ وفات یافته این خاورشناس خدماتی زیاد به معارف و دانش شرقی و اسلامی نموده متن عربی قرآن کریم را با کتاب نجوم الفرقان یا کشف الایات قرآن در ضمیمه کلام الله به سال ۱۸۴۲ به چاپ رسانیده است .

۹- «گوستاولوبون Gustave le Bon» خاورشناس معروف متولد به سال ۱۸۴۱ متوفی به سال ۱۹۳۱ که در کتاب تمدن عرب قسمتی از آیات قرآنی را به فرانسه ترجمه کرده و درباره قرآن بحث و مطالعاتی دارد .

۱۰- «ژان ملیا J. Milia» خاورشناس معاصر فرانسوی که قرآن مجید را به عنوان le Coran pour la France ترجمه کرده است .

۱۱- «ژول لایوم Jules Labume» خاورشناس و دانشمند معاصر که خدمتی بزرگ به قرآن مجید نموده و فهرستی مخصوص برای قرآن ترتیب داده و محتویات کلام الله را تحت ترتیب خاصی تدوین کرده است .

۱۲- «لیس ویلیام ناسو Lees Villiam Nassaw» خاورشناس قرن نوزدهم که ناشر آثار بسیاری از علمای اسلامی است و در طبع و نشر قرآن مجید و تفسیر کشف زمخشری مبادرت نموده .

۱۳- دکتر «ماردریس mardrice» خاورشناس که از دانشمندان آگاه بد زبان قرآن بوده و کتاب کریم را ترجمه نموده است .

۱۴- «نولدکه Noëildeke» آلمانی متولد به سال ۱۸۳۶ متوفی به سال ۱۹۳۱ استاد معمر و مستشرق و نویسنده تاریخ قرآن است و این اثر وی در سال ۱۸۹۰ به طبع رسیده است .

۱۵- «پالمر Palmer» دانشمند خاورشناس انگلیس استاد دانشگاه کمبریج که قرآن مجید را به انگلیسی ترجمه نموده و نشر داده و در سال ۱۸۸۳ وفات نموده است .

۱۶- «ساواری Savary» که از دانشمندان اروپا است ترجمه ای به قرآن مجید نوشته و به چاپ رسانیده است . علاوه بر ترجمه هائیکه مترجم تاریخ قرآن یادآور شده چند ترجمه دیگر

قابل ذکر است :

۱- ترجمه قرآن « Régis Blachère » در سال ۱۹۵۱ وی کتاب خود را در سه مجلد نگاشته و جلد اول آن را به تاریخ زندگانی پیغمبر و تاریخ قرآن اختصاص داده و در دو جلد دیگر آیات قرآنی را بر حسب نزول مدون ساخته و گاهی هم مباحثی را عنوان نموده است .

۲- ترجمه انگلیسی به قلم « N. J. Dawood » که در سال ۱۹۵۶ انتشار یافته و در ۱۹۵۸ با تجدید نظر و اصلاحات، مجدداً به طبع رسیده است در این ترجمه سور قرآن بر حسب ترتیب نزول تنظیم گردیده و ترجمه آن بسیار فصیح و ادیبانه است .

۳- ترجمه‌ای به زبان فرانسه به قلم « Edouard montet » استاد مدرسه زبانهای شرقی و دانشیار افتخاری دانشگاه ژنو در ۱۹۵۸ با مقدمه‌ای انتشار یافته و مترجم در پاورقی‌ها نظرانی از خود اظهار داشت که قابل دقت است . براین ترجمه « Risler » استاد مؤسسه آموزشی مسلمانان دیباچه‌ای نوشته است . ضمناً قابل یادآوری است که نخستین ترجمه قرآن به زبان فرانسه به وسیله « Byei » در سال ۱۶۴۹ میلادی بوده است و وی راجع به فواتح سور قرآنی نظرانی دارد .

« Victor Chauviu » هم درباره قرآن تحقیقاتی علمی کرده و فهرستی از نسخ خطی و نسخ چاپی قرآن ترتیب داده است .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید . ۲- دائرة المعارف اسلامی ( ترجمه فرانسه ) . ۳- معجم القرآن .
- ۴- کلید فهم قرآن . ۵- تاریخ قرآن تألیف ابو عبدالله زنجانی . ۶- مقدمه تفسیر مجمع البیان چاپ صیدا . ۷- مقدمه تفسیر تبیان . ۸- تفسیر سر سید احمد خان . ۹- الاتقان فی علوم القرآن . ۱۰- le coran ترجمه Edouard montet ۱۱ -
- le Coran تألیف Blachère . ۱۲- the coran ترجمه Dawood
- ۱۳- فرهنگ لغات خارجی قرآن تصنیف ارتور جفری ۱۴- التفسیر و المفسرون تألیف محمد حسین ذهبی .

« پایان گفتار هفتاد و یکم »

قریش نام یکی از قبائل عرب است که به واسطهٔ تعهد مناصب شرف، در حجاز اهمیت یافته بودند و حضرت محمد از آن قبیله ظهور کرده است. نام قبیلهٔ قریش در سورهٔ صدوشم که به نام قریش موسوم است مذکور افتاده و از سفرهای تجاری ایشان در تابستان و زمستان به جانب شام و یمن یاد شده و به پرستش خانهٔ مقدس کعبه که موجب ایمنی جان و مایهٔ تهیهٔ روزی ایشان شده مأمور گردیده‌اند.

به موجب روایتی در تفسیر تبیان بعضی از قراء، سورهٔ قریش را دنبالهٔ سورهٔ فیل پنداشته‌اند و عبارت «لایلاف قریش» را به آیهٔ «فجعلهم کعصف مأكول» متعلق دانسته‌اند. بنابراین تقریر، میبایست از میان رفتن نفوذ حبشه در حجاز مایهٔ تقویت قبیلهٔ قریش شده باشد. به هر حال، مورخین در این که پس از حضرت اسماعیل حکومت با، جرهم بوده یا بافرزندان اسماعیل، اختلاف دارند ولی مورخین متفقند که پرده - داری کعبه با بنی اسماعیل بوده و کلید کعبه را ایشان در اختیار داشته‌اند. پس از چندی بنی جرهم مناصب نامبرده را از «نابت» که از نوادگان حضرت اسماعیل بوده میگیرند و در نتیجهٔ استفاده از تولیت کعبه، بنی جرهم قوتی مییابند و صاحب مال و امکنتی میشوند. آنگاه راه ستمگری و تباہکاری پیش میگیرند تا آن که قبیلهٔ خزاعه برایشان تسلط مییابد و آنانرا منقرض میسازد. پس از مدتی قصی جد پنجم حضرت محمد بر خزاعه مسلط میشود و پرده داری و کلید کعبه به وی اختصاص مییابد.

قصی قبیلهٔ قریش را که در تمام حدود حجاز پراکنده بودند جمع میکند و از



این تاریخ همهٔ مناصب شرف، مخصوص قریش میشود.

چون کعبه زیارتگاه همهٔ اقوام عرب بوده و هر سال قبایل عرب از نقاط دوردست بدین مکان میآمده‌اند تمام فعالیت‌های اقتصادی در مکه مرکزیت مییافته و مقامات و مناصب نیز مخصوص کسانی بوده است که به وجهی با خانهٔ کعبه ارتباطی داشته باشند مناصب عمده در این زمان سدان و رفاده و سقای و قیاده بوده است.

سدان یا حجاب، پرده‌داری خانهٔ کعبه است و رفاده، وظیفهٔ خوان گستر است. سقای تهیهٔ آب گوارا برای حجاج است و قیاده ترتیب لشکر و افراشتن لواء است. قصی خانه‌ای در مکه ساخت تا سران قریش روزها در آنجا انجمن کنند و در امور مهم با هم مشورت بعمل آورند و آن خانه را «دارالندوه» یا «دارالمنتدی» نامید و ریاست این انجمن نیز از مناصب بزرگ به شمار آمد.

قبیلهٔ قریش شامل ده بطن بوده است بدینقرار:

- ۱- هاشم ۲- امیه ۳- عبدالدار ۴- اسد ۵- مخزوم ۶- تیم ۷- نوفل ۸- عدی ۹- حج ۱۰- سهم.

چون قصی به سن پیری رسید فرزند بزرگ او عبدمناف مناصب را برعهده داشت و بر قوم خود سروری میکرد. فرزندان عبدالدار پیش قصی شکایت کردند و قصی مناصب حجاب و رفاده و سقای و لواء را به بنی عبدالدار واگذاشت.

پس از مرگ قصی میان فرزندان عبدمناف و فرزندان عبدالدار بر سر این مناصب جنگ و ستیز درگرفت و در صلحی که دنبالهٔ جنگ کوتاهی پیش آمد اداره دارالندوه و لواء و سدان کعبه برای بنی عبدالدار باقی ماند ولی رفاده و سقای به فرزندان عبدمناف انتقال یافت.

منصب لواءداری، با ظهور اسلام ملغی گردید و عنوان دارالندوه نیز از میان رفت ولی هنوز کلید کعبه در دست بنی شیبه که از اعقاب بنی عبدالدار میباشند باقی است.

در وجه تسمیه قبیلهٔ قریش میان مورخین اختلاف است بعضی گفته‌اند که قریش از تقریش به معنی مجتمع ساختن مأخوذ است و چون قصی افراد پراکندهٔ این قبیله را

جمع کرده است قبیله او بدین نام موسوم شده‌اند. بعضی قریش را از قرش به معنی تجارت که شغل عمده آنها بوده مشتق میدانند عده‌ای هم میگویند قریش نام جانوری است دریائی که جانوران دیگر دریا را اطعمه خود میساخته است و این قبیله به واسطه تسلطی که بر قبائل دیگر داشته‌اند بدان جانور دریائی تشبیه شده‌اند و نام قریش به خود گرفته‌اند. زبان شناسان جدید حدس نوی دارند و شاید هم بی ارزش نباشد. اینان میگویند قصی یا هر شخص دیگری که مناصب کعبه را در تصرف خود آورده و زمام حکومت مادی و معنوی عرب را به دست گرفته خود را کورش یا کورش کوچک خوانده و قریش معرب کورش یا معرب و مصغر کورش میباشد.

قریش سه دسته بوده‌اند: یکی «ابطح» و دیگری «ظواهر» و سوم «مهاجر». اولین کسی که سفرهای تجاری را در زمستان به یمن و مصر و در تابستان به عراق و شام و ایران معمول کرد، هاشم، عمرو بن عبدمناف بود و سفرهای تجاری، در بالا بردن سطح زندگانی و تربیت افکار قریش و همچنین در جلب مردم به مکه مؤثر گردید.

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید. ۲- تفسیر تبیان. ۳- تاریخ دول العرب. ۴- کتاب از پرویز تاجنکیز.

«پایان گفتار هفتاد و دوم»

نام کعبه دوبار در سوره مائده مذکور است : یکی در آیه ۹۶ که کفاره قتل صید را هنگام احرام معین میکند و دیگر در آیه ۹۸ که شرف و مقام کعبه را معین میسازد «جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس» .

کعبه در قرآن مجید به نام بیت الحرام نیز نامیده شده و در سوره حج آیات ۲۹ و ۳۳ از کعبه به عنوان «بیت العتیق» یاد شده است . در علت این نامگذاری اخیر وجوهی ذکر کرده اند : بعضی گفته اند که چون از هرگونه جبروت و خودنمایی جباران آزاد است به نام عتیق مسمی است . عده ای این خانه را به واسطه کرامت و شرافتی که دارد مستحق نام بیت العتیق دانسته اند و بعضی هم بیت العتیق را اشاره به قدمت بنای آن گرفته اند و شاید فرض سوم مناسب تر باشد و در عین حال با دو نظر دیگر نیز قابل اجتماع است .

در سوره آل عمران آیه ۹۶ تصریحاً، کعبه نخستین خانه ای معرفی شده که برای مردم در «مکه مبارکه» برپا گردیده است. سوره بقره آیه ۱۲۱ بنای آنرا بدست حضرت ابراهیم و فرزندش اسماعیل حکایت کرده است «واذیرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل» ، و در آیه ۹۷ از سوره آل عمران حکم وجوب حج خانه بر مردم مستطیع صادر گردیده «فیه آیات بینات مقام ابراهیم و لله علی الناس حج البیت من- استطاع الیه سبیلاً» .

تمام ساختمانهایی که به شکل چهارگوش بنا شود در عربی کعبه خوانده میشود

و کعبه اسلام نیز نام خود را به همین مناسبت یافت است. بعضی بنای کعبه را به زمان حضرت آدم نسبت میدهند و میگویند کعبه، آفریده شد تا حضرت آدم به یادیت المعمور گرد آن طواف کند و طواف فرشتگان را به حول عرش الهی بد یاد آورد. میگویند حضرت آدم و زوجه اش حوا چون از بهشت فرود آمدند از یکدیگر جدا ماندند و هردو برای حج به جانب کعبه روان شدند و در جده یکدیگر را باز یافتند. این نوع احادیث گرچه مستند به سند صحیح نیست حاکی از آن است که بنای کعبه و تشریفات آن سابقه ماقبل تاریخی دارد، لکن دوران تاریخی این بنا در مذاهب از زمان حضرت ابراهیم شروع میشود. حضرت ابراهیم چون هاجر و فرزند خود اسماعیل را به مکه برد در یکی از سفرهای خویش کعبه را به عنوان معبد خدای یگانه برپا ساخت. در تورات هم از بنای مذبحی در حدود فاران بدست حضرت ابراهیم یاد شده است.

باری از دیر زمان، کعبه پرستشگاه قبائل مختلف عرب بوده است بعضی هم آنرا یکی از بیوت مجوسیان پنداشته اند و آنرا بیت زحل نامیده اند. محتمل است که وقتی این بنا، پرستشگاه اعراب مجوس هم واقع شده باشد.

در زمانی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله سی و پنج سال داشت کعبه ویران بود و قریش به تجدید آن دست زدند و در آن هنگام فقط به صورت چهار دیوار کوتاه بوده است. چون قریش برای تجدید بنای آن انجمن کردند ابن وهب یا ابو وهب برخاست و گفت نباید مال حرام صرف بنای این خانه مقدس شود. بر مبنای همین تصمیم بود که وجوه جمع آوری شده برای ساختن کعبه بر پایه های اول کفایت نکرد.

در سال ۶۳ هجری که عبدالله بن زبیر علیه یزید قیام کرد یزید به محاصره وی در مکه فرمان داد و در این محاصره، کعبه منهدم گردید. عبدالله بن زبیر کعبه را بر پایه هایی که حضرت ابراهیم انتخاب کرده بود از نو بنا کرد (مستند وی در تعیین قواعد بنا، حدیثی است که عایشه، خاله اش از حضرت پیغمبر روایت کرده است). بنای عبدالله بن زبیر دارای يك باب شرقی و يك باب غربی بود و هر دو باب با زمین هم سطح بود. چون عبدالله بن زبیر به دست حجاج در زمان عبدالملك كشته شد حجاج بنای کعبه را به پایه های قریش بازگردانید و دیوار شمالی را شش ذراع و يك وجب عقب

برد و اکنون پشت دیوار شمالی بریدگی است که آنرا جزء مطاف قرار میدهند و حطیم مینامند .

بنای فعلی کعبه تقریباً در میانه مسجد الحرام واقع و دو متر از زمین ارتفاع دارد . ساختمان کعبه به شکل چهارگوشی است که هر زاویه آن به جهتی از جهات اربعه متوجه است تا بنا در مقابل فشار باد و جریان هوا مقاومت کند و این طرح در ابنیه اهرام مصر نیز رعایت شده است . طول دیوارهای شمالی و جنوبی و شرقی و غربی به ترتیب  $۸۰/۲۵$  و  $۱۰/۸۸$  و  $۱۲/۲۵$  متر میباشد و ارتفاع کعبه فعلاً ۱۵ متر است ولی پیش از حجاج ارتفاع کعبه ۱۷ متر بوده است . حجاج دیوار شمالی را به اندازه شش ذراع و یک وجب عقب برده و به واسطه این تغییر ساختمانی، حجر الاسود بیرون کعبه در شمال شرقی قرار گرفته است . حجر الاسود سنگ سیاهی است و گویا از سنگهای آسمانی باشد که از کواکب جدا شده و به زمین سقوط کرده است . چون این سنگ بر اثر انتقال هائی که به وسیله فرمطیان پیش آمده شکافهائی برداشته است آنرا با پوششی از نقره پوشانده اند . باب کعبه در مشرق واقع است و با صفحاتی از نقره مذهب پوشانده شده و پیشخوان کعبه نیز از نقره میباشد و پایه دیوارهای کعبه به وسیله دیواره دیگری از سنگ مرمر استحکام پذیرفته و این دیواره را شاذروان مینامند .

تمام دیوارهای کعبه از خارج با پارچه مخصوصی به وسیله مصریها پوشانده میشود و این پیراهن هر سال تجدید میگردد و بر در کعبه پرده زر بفتی آویخته است . تهیه نخستین پیراهن کعبه را به تبع نسبت میدهند و میگویند تبع پیش از ظهور اسلام قصد کرد که کعبه را ویران سازد ولی چون به مکه وارد شد به بیماری سختی دچار گردید و به راهنمایی پزشکی دریافت که بیماریش نتیجه سوء قصد بدان خانه مقدس است . تبع در رؤیا مأمور گردید که بر کعبه پیراهن ببوشاند و رؤیای خود را فوراً متحقق ساخت .

باز مورخین نوشته اند که چون حضرت پیغمبر پس از فتح مکه به کعبه وارد شد ۳۶۰ بت در پیرامون کعبه دید و همه را به دست علی بن ابیطالب شکست . وجود ۳۶۰ بت

در کعبه شاید نشانه توجه مهر پرستان به خانه کعبه باشد .

دین مقدس اسلام که حافظ کلیه اصول مفید اجتماعی است کعبه را از سال دوم هجرت، قبله مسلمانان قرارداد و حج آنرا بر همه واجب ساخت تا مسلمین از هر ملت و اهل هر ناحیه که باشند گزیدگان سالیکبار گرد هم جمع شوند و در اوضاع سیاسی و اقتصادی همکاری کنند و نقشه‌های نوی برای ملل اسلامی طرح نمایند و سازمان واحد سیاسی و اقتصادی برای عموم ملل اسلامی تشکیل دهند .

تشریفات حج به عقیده نگارنده برای محو هر گونه غرور و تکبر است . دین مقدس اسلام خواسته که همه امتیازات ملی و شخصی ملغی گردد و موانعی که اشخاص و افراد را از یکدیگر جدا میکند از میان بریزد و با صفا و صمیمیت کامل، نمایندگان ملت‌ها به یکدیگر نزدیک شوند و قدمهائی اساسی در راه اصلاح شئون مسلمانان بردارند افسوس که این عمل مقدس اسلامی مانند اعمال دیگر از هدف اصلی منحرف شده است .

### مآخذ این مقال

۱ - قرآن مجید ۲ - معجم القرآن ۳ - تاریخ دول العرب ۴ - دائرة المعارف اسلامی ترجمه فرانسه .

« پایان گفتار هفتاد و سوم »

لات نام بت ثقیف است که در طائف بوده و قریش و قبائل دیگر عرب آنرا میپرستیدند. نام لات فقط یکبار در قرآن مجید در آیه ۱۹ از سوره «والنجم» مذکور است. این بت سنگی مربع شکل بوده است و برای آن خاندای برپا کرده بودند. قدما در وجه تسمیه آن میگفتند در زمانی بسیار دور مردی برای این سنگ مینشست و به زوار و حجاج روغن میفروخت و سوبق آنانرا به روغن میآمیخت به همین مناسبت او را لات به تشدید تاء یعنی آمیزنده سوبق به روغن مینامیدند. چون آن مرد روغن فروش مرد عمرو بن لحي گفت آن مرد نمرده بلکه به درون سنگ داخل شده است. از آن پس معمول شد که مردم آن سنگ را پرستیدند و سنگ را به نام آن مرد، لات نامیدند و به مرور زمان تاء تخفیف یافت و آنرا لات به تخفیف تاء خواندند.

روایت مذکور، اصل تاریخی ندارد حقیقت این است که لات از خداوندان مؤنث بابل است. اودختر بل و خواهر منات و اشتار بود و عبادت آن نخست از سوریه سرایت کرد و او را در سوریه «بابرجیس» نامیدند و زوجه «حداد» خدای باران پنداشتند. آنگاه پرستش این بت میان نبطی‌ها به نام لات معمول گردید. بنابر عقیده «استرابون» و «سیفانیوس» لات در نزد ربه النوع خورشید بوده است و به همین عنوان عبادت لات به عربها منتقل گردیده و اعراب هم این بت را مظهر خورشید می دانستند. «اللات» در نزد اعراب جاهلیت با «الاله» قرابت لفظی و معنوی داشته است و در زمان ظهور اسلام باز اعراب آنرا عبادت میکردند و حتی میگویند ابوسفیان

لات را با خود در جنگ «احد» همراه آورده بود .

باری حضرت پیغمبر ﷺ پس از فتح مکه مغیره بن شعبه را که بامتولی لات «عتاب بن مالک» خویشاوندی داشت مأمور هدم خانه لات گردانید و آن خانه به دست وی ویران شد . زنان ثقیف بر لات گریستند و شداد بن عارض آنرا از این کار بازداشت و به وسیله شعری ایشانرا به ترك لات و پرستش خدای یگانه دعوت کرد . چندی بعد در محل معبد لات مسجد طائف برپا گشت و در محل سنگ مربعی که وقتی به نام لات مورد پرستش قبائل عرب بود مناره ای ساخته شد که مؤذن هر روز از فراز آن مردم را به توحید و یکتا پرستی دعوت کنند .

یکی از مستشرقین نوشته است که در حدود طائف هم اکنون سنگی است که مردم عوام برای شفای بعضی از بیماریها به آن متوسل میشوند و تن خود را به آن میمالند . البته محتمل است که این نوع خرافات از عهد جاهلیت باقی مانده باشد و عوام مردم دارای چنین عقایدی باشند لکن دیگر کسی بدان بت توجه ندارد و نام لات به کلی از زبانها افتاده است .

خبری مجعول و بی اساس نقل میکنند که پیغمبر چون آیدهای ۱۹ و ۲۰ از سوره نجم را قرائت میکرد شیطان بر زبان وی جاری ساخت که لات و عزی و منات ، بزرگوارانند و باید به شفاعت ایشان امیدوار بود . میگویند این قصه به گوش مهاجرین حبشه رسید و به حجاز بازگشتند .

برخی از مستشرقین این خبر مجعول را اساس تبلیغات سوء قرار داده و گفته اند که پیغمبر نخست با قریش سازش کرده و چون اسلام قوت یافته با آنان از در مخالفت درآمده است . خبر مذکور به کلی مجعول است و پیغمبر اسلام هرگز از آئین توحید منحرف نشد چه اگر انحرافی حاصل شده بود مورد اعتراض واقع میشد و اعتراض مشرکین در این باب معاندات دیگرشان در قرآن مجید با ذکر جواب منعکس میگردد .

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید ۲- دائرة المعارف اسلامی ۳- معجم القرآن ۴- حیات محمد تألیف دکتر میکال پاشا .

«پایان گفتار هفتاد و چهارم»



## ۱- لقمان در قرآن مجید

نام لقمان در سوره ۳۱ دوبار مذکور است و به همین مناسبت سوره ۳۱ به نام سوره لقمان موسوم است . مفاد آیات ۱۱ و ۱۲ این سوره چنین است :

« به لقمان حکمت بخشیدیم و گفتیم که خدا را سپاسگزار باش . کسی که خدا را سپاسگزاری کند، شکرانه به سود او خواهد بود و آن کس که ناسپاسی کند بدانند که خدا بی نیاز و ستوده است . ای پیغمبر یادآور آن هنگام را که لقمان به عنوان اندرز به فرزند خود گفت : به خداوند شك میاور، زیرا شك ستمی بزرگ است . »

آیات ۱۳ و ۱۴ به نظر میرسد که جزء گفتار لقمان نباشد زیرا ترجمه آن چنین است : « به آدمی سپارش کردیم که با پدر و مادر خود نیکی کند زیرا مادر او را با مشقت و زحمت در شکم پرورد و تا آنگاه که او را از شیر بازگرفت، دوسال در زحمت بود . ای آدمی مرا و پدر و مادر خود را سپاسگزار باش . تنها بازگشت به سوی من خواهد بود . اگر پدر و مادر با تو بستیزند و بخوانند به اکراه ترا به شك وادارند ، از آنان فرمان برداری مکن و در این دنیا به نیکی صحبت دار و از کسی پیروی کن که به جانب من بازگشته و توبه کرده باشد . بدان که مرجع همه شما به سوی من خواهد بود و شما را از کردارهایی که در دنیا کرده اید با خبر خواهم ساخت . »

مفسرین، آیات ۱۳ و ۱۴ را ناظر به سعد بن ابی وقاص میدانند و میگویند مادرش سوگند یاد کرده بود که تا او از اسلام بازنگردد غذا نخورد .

آیات شائزده تا نوزده اندرز لقمان بفرزند خویش است : «ای پسر عزیزم هر عمل نیک و بدی که انجام دهی هر چند اندك باشد و هر چند نهفته و دور دست تصور شود، خداوند آن را حاضر میسازد گرچه در آسمان و زمین و یا در دل سنگ سخت نهان گردد. خداوند با مورنهان آگاه است. ای پسر عزیزم نماز را بیایدار و بنیکی دستور ده و از کردار ناشایست پیشگیری کن و بر مصیبت وارد شده شکیباش چه شکیبائی از بهترین و گزیده ترین کارهاست . روی خود را برای مردم درهم مکش و با تکبر بر روی زمین راه مرو چه خداوند، متکبر و بخود بالنده را دوست ندارد . در راه رفتن خود ملایم باش و آواز خود را نیز ملایم ساز چه زشت ترین آوازا بانگ خران است . »

## ۲- لقمان در داستانهای جاهلیت

در زمان جاهلیت اشعار حکمی بلقمان نسبت میداده اند ولی بعضی از مورخین معتقدند که لقمان جاهلیت غیر از لقمان مذکور در قرآن است . لقمان جاهلیت را فرزند عاد میپنداشته اند و او را از جمله معمرین میشمردند . انتساب وی بعاد شاید از نظر طول عمر مردم این قبیله بوده است .

بهر حال، ابو حاتم سجستانی در کتاب «المعمرین» لقمان را از جهت طول عمر در درجه دهم ذکر میکند و میگوید بعد از هلاك قوم عاد بوی عمر هفت کرکس عطا شده چون کرکسی بمیرد کرکس دیگری جانشین آن شود. کرکس هفتم را که «لبد» نام داشت لقمان خواست پرواز دهد و از مرگ او در پیش خودش مانع شود ولی اینکار ممکن نشد و بالاخره لبد مرد و عمر لقمان پایان رسید (در داستان روملوس نیز بقصه چند کرکس برمیخوریم) .

عده ای لقمان دوران جاهلیت را بالقمان حکیم مذکور در قرآن یکی میدانند و او را فرزند «با عورین ناهوربن تارح» یعنی عموزاده حضرت ابراهیم می شناسند و او را خواهرزاده یا خاله زاده ایوب هم پنداشته اند . بعضی هم وی را یکی از دوران بنی-اسرائیل بشمار آورده اند. بزعم عده ای لقمان، معاصر حضرت داود بوده و وزارت داود را برعهده داشته است . او مخیر شده است که از حکمت و نبوت یکی را برگزیند و او

حکمت را اختیار کرده و نبوت نصیب حضرت داود شده است.

بیشتر مفسرین نبوت لقمان قائل نیستند فقط «عکرمه» و پیروانش او را پیغمبر میدانند و در قرآن مجید نبوت او تصریح نشده است.

### ۳- لقمان در نظر ارباب قصص

لقمان در نظر ارباب قصص مردی از نژاد سیاه معرفی می‌شود که از اهل سودان مصر بود و بر دگی روزگار می‌گذاشته و خواجه خود را شیفته حکم و اندرزهای خویش کرده است.

۱- خواجه‌اش روزی باو دستور میدهد که از ناپاکترین اعضاء گوسفند برایش خوراکی ترتیب دهد. لقمان طعامی از دل و زبان گوسفند فراهم میکند و پیش خواجه می‌آورد. روز دیگر، خواجه بهترین خوراک را از اعضاء گوسفند میخواهد. باز لقمان دل و زبان گوسفند را بحضور او می‌آورد و بخواجه می‌گوید: هیچ چیز ناپاکتر از دل و زبان ناپاک نیست و هیچ چیز بهتر از زبان و دل پاک وجود ندارد.

این قصه جزء قصص «ازب» یونانی متوفی بسال ۵۶۰ قبل از میلاد یافت میشود جز آن‌که در قصه ازب از دل سخنی بمیان نیامده است.

۲- خواجه لقمان در حال مستی با عده‌ای شرط کرده بود که آب دریا را بنوشد. چون بهوش آمد و شرط خود را غیر معقول یافت، بلقمان متوسل شد. لقمان بدوستان خواجه‌اش گفت: خواجه من فقط نوشیدن آب دریا را بعهد گرفته شما باید راه رودهائی را که بدریا میریزد مسدود کنید تا خواجه بشرط خود وفا کند.

این قصه بصورت شرط بندی کشیش با امپراطور روم ضمن داستانهای رومی موجود است.

۳- روزی لقمان با غلامان دیگر برای آوردن انجیر بی‌اغ میرود. غلامان همه انجیرها را می‌خورند و لقمان را هم در کار خود برخلاف حق، متهم می‌سازند. لقمان پیشنهاد میکند که خواجه بهمه غلامان آب گرم بخوراند و آنان را بداند. در نتیجه اینکار از دهان غلامانی که انجیر خورده بودند انجیر دفع میشود. (این قصه نیز جزء

داستان‌های ازپ آمده است).

داستانهایی به نام داستانهای لقمان در ۱۲۹۹ میلادی بوسیله ژوزف درنبورگ منتشر گردیده که بیشتر قصص آن بداستانهای ازپ شبیه است. این نوع داستانها نخست در یونان پیدا شد و «هزی یود» و «ازپ» و «آرشیلوک» و «آلسه» از این قبیل داستانهای منظوم داشتند. مخصوصاً قصص ازپ شهرتی بسزا داشته و سقراط و ارسطو از آن استفاده کرده‌اند و بتعمیلات وی متمثل شده‌اند. «باربریوس» قصص ازپ را بنظم درآورد و در اوایل قرون وسطی به وسیله یکی از نویسندگان روم شرقی قصص منشور ازپ تهیه شد ولی نشر آن ناشیوا بود معیناً آن نشر ناشیوا منشأ رواج قصص ازپ در اروپا گردید.

داستانهای ازپ بسریانی هم ترجمه شده و از سریانی عبری نقل گردیده است و شاید از ترجمه عربی ازپ بعضی قصص بلقمان حکیم منسوب باشد و ممکن است قصص لقمان منبعی جداگانه داشته و بر حسب اتفاق، تطابق پیش آمده باشد. چون در داستانهای که «ژوزف درنبورگ» بنام داستانهای لقمان جمع آوری کرده از حیوانات مخصوص عربستان نام برده نمیشود، مستشرقین احتمال میدهند که اصل یا بعضی از آن داستانها از قصص ازپ مقتبس باشد.

«راندل هارس» لقمان را با «اخیکار» (استزی کر Stésichore شاعر غنائی یونان) مطابقت میدهد زیرا بعضی امثال لقمان را در ضمن امثال اخیکار یافته است. از آن جمله اخیکار میگوید:

سرت را پائین بینداز، آهسته حرف بز، پائین ویش پیت را نگاه کن، زیرا اگر از بلند حرف زدن ممکن بود خانه ساخته شود خر در روز دو خانه می ساخت. باز اخیکار میگوید: همچنان که باغ، کود می خواهد کودک چوب لازم دارد. لقمان میگوید زدن برای کودک همچنان لازم است که آب برای زراعت. اخیکار میگوید: با دانا بیوند تا دانا شوی و از همنشین با اشخاص منازعه جو و بر حرف بیرهیز که در زمره آنان محسوب نشوی. لقمان میگوید: اگر مردان خدا را بینی با آنها پیامیز چه اگر آشنائی با ایشان داشته باشی حق صحبت را نگاه خواهند داشت و به دوستی

خواهند افزود و اگر مردان خدا ناشناسی را دیدی با ایشان میبوند چه اگر با آنان آشنائی داشته باشی حق صحبت نگاه نخواهند داشت و اگر جاهل باشی بر جهل تو خواهند افزود .

حق این است که سخنان حکیمانه و لطائفی که ملل دارند تا حدی یکدیگر شبیه‌اند و خواه و ناخواه در یکدیگر می‌آمیزند چنان‌که در زمان مابسیاری از لطائف را به بهلول یا ملا نصرالدین نسبت میدهند و حال آنکه شخصیت ایشان مسلم نیست و شاید بسیاری از قصه‌های منسوب بدیشان از آن ملتهای دیگر باشد .

باری در مجمع الامثال میدانی ، بسیاری از حکم لقمان مضبوط است و محمد بن اسحاق ثعلبی در عرائس التیجان خود مجلسی به حکمت‌های لقمان اختصاص داده است .

#### ۴- لقمان و بلعام

بعضی لقمان را با بلعام مطابقت داده‌اند علت این مطابقت در مرحله اول وحدت نام پدر لقمان و پدر بلعام است ، زیرا در سلسله‌النسب هر دو نام پدرشان « باعور » ضبط شده است . در مرحله دوم کلمه بلعام از ریشه « بلع » و لقمان از ریشه « لقم » با هم مشابهت معنوی دارند . در مرحله سوم بعضی خواسته‌اند که برای لقمان شخصیتی در تورات بیابند و او را بر بلعام منطبق ساخته‌اند اما این مطابقت درست نیست زیرا بلعام به موجب تورات ملعون است و قرآن مجید هم به نقل بیشتر مفسرین به ملعون بودن او در سوره نحل اشاره‌ای دارد (ومثله کمثل الکلب الخ .)

#### ۵- انعکاس داستانهای لقمان در ادبیات فارسی

۱- سعدی فرماید : لقمان را گفتند : ادب از که آموختی گفت : از بی‌ادبان ، هر چه از ایشان در نظر ناپسند آمد از آن پرهیز کردم . لقمان را گفتند : حکمت از که آموختی . گفت : از نایبانیان که تا جایی نبینند قدم ننهند .

در بوستان فرماید :

نه تن پرور و نازک اندام بود  
زبون دید و در کار گل داشتش  
بسالی سرائی ز بهرش بساخت

شنیدم که لقمان سیه فام بود  
یکی بنده خویش پنداشتش  
جفاد دید و با جور و قهرش بساخت

چو پیش آمدش بنده رفته باز  
 بپایش در افتاد و پوزش نمود  
 بسالی ز جور و جگر خون کنم  
 ولی هم ببخشایم ای نیکمرد  
 تو آباد کردی شبستان خویش  
 غلامیست در خیل ای نیکبخت  
 دگر ره نیازمیش سخت دل  
 هر آنکس که جور بزرگان نبرد  
 در گلستان فرماید : کاروانی در زمین یونان بردند و نعمت بقیاس بیردند  
 بازرگانان گریه و زاری کردند و خدا و پیغمبر شفیع آوردند و فایده نبود .  
 چو پیروز شد دزد تیره روان  
 چه غم دارد از گریه کاروان  
 لقمان حکیم اندر آن کاروان بود . یکی گفتش از کاروانیان : مگر اینان را  
 نصیحتی کنی و موعظه ای فرمائی تا طرفی از مال ما دست بدارند که دریغ باشد چندین  
 نعمت که ضایع شود . گفت : دریغ باشد کلمه حکمت با ایشان گفتن .  
 از بوستان :

نکو گفت لقمان که نازیستن  
 به از سالها بر خطا زیستن  
 از گلستان :

کنج صبر اختیار لقمان بود  
 هر کرا صبر نیست حکمت نیست  
 باز از گلستان :

چو لقمان دید کاند در دست داود  
 همی آهن بمعجز ، موم گردد  
 نرسیدش چه میسازی که دانست  
 که بی پرسیدنش معلوم گردد  
 از مثنوی مولوی :

بهر لقمه گشته لقمانی کرو  
 وقت ، لقمانست ای لقمه برو  
 از برای لقمه ای این خار خار  
 از کف لقمان برون آرید خار  
 در کف او خار و سایه اش نیز نیست  
 لیکن از حرص ، آن تمیز نیست

خاردان آرا که خرما دیدم‌ای      زانك بس نان كور و بس نادیدم‌ای  
جان لقمان که گلستان خداست      پای جانش خسته خاری چراست؟  
امتحان کردن خواجه لقمان زیر کی او را

نه که لقمان را که بنده پاك بود      روز و شب در بندگی چالاك بود  
خواجه اش میداشتی در کار پیش      بهترش دیدی ز فرزندان خویش  
زانك لقمان گرچه بنده زاد بود      خواجه بود و از هوی آزاد بود  
گفت شاهی شیخ را اندر سخن      چیزی از بخشش زمن درخواست کن  
گفت ای شه شرم ناید مر ترا      که چنین گوئی مرا زین بر ترا  
من دو بنده دارم و ایشان حقیر      وان دو بر تو حاکمانند و امیر  
گفت شه آن دو چه اند این ذلتست      گفت آن يك خشم و دیگر شهوتست  
شاه، آن دان کو ز شاهی فارغست      بی مه و خورشید، نورش بازغست  
مخزن آن دارد که مخزن ذات اوست      هستی آن دارد که با هستی ندوست  
خواجه لقمان به ظاهر خواجه وش      در حقیقت بنده، لقمان خواجه اش  
در جهان باز گونه، زین بسیست      در نظرشان گوهری کم از خسیست

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲۰- دائرة المعارف اسلامی (ترجمه فرانسه) ۳- عرائس التیجان
  - ثعلبی ۴۰- تفسیر تبیان ۵- مجمع الامثال میدانی
  - ۶- Dictionnaire général biographie (Larouasse)
  - ۷- گلستان و بوستان سعدی ۸- مثنوی مولوی
- «پایان گفتار هفتاد و پنجم»

نام لوط بیست و سه بار در قرآن مجید در خلال سوره های انعام و اعراف و حجر و انبیاء و حج و شعراء و نمل و عنکبوت و صافات و ص و قمر و تحریم مذکور است .

### ۱- قصه لوط در قرآن مجید

بنابر مفاد آیات کریمه قرآنی، لوط به حضرت ابراهیم ایمان آورده و خود هم رتبه رسالت داشته است، اما قوم او تبهکار بوده اند و به جای زنان با پسران می آمیختند و درملاء، مرتکب کارهای زشت میشدند و از اینرو مستحق عذاب گردیدند. فرشتگانی از طرف خدا مأمور شدند تا بر آن قوم شکنجه و عذاب وارد آورند. این فرشتگان نخست به حضور حضرت ابراهیم آمدند و ناشناس مهمان او شدند. در اثناء میهمانی، مأموریت خویش را به عرض ابراهیم رسانیدند و او را به تولد اسحاق مژده دادند و به حضرت ابراهیم گفتند که خاندان لوط جز زوجه اش نجات خواهند یافت. از آنجا فرشتگان به شهر لوط رفتند و به رسم میهمانی به خانه لوط وارد شدند و خود را به او معرفی کردند و گفتند شبانه خود با خاندانت باید از این شهر بیرون شوید و به پشت سر خود ننگرید. تبهکاران شبانه دورخانه لوط را گرفتند و از او خواستند که جوانان تازه وارد را تسلیم ایشان کند. لوط دختران خود را به ایشان پیشنهاد کرد ولی ایشان پذیرفتند. خاندان لوط با حضرت لوط هنگام سحر از شهر بیرون آمدند. در اثناء راه، زوجه لوط که از جمله مؤمنان نبود پشت سر نگریست و دچار عذاب شد و بقیه



خاندان لوط نجات یافتند (نام زوجه لوط را واله، ضبط کرده اند). شهر به امر حق واژگون شد و سنگهای سجیل نشانه دار از آسمان فرو ریخت و آن قوم ستمکار را از میان برد. در قرآن از شهر سدوم نامی برده نشده ولی در سوره نجم و توبه و حافه بر شهرهای ویران شده عنوان مؤتفکه و مؤتفکات اطلاق گردیده و گویا مؤتفکه مأخوذ از لفظ عبری «مهبکا» باشد که معنی آن با معنی مؤتفکه نزدیک بلکه مطابق است.

## ۲- قصه لوط در تورات

به موجب تورات، لوط پسر هاران و برادر زاده حضرت ابراهیم بود و با حضرت ابراهیم از اورکله بیرون آمد و با وی به کنعان و مصر سفر کرد. پس از بازگشت از مصر چون میان شبانان وی و شبانان حضرت ابراهیم جنگ و خصومت به وقوع می پیوست، لوط از حضرت ابراهیم جدا شد کمی بعد به دست مهاجمین اسیر گردید و او را حضرت ابراهیم از اسارت نجات بخشید. مردم شهر سدوم و چند قصبه دیگر به گناهان آلوده شدند و هر چند آنانرا لوط نصیحت کرد سودمند نیفتاد. فرشتگان مأمور عذاب، نخست به حضور ابراهیم آمدند و آنگاه به نزد لوط رفتند. زن لوط تبہکاران را از آمدن میهمانان باخبر ساخت و آنان خواستار اجرای عادت مألوف خود شدند ولی عذاب بر ایشان نازل گردید و خاندان لوط به دستور فرشتگان از شهر خارج شدند و به پشت خود ننگریستند. فقط زوجه لوط به پشت سر نگریست و به ستون نمک مبدل شد. لوط با دختران خود به کوه موآب پناهنده گردید. تورات راجع به آمیزش لوط با دختران خود داستانی دارد اما در تورات، لوط سمت پیغمبری ندارد و در قرآن مجید لوط در عداد انبیاء شمرده شده است.

قصه لوط در کتاب وصیتنامه ابراهیم نیز موجود است و بیان آن کتاب با بیان قرآن نزدیک تر میباشد.

## ۳- داستان لوط در نظر ارباب قصص اسلامی

ارباب قصص اسلامی منجمله طبری از کتب یهود استفاده کرده اند و قصه لوط را تفصیلاتی داده اند. از آن جمله گناهان و زشتکاریهای قوم لوط را شماره کرده اند

و از فرشتگان مأمور عذاب نام برده اند . نام زوجۀ لوط و دختران او را ذکر کرده اند و گفته اند علت اینکه زن لوط به ستون نمک مبدل شده آن بوده است که وی به عنوان گرفتن نمک به خانه های تبهکاران رفته و آنانرا از میهمان داری لوط باخبر ساخته است ( این مطلب در مدراش هاگادول باب ۱۹ شماره ۴ مذکور است ) . بعضی هم گفته اند که زوجۀ لوط با افروختن چراغهای متعدد زشتکاران را باخبر ساخته است . به هر حال عمل زشت قوم لوط که لواط باشد در نقساط دیگر مشرق منجمله ایران معمول گردیده و لوط ولوطی والواط و کلمات مشابه دیگر برسر زبانها افتاده است .

لوط در زبان عبری به معنی پوشش است و لوت با تاء منقوط در زبان فارسی بنابر نقل برهان قاطع با واو معروف به معنی برهنه و عریان است و به معنی امرد، هم آمده و با واو مجهول به معنی غذای لذیذ است . کویر کرمان و خراسان را نیز به مناسبت خالی بودن از گیاه و درخت کویر لوت نامیده اند .

بعضی اشکانیان را که از نزدیکی کویر لوت ناحیۀ پارت برخاسته اند اشتباهاً با قوم لوط یکی پنداشته اند ولی این عقیده درست نیست زیرا تورات مسلماً پیش از اشکانیان تدوین شده است و به علاوه اشکانیان از این عادت زشت مبری بوده اند و گویا این فساد از سواحل مدیترانه به سایر نقاط جهان سرایت کرده باشد و برحسب اوضاع و احوال چنین عادت با دریا نوردان و کشتیرانان مناسب می نماید بنابراین حدس نامبرده صرفاً ناشی از قرابت لفظی لوط با لوت است .

#### ۴- تعبیر عذاب

به نظر میرسد که ویرانی شهر لوط و خرابی بسیاری از بلاد دیگر که بناگهان اتفاق افتاده و از این نوع خرابی در قرآن مجید تحت عنوان صیبه و صاعقه و ظله یاد شده، نتیجه اشتعال گازهای نفتی بوده که در این سرزمینها وجود داشته است . آنگاه که مردم فاسد میشدند و تبهکاری در پیش میگرفتند از جهتی برای رفع خطرات طبیعی در مقام تدبیر و چاره جوئی نبودند و از جانب دیگر به فرمان حق ، بلایای طبیعی که در زیرزمین نهان بود به صورت آتشفشان یا احتراق نفت و گازهای دیگر

خودنمائی میکرد و بساط نخوت و تبهکاری اقوام فاسد را از زمین برمیچید تا صالحان جانشین طالحان شوند و دامن عدالت و داد بگسترند و از نعم الهی بهره‌مند گردند.

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید. ۲- تورات. ۳- قاموس کتاب مقدس. ۴- تفسیر طبری. ۵- معجم القرآن.
- ۶- برهان قاطع.

«پایان گفتار هفتاد و ششم»

مالك به عنوان وصفی، در سیاق مفرد، یکی از اوصاف الهی است که در سوره فاتحه آیه چهارم «مالك يوم الدين» و در سوره آل عمران «قل اللهم مالك الملك» مذکور است و در سیاق جمع نیز به معنی دارای سلطه و ملك، در سوره یس «فهم لها مالكون» مندرج میباشد. مالك به این معنی در موضوع بحث ما وارد نیست. آنچه مورد بحث این مقاله است لفظ مالك مندرج در آیه ۷۷ از سوره زخرف میباشد که هر چند مفسرین آنرا علم شخصی ندانسته و خازن آتش ترجمه کرده‌اند مع هذا چنان مینمایند که مالك در این مورد علم یا شبه علم باشد و در زبان محاوره‌ی شخص زشت روی بدخو را مالك دوزخ مینامند.

در میان اعراب جاهلیت و همچنین در میان یهود کسانی به نام مالك نامیده شده‌اند و چون بظن قوی، اینگونه اسماء از نامهای آلهه اخذ شده به نظر میرسد که مالك هم از نام مولك که ملوك و ملكوم نیز موسوم است مأخوذ باشد. در سفر لایوان باب ۱۸ شماره ۲۱ از مولك و در سفر اعداد باب ۷ شماره ۴۳ از ملوك و در کتاب اول پادشاهان باب ۱۱ شماره ۵ و کتاب عاموس باب ۵ شماره ۲۶ از ملكوم نام برده شده است. مولك و ملوك و ملكوم هر سه نام بتی مسین مجتوف بوده که بر کرسی مجوفی می‌نشسته است و قربانی انسانی در حضور او میکذارانیده‌اند. بدین ترتیب که در جوف بت، آتش بر میافروختند و چون حرارت بازوانش به درجه‌ی سرخی میرسید قربانی را که غالباً طفل بود در آغوش او جای میدادند و برای آنکه فریاد قربانی

شنیده نشود مردم طبل مینواختند و هلهله و شادی میکردند. اسرائیلیان هنگامی که در وادی هننوم بودند به پرستش این بت دچار شدند از این روی عده‌ای از مستشرقین پنداشته‌اند که لفظ جهنم از هنوم نام وادی که معبد مولک در آن بوده مأخوذ باشد. (رجوع شود به مقاله جهنم) برخی پنداشته‌اند که ملکوم غیر از مولک باشد اما صاحب قاموس کتاب مقدس مولک و ملکوم هر دو را نام همان بت مسین میدانند که سری به شکل سرگوساله داشته و تاجی بر سر او می‌گذاشتند (شاید لفظ ملک به معنی پادشاه هم از نام این بت گرفته شده باشد).

در قرآن مجید از آیه ۷۵ تا آیه ۷۷ سوره زخرف حال گنهکاران (مجرمین) چنین وصف شده است: مجرمان در جهنم جاویدانند. عذاب ایشان تخفیف نمی‌یابد و از شدت عذاب و یأس از رحمت حق غمگین و خاموش‌اند. ما بر آنان ستم روا نداشتیم بلکه آنان خود ستم بر خویش کردند. گاهی خاموشی را درهم میشکنند و آواز میدهند ای مالک از پروردگارت بخواه که ما را بمیراند. مالک در پاسخ ایشان می‌گوید که شما در جهنم هنوز باید مکث کنید (یعنی دوران عذاب شما به پایان نرسیده است).

در تفسیر صافی به نقل از تفسیر مجمع البیان از حضرت علی روایت شده آن حضرت یا مالک را یا مال به صورت منادای مرخم قرائت می‌فرموده و در این باره گفته است که دوزخیان از شدت عذاب و اندوه و یأس بر تلفظ کامل لفظ مالک قادر نیستند و با ترخیم او را ندا میکنند.

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- معجم المفهرس ۳- تورات ۴- قاموس کتاب مقدس ۵- تفسیر مراغی ۶- تفسیر صافی.

« پایان گفتار هفتاد و هفتم »

لفظ مجوس فقط یکبار در قرآن مجید در آیه هفدهم از سوره حج مذکور است و پس از یهود و نصاری و صابئین و پیش از مشرکین از مجوس نام برده شده است . از نظر اینکه در این آیه تصریح بصاحب کتاب بودن مجوس نشده ، علماء اسلام درباره نجاست و طهارت این ملت و همچنین در چگونگی رفتار با آنان اختلاف دارند . مراد از مجوس در آیه کریمه پیروان زرتشت است و شاید پیروان مانی هم ناظر باشد زیرا آئین مانوی در عربستان پیش از اسلام رواجی داشته و مانویان را اعراب بنام مجوس میشناخته اند .

شهرستانی در ملل و نحل خود مجوس را اعم از زرتشتی میدانند و این ملت را به سه فرقه کیومرثیه و زروانیه و زرتشتیه منقسم میسازد .

کلمه مجوس ایرانی الاصل است و بوسیله آرامیها با تغییر صوتی و حرفی مختصری در زبان عرب وارد شده است . راجع بریشه و تاریخچه این لغت، نوشته شادروان استاد پور داود از کتاب «یسنا» در اینجا نقل میشود :

زرد نویسندگان قدیم از کلمه مغ پیشوای دینی زرتشتی اراده شده است و همین کلمه است که در همه السنه اروپائی موجود است . موثقین از نویسندگان قدیم میان مغهای ایرانی و مغهای کلدانی فرق گذاشته اند . مغان ایران کسانی هستند که بفسفه و تعلیم زرتشت آشنا هستند اما مغان کلدیه در ضمن تعلیم دینی خود از جادو و طلسم و شعبده نیز بهره ای دارند . چنانکه میدانیم در سراسر اوستا جادو و جادوگری نکوهیده

شده است. نظر باینکه این کلمه به کلدانیان نیز اطلاق شده، برخی از مستشرقین پنداشته اند که این لغت اصلاً از آشور و بابل باشد ولی امروزه شکی نداریم که این کلمه ایرانی است و از ایران بـخاک بابل و آشور رسیده است. باید بخاطر داشت که بابل در سال ۵۳۹ پیش از مسیح بدست کورش هخامنشی فتح گردید و از همان عهد، دین زرتشتی در آن سر زمین و از آنجا بممالک بالاتر شرقی نفوذ یافت. ابدأً غریب نیست که کلمه مغ را نویسندگان خارجه به آذربائیان ایرانی و پیشوایان کلدانی داده باشند و با هم نزد برخی از آنان این دو گروه بهم دیگر تخیل شده باشند. در اوستا يك بار در جزو يك لفظ مرکب کلمه «موغو» ذکر شده است اما کلمات دیگری که از ریشه همین کلمه است مکرراً در خودگاتها آمده است. از آن جمله است کلمه مگ که در یسنای ۲۹ قطعه ۱۱ و یسنای ۴۶ قطعه ۱۴ و یسنای ۵۱ قطعه ۱۱ و ۱۶ و یسنای ۵۳ قطعه ۷.

مفسرین اروپائی اوستا، این کلمه را بمعانی مختلف گرفته اند اگر این کلمه را بالغت سانسکریت مگه که بمعنی ثروت و پاداش و دهش است مربوط دانسته بمعنی دهش و بخشش بدانیم مقرونتر بصواب است.

کارمغان ایران همان اجرای مراسم دینی بوده است. «امیانوس مارسلینوس» مورخ رومی که در قرن چهارم میلادی میزیسته مفصلاً از مغهای ایران گفتگو کرده است و در ضمن مینویسد از زمان زرتشت تا با امروز مغان بخدمات دینی گماشته هستند. سیسرون خطیب رومی که در يك قرن پیش از میلاد میزیسته مغان نزد ایرانیان از فرزندان و دانشمندان بشماراند. کسی پیش از آموختن تعالیم مغان پیادشاهی ایران نمیرسد. «نیکولاس» از شهر دمشق نوشته: کورش دادگری و راستی را از مغان آموخت همچنین حکم و قضا در محاکمات با مغان بوده است. کتابی در تاریخ چین که در سال ۵۷۲ میلادی نوشته شده موسوم به «وی شو» که در تاریخ سلسله «وی» میباشد و از وقایع سنوات ۳۸۶ تا ۵۳۵ میلادی صحبت میدارد، در فصل ۱۰۲ شرحی راجع بایران «پوسی» عهد ساسانیان مینویسد و از آن جمله از موهو که در زبان چینی بمعنی مغ است اسم میبرد و میگوید: آنان در جزو اشخاص

بزرگ رسمی هستند که امور محاکمه جنائی و قضائی را اداره میکنند. در مآخذ خودمان نیز همین مشاغل از برای آنان معین شده است. موبد اسمی که امروز هم به پیشوایان زرتشتی داده میشود همان کلمه مغ است غالباً در شاهنامه آمده که کار نویسندگی و پیشگوئی و تعبیر خواب و اخترشناسی و پند و اندرز با موبدان است بسا هم طرف شور پادشاه اند.

در کتیبه داریوش بزرگ در بهستان مکرراً به کلمه «مغ» برمیخوریم «گئوماتا» که به اسم بردیا برادر کمبوجیه و پسر کورش سلطنت هخامنشیان را غصب نموده و خود را پادشاه خوانده بود يك مغ بوده است. در تورات و انجیل نیز چندین بار به این اسم برمیخوریم. در کتاب ارمیا باب سی و نهم در فقره ۳ راجع به لشکرکشی بخت النصر (نبوکد نصر ۶۰۵ تا ۵۶۲ پیش از مسیح) به اورشلیم در جزو سران و خواجه-سرایان و سرداران بزرگ، مغان نیز همراه پادشاه بابل بوده اند. در انجیل متی در آغاز باب دوم مندرج است که سه تن از مغان در مشرق ستاره ای دیدند از آن تولد عیسی را در اورشلیم دریافته اند و به راهنمایی آن ستاره از برای ستایش عیسی به بیت لحم آمده اند. در قرآن مجید نیز یکبار کلمه مجوس که به این هیأت از زبان آرامی به عربها رسیده ذکر شده است این کلمه در زبان عربی به معنی مطلق زرتشتی است. موغو در اوستا، موگو در فرس و موک در پهلوی و مغ در فارسی و هیأت دیگر این کلمه «موبد» از زمان بسیار قدیم تا به امروز اسمی است که به پیشوایان دین زرتشتی داده شده و داده میشود. مغ اسم قبیله مخصوص آن چنان که هرودت نوشته نبوده است. چنانکه میدانیم نزد زرتشتیان از قدیم تا به امروز مقام پیشوائی میرائی بوده و هست بنابراین مغان قدیم و امروزه از خاندان مخصوصی بوده و هستند یعنی از خاندانی که از پشت به پشت سمت پیشوائی دین داشته اند.

متفقاً نویسندگان قدیم، زرتشت را مؤسس آئین مغ یا به عبارت دیگر آورنده دین مزدیسنی دانسته اند. «پرفریوس» فیلسوف قرن سوم میلادی مینویسد: «مغ به زبان بومی کسی است که از علم الهی مطلع و ستاینده پروردگار است» «دیوگریسوس - توموس» فیلسوف یونانی قرن اول میلادی مینویسد: «مغان مردمانی هستند که به خصوص



به راستگوئی امتیاز پیدا کرده‌اند و برازندگی خاصی از برای ستایش ایزدان و اجرای مراسم آنان دارند ولی توده مردم از نادانی، جادوگران را چنین مینامند. افلاطون فیلسوف معروف یونانی و بسا بزرگان دیگر که از زرتشت ذکر کرده‌اند او را موجد فلسفه مغ و نخستین مغ دانسته‌اند و برخی دیگر از نویسندگان مغان را پیرو آئین زرتشت نوشته‌اند.

کلیهٔ مکتوبات نویسندگان قدیم راجع به تعالیم مغها بسیار مفید است و از برای تاریخ مذاهب دیگر کمال اهمیت را دارد. از شهرت و نفوذی که دین ایران در قدیم داشته به خوبی میتوان دریافت که تا به چه اندازه فلسفه دین زرتشتی در میان فلاسفه قدیم یونان رواج داشته و تا به چه اندازه نفوذ زردیسنی به دین یهود و بعدها به دین عیسی آسان بوده است.

(پایان نقل از یسنای استاد پورداود)

کلمهٔ موبد که در اصل، مغوپ بوده از کلمهٔ مغ گرفته شده و در زبان امروز فرانسه و انگلیسی مازیک به معنی ساحر و سحرآمیز استعمال میشود و در زبان لاتین مکوس و در زبان فرانسه ماز «mage» به معنی ساحر و مازی «magie» به معنی سحر است و هیچ تردید نیست در اینکه علوم از سحر منشأ گرفته است.

ظهور زردشت از خاندان اسپیتمان یا سپیتمان بر حسب تاریخ سنت، اواخر قرن هفتم یا اوایل قرن ششم پیش از میلاد مسیح بوده است، لکن اسناد تاریخی، ظهور او را از این تاریخ پیشتر میبرد و در نظر استاد پورداود قول «خسانتوس» که ظهور او را ۱۰۸۰ سال قبل از میلاد مسیح میداند معتبرتر مینماید.

زردشت یا زرتشت بر حسب لغت به معنی دارندهٔ شتر زرد است و به این قبیل نامها در اسامی ایران باستان زیاد برمیخوریم. مولد زردشت بطن قوی در حدود آذربایجان بوده و آسرزمین برای آتشکده‌ها و پرستش آتش مناسب بوده است. زرتشت در عین حال که به یگانگی معتقد است اهورا مزدا را فقط مبدأ خیر میداند و آفرینش شرور را به مبدأ دیگری که اهریمن «انگرمینو» مینامد نسبت میدهد. اهورا مزدا با اهریمن مبدأ شر در جنگ و ستیز است و بالاخره بر اهریمن

غالب خواهد شد. در زمان ساسانیان «زروان» که در نظر زرتشت مخلوق اهورا مزدا میبود خداوند یگانه به شمار رفته و اهورا مزدا مظهر او شده است. دین زرتشت که آئین مغ و آئین مزدیسنی نامیده میشود از سرزمین ایران به ممالک مجاور منجمله به بابل انتقال یافته و از آنجا در زمانی بالنسبه قدیم در میان ملل سامی منجمله عرب رواج گرفته است.

در کتب لغت عرب، مجوس را جمع میدانند و مفرد آنرا مجوسی ضبط میکنند و افعال مجس و مجس و تمجس افعال جعلی است که از مجوس اشتقاق یافته است. بدون شك مردم عرب پیش از اسلام به کیش مجوسیت آشنا بوده‌اند زیرا پادشاهان ساسانی قسمتی از عراق را تحت تصرف داشتند و به عربستان بارها لشکر کشی کرده بودند وعده‌ای از لشکریان ساسانی به نام ابناء احرار یا آزادگان یا اسواران (اساوره) در یمن اقامت داشتند. بعضی از عقاید زرتشت از قبیل بقاء روح و جزاء عمل و نماز و اوراد و زمزمه و مانند اینها بیگمان مورد توجه مشرکین قرار گرفته و بعضی از قسمتهای آن نظر مصلحان را نیز به خود جلب کرده بوده است. یکی از اعمال ایشان که «گوره» یعنی پرستش و سجدۀ شاهان بوده مورد نفرت مصلحان قرار گرفته و شاید لفظ کفر از آن مشتق باشد و همین امر شاید موجب آن شده که بعضی مجوسیان را از جمله کفار و مشرکان به شمار آورند. عدۀ مجوسیان در حجاز مسلماً کم بوده و مانند یهود و نصاری دارای تشکیلات و سازمان مذهبی در حجاز نبوده‌اند. پس از آنکه فتوحات اسلام در زمان پیغمبر شروع شد و مسلمین به عمان و بحرین لشکر کشی کردند مسلمانان با ملت مجوس روبرو شدند. راجع به دستور پیغمبر نسبت به مجوس دو حدیث مختلف روایت شده است: به موجب يك حدیث حضرت پیغمبر مجوسیان را میان کشته شدن و قبول اسلام مخیر ساخته و به موجب حدیث دیگر حضرت رسول دستور داده است که از مردم عمان و بحرین جزیه بگیرند و آنانرا از جمله کفار ذمی به شمار آورند و بنا بر نقل بعضی از تفاسیر، این دستور پیغمبر موجب اعتراض شده و برای رفع اعتراض معترضین نادان، آیه صدو پنج از سورۀ مائده نازل گردیده است.

(یا ایها الذین آمنو علیکم انفسکم لایضرکم من ضل اذا اهتدیتم). در تفسیر صافی، مولانا فیض، شأن نزول آیه را حسرت بردن و افسوس خوردن مؤمنان بر حال کفار ذکر کرده و گفته است: مسلمانان از اینکه کفار با طیب خاطر دین اسلام را نمیپذیرفتند متحسر بودند و آیه مذکور برای تسلیت خاطر آنان نازل شده است، لکن از فحوای آیه میتوان دریافت که آیه مذکور جواب اعتراض است نه تسلیت و دلجوئی. گویا افراطیون میخواستند که هر کس را که اسلام نپذیرد از دم شمشیر بگذرانند در صورتی که صاحب شریعت اسلام میخواست که دین مبین با تفکر و تأمل پذیرفته شود و کسانی که پس از اتمام حجت، عناد و لجاج میورزیدند کشته شوند. باری در زمان عمر نیز راجع به خط مشی که باید مسلمانان با مجوسیان اتخاذ کنند تردیدی پیش آمد و عمر میخواست دستور قتل عام دهد ولی عبدالرحمن عوف حدیثی از پیغمبر به یاد او آورد و او را از رأی خویش منصرف ساخت. عمر بر مبنای همان حدیث دستور داد که با مجوسیان معامله کفار نمی معمول گردد. بلاذری در فتوح البلدان از طرز رفتار لشکر اسلام در هریک از شهرهای ایران به تفصیل سخن گفته است. رویهم رفته مسلمانان اگر مقاومتی نمیدیدند اسلام را بر مردم تحمیل نمیکردند و به پذیرفتن جزیه و قبول زمه اکتفا مینمودند اما در شهرهایی که مقاومت میشد دستور کشتار میدادند. در یکی از شهرهای ایران چهل هزار ایرانی را به قتل رسانیدند و در یکی دو شهر بیش از چند نفر باقی نگذاشتند.

در دوران بنی امیه مسائل کلامی بین اهل بحث و فحص مطرح گردید و از جمله این مسائل مسئله جبر و اختیار بود. دسته ای قائل به جبر شدند و گفتند که همه امور بسته به مشیت الهی و منوط به اقتضای قضا و قدر است. عده دیگر برعکس، معتقد شدند که در جریان اعمال انسانی هیچگونه محدودیتی برای اراده عامل وجود ندارد و قدرت انجام یا ترك عمل در دست خود انسان است. در حالی که نام قدریه برای فرقه اول یعنی قائلین به جبر مناسبتر بود به فرقه دوم نام قدریه دادند. در حقیقت اصل هر دو مذهب فلسفی از آئین های ایرانی منشأ گرفته بود. طرفداران جبر از آئین های گنوستی از قبیل زروانیه الهام گرفته بودند و شاید کیش مانوی و توجیهات فلسفی مانویان

نیز در شالوده ریزی مذهب جبریه بی اثر نبوده است. قدریه هم مبنای خود را از دین زردشتی و کیش مانوی که به دو مبدأ قائلند اخذ کرده اند، چه قدریه افعال خیر را به خداوند و افعال شر را به بندگان نسبت داده اند و شاید به تدریج، غلو پیش آمده باشد و دسته‌ای هم همه افعال انسانی را در قدرت خود او گذاشته باشند. به هر حال عبارت «القدریه هذا لامة» از جمله اثرها است و برخی قدریه را بر جبریه و بعضی به طرفداران اختیار منطبق میدانند و عده‌ای هم میگویند اثر در اول ناظر به جبریه بوده، سپس مخالفان اختیار، طرفداران مذهب اختیار را به نام قدریه نامیده‌اند تا اثر بر آنان منطبق گردد.

در زمان بنی‌امیه زردشتیان از حکومت عرب ناراضی شدند و عده‌ای در ۷۱۶ میلادی به هندوستان مهاجرت کردند و به ساحل گجرات پیاده شدند. مجوسیان در اوایل خلافت عباسیان تا حدی آزادی داشتند و عده‌ای برای آنکه مجوس را اهل کتاب پندرانند زرتشت را بر حضرت ابراهیم منطبق کرده‌اند و بعضی هم زرتشت و ارمیای نبی را یکی مینداشته‌اند. به موجب روایتی که در تفسیر بلعمی موجود است یکی از انبیاء بنی اسرائیل به نام سمی مأمور شد به بلخ برود و گشتاسب را به دین یهود دعوت کند. خادم او زرتشت بود چون سمی به زبان عبری تکلم میکرد و فارسی نمی‌دانست زرتشت تعلیمات او را گرفت و به نام خود به فارسی در کتاب اوستا نوشت و گشتاسب را به دین خود دعوت کرد. این روایت پیدا است که از مجعولات یهود میباشد که شاید در دوره پیش از اسلام آنرا جعل کرده‌اند (گویا مبنای این تطبیقات، ناشی از مانویان باشد چه مانویان آئین خود را با محیط‌های مختلف انطباق میدادند و از قهرمانان هر محیط به نفع تعلیمات خویش استفاده میکردند). بنا به روایتی زرتشت در فلسطین بوده و وی را از آنجا رانده‌اند و او به آذربایجان آمده و دین مجوس را اظهار کرده و مدعی نبوت شده است. در همین روایت مسطور است که زردشت مبتلی به برص بوده است. تصور میرود که این اشتباه از سوء تعبیر نام خاندان زرتشت (سپیتمان) حاصل شده باشد. باری این روایت هم مانند روایت پیش ساخته و پرداخته یهود است. بعد از خلافت مأمون، مجوسیان مانند ملل دیگر دچار تضییقاتی شده بودند

و با آنان مانند مشرکین رفتار میشد. فرزند مسلمان میتوانست مالک ابوبن مجوسی خود باشد. عمادالدوله دیلمی این بیعدالتی را منسوخ کرد.

زرتشتیان در بیشتر شهرهای ایران پراکنده بودند و بنا به روایت مسعودی و مورخین دیگر در شهرهای ایران آتشکده ها داشتند و اعمال دینی خود را انجام میدادند. از زمان صفویه باز زرتشتیان را محدود ساختند و برایشان جزیه تحمیل کردند و حق تعمیر آتشکده ها و حق اسب سواری و آزادیهای دیگری هم از ایشان سلب شد. این روش تا ۱۸۸۲ میلادی متداول بود از این تاریخ پارسیان هند سالانه نهصد و بیست تومان به دولت ایران میپرداختند و در مقابل، زرتشتیان ایران از ادای جزیه معاف میبودند. به تدریج زردشتیان آزادیهای از دست رفته را به دست آوردند و مدارس مخصوص تأسیس کردند. در مشروطیت ایران به زرتشتیان ایران اجازه داده شد که مانند اقلیتهای دیگر در مجلس شوری نمایند داشته باشند و اکنون شماره زرتشتیان ایران کمتر از ده هزار نفر میباشد و اکثر آنان به زراعت و تجارت اشتغال دارند.

در خاتمه این مقال باید متذکر شد که لفظ مجوس چه پیش از اسلام و چه بعد از ظهور این دین مبین، بر مانویان هم اطلاق میشده و کیش مانوی در عربستان قبل از اسلام پیروانی داشته و بد گفته این قتیبه زندقه در قبيلة قریش هم وارد شده بوده است. در قرآن مجید الفاظ سماعون و صدیقون و قسیسین و شاید شهداء از مصطلحات مانویان باشد. سماعون پائین ترین طبقه پیروان مانی است که به فارسی نفوشاک یعنی نبوشندگان نامیده میشدند. صدیقون طبقه برگزیدگان این دین اند که از زراعت و درویدن حتی پختن نان و شکستن آن اجتناب داشتند و اینگونه اعمال را سماعون برای آنان صورت میدادند. گوشت نمیخوردند و از نکاح و تناسل به کلی دامن فرومیچیدند و بیشتر اوقات آنان به روزه و نماز میگذشت. قسیسین ممتاز تر از برگزیدگان بودند و تعدادشان گویا از ۳۶۰ نفر تجاوز نمیکرد.

مانی در سال ۲۱۶ میلادی در بابل متولد شد و بدسال ۲۷۷ میلادی بدفرمان بهرام سوم ساسانی زندانی گردید و در زیر زنجیرهای گران درگذشت. گویند بهرام بدوی

گفت ما را به چه چیز دعوت میکنی؟ مانی گفت: به خراب کردن دنیا و آباد کردن آخرت. بهرام گفت: ما هم جسم تو را خراب می کنیم تا روح آزاد گردد.

ظهور مانی در میان «دشت میشان» بوده و در آنجا آئین صوبه یاصبه رواج داشته. بظن قوی صبه که پیروان حضرت یحیی هستند صابثین قدیم بوده اند و تصوراً هم نامیده شده اند. این آئین که بعدها ماندائی شده است در شالوده ریزی دین مانی تأثیر زیاد داشته و همچنین مانی اصولی را از مذاهب مبتدعه مسیحی از قبیل مذهب بازلیدس و مذهب مرقیون و دیسانیه و همچنین آئینهای ایرانی زردشتی گرفته و با هم ترکیب کرده و ذوق خود را در هم آمیزی این عناصر به کار برده و دین نوی پرداخته است که به گفته خودش در قلب جهان خود نمائی کند و جهانی باشد. وی نبوت موسی را قبول ندارد و رسالت عیسی را مخصوص مغرب و پیغمبری زردشت و بودا را خاص مشرق میپندارد، اما دین او دین عالمگیر است و وی خاتم الانبیاء و فارقلیط موعود میباشد. مبنای فلسفی دین مانی کنوس یعنی معرفت و خلاص و نجات است. داستانهای مانی در باره تکوین بسیار پیچیده است و به وجود ده آسمان و هشت زمین و فرشتگان و دیوان زیاد قائل میباشد و بدو مبدأ عقیده دارد: یکی نور که مبدأ خیر و نیکی است، دیگر ظلمت که منشأ شرور و بدیها است. در زمان مانی نور از ظلمت جدا بوده و در زمان حال نور به ظلمت آمیخته است و باید سعی شود که ذرات نور از ظلمت جدا گردد و پیوسته باید در این راه، آدمی مبارزه کند تا خلاص رخ دهد و روح آدمی به جهان نور اتصال یابد. هرگاه روح شخصی، به کلی از ظلمت رها نشود در جسمهای دیگر حلول میکند تا صافی و خالص گردد. در آخر دوران حال، عیسی باز میگردد و بر جهان حکومت مییابد و فرشتگان هم مدتی حاکم جهانند. آنگاه دوره حال بسر میرسد و زمان آینده یا زمان نهائی شروع میگردد و در آن زمان است که نور از ظلمت به کلی جدا میشود. بعضی معتقدند که در آن دوران هم برخی از ارواح نمیتوانند به کلی از ظلمت رهایی یابند و در دوزخ مخلد میمانند. در قرآن مجید علیه ثنویت مانویان در اولین آیات سورة انعام اشاراتی است «الحمد لله الذی خلق السموات والارض و جعل الظلمات والنور» الذین کفرو ابر بهم یعدلون» مانی چند کتاب داشته که اصل آنها به زبان

سریانی بوده و سفر الجابرة و سفر الاسرار از جمله آنهاست و مجموعه تصاویری به نام ایقون داشته که به منزله اطلس است و تنها به وسیله آن چگونگی افلاك و طبقات تخیلی زمین را که وی در بیان داستان تکوین ابداع کرده است میتوان دریافت و این کتاب است که اردهنگ و ارتنگ و ارژنگ نیز نام دارد. قسمت‌هایی از انجیل مانی و زبور مانویان هم در دست می‌باشد. خط سترنجیلی که تکمیل یافته خط سریانی است از مبدعات مانی است و در این خط حروف مصوته به کار رفته و بدین وسیله مشکلات قرائت و تحریر کم شده است. معمول شدن هفته بابلی در ایران و ترکستان و چین هم یادگار مانی است. کیش مانی در شام و مصر و قسمتی از اروپا و همچنین در ایران و ترکستان و چین به تدریج رایج گردید و در قرون هشتم و نهم میلادی مذهب رسمی مردم ایقور آئین مانوی بود. در ایران هم در قرون اولیه اسلام، مانویان در فلسفه شهری داشتند و مطالبی از ایشان بروز میکرد که به مذاق متدینین خوش نمی‌آمد و آنانرا زنادقه و هریک از ایشان را زندیق و ملحد می‌نامیدند. زندیق معرب زند يك به معنی پیرو زند و اهل تأویل است و ریشه ملحد هم شاید مهرد (یکی از مناصب روحانیت مانوی) باشد. بنابر آنچه گفته شد معلوم میشود که زنادقه بیدین نبوده‌اند. منتهی از باب توسعه معنی گاهی این لفظ بر همه مخالفین دین مبین اسلام اطلاق میشده است. باری گاهی قیامهای مانویان را به حساب مجوس می‌گذاشتند و به پیروان کیش مانی هم نام مجوس میدادند اما در ادبیات فارسی مغ همیشه صفا و پاکی خود را حفظ کرده است.

حافظ فرماید:

از آن بدیر مغانم عزیز میدارند      که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست  
باز فرماید:

در خرابات مغان نور خدا میبینم      وین عجب بین که چه نوری ز کجایم بینم

#### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید . ۲- تفسیر طبری . ۳- مزدیسنی . ۴- شرح و ترجمه یسنا تألیف استاد پورداد . ۵- دائرة المعارف اسلامی . ۶- ذیل برهان قاطع . ۷- ملل و نحل شهرستانی . ۸- دو خطابه استاد تقی‌زاده درباره مانی و دین او .

«پایان گفتار هفتاد و هشتم»

محمد خاتم النبیین و صاحب شریعت مقدس اسلام است . نام مبارکش چهار بار در قرآن مجید بدین قرار مذکور است :

۱- سورة آل عمران آیه ۱۳۶ .

۲- سورة احزاب آیه ۴۰ .

۳- سورة محمد یا سورة قتال آیه ۲ .

۴- سورة فتح آیه ۲۹ . به موجب آیه ۶ از سورة صف ، عیسی بن مریم فرزندان اسرائیل را به ظهور فرستاده ای که نامش احمد است بشارت میدهد . در اوراق تورفان بشارت به ظهور احمد یا محمد بزرگ دیده میشود ، رجوع شود به مقاله (احمد و مقاله عیسی) . در آیه ۷۹ از سورة اسراء به دنبال آنکه پیغمبر اکرم به تهجد و قیام شب مأمور شده او را خداوند به مقام محمود بشارت داده است «ومن اللیل فتهجد به نافله لك عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً» . برای پیغمبر اکرم عنوان یا صفت یا نام محمود از این آیه کریمه مستفاد است .

اینک نخست باید مختصری در سیرت آنحضرت گفتگو شود و آنکاه آیات چهار گانه مورد مطالعه قرار گیرد .

#### ۱- سیرت حضرت پیغمبر

محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی مکنی به ابوالقاسم از قبیله قریش و از احفاد اسماعیل بن ابراهیم است . سلسله النسب آنحضرت را تا



آدم صفی، ارباب تاریخ ذکر کرده‌اند، لکن از پیغمبر اکرم حدیثی رسیده است که به موجب آن باید در سلسله‌النسب متوقف شد و این حدیث خود جهت باز نمودن عدم توجه اسلام به شرافتهای غیر اساسی از قبیل شرافت نسب و مانند آن، راهنمایی بس جامع است.

نام اول پیغمبر معظم در کتاب حیات محمد تألیف دکتر هیکل «قثم» (بضم قاف و فتح ثاء مثلث) ضبط شده است. در سیره حلبی روایتی از «امناع» منقول است که به موجب آن عبدالمطلب، پیغمبر را نخست به یاد بود فرزند سه ساله‌اش که سه سال پیش از تولد پیغمبر در گذشته بود قثم نامید ولی آمنه مادر پیغمبر به عرض او رسانید که در عالم رؤیا به وی گفته‌اند نام مولود محمد است. نام اول عبدالمطلب، عامر یا شبیه الحمد بود و هاشم، عمرو نام داشته و بعضی نام عبدمناف را زید ضبط کرده‌اند. میتوان حدس زد که پیغمبر هم شاید چنین نامی داشته ولی همچنانکه اجدادش به نام اول خوانده نمیشدند پیغمبر نیز به نام «قثم» خوانده نمیشده است. «قثم» در کتب لغت به معنی کثیر العطاء و به معنی جموع الخیر و العیال ضبط شده و معنی ضد جموع الخیر نیز دارد. یکی از پسران عباس بن عبدالمطلب هم «قثم» نام داشته و بعضی نوشته‌اند که وی به حضرت محمد بسیار شبیه بوده است. بنابراین نظر دکتر هیکل را با تردید میتوان قبول کرد. عده‌ای پنداشته‌اند که ریشه محمد لفظی پهلوی باشد، لکن این نظر درست نمی‌نماید چه لفظ محمد از نظر ساختمان و ریشه، کلمه‌ای است عربی و ممکن است از نام جدش «شبیه الحمد» مبدأ اشتقاق گرفته باشد. احمد بن یحیی بلاذری در کتاب انساب الاشراف خود شش تن را در زمان جاهلیت به نام محمد نام برده است و کسانی هم در زمان خود پیغمبر به نام محمد نام‌گذاری شدند منتهی به موجب حدیثی جمع اسم و کنیه پیغمبر برای همه یا برای بعضی تجویز نشده است. به موجب بعضی از روایات، حضرت علی با اذن پیغمبر، فرزند خود را از حنفیه به نام محمد مسمی و به ابوالقاسم مکنی ساخته. محمد بن ابوبکر هم ابوالقاسم یا ابوعبدالملك مکنی بوده است. بعضی انتخاب این کنیه را از طرف پیغمبر میدانند و بنا به روایتی عایشه،

برای برادر خود این کنیه را برگزیده است .

در قرآن مجید چنانکه گفتیم فقط چهار بار نام محمد مذکور است و دو بار در سوره مائده بخطاب «یا ایها الرسول» مخاطب گردیده و یازده بار در سوره های انفال و توبه و احزاب و ممتحنه و طلاق و تحریم با عبارت «یا ایها النبی» و در سوره مزمل با الفاظ «یا ایها المزمل» و در سوره مدثر بعنوان «یا ایها المدثر» از طرف حق باو خطاب شده است .

روز تولد پیغمبر اکرم هشتم یادوازدهم یا هفدهم یا بنا بر تحقیقات تاریخی استاد محمود پاشا نهم ربیع الاول مطابق با آوریل ۵۷۱ میلادی بوده است.

سال ولادت آنحضرت را بیشتر مورخین عام الفیل پنداشته اند ولی بموجب بعضی روایات ، چهل سال و بنا بر چند روایت دیگر بیست و سه سال بعد از عام الفیل بوده و چنانکه در مقاله اصحاب فیل مرقوم افتاد نظر اخیر در نظر نگارنده بصحت نزدیکتر است زیرا بموجب نقوشی که بدست آمده ابرهه در سال ۵۴۰ در اوج اقتدار بوده و در حدود ۵۴۵ بحجاز لشکر کشی کرده است . چون ممکن است در تواریخ مربوط بعرب پیش از اسلام اختلاف سالهای شمسی و قمری رعایت نشده یا خلطی میان این دو تاریخ پیدا شده باشد سال تولد حضرت پیغمبر بر عام الفیل شاید قابل انطباق باشد. پدر حضرت پیغمبر پیش از تولد یا کمی پس از تولد آنحضرت وفات یافت و آنحضرت تحت کفایت جدش عبدالمصلب بحلیمه سپرده شد. پس از چهار سال که در قبیله بکر بن سعد پرورش یافت ویرا حلیمه بمکه بازگردانید و بمادرش آمنه بنت وهب سپرد و آمنه او را بمدینه برد . کمی بعد آمنه وفات کرد و اندکی پس از آن عبدالمطلب هم دنیا را بدرود گفت . حضرت محمد تحت سر پرستی عموی خود عبد مناف مکنی به ابوطالب قرار گرفت و در سن سیزده سالگی باوی برای تجارت بشام رفت . در شهر بصری، که در چند میلی دمشق واقع بود راهبی روشن بین بنام سرجیوس یا جرجیوس ملقب به بحیرا در سیمای آنحضرت آثار مجد و بزرگی را مشاهده کرد . حضرت پیغمبر در سال بیستم عمر خویش شاهد وقوعه فجار بودو در بیست و پنجسالگی از طرف خدیجه بنت خویلد بهمراهی میسره غلام خدیجه سفر تجاری پیش گرفت

و در این سفر، نسطور راهب، به نبوت وی بشارت داد. حضرت محمد با سفرهای تجاری خود امانت و درستی خویش را ظاهر ساخت و به محمد امین ملقب گردید تا جایی که خدیجه که از زنان برجسته قریش بود و در این هنگام چهل سال داشت خود پیشنهاد ازدواج کرد و آن حضرت هم قبول فرمود.

در سی و پنجمین سال عمر آن حضرت تجدید بنای کعبه اتفاق افتاد و رؤسای قبیله قریش هر کدام نصب حجرالاسود یا سنگ پایه کعبه را مختص بخود میدانستند و میخواستند در تحصیل این افتخار بر یکدیگر سبقت جویند و ممکن بود بر اثر همین واقعه، جنگی خونین درگیرد. بالاخره بنا بر آن شد که بحکم اولین وارد رضا دهند و هر کسی را که او برای نصب حجر انتخاب کند انجام آن نصیب او باشد. در این هنگام حضرت محمد وارد گردید، سنگ را در ردائی گذاشت و اطرف آنرا بر رؤسای قریش سپرد و چون پیاپی بنا رسیدند سنگ را با دست خود برداشت و در جای خود گذاشت.

حضرت محمد قسمتی از سال را در کوه حراء با عتکاف و عبادت میگذرانید. در چهلمین سال عمر خود هنگامی که معتکف بود و شب و روز بعبادت میپرداخت به پیغمبری مبعوث گردید و در بیست و هفتم ماه رجب یا در شب قدر که مصادف با یکی از شبهای ماه رمضان میشد قرآن بروی نازل گردید. (رجوع شود بمقاله قرآن) از زنان، خدیجه و از مردان، علی بن ابیطالب و زید بن حارثه غلام پیغمبر و ابوبکر بوی ایمان آوردند. در سن حضرت علی هنگام ایمان آوردن به پیغمبر اختلاف است. مسعودی آن حضرت را هنگام قبول اسلام پانزده ساله دانسته است و تقلیل سن او را تا هفت سال و پنج سال ناشی از عناد مخالفین باید پنداشت.

دعوت و اجتماع مسلمانان مخفیانه صورت میگرفت و ابوبکر در دعوت مخفیانه کوشش فراوان بکار میرد. بتدریج بر پیروان پیغمبر افزوده شد و آن حضرت در سال سوم بعثت همه خویشاوندان خود را بدین اسلام دعوت فرمود اما چون آنان میپنداشتند که دست برداشتن از دین قدیم موجب نفرت قبایل دیگر میشود و بمرکزیت و تجارت مکه لطمه وارد میآورد و مقام و شرافت آنان را سلب میکند، از این جهت نه تنها دعوت پیغمبر

را نپذیرفتند بلکه در مقام عناد و لجاج با او هم برآمدند ولی چون ابوطالب از پیغمبر حمایت می کرد شخص آن حضرت از تعرض مصون بود قریش به وسیله ابوطالب خواستند با تطمیع و تهدید پیغمبر را از دعوت خود منصرف کنند ولی توفیق نیافتند. آنگاه بایذاء و آزار پیروان پیامبر اسلام دست زدند و کار را بر مسلمانان چنان تنگ گرفتند که عده ای از ایشان در حدود سال ۶۱۴ میلادی به حبشه مهاجرت کردند و آن سرزمین را که مردمش مسیحی و اهل توحید بودند برای خود پناهگاه ساختند. پس از سه ماه، شایعه ای منتشر شد که مسلمانان با قریش آشتی کرده اند و بر اثر آن شایعه عده ای به مکه بازگشتند اما آزار قریش و تضییقات آنان نسبت به مسلمانان همچنان ادامه داشت. در سال پنجم بعثت صد نفر به حبشه مهاجرت کردند. در این هنگام رؤسای قریش نماینده ای پیش نجاشی فرستادند و تسلیم مهاجرین را خواستار شدند. پیغمبر هم عموزاده خود جعفر بن ابیطالب را اعزام داشت تا نجاشی را از تسلیم ایشان بازدارد و نجاشی پیشنهاد پیغمبر را قبول کرد.

در سال دهم بعثت خدیجه زوجه با وفای پیغمبر و ابوطالب حامی آن حضرت وفات یافتند و زمینه برای تضییقات قریش فراهم تر شد اما در اثنای این دوران به پیروان پیغمبر افزوده شده بود منجمله حمزه عموی پیغمبر و عمر، دین اسلام را پذیرفته بودند. در حدود ۶۱۷ یعنی هفت سال پس از بعثت، قریش با بنی هاشم که از حمایت حضرت محمد دست برنمی داشتند قطع رابطه کردند و از آمیزش و تجارت و وصلت با آنان خودداری نمودند. این قطع روابط بیش از دو سال دوام نداشت و در حدود ۶۱۹ نسخ گردید. در حدود ۶۲۰ پیغمبر خود به طائف سرآمد مهاجرت فرمود ولی مردم طائف که پذیرفتن او را با روابط تجاری فیما بین طائف و مکه مخالف می پنداشتند عامه را بر او شورانیدند و از این رو آن حضرت به جانب مکه بازگشت و پس از آنکه «مطعم بن عدی» حمایت آن حضرت را تعهد کرد وارد مکه شد.

در سه موسم حج عده ای از قبائل خزرج و اوس که از مدینه به مکه آمده بودند به پیغمبر ایمان آوردند و چون به مدینه بازگشتند قوم خود را به دین اسلام دعوت کردند و چون تعداد یاران پیغمبر در مدینه زیاد شد و از جانب دیگر مشرکین مکه

قصد قتل آن حضرت را در سر میپروراندند و برای اینکار عازم شده بودند، از اینرو حضرت پیغمبر به همراهی ابوبکر به مدینه هجرت فرمود و پسر عموی خود علی را مأمور رد و دایع و امانات مردم ساخت .

هجرت در اواسط ماه ربیع الاول مطابق با ۲۰ سپتامبر ۶۲۲ میلادی اتفاق افتاد و از زمان خلافت عمر هجرت، مبدأ تاریخ اسلام قرار گرفت (نامهای از خود پیغمبر به دست آمده که مورخ به تاریخ هجری است، در صورتی که صحت انتساب نامه به - حضرت پیغمبر مسلم گردد معلوم میشود که در زمان خود پیغمبر هم هجرت را مبدأ تاریخ شناخته اند).

در سال دوم هجرت قبله مسلمانان از بیت المقدس به جهت تغییر یافت و در رمضان همین سال مردم مکلف به روزه شدند و در هفدهم رمضان جنگ بدر بموقع پیوست و به فتح مسلمانان خاتمه یافت (رجوع شود به مقاله بدر). در سال سوم هجرت جنگ احد واقع شد و مسلمانان در این جنگ نخست غالب شدند و در آخر، هزیمت یافتند و در همین جنگ نزدیک بود که پیغمبر به دست مشرکین به قتل برسد. حضرت پیغمبر ده سال در مدینه به نشر احکام که به تدریج نازل میشد اشتغال داشت و از جانب دیگر به وسیله غزوات و سرایا دعوت اسلام را به اطراف و اکناف عربستان منتشر میساخت .

در سال ششم هجرت، به قصد زیارت کعبه به مکه روی آورد ولی در حدیبیه با مشرکین قراردادی تنظیم فرمود که به موجب آن حج را بدل به عمره کرد ولی بنا شد در سال آینده سه روز کعبه برای انجام حج مسلمانان آزاد باشد .

از سال ششم هجرت حضرت پیغمبر به وسیله فرستادن نامه و رسل، دول و ملل اطراف را به دین اسلام دعوت میکرد .

در سال هفتم با فتح خیبر یهودیان معاند تسلیم شدند و در سال هشتم مکه به دست مسلمین فتح گردید و بتهایی که در خانه کعبه نصب شده بودند همه به دست علی بن ابیطالب که پا بردوش محمد نهاده بود فرو ریختند و پیغمبر اکرم به محو همه صورتها و حتی به محو صورت جد خود ابراهیم خلیل از خانه کعبه دستور داد . بدین ترتیب

دین توحید بر مرکز عربستان سایه گسترد .

در سال نهم هجرت به وسیله جنگ تبوک شکست مؤته جبران شد و ابهت و مهابت اسلام بر کشور روم مسلم گردید .

در طی مدت ده سال کیش اسلام در سراسر عربستان منتشر گردید و حتی مردم بحرین و عمان اسلام آوردند و بعضی از قبائل عرب که تحت سلطه روم بودند مسلمان شدند و در آخر سال دهم هجرت پیغمبر تشریفات حج را انجام داد و در این حج که بحجة الوداع موسوم شد بسیاری از قواعد اسلام را بیان فرمود .

در اوایل سال یازدهم هجرت حضرت پیغمبر بیمار شد و در همین هنگام بنا بود که اسامة بن زید بسرکردگی لشکری برای جنگ بانواحی عرب نشینی که تحت تصرف روم بودند مجوز شود . بیماری پیغمبر چهارده روز یا کمتر طول کشید و در اوایل ماه ربیع الاول یا اواخر ماه صفر این جهان را بدرود گفت به جوار حق پیوست .

شماره غزوات پیغمبر را ۲۷ یا ۲۸ و شماره سرایا را از ۷۳ تا ۳۶ ضبط کرده اند . غزوات جنگهایی بوده است که خود پیغمبر در آن حضور داشته و مهمترین غزوات را بدر واحد و خندق و مصلح و خیبر و فتح مکه و حنین ذکر میکنند و در همه این جنگها خود پیغمبر میجنگیده است .

برای پیغمبر اکرم از خدیجه ، دو پسر بنام قاسم و طاهر و چهار دختر به نام زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه متولد شدند و در سال هشتم هجرت از ماریه قبطیه پسری برای رسول اکرم متولد گردید که او را ابراهیم نامید . قاسم و طاهر در آغاز کودکی درگذشتند و ابراهیم هم بیش از یکسال و چند ماه زندگی نکرد و پیغمبر از مرگ او بسیار متأثر شد . اتفاقاً در شب مرگ او ماه منخسف شد . عده ای خواستند خسوف را نتیجه مرگ ابراهیم تلقی کنند اما پیغمبر اکرم که همواره با هر خرافه ای مبارزه میفرمود در مقام پیشگیری از اظهار چنین خرافه ای برآمد و گفت : خورشید و ماه دو آیت از آیات الهی هستند و برای مرگ کسی منخسف و منکسف نمیشوند .

حضرت پیغمبر تا خدیجه زنده بود زنی دیگر اختیار نکرد . پس از وی باسودم بنت زمعه و عایشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر و زینب بنت خزیمه و با دختر عمه

خود زینب بنت جحش و ام حبیبه بنت ابوسفیان بن حرب و ام سلمه بنت ابی امیه و میمونه بنت حارث از فرزندان عبدالله بن هلال و جویریة دختر حارث بن ابی ضرار و صفیه بنت حی تزویج کرد و ماریة قبطیه مادر ابزهیم جاریه‌ای بود که مقوقس امیر مصر پیغمبر هدیه کرده بود. زنی هم که میمونه یا خولد یا فاطمه نام داشته بدون مهر، نفس خود را پیغمبر هبه کرده است.

آنچه مسلم است تعدد زوجات پیغمبر بواسطه شہوت رانی نبوده بلکه اغراض و مقاصد سیاسی منجمله تألیف قبایل را منظور نظر داشته و شاید هم بهترین وسیله برای اداره دستگاها و سازمان های سیاسی قوی، وجود زنان با ایمان و فداکار نظیر زوجات پیغمبر باشد.

چند امر، مورد تصدیق دشمنان و معاندین واقع است: نخست آنکه حضرت محمد، صادق بوده و هر چه بوی افاضه میشده است بمردم میگفته است منتہی معاندین مسأله نبوت را میخواهند بوسله خلجانان روحی حل کنند و توسل باین مطلب خود نشان عناد و لجاج است. دوم اینکه مشی سیاسی و پیشرفت پیغمبر را با حفظ اصول صدق و امانت همه قبول دارند. سوم آنکه پیغمبر اکرم با وجود مقام مهمی که بدست آورده بود مانند سیاستمداران دیگر دچار غرور و تکبر نگردید و این امر خود نشان نبوت آن حضرت است. حضرت محمد همیشه مانند یکی از افراد امت خویش میزیست و هیچ مزیت و امتیازی را بخود اختصاص نمیداد. چهارم آن که در برابر قرآن، همه اعراب فرو ماندند و نتوانستند در مقام معارضه یا مقابله بر آیند. پنجم آنکه تمام اعمال شخصی پیغمبر برای انجام هدف معنوی وی بوده و حتی تعدد زوجات که مورد اعتراض معاندین واقع شده مسلماً ناشی از شہوت جنسی نبوده است. بهترین دلیل بر این مدعی آن که حضرت تاوفات خدیجه که پنجاه سال از عمر پیغمبر میگذشت و مرحله شباب و کبوت را پشت سر میگذاشت با زن دیگری تزویج نکرده بود چگونه ممکن است که از سن پنجاه سالگی آن هم با وجود زیاد شدن فعالیت‌های دیگر و نزدیک شدن به هدف و مورد توجه قرار گرفتن تمام اعمالش، شہوت و هوس بجنبند و بقصد ارضاء شہوت جنسی مزاجت فرماید. دلیل دیگر آن که از همه

زنان پیغمبر فقط عایشه در زمان دوشیزگی بنکاح پیغمبر در آمد و باقی زوجات پیغمبر بیشتر با يك شخص دیگر یا دو شخص دیگر ازدواج کرده بودند . بسیاری از زنان پیغمبر هنگام از دواج با پیغمبر دوران جوانیشان سپری شده بود و زیبایی و طراوت خود را از دست داده بودند .

## ۲- شرح آیاتی که نام محمد در آنها مذکور است

الف - آیه ۱۴۳ از سوره آل عمران « و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم » محمد فقط پیغمبری است که پیش از او پیغمبران دیگر آمده اند و در گذشته اند پس آیا اگر کشته شود یا بمیرد شما میبایست روی از عقیده خود باز گردانید و دین خدا را پشت سر بگذارید ؟

بنابر روایت ابن عباس و قتاده و مجاهد ، این آیه ناظر بوقعه احواس . در جنگ احد حضرت پیغمبر دستور داد که تنگ احد بوسیله عده ای محافظت شود و محافظین جایگاه خود را بیچ وجه ترك نکنند . چون مسلمانان پیروز شدند و بتقسیم غنائم پرداختند عده ای از محافظین برای شرکت در غنیمت جای خود را ترك کردند و خالد بن ولید که با دوستان نفر در کمین بود تنگ را تصرف کرد و بمسلمانان حمله آورد . در این جنگ بود که دندان پیغمبر شکست و زخمهایی نیز باو وارد آمد . بنا بروایتی عبدالله بن قنیمه ضربتی برگردن پیغمبر وارد آورده بود و تصور میکرد کار پیغمبر تمام شده لذا شایع کرد که پیغمبر بقتل رسیده و این شایعه موجب نگرانی و اضطراب مسلمانان شد . آنگاه آیه صد و چهل و سوم از سوره آل عمران نازل گردید و ضعفای مسلمین با آن توبیخ شدند و نقشه ثبات و استقامت در جنگهای دیگر برای آنان طرح گردید . بعضی از مستشرقین پنداشته اند که این آیه پس از وفات پیغمبر بقرآن اضافه شده است و این عقیده ناشی از عدم توجه آنان بوجود و معانی افعال عربی است . پنداشته اند که « قتل » و « مات » چون فعل ماضی است آیه ناظر ببعد از وفات پیغمبر باشد و حال آنکه وجود « ان شرطیه » صورت فرضی را مطرح میکند و مبین آنست که چنین واقعه ای اتفاق نیفتاده است بنابر این میبایست ناظر بواقعه احد یا بواقعه دیگری مشابه آن باشد .



ب- آیه ۴۰ از سوره احزاب «ماکان محمد اباحد من رجالکم ولکن رسول الله و خاتم النبیین». محمد پدر هیچیک از مردان شما نبوده بلکه فرستاده خدا و خاتم پیغمبران است. این آیه، ناظر به شایعدهای است که در باره زید بن حارثه وجود داشته و او را زید بن محمد میخوانده‌اند و به قرینه تصریح به خاتم النبیین بصورت عطف با «ولکن» ممکن است که بعضی از آشوبگران میخواستند برای زید قائل بنبوت شوند. راجع باین مطلب در مقاله مربوط بزید به تفصیل سخن رفته است. در قرائت مشهور، خاتم به فتح تاء قرائت گردیده و از این قرائت هم ختم نبوت بوسیله حضرت محمد استفاده می‌شود چه انگشتی و مهر را از آن جهت خاتم میگویند که با آن نامه را پایان می‌دهند و پس از گذاشتن مهر خاتم بر مکتوب، دیگر چیزی به نامه افزوده نمیشود.

ج- آیه ۲ از سوره محمد «والذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نازل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم واصلح بالهم». کسانی که ایمان آورده‌اند و کردارهای شایسته پیش گرفته‌اند و به قرآنی که به حق از جانب پروردگار به تدریج بر محمد نازل شده گرویده‌اند خداوند بدیهای آنان را ترمیم و جبران کرده و وضع ایشان را اصلاح نموده است.

سوره محمد که سوره قتال هم نامیده می‌شود مدنی است و بنا بر بعضی از روایات در سال سوم هجرت نازل شده و دستورهای جنگی در آن سوره مندرج است. از جانب دیگر سوره نامبرده از اختلاف مردم حاکی است. شاید جمعی با وجود حسن سوابق دیرین سر از اسلام یا سر از اطاعت باز زده‌اند و در مقابل، عده‌ای با وجود سابقه عناد، به پیغمبر ایمان آوردند و به موجب این آیات، سوابق، ملفی میگردد و تصویب میشود که کسانی نیکوکار و شایسته‌اند که از هنگام تشخیص حقیقت تا هنگام درک هدف با مبارزه در راه حقیقت همگامی کنند و بجانب هدف پیش روند.

د- آیه ۲۹ از سوره فتح «محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم... الخ». محمد فرستاده خدا است و همراهان مؤمن او در برابر کافران سخت کوش و پایدارند و نسبت به یکدیگر مهربان و رحیم میباشند.

آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. علامت و نشانه ایمان از اثر سجود در روی آنان دیده میشود. فضل و خشنودی خدا می‌جویند. حال ایشان در تورات و انجیل بیان شده. یاران پیغمبر همچون کشته‌ای هستند که جوانه خود را ظاهر سازد و به تدریج قوت گرفته ستر شود تا جایی که بر ساقهای خود به ایستد.

راجع بتراحم مؤمنان و تواضع آنان نسبت به یکدیگر در قرآن مجید آیاتی بسیار و در احادیث نبوی اخباری فراوان وجود دارد از آن جمله است مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم مثل الجسد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر والحمى، حال مؤمنان از جهت دوستی و رحمت و عاطفه که با یکدیگر دارند حال پیکر واحد است که چون عضوی از آن به درد آید همه بدن با بیخوابی و تب با آن همدردی میکند. قطعه معروف شیخ اجل سعدی :

بنی آدم اعضای یک پیکرند      که از آفرینش زیك گوهرند  
چو عضوی به درد آورد روزگار      دگر عضو ها را نماند قرار  
مقتبس از این حدیث شریف است .

باری سوره فتح ناظر به فتح مکه است و بموجب این آیه رفتار مسلمانان تعیین شده و چون ممکن بوده است که غرور فتح، آنان را از راه رحمت و رأفت بگرداند بر رحمت و مهربانی ستوده شده‌اند و به حفظ آن ملزم گردیده‌اند و آینده درخشانی به ایشان وعده داده شده است .

در پایان این مقال برای اینکه گفتار مازیب و زیوری داشته باشد مسمط ادیب الممالک در مولد و نعت حضرت محمد با آنکه قسمتی از آن بمناسبت در مقاله اصحاب فیل مندرج است از باب تیمن در اینجا هم درج میگردد و مخصوصاً توجه خوانندگان را به بندهای نهائی این مسمط که حاکی از گذشته پر شکوه اسلام و وضع کنونی مسلمانان است جلب مینماید امید آنکه در تقویت ما مسلمانان جهت تجدید عظمت دیرین مفید افتد .

بر خیز شتربانا بر بند کجاوه      کرچرخ همی گشت عیان رایت کلاه  
در شاخ شجر بر خاست آوای چکاو      وز طول سفر، حسرت من گشت علاوه

بگذر بشتاب اندر ، از رود سماوه      در دیده من بنگر دریاچه ساوه  
وز سیندهام آتشکده پارس نمودار

از رود سماوه زره نجد و یمامه      بشتاب و گذر کن بسوی ارض تهامه  
بردار پس آنکه گهراشان سرخامه      این واقعه را زود نما نقش بنامه  
در ملك عجم بفرست با پر حمامه      تا جمله زسر گیرند دستار و عمامه  
جوشند چو بلبل به چمن کبک بکھسار

بنویس یکی نامه بشاپور ذوالاکتاف      کز این عربان دست مبر نایره مشکاف  
هشدار که سلطان عرب داور انصاف      گسترده بیهنای زمین دامن الطاف  
بگرفته همه دهر ز قاف اندر تا قاف      اینک بدرد خشمش پشت وجگر و ناف  
آنها که در درد نامه اش از عجب و زپندار

با ابره گو خیر بتعجیل نیاید      کاری که تو میخواهی از فیل نیاید  
روتا بسرت جیش ابابیل نیاید      بر فرق تو و قوم تو سجیل نیاید  
تا دشمن تو مهبط جبریل نیاید      تا کید تو در مورد تظلیل نیاید  
تا صاحب خانه نرساند بتو آزار

زنهار بترس از غضب صاحب خانه      بسپار بزودی شتر سبط کنانه  
برگرد از این راه و مجوعذر و بهانه      بنویس به نجاشی اوضاع شبانه  
آگاه کنش از بد اطوار زمانه      وزطیر ابابیل یکی بر بنشانه  
کانجا شودش صدق کلام تو پدیدار

بوقحف چرا چوب زند بر سر اشتر      کاشتر بسجود آمده با ناز و تبختر  
افواج ملك را نگرای خواجه بهادر      کز بال همی لعل فشانند وزلب در  
وزعدشان سطح زمین یکسر شد پر      چیزی که عیانست چه حاجت بتفکر  
آن را که خبر نیست فکار است زافکار

زی کشور قسطنطین يك راه پیوئید      وز طاق ایاصوفیه آثار بجوئید  
با بطرك و مطران و بقیسس بگوئید      کز نامه انگلیون اوراق بشوئید  
مانند گیا بر سر هر خاک مروئید      و زباغ نبوت گل توحید بیوئید

## چونان که بیوید مسیحا به سردار

این است که ساسان بهدساتیر خبر داد      جا ماسب بروز سوم تیر خبر داد  
 بر بابک برنا پدر پیر خبر داد      بودا بستم خانه کشمیر خبر داد  
 مخدوم سرائیل به ساعیر خبر داد      وان کودک ناشسته لب از شیر خبر داد

## ریون گفتند و نوشیدند احبار

از شق سطح این سخنان پرس زمانی      تا بر تو بیان سازند اسرار نهانی  
 گر خواب انوشروان تعبیر ندانی      از کنگره کاخش تفسیر توانی  
 بر عبد مسیح این سخنان گر برسانی      آرد بمداین درت از شام نشانی

## بر آیت میلاد بنی سید مختار

فخر دوجهان خواجه فرخ رخ اسعد      مولای زمان مهتر صاحب‌دل امجد  
 آن سید مسعود و خداوند مؤید      پیغمبر محمود ابوالقاسم احمد  
 وصفش نتوان گفت بهفتاد مجلد      این بس که خدا گوید ماکان محمد

## بر منزلت و قدرش یزدان کند اقرار

اندر کف او باشد از غیب ، مفاتیح      و اندر رخ او تابد از نور ، مصابیح  
 خاک کف پایش بفلک دارد ترجیح      نوش لب لعلش بروان سازد تفریح  
 قدرش ملک العرش بما ساخته تصریح      وین معجزه اش بس که همی خواند تسبیح

## سنگی که بیوسد کف آن دست گهربار

ای لعل لب‌ت کرده سبک سنگ گهر را      وی ساخته شیرین ، کلمات توشکر را  
 شیرویه باهر تو درد ناف پدر را      انگشت تو فرسوده کند قرص قمر را  
 تقدیر به میدان تو افکنده سپر را      و آهوی ختن نافه کند خون جگر را

## تالایق بزم تو شود نغز و بهنجار

موسی ز ظهور تو خبر داده بیوشع      ادریس بیان کرده به اخنوخ و همیلع  
 شامول به یثرب شده از جانب تبع      تا بر تو دهد نامه آن شاه سمیدع  
 ای از رخ دادار بر انداخته برقع      بر فرق تو بنهاد خدا تاج مرصع

## دردست تو بسپرده قضا صارم تبار

تا کاخ صمد ساختی ایوان صنم را      برداختی از هر چه بجز دوست حرم را  
برداشتی از روی زمین رسم ستم را      سهم تو دریده دل دیوان دژم را  
کرده تهی از اهرمان کشور جم را      تأیید تو بنشاندن شهنشاه عجم را

بر تخت چوبر چرخ برین ماه ده و چار

ای پاکتر از دانش و پاکیزه تر از هوش      دیدیم ترا ، کردیم این هر دو فراموش  
دانش ز غلامیت کشد حلقه فرا گوش      هوش از اثر رای تو بنشیند خاموش  
از آن لب پر لعل و از آن باده پر نوش      جمعی شده مخمور و گروهی شده مدهوش

خلقی شده دیوانه و شهری شده هشیار

بر خیز و صبحی زن بر زمره مستان      کاینان ز تو مستند در این نغز ، شبستان  
بشتاب و تلافی کن تاراج زمستان      کو سوخته سرو چمن و لاله بستان  
داد دل بستان ز دی و بهمن ، بستان      بین کودک گهواره جدا گشته ز بستان

مادرش زبستر شده بیمار و نگون سار

ماهت بمحاق اندر و شامت به غری شد      و زباغ تو ریحان و سپر غم سپری شد  
انده ز سفر آمد و شادی سفری شد      دیوانه بدیوان تو گستاخ و جری شد  
و آن اهرمن شوم بخرگاه پری شد      پیراهن نسرين تن کلبرك طری شد

آلوده بخون دل و چاک از ستم خار

مرغان بساین را منقار بریدند      اوراق ریاحین را طومار دریدند  
گاوان شکم خوار بگلزار چریدند      گرگان زپی یوسف ، بسیار دویدند  
تا عاقبت او را سوی بازار کشیدند      یاران بفرختندش و اغیار خریدند

آوخ ز فروشنده دریغا ز خریدار

مائیم که از پادشاهان باج گرفتیم      زان پس که از ایشان کمرو تاج گرفتیم  
دیهیم و سریر از کهر و عاج گرفتیم      اموال و ذخایر شان تاراج گرفتیم  
وز پیکر شان دیبه دیباج گرفتیم      مائیم که از دریا امواج گرفتیم

و اندیشه نکردیم ز طوفان و ز تیار

در چین و ختن و لوله از هیبت مابود      در مصر و عدن غلغله از شوکت مابود

در اندلس و روم عیان قدرت ما بود      غرناطه و اشبیلیه در طاعت ما بود  
صقلیه نهان در کنف رایت ما بود      فرمان همایون قضا آیت ما بود

جاری بزمین و فلک و ثابت و سیار

خاك عرب از مشرق اقصی گذراندیم      وز ناحیه غرب به افریقیه راندیم  
دریای شمالی را بر شرق نشانیدیم      و ز بحر جنوبی بفلک گرد فشاندیم  
هند از کف هندوختن از ترك ستاندیم      مائیم که از خاك بر افلاك رساندیم

نام هنر و رسم کرم را به سزاوار

امروز گرفتار غم و محنت و رنجیم      در دایره باخته اندر شش و پنجیم  
با ناله و افسوس در این دیر سپنجیم      چون زلف عروسان همه در چین و شکنجیم  
هم سوخته کاشانه و هم باخته گنجیم      مائیم که در سوگ و طرب قافیه سنجیم

جفدیم بویرانه هزارانه بگلزار

ای مقصد ایجاد، سر از خاك بدرکن      وز مزرع دین این خس و خاشاك بدرکن  
زین پاك زمین مردم ناپاك بدرکن      از کشور جم لشکر ضحاك بدرکن  
از مغز خرد نشاء تریاك بدرکن      این جوق شغالان را از تاك بدرکن

وز کله اغنام بران گرگ ستمکار

افسوس که این مزرعه را آب گرفته      دهقان مصیبت زده را خواب گرفته  
خون دل ما رنگ می ناب گرفته      وز سوزش تب پیکرمان تاب گرفته  
رخسار هنر گونه مهتاب گرفته      چشمان خرد پرده زخواب گرفته

ثروت شده بیمایه و صحت شده بیمار

ابری شده بالا و گرفتست فضا را      از دود و شرر تیره نموده است هوا را  
آتش زده سکان زمین را و سما را      سوزانده بجرخ اخترو در خاك گیارا  
ای واسطه رحمت حق بهر خدا را      زین خاك بگردان ره طوفان بلارا

بشکاف زهم سینه این ابر شرر بار

چو بره بیچاره بچوپانش نیبوست      از بیم بصحرا در، نه خفت و نه بنشست  
خرسی بشکار آمد و بازوش فرو بست      با ناخن و دندان ستخوانش همه بشکست

شد بره ما طعمه آن خرس زبر دست      افسوس از آن بره نوزاده سر مست

فریاد از آن خرس کهن سال شکمخوار

چون خانه خدا خفت و عس ماند ز رفتن      خادم پی خوردن شد و بانو پی خفتن

جاسوس پس پرده پی راز نهفتن      قاضی همه جا در طلب رشوه گرفتن

واعظ بفسون گفتن و افسانه شنفتن      نه وقت شنفتن ماند نه موقع گفتن

و آمد سر همسایه برون از پس دیوار

ای قاضی مطلق که تو سالار قضائی      وی قائم بر حق که در این خانه خدائی

تو حافظ ارضی و نگهدار سمائی      بر لوح مه و مهر فروغی و ضیائی

در کشور تجرید، مهین راهنمائی      بر لشکر توحید امیرالامرائی

حق را تو ظهورستی و دین را تو نگهدار

در پرده نکویم سخن خویش علی الله      تا چند در این کوه و در آن دشت و در آن چه

بر خیز که شد روز، شب و موقع، ییکه      بشتاب که دزدان بگرفتند سر ره

آن پرده زرتار که بودی بدر شه      تاراج حوادث شد با خیمه و خرکه

در دار نمانده است زیاران تو دیار

### ماخذ این مقال :

- ۱ - قرآن مجید. ۲ - تفسیر تبیان. ۳ - التنبیه والاشراف مسعودی. ۴ - حیات محمد
- تألیف دکتر هیکل. ۵ - تاریخ ایران از پرویز تاجنگیز. ۶ - سیره ابن هشام. ۷ - سیره حلبی
- (انسان المیون) ۸ - دائرة المعارف اسلامی. ۹ - تاریخ قرآن تألیف زنجانی. ۱۰ - المعارف
- ابن قتیبه. ۱۱ - دیوان ادیب الممالک.

«پایان گفتار هفتاد و نهم»

لفظ مدین ده بار بدینقرار در قرآن مجید مذکور است :

در سوره اعراف آیه ۸۵ .

در سوره توبه آیه ۷۱ .

در سوره هود آیتین ۸۵ - ۹۸ .

در سوره طه آیه ۴۲ .

در سوره حج آیه ۴۳ .

در سوره نمل آیات ۲۱ - ۲۲ - ۴۵ .

در سوره قصص آیه ۳۵ .

بدون شك لفظ مدین اعجمی است و غیر منصرف می باشد مع هذا عده ای از لغویون آن را عربی پنداشته و از مدن به معنی اقامت یا ازدان به معنی قرب مشتق پنداشته اند و برخی هم آنرا لفظ عربی مهمل شناخته اند .

مدین در قرآن هم بر شهر شعیب اطلاق شده و هم بر قوم شعیب قابل تطبیق است . شهر شعیب یا مدین در مشرق خلیج عقبه قرار داشته است . و مردم آن از فرزندان اسماعیل بوده اند و با مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشته اند . امروزه شهر مدین بنام معان نامیده میشود . بعضی از جغرافیون نام مدین را بر مردمی که میان خلیج عقبه تا کوه سینا میزیسته اند اطلاق کرده اند و بعضی مسکن آنان را از خلیج عقبه



تا کنار فرات امتداد داده‌اند .

در تورات ، مدیان بعنوان نام قبائلی مذکور است و در زبان عبری این کلمه به معنی دشمن آمده‌است . مقریزی مدیان را فرزند ابرهیم خلیل شمرده و مادرش را قنطورا «قطورا» معرفی کرده است . بموجب تورات ، مدیان در برابر دعوت یوشع مقاومت کرده‌اند و در فروش یوسف با سماعیلیان دست داشته‌اند .

بموجب تورات و قرآن حضرت موسی مدتی در مدین یا مدیان اقامت داشته و پدربزرگ حضرت موسی که در تورات «یترون» نامیده می‌شود مقیم این ناحیه بوده است . در قرآن چنانکه در مقاله مربوط به شعیب گفته شد پدربزرگ موسی بنام مذکور نیست لکن بنابر مسطورات قرآن مجید رسول مدین شعیب نام دارد و از اینرو مفسرین پدر زن موسی را شعیب نامیده‌اند . بنابر مندرجات قرآن مجید شعیب بر مردم مدین مبعوث بود و آنان را به وفای کیل و میزان دعوت میکرد . از این نصیحت بخوبی ظاهر میگردد که مردم مدین بازرگان بوده‌اند . اهل مدین بشعیب گفتند آیا نماز تو ما را بر آن میدارد که از عبادت و پرستش چیزهائی که معبود پدران ما بوده است دست برداریم ؟ اگر قبیلۀ تو نبود ترا سنگسار میکردیم و اینک باید از شهر ما بیرون شوی یا به ملت ما باز گردی . شعیب باز دعوت ایشان را از دست فرو نگذاشت و بر خدا توکل کرد و از درگاه او فتح و فیروزی خواست . مردم بعناد و تکذیب خود ماندند و دچار صیحه و عذاب شدند .

در سورة شعراء و سورة حجر و سورة ص قوم شعیب بنام اصحاب ایکه نامیده شده‌اند و چنانکه در مقاله «اصحاب ایکه» گفته شد ممکن است مراد از ایکه «ایله» باشد که نزدیک مدین واقع است و بنابر قول مسعودی قوم شعیب پس از نجات ، از مدین بایله رفته‌اند . بعلاوه ایکه به معنی درخت است و سرزمین مدین برای تربیت درختان استعداد داشته و اکنون هم زمین آن مستعد و با رور میباشد و بهمین دلیل اطلاق ایکه بر آن سرزمین رواست . بعضی گفته‌اند ایکه نام بیشه‌ای است و «لیکه» نام شهری بوده که در آن بیشه قرار داشته است اما از این گفتار اثر تصنع هویدا است . در جغرافیای بطلمیوس ، مدیانا و مدیا نو نام يك شهر ساحلی است و مدیاکا

نام شهری است در داخل شبه جزیره سینا. بعضی هم محل مدین را در شام روبروی غزه نشان داده‌اند و محمد بن سهل، مدین را یکی از توابع یثرب و نظیر فدک شناخته است.

یعقوبی و یاقوت از آبادانی مدین سخن گفته‌اند و استخری این شهر را خود دیده و چشمه‌هایی که دختران شعیب یا دختران برادر شعیب از آن برای گوسفندان خود آب تهیه می‌کردند مشاهده نموده است. ابوالفدا مدین را بصورت يك ناحیه ویرانی معرفی کرده است. مسعودی سلسله پادشاهان مدین را بنام ابجد وهوز و حطی و کلن و سمص و قرش معرفی کرده و برای آنان جنگها و وقایعی برشمرده است. پیدا است که این چنین نامها و ذکر وقایع صرفاً جنبه داستان سازی دارد.

مقریزی مینویسد که در سال هفتصد و شصت و اندی پس از هجرت در شهر اعوج که یکی از شهرهای مدین بوده کتابی بدست آمده و در آن کتاب، شرح آمدن موسی به مدین و قصه پادشاهانی که بر مدین پس از شعیب حکومت کرده‌اند آمده است. (رجوع شود به مقاله شعیب و مقاله اصحاب ایکه).

در روایت است که چون وفد جذام به حضور پیغمبر شرفیاب شدند پیغمبر اکرم بایشان فرمود مرحبا قوم جذام که پدر زن موسی اندو مسیح زوج خود را از میان آنان بر خواهد گزید بنابر این روایت می‌بایست مردم مدین از دودمان جذام و از خاندان لخم باشند.

### مآخذ این مقال:

- ۱- قرآن مجید . ۲- معجم القرآن . ۳- قاموس کتاب مقدس . ۴- تورات . ۵- دائرة المعارف اسلامی . ۶- معجم البلدان . ۷- خطط مقریزی جلد اول .

«پایان گفتار هشتادم»

مدینه شهری است که پس از هجرت، محل اقامت پیغمبر شد. نام اصلی آن یثرب است که در جغرافیای بطليموس و Etienne de Byzance یثربیا و در کتیبه‌های معین، یثرب نوشته شده است و مورخین قدیم نام و بنای آنرا به یثرب بن مهلائیل که از عمالقه می‌پنداشته‌اند نسبت می‌دهند. کمی پس از هجرت آنرا مدینه الرسول نامیدند و سپس تحقیقاً و وصفاً مدینه طیبه نامیده شد. کلمه مدینه آرامی است و اصل آن مدینتا mdinta می‌باشد این کلمه نخست بر ناحیه‌ای اطلاق میشده که حوزه يك محكمه باشد سپس بر شهری بالنسبه بزرگ اطلاق گردیده است. در سوره‌های مدنی قرآن، المدینه علم است برای شهر اقامتگاه پیغمبر اکرم (رجوع شود به سوره توبه آیات ۱۰۲ - ۱۲۱ و سوره احزاب آیتین ۶۰ - ۶۳).

نام قدیمی یثرب فقط یکبار در قرآن مجید در سوره احزاب آیه ۱۳ مندرج است. از آنچه گفته شد معلوم میشود که عنوان مدینه الرسول بعدها پیدا شده و نخستین یهودیانی که مقیم این شهر شده‌اند کلمه مدینه را از زبان آرامی اقتباس کردند. از شعرای قدیم مدینه قیس بن حاتم در اشعار خود از مدینه بنام یثرب یاد کرده است ولی حسان بن ثابت و کعب بن مالک از مدینه تحت عنوان مدینه یثرب نام برده‌اند و همین اصطلاح در میان اصحاب پیغمبر متداول بوده است.

مدینه در حجاز در جلگه‌ای که بطرف شمال شیب دارد واقع است . جنوب و شمال آن را رشته‌های کوه احد و کوه سعیر بفاصله ۴ کیلو متر از شهر احاطه کرده و آن را از فلات مرتفع عربستان جدا ساخته است . در طرف شرق و جنوب این سر زمین زمینهای پوشیده از سنگهای سیاه بازالتی وجود دارد که حره نامیده میشود . زمینهای حره بایراست لکن در مشرق ، میان مدینه و حره زمینهای حاصلخیزی است که به تپه‌های سیاه منتهی میشود و در طرف جنوب ، جلگه وسیعی است که آب آن بر خلاف نقاط دیگر عربستان فراوان است . آب این ناحیه به دنباله بارانهای شدید زیاد میشود و در طبقات زیر زمینی آن همیشه آب فراوان وجود دارد که بصورت چشمه و قنات از زمین بیرون میآید . پس از بارانهای شدید در المناخه آب جمع میشود و تشکیل دریاچه‌ای میدهد و گاه ممکن است طغیانهای شدید و سیلابهای سخت ایجاد کند و بابنیة جنوبی شهر لطمه وارد آورد . چنانکه در زمان عثمان سیلاب شدیدی برخاست و عثمان برای پیش گیری سیل سدی بست و در ۶۶۰ و ۷۳۴ میلادی نیز شهر دچار سیل زدگی شدیدی شد . بنابر نقل بلاذری در یکی از سیل زدگیها تپه‌هایی که در نتیجه تأثیر آتشفشان گرد شهر بوجود آمده بود از بین رفت . نواحی مدینه دارای آب صاف است ولی قسمت اعظم آن شور میباشد از اینرو دولتها همیشه در مقام آن بودند که بوسیله حفر مجاری مخصوص از جنوب شهر آب شیرین برای تمام شهر فراهم آورند . چشمه‌های آب شیرین مدینه نامهای گوناگون دارد چنانکه در مغرب چشمه «العقیق» و چند چشمه دیگر و در مشرق عین‌المحظور و عین‌المذاب معروف است . زمینهای این قسمت شنی و آهکی و رسی است و برای نمو درختان مساعد است و بهمین جهت درختان خرما در این ناحیه خوب نمو میکنند همچنین انار و نارنج و مرکبات و هلو و زردآلو و انجیر و تانك در این سرزمین هامیرود . مدینه زمستانهای ملایم و پرباران و تابستانهای گرم دارد ولی گرمای آن شدید نیست . مسافرینی که تازگی بمدینه رفته اند اظهار میدارند که هوای این شهر مطبوع است ولی سالم نیست . هم اکنون و هم در قدیم تب درین شهر شیوع داشته و اصحاب پیغمبر نیز از آن رنج میبردند (رجوع شود به کتاب بلاذری صفحه دوم و دیوان فرزوق صفحه ۱۳) .

نی امیه این شهر را مدینه خبیثه مینامیدند در صورتی که پیغمبر این شهر را مدینه طیبه لقب داده بود .

شهر مدینه در اول صورت شهری نداشت و مجموعه چند خانه بود که باغها و مزارعی اطراف آن را فرا گرفته بود . زراعت منحصرأ منبع زندگی ساکنین آن بود بهمین جهت بدویها بنحو اهانت آمیز اهالی مدینه را نابتین مینامیدند . به تدریج خانه‌های متفرق متروک شد و اهالی گرد هم جمع آمدند و تشکیل شهر دادند .

شهر قدیم مدینه در شمال شهر کنونی واقع بوده زیرا بنابر گفته سمهودی در کتاب وفاء الوفاء به اخبار دار المصطفی شهر یثرب در مغرب قبر حمزه قرار داشته و در آنجا بنی حارثه مستقر بودند . شهر اولی دارای دیوار نبوده و پرچینی از درختان خرما و باغها شهر را احاطه نمیکرده است . بعلاوه نخلستانها وجنگلهای مصنوعی بنام آجام یا آکام در اطراف مدینه دایر کرده بودند تا در هنگام حمله دشمن بآن پناهنده شوند .

راجع بتاریخ بنای مدینه اطلاعی در دست نیست عربها بنای آنرا به قبیله جرهم نسبت میدهند . تاریخ روشن مدینه با مهاجرت یهود باین ناحیه شروع میشود ولی در زمان شروع مهاجرت یهود نیز اختلاف است : بعضی آنرا در عهد موسی و عده‌ای در زمان بخت النصر و بعضی هم پس از فتح سوریه بوسیله یونانیها دانسته‌اند . برخی هم معتقدند که مهاجرت یهود به مدینه پس از فتح فلسطین بدست رومیان انجام یافته است . از تلمود چنین مستفاد میشود که در قرن اول میلادی یهودیان در عربستان شمالی مستقر شده بودند ، چه در تلمود از یهودیه‌های وادی القراء و خیبر و فدک گفتگو شده است و این نشان آن است که یهودیان در عربستان شمالی در آن زمان زیاد بوده‌اند و همین مهاجرنشینان در واحه‌های اطراف مدینه شروع به کشاورزی کرده‌اند . دلیل دیگر آنکه مدینه بدست یهودیان آباد شده و بصورت شهر در آمده و نام آرامی مدینتا جانشین یثرب شده است .

بنابر فحوای اشعار حسان بن ثابت یهودیان در مدینه به بنای قلاع دست زدند ولی مسلم است که ایشان در این کار سبقت نداشتند چه مردم اصلی یثرب که پیش از

یهود در این ناحیه اقامت داشتند و عده‌ای از ایشان از یمن آمده بودند در بنای دژها از قلاع یمن تقلید کردند. از میان قبایل یهود نخست قبیله قینقاع اهمیت داشته و هنوز در جنوب شهر بازاری بنام این قبیله وجود دارد. به تدریج دو قبیله قریظه و نضیر نسبت به یهودیان دیگر مدینه ریاست یافتند. صاحب کتاب اغانی بنی قریظه و بنی نضیر را اصلاً عرب میدانند و میگویند اینان متهود بوده‌اند و یهودی الاصل نبوده‌اند. بعضی هم ایشان را یهودی الاصل میدانند. یعقوبی مانند ابوالفرج ایشان را از نژاد عرب می‌شمارد که آئین یهود را پذیرفته‌اند.

به موجب ادله قطعی، یهودیان مدینه را نمیتوان از نژاد عرب دانست چه‌اولاً بنی قریظه و بنی نضیر از جمله کاهنان معرفی شده‌اند. ثانیاً این دو قبیله هر يك برای خود شجره نسب ترتیب داده و خود را با اسرائیل متصل می‌ساخته‌اند. ثالثاً صفیه زوجه پیغمبر که از قبیله بنی نضیر بوده از خانواده هارون معرفی شده است. رابعاً قرآن مجید یهودیان مدینه را تحت عنوان بنی اسرائیل خطاب کرده و اجداد آنان را در حساب ایشان مندرج کرده و نعمتی را که شامل ایشان بوده و فضیلتی را که بر همه جهانیان داشته‌اند، بایشان تذکر داده است. در قرآن مسطور است که موسی برای هدایت آنان احکام آورده و ایشان قوانینی را که نسبت به آن میثاق گرفته شده بود نقض کرده‌اند (سوره بقره آیه ۷۷). از این آیات مسلم میشود که قرآن مجید یهودیان مدینه را اخلاف واقعی اسرائیل شناخته است و میتوان گفت که عده کمی از یهودیان مدینه از نژاد عرب و بیشتر آنان از بنی اسرائیل بوده‌اند و عربهای متهود از حکومت یهودی اصلی تبعیت نمی‌کردند و یهودیان اصلی از حیث زبان و علم بکتاب آسمانی و اخلاق و تمایل بطلسمات و تهیه سموم و میل تمسخر و نفرت و ترس از مرگ و صفات دیگری از اعراب متهود متمایز بودند.

باید در نظر داشت که یهودیان اصلی نیز از محیط عربی خود متأثر بودند چنانکه یهودیان مانند اعراب بقبایل و عشایر تقسیم می‌شدند و امتیازات و خصوصیات قبیله را حفظ میکردند. نام قبائل گرچه یهودی است باز بریت نزدیک شده و اسامی یهودی از قبیل سموئیل و ساره در میان آنان کم است. یهودیان مدتی متوجه خیر

و فدك شدند و در شهر اقامت نمیگزیدند . بر اثر ویران شدن سد مآرب بوسیلهٔ سیل العرم اعراب جنوبی به مدینه مهاجرت کردند و در این وقت دو قبیلهٔ یهود بنام اوس و خزرج هم وارد مدینه شدند . راجع به مهاجرت اعراب جنوبی به مدینه اخبار مفصلی در دست نیست ولی از شرحی که «ابن خرداد به» نقل کرده است معلوم میشود که مهاجرین یمن در مدینه مطیع یهود بودند و از طرف دیگر در این هنگام شمال عربستان یعنی حدود حیره تحت الحمايهٔ ایران بود و در این نواحی هم یهودیان حکومت داشتند و منافع ایران را حفظ میکردند . به تدریج اخلاف اقیال یمن توانستند خود را از زیر یوغ اطاعت یهودیان بیرون برند و یهودیان را تحت تسلط خود در آورند .

انقلاب اولاد و اعقاب اقیال یمن از آن جهت بود که یکی از پادشاهان قدرتی یافت و برای یهودیان امتیازات خاصی مقرر کرد . مالك بن اجلان که یکی از بنی خزرج است برای نجات خواهرش که بوسیلهٔ پادشاه یهود بی‌عفت شده بود پادشاه یهود را کشت . بنابر بعضی از اخبار ، مالك بن اجلان به پادشاه غسانی ابوجبله و یا بموجب خبر دیگر به تبع پناهنده شد (ول هوزن معتقد است که تبع نایب الحکومهٔ حبشه در یمن بوده است .) .

بنابر اشعاری که موجود است مالك بن اجلان تمام یهودیان را مسخر ساخته است و شاید هم یهودیان در نتیجهٔ قیام مالك ضعیف شده و سپس عربها بر ایشان تفوق یافته باشند . در یکی از قصاید قیس نام ابرهه ذکر شده و همین نام موجب آن گردیده که ول هوزن نظریهٔ جدید خود را اظهار کند و تبع را با ابرهه مطابقت دهد ، لکن مراد از ابرهه در آن قصیده ابرههٔ معروف نیست بعلاوه در آن قصیده بظهور پیغمبر اشاره شده است . ممکن است این قصیده در زمان اسلام سروده شده باشد و آن را بعصر جاهلیت منتسب کرده باشند بنابر این ، شعر مزبور نمیتواند مستند نظریهٔ ول هوزن واقع شود . بهر حال اعراب ، قلاع یهودیان را تصرف کردند و خود نیز قلعه‌هایی ساختند و شغل کشاورزی را از ایشان آموختند . طایفهٔ عمده‌ای از قبیلهٔ خزرج بنام «بنی‌اللاث» زمام امور را در کف گرفت و در مرکز شهر یعنی در محل مدینهٔ فعلی ساکن شد و

طوایف دیگر خزرچ در جنوب و مغرب سکنی گزیدند و مردم قبیله حارث متوجه مشرق شهر شدند. قبیله اوس در جنوب و مشرق نواحی خزرچ نشین مسکن گرفت و نابتها در شمال ساکن شدند. بنی قریظه و بنی نضیر تا حدی استقلال خود را حفظ کردند و در میان زمینهای اوس ساکن گردیدند. قبیله قینوقاع در جنوب غربی بسر میبردند و شغل ایشان زرگری بود.

در کتاب سمهودی از قبایل دیگری گفتگو شده لکن آنان درست معرفی نشدهاند. علاوه بر یهودیان اصلی و قبایل جنوبی قبیله های دیگری در مدینه قبل از ساکن بودند که با یهودیان اصلی روابط نزدیک داشتند و عده زیادی از آنان بدین یهود در آمدند. این وضع مدتی شهر را به حال آرامش نگاه میداشت ولی بتدریج آرامش از میان رفت و دو قبیله اوس و خزرچ بعادت قبایل عرب با هم بجنگ برخاستند. نخست جنگ میان چند خانواده بود و بتدریج تمام شهر بجنگ کشیده شد. این منازعات نخست بنام یکی از افراد قبیله اوس شروع گردید و در تاریخ، جنگ سمیر معروف است. این جنگ با حکمیت نفیل خاتمه یافت.

کمی پس از آن جنگ دیگری آغاز گردید که اشعار قیس مربوط باین جنگ است. بالاخره این جنگ بشکست اوس خاتمه یافت و نابتین که از این قبیله بودند از مساکن خود رانده شدند و بدو قبیله یهود توسل جستند. در آغاز، آنان از یاری ایشان خودداری کردند و لکن چون خزرچها یکی از افراد یهود را بقتل رسانیدند یهودیان آمادگی خود را برای جنگ بیاری اوس در مقابل خزرچ اعلام داشتند. نه فقط دو عشیره در جنگ شرکت جستند بلکه دامنه این منازعه بتمام افراد دو قبیله و تمام ساکنین یثرب و حتی به بدویهای اطراف مدینه کشیده شد. در این جنگ اول نزدیک بود که اوس مغلوب شود ولی ناگهان سرنوشت جنگ تغییر یافت و بشکست قبیله خزرچ تمام شد. در نتیجه این جنگها و اختلافات، مدینه بکلی سقوط کرد و به رئیس فعال و کارگزاری احتیاج داشت و در همین موقع پیغمبر که در مکه دعوتش پیشرفت حاصل کرده بود به مدینه هجرت فرمود و اهالی مدینه از این موقع مناسب حسن استقبال کردند.



قبائل اوس و خزرج در آغاز ورود پیغمبر به مدینه مشرك بودند و منات ولات را میپرستیدند و قبیله اوس، اوس اللات نامیده میشدند و نام تیم اللات نیز نام یکی دیگر از عشایر ایشان است. عشیره تیم اللات در مجاورت یهود میزیستند و اخلاق و آداب یهود را اقتباس کردند. از دیوان قیس متأسفاً چیزی راجع بمعارف اوس پیش از پیغمبر بدست نمیآید چه اشعار قیس فقط شرح اختلافات دو قبیله است و از دین و خدایان اوس سخن نمیگوید و فقط الله را خالق جهان میداند.

قبایل اوس و خزرج زیر نفوذ یهود واقع بودند و شاعر ایشان قیس تحت تأثیر یهود و مسیحیان از الله سخن میگوید و معتقد است که خدا همان را میخواهد که او بخواهد و ستایش مخصوص الله است که خدا و صاحب بنای کعبه است، صاحب مسجدی است که با فرشهای گرانبها مفروش است. این شاعر از سه روز بنام ایام امینه سخن میگوید و شعرای دیگر نیز باین سه روز اشاره کرده اند. در این سه روز پسران جوان میتوانند با دختران جوان قبیله دیگر روابط عاشقانه داشته باشند. قیس شاعر اوس بحشر معتقد نیست و این خصوصیت او را در ردیف مشرکین قرار میدهد.

علاوه بر مذاهب مختلفی که در نواحی دیگر نیز معمول میبود عده ای در نتیجه تماس با یهود و نصاری دینی جداگانه بنام ملت حنیف انتخاب کرده و نوعی زهد و ترك دنیا پیشه خود ساخته بودند. چنانکه ابوهیثم و ابن زراره پیش از ظهور پیغمبر به توحید قائل بودند.

بهر حال در بسیاری از نواحی عربستان اعراب با یهود معاشرت داشتند و بنابر گفته ابن قتیبه کتاب مقدسی در دسترس مردم مدینه بوده است (ابن قتیبه کتاب المعارف صفحه ۱۳۲). در نتیجه تأثیرات عقلانی که یهودیان نسبت به عرب داشتند زمینه را برای پذیرفتن دین اسلام فراهم کردند و اهل مدینه با پیغمبر در زیارت مکه با وسائل دیگری آشنا شده بودند و خود را برای قبول افکار او آماده ساختند و باین ترتیب در حدود ۶۲۰ میلادی پیمانی میان پیغمبر و چند تن از نمایندگان مدینه منعقد شد و بموجب آن پیمان پیغمبر را در مدینه چنانکه گوئی يك تن از خود ایشان است پذیرفتند و دفاع او را بر عهده گرفتند بنابر این پیغمبر وصحابه باوفای وی در مدینه

مستقر گردیدند .

پیغمبر پس از اقامت کوتاهی در «قباء» یکی از قصبات جنوبی مدینه وارد شهر گردید و برای آن که میان قبایل اختلافی نشود بنا شد هر جا شتر آن حضرت بخوابد بر آنجا فرود آید و مسکن گزینند و با این نقش سیاسی باز از پیش آمدن اختلاف احتمالی ممانعت فرمود . حضرت پیغمبر در خانه یکی از بنی خزرج بنام ابویوب، خالد بن زید اقامت گزید تا خانه خود آن حضرت ساخته شد . حضرت پیغمبر ده سال بقیه عمر خود را در مدینه بنشر احکام و جهاد گذرانید و مردم مدینه از برکت وجود آن حضرت اختلافات دیرین خود را فراموش کردند و هر گاه که حس جنگجویی آنان خود نمائی میکرد حضرت پیغمبر از احساسات ایشان در راه نشر دعوت اسلام و اعلاء کلمه حق استفاده میفرمود . پس از وفات پیغمبر ، خلفای ثلاثه مدینه را مرکز خلافت قرار دادند ولی حضرت علی چون با معاویه در کشمکش بود مدینه را برای مرکز حکومت مناسب نیافت و بکوفه مهاجرت کرد . از این تاریخ مدینه شهری آرام و فاقد شور و هیجان بود . مردمی که میخواستند از هیاهوی سیاسی بر کنار باشند در مدینه اقامت میگزیدند چنانکه حضرت امام حسن مدینه را موطن خود قرار داد و بهمین نظر بود که بعد از وقعه کربلا اسراء را به مدینه باز گردانیدند . عده ای از امویان چون ثروتی میاندوختند و از سیاست با میکشیدند بمدینه میآمدند و در آنجا برای خود زندگانی تجملی ترتیب میدادند . بعلاوه مدینه برای تحقیق در سنت نبوی از جهت آنکه محل اقامت حضرت پیغمبر بود بسیار مناسب مینمود و بهمین دلیل عده ای در شهر مدینه باینگونه تحقیقات پرداختند و سر آمد آنان مالک بن انس صاحب کتاب «موطأ» است (یکی از شاگردان مالک بنام ابن رابله کتابی در تاریخ مدینه نوشته که ابن اظهر و طبری آنرا دیده اند ولی فعلا در دست نیست ) . با آن که میبایست در مدینه آرامش کامل برقرار باشد باز چند انقلاب سیاسی پیش آمده است :

۱ - در زمان یزید عمرو بن حنظلّه در مقابل خلیفه قیام کرد و در شمال شهر خندق حفر نمود و یزید لشکری تحت فرمان مسلم بن عقبه بدمدینه فرستاد . مسلم در

حرمه‌ای که در شمال غربی شهر واقع بود اردوزد و جنگ شدیدی که به جنگ حرمه معروف است میان طرفین در گرفت و در نتیجه خیانت بنی حارثه بشکست ساکنین تمام شد وافواج شام با مردم بدرقتاری کردند و همین رفتار سخت باعث شد که اهالی مدینه نسبت به بنی امیه کینه سختی در دل گرفتند .

۲ - در سال ۱۳۰ ابو حمزه خارجی بمدینه حمله آورد و ساکنین مدینه را شکست داد ولی چندی بعد ابو حمزه مغلوب آنان گردید و کشته شد .

۳ - چون عباسیان بخلافت رسیدند دو برادر از آل علی بنام محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله قیام کردند و محمد که خود را مهدی مینامید طرفدار زیادی پیدا کرد و مالک و ابوحنیفه از جمله هواخواهان او بودند . وی سیرت پیغمبر را پیش گرفته بود شمشیر پیغمبر را حمایل کرد و دستور داد که خندق قدیم را که بدستور پیغمبر و با اشاره سلمان فارسی در جنگ خندق ساخته شده بود تجدید کردند . عیسی بن موسی با ۴۰۰۰ سوار بمدینه حمله برد و بیشتر پلها را خراب کرد و وارد شهر شد و پس از يك جنگ شدید محمد (صاحب نفس زکیه) سخت مجروح گشت و در گذشت .

۴ - بیست سال بعد یعنی در سال ۱۶۹ یکی از علویان بنام حسین بن علی در مدینه در مقابل عباسیان قیام کرد و مدینه را دچار وحشت ساخت ولی بزودی از شهر رانده شد و در فنج در حدود مکه بقتل رسید .

۵ - در زمان خلافت و ائق ، قبایل سلم و بنو هلال به مدینه چندین بار حمله کردند و خلیفه یکی از سرداران خود را مأمور رفع غائله ساخت . آن سردار ، بدویان را زندانی کرد و همین که از شهر بیرون شد زندانیان از حبس بیرون آمدند و قصد آشوب داشتند ولی اهل مدینه آنان را کشتند و بوائق اظهار اطاعت کردند .

در قرون بعد ، مورخین از مدینه بندت یاد میکنند و وقایعی که ذکر میکنند قابل اهمیت نیست .

شهر مدینه هنگام ضعف خلفای عباسی در تصرف آل بویه قرار گرفت و پس از ایشان اتابکان بر این شهر تسلط یافتند و آنگاه نوبت بعهـ انیان رسید و بالاخره

وهابیهها در حجاز مستقر گردیدند و جانشین عثمانیان شدند .

عمادالدوله از آل بویه دستور داد که دور شهر دیواری بنا کنند و خندق نیز برای محافظت شهر احداث کرد اما این دیوار فقط داخله شهر را محفوظ میداشت و این دیوار در سال ۵۴۰ بوسیله یکی از وزرای فرزندان زنگی تعمیر شد . در سال ۵۵۷ اتابک شام نور الدین محمد زنگی دیوار دوم شهر را با چندین برج بنا کرد . سلیمان بن سلیم عثمانی دیوار فعلی شهر را که هم اکنون گرد شهر است بر پا ساخت . همچنین سلطان سلیمان برای تأمین آب شهر مجرائی سرپوشیده ساخت و آب را از خارج وارد شهر کرد و سلطان عبدالعزیز ارتفاع دیوار شهر را به ۲۵ متر رسانید . مدینه همچنان در تصرف سلاطین عثمانی بود تا اینکه در سال ۱۸۰۳ میلادی وهابیهها مدینه را فتح کردند و مروارید و احجار قیمتی مسجد پیغمبر را بغارت بردند و در اواخر سال ۱۸۱۵ عبدالله بن سعود تابعیت دولت عثمانی را پذیرفت ولی محمد علی پاشا پسر خود را برای بیرون کردن مدینه از دست وهابیان مأمور ساخت . پس از محمد علی پاشا باز عثمانیان بر حجاز تسلط یافتند و چون عثمانیان ضعیف شدند شریف مکه در حجاز ، نفوذ یافت ولی انگلیسها از نفوذ و تسلط وی که بضرر بسط استعمار در مشرق بود جلوگیری کردند و به تدریج وهابیهها قدرت یافتند و پس از جنگ بین الملل اول در سال ۱۹۲۵ میلادی ، وهابیان حکومت خود را بر همه حجاز منجمله بر مدینه گسترند و اکنون حجاز در تصرف آنهاست .

### ماخذ این مقال:

- ۱ - قرآن مجید . ۲ - دائرة المعارف اسلامی . ۳ - آغانی ابوالفرج اصفهانی . ۴ - سیره ابن هشام . ۵ - وفاء الوفاء باخبار دارالمصطفی .
- ( پایان گفتار هشتادویکم )

این نام عربی با نام ماری که در تورات سریانی و تورات یونانی و انجیل ذکر شده نزدیک است و پسوند عام در بسیاری از اسامی دیگر از قبیل بلعام یافت میشود و این پسوند گویا علامت نسبت باشد که در نواحی میان فلسطین و شمال غربی عرستان معمول بوده است .

در قرآن مجید در چندین مورد عیسی پسر مریم خوانده شده است و قرآن مانند انجیل عیسی را بدون پدر می‌شناسد .

رجوع شود به سوره بقره آیه ۲۵۴ سوره آل عمران آیات ۳۱ - ۱۵۶ - ۱۶۹ سوره مائده آیات ۱۹ - ۵۰ - ۷۶ - ۱۰۹ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۸ - سوره توبه آیه ۳۱ - سوره مریم آیه ۳۹ سوره مؤمنون آیه ۹۲ - سوره احزاب آیه ۷ - سوره زخرف آیه ۵۷ سوره صف آیه ۲۷ . در قرآن مجید جمعاً ۳۱ بار نام مریم مذکور است . با اینکه مریم از جهت وحی و نبوت عنوانی ندارد باز هم از نظر تاریخی و معتقدات دینی دارای مقام با اهمیتی است . اسم مریم در سور دوران اول مکه و سور مدنی یافت میشود بنابر این در تمام ادوار ، قرآن مجید از مریم یاد میکند . سوره مؤمنون آیه ۵۲ مربوط بدوره اول مکه است «و جعلنا ابن مریم وامه آیتین» و در سوره مریم آیه ۲۰ بیاکره بودن مریم اشاره شده آنجا که در جواب فرشته میگوید «چگونه مرا فرزندی خواهد بود با اینکه کسی مرا لمس نکرده است» ، این مفهوم منطبق با انجیل لوقا است که میگوید آنوقت بفرشته گفت « چگونه ممکن است در صورتی که من

مردیرانمیشناسم! فرشته جواب داد روح القدس بر تونازل میشود و قدرت قادر مطلق تو را در سایه خود فرا خواهد گرفت (لوقا باب ۱۰ شماره ۳۴) - همچنین با کره بودن مریم در سوره تحریم آیه ۱۲ که از سور مدنی است ذکر شده «و مریم ابنة عمران اللتی احصنت فرجها و نفخنا فیها من روحنا» بشارت بتولد مسیح در سوره آل عمران آیه ۴۰ مذکور است «واذ قالت الملائكة یا مریم ان الله یشرك بکلمة منه اسمہ المسیح» بموجب احادیث اسلامی مریم یکی از چهار زن مقدس بشمار میرود و به موجب حدیث دیگری مریم اول زنیست که وارد بهشت میگردد. داستان تولد عیسی را چنین شرح میدهند :

جبرئیل بصورت یک جوان با موی مجعد و سیمای درخشان بر مریم ظاهر شد و او را بتولد پسری مزده داد. مریم دچار حیرت گردید ولی جواب فرشته او را تسکین داد. آنگاه جبرئیل در آستین مریم دمید و مریم آبتن شد. (عبارت قرآنی و نفخنا فیها من روحنا زمینه فکری خاصی بوجود میآورد). میگویند این پیشآمد برای مریم در بلندترین روزهای سال اتفاق افتاد در وقتی که حسب معمول برای پر کردن دلو خود بچاه سیلوان رفته بود و در آن هنگام ده یا سیزده سال داشت. بنا بروایتی مریم مشغول آبتنی بود و در آن هنگام جبرئیل را رؤیت کرد. مسیحیان هم بنا بروایاتی دمیدن روح را هنگامی میدانند که مریم برای آوردن آب بیرون رفته بود. در تفسیر طبری حدیث دیگریست که بموجب آن روح عیسی در دهان مریم حلول کرده است. بموجب قرآن مجید مریم نزد مسیحیان یکی از اقانیم ثلاثه است و این موضوع در سوره مائده آیه ۷۷ «لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة» و در سوره نساء آیه ۱۶۹ «یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم الخ...» و بطور روشنتر در سوره مائده آیه ۱۱۰ «واذ قال الله یا عیسی بن مریم انت قلت للناس اتخذونی وامی الیهین من دون الله» بیان شده است و در آیه ۷۹ از سوره مائده «ما المسیح بن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقه» به رد معتقدات باطل مسیحیان تصریح شده است.

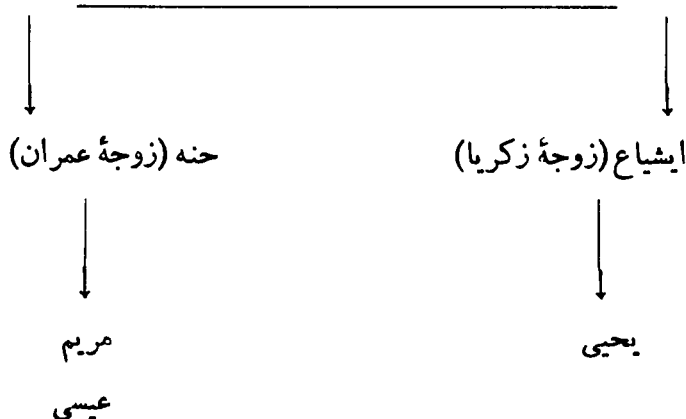
مفسرین میگویند تثلیث، عقیده بخدائی خدا و عیسی و مریم است. بیضاوی معتقد است که آیه ۱۰۹ از سوره نساء اشاره بعقیده مسیحیانی دارد که آنان

خدای واحد را دارای سه مظهر میدانند و پدر و پسر و روح القدس را مظاهر خدای یگانه می‌شناسند. مسیحیان می‌گویند که اعتقاد به الوهیت مریم از جمله معتقدات مسیحیان نیست ولی با تحقیقات تاریخی ثابت می‌شود که حتی عده‌ای از مردم عرب و پیش از اسلام مریم را می‌پرستیدند و زنان عرب نان شیرینی در راه او تصدق می‌کردند، «اونی شئن‌ها پروان» اتی شیس، بالوهیت مریم قائل بوده‌اند (رجوع شود بمقاله اصحاب کهف). «سال» در کتاب مطالعات مقدساتی خود مینویسد ملت مریمیه، تثلیثی مرکب از خدا و مسیح و مریم را عبادت می‌کردند. قصه عیسی و مریم که در چند جای از قرآن یاد شده جزءاً و کلاً با قصه اناجیل اصلی منطبق است. مثلاً در سوره مؤمنون آیه ۵۰ از جای مرتفع که مسکن عیسی و مریم واقع شده است سخن بمیان آمده است در انجیل لوقا باب ۱ شماره ۳۹ مندرج است «مریم برای دیدن الیزابت بکوه رفت» و به موجب رساله یعقوبی فصل ۲۲ الیزابت با یحیی بکوه رفت و کوه باز شد و آنان بدین وسیله از مزاحمت تعقیب کنندگان محفوظ ماندند.

راجع به تعیین «ربوة» یعنی مکان بلندی که مأوای حضرت مریم و حضرت عیسی قرار گرفته است مفسرین نظرهای مختلف اظهار کرده‌اند و آن را بر دمشق یا مکه یا مصر منطبق ساخته‌اند و بعضی آنرا کنایه از بهشت پنداشته‌اند.

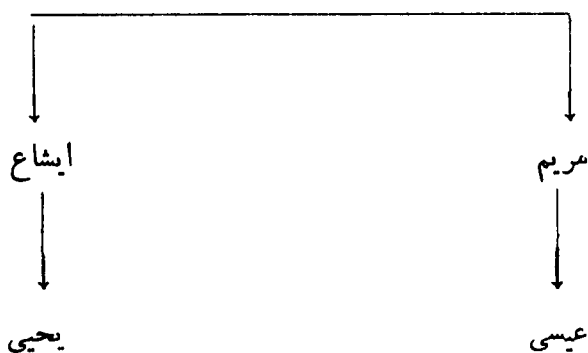
قصه تولد حضرت مریم در سوره آل عمران از آیه ۳۱ تا ۳۴ مذکور است و با «پرتوانگلیوم» یعقوبی موافقت دارد. پندر مریم در قرآن بنام عمران و در احادیث مسیحی یوهاکین یا یوعاشیم نامیده شده است. ابن خلدون نام پدر مریم را هم عمران یهاکین ذکر می‌کند. بعضی تصور کرده‌اند که چون مریم در قرآن مجید خواهر هارون معرفی شده و پدر او نیز عمران خوانده شده با مریم خواهر موسی مشبه گردیده است. «سال» این اشتباه را غیر ممکن میدانند و واقعاً هم ممتنع است چه میان این دو ۱۸۰۰ سال فاصله بوده و قرآن بفاصله طولانی میان این دو قائل است. نام مادر مریم در قرآن مذکور نیست و در احادیث مسیحی نام او آنیا یا anne و در احادیث اسلامی حنه یا حنانه است و همچنین در احادیث سلسله نسب او چنین مسطور است.

فاقوز



بر حسب سلسله النسب دیگری اشاع و مریم با هم خواهرند و هر دو دختر عمران و حنه میباشند (مروج الذهب مسعودی و تفسیر طبری) .

عمران



بموجب مسطورات پرتو انگلیوم یعقوبی ، عمران و حنه پیر بودند و فرزندی نداشتند . حنه روزی پرنده‌ای را دید که روی درخت بجوئه خود غذا میدهد . دیدن این منظره او را متأثر ساخت و از خدا فرزندی خواست و نذر کرد که او را خدمتگزار معبد سازد . غافل از آن بود که در دین یهود خدمت دختران در معابد مجاز نیست . در قرآن مجید باین قصه اشاره رفته است آنجا که میفرماید «انفالت امرأة عمران رب انی نذرت لك مافی بطنی محررا» سورة آل عمران آیه ۳۱ . در آخر این آیات



زوجهٔ عمران مریم و ذریهٔ او را بخدا پناه می‌دهد و این امر مبنای حدیثی است که در صحاح بخاری و مسلم بدین مضمون ذکر شده: هر کودکی را هنگام تولد شیطان با نیزهٔ خود لمس میکند و گریهٔ کودک هنگام تولد از این جهت است و عیسی و مریم از این کار معاف بوده‌اند. با همین حدیث بر عصمت عیسی و مریم و عموم پیغمبران استدلال میکنند. بموجب قرآن مجید و مندرجات پرتو انگلیوم مریم در محراب، تحت سرپرستی زکریا بزرگ میشود. بموجب احادیث اسلامی عمران قبل از تولد مریم وفات کرده است و زکریا عمویش خواسته است که وی را سرپرستی کند. دیگران مانع شدند و کهنه دستود داده‌اند که هر يك از داوطلبان کفالت مریم، نیزه یا قلم خود را در رودخانه بیندازند. فقط قلم زکریا روی آب ماند و بقیهٔ قلمها در آب فرو رفت. این قصه مورد تأیید قرآن مجید واقع است ولی در احادیث مسیحی از این آزمایش گفتگوئی در میان نیست. فقط میگویند که یوسف کبوتری پرواز داد و آن کبوتر بر مریم نشست و باین ترتیب یوسف سرپرست مریم شناخته شد. بموجب قرآن مجید هرگاه که زکریا بر مریم وارد میشد نزد او غذا مییافت و از وی میپرسید از کجا آورده‌ای؟ او میگفت خدا برای من فرستاده است. این امر از کرامات مریم است و این قسمت در احادیث مسیحی نیز منعکس است.

در قرآن از یوسف شوهر مریم نام برده نشده ولی بموجب احادیث اسلامی چون زکریا پیر شده بود یوسف از دختر عموی خود مریم سرپرستی میکرد. مریم در محراب میماند و جز در موقع ضرورت ماهی یکبار از محراب خارج نمیشد. بموجب حدیث مسیحی یوسف مریم را در هنگام بروز عادت زنانه برای این که محراب آلوده نشود در خانهٔ خود نگاه میداشت. داستان مریم مفصلاً و بطور مشروح در سورهٔ مریم از آیهٔ ۱۶ پیچید مذکور است. مریم بمکانی در قسمت شرقی خانه پشت پرده پنهان میشود.

(مفسرین معلوم نکرده‌اند مراد از مکان شرقی قسمت شرقی اورشلیم یا قسمت شرقی خانهٔ خودش بوده است.) در آیهٔ ۱۷ تا ۲۱ قصهٔ بشارت تولد عیسی است (بر حسب بعضی احادیث تولد عیسی بلافاصله یا کمی بعد از بشارت واقع شده است.)

در دزایمان، مریم را فرا گرفت. وی خود را به تنهٔ درختی چسبانید و گفت کاش

مرده بودم و نامم بکلی فراموش شده بود . از زیر پای او ، کودک یا جبرئیل یا تنه درخت او را ندا داد که دل تنگ مباش . خدا در زیر پای تو چشمه‌ای ایجاد کرده است . درخت را تکان بده خرماي تازه برای تو فرو خواهد ریخت . بخور و بیاشام و آسوده خاطر باش (در انجیل صیوت مندرج است که چون مریم و عیسی از مصر فرار کردند عیسی که کودک بود در میان بیابان از درخت خرما خواست که شاخه‌های خود را پائین بیاورد و بر مریم سایه افکند و از ریشه خود آب برای رفع عطش مریم بیرون دهد ) . مغاذ آیه ۲۶ اینست و به مریم گفته شده هرگاه کسی پیش تو آید بگو نذر کرده‌ام که روزه داشته باشم و امروز با کسی سخن نخواهم گفت .

قصه روزه مریم در احادیث مسیحی نیست ولی در پرتوانگیلوم مندرج است که مریم در ۱۶ سالگی خود را از مردم اسرائیل مخفی داشته است (بموجب احادیث اسلامی مریم چند روز در مغاره‌ای ماند ) . مریم بچه را پیش قوم خود آورد بموجب آیات قرآن مردم بوی گفتند مرتکب امر عجیبی شده‌ای . ای خواهر هارون ، پدرت مرد بدی نبود و مادرت هم زنا کار نمی‌بود . مریم بکودک اشاره کرد و کودک بسخن آمد و با ایشان سخن گفت . سخن گفتن عیسی در نظر مسلمانان از جمله معجزات اوست و در سوره نساء آیه ۱۵۵ هم بهمت وارده اشاره شده است .

بنابر گفته مفسرین مراد از هارون در این آیه برادر موسی نیست بلکه شخصی است معاصر با مریم که شخصی تبہکار بوده و مریم را می‌خواستہ‌اند از باب اهانت باو نسبت دهند یا آن که هارون شخص پرهیزگار و متقی بوده و با مریم خویشاوندی داشته است .

در قرآن مجید از فرار عیسی بمصر ذکری نشده مگر اینکه ربوة اشاره بآن باشد ولی این مطلب در احادیث اسلامی منعکس است و بموجب آن احادیث اقامت عیسی در مصر ۱۲ سال طول کشید و مریم در مصر وفات یافت .

قصه سفرهای مریم در احادیث اسلامی موجود نیست فقط در بعضی از کتب قصص از مسافرت او بروم بهمراهی حواریون برای دعوت ماروت باین ترتیب مذکور است : چون شمعون و سده (که معلوم نیست کیست و شاید تده یا تندی باشد) بدار

آویخته شدند، مریم و یوحنا فرار کردند و ماروت لشکری بتعقیب آنان فرستاد اما زمین شکافت و آنانرا در خود فرو برد و از دست تعقیب کنندگان نجات یافتند و همین معجزه باعث توبهٔ ماروت شد.

در انجیل راجع بوفات مریم مطالبی موجود نیست و حتی در انجیل بحضور مریم در هنگام صلب مسیح تصریح شده است.

در خاتمهٔ مقال باید توجه داد که تولد فرزند از دختر باکره و حتی ولادت خدا از دوشیزه در داستان‌های ملل قدیمه از قبیل هند و یونان وجود داشته چه در دورانی که بکارت برای زنان زشتی و قبیح بشمار میرفته و چه در دوره‌ای که بکارت نشانهٔ عفت و علامت حصر مالکیت مردان نسبت بزنان بوده است، آبتن شدن باکره بعنوان يك امر خارق العاده یا بعنوان یکی از وقایع ممکنه مطرح میشده است.

کریشناخدای هندیان از دوشیزه‌ای بنام «دیواکی» تولد یافته و پیش از او، انی خدای آتش هندیان از «مایای» عذرا متولد شده و در یونان «دائانه» مادر «پرسئوس» در زندان پدر بوسیلهٔ قطرات باران طلاقه از جانب خدای خدایان در دهان او چکیده است به پرسئوس (شاید پدر پارسیان) آبتن شده. در قرآن مجید تولد عیسی از مریم که با هیچ مردی تماس نداشته نشان صدق عیسای مسیح در اظهار نبوت خویش تلقی شده است و آنچه از این جهت در قرآن مجید اهمیت دارد عصمت و عفت مریم عذرا است و در ادبیات فارسی نیز آبتنی مریم عذرا منشأ بسیاری از استعارات شده است.

### مآخذ این مقال :

- ۱- قرآن مجید. ۲- دائرة المعارف اسلامی (ترجمهٔ فرانسه). ۳- تفسیر صافی. ۴- انجیل لوقا. ۵- مروج الذهب مسعودی. ۶- تفسیر طبری. ۷- بنایع الاسلام. ۸- ازالة الاوهام. ۹- افسانهٔ خدایان. ۱۰- تفسیر بیضاوی.

«پایان گفتار هشتاد و دوم»

لفظ مسجد الاقصی در اولین آیه سوره اسراء موجود است و مراد از بیت المقدس می باشد که باعتبار دوری آن از مکه اقصی خوانده شده و باعتبار آنکه بعداً از مساجد بزرگ مسلمانان خواهد بود بعنوان مسجد موصوف گردیده و این خود از معجزات و اخبار غیبیه قرآن مجید است .

برخی پنداشته اند که آیه اسراء اشاره به هجرت پیغمبر از مکه بمدینه باشد و بنا بر این تعبیر ، مراد از مسجد اقصی شهر یثرب می باشد که محل اقامه فرایض و سنن اسلامی شده است . اینان میگویند : چون از آیه سوم این سوره قصه ورود موسی به بیت المقدس مطرح است مفسرین بقرینه آن مسجد اقصی را بر بیت المقدس منطبق پنداشته اند و حال آنکه «ولید خلوا المسجد کما دخلوه» اشاره بفتح مکه دارد .

به هر حال در محل فعلی مسجد اقصی بنا بنقل ابن خندق مدت ها پیش از حضرت سلیمان صابئه تمثال زهره را در جای مسجد اقصی نصب کرده بودند . برکوه «موریا» حضرت سلیمان هیکلی ساخت که همه معماری و دقت های صنعتی عصر در بنای آن بکار رفت .

این هیکل چهار صد سال که از بنای آن گذشت بدست بخت النصر پادشاه بابل در سال ۵۸۶ قبل از میلاد ویران شد و پس از آنکه بنی اسرائیل از اسارت بازگشتند «زرو بابل» هیکل را از نو بنا کرد . این هیکل از نظر فنی پای هیکل سلیمان نمیرسید .

بار سوم هیکل بدست هیرودیس در مدت ۴۰ سال بنا شد و این بنا در سال ۷۰ بعد از میلاد بدست «توس» رومی خراب شد. هیکل از زمان هادریان امپراطور روم تا زمانی که بدست عمر فتح گردید ایلیا نامیده میشد.

در سال ۱۷ هجری چون مسلمانان بیت المقدس را فتح کردند عمر از «بطریق» کاهن ایلیا خواست که محل ساختمان مسجد را تعیین کند. وی محل هیکل سلیمان را برای بنای مسجد مناسب دید و عمر مسجد را در همان محل برپا ساخت. عبدالملک مروان و سپس مأمون بترئین و ترمیم آن پرداختند. در سال ۱۰۹۹ میلادی صلیبیون شهر بیت المقدس را ویران کردند و هفتاد هزار مسلمان را که بمسجد پناهنده شده بودند از دم شمشیر گذراندند و بقدری در این واقعه خون ریختند که اسبها در خون شنا میکردند. در نتیجه مسجد بکلی ویران شد. در سال ۱۱۸۷ سلطان صلاح الدین ایوبی مسجد را از نو بنا کرد. محمد قلاوون و سلطان سلیم شمانی و هم چنین سلطان سلیمان و عبدالعزیز و عبدالحمید نیز به تعمیر و آرایش این مسجد توجه داشتند. بعد از جنگ بین الملل در سال ۱۳۴۶ هجری حسین بن علی شریف مکه مبلغ ۴۰۰۰۰ لیره عثمانی بتعمیرات این مسجد اختصاص داد و این مبلغ با در نظر گرفتن شرایط زمانی بیش از مبلغی بود که مأمون در این راه صرف کرده بود.

مجمع اسلامی نیز دنباله اقدامات شریف حسین را گرفت و با جوهی که از تمام ممالک اسلامی جمع آوری شد کار تزئینی و ترمیم مسجد را تا سال ۱۳۵۸ ادامه داد.

بنای قبة الصخره که منتهی الیه اسراء پیغمبر اکرم بود از معظم ترین بنا - های قرن اول هجری است و بهترین نمونه تمدن اسلامی بشمار میرود و از نظر صنعت و فنون معماری مورد اعجاب استادان فن است.

مسجد که فعلا بمسجد اقصی معروف است کنیسه‌ای بوده که ژوستنین در ۵۵۰ بعد از میلاد بنام مریم عذرا ساخته و مسلمانان آنرا بصورت مسجد در آوردند و

در جنگ صلیبی ویران گردیده و سلطان صلاح الدین ایوبی در ۱۱۸۷ بنای آنرا تجدید کرده است .

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید ۲ - معجم القرآن ۳ - تعلیق بر معجم القرآن ۴ - مقدمه ابن خلدون
  - ۵ - قاموس کتاب مقدس .
- » پایان گفتار هشتاد و سوم

مسجد الحرام اسم مسجد مکه است و این اصطلاح ، پیش از اسلام نیز معمول بوده است . «قیس بن حاتم» در دو شعر خود گفته است «قسم بخدای مسجد مقدس و قسم بآنچه از پارچه‌های یمانی پیوسته باطنابه‌های کنانی پوشیده شده است» . مراد از این عبارت که در شعر شاعر مدینه موجود است بدون شك همان مسجد مکه یعنی مسجد الحرام بوده است . عبارت مسجد الحرام سیزده بار در قرآن مجید مذکور است بدینقرار :

سوره بقره آیات ۱۴۴ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۹۸ و ۲۷۰ سوره مائده آیه ۲ . سوره انفال آیه ۳۴ ، سوره توبه آیات ۷ و ۱۹ و ۲۷ ، سوره اسراء آیه ۲ ، سوره حج آیه ۲۵ ، سوره فتح آیه‌های ۲۵ و ۲۷ بموجب آیه ۱۴۴ از سوره بقره : «و من حیث خرجت فول وجهك شطر المسجد الحرام» قبله از جهت بیت المقدس بجهت مکه منتقل میگردد و آیه ۱۰۸ از همین سوره : «ومن اظلم من منع مساجد الله ان يذكر فيها اسمه وسعی فی خرابها» اشاره بهمین مسجد است و بموجب آیه ۷ از سوره توبه در مقابل مسجد الحرام با مشرکین معاهداتی انجام شده است .

در آیات فوق ، مسجد الحرام بر مکه اطلاق میشود چه بنای مسجد الحرام بعد ساخته شده چنانکه در سوره بنی اسرائیل آیه ۱ مراد از مسجد اقصی بنای مسجد نیست ، مراد از مسجد الحرام هم در قرآن ، ساختمان مسجد نیست .

مسجد الحرام چهل سال قدیمتر از مسجد اورشلیم میباشد کعبه وزمزم و مقام ابراهیم جزئی از این مسجد هستند . در سال هشتم هجرت پیغمبر اکرم در مکه مکانی ساخت که بزودی آن محل برای اجتماع مسلمانان کوچک شد و در زمان عمر و عثمان خانه‌های اطراف مسجد را جزو مسجد کردند و دور آنرا حصار کشیدند . در زمان عبدالله زبیر و خلفای اموی و عباسی توسعه و تزئین مسجد ادامه یافت . ابن زبیر برای مسجد سقف ساخت مهدی خلیفه عباسی دور مسجد اطاقهای بی‌سقف باستونهای چوبی بنا کرد و عدّه مناره‌ها را به هفت رسانید و دور کعبه چراغانهایی ساخته شد سپس برای هر یک از ائمه مذاهب ، بنای جداگانه‌ای با سقف‌های چوبی بنا کردند که هر یک از ائمه مذاهب در ساختمان مخصوص بخود نماز بگزارد و باین ترتیب از منازعات حنفیها و شافعیها پیشگیری شد . کف حجرات باشن و راه ورود به مطاف با سنگ مرمر مغروش گردید . مسجد شکل فعلی خود را در زمان سلطان سلیم دوم از سنه ۱۵۷۲ تا سنه ۱۵۷۷ بدست آورده است . علاوه بر تغییرات ساختمانی ، وی بام چوبی را برداشت و بجای آن چند گنبد کوچک مخروطی شکل ساخت و گنبد ها را سفید کرد .

هنگام ورود بمسجد چند پله باید پایین رفت زیرا مسجد را ابتدا آنقدر که ممکن بوده گود ساخته‌اند .

فعلا هم اطراف مسجد بر اثر رسوب مواد نمکی بالا آمده است . اندازه و طول عرض داخلی حرم بموجب رحله ابن بطوطه از این قرار بوده است : ضلع شمال غربی ۱۶۴ ذراع و ضلع جنوب شرقی ۱۶۶ ذراع و ضلع شمال شرقی ۱۰۸ ذراع و ضلع جنوب غربی ۱۰۹ ذراع . بنابراین زوایای حرم کمی منفرجه است و تقریباً متوازی الاضلاعی را تشکیل میدهد . چون بمطاف از در قدیم مسجد که در ضلع شرقی قرار دارد وارد شویم در طرف راست ما مقام ابراهیم است که مقام شافعی نیز میباشد و در طرف چپ ساختمان ، زمزم قرار دارد .

چاه زمزم در میان ساختمان ، کمی مایل بدیوار مقابل کعبه حفر شده و حفر آن بوسیله عبدالمطلب جد پیغمبر اکرم بوده است . محیط آن ۲۴ شبر و عمق آن



یازده قامت است و چهار شبر و نیم دور آنرا از کف حجره بالا آورده‌اند . تا یک قرن پیش دو بنای دیگر در پیش بنای زمزم قرار داشته که به منزلهٔ انبار بوده است و هر يك از این دو بنا قبه‌ای داشته و از این رو القبتین نامیده می‌شده است ولی بعداً قبه‌ها را برداشته‌اند و در ساختمان فعلی وجود ندارد .

دور کعبه برای پیشوایان مذاهب ، چهار مقام بوده است : در ضلع جنوب شرقی ، مقام مالکی و در ضلع شمال غربی مقام حنفی بوده و در بالای ساختمانی که چاه زمزم در آن قرار دارد مصلاى شافعی است .

مقام حنبل در محل دارالندوه که شورای قدیم شهر بوده است قرار داشته است و در طی قرون ، تعمیرانی کرده و برای منظوره‌ای گوناگون از آن استفاده می‌شده است . مطاف بوسیلهٔ يك رشته ستون‌های باریك برنجی که بارشته‌های آهن بهم وصل شده مشخص گردیده است . در مطاف و حجرات ستون دار ، چراغها را بسیم‌های آهنین بسته‌اند .

مسجد الحرام از آغاز ظهور اسلام مرکز علمی اسلامی بوده و بهمین مناسبت در خود مسجد و در نزدیک آن مدارس و رواقهائی برای تحصیل علوم دینی ساختند .

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید ۲ - دائرة المعارف اسلامی (ترجمه فرانسه) ۳ - رحلة ابن بطوطه
- «پایان گفتار هشتاد و چهارم»

نام مصر پنج بار در قرآن مجید بدینقرار مذکور است :

۱ - سورة بقره آیه ۵۸ .

۲ - سورة يوسف آیتین ۲۱ و ۱۰۰ .

۳ - سورة هود آیه ۸۷ .

۴ - سورة زخرف آیه ۵۰ .

در آیه ۵۸ از سورة بقره ممکن است مصر اسم عام بوده و بمعنی مطلق شهر باشد ولی در چهار مورد دیگر مراد از مصر مملکت مصر است . اینک خلال چهار قسمت از مصر گفتگو میکنیم .

## ۱- بحث راجع بنام مصر و افسانه مربوط بآن

در تورات گاهی مصر بنام مصرایم نامیده است . لغویون عبری احتمال میدهند که مصرایم تشبیه باشد و بر مصر سفلی و مصر علیا یا بر دوساحل رود نیل دلالت کند . صاحب قاموس کتاب مقدس معتقد است که بمناسبت مصرایم بن حام بن نوح این سرزمین ، مصرایم و سپس تخفیفاً مصر نامیده شده است . مقریزی سه روایت نقل کرده که بموجب هر روایت بنای مصر منسوب بیکسی از سه نفر مسمی به مصرایم می باشد .

دو نفر پیش از طوفان بنام مصرایم بوده‌اند و مصرایم سوم مصرایم بن یصر بن حام نوه نوح است و فرزند مصرایم را قبط نامبرده که قبطی منسوب باوست . حق اینست که مصر نخست بمعنی شهر بوده و سپس معنی آن توسعه یافته و بر کشور اطلاق گردیده و بتدریج نام خاص مملکت مصر شده است . مصر در لغت بمعنی مرز زمین و بمعنی فرق و تفاوت آمده است . مردم مصر را قبطی و کپت «copte» مینامند و لفظ اژیپت «Egipte» که امروز در زبان اروپاییان بر مصر اطلاق میشود از کلمه قبط مأخوذ است .

پرسئوس ، قهرمان بزرگ دیگری بود که از نسل زئوس ، خدای خدایان زاده شد زئوس عاشق «پو» دختر رب النوع رودخانه «ایناکوس» شد و با او در آمیخت و این زن بعد از حوادث تلخ و عجیب و غریبی که بر اثر حسادت «هرا» زن خدای خدایان تحمل کرد ، صاحب فرزندی بنام «پافوس» شد و بمصر رفت . بعدها از نسل «پافوس» در مصر «اگیپتوس» بوجود آمد که نام مصر «اگیپت یا اژیپت» از نام اومشتق شده است .

اگیپتوس پنجاه پسر و برادرش «داناؤس» پنجاه دختر داشت . اما روزی بین این دو برادر مشاجره‌ای پیدا شد و در نتیجه «داناؤس» قهر کرد و با پنجاه دختر خود بکشتی نشست و از مصر به پلوپونز در یونان رفت . چندی بعد پنجاه پسر «اگیپتوس» برای دیدار عموی خود به پلوپونز رفتند و بعنوان آشتی کنان پنجاه دختر او را خواستگاری کردند . «داناؤس» ظاهراً قبول کرد ولی بدختران خود دستور داد که در شب زفاف با پنجاه خنجر که بدیشان خواهد داد ، شوهران خود را بکشند . چهل و نه دختر اینکار را کردند و فقط یکی از ایشان که هیبرمنتسرا نام داشت با شوهرش راه فرار در پیش گرفت . چهل و نه دختر که «دانائیتها» نام گرفته‌اند محکوم بدان شدند که در دوزخ شکنجه‌ای جاودانی تحمل کنند .

## ۲ - تاریخ مصر

مصر سرزمینی است که رود نیل خاک آنرا آورده و آنرا حاصل خیز و آباد

کرده است. از دیر زمانی این سر زمین پر برکت، مسکن افراد انسانی شده و تاریخ آن تا ۵۵۰۰ سال قبل از مسیح پیش میرود ولی تاریخ روشن آن از زمانی است که بتصرف ایران در آمده است. تاریخ مصر را باید به شش دوره تقسیم کرد:

دوره اول - دوره فراعنه: بیست و شش سلسله از فراغنه در مصر حکومت کردند. مصریان نام اولین فرعون خود را «مینس» یا «منس» ذکر میکنند و میگویند وی شهر منفیس را ساخت و پایتخت خود قرار داد. از سلسله چهارم سه تن مشهورند و اهرام آنها باقیست. این سه تن «که اوپس» و «کفرن» و «میسورنوس» نام داشته اند. هرم «که اوپس» ۷۴۴ پا طول و ۷۴۴ پا عرض و ۴۵۰ پا ارتفاع دارد. ارتفاع آن در قدیم بیشتر از ارتفاع فعلی بوده و بتدریج قسمتی از بلندی آن در زیر خاک رفته است. ششمین سلسله فراعنه، بقتوحاتی در جنوب و شمال مصر پرداخته و سودان و شبه جزیره سینا را بتصرف خود آورده اند. سلسله یازدهم «تبس» را در مصر علیا پایتخت قرار دادند و از سلسله دوازدهم معبد لایرنث که مرکب از دوازده قصر و ۳۰۰۰ اتاق است باقیمانده. نام «اوسر تاسن» از این سلسله در تاریخ مشهور است. سلسله چهاردهم با حمله «هیکسوس» ها از میان رفته است.

هیکسوسها یا شبانان در صحرای میان مصر و شام سکوی گزیده بودند و بممالک متمدن مجاور هجوم میآوردند و در یکی از هجومهای خود بر مصر تسلط یافتند و دوران سلطه آنها دو قرن طول کشیده است. بعضی حضرت یوسف را معاصر با «آپوپس» آخرین پادشاه هیکسوس میدانند (رجوع شود بمقاله یوسف). پایتخت سلسله هیکسوس «منفیس» بود و سلسله هفدهم مجدداً «تبس» را بیایتختی برگزید. از سلسله هیجدهم «آموسیس» و «طوطمس» دوم معروفند. بعضی «آموسیس» را فرعون جبار و «طوطمس» دوم را فرعون خروج پنداشته اند. این فراعنه باحداث ابنیه بسیاری دست زدند و اشخاص غیر بومی را بکارهای سخت و امیداشتند و با آنان بدرفتاری میکردند. از سلسله نوزدهم «رامسس» دوم و «منفتاح» معروفند. بعقیده برخی «رامسس» فرعون جبار و «منفتاح» فرعون خروج است. هرودوت راجع بگمشدن ناگهانی پسر رامسس دوم داستانی نقل میکند و نویسندگان تواریخ مذهبی او را با نخست زاده فرعون که در تورات مذکور

است منطبق میدانند. پیش از ظهور حضرت موسی از مصر یکی از فراغنه بنام اخناتون، آئینی بر مبنای عبادت آتوم اظهار داشت و علیه کهنه قیام کرد و آئینی که وی ابداع نموده بتوحید و تنزیه بسیار نزدیک است. بعد از سلسله بیست و یکم، کهنه روی کار آمدند و بتدریج مصریان جنگ و فتوحات را فراموش کردند و گاه و بیگاه مورد هجوم ممالك فانی قرار گرفتند تا آنکه در سال ۵۲۵ قبل از میلاد «پسامتیک» سوم بدست «کمبوجید» پادشاه ایران مغلوب گردید. مدتی خود مصریان حکومت داشتند تا آنکه داریوش رسماً مصر را یکی از ایالات کشور ایران قرار داد. دوران دوم مصر از ۵۲۵ تا ۳۳۲ قبل از میلاد امتداد دارد. در این دوران اسکندر بر مصر تسلط یافت و شهر اسکندریه را ساخت و پس از وفات اسکندر حکومت مصر به بطالسه رسید و این دوره که دوران سوم مصر است تا سی سال قبل از میلاد ادامه یافت. در این دوران از قرن دوم میلادی فلسفه التقاطی در مدرسه اسکندریه رواج یافت و نخست ارستی بول و فیلون یهودی در مقام برآمدند که فلسفه را با تعلیمات یهود موافقت دهند. پس از آن مسیحیان هم در مقام ترکیب حکمت شرق و فلسفه یونان و آمیختن آن با اصول دین مسیح برآمدند و به پیروی از افلاطونیان جدید، بسه اقنوم قائل شدند مدرسه مسیحیان اسکندریه تا قرن پنجم میلادی دایر بود.

مصر در دوران چهارم تحت تسلط رومیان بود و مسیحیت از مملکت «بیزانس» در مصر نفوذ کرد. در ۶۴۰ میلادی مطابق با سال ۳۰ هجری مصر بتصرف اسلام درآمد و دوران پنجم آن شروع گردید.

برتریب خلفای راشدین و بنی عباس و خلفای فاطمی و مماليك بر آن حکومت کردند و در ۱۱۷۰ میلادی در تصرف صلاح الدین ایوبی قرار گرفت و در قرن شانزده، سلطان سلیم عثمانی مصر را ضمیمه کشور خود ساخت و با این تحول دوران ششم مصر آغاز گردید و همچنان مصر تا ۱۸۸۲ جزء قلمرو دولت عثمانی بود و فقط محمدعلی پاشا در مدت خدیوی خود بآن استقلال داد. در ۱۷۹۹ ناپولئون بمصر لشکر کشی کرد. در ۱۸۸۲ مصر جزء مستعمرات انگلستان گردید و در سال ۱۹۳۶ دولت انگلستان بآن استقلال داخلی داد ولی همچنان آثار استعمار و استثمار انگلیسها

در مصر باقی بود تا آن که با خلع فاروق و حکومت جمهوری ژنرال نجیب پاشا آثار استعمار از مرز و بوم مصر برچیده شد .

### ۳- اکتشافات در باره مصر

مصر با تاریخ چند هزار ساله خود همیشه مورد توجه دانشمندان و فضلاء بوده لکن جز افسانه و داستان از این سر زمین عجیب چیزی بدست نیامده بود . در قرن هیجدهم بعد از لشکر کشی ناپولئون «شامپلیون» فرانسوی خط مصری را خواند و دنبال او فضایی دیگر از انگلیس و فرانسه و ایتالیا به تحقیق در آثار مصر مشغول شدند و اینک این قسمت از تحقیقات و مطالعات ، چندان وسعت یافته که علمی بنام مصرشناسی یا «آریتولوژی» بوجود آمده است .

مصریان ، تمدن عالی داشتند و آثار اولیه تمدن منجمله خط شاید اولین دفعه در این سرزمین ظهور کرده باشد . خط مصری سه گونه بود «هروگلیف» و «هیراتیك» و «دموتیک» .

### ۴- دین مصریان

مصریان خدایسان متعدد داشتند و آنان داستان آفرینش را چنین اظهار میداشتند : عیلم که همان عالم باشد نخست بصورت دریائی بود که بر آن ظلمت احاطه داشت . در روی آب ، بیضه رب النوع آفتاب که آتوم نامیده میشود بوجود آمد و از این بیضه ، چهار فرزند بنام «شو» و «تفنوت» که در فضا ماندند و «جب» رب النوع زمین و «توت» رب النوع آسمان متولد شدند و از ازدواج آسمان و زمین چهار فرزند بنام اوزیریس و ایزیس و ست و نفتیس تولد یافتند . اوزیریس خداوند نور بود و برادرش ست رب النوع ظلمت بر او تسلط یافت و او را بقتل رسانید و جسدش را

پاره پاره کرد. ایزیس خواهر و زوجه اش اعضای او را جمع آوری کرد و دارای روح و حیات شد و از اوزیریس و اوزیس فرزندی بنام هوروس رب النوع فلق پیدا آمد اما اوزیریس از عالم کناره گیری کرد و بداد گری در عالم اموات پرداخت. مقریزی میگوید در کتابی که در یکی از قراء شام یافت شده نام موسی بزبان مصری «هیروسیس» و بزبان فارسی «داران» ضبط گردیده (شاید هیروسیس مأخوذ از هوروس باشد). مردم مصر منفتح را پرستش میکردند و بتدریج به تنزیه و تجرید او پرداختند تا جائی که آفرینش را مولود کلمه و مشیت او شناختند. مردم هیلوپولیس به پرستش رع خداوند شمس قائل بودند و در عبادت این رب النوع بمرحله تجرید و تنزیه رسیدند و گاهی این رب النوع را آتون میخواندند. اهل تبس، آمون را خدای خدایان پنداشتند و کاهنان آمون در مصر بحکومت، هم رسیدند. پرستش رع آمون ترکیبی است از آئین مردم هیلوپولیس «عین الشمس» و مردم تبس. اخناتون یکی از فراغه، بقسمی که گفته شد دین جدیدی آورد که بآئین توحید بسیار نزدیک بود. بعضی مستشرقین معتقدند که توحید اسرائیلیان از آئین اخناتون که عبادت آتوم باشد اخذ شده و مفاد نمازهای اخناتون با مفاد برخی از مزامیر داود قابل مقایسه می باشد.

مصریان ببقای روح اموات قائل بودند از اینجهت بدن آنها را مومیائی میکردند و برای فراغه هرم میساختند. در نظر مصریان عده ای از حیوانات، مقدس بودند مخصوصاً گاو مخصوصی را با نشانه های خاصی بنام گاو «آپیس» میپرستیدند و چون ۲۵ ساله میشد آنرا غرق میساختند و گاو دیگری برای عبادت و پرستش پیدا میکردند. بدون شك، عبادت گاو، یادگاری از اعتقاد به توتم است و پرستش فراغه بارزترین اثر نیا پرستی است.

بموجب قرآن مجید یوسف بمصر فروخته میشود و در درگاه فرعون بعالیترین مقام میرسد و اسرائیل و خاندانش را بمصر میآورد. بنی اسرائیل در زمان فراغه بعد از یوسف دچار زحمت و رنج میشوند و موسی آنرا از مصر بیرون میبرد و یوشع

آنها را بسرزمین بدرانشان یعنی ارض کنعان میرساند. (رجوع شود بمقاله فرعون و مقاله موسی و مقاله یوسف) .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲ - دائرة المعارف اسلامی ۳ - قاموس کتاب مقلس ۴ - تورات سفر نکوین ۵ - تاریخ ملل مشرق تألیف فروغی ۶ - الله تألیف عباس عقاد ۷ - خطط مقریزی .

«پایان گفتار هشتاد و پنجم»



نام مکه فقط یکبار در قرآن مجید خلال آیه ۲۴ از سوره فتح مسطور است و در سوره آل عمران آیه ۹۶ لفظ بکه مذکور میباشد . بعضی معتقدند که بکه نام بقعه کعبه و مکه نام شهر است . این نظر تاحدی درست مینماید چه اولاً بکه با بقعه قرابت لفظی دارد و ثانیاً بقعه خدای بل بنام بعلبک نامیده شده است و ارباب لغت گفته اند بک بمعنی تذلل و ازدحام است و چون گردنکشان در برابر کعبه سر تسلیم فرود میآورند و اظهار زبونی میکنند و برای انجام تشریفات حج ازدحام مینمایند مکه ، شایسته اطلاق عنوان مکه شده است.

در قرآن مجید خلال آیه ۹۳ از سوره انعام از مکه بعنوان ام القری یاد شده و بعضی صفت امی را که از صفات پیغمبر است منسوب بام القری دانسته اند (مشهور اینست که امی بمعنی درس ناخوانده باشد و مستشرقین معتقدند که امی ، عبری الاصل و مأخوذ از هائولام بمعنی شریف است ) . شهر مکه امروز از شهرهای بزرگ حجاز و مرکز عالم اسلام بشمار میرود و تاریخی قدیم دارد . بر حسب داستانهای مذهبی ، قوم عاد و بنی جرهم در حدود مکه اقامت داشته اند . حضرت ابراهیم زوجه خود هاجر و فرزند خویش اسماعیل را در مکه ساکن ساخت و بنی جرهم و فرزندان اسماعیل و سپس بنی خزاعه بر مکه حکومت کردند و آنگاه نبوت بقریش رسید . (رجوع شود بمقاله قریش ) . کعبه در مکه بدست حضرت ابراهیم نباشد و قبائل عرب

از تمام نقاط عربستان بطرف آن متوجه گردیدند . کعبه فعلاً بیش از دو متر از سطح مسجد الحرام ارتفاع دارد لکن گویا در زمان پیغمبر ارتفاع آن از زمین باین اندازه نبوده زیرا سیلاب سطح آنرا در زمان پیغمبر فرا گرفته بود و حضرت رسول آب را از داخل کعبه بیرون میریخت و در باره حدس منجمان که گفته بودند کعبه را آب فرا میگیرد و زورقها در آن روان میشود میفرمود : «کذب المنجمون» هم چنین میگویند حکیم بن حزام برادرزاده خدیجه در داخل کعبه متولد شده و ولادت حضرت علی علیه السلام در جوف کعبه مشهور است و از این دو واقعه میتوان حدس زد که ارتفاع کعبه از سطح مسجد الحرام در قدیم چندان نبوده است . (رجوع شود بمقاله کعبه) . ابن خلدون مینویسد که ایرانیان هم زیارت کعبه میآمده اند و آهوان زرین که عبدالمطلب در چاه زمزم یافته است ، از بقایای نذور ایرانیان بوده است . برخی از زبان شناسان جدید ایران هم پنداشته اند که ریشهٔ مکه «مهکه» بمعنی جایگاه ماه باشد . لکن تصور بعید بنظر میرسد .

بطلمیوس از مکه بنام مکر با یاد کرده و ناحیهٔ مکر با را یکی از مراکز تجاری بشمار آورده است . موقع جغرافیای مکه مقتضی آن بوده که مرکز تجارت باشد چه اولاً آن ناحیه در مسیر کاروانهای تجاری حبشه و یمن و سوریه و ایران و بابل قرار داشته و میتوانسته ملتقای اقوام گوناگون افریقا و آسیا واقع باشد .

ثانیاً مکه دره ایست میان دو رشته کوه و این حسن موقع ، آنرا از هجوم قبایل تاحدی مصون داشته و برای مرکزیت تجاری آماده و مناسب گردانیده است . گرچه اهمیت مکه با ظهور پیغمبر اکرم شروع میشود با وجود آن بر حسب قصص و شواهد تاریخی که در دست است پیش از بعثت حضرت پیغمبر مکه هم از جهت تجاری و هم از جهت تشریفات مذهبی اعتبار و ارزش داشته است حتی حبشیان خواستند که بابنای کعبهٔ صنعا و کعبهٔ نجران و معابد دیگری قبایل عرب را از توجه بمکه باز گردانند و این امر ممکن نگردید .

بر حسب قرائن ، مردم مکه پیش از اسلام حکومت جمهوری تجاری داشته اند و از تمدن پالمیر و تدمر تقلید میکردند . کارهای مهم بامشورت «ملاً» که از بزرگان و

آزمودگان قوم بودند فیصل مییافت و خصوصتها نیز غالباً بامداخله ملأ یا باو ساطت خطبا و شعرا پایان میپذیرفت . بیشتر مردم مکه بکسب و تجارت میپرداختند و هر دسته یکی از شئون تجاری را عهده دار بود . بعضی سرمایه خود را در اختیار کاروانها قرار میدادند و برخی برای تهیه مال التجاره یمن و شام سفر میکردند . عدهای هم براهنمائی و تهیه خواروبار کاروان و اموری از این قبیل اشتغال داشتند . حتی زنان هم در تجارت مداخله میکردند چنان که خدیجه زوجه پیغمبر و هند زوجه ابوسفیان در کاروانهای تجاری سرمایه گراف داشتند .

در قرآن مجید از سفرهای تجاری قریش در زمستان و تابستان یاد شده است و شاید اهمیت و اعتبار کعبه پیش از اسلام نیز ناشی از موقع تجاری مکه باشد . هنگامی که پیغمبر اکرم برسالت مبعوث گردید مردم مکه عالترین مقامی را که ممکن بود در تجارت بدست آورند احراز کرده بودند و امتناع ایشان از قبول دین حنیف بیشتر از آن جهت بود که مبدا قبائل عرب از معامله و داد و ستد با آنان خودداری کنند . آنان میرسیدند که مقام تجاری خود را پس از قبول دین جدید از دست بدهد و بازار ایشان کاسد گردد .

حضرت محمد پس از سیزده سال مبارزه بامشرکین مکه ، بمدینه هجرت فرمود و چون روز بروز اسلام بیشتر پیشرفت میکرد بهمان نسبت باعتبار مدینه میافزود و از اهمیت مکه میکاست . در سال دوم هجرت ، مسلمانان مکلف شدند که بجانب کعبه نماز بگزارند و از همین زمان مسلمانان فتح مکه را انتظار داشتند . در سال ششم هجرت صلح حدیبیه واقع شد و در سال هفتم مسلمانان بانجام حج توفیق یافتند و در سال هشتم هجرت ، پیغمبر مکه را گشود و آثار بت پرستی را از آن محو فرمود اما چون حضرت رسول و خلفای راشدین مکه را مرکز حکومت خود قرار ندادند این شهر در ردیف شهرهای درجه دوم قرار گرفت .

معاویه سر سلسله بنی امیه بمکه زیاد توجه داشت و افراد دیگر خاندان بنی امیه هم پس از آنکه ثروتی میاندوختند و از کار کناره میگرفتند در مکه برای خود ابنیهای میساختند و با آسایش در آن شهر بقیه زندگانی را بعیش و عشرت

میگذرانند و از این روشهر مکه محل اجتماع موسیقی دانان و هنرمندان شد. پیش از دوران خلافت، شهر مکه مجموعه چندین کوچه بود که بمیدانی باز میشد و در وسط میدان بنای کعبه قرار داشت (راجع بتطورات ساختمانی کعبه بدست عبدالله بن زبیر و حجاج بمقاله کعبه رجوع شود). چون مرکز شهر مکه گود بود سیلابهایی که از کوهستانهای دوطرف سر ازیبر میشد بمکه و ابنیه آن لطمه شدید وارد میآورد. عمر و عثمان بوسیله مهندسين رومی برای پیشگیری سيل، سدها ساختند و بنی امیه دنبال کارایشان را گرفتند و در آبادانی شهر و در احداث ابنیه و چاههای آب کوشیدند. از جهت تشکیلات تجاری هم مکه در زمان بنی امیه با اهمیتی فوق العاده تلقی میشد و حکومت آن با افراد خاندان بنی امیه یا با اشخاص بسیار لایق بود. در زمان عباسیان اداره مکه به نقبا که هاشمی بودند واگذار شد و بعد از نقبا عده ای بالقب شریف از طرف خلفا بر مکه حکومت داشتند تا آنکه آل عثمان بر حجاز مسلط شدند و مکه مانند شهرهای دیگر حجاز در قلمرو حکومت آنان قرار گرفت. در سال ۱۹۱۶ میلادی شریف حسین حجاز را از تصرف عثمانیان بدر آورد. ده سال بعد یعنی در سال ۱۹۲۶ امیر سعود وهابی بر شریف تسلط یافت و حجاز را متصرف گردید. اینک حجاز بضمیمه نجد تحت حکومت سعودی است و وسعت مملکت ابن سعود به ۴۰۰ هزار کیلو متر مربع بالغ میشود.

در حدود مکه اخیراً معادن نفت کشف شده که امتیاز آنرا با امریکائیان واگذار کرده اند و خط آهن سر تا سری اردن از نزدیکی مکه میگذرد و حجاز را بممالک شام و اردن متصل میسازد.

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید ۲ - تاریخ دول العرب ۳ - دائرة المعارف اسلامی ۴۰ - تاریخ از پرویز تا چنگیز ۵۰ - معجم القرآن ۶۰ - مقدمه ابن خلدون
- «پایان گفتار هشتاد و هشتم»

عنوان ملك الموت در سوره سجده آیه ۱۱ مسطور است . برحسب مشهور نام ملك الموت عزرائیل میباشد لکن این نام در قرآن مجید مذکور نیست . عزرائیل مرکب از دو کلمه عبری بمعنی نصرت خدا است . در مدراسها مرگ را بسمائیل نسبت میدهند و برخی از یهودیان سمائیل را نامی از نامهای شیطان میشناسند . بعضی هم پنداشته اند که عزرائیل مصحف عزازیل باشد در تورات اسم عزازیل یا عزرائیل دیده نمیشود ولی چند شخص در کتب عهد عتیق بنام عزریل نامیده شده اند .

عزرائیل نزد ما مسلمانان یکی از چهار فرشته مقرب است و صورت او در ادبیات یهود و داستان های اسلامی تقریباً بیک نحو وصف میشود . دارای چهار هزار بال است و تمام بدن او از چشم و زبان پوشیده شده است . عظمت اندامهای او باندازه ایست که اگر آب دریاها را بر جسد او بریزند قطره ای به زمین نمیرسد . در آسمان دوم یا هفتم بر سریری نشسته و در زیر تخت او درخت حیات قرار دارد و دفتری در مقابل او است که نام مؤمنین در آن دفتر محاط در حلقه نور است و نام کفار محاط در يك حلقه ظلمات است . عزرائیل يك پای خود را روی آن تخت گذاشته و يك پای دیگر او روی بل صراط است و بعضی گفته اند وی هزار پا دارد .

چهار روز پیش از آن که کسی بمیرد برگي از درخت حیات میافتد و نام شخصی

که باید بمیرد بر آن برگ نوشته شده است .

در آثار یهود از ملك الموت های متعدد نام میبرند و در نظر آنان عزرائیل ، قابض روح پیغمبران است و قبض روح افراد دیگر با فرشتگان دیگر است که تحت فرمان عزرائیل هستند . در نظر مفسرین در سوره نازعات آیتین ۱ و ۲ «والنازعات غرقا و الناشطات نشطا» از این دونوع فرشته مرگ گفتگو شده است که دسته اول با سختی روح کافران را قبض می کنند و دسته دوم روح مؤمنان را با رفق و مدارا قبض مینمایند . این مطلب فقط از گفتار مفسرین استفاده میشود و قطعی نیست .

برخی از مفسرین نازعات را ستارگانی میدانند که در مدار خود جریان ثابت دارند اما اگر نازعات را مانند عادیات ، اسبان پرتک و تاز بدانیم که در جهاد اسلامی خدمات سنگینی را انجام میداده اند ، هم بمعنی لغوی نزدیکتر شده ایم و هم تناسب آیه اول با آیه های بعدی بهتر قابل ادراک است .

در سوره سجد آیه ۱۱ فقط از يك ملك الموت سخن بمیان آمده است « قل يتوفيكم ملك الموت الذی و كل بكم » . ممکن است مفاد این آیه آن باشد که هر شخصی ملك الموت مخصوص بخود دارد و علت مرگ هر کس مشخص و مقدر میباشد .

عزرائیل از آنجهت ملك الموت شد که وی در موقع قبض خاک آدم بگریه وزاری زمین گوش نداد . ابلیس زمین را وادار کرده بود که حاضر نشود برای آفرینش آدم از آن خاک بردارند و عزرائیل که از زمین خاک برداشت و باستغاثه زمین گوش نداد ، بواسطه کمی رحم ، مأمور قبض روح بنی آدم شد . از جانب دیگر میگویند وقتی خدا مرگ را آفرید فرشتگان را برای مشاهده آن دعوت کرد . هیکل مرگ چنان وحشتنا بود که همه فرشتگان با دیدن آن از هوش رفتند و هزار سال بیهوش افتادند . فقط عزرائیل بود که در مقابل مرگ خونسرد ایستاد و از این جهت اختیار مرگ باو داده شد . وقتی که مرگ کسی فرا میرسد عزرائیل در بدن او وارد میشود . ممکن است بعضی با وی مقاومت کنند و راه ورود را بر او ببندند در آنصورت عزرائیل نزد خدا میرود و بامر خداوند سببی را از بهشت که روی آن بسم الله نوشته شده ، برای

محتضر می‌آورد و دیدن بسم‌الله جان‌کننده را بر محتضر آسان میکند. بعضی هم ممکن است با گفتن ذکر حق راه ورود را بر عزرائیل ببندند. آنگاه عزرائیل نزد خداوند می‌رود خداوند او را هدایت میکند که دست محتضر را بگیرد و اگر محتضر با دست خود صدقه داده باشد با وجود گرفتن دست باز راه ورود بر عزرائیل مسدود است. آنگاه عزرائیل نام خدا را بردست راست محتضر مینویسد و جان‌کننده برای وی آسان میشود.

روح مؤمن پس از آنکه قبض شد بفرشتگان داده میشود که آنرا بهفت آسمان ببرند و بعد بقبر او بازگردانند. قبض روح مؤمن چنان آسانست که آب از محل مرتفعی جاری باشد. بعضی گفته‌اند که عزرائیل جان را بانیزه زهر آلود بیرون می‌کشد.

هر نفسی چشیده مرگ است و فقط ادريس و الياس و خضر و عیسی هنوز طعم مرگ را نچشیده‌اند ولی ادريس ملك الموت را دیده است. راجع بمرگ موسی تورات پرده پوشی کرده و مردن او را مبهم گذاشته است و لسی در احادیث اسلامی مندرج است که عزرائیل برای قبض روح موسی آمد. موسی از خود دفاع کرد و يك چشم عزرائیل را کور ساخت. عزرائیل نزد خدا رفت. خدا فرمود اگر موسی دست بر پشت گاو گذارد بآن اندازه که پشم گاو دردست او قرار گیرد بسالهای عمر او افزوده خواهد شد ولی موسی درخواست مرگ کرد و خداوند دعوت او را اجابت فرمود.

سلیمان نیز با ملك الموت داستانی دارد که بیضاوی آن را در ذیل آیه ۱۳ از سوره سبا ذکر کرده و داستان بدین مضمونست: سلیمان روزی در قصر بلوری که شیاطین برای او ساخته بودند خلوت کرد و میخواست آن روز را بر فراز کاخ بلند خویش برآید و از بالای قصر بممالك پهناور خود نظر افکند و روز را با شادمانی و سرور بسربرد. ناگاه جوانی نیک‌رو را در قصر خود یافت از او پرسید تو کیستی و فرمان که در این قصر درآمده‌ای؟ جوان گفت من آنم که رشوه نمی‌پذیرم و از پادشاهان نمی‌هراسم و فرمان پروردگار این کاخ، پیش تو آمدم. من ملك الموت هستم و مأمورم که روح تو را قبض کنم.

این داستان ذهن را بآیه ۷۸ از سوره نساء متوجه میسازد « اینما تگو نوا  
یدر ککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیة » مفاد این آیه کریمه از زبان دیومرگ در  
داستانهای ایران قدیم نیز نقل شده است .

از جانب دیگر بنظر میرسد که کلمه موت در زبان عربی و مردن در زبان فارسی  
و مرتیس در زبان لاتین هم ریشه باشد و گویا مبدأ اشتقاق آن ، نام خدای مرگ  
هندوان است .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- دائرة المعارف اسلامی (ترجمة فرانسه) ۳- تفسیر بیضاوی ۵- تفسیر  
ابوالفتح رازی ۵- قاموس کتاب مقدس ۶- داستانهای ایران .
- «پایان گفتار هشتاد و هفتم»



نام منات دنبال نامهای لات و عزی در آیه ۲۰ از سوره نجم مذکور است . این  
 بت به هزبل و خزاعه اختصاص داشته و در کنار دریا بین مکه و مدینه در ناحیه  
 مثلث قرار داشته و بصورت مجسمه‌ای از سنگ سیاه بوده است . بروایت ابن هشام ،  
 اوس و خزرج آن را میپرستیدند و بروایت ابن العربی از اسحاق ، منات مورد  
 ستایش قبیله « ازد » و « بنی عسّان » بوده و در مقابل این بت از احرام بیرون می‌آمدند و  
 طواف منات جانشین سعی میان صفا و مروه بوده است . بعضی پنداشته‌اند تشریفات  
 که در منی انجام میگیرد با منات ارتباط دارد و « ول هوزن » معتقد است که اگر  
 ارتباطی میان این دو باشد ، در يك فاصله طولانی پیش از اسلام این رابطه بوجود  
 آمده است . بروایت کلبی ، اعراب منات را بر بتان دیگر مقدم میداشتند و تشریفات  
 آن از تشریفات اصنام دیگر بیشتر بوده است . از باب لغت منات را از « منا » بمعنی  
 ریختن مشتق پنداشته‌اند و گفته‌اند چون خون ذبایح بیشتر از بتان دیگر در پهای  
 این بت ریخته میشد شایسته چنین نامی گردیده است و میگویند اولین بتی است که  
 عمرو بن لحي از بلغا بحجاز آورد . بر حسب تحقیقات تاریخی و لغت شناسی  
 معلوم شده است که « مناوات » در زبان نبطی و « مانوت » در زبان عبری بمعنی  
 تقدیر است و منیه در زبان عربی بمعنی مرگ و اجل مقدر است . از جانب دیگر  
 بابلیان به الهه مرگ و تقدیر معتقد بودند و آن را « هاماناتو » مینامیدند و ریشه « من »

در زبان عربی هرگاه بضم میم باشد بمعنی قوه و هرگاه بفتح میم باشد بمعنی قدراست. بنا بر قرابت لفظی و معنوی میان این الفاظ میتوان گفت که منات یکی از الهه بابلی بشمار میرفته و الهه مرک و تقدیر بوده و بتدریج عبادت آن از بابل بوسیله آرامیها و نبطیها باقوام عرب منتقل شده است و تا جائی اعراب باین بت توجه کرده اند که باسامی «زید منات» و «عبد منات» (عبد مناف) نامگذاری کرده اند. باری در سال هشتم هجرت پس از فتح مکه پیغمبر اکرم حضرت علی را مأمور ویران کردن معبد منات فرمود و بعضی هدم معبد منات را به ابوسفیان نسبت میدهند. میگویند از معبد منات دو شمشیر بنام رسوب و مخدّم بدست آمد و یکی از آنها را بحضرت علی بخشید که چندی بعد بنام ذوالفقار موسوم گردید (نوبخت در «دیوان الدین» تصنعاً پنداشته است که ذوالفقار معرب دو پیکر باشد. پندار معظم له درست ننماید). بعضی دو شمشیر نامبرده را از غنائم معبد فلس میدانند. بهر حال در اشعار عرب از این دو شمشیر گفتگو شده است.

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- معجم القرآن و ذیل آن ۳- دائرة المعارف اسلامی ۴- سیره ابن هشام ۵- الاضنام کلبی.

«پایان گفتار هشتاد و هشتم»

موسی صاحب شریعت و فاتح و منجی ملت یهود است که بین قرون ۱۵ تا ۱۳ پیش از میلاد ظهور کرده است .

راجع باینکه نام موسی مصری است یا عبری میان علماء اختلاف است اما در اعجمی بودن آن همه علمای لغت متفق اند. جوالیقی آن را مرکب از « مو » بمعنی آب و « شا » بمعنی درخت پنداشته و گفته است چون از میان آب و درخت گرفته شده بدین نام موسوم گردیده است . صاحب قاموس و صاحب لسان العرب موسی را مرکب از مو بمعنی آب و سا بمعنی درخت دانسته اند و بنا بر احتمالی سا مخفف ساج میباشد و برخی موسی را بمعنی جذب شده میدانند . جوالیقی اصل کلمه را عبری شناخته و از قول ابوالعلا نقل کرده که در زمان جاهلیت در میان اعراب کسی بنام موسی شنیده نشده و پس از ظهور اسلام مردم بوسیله قرآن مجید با نام انبیاء آشنا شدند و از باب تبرک با اسم انبیاء نامگذاری کردند و موسی که نام اشخاص است باعتبار نام موسای کلیم است نه باعتبار موسی بمعنی تیغ . بعضی از مستشرقین معتقدند چون بنی اسرائیل در حدود سه قرن در مصر زیسته اند و پیوسته تابع مصریان بوده اند نمیتوانستند نامهای خود را حفظ کنند . « فروید » موسی را لفظی بمعنی بنده یا طفل تشخیص داده است . احمد شاکر در تعلیق بر کتاب معرب از قول محمود ابوالسعود که در مجلة الرساله در این خصوص مقاله ای نوشته نقل میکند که اصل موسی عبری است و مشتق از مشاء

بمعنی انتشل می باشد و انتشال هم بمعنی کشیدن است . دور نیست که موسی هم ریشه با مسیح باشد که بنی اسرائیل در مصر هنگامی که تحت فشار حکومت فراغه بودند انتظار ظهور او را میکشیدند و آرزوی آنها تحقق یافته واسم با مسمی مطابق افتاده باشد . مؤید این احتمال آیه ۵ از سوره قصص است که در مقدمه ظهور موسی ذکر شده «و نرید ان نم ن علی الذین استضعفوا» ماشیعیان باین آیه کریمه استناد می جوئیم و ظهور مهدی موعود را انتظار میکشیم (راجع به چگونگی زندگانی بنی اسرائیل در مصر رجوع شود بمقاله فرعون ومقاله یهود) .

نام موسی صدوسی بار در قرآن مجید مذکور می باشد و وقایع زندگی او بیش از دیگر پیغمبران در قرآن یاد شده است زیرا یهودیان عربستان جمعیت انبوهی تشکیل میدادند و بزرگترین ملت موحد بشمار می آمدند .

مسطورات قرآن مجید در وقایع موسی با مندرجات تورات فعلی زیاد موافقت دارد بهمین مناسبت قصه موسی از روی قرآن مجید در خلال چهار قسمت نقل میشود و هر کجا با تورات فعلی اختلافی موجود باشد تذکر داده خواهد شد . نام پدر و مادر موسی در قرآن مجید ذکر نشده است . بر حسب تورات نام پدرش عمران است که در لهجه عرب بصورت عمران در آمده و مادرش یوکابد (در کتب قصص اسلامی بوکائیل یا یوخائیل) نام داشته و ازسبط لاوی بوده است . عده ای از مستشرقین موسی را مصری - الاصل و پرورده آئین اخناتون می پندارند .

## ۱ - تولد حضرت موسی

پیش از ظهور موسی فرعون با بنی اسرائیل که ساکن مصر بودند بدرفتاری میکرد . فرزندان ذکور ایشان را میکشت و دختران ایشان را زنده میگذاشت (گویا فراغه مصر از کثرت بنی اسرائیل ترسان شده بوده و میترسیدند مبادا بنی اسرائیل مانند قبایل هیکسس حکومت را از دست ایشان بیرون برند) .

بموجب تورات ، فرعون بقابله ها دستور داده بود که فرزندان ذکور اسرائیلیان را بمحض تولد بکشند ، لکن قابله ها از این کار خودداری کردند و اظهار داشتند که

زنان اسرائیل زورمندند و بقابله احتیاج ندارند . در قصص مسطور است که چون مصریان از بنی اسرائیل در کارهای سخت استفاده میکردند و قتل آنان لطمه بفعالیت کشاورزی ایشان وارد میآورد از فرعون خواستند که یکسال ذکور اسرائیل را بکشد و يك سال از این کار خودداری کند ( باین توجیه زنده ماندن هارون برادر بزرگتر موسی موجه میگردد ) .

چون موسی تولد یافت مادر موسی از ترس ، طفل را در سبدی یا صندوقی نهاد و در رود نیل افکند . فرعون و زوجه اش که در کنار رود نیل بتفرج مشغول بودند سبد را دیدند . بدستور فرعون سبد را از آب بیرون آوردند چون زوجه فرعون که در قصص اسلامی آسیه بنت مزاحم معرفی شده چشمش بکودك افتاد از فرعون خواست که او را بفرزندى برگزیند . فرعون با اینکار موافقت کرد شاید آسیه محرف اسنات باشد که زوجه حضرت یوسف هم باین نام نامیده شده است . ( در تورات مسطور است که فرعون موسی را بفرزندى گرفته و چون ممکن است زوجه فرعون دختر فرعون دیگری باشد تباینی بنظر نمیرسد ) . بموجب بعضی قصص اسلامی آسیه اسرائیلی بوده یا بمذهب اسرائیلیان ایمان داشته است . در قرآن مجید بایمان و یکتا پرستی آسیه زوجه فرعون تصریح شده است (سوره تحریم آیه ۱۱) . برحسب داستانهای مصری چون «ست» برادر خود اذیریس را بقتل رسانید جسودی را در صندوقی نهاد و بآب افکند و برحسب قصص بابلی مادر سارگن دوم طفل نوزاد را در صندوقی نهاد و تسلیم آب کرد و کشاورزی او را از آب گرفت و بالاخره سارگن دوم از باغبانی به پادشاهی رسید . وجود داستان در میان قصص ملل گوناگون بهترین مؤید صدق قصه است .

خواهر موسی «مریم» مادر موسی را بعنوان دایگی بخاندان فرعون معرفی کرد . بدین ترتیب موسی در خاندان فرعون و در کنف مادر خویش تربیت شد و از آداب و علوم مصری بهره ور گردید و نام او بمناسبت آنکه از آب ، نجات یافته بود بوسیله زوجه یا دختر فرعون موسی یا موشی تعیین گشت .

## ۲- بعثت حضرت موسی

وقتی موسی به سن رشد رسید روزی دید که یکی از مصریان يك تن عبرانی را میزند. عـرق قومیت او بجنبید و با عبرانی همدست شد و قبطی را بقتل رسانید. مصریان در مقام آن برآمدند که بانتقام قبطی، موسی را بکشند. مردی از اقصی نقاط شهر که شاید مؤمن آل فرعون باشد موسی را از این واقعه آگاه ساخت (نام مؤمن آل فرعون، حزقیل یا حزقیال در قصص اسلامی ضبط شده). موسی از مصر بیرون شد و بمدین رو آورد. در مدین بوسیله دخترانی که میخواستند از چاه آب بکشند پیدرشان معرفی شد. نام پدر زن موسی در قرآن مجید شعیب تعیین نشده ولی علماء اسلامی تقریباً متفقند که پدر زن موسی همان شعیب است که بموجب قرآن بر قوم مدین مبعوث بوده است. شعیب که نامش در تورات یثرون ضبط شده و بر حسب قرآن رتبه رسالت داشته موسی را بدامادی خود برگزیده و ده سال او را اجیر ساخت (رجوع شود بمقاله شعیب و مقاله مدین).

بموجب تورات هر سال شعیب گوسفندانی را که نشانه و امتیازات خاصی داشته باشند پیش از تولد، بموسی میبخشید و در آن سال بیشتر گوسفندان با همان نشانه و امتیاز تولد مییافتند. بدین ترتیب موسی در پایان مدت اجاره، اغنام واحشام فراوان بهم رسانید و بازوجهش صفورا عازم مصر شد. بموجب قرآن مجید موسی در اثناء راه هنگامی که برای تهیه هیزم آتش دروادی طوی بدامنه کوهستان متوجه شد در درختی نور حق تجلی کرد و ندائی از درخت برآمد. این ندا موسی را مکلف ساخت که بمصر برود و فرعون را بیرستش خدای یگانه و آزاد ساختن بنی اسرائیل دعوت کند (در قرآن مجید نخست بکنندن نعلین مأمور میگردد و این مضمون در نزد عرفاء بتجرد و انخلاع از امور مادی تأویل میشود و همچنین پیدا شدن آتش در درخت سبز که گاهی از آن باتش موسی تعبیر میکنند مضمون ادبی و عرفانی است که زبانتزد شعرا شده است و از آن جمله خواجه حافظ شیرازی سروده است.

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل تا از درخت، نغمه توحید بشنوی

عارفی دیگر گفته است :

روا باشد انالحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی  
حضرت موسی تکلیف دعوت فرعون را بر خود سنگین یافت و از خداوند، شرح  
صدر و تسهیل امر را خواستار شد و در خواست داشت که برادرش هارون که از وی  
فصیح تر است بمعاضدت او مبعوث گردد و وزیر او شود. دعای موسی مستجاب گردید و  
با برادر خود هارون روی بمصر آورد. در بیان «هوافصح منی لساناً» عقاید و نظرات  
مختلفی اظهار شده است : بعضی گفته‌اند که موسی دچار لکنت زبان بود و برخی  
میگویند که چون موسی پروردهٔ خاندان فرعون بود و از جانب دیگر بقتل یکی از  
افراد مصری متهم شده بود میترسید در برابر فرعون عاجز ماند و از این رو معاضدت  
هارون را خواستار شد. در این مورد افسانه‌ای نیز هست بدین قرار که موسی در  
زمان کودکی نسبت بفرعون مرتکب اهانتی شد و فرعون خواست او را بقتل رساند ولی  
زوجهٔ فرعون کردار موسی را ناشی از کودکی و نادانی او جلوه داد. بنامش که  
آزمایشی بعمل آید. مجمری بر از آتش باطشتی بر از گوهر در مقابل موسی  
گذاشتند تا موسی یکی از آندو را انتخاب کند. موسی خواست دست بسوی گوهر  
برد جبرئیل دست او را بسوی اخگر فروزان برد تا بر زبان خود گذاشت. پیداست  
که این افسانه از مجعولات یهود است. در مدارش خروج، ربی رباح باب يك شمارهٔ  
۳۱ این قصه مذکور است منتهی بجای طشت گوهر یا یاقوت طشت بر از زر یاد شده و  
پیشنهاد دهندهٔ آزمایش، یثرون یکی از رؤسای درباری فرعون است.

راجع بفرار موسی از مصر داستان **Flavius Josephe** در کتاب آثار باستانی  
یهود (**Antiquités judaïques**) کتاب دوم باب پنجم نقل میکند که در تاریخ  
موسی نیز نقل شده. بموجب آن لشکر اتیوپی **Ethiopie** بمصر حمله کردند و تا  
منفیس پیش آمدند. فرعون سردار خود موسی را بجنگ آنها فرستاد. وی فاتح شد  
و پایتخت اتیوپی را تصرف کرد. فرعون بر موسی حسد برد و موسی بمدین فرار کرد  
و مطابق باب دوم خروج آیهٔ ۲۱ یثرون **Yethron** کاهن مدین او را پذیرفت و دختر  
ادشش را بعقد او در آورد.

## ۳ - موسی در مصر

حضرت موسی برای انجام امر حق بمصر آمد و دعوت الهی را بر فرعون عرضه داشت. فرعون بر آشفت و گفت مگر نه در خاندان ما تربیت شده‌ای؟ چگونه با پرورنده خود از درستیز در می‌آئی! فرعون موسی و هارون را بقتل تهدید کرد ولی آنان گفتند ماجز از خدای یگانه از دیگری نمی‌ترسیم (در قصص اسلامی نام فرعون جبار در بیان بن ولید، و نام فرعون خروج ولید بن ریان ضبط شده بعضی هم فرعون خروج و فرعون جبار را یکی میدانند). نویسندگان تواریخ مصر، فرعون جبار را آپوفیس و فرعون خروج را توتمس دوم و بعضی هم رامسس دوم را فرعون ستمگر و منتفاح را فرعون خروج میدانند (رجوع شود بمقاله مصر و مقاله فرعون).

موسی در برابر فرعون آیاتی اظهار داشت: دست در گریبان کرد و از گریبانش فروغی شبیه بنور آفتاب ساطع گردید و عصایش را افکند بصورت اژدها در آمد.

فرعون ساحران را خواست تا با موسی بمعارضه بپردازند. ایشان عصاهای خود را افکندند و عصای آنان بصورت اژدها در آمد آنکاه موسی بنام خدا عصای خویش را بزمین افکند، اژدهائی شد و عصاهای دیگر را فرو برد (در تورات این واقعه بعصای هارون منسوب است و بلاها نیز با حرکت عصای هارون پیدا شده و بادعای موسی از میان رفته است. راجع بعصای موسی رجوع شود بمقاله شعیب). ساحران بسجده افتادند و پیروردگار یکتا ایمان آوردند. فرعون ایشانرا بقتل و صلب تهدید کرد ولی آنان متهورانه ایستادگی کردند و از راه حق باز نگردیدند (در تورات از معارضه ساحران گفتگوئی نشده لکن مسلماً چون کهنه مصر باسرار و رموز طبیعت آشنا بودند بی شک موسی را که اظهار نبوت کرده آزموده‌اند و مغلوبیت خود را در برابر او دریافته‌اند).

موسی از فرعون خواست که افراد بنی اسرائیل را آزادی بخشد و در اختیار او گذارد تا با خود از مصر بیرون برد و فرعون باین امر رضا نداد و بترتیب، بلاهای عشره بر مصریان نازل گردید: نخست آب تبدیل بخون شد (در نتیجه طغیان رود نیل خاک سرخ اطراف، شسته شد و آب نیل را بصورت خون در آورد و



نیل را در آن حالت، نیل احمر مینامند). پس از آن دچار وزغ و پشه و مگس و طاعون و طوفان و دمل و ملخ شدند. باز فرعون با آزادی کامل بنی اسرائیل موافقت نکرد. نهمین بلا فرا رسید و ظلمت همه مصر را فرا گرفت و در مرحله دهم نخستزاده فرعون ناگهانی مرد. فرعون در برابر این حادثه ناگوار تاب مقاومت نیاورد و تسلیم گردید. (در آثار هرودوت داستان گمشدن یکی از فرزندان رامسس دوم مسطور است) در قرآن مجید از جمله بلاها طوفان و ملخ و پشه و وزغ و خون مذکور است (سوره اعراف آیه ۱۳۰) (راجع بدوران هر بلا و فاصله بلاها میان تورات و قصص اسلامی اختلافاتی بچشم میخورد).

چون بنی اسرائیل که تعدادشان در تورات ۶۰۰۰۰۰ تن تعیین شده با مواشی خود بهمراهی موسی از مصر بیرون شدند فرعون بتعقیب آنان پرداخت. حضرت موسی و همراهانش از دریا گذشتند لکن فرعون و سپاهیاناش غرق گردیدند و دستخوش امواج دریا شدند. خداوند بدن فرعون را نجات داد تا برای آیندگان آیتی باشد.

گذشتن موسی از دریا یکی از معجزات اوست و قابل تطبیق با ساختن پل‌های متحرک است که امروز معمول می‌باشد. در کنار دریا قبر یکی از فراغنه موجود است و ممکن است متعلق بفرعون خروج باشد. بعضی گفته‌اند که موسی که براهها آشنائی داشته از برزخهای دریای سوف گذشته و بجزیره سینا وارد گردیده است. این تعبیر با مفاد «واضرب لهم طريقاً فی البحر یبسا» منافی نمی‌نماید و انفلاق بحر هم با وجود برزخهای دریائی سازگار است. در قصص اسلامی آمده است که فرعون هنگام غرق پشیمان شد. خواست اظهار توبه کند جبرئیل با کف دریا دهان او را بست. در قرآن مجید در سوره یونس از قول گفته شده «آمنت بالذی آمنت به بنو اسرائیل» قصه پشیمان شدن فرعون در پرقي ربی الیعازر مندرج است و در تلمود سان هدرین آمده که چون بخت النصر خواست بخدا توسل جوید دو فرشته دهان او را بستند.

## ۴- موسی بر کوه سینا

موسی با بنی اسرائیل راه سرزمین کنعان را پیش گرفت . روزها ابر بر سر ایشان سایه میافکند و شبها ستونی از نور پیشاپیش ایشان میرفت و آنان را در شبان ظلمانی راهنمایی میکرد و خوراک ایشان «من» و «سلوی» بود . هرگاه تشنه میشدند و آب دریا بان بدست نیامد موسی عصای خود را بسنگ میزد و از سنگ دوازده چشمه آب بیرون میتراوید (این اعمال اعجازآمیز نظیر اعمال شیمیائی و میکانیکی امروزه است سرسید احمد خان عبارت «اضرب بعصاك الحجر» را چنین تفسیر میکند که موسی مأمور شده عصا زنان از کوه بالا رود تا بجشمه های آب برسد و در وادی ایلیم دوازده چشمه جاری بوده که با روحی الهی بنی اسرائیل از آن بهره ور شده اند. مفسر دیگر عصر ، حجر را نام خاص مکانی گرفته است .

بعضی میگویند موسی مصری بوده و از کهنه مصر علوم گوناگون را که بصورت اسرار بوده آموخته است و میگویند نام موسی مأخوذ از لفظ مصری «مسو» بمعنی فرزند است و انتساب او با اسرائیلیان فقط بواسطه مادر رضاعی وی بوده است .

بنی اسرائیل مردم بیازگشت بمصر اظهار علاقه میکردند و سیر و عدس و پیاز و خیار و تره از موسی میخواستند و نعم خدا داده را کفران میکردند . موسی مأمور شد که مدت چهل شب بر فراز کوه سینا برود و آیات و احکام دهگانه از جانب خدا اخذ کرده ببنی اسرائیل برساند . موسی هارون را بجانشینی خود گماشت و بکوه سینا رفت . احکام دهگانه از جانب خدا وحی شد و خدای یکتا با موسی تکلم کرد . موعد اصلی ۳۰ شب بود و با ۱۰ شب تکمیل گردید . در مدتی که موسی غائب بود بنی اسرائیل بیاد گاوآپیس افتادند . سامری برای آنان از طلا گوساله ای ساخت و در آن دستگامی تعبیه کرد تا مجسمه طلا مانند گاو آواز دهد . بنی اسرائیل تشریفاتی را که برای گاوآپیس در مصر انجام میدادند نسبت بآن گوساله انجام دادند (ساختن گوساله طلایی را تورات فعلی بهارون نسبت میدهد ولی در یکی از مدراش ها ساختن گوساله منسوب بشخص دیگر است و قصاصان اسلامی نام سامری را هارون بن ظفر

ضبط کرده‌اند . (رجوع شود بمقاله سامری) .

موسی از مناجات با یهوه بازگشت و قوم خود را گمراه یافت . سخت برآشت والواهی را که در آن احکام را نوشته بود بزمین افکند و بشکست (داستان شکستن لوح در قصه گیلکامش و اوتنابشتیم که از قصص بابلی است دیده میشود) . حضرت موسی هارون را مورد خطاب و سرزنش قرارداد . هارون اظهار داشت که در مقابل نادانیهای قوم فرومانده و نتوانسته آنان را از خطا باز دارد . هارون اظهار توبه و ندامت کرد. آنگاه موسی از نوچند لوحه گرفت واحکام را بر آنها نوشت ودرتابوت عهد گذاشت . بنی اسرائیل از موسی خواستند که خدا را با چشم خود به بینند تا باو ایمان آورند . حضرت موسی هفتاد تن از بزرگان قوم را برگزید و با خود پیای کوه برد (بموجب تورات ، هارون ودوتن از پسران او، دراین واقعه با موسی همراه بودند). موسی از خدا خواست که خود را بر بنی اسرائیل بنمایاند . ناگاه صاعقه‌ای حادث شد و همه قوم بیهوش افتادند . دراین بار یا بار دیگر موسی رؤیت خدا را خواستار شد جواب لن ترانی شنید و خطاب آمد هرگز مرا نخواهی دید ولی چون موسی بکوه نظر افکند صاعقه ظاهر شد و قسمتی از کوه فرو ریخت و موسی بیهوش افتاد و چون بیهوش آمد اظهار توبه و پوزش نمود . خداوند وی را خطاب کرد و گفت ترا بر مردم برگزیدم . آیات مرا بگیر و بقوم خود برسان .

بنی اسرائیل در نتیجهٔ چهل روزگوساله پرستی مغضوب درگاه حق شدند و مقرر شد چهل سال در بیابان سرگردان باشند و از وقایع چهل سال در قرآن مجید چندین واقعه مذکور است : یکی از آنجمله واقعهٔ قارون است که زمین ، او و خاندانش را در میان گرفت و با گنجهایش بزیر خاک نهان ساخت (رجوع شود بمقاله قارون) .

واقعهٔ دیگر ، داستان ماده‌گاو است . موسی بقوم خود گفت : خدا شما را امر میکند که گاوی ذبح کنید . بنی اسرائیل گفتند آیا ما را بسخریه میگیری ؟ موسی گفت معاذالله که من از جملهٔ نادانان باشم . بنی اسرائیل از موسی صفات و رنگ گاورا خواستار شدند و مقصود آنان از این پرسشها تعلق در انجام امر الهی بود لکن بالاخره گاو را ذبح کردند . بنظر چنان میرسد که بنی اسرائیل در نهان ، گاوی نظیر

گاو آپیس داشتند و پیرستش و انجام تشریفاتی نسبت بآن در نهان مشغول بوده‌اند و موسی با ذبح آن گاو میخواست آنان را از گمراهی نجات بخشد. بعضی از مفسرین گفته‌اند که بنی اسرائیل مکلف بذبح مطلق گاو بوده‌اند و فقط تعلل و ایراد گیری آنان موجب شد که گاو مشخصی با صفات معینی مورد حکم واقع شود. بعضی از صفات گاو که رنگ و پاکی و بی عیبی آن باشد مطابق با اوصافی است که در سفر عدد باب ۱۹ ذکر شده و هارون برای کشتن گاو و پاشیدن خون آن در برابر خیمه اجتماع و سوزانیدن گاو کشته در آتش بعنوان قربانی گناهان مأمور گردیده است.

اکثر مفسرین داستان گاورا با داستان قتل که در بنی اسرائیل واقع شده و در آیات بعد از آیات مربوط بداستان گاو ذکر گردیده است مرتبط میدانند و میگویند یکی از بنی اسرائیل عموزاده خود عامیل را بقصد تصرف مال یا بمنظور تصاحب زوجه‌اش کشته و جنازه را در راه افکنده بود تا قاتل معلوم نگردد. خداوند برای کشف قاتل امر بذبح گاو داد و مقرر داشت که مقتول را با قسمتی از اعضاء گاو بزنند تا مرده زنده شود و قاتل را نشان دهد. در تورات فعلی قصه گاو بدین تفصیل موجود نیست و فقط بنی اسرائیل بذبح و قربانی گاوی بعنوان کفاره مکلف بودند. در سفر تثئیه باب ۲۱ در موردی که کسی در خارج شهر کشته شود و قاتلش معلوم نباشد مقرر است که باید گوساله‌ای ذبح گردد و مشایخ نزدیکترین شهر دست در خون گوساله بشویند و اظهار دارند که کسی از ایشان او را نکشته و قاتل را ندیده است. از جانب دیگر اتصال دو داستان موجب آنست که در آیات برخلاف ترتیب فعلی تقدیم و تأخیری پیش آید و این امر قابل قبول نمینماید. سرسید احمد خان این دو داستان را بهم مربوط نمیداند و در نظر او داستان اول راجع بذبح گاو آپیس یا گاوی مانند آنست و داستان دوم مربوط بکشف جنایتی است. موسی دستور داده تا همه افراد بنی اسرائیل جنازه را لمس کنند و با ملاحظه حالت روحی آنان قاتل را معلوم و مشخص ساخته است.

قصه دیگری در قرآن مجید موجود است که بموجب آن موسی با یکی از بندگان صالح خدا همراه میشود و تحت تعلیم او قرار میگیرد. این داستان که بداستان

موسی و خضر معروف است در نظر بعضی مربوط بموسای کلیم نیست (رجوع شود بمقاله الیاس).

داستان دیگر — بنی اسرائیل وارد شهر ایله شدند و مأمور گردیدند که کلمه حطه را بر زبان آورند ولی آنان لفظ را تغییر دادند و لفظ حنطه یا لفظ دیگری نزدیک بآن را که بمعنی گندم است بر زبان آوردند و در نتیجه این نادانی دچار زجر و غضب شدند (راجع بمعنی لفظ حطه میان مفسرین اختلاف است و شاید حطه صورت تغییر یافته اهیه باشد که در زبان عبری یکی از نامهای ذات واجب الوجود است و نظری نزدیک باین نظر بوسیله بعضی از مفسرین نیز اظهار شده است اگر حطه در معنی اصلی خود بکار رود و حاکی از آن باشد که بنی اسرائیل در آن شهر فرود آیند، تعبیر بس مناسبی اظهار شده. بنی اسرائیل قسمی که در سوره مائده مذکور است از قتال با دشمنان و گرفتن شهر سر باز زدند و دچار غضب شدند).

پیش از آنکه بنی اسرائیل در نتیجه گوساله پرستی به تیه و سرگردانی مبتلی شوند بسرزمین کنعان نزدیک شده بودند و موسی دوازده تن از سرداران قوم را برای تفتیش زمین موعود فرستاد. نمایندگان جز دوتن یعنی یوشع و کالب، بنی اسرائیل را از ساکنین آن سرزمین ترسانیدند. بنی اسرائیل گفتند تا آن قوم جبار از آن سرزمین خارج نشوند ما بزمین موعود وارد نخواهیم شد و برای جنگ هم آماده نیستیم. در پایان چهل سال، جز یوشع و کالب هیچیک از آنان که نافرمانی و تعلل کرده بودند باقی نماند و هارون و مریم هم در گذشته بودند و چون چهل سال بیایان رسید مجدداً بنی اسرائیل بکنعان نزدیک گردیدند اما مقرر شده بود که موسی هم وارد سرزمین موعود نشود. موسی برفراز کوه نابو رفت و از دور سرزمین کنعان را دید اما خود هم جهان را بدرود گفت و وارد آن سرزمین نشد (تورات نسبت بوفات موسی سکوت اختیار کرده است).

بعد از وفات موسی بنی اسرائیل به پیشوائی جانشین وی یوشع بارض مقدس وارد گردیدند.

تولد موسی را بین ۱۶۰۵ تا ۱۶۴۵ پیش از میلاد و وفات او را در حدود ۱۵۲۵

قبل از میلاد ضبط کرده اند .

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید ۲- سفر تکوین سفر خروج و سفر اعداد و سفر تثیبه

۳- Dictionnaire général biographie

۴- قاموس کتاب مقدس ۵- عرائس التیجان ثعلبی ۶- تفسیر سر سید احمد خان

۷- تاریخ الالهة دملوجی ۸- منابع قصص مسلمین .

« پایان گفتار هشتاد و نهم »

میکال «میکائیل» فرشته مقربست که یهود و مسیحیان وی را میشل مینامند و فقط نام وی یکبار در قرآن مجید آیه ۹۲ از سوره بقره مذکور است و ترجمه آن آیه چنین است: کسی که دشمن خدا و پیغمبران و فرشتگان و جبریل و میکال باشد بداند که خدا دشمن کافران است.

راجع بیان شأن نزول این آیه دو قصه در تفاسیر موجود است: قصه اول اینست که یهودیان برای آزمایش نبوت پیغمبر از وی سؤالاتی کردند و جوابهای کافی شنیدند و در آخر پرسیدند: ملك واسطه میان تو و خدا کیست؟ پیغمبر جواب داد: جبریل. یهودیان گفتند جبریل دشمن ماست زیرا فرشته ویرانی و فقر است اما میکائیل همیشه حامی ما بوده و فرشته نعمت و سلامت است اگر میکائیل واسطه وحی میبود بتو ایمان میآوردیم (تفسیر طبری جلد ۱ صفحه ۳۲۴).

قصه دوم چنین است که عمر روزی وارد کنیسه یهود شد و از علمای یهود راجع بمیکائیل و جبرئیل سؤال کرد. ایشان جواب دادند میکائیل ملك نعمت و سلامت است و جبرئیل فرشته ویرانی و فقر میباشد. آنگاه عمر از مقامی که ایشان نزد خدا دارند پرسید. گفتند: جبرئیل در طرف راست خدا و میکائیل در طرف چپ خدا مقام دارد و این دو با هم دشمنند. عمر گفت: با چنین مقامی که دو فرشته نزد خدا دارند چگونه ممکن است با هم دشمن باشند؟ شما مانند ستوران دچار جهل و

نادانی هستید. آنگاه عمر بخدمت پیغمبر مشرف شد و آنچه از یهود شنیده بود اظهار داشت و این آیه بر پیغمبر نازل گردید «من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین» سورة بقره آیه ۹۲ (رجوع شود به تفسیر طبری جلد ۱ صفحه ۳۲۷ و کشاف زمخشری صفحه ۹۲).

در منابع یهود، مدرکی که بر خصومت جبرئیل با یهود دلالت کند در دست نیست ولی نسبت بمیکائیل مطالبی که مؤید قصص مذکوره در فوق باشد وجود دارد. در کتاب دانیال، میکائیل امیر بزرگ و حامی قوم اسرائیل معرفی شده و در عهد جدید میکائیل خداوند اسرائیل است. بموجب لاویتا میکائیل اولین کسیست که شیطانرا بتعظیم و ستایش آدم واداشت. قرآن مجید با اینکه در موارد عدیده از ابلیس سخن میگوید باین فقره مندرج در لاویتا اشاره نکرده است. بنابر احادیث اسلامی جبرئیل و میکائیل اولین فرشتگانی هستند که بآدم سجده کردند و بر خلاف ایشان، ابلیس از تعظیم و سجده خود داری نموده است.

در ادبیات مسلمین اثری از میکائیل که منطبق با مقام وی نزد یهود باشد وجود ندارد چه در کتب یهود مثلا در کتاب اخنوخ، وی واسطه میان خدا و انسان و حامی بهترین افراد انسان شناخته شده است و در عهد جدید، میکائیل با شیطان نزاع میکند و بموجب مکاشفات یوحنا میکائیل و فرشتگانش با ازدها میجنگند و ازدها را مغلوب میسازند.

در صحیح بخاری در قسمت بدأ الخلق از میکائیل نام برده شده است. نسائی میگوید که میکائیل و مالک دوزخ و جبرئیل در رؤیا بر حضرت رسول با هم ظاهر شدند و در کتاب افتتاح صفحه ۳۷ مندرج است که میکائیل را وامیدارد که از پیغمبر حفظ قرآن را بهفت حرف (هفت قرائت) خواستار شود.

یعقوبی قصه‌ای نقل میکند که در اساطیر یهود و نصاری بیسابقه است: میگوید خداوند روزی مقرر فرمود که جبرئیل یا مکائیل باید بمیرند. هیچ يك از آنها حاضر نشد که برای رفیق خود فداکاری کند. خداوند فرمود از علی عبرت گیرید که در شب پیش از هجرت جان خود را فدای جان پیغمبر کرد.



میکائیل از جمله فرشتگان است که سینه پیغمبر را پیش از لیلۀ معراج منشرح ساختند و همچنین یکی از فرشتگانی است که در جنگ بدر بیاری مسلمین شتافتند . نام میکائیل در تفسیر طبری و در متن قرآن میکال ذکر شده و در بعضی قراآت شاذه میخال مضبوط است . کسانی میگویند میخائیل از خدمتگزاران آسمان دوم است ولی میکائیل حافظ دریا در آسمان هفتم می باشد . میکائیل با نامی که یونانیان و عبرانیان بفرشته حافظ دریا میدهند نزدیک است . بعلاوه نام این ملك بصورت میکائیل نیز ضبط شده است .

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید . ۲ - تفسیر طبری . ۳ - تفسیر کشاف . ۴ - دائرة المعارف اسلامی .
  - ۵ - کتاب دانیال . ۶ - مکاشفات یوحنا . ۷ - قاموس کتاب مقدس .
- «پایان گفتار نودم»**

در سوره نوح آیه ۲۳ نام پنج بت مذکور که «وقالوا لاتذرن آلہکم ولا تذرن» وداؤلا سواعاً ولا یغوث و نسرأ، کلی آنها را بتان زمان نوح میدانند و میگویند عمرو بن لحي آن بتها را بعرستان آورد و اولین بار عبادت آنها را در کشور یمن و ممالک دیگر عرب معمول ساخت .

از سواع در مقاله جداگانه‌ای بحث شده است اینک باختصار راجع بچهار صنم دیگر در این مقاله گفتگو میشود .

۱ - نسر - نسرت ذوالکلاع بوده که در ناحیه بلخع از سر زمین سبا قرار داشته و آل حمیر آن را میپرستیده‌اند .

۲ - یعوق «مانع میشود» در قریه خیوان «الجعبه» نزدیک صنعاء معبدی داشته و مورد پرستش بنی همدان بوده است .

۳ - یغوث «بفریاد میرسد» بت مزحج بوده و در بیشه‌ای بهمین نام قرار داشته و آل مزحج و همدان آن را میپرستیدند . عبادت این سه بت با تسلط ذنواس بر یمن از میان رفت و مردم یمن آیین یهود پذیرفتند و شرک و بت پرستی را ترك گفتند .

۴ - ود - ود در «دومة الجندل» قرار داشته و مورد عبادت بنی کلب واقع بوده است .

(نقل از معجم القرآن) . (بمقاله عرب قسمت دین و مذهب عرب رجوع شود) .

«پایان گفتار نودویکم»

نصاری تابعین حضرت مسیحند و این نام بر پیروان مسیح سیزده بار در قرآن مجید اطلاق شده است .

نصاری بر حسب لغت جمع است و مفرد آن نصرانی یا نصری منسوب به «ناصره» میباشد زیرا ناصره یکی از نواحی فلسطین است و حضرت عیسی بعیسای ناصری و عیسای جلیلی معروف بوده است .

لفظ نصاری در عربی مأخوذ از لفظ سریانی نصرا میباشد و شاید بانجران یا نصران قرابت اشتقاقی داشته باشد .

Nazaréens اولاً بر یهودیان اطلاق میشده که زهد و پرهیز پیشه میکردند و از نوشیدن باده خودداری داشتند و موی خود را در تمام دوران زندگانی یا در مدت معینی نمیتراشیدند . ثانیاً بر ملل اولیه مسیحی که در قرن دوم می زیسته اند اطلاق میشده . اینان در عین حال که بمسیح ایمان داشتند با حکام تورات عمل میکردند .

در این مقاله راجع بمسیحیان خلال پنج قسمت گفتگو میشود :

#### ۱ - دین اصلی مسیح

حضرت عیسی برای نجات بنی اسرائیل و رفع خرافات یهود و اصلاح دین ایشان

مبعوث گردید . بر حسب انجیل متی مسیح گفته است «من نیامده‌ام تا تورات را نسخ کنم بلکه برای تکمیل آن آمده‌ام تا آسمان و زمین باقیست کلمه و حرفی از تورات تغییر نخواهد کرد» .

بموجب قرآن مجید حضرت مسیح آمده است تا بینی اسرائیل حکمت و کتاب تورات و انجیل پیامزد و با تصدیق تورات برخی از آنچه بر یهود حرام شده بود برایشان حلال گرداند و آنان را بعبادت خدای یگانه که پروردگار او و پروردگار همه است دعوت کند .

دین مسیح را نخست عده‌ای از یهود که از خرافات اجبار خود بستوه آمده بودند پذیرفتند چه دین مسیح از نظر احکام با دین اصلی یهود زیاد تفاوت نداشت و فقط مردم را بزه‌د و پارسائی دعوت میکرد .

یکی از رسل مسیح بنام پولس ، مردم غیر یهود را بدین مسیح دعوت کرد و در آسیای صغیر و یونان و روم ، مسیحیت را منتشر ساخت . پولس نامیست رومی و نام اول او را شاؤول ضبط کرده‌اند . وی در ترسوس متولد گردید و در اورشلیم نزد علما ، علوم دینی یهود را آموخت و گویا در اورشلیم ، مسیح را ندیده باشد . چون به ترسوس بازگشت ریاضت پیش گرفت و در یهودیت تعصب میورزید و با مسیح اظهار عناد میکرد .

بر حسب مندرجات قاموس کتاب مقدس بر پولس در سفر بشام بنحو اعجاز آمیزی مسیح مکشوف گردید و با وایمان آورد . از این تاریخ پولس بنشر احکام و بیان عقاید مسیحیت و نوشتن رسالات و انجام سفرها و دعوتها پرداخت و بسیاری از احکام تورات را تعییرداد . بنابر این دور نیست که عقاید و آدابی که امروز مسیحیان دارند مأخوذ از پولس باشد .

## ۲ - تثلیث

در قرن دوم میلادی مسیحیان با مکاتب اسکندریه آشنا شدند و مذهب تثلیث را از اسکندریه اخذ کردند . مسلک فلسفی تثلیث نخست در اسکندریه بوسیله

فیلون متکلم یهودی اظهار شد و فیلوتین مؤسس مذهب افلاطونیان جدید آنرا کامل ساخت اما تثلیث مذهبی سابقه‌ای بس قدیم دارد. مصریان قدیم بتثلیثی مرکب از «اوزیریس» و زوجهٔ عذرایش «ازیس» و فرزندش «هوس» معتقد بودند. اصل مذهب تثلیث «ودائی» است. در کتاب ودا چنین مسطور است: به «سافستری» خورشید خدای یگانه که همه جهان در تصرف او است و آسمان و زمین را آفریده ایمان داریم. پسر یگانه‌اش «آنی»، آتش که مولود غیر مخلوق است و در گوهر با پدر مساویست مؤمن هستیم. وی از روح فایو در شکم مایای عذرا متجسد گردید و صورت جسمانی بخود گرفت. همچنین به فایده که از پدر و پسر منبثق گردیده و با «اب» و «ابن» پیوسته همراه و نسبت به «اب» ساجد است ایمان داریم.

درهند چند نوع عقیدهٔ تثلیث وجود داشته است:

تثلیث اول ایشان از «آجینی» و «فایو» و «سوریا» مرکب بوده و از آن ثالوث دومی مرکب از «برهما» و «ویشنو» و «سیوا» ناشی گردیده و از این ثالوث، ثالوث دیگری مرکب از «کرشنا» (ابن) و «دیواکی» (عذرا) و «ویشنو» (اب) پیدا شده است.

در روم چندین نوع آئین تثلیث رایج بوده و مهمتر از همه اعتقاد به تولد پرنسپس از ژوپتر و ادنای عذرا «دانائو» است. اولین ثالوث مسیحیت در قرن دوم بوسیلهٔ تیا فیلسوف اظهار گردید. باری بشر شاید پس از پی بردن بآئین توحید از دیر زمانی بدو اصل یکی مجرد و دیگری مادی قائل بوده و بعد بواسطه‌ای میان مجرد و مادی نیز معتقد گردیده و اولین اعتقاد مذاهب تثلیث بوجود آمده است. بعلاوه طبیعت‌ترین پدیدهٔ حیوانی که موجب بقای نوع است تولد بچه میباشد. وجود بچه با وجود پدر و مادری ملازمه دارد. از تعمیم این وضع انسانی نسبت بخدایان، تصور تثلیث پیدا شده است.

مسیحیون پیش از تشکیل مجمع نقیه همه بتثلیث معتقد نبودند. بعضی مسیح را صرفاً انسان مینداشتند و برخی معتقد بودند که خدای یکتا خود را تحت سه عنوان (اب و ابن و روح القدس) بمردم شناسانده است. عده‌ای هم میگفتند که این

مظهر اب است و ازلی نمیباشد و بزعم بعضی روح القدس از جمله اقانیم بشمار نمریت . برخی مسیح را دارای دو طبیعت و بعضی او را دارای يك طبیعت و دومشیت میدانستند .

### ۳- کلیساهای مسیحی

در سال ۲۲۵ میلادی مجمع قسطنطنیه دائر گردید. این دومجمع حکم دادند که تمام آراء فرق مسیحیه که بتفاوت درجات میان اقانیم سه گانه قائل باشند باطل است و گفتند این مانند اب ، ازلیست و روح القدس از «اب» منبثق میباشد . در ۵۸۹ میلادی مجمع طلیطله حکم کرد که روح القدس از ابن نیز منبثق است و این عقیده را کلیسای لاتن قبول کرد . ۲۶۴ سال بعد از تشکیل مجمع طلیطله کلیسای یونان حکم آن مجمع را رد کرد و چنان حکمی را بدعت شناخت و بدین ترتیب کلیسای ارتدکس از کلیسای کاتولیک جدا شد . از قرن شانزدهم بیعد مذاهب پروتستان ظاهر گردید و اصحاب این مذاهب مسیحیت را در ردیف مذاهب ، دیگر توحید قرار دادند .

### ۴- برخی ازممل عمده مسیحی

- ۱- گنوستیکها Gnostiques (اصحاب معرفت) - این ملت در قرن دوم و سوم مسیحی روی کار بوده اند و از علمای معروف ایشان Basilide و Valentin را میتوان نام برد اما غالب آراء ایشان در مجمع نیقیه رد شد .
- ۲- نستوریها Nestoriens - پیروان Nestorius هستند و نخستین جلوه گاه ایشان سوریه بوده و در قرن پنجم مدرسه Edessee را درسوریه تأسیس کردند لکن در سال ۴۸۵ بفرمان زنون این مدرسه بسته شد و نستوریان بایران مهاجرت کردند و تا قرن یازدهم میلادی در ایران اهمیتی داشتند .
- نستوریها در مسیح دو شخصیت میبینند و معتقدند که پیکر مسیح بمنزله هیکل و معبد خداست و مریم را باید مادر مسیح نامید و عنوان مادری خدا باو نمیتوان داد .

۳- یعقوبیه **Jacobites** ابنان بیرو **Zaque de Baradée** هستند و تا قرن نهم، کلیسای آنان در سوریه و بین النهرین اهمیت زیاد داشته است. ایشان در عیسی مسیح فقط يك شخصیت می بینند و باتحاد اقا نیم معتقدند.

۴- ارتدکس ها - که پیروان کلیسای یونانند و آراء مجمع طلیطله را نپذیرفته اند. کلیساهای آنان فعلا کلیساهای ملی است و هر کلیسا را یکنفر **Patriarche** با همکاری چند **évêque** اداره میکند پیروان این کلیساها در کشورهای سلطنتی، پادشاه را حامی خود میدانند ولی او را رئیس کلیسا نمیشناسند.

۵- پیروان اوتی شس که بالوهیت مریم قائل بودند و بزودی این عقیده متروک شده است.

۶- کاتولیک ها - اینان که اکثریت مسیحیان را تشکیل میدهند پیروان پاپ اند و سازمان های آنها عبارت است از :

الف - هیئت منصب مقدس «**Saint office**» که ناظر بر پاکی و مشروعیت قوانین است و کتبی را که باین هیئت تسلیم میدارند نظارت میکند و از معتقدات خطرناک پیش گیری مینماید.

ب - **Consistoriale** که مأمور انتخاب **évêques** ها و انتخاب مدیران داخلی کلیسا است.

ج - **Congregations** این سازمان یازده شعبه دارد و هر شعبه مأمور رسیدگی بامور خاصی میباشد.

د - **Concile** یا مجمع - کاتولیک ها سه قسم مجمع دارند یکی مجمع ایالتی که هریست سال یکبار تشکیل میشود دوم مجمع بین الایالات که کمتر انعقاد مییابد. سوم مجمع عمومی مسیحیان **aecoumeunique** که در فاصله میان انعقاد مجمع نیقیه و مجمع واتیکان نوزده بار تشکیل شده است و مجمع واتیکان در سال ۱۷۷۰ انعقاد یافته است.

روحانیون کاتولیک دو دسته هستند یکی روحانیون بزرگ که **évêque** ها و **diacres** ها و **Sou-diacres** ها هستند و دیگر روحانیون جزء که **acolytes**

(خادمین محراب) و *exorcistes* (طرדکنندگان شیاطین) و *lecteurs* (قاریان) و *Portiers* (بوابان) (دربانان) میباشند .

از نظر قدرت قضائی ریاست روحانیت کاتولیک باپاست و پس از وی به ترتیب کاردینالها (معادل با بطریقها) و پاتری آرشها (معادل با جاثلیقها) و آرشوکها (معادل با مطرانها) و اوکها (معادل با اساقفه) و کورهها (معادل با قسیسان و شماسان) حلقات سلسله را تشکیل میدهند .

یسوعیون *jésuites* - دسته‌ای از کاتولیکها هستند که برای مقام پاپ اهمیت فوق‌العاده قائلند و آئین ایشان در ۱۵۳۴ به وسیله *Ignace de loyola* تأسیس یافته و در ایتالیا و فرانسه گاهی اهمیت و نفوذ فوق‌العاده‌ای داشته‌اند و گاهی دچار شکنجه میشوند و از سال ۱۹۰۱ در کشور فرانسه از تشکیل اجتماعات ممنوع گردیده‌اند ولی یسوعیون در ممالک اسلامی قوت یافتند و بتألیف و انتشار کتب ادبی و فرهنگهای عربی دست میزنند (کزاور و سووارز از علمای بزرگ یسوعیه به شمار می‌آیند) . در خاتمه این قسمت باید دانست که ، روزهای مقدس فرقه کاتولیک دو نوع است : یکی روزهای شهادت شهدا و قدیسان آنان. دیگر روزهای مذهبی مربوط به مسیح یا مریم عذرا .

روز میلاد مسیح را کاتولیکها بیست و چهارم دسامبر و کلیسای ارتدکس روز ششم ژانویه میدانند و چنانکه در مقاله عیسی گفتیم یلدا که در نزد ما ایرانیان اهمیت دارد و بعنوان دراز ترین شب سال و اولین شب زمستان دارای تشریفات است از لفظ میلاد اشتقاق یافته است. روز میلاد همان است که به فرانسه نوئل «*Noël*» و به انگلیسی کریسمس «*Christmas*» می‌نامند .

روز پاک اولین دوشنبه بعد از بیست و دوم مارس است که با چهاردهم روزماه قمری مقارن باشد از این رو این عید و اعیاد تابع آن متغیر است. عید معراج مسیح چهلمین روز عید پاک است عید پانت کوت *Pentecôte* یا پنجاهم پنجاه روز بعد از عید پاک است و به عقیده مسیحیان در این روز روح القدس بر حواریون فرود آمده . یهود روز پنجاهم را روز نزول احکام عشره والواح بر حضرت موسی میدانند .



روز پانزدهم اوت در نزد کاتولیک‌ها روز خروج مریم به آسمان است.

۶- پروتستانها - که شعب گوناگون منقسم میشوند مهمترین آنها پیروان Luther (۱۵۴۶-۱۴۸۳) و پیروان Calvin (۱۵۶۴-۱۵۰۹) unitaires هستند دسته اخیر منکر تثلیثند و بتوحید کامل قائل میباشند.

کلیسای انگلیکان در عین حال که به اصول کاتولیک بستگی دارد بواسطهٔ اوراد و تشریفات و مقررات خاص از سایر کلیساها ممتاز است.

ضمناً باید دانست که پروتستان‌ها از ۱۵۲۰-۱۵۴۷ قصد جدائی از کاتولیک‌ها را نداشتند لوتر حکیم الهی در ۱۵۱۷ علیه بهشت فروشی پاپ قیام کرد و پاپ او را محکوم ساخت لوتر سند محکومیت را پاره کرد و دو رساله علیه پاپ منتشر ساخت باین ترتیب عده‌ای از مسیحیان از اطاعت پاپ سرباز زدند و مذاهب گوناگون پروتستان را تشکیل دادند و پروتستان‌ها عده‌ای از کتب عهد قدیم و معدودی از رسالات عهد جدید را قبول ندارند.

دسته دیگر از مسیحیان تقریباً پروتستان هستند ولی مانند یهود سبت را روز شنبه میدانند و بحفظ آن بسیار علاقمندند و از نوشیدن مشروبات الکلی و استعمال دخانیات جداً خودداری میکنند و تشکیلات کلیسایی ندارند. اینان بنام adventistes معروف میباشند.

در سال ۱۸۳۰ شخصی بنام ژوزف اسمیت نخست در ایالت اهیو و سپس در ایالت میسوری کلیسای خاصی دایر ساخت و مذهبی بنام مذهب مورمون بوجود آورد. اینان با آنکه اناجیل را قبول دارند از کتابهای مخصوص به خود که به آنها جنبه الهامی می‌دهند پیروی میکنند و مذهب آنان به آئین اسلام نزدیکتر است تا به مسیحیت. تعدد زوجات را جایز می‌شمرند ولی از ۱۸۹۰ دولت آنان را از اینکار منع کرده است.

مورمون‌ها در ایالت «یوتا» قدرت زیادتری به دست آوردند و دو ثلث آنان در این ایالت ساکن‌اند. تعداد آنان به چند میلیون میرسد و شهر Salt - Lake City را در ایالت یوتا ساخته‌اند و تقریباً تشکیلات اجتماعی آنان بر مبنای مذهبی است. دارای دو قسم تشریفات هستند یکی تشریفات علنی و دیگری تشریفات سری مذهبی.

تذکر - تشکیلات مذهبی کاتولیک در این مقال به آن امید مذکور افتاد که روحانیت اسلام روزی شوراها و مجمع‌ها تشکیل دهد و مشاغل روحانیت را برحسب صلاحیت علمی و سوابق خدمت طبقه بندی کرده در کشور های اسلامی حوزه‌هایی به وجود آورد .

### هـ- مسیحیت در عربستان

تاریخ شروع نفوذ مسیحیت در جزیره العرب معلوم نیست . آنچه مسلم است مسیحیت در قرن پنجم در سوریه و حیره رائج بوده است و از اوائل قرن چهارم به بعد عده‌ای معتنی به از مسیحیان در ایران اقامت داشته‌اند . مسیحیان ایران و حیره پیرو مذهب نسطوری بودند و لی بنی‌غسان در سوریه از مذهب یعقوبی که در روم شرقی معمول بود تبعیت میکردند .

منذر سوم که در نیمه قرن ششم میلادی بر حیره حکومت میکرد خود مشرك بود و لی زوجه مسیحی داشت و زوجه اش هند، کلیسائی بنام مریم غذا در حیره بنا کرد . در حدود ۵۵۸ میلادی نعمان پادشاه حیره دین مسیح اختیار کرد . بنی‌نجران یمن، در حیره اقامت داشتند و مذهب نسطوری را از حیره بنجران بردند و در آنجا منتشر ساختند . در سال ۵۲۵ حبشیان بر جنوب عربستان تسلط یافتند و مذهب یعقوبی را که همراه با تبعیت سیاسی از روم گرفته بودند در جنوب عربستان رائج ساختند . لکن به زودی حبشه از این نواحی رانده شد و ذونواس بر جنوب عربستان مسلط گردید و مسیحیان نجران را قتل عام کرد و کیش یهودیت را در آن حدود رواج داد (رجوع شود بمقاله اصحاب اخدود) .

چندی بعد دولت حبشه مجددا بر عربستان جنوبی تسلط یافت و ذونواس کشته یادر دریا غرق شد و باز مذهب یعقوبی در آن نواحی قوت گرفت اما ایرانیان مذهب نسطوری را در آن حدود تقویت میکردند . از جانب دیگر مبلغین مسیحی از ۵۷۵ تا ۶۷۶ آئین مسیح را در عربستان بسط دادند . عده زیادی در حدود بحرین مسیحی شدند و در عربستان قبائل متعددی پیش از ظهور اسلام از قبیل تنوخ و ربیع و ثعلبیه و تیم و تمیم بکیش مسیح متدین بودند . با ظهور اسلام در عربستان مسیحیت از رونق افتاد

واسلام، مسیحیان را مانند ملل دیگر اهل کتاب، بشرط قبول ذمه و پذیرفتن جزیه آزادیهای بخشید. در نوره امویان و عباسیان برحسب مقتضیات سیاسی یا اراده خلفا آزادیها و محدودیتهای آنان متغیر بود. در خلافت امویان بعضی از مسیحیان به مشاغل دیوانی و نویسندگی اشتغال داشتند و به وسیله آنان سیاست روم در کشور های اسلامی اجرا می شد. لکن عمر بن عبدالعزیز آنان را از مناصب دولتی محروم ساخت. در خلافت عباسیان پیش از متوکل مسیحیان باز به مشاغل دیوانی ارتقا می یافتند و در زمان متوکل باوجود تضيیقاتی که برای کفار فراهم شده بود مسیحیان بیشتر از دیگران آزادی داشتند.

بهر حال علمای نصاری به وسیله کتابهای سریانی و یونانی به طب و فلسفه زیاد خدمت کرده اند و فلاسفه اسلام از مکاتب آنان بهره وافعی برده اند و «کندی» فیلسوف مشهور عرب یکی از آنهاست.

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید . ۲- Dictionnaire général biographie

۳- دائرة المعارف اسلامی . ۴- Grand memento larousse

۵- Dictionnaire univrsel larousse

پایان گفتار نود و دوم

نوح 'Noé' در قرآن و قصص اسلامی مقامی به سزا دارد و ثعلبی برای نوح ۱۵ مزیت می‌شمارد اما تورات به نوح رتبه نبوت نداده است .

نوح اسمی است اعجمی معرب ولی به واسطه خفت و ساکن بودن حرف وسط آن و به واسطه شباهت زیاد آن با الفاظ عربی منصرف است و همه قراء، آنرا منون قرائت کرده‌اند و لکن برخی نوح و عزیر و لوط را هم اعلام عربی میدانند ، در این مقال راجع بنوح و طوفان ، خلال ۵ قسمت گفتگو می‌شود :

### ۱- قصه نوح در قرآن مجید

بر حسب قرآن مجید ، نوح اولین پیغمبر است که در زمان وی عذاب نازل گردیده است و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی پس از او آمده‌اند . بر حسب روایات معتبر ، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و حضرت محمد انبیاء اولوالعزم هستند و در آیه ۳۵ از سوره احقاف بایشان اشاره شده است . به موجب سوره صافات آیه ۸۱ ابراهیم ، شیعه و پیر و نوح است و به موجب سوره هود آیات ۲۷ و ۷۱ و ۱۰۷ نوح ناصح مبین است و در سوره بنی اسرائیل آیه ۳ به وصف عبد شکور معرفی شده است . در سوره احزاب آیه ۷ مسطور است که همچنانکه از پیغمبر ما میثاق گرفته شده از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی نیز اخذ میثاق بعمل آمده و به موجب سوره هود آیه ۵۰ خداوند بنوح سلام و برکات وعده داده است .

در قرآن مجید سخنانی از زبان نوح نقل شده است و سخنانی که قوم نوح به نوح گفته‌اند بدینقرار در قرآن مجید مذکور است :

۱- قوم نوح به نوح اعتراض میکنند که وی شخصی عادی و فردی از افراد قوم است (سوره یونس آیات ۷۲-۷۴) .

۲- خدا بایستی بمنوان نبوت فرشته‌ای بفرستد (سوره مؤمنون آیه ۲۴) .

۳- باز میگویند نوح در اشتباه و دچار گمراهیست (سوره اعراف آیه ۵۸) .

۴- به نوح نسبت دروغ می‌دهند (سوره اعراف آیه ۶۲) .

۵- او را مجنون میندازند (سوره قمر آیه ۹) .

۶- بزعم ایشان تابعین نوح اشخاص رذل و فرومایه‌اند . (سوره هود آیه ۲۹ و سوره شعراء آیه ۱۱۱) .

نوح به قوم خود جواب میدهد که شما از بودن من در میان خودتان ناراضی هستید . من مزدی از شما نمی‌خواهم . مزد من نزد خداست . (سوره یونس آیتین ۷۲ و ۷۴ سوره هود آیه ۳۱) . نمیگویم که من دارای خزائن خدائی هستم و نمی‌گویم که من غیب میدانم ولی نمیتوانم بگویم که خداوند بکسانی که در چشم شما خوارند خیر و نیکی عطا نخواهد فرمود (سوره هود آیه‌های ۳۱-۳۳) .

قصه حضرت نوح در سوره هفتاد و یکم که به نام سوره نوح مسمی است و در سوره هود و قمر و چند سوره دیگر بدینقرار مذکور است : نوح بر قوم خود که گناهکارند مبعوث میگردد ، مردم او را حقیر میشمرند . وی مأمور میشود که کشتی مطابق دستور الهی بسازد . آنگاه تنور ، فوران میکند (سوره هود آیه ۴۲ و سوره مؤمنون آیه ۲۷) . همه چیز غرق میشود فقط از هر نوع موجود زنده ، يك جفت باقی میماند و مؤمنین به نوح نیز ، که عده کمی بودند بانوح نجات می‌یابند . نوح فرزند خود را که بکوهی پناهند ، شده بود دعوت میکند تا بکشتی درآید . اما وی نمی‌پذیرد . پسر نوح وزن نوح نیز غرق می‌شوند . آنگاه خداوند تعالی فرمان میدهد که آب فرو نشیند و کشتی بر فراز کوه جودی قرار می‌گیرد . (رجوع شود به مقاله جودی) . به موجب آیه

۱۴ از سوره عنکبوت نوح در میان قوم خود ۹۵۰ سال درنگ کرده است «الف سنة الاخمين» .

## ۲- قصه نوح در منابع یهود

داستان قرآنی با «آگادا» مطابقت دارد . نکاتی که در آگادا مذکور است بدین قرار است :

- ۱- نوح بعنوان نذیر و مبلغ فرستاده شده است .
- ۲- قوم نوح کشتی وی را مسخره کرده اند (رجوع شود به مدراش تنهوما قسمت نوح) .
- ۳- بوسیله آب گرم قوم نوح معذب شده اند . بموجب مدراش تکوین رباح باب ۲۸ هر قطره آبی را که برایشان فرود می‌آوردند در جهنم ، گرم کرده بودند . (شاید این مطلب با مفاد «وفارالتنور» رابطه‌ای داشته باشد) .
- ۴- راجع به پسر نوح در مدراش تنهوما مسطور است که نوح خواست هریک از فرزندان پس از خروج از کشتی خدمتگزاری داشته باشد و چون حام نگذاشت نوح فرزند چهارم داشته باشد نوح باو گفت : بکیفر این کردار فرزند چهارم تو خدمتگزار تو خواهد بود و فرزند چهارم حام کنعان است که ارباب قصص اسلامی او را پسر نوح معرفی کرده اند و بموجب تورات کنعان ملعون شده است .
- ۵- در مدراشا قصه ساختن کشتی و طول و عرض و ارتفاع آن مذکور است و اصحاب قصص اسلامی هم گویا از تصورات و تخیلات یهود الهام گرفته و درباره کشتی نوح بتفصیل سخن گفته اند منتهی بموجب تاریخ طبری کشتی نوح از چوب ساج ساخته شده ولی در مدراش چوب کشتی از چوب سدر است .

## ۳- بعضی نکات مربوط بقصه نوح بر حسب قصص اسلامی

مفسرین و ارباب قصص داستان قرآنی را تفصیل داده اند و نام اشخاصی را که نامشان در قرآن ذکر نشده بمیان آورده اند و با اینکه ایرانیان قدیم بقصه نوح آشنا

نبوده‌اند ارباب قصص او را با فریدون پادشاه افسانه‌ای ایران منطبق کرده‌اند .  
 زوجۀ نوح والعه نام دارد و گناه او این بود که نوح را بمردم مجنون معرفی کرده است .

مفسرین قرآن ، پسران نوح را مطابق تورات حام و یافث نامیده‌اند و پسر گناهکار وی را کنعان خوانده‌اند و عربها کنعان را یام مینامند .

بموجب سورۀ عنکبوت آیۀ ۱۴ نوح هنگام طوفان ۹۵۰ سال داشته است .  
 ابوحاتم سجستانی در کتاب معمرین ، عمر نوح را طولانی‌ترین عمرها دانسته و کتاب خود را با شرح حال وی شروع کرده است . بزعم او نوح ۱۴۹۰ سال عمر داشته و در هنگام مرگ در کلبه‌ای می‌زیسته که يك در ورود و يك در خروج داشته است .  
 مفسرین قرآن قصۀ نوح و زنان و پسرانش را چنان‌که در تورات مندرج است می‌شناخته‌اند تا جایی که کسانی این قصه را بصورت داستانی رمانی شرح داده است و خلاصۀ آن بدین‌قرار است :

۱- از اجتماع ذریۀ قایل و شیت مردمی بوجود آمدند که گناه می‌ورزیدند و بنصایح نوح گوش نمیدادند . نوح مأمور شد کشتی‌ای بسازد . وی از درختانی که خود کشته بود با چکش مشغول ساختن کشتی شد . مردم او را مسخره میکردند و میگفتند پیغمبر را ببینید که اکنون نجار شده و میخواهد برای خشکی که بدرباراه ندارد کشتی بسازد (این مطلب در لوحه‌های بابلی بصورت منظوم موجود است) .

۲- مسیح ، سام یا حام را زنده میکند او کشتی نوح را برای مسیح چنین وصف مینماید : چارپایان در طبقۀ اول و آدمیان در طبقۀ دوم و پرندگان در طبقۀ سوم جای گرفتند . (بموجب منظومۀ بابلی کشتی دارای هفت طبقه است و داخل هر طبقه عرضاً به ۹ قسمت شده است) .

اول حیوانی که وارد کشتی شد مورچه بود و آخرین حیوان خر ، زیرا ابلیس بدم خر چسبیده بود . بالاخره نوح اجازه داد که خر با ابلیس وارد شود باین ترتیب ابلیس هم از طوفان نجات یافت . خوک از دم فیل و گربه از دم شیر متولد شدند اما چگونه میش با گرگ و کبوتر با باز و گاو با شیر در یکجا بسر بردند

جوابش این است که خداوند غرائز آنها را تربیت کرد. گویا این پرش و پاسخ از منظومهٔ سومری در خصوص طوفانی که بفرمان «آنکی» حاصل شده منشأ گرفته باشد. در آنجا مسطور است که دیگر شیر نمیدرید و گرگ میش را پاره نمیکرد پیر از باب پیری ملامت نمیشد و هیچکس در معبد ناله سرنمیداد.

۳- در تعداد آدمیان کشتی، اختلاف است و از ۷ تا ۸۰ نفر گفته شده است.

۴- با مؤمنین عوج بن عنق نیز نجات مییابد ولی نژاد قایل همگی غرق میشوند.

۵- نوح فرمان میدهد جنازهٔ آدم را با خود بکشتی ببرند.

۶- در کشتی مردان از زنان و حیوانات نر از حیوانات ماده جدا بودند زیرا حفظ عفاف برای آدمیان و بر حیوانات واجب بود و مابین آدمیان، حام یا بقولی یافت این نهی را فراموش کرده و از این جهت رنگ پوستش سیاه شده است.

۸- تمام زمین از آب پوشیده میشود فقط حرم و بعقیدهٔ کسائی اورشلیم نیز از طوفان محفوظ میماند. کعبه را هنگام طوفان با آسمان میبرند و حجر الاسود را نیز جبرئیل در میان آسمان و زمین نگاه میدارد. این سنگ قبل از طوفان مانند برف سفید بوده است و بواسطه عصیان مردم سیاه گردیده است.

۸- پس از فرونشستن طوفان، نوح کلاغ را برای تحقیق میفرستد لکن این پرنده بر سر لاشه‌ای مینشیند و فرمان نوح را فراموش میکند. آنگاه نوح کبوتر را میفرستد کبوتر با یک برگ انجیر در مقدار و مقداری خزه در پای باز میگردد و پیدایش این کارطوق باوعطا میشود و در زمرة پرندهگان اهلی درمیآید (امیه بن ابی الصلت بقصهٔ کبوتر مطوق در اشعار خود اشاره کرده است).

۹- روز عاشورا همه از کشتی خارج میشوند و حیوانات و آدمیان همه روزه میگیرند و خدا را سپاس میگویند.

قصص اسلامی راجع بنوح با کتب آگادا روابط بسیار نزدیکی دارد چنانکه تقسیم طبقات کشتی و انواع و تعداد حیواناتی که نوح با خود برداشته و همچنین خطای



یافت و کيفر وی در کتب آگادا مندرج است .

#### ۴- بحث درباره طوفان

قصه طوفان داستانی است که در ملل گوناگون سابقه دارد و دارای يك منشأ فکری و يك منشأ طبیعی است . منشأ فکری آن انقلاب عالم است . آدمی برانردیدن شب و روز از دیرزمانی بتصور وجود دو ضد در جهان از قبیل نور و ظلمت آشنا و معتقد شده است . حال این مسأله پیش میآید که آیا نخست ظلمت بوده و سپس نور آمده است یا برعکس . نور موجود اول بوده و ظلمت بر نور عارض گردیده است ؟ آنچه مسلم است جهان فعلی از نور و ظلمت مرکب می باشد پس بناچار بدینان و خوشبینان هردو بانقلابی در جهان معتقدند که در گذشته تحقق یافته و انقلاب دیگری را هم انتظار می برند .

تغییر و دگرگونی که می بایست در جهان وقوع یابد بموجب افسانه ها نخست از تصور خدایان میگذرد و خدایان هم بجنگ و ستیز برمیخیزند و گاهی هم برخی از قدرت یا سر و صدای آدمیان خشمگین میشوند و بهلاك آنان تصمیم میگیرند . چون خدایان افسانه ای با قوای طبیعت پیوستگی دارند تصمیم خود را بوسیله آثار طبیعی ظاهر میسازند و در اینجا است که منشأ طبیعی طوفان خودنمایی میکند و در سرزمینهایی که طغیان دریا یا طغیان رودهای پر آب قابل تحقق باشد طوفان اتفاق میافتد . چون بین النهرین در میان شط دجله و شط فرات واقع است مخصوصاً در قدیم خلیج فارس تقریباً ۱۵۰ کیلومتر در خاک پیش میرفته و مصب دوشط از هم جدا بوده است . این سرزمین برای وقوع طوفان آمادگی بیشتری داشته و گویا در حدود چهار هزار سال پیش از میلاد مسیح طوفانی هولناک حادث شده باشد که داستان آن در آثار سومر و آکد منعکس است و لوحه هایی حاکی از واقعه طوفان بدست آمده و داستان ، بچند گونه بیان شده است .

گویا داستان طوفان در تورات از طوفان بین النهرین منشأ گرفته باشد و محتمل است که قصه تورات هم خود منشأ قصه های دیگری شده باشد . اینک باختصار

بچند داستان در باب طوفان اشاره می‌کنیم :

۱ - بموجب یکی از الواح سومری «آنکی» خدای بزرگ کلدی تصمیم میگيرد که در زمین گیاه و جانور پرورش دهد . وی که بازوهایش نینلا در جزیره دیلمو که جزیره بحرین باشد بسر می‌برده‌اند با هم مشورت میکنند و با اینکه الهه باین امر چندان تمایلی نداشته است چند روز باران فرو میریزد و بر اثر باران هشت نوع گیاه می‌روید و نینلا هشت فرزند می‌آورد که یکی از آنان تک توک یا تج توج نام دارد (شاید نوح مخفف و محرف تج توج باشد و این قبیل تحریفات که شاید ناشی از حروف الفبائی باشد زیاد است چنانکه یحیی ، یحنا شده و فیلیپوس بصورت فیلیفوس در آمده و سپس برخی آنرا فیلقوس تصحیف کرده‌اند ) . تج توج بفرمان خدایان باغبانی پیشه میکند و مأمور پرورش گیاهان میشود ولی از خوردن میوه يك درخت ممنوع است . در این منظومه عبارتی مندرج است بدین مضمون : «دیگر شیر نمیدرید و گرگ میش را پاره نمیکرد و مرد و زن پیر ، از باب پیری ملامت نمیشد و کسی در معبد نمی‌نالد» . راجع به تعبیر این عبارت دو نظر مختلف وجود دارد بعضی از این جمله‌ها وصف عصر طلائی را در می‌یابند و برخی از آن فنا و نابودی درک میکنند .

۲ - در لوحهائی که از آشور بدست آمده تاریخ به دو دوره ممتاز یکی پیش از طوفان «Lani alubi» و دیگر پس از طوفان «Arki blubi» تقسیم شده و در لوحه‌های مختلف با تفاوتی نام پادشاهان پیش از طوفان و سالهای سلطنت ایشان ضبط گردیده و تعداد سالها بین چهل و شش هزار تا ده هزار سال است . در گفتگوی گیلگامش با اوت ناپیشتم قصه طوفان مشروحاً بیان گردیده : گیلگامش از اوت ناپیشتم میپرسد چرا اوت ناپیشتم با اینکه از هر جهت مشابه خود اومی باشد در زمره خدایان در آمده است ؟ اوت ناپیشتم قصه طوفان را بتفصیل نقل میکند که خلاصه آن چنین است : خدای آنلیل از سر و صدای مردم که مانع خواب او میشدند بستوه آمد و تصمیم گرفت که آدمیان را هلاک کند ، هر چه عشتار عجز و لایه کرد که او را از اینکار بازدارد ممکن نشد . «ایا» خداوند علم در رؤیا براوت ناپیشتم فرزند او بار توتو

ظاهر گردید و ویرا بساختن کشتی ارشاد کرد و برای او صورت کشتی را بر روی زمین رسم نمود و طول و عرض و طبقه بندی کشتی را بوی یاد داد - اوت ناپیشتم گفت : مردم از من خواهند پرسید که چرا در خشکی کشتی میسازی بایشان چه جواب گویم ؟ «ایا» گفت : بایشان بگو که آنلیل بر من خشم گرفته من میخواهم از این سر زمین بحضور «ایا» بروم . چون کشتی ساخته شد هفت شب و هفت روز باران باریدن گرفت و زمین در زیر آب فرو رفت . اوت ناپیشتم بازن و فرزندان و دوستان و حیوانات و بذر گیاهان در کشتی نشست چون باران باز ایستاد و خورشید پیدا شد اوت ناپیشتم نخست کبوتر را فرستاد و چون کبوتر جائی نیافت بکشتی باز آمد . پس از آن ، پرستو را فرستاد پرستو در حالی که پنجه اش بگل آغشته بود باز گردید . آنگاه کلاغ فرستاده شد و چون کلاغ باز نکشت معلوم شد که کلاغ بخشیکی رسیده است . اوت ناپیشتم در کشتی را گشود و بر کوهی فرود آمد و برای خدایان قربانی ترتیب داد و گیاهان معطر در آتش ریخت . خدایان به بوی بخور و طعام گرد آتش جمع شدند و همه آنلیل را ملامت کردند . آنلیل با اوت ناپیشتم بر سر مهر آمد و بنا بر تصمیم خدایان اوت ناپیشتم در زمره الهه وارد شد .

قصه ای که یاد شد در لوحه های دیگر با تفاوتهائی ذکر شده و بجای اوت ناپیشتم نام «خسوستروس» یا «سیستروس» یا «زیوسودو» باختلاف مذکور است اما اصول همه آنها یکی است .

چنان که در مقاله جودی متذکر شدیم محل فرو نشستن کشتی نوح را مختلف ذکر کرده اند و آنچه مسلم است اینست که در همه ادوار، مردم سر زمین کلدان با واقعه طوفان آشنا بوده اند و مخصوصاً چون طوفان شهر مقدس «اریدو» را زیر آب جای داده و برای ابد آنرا ناپدید ساخته بود واقعه طوفان برای مردم کلدان يك خاطره مذهبی فراموش ناشدنی بوجود آورد . در برخی از داستانهای طوفان کلدان گفته شده است که علماء ، پیش از وقوع طوفان الواح را که متضمن وقایع تاریخی و علوم بوده در شهری بار «شی پور» شهر آفتاب بھاك سپرده اند تا برای آیندگان محفوظ بماند .

۳- داستان طوفان در یونان: «دکالیون» فرزند «پرومته» بوسیله پدر خود آگاه شد که کشور تسالیا را طوفان فرا خواهد گرفت. از این رو کشتی ساخت و خود- را از طوفان نجات داد. پس از نجات کویند وی سنگها را بر میداشت و از بالای شانه‌اش پرتاب میکرد و سنگ بمرد مبدل میشد. زوجه‌اش پیرا که دختر یکی از خدایان بود هم چنین میکرد و سنگهایی که وی میافکند بزن تبدیل مییافت. میگویند لفظ پولوپین بمعنی مردم بهمین مناسبت هم‌ریشه با سنگ است (این قبیل افسانه‌سازها ناشی از لغت سازی است و در میان همه ملل و اقوام معمول است). در سایر نواحی یونان هم مردم با حادثه طوفان آشنائی داشته‌اند و در یکی از نواحی میگفتند طوفان از دخمه‌ای در زیر معبد یکی از خدایان فوران کرده و گاه بگاه از آن دخمه باز مقداری آب جوشش میکند و زمین معبد را فرا میگیرد تا مردم واقعه طوفان را بیاد آورند. دخمه در این داستان شبیه به تنور است که در آغاز طوفان بموجب قرآن مجید بفوران آمده است.

شاید کلمه طوفان از یکی از خدایان یونان که «تیفائون» نام داشته و منشأ شرور بوده اشتقاق یافته باشد. در فینیقیه و آسیای صغیر هم واقعه طوفان سابقه دارد و طوفان فینیقی بسیار مشابه با طوفان بابلی است.

۴- داستان طوفان در ایران و هند- بموجب «وندیداد» از ذوب برفهای زمستانی، طوفانی حادث شد و یمای برای نجات خود و مردمش کشتی بساخت. در منابع دیگر مذهبی ایران قدیم آمده که طوفان برای شستشوی ایران از اهریمنان بظهور پیوسته است. بنابر افسانه‌های هندی طوفان «ساتاپا» در هند اتفاق افتاده و ماهی که بدست «مانو» گرفتار آمده او را پیش از وقوع طوفان از طوفان خبردار ساخته و «مانو» برای نجات از طوفان کشتی ساخته است.

از آنچه گذشت معلوم میشود که در بسیاری از ملل، طوفان یکی از تخیلات و تصورات مذهبی بوده و در جایگاهی که جزر و مد دریا یا طغیان رودخانه‌های بزرگ ایجاد میکرد چنین حادثه‌ای اتفاق افتاده و خاطره آن در ذهن ملت‌ها باقی مانده است. قرآن مجید هم از باب تذکر و اعتبار، مردم را بواقعه طوفان نوح که در وقوع آن شك و تردید نیست متوجه و متنبه نموده است.

### ۵ - انعکاس نوح در ادبیات

در ادبیات مسیحی کشتن درخت انگور و ساختن شراب را بنوح نسبت میدهند و در ادبیات عربی و فارسی نوح بطول عمر معروف است و واقعه طوفان و داستان کشتی او مصدر عده‌ای از مضامین شعری است از آنجمله :

از سعدی :

دست دردامن مردان زن و اندیشه‌مکن \_\_\_\_\_ هر که بانوح نشیند چه غم از طوفانش  
 چه باک از موج بحر، آنرا که باشد نوح کشتی بان  
 همچنین داستان نافرمانی پسر نوح و جدا شدن او از خاندان نبوت در ادبیات عربی و فارسی منعکس است. سعدی فرماید :

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد  
 از خاقانی راجع بواقعه طوفان :  
 نه زال مدائن کم از پیر زن کوفه نه حجره تنگ این کمتر ز تنور آن  
 ایوان مدائن را با کوفه برابر نه از سینه تنوری کن وز دیده طلب طوفان  
 از حدیقه سنائی :

فیض او در صفا سکینه روح فضل او در وفا سفینه نوح  
 شاه عادل چو کشتی نوح است که از او امن و راحت روح است

### مآخذ این مقال

- ۱ - قرآن مجید ۲ - عرائس التیجان تعلی ۳ - تورات سفر تکوین ۴ - دائرة المعارف اسلامی ۵ - معرب جوالیقی ۶ - تاریخ طبری ۷ - منابع قصص مسلمین تألیف دکتر سیدرسکی
  - ۸ - Le déluge babylonien تألیف دکتر G. Contenau ۹ - گلستان سعدی
  - ۱۰ - بوستان سعدی ۱۱ - دیوان خاقانی ۱۲ - حدیقه سنائی .
- «پایان گفتار نود و سوم»

وادی الایمن درمابست که موسی در آن نور الهی را بصورت آتش در درخت جلوه گردید و در آنجا ندای «اخلع نعلیک» بگوش او رسید و بر تبه نبوت مبعوث شد . عنوان وادی الایمن در سوره قصص آیه ۳۰ موجود است و در سوره نازعات آیه ۱۶ وادی بصفت مقدس موصوف میباشد.

چون از مدین بطرف مصر آیند این دره در طرف راست کوه سینا واقع است و در نورات « طوی » نامیده شده و این نام نیز در قرآن مجید سوره طه آیه ۱۲ و سوره نازعات آیه ۱۶ مسطور است .

در منصرف بودن و ممنوع الصرف بودن طوی میان علمای صرف اختلافی پیدا شده بر این مبنی که بعضی آنرا نام بقعه میدانند و علم مؤنث می‌شمارند و با این حساب آنرا ممنوعه الصرف می‌پندارند . بر عکس عده‌ای چون آنرا نام خاص وادی گرفته‌اند و باعتبار وادی آنرا مذکر پنداشته‌اند به منصرف بودن آن قائل شده‌اند .

بنظر چنان میرسد که طوی باعتبار علمیت و عجمه غیر منصرف باشد لکن در رسم الخط قرآنی با تنوین نوشته شده است .

بهر حال وادی ایمن از آنجهت که محل جلوه نور حق شد و آتش موسی در آنجا ظاهر گردید در نظر عرفا تأویلاتی دارد . مخصوصاً ایمن راریشه یمن گرفته‌اند و با صفات قدس و برکت که بآن وادی یا آن بقعه داده شده تأویلات و مضامین عرفانی ساخته‌اند و خلع نعلین موسی را به مجرد و انخلاع که نخستین مرحله سلوک

است اشاره گرفته‌اند .

حافظ فرماید :

مددی گر به چراغی نکند آتش طور      چاره نیره شب وادی ایمن چه کنم

باز فرماید :

شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد      که چند سال بجان خدمت شعیب کند

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید ۲۰ - تفسیر تبیان ۳۰ - فصوص الحکم .

«پایان گفتار نود و چهارم»

در سوره بقره آیه ۹۶ «وَاتَّبِعُوا مَا تَلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مَلِكٍ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينُ كَفَرُوا يَعْلَمُونَ النَّاسَ السَّحَرُ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِهِ بَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ الْخ...» اشاره به قصه هاروت و ماروت دارد. ارباب قصص در ذیل این آیه تفصیلاتی مندرج داشته اند که مهمترین آنها بدینقرار است :

فرشتگان به بنی آدم بدیده حقارت نظر افکندند. خداوند به ایشان گفت: اگر شما بجای آدمیان بودید و قوای نفسانی آنها را داشتید بهتر از ایشان رفتار نمی کردید. فرشتگان از خدا خواستار آزمایش شدند و خداوند برای آزمایش، دوتن از آنان را به نام هاروت و ماروت به زمین فرستاد و به ایشان فرمان داد که از گناهان عظیم منجمله شرک و زنا و قتل نفس و باده نوشی خود داری کنند. چون فرشتگان به زمین آمدند به زودی فریفته زن زیبایی شدند و در حال عمل نامشروع، گرفتار گردیدند و مزاحم خود را کشتند. خداوند به فرشتگان فرمان داد که به حال همجنسان خویش در زمین نظر افکنند. فرشتگان ماجرا را دیدند و به حکمت خدا پی بردند. هاروت و ماروت میان عذاب دنیوی و اخروی مخیر گردیدند و ایشان عذاب دنیوی را اختیار کردند لذا در بابل محبوس شدند تا کیفر کامل گناه خود را تحمل کنند.

ثعلبی فرشتگانی را که به زمین آمدند سه تن میداند بدینقرار :

عزرا عزریا و عزربائیل. اما عزربائیل از همان روز اول که به زمین آمد پشیمان شد و از خدا خواست که او را به آسمان بازگرداند و دعای او به اجابت مقرون گردید.



دو تن دیگر دچار معصیت شدند و پس از ارتکاب گناه، نامشان تغییر یافت و اولی هاروت و دومی ماروت نامیده شد.

به موجب یکی از احادیث، هاروت و ماروت در پایان هر روز به آسمان صعود میکردند و چون گناه ورزیدند بالهای ایشان فرو ریخت. نظیر این داستان در کتاب «شازر هول مغاره گنجها» موجود است «چون پسران شیث گناه ورزیدند نتوانستند از کوه بالا روند». بنابر یکی از احادیث، هاروت و ماروت از پیغمبر معاصر خود ادریس خواستند که برای ایشان دعا کند و در نتیجه دعای وی ایشان میان انتخاب عقوبت دنیوی و عذاب اخروی مخیر گردیدند. به موجب بیشتر احادیث هاروت و ماروت پس از آنکه مردم گناه ورزیدند به زمین آمدند ولی در کتاب قرآنی مندرج است که هاروت و ماروت نوع انسان را در زمان آدم استهزاء کردند.

برای زنی که در این داستان مداخله دارد نامهای مختلف ذکر شده است. بعضی او را زهره «ناهید» یا بی دخت که همان ونوس می باشد تعیین کرده اند و درمدراش ابن زن به نام «استهار» نامیده شده است و آن هم همان زهره است. بعضی معتقدند که وی يك زن عادی بوده که باشوهر خود اختلاف داشته و مرافعه پیش هاروت و ماروت آورده است. ایشان وی را به خود دعوت کردند و او از ایشان خواست که برخلاف قوانین الهی رفتار نکنند و جادویی را که به وسیله آن به آسمانها صعود میکردند و باز می گشتند به او بیاموزند (این سحر در یکی از مدراشها اسم اعظم تعیین شده است). به هر حال هاروت و ماروت به آن زن جادو را آموختند و وی به آسمان رفت ولی خدا آن رمز را از خاطر او برد و او را به صورت ستاره ای مسخ کرد. نام این زن در داستانهای دیگر یهود «نعمه» نوشته شده که به معنی زن نرمتن است. هاروت و ماروت در بابل ماندند و به مردم سحر و جادو می آموختند. راجع به کیفیت عذاب آنان نظرات مختلف ذکر شده است. بعضی معتقدند که هاروت و ماروت در دماوند در چاهی محبوسند. به موجب کتاب اخنوخ فصل ۱۴ دو فرشته عاصی که غیر از هاروت و ماروت نام دیگری دارند مقید در زنجیرند و به موجب کتاب دیگر ایشان با اینکه آب درپیش دهان دارند نمی توانند از آن بنوشند و همیشه تشنه اند. میگویند یکی از مسلمانان نوشته که وی

هاروت وماروت را دیده است و ظهور پیغمبر را به آنان مرده داده و ایشان خوشحال شده‌اند زیرا ظهور پیغمبر نشانه نزدیک بودن ختم شکنجه آنهاست.

اصل قصه بابلی است و متن سومری و اکدی آن به دست آمده و از داستان هبوط اینانا در داستانهای سومر و هبوط عشتار به عالم دوزخ در قصص اکد منشأ گرفته است و مقصود الهه رستنی‌ها و گیاهان از این هبوط مبارزه با زمستان یعنی الهه فسرده‌گی است. در آیه چهارم از باب ششم سفر تکوین کلمه «نفیلیم» مندرج است که در ترجمه فارسی فعلی تورات بجای آن «مردان تنومند» گذاشته‌اند و ربی یوناتان لفظ را مأخوذ از کلمه‌ای عبری بمعنی «افتادگان» پنداشته است. در مدراش آب خیر در توجیه آن گفته شده که دو فرشته از خدا خواستند تا برای تقدیس نام وی به میان آدمیان روند. دعوت ایشان اجابت شد اما چون به زمین آمدند «شم‌زای» فریفته زنی به نام اشتهار شد و آن زن نام اعظم را از فرشتگان بیاموخت و به آسمان رفت. فرشتگان با دختران آدمی بیامیختند و عزائل، پروردگار الوان و گوهرها گردید. نام دو فرشته شم‌هازائی و عزائل در این مدراش ضبط شده و این دو نام در تلمود و بابلی جدا جدا دیده می‌شود لکن مربوط به این قصه نیست. در کتاب اخنوخ «عزائل» و «شم‌هازای» را در جمله رؤسا نامبرده‌اند و در فصل بیست و هشتم این کتاب از عزازیل نامی به میان آمده است که وی ساختن سپر و شمشیر و زره سینه و زیورهای زنان و آرایش چشم و پلک و استعمال سنگهای قیمتی را به مردم آموخته است.

نام هاروت وماروت بنا بر عقیده Sant clair tisdalle ایرانی الاصل است و وی در کتاب ارمنی بانام هوروت به معنی حاصلخیزی و هوروت به معنی بی‌مرگی برخورد کرده است و این دو لفظ نام دو خدا از خدایان کوه مازیس «کوه آرات» میباشد. وی معتقد شده است که هاروت وماروت مأخوذ از این دو لفظ است. در اوستا الفاظ هورودات که همان خرداد باشد و همچنین امردات به معنی بی‌مرگ که همان مرداد است به چشم می‌خورد.

و تسنلند در یک تاریخ افسانه مصری که ترجمه کرده است دو نام یافته که شبیه بانام هاروت وماروت است و آن دو نام عبارت است از «هوروانانی» و «آمه زکاتی». وی

خواسته است که هاروت و ماروت را بر آن‌ها منطبق کند. از طرف دیگر در زبان سریانی ماروت به معنی شاهنشاهی است و کلمه‌ای در عبرانی یافت می‌شود که نظیر آن است و سحره آن نام را بکار می‌برند. به عقیده نگارنده اصل داستان بابلی است و نام دوفرشته را سامیان از نام امشاسپندان ایرانی گرفته‌اند و در میان اعراب به صورتی که قصاصان اسلامی نقل کرده‌اند شایع بوده و قرآن مجید از باب اعتبار، مردم را به این قصه متذکر ساخته است تا از سحر و جادوگری دست بردارند و اموری که موجب تفرقه و اختلاف باشد تعلیم و تربیت نکنند.

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید . ۲- تفسیر صافی . ۳- دائرة المعارف اسلامی . ۴- آثار شادروان استاد پورداود . ۵- منابع قصص مسلمین تألیف سیدرسکی . ۶- عرائس التیجان ثعلبی .

«پایان گفتار نود و پنجم»

هارون نخست زادهٔ عمران و برادر موسی از يك پدر و از يك مادر است و در زبان عبری لفظ هارون به معنی «کوه نشین» میباشد. برخی که موسی را مصری الاصل می‌پندارند هارون را برادر رضاعی موسی می‌شناسند. نام وی بیست بار در قرآن مجید ذکر گردیده و از جملهٔ انبیاء به شمار رفته است. حدیث منزلت که به موجب آن پیغمبر اکرم به حضرت علی میفرماید «افت منی به منزلة هرون من موسی الا انه لانی بعدی» متفق علیه اهل تشیع و اهل تسنن است. هارون به نقل تورات ۱۲۳ سال عمر کرده در سن هشتاد و سه سالگی به معاضدت حضرت موسی مأمور شده است. به موجب قرآن مجید، هارون بواسطهٔ فصاحتی که داشته به درخواست حضرت موسی از طرف خدا ییاری و همکاری باموسی مأمور گردیده است. هردو با هم فرعون را به یکتا پرستی دعوت کردند و بنی اسرائیل را از مصر نجات بخشیدند و به جانب سرزمین مقدس سوق دادند. هارون هنگامی که موسی برای گرفتن احکام به طور سینا رفته بود بر بنی اسرائیل خلافت میکرد. حادثهٔ سامری در آن زمان اتفاق افتاد و از آن جهت هارون مورد عتاب موسی قرار گرفت (رجوع شود به مقالهٔ موسی و مقالهٔ سامری).

هارون به موجب تورات مقام نبوت نداشته و رئیس کهنه بوده است و حتی يك بار مدعی مکاشفه شده و با موسی به معارضه پرداخته اما به زودی پشیمان و نادم گردیده است. مطالبی که راجع به عصای موسی مشهور است در تورات به عصای هارون منسوب شده و همچنین بر حسب مندرجات تورات عصای هارون میان عصاهای سروران دیگر

بنی اسرائیل شکوفه کرده و این معجزه، مثبت کفایت او شده است، لکن در زدیکی وفات اوموسی به فرمان خدا لباس کفایت را از تن او کند و برپسر هارون «الیعازر» پوشانید. ساختن گوساله هم در تورات فعلی به هارون منسوب است و بعضی از ارباب قصص نام سامری را هارون بن ظفر نقل کرده اند. صاحب قاموس کتاب مقدس معتقد است که هارون بالوهیت آن بت معتقد نبوده و آنرا به خدائی معرفی نکرده و فقط اقدام او با اینکار از جهت اسکاوت قوم بوده است. در یکی از مدراسها ساختن گوساله به شخص دیگری نسبت داده شده (رجوع شود به مقاله سامری). هارون پیش از آنکه بنی اسرائیل وارد سرزمین مقدس شوند قبل از وفات موسی در کوه هور درگذشت و یهودیان محل قبر او را در کوه هور میدانند (شاید نام هارون که به معنی کوه نشین است بعد از وفات بنا داده شده باشد). بعضی از ارباب قصص نوشته اند که هارون از قراولان فرعون بوده است و هنگامی که حضرت موسی به دعوت فرعون مأمور می گردد ندائی غیبی هارون را به خروج از خانه و پیوستن به موسی راهبری می کند (این مطلب در مدراس تنهو ما Samoth باب ۲۶ منعکس است) : «سخن خدا به صورت دو آواز درآمد یکی در مدین به موسی گفت به مصر بازگرد و دیگری به هارون گفت موسی را ملاقات کن».

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- قاموس کتاب مقدس ۳- تورات سفر خروج ۴- منابع قصص مسلمین.

«پایان گفتار نود و ششم»

نام هامان شش بار در قرآن مجید مذکور است : چهار بار نام ری پس از نام فرعون قرار گرفته و بد تبه کاری او در زمین و هلاک و غرق او تصریح شده است . به موجب سوره قصص ، فرعون به هامان دستور میدهد که برای او قصری بلند بسازد تا از فراز آن به خدای موسی دست یابد (رجوع شود به مقاله فرعون) . ردویل در ترجمه خود بر قرآن شخصیت «هامان» را با «بلعام» یا «کورا» یا «یترون» تطبیق کرده است و این نظر درست نیست زیرا «کورا» مجهول التاریخ است و یترون نام پسر زن موسی بوده و بلعام عراقی است نه مصری .

هامان که معنی آن در قاموس کتاب مقدس «مشهور» ضبط شده و باهیمنه قرابت لفظی و معنوی دارد گویا با فرعون خروج که شاید منفتاح بن رع مسیس یا توتمس دوم باشد معاصر بوده و وزارت او را برعهده داشته . ارباب لغت هامان را لفظ غیر منصرف میشناسند و علمیت و الف و نون زائد را موجب منع صرف آن میدانند و بنا بر این آن را از لفظ «هام» مشتق می پندارند . برخی مبدأ اشتقاق آنرا از «همن» پنداشته اند و منع صرف آن را به واسطه علمیت و عجمه دانسته اند .

در قاموس کتاب مقدس هامان نام وزیر اول خشایارشا معرفی شده است که وی بایهود دشمنی داشته و چون «مردخای» به وی تعظیم ننموده دستور قتل عام یهود را صادر کرده است ولی «استر» از اجرای دستور وی مانع شده و خشایارشا را بر آن داشته که هامان را بر فراز همان داری که برای مردخای آماده شده بود بیاویزند . چون در زبان فارسی لفظی که با هامان قرابت داشته باشد موجود نیست و در میان درباریان

خشایارشا شخصی بدین نام وجود ندارد می‌توان گفت که یهودیان به یکی از وزرای خشایارشا به مناسبت شباهتی که باهامان وزیر فرعون داشته و مانند او با یهود دشمنی می‌ورزیده لقب هامان داده‌اند. راست است که ایرانیان مردم قسمتی از عربستان را «هام‌آوران» مینامیدند و مورخ معاصر مشیرالدوله پیرنیا، میان «هام‌آوران» و حمیر احتمال را بطنه‌ای میدهد مع هذا نمی‌توان هامان را حمیرشه باهام و هام‌آوران دانست. در مدارشها یکی از رؤسای بزرگ سحره فرعون به نام «یام» نامیده شده، بنابراین نزدیکترین احتمال آن است که هامان را صورت تغییر یافته «یام» بدانیم.

درخاتمۀ این مقال، خلاصۀ داستان استر در اینجا یاد می‌شود. استر دختری یهودی بود که پسرعمویش مردخای (پرستنده مریخ) او را تربیت کرد. این دختر به واسطه زیبایی نظر خشایارشا یا اردشیر اول را به خود معطوف ساخت به قسمی که ملکه را طلاق گفت و با او مزاجت کرد. وزیر پادشاه که بر مردخای و نفوذ یهود با چشم دشمنی می‌نگریست پادشاه را به صدور فرمان قتل عام یهود واداشت اما استر از اینکار پرده برداشت و آن وزیر کشته شد و مردخای به جای او نشست. یهودیان هر ساله روز چهاردهم آذار معادل با چهاردهم فروردین را به یادگار این توفیق جشن می‌گیرند و آنرا عید فوریم مینامند و میگویند فوریم به معنی قرعه‌هاست می‌گویند چون وزیر برای تعیین ماه و روز قتل عام یهود قرعه می‌زده است و قرعه به روز چهاردهم آذار اصابت کرده آن روز را فوریم نامیده‌اند. فعلا در همدان آرامگاهی به نام آرامگاه استر و مردخای برپاست که یهودیان آنرا محترم می‌دارند.

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- معجم القرآن ۳- کتاب استر ۴- قاموس کتاب مقس
- ۵- دائرة المعارف اسلامی ۶- داستانهای ایران زمین تألیف مشیرالدوله پیرنیا
- ۷- قاموس المحيط.

«پایان گفتار نود هفتم»

هود در قرآن مجید پیغمبری معرفی شده که بر قبیله عاد مبعوث گردیده و برادر یاب به عبارت دیگر هموطن ایشان بوده است . بنابراین هود از پیغمبران عرب به شمار میرود . سلسله النسب او تاحدی با سلسله النسب عاد که جد این قبیله است مشابه می باشد و همچنین نام پدر او «عابر» با «عبر» که به موجب تورات جد عبرانیان است قرابت دارد . در قرآن مجید داستان هود مفصل نیست . وی با عده زیادی از منکرین مواجه می گردد و عده کمی از او پیروی می کنند . خداوند قبیله عاد را عذاب میکند تا جائی که سه سال دچار قحط سالی و خشکی می شوند . به موجب قصص اسلامی عده ای مأمور می شوند که برای استسقاء و در خواست باران به مکه روند و با تضرع از خدا درخواست باران کنند . سه قطعه ابری سفید و قرمز و سیاه ظاهر می گردد و به «قیل» که یکی از نمایندگان بوده خطاب میرسد تا یکی از ابرها را انتخاب کند . وی ابر سیاه را برمی - گزیند و بر اثر آن طوفانی عجیب بر پا می شود تمام قبیله هود جز هود و تمام پیروانش هلاک می شوند (سوره الحاقه آیه ۶) .

میکویند عمر هود ۱۵۰ سال بوده و راجع به محل قبر هود اختلاف است : بعضی آنرا نزدیک به برهوت نشان می دهند و عده ای محل قبر را در مسجد دمشق معرفی میکنند و احادیثی نیز در دست است که به موجب آن قبر هود و نود و هشت پیغمبر دیگر در اطراف کعبه است .

در قرآن مجید به موجب آیات ۱۰۵-۱۲۹-۱۳۴ از سوره بقره ، هود لفظ جمع



است و مفرد آن هائمی باشد. این لفظ بر یهودیان اطلاق شده و معنی ریشه آن «جدائی پذیرنده در دین» است و ممکن است نام هودهم از این ریشه مأخوذ باشد. بعضی از مستشرقین نام هود را مأخوذ از برهوت می‌پندارند و پندار آنان اصلی ندارد. (رجوع شود بمقاله عاد و مقاله احقاف).

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید ۲- دائرة المعارف اسلامی ۳- عرائس التیجان تعلی.

«پایان گفتار نود و هشتم»

لفظ یأجوج و مأجوج در سوره کهف آیه ۹۵ و سوره انبیاء آیه ۹۶ مذکور است و در مقاله ذوالقرنین راجع به آن بحث شده است. در این مقال فقط خلاصه‌ای از نظر استاد عبدالرؤف مصری و علایلی گفتگومی شود و در آخر قصه‌ای که «ارنست والیز بودج» از آرشیو اسکندریه به دست آورده و منتشر ساخته است نقل می‌گردد :

۱- در نظر استاد عبدالرؤف یأجوج و مأجوج قبایلی از مغول بوده‌اند که در آن طرف دیوار چین سکنی داشته‌اند و چینیان آنان را «همیونخ نو» یعنی رعیت متمرّد می‌نامیده‌اند و پادشاهان چین با ایشان پیوسته در حال دفاع یا هجوم بوده‌اند. در سال ۲۳۵ پیش از میلاد اولین امپراتور چین جزء قوانین و پیشبینی‌های خود ایجاد سد چین را پیشبینی کرد و در سال ۲۲۵ قبل از میلاد دیوار چین به وسیله «تی‌سی ونک‌تو» به طول ۱۵۰۰ میل از کانسو تا خلیج سونج امتداد یافت.

آتیلا که در اوائل قرون وسطی به اروپا هجوم آورد و چنگیز خان که تمام ممالک مشرق را دستخوش و حشت ساخت از این قبیله بوده‌اند. استاد عبدالرؤف گفته است که چون سؤال‌کنندگان از پیغمبر، بانی سدر ذوالقرنین می‌پنداشته‌اند قرآن هم در جواب ایشان نظر آنان را ملاک قرار داده است.

در نظر نگارنده تاریخ یأجوج و مأجوج از زمان قدیمتری شروع می‌شود و مسکن ایشان از حدود مسکو تا آن طرف تبلسک امتداد داشته است زیرا در تورات جوج رئیس ماشک و توبال معرفی شده و این دو لفظ بامسکو و تبلسک قرابت دارند. این

اقوام قبائل سکه را به طرف مغرب آسیا سوق دادند و سکه‌ها در حدود شش قرن و نیم پیش از تولد مسیح، لیدی و ماد را مورد هجوم قرار دادند و تا مصر هم پیش رفتند و از پسامتیک، فرعون مصر خراج گرفتند. کورش هخامنشی در جنگ با آنان کشته شد و سدهائی جهت منع هجوم این قبائل به ممالک متمدن چه به وسیله کورش و چه به وسیله داریوش ایجاد گردید و چنانکه در مقاله ذوالقرنین درج شد ذوالقرنین بر کورش و بطن قویتر بر داریوش انطباق دارد.

۲- در نظر استاد عبدالرؤف مصری و علایلی، یأجوج و مأجوج مسطور در آیه ۹۶ از سوره انبیاء علم برای قبیله خاصی نمیباشد بلکه به یکی از لهجات عرب یأجوج فعل مضارع است و مأجوج در لهجه معمول عرب اسم مفعول میباشد و هردو از ماده اج یا ج مشتق شده اند و اج به معنی زیادی و ازدحام و اضطراب است و این ترکیب یادگار تکلمات صوتی میباشد. مراد از این الفاظ آن است که در روز قیامت چون مردگان مبعوث میشوند به واسطه کثرت و ازدحام ایشان، همه‌ای عرصه محشر را پر میکنند. اشتباه مفسرین در ترجمه این الفاظ موجب آن شده که باز شدن سد یأجوج و مأجوج را نشانه فرار رسیدن یا نزدیک شدن قیامت بدانند و در باره آن داستانهای هم بسازند (رجوع شود به مقاله ذوالقرنین).

۳- قصه یأجوج و مأجوج در کتاب حزقیال بابهای ۳۹ - ۳۸ به عنوان جوج و مأجوج موجود است و چند فقره از Aggadiah راجع به جنگ یأجوج و مأجوج که علامت ظهور دوران مسیح است گفتگو میکند. Roth قصه دیوار اسکندر را از چند منبع منجمله از قول Flavius Josephus اثبات کرده است. داستان کامل آن در ترجمه سریانی Pseudo - callesthin موجود است که Ernest de wallis-Budge آن را منتشر ساخته است و دنباله آن، Budge قصه مسیحی آن را که از آرشیو اسکندریه به دست آورده است اضافه میکند و ما قسمتی از آن را در اینجا نقل میکنیم: هوقتی که اسکندر به شمال در ناحیه جبال قفقاز میرسد میگوید باید هیچ دشمنی در اینجا نیاید. سیمد پیرمرد به او اطلاع می‌دهند که آن ناحیه تحت حکومت یک پادشاه ایرانی بنام Tubarlag است و سلسله کوهستان تا آن طرف دریای خزر تا ایران رهند

امتداد دارد و يك راه باريك در اين كوهستان به مسكن اقوام وحشی «هون» ها منتهی میشود . آن اقوام وحشی گوشت میخورند و خون انسان مینوشند و مانند حیوانات زندگی می کنند و به اقوام مجاور خود حمله می نمایند و هر کس را ببندند می کشند و هر چه سر راهشان باشد خراب میکنند و حکومت آنها با شاهزادگانی است به نام *Anawal* و *nagog* و *Gog* که از اعقاب یافت هستند . اسکندر با مدد کار کنان مصری خود سه دروازه مس و مفرغ در مدخل های کوه میسازد که از هجوم این اقوام وحشی جلوگیری کند . ممکن است لفظ یا جوج و ما جوج از ایجوجی مجموعه الهه آسمان و آ نوناکی الهه زیر زمینی که بابلیان معتقد بودند مأخوذ باشد .

### مآخذ این مقال

۱- قرآن مجید . ۲- معجم القرآن . ۳- مآخذ مقاله ذوالقرنین .

«پایان گفتار نود و نهم»

یحیی را در زبانهای اروپائی «Jean» ژان یا «John» جان می نامند و یوحنا نیز بهمین نام مسمی است و بطن قوی میان لفظ «یحیی» و یحنا را بطنه ایست و یکی مصحف دیگری می باشد.

نام یحیی پنج بار در قرآن ذکر شده و در عداد انبیا بشمار رفته است. بموجب آیه ۱۳ از سوره مریم به یحیی خطاب شده که کتاب را با قوت و نیروی بگیر. از این آیه استفاده کرده اند که یحیی صاحب کتاب بوده است لکن آیه وجه دیگری دارد که بموجب آن یحیی به حکم گرفتن و عمل کردن به تورات مکلف شده است.

عده ای پیرو یحیی هستند و کتابی هم به او نسبت می دهند و شاید صابئین موحد، همان پیروان یحیی باشند (رجوع شود به مقاله مجوس).

در آیه ۳۴ از سوره آل عمران به نبوت یحیی تصریح شده و ی به وصف حضور بودن، ستوده گردیده است. حضور کسی است که از باب عفت به شهوت ناشی از غریزه جنسی اقدام نکند یا آنکه به واسطه علت عنن، شهوت جنسی نداشته باشد (حضور بر شخصی که از او تولید فرزند نشود نیز اطلاق می شود). بیشک مراد از حضور در آیه کریمه آن است که یحیی آمیزش با زنان را ترك گفته است. بعضی از غلات به این آیه استناد جسته و مزاجت را ترك گفته اند بیخبر از آنکه رهبانیت در اسلام نیست.

در نزد مسیحیان یحیی، پسر خاله عیسی مسیح و تعمید دهنده اوست. وی عیسی

را تعمید داد و چون عیسی اظهار نبوت کرد به وی ایمان آورد (عمل تعمید در آئین هندوان نیز موجود بوده و گویا از ایشان به مسیحیان انتقال یافته باشد).

در قرآن مجید فقط قصه تولد حضرت یحیی موجود است: زکریا هنگامی که در محراب در فصل زمستان میوه تابستانی نزد مریم یافت آرزو کرد که در سن پیری دارای فرزندی شود. زوجه اش الیزابت که در قصص اسلامی ایشاع یا ایشیه نامیده میشود عاقر بود و به واسطه پیری از او فرزندی تولید نمی شد.

خداوند دعای زکریا را اجابت کرد و وی را به تولد یحیی بشارت داد. نشانه ظهور این بشارت آن شد که زکریا تاسه روز جزبه اشاره سخن نگوید (گویا خودداری از تکلم، روزه صمت باشد که عنوان عبادتی داشته است لکن مشهور این است که زبان زکریا در مدت سه روز بسته شد و از سخن گفتن باز ماند).

در قصص اسلامی و در انجیل متی داستان قتل یحیی بدین قرار مسطور است: «هیرودیس» پادشاه یهود مواعظ یحیی را میشنید و به او ارادت می ورزید اما «هیرودیا» نوّه «هیرودیس» بزرگ نخست برخلاف شریعت بایکی از عموهای خود مزاجت کرده بود. پس از مدتی او را ترک کرد و با «هیرودیس» آنتی سی پاس، مرد عشق باخت. «هیرودیا» بسیار زیبا بود و «هیرودیس» مفتون او شده بود لکن یحیی او را از مزاجت با «هیرودیا» منع کرد. «هیرودیا» دختر خود «سلومه» را که بسیار زیبا و طناز بود بیاراست و به بزم «هیرودیس» فرستاد و به وی گفت چون «هیرودیس» به وی اظهار تمایل کند دختر از وی سربحیی را بخواهد. «سلومه» از «هیرودیس» همین درخواست را کرد و «هیرودیس» با او موافقت نمود و دستور داد که در زندان سربحیی را از تن جدا کنند و در طشت طلا پیش سلومه بگذارند (در قصص اسلامی مسطور است که عمل زشت «هیرودیس» جمع نکاح هیرودیا و دختر او سلومه بوده است).

پس از قتل یحیی «هیرودیس» را از آنتی سی پاس راندند و هیرودیا به او پیوست. راجع به جوشش خون یحیی و کیفیت فرو نشاندن آن جوشش رجوع شود به مقاله زکریا.

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید . ۲- معجم القرآن . ۳- عرائس التيجان . ۴- تفسیر بیضاوی .
- ۵- دائرة المعارف اسلامی . ۶- انجیل متی . ۷- قاموس کتاب مقدس .

«پایان گفتار صدم»

نام یوسف بیست و شش بار در قرآن مجید مذکور است : در سوره انعام آیه ۸۴  
نام وی در عداد انبیاء بشمار رفته و در سوره مؤمن آیه ۳۶ بر سالت او تصریح  
شده است .

دوازدهمین سوره قرآن داستان یوسف را بعنوان احسن القصص « بفتح قاف »  
از آغاز تا پایان بیان کرده است .

«عبدالکریم اجرد» سوره یوسف را از جمله سور قرآنی نمیدانسته . وی میگوید  
که قصه یوسف داستان عشقی است و داستان عشقی با حقایق قرآنی مناسبت ندارد .  
بیگمان نظری ناشی از افراط و غلو است که مع التأسف بسیاری از دانشمندان ساده دل  
بدان دچار میشوند .

قصه یوسف بگفته امام احمد غزالی از آن جهت احسن القصص است که اسرار  
محبت را باز مینماید .

داستانی است پر شور که در عین باز نمودن شراره های عشق ، شعله های خشم  
و غضب الهی را در نظر جلوه گر میسازد و نشان میدهد که چگونه انسان میتواند  
عفت و تقوی و فضائل اخلاقی را بر شهوات و هوی و هوسهای خود برتری دهد . بما  
میآموزد که چگونه باید در برابر اغوای گمشدگان وادی شهوت نهراسیم و از راه  
حق منحرف نشویم . زندان و سرنیزه و گلوله را بجان بخیریم و قدمی برخلاف عفت



اخلاقی بر نداریم .

این داستان شعله امید را در دلها زنده میدارد و فاصله میان قعر چاه و سریر عزت را کوتاه میسازد . فرجام نیک پرهیزگاران را آشکارا میکند و رسوائی و ناکامی خطاکاران را برملا میگرداند . لذت عفو و اغماض و خویشنداری را بنوع بشر میشناساند .

آموزش این نوع حقایق و مسائل ، غرض اصلی از نزول قرآنست و بهمین مناسبت داستان یوسف در قرآن مجید با عبارت « نحن نقص عليك احسن القصص » مصدراست .

بموجب تورات ، یعقوب دوازده فرزند داشت . برای یعقوب از زن محبوبش راحیل تا مدتی فرزندی بوجود نیامد و وی پیوسته از خدا میخواست که دارای فرزند شود . خداوند دعای راحیل را اجابت فرمود و با و پسری عنایت کرد که او را یوسف نامیدند . معنی یوسف بنا بنقل تورات این است که «خدا خواهد افزود» . بعد از یوسف راحیل پسر دیگری آورد و در هنگام تولد او جهان را بدرود گفت از این رو آن پسر را بنیامین بمعنی «مصیبت زده» خواندند .

یعقوب یوسف را زیاد دوست میداشت و برای او ردای مخصوصی دوخته بود . در بعضی از قصص اسلامی مسطور است که تربیت یوسف را یعقوب بخواهر خود واگذار کرده بود و درسین کودکی ، یوسف دور از پدر میزیست . چون بسن رشد رسید پدر ، او را احضار کرد اما عمه اش برای آن که یوسف را بیشتر نزد خود نگاهدارد وی را بنزدی متهم ساخت و بنا بر قواعد آنروز ، یکسال دیگر یوسف را نزد خود بعنوان اجیر نگاهداشت .

بهر حال ، داستان بچاه انداختن یوسف بنا بر نقل تورات در هفدهمین سال عمر او اتفاق افتاده ولی نویسندگان قصص اسلامی بچاه افکندن او را درسین میان هفت سالگی و چهارده سالگی دانسته اند .

قرآن مجید ، داستان را از مقدمات همین واقعه شروع میکند . بهتر این است که متن داستان قرآنی در این مقاله تلخیص شود و بعضی از سنججات تورات

و منابع دیگر یهود و قصص اسلامی نیز اشاره‌ای رود و در پایان از انعکاس این داستان در ادبیات فارسی سخن بمیان آید .

(سوره یوسف دارای ۱۱۰ یا ۱۱۱ آیه است : چهار آیه آن بصورت مقدمه و هفت آیه آن بصورت خاتمه و نتیجه داستان است و ۱۰۰ آیه دیگر اختصاص بمتن داستان دارد) .

### ۱- یوسف خواب میبیند

یوسف پدربخود گفت : در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه بمن سجده کردند (سجده کردن ستارگان یوسف در مدراش تنهوما و پرقی الیعاذر مذکور است و ارباب قصص اسلامی مینویسند خورشید ، کنایه از یعقوب و ماه ، کنایه از خاله یوسف است) . پدر گفت : خواب خود را برای برادرانت حکایت مکن مبادا درباره تویرنگی اندیشند و شیطان آنان را بدشمنی با تو انگیزد چه شیطان آشکارا با نوع آدمی دشمن است . تعبیر خواب تو این است که پروردگار ، ترا بر خواهد گزید و از عاقبت وقایع و حوادث آگاهت خواهد ساخت . همچنان که نعمت خود را بر پدرانت کامل ساخت ، ترا نیز مشمول انعام و عنایت خود قرار خواهد داد . (در تورات رؤیای دیگری یوسف نسبت داده شده است . وی در خواب میبیند که با برادران خود بمزرعه رفته و هر کدام خوشه‌ای بسته‌اند ، خوشه‌ای که یوسف بسته بود برپا جست و خوشه‌های برادران در برابر آن خم شدند . همچنین در تورات مسطور است که چون یوسف خواب خود را برای پدر حکایت کرد وی گفت : آیا پنداشته‌ای که من و مادرت در برابر تو سجده کنیم ؟ این بیان که حاکی از تغییر و آشفتنگی حضرت یعقوب است با روح داستان مناسب نمی‌نماید) .

### ۲- یوسف را بچاه میافکنند

برادران یوسف با هم گفتند : یوسف و برادرش بنیامین پیش پدر ما بیش از برادران دیگر محبوبند و پدر ما گرفتار اشتباهی عجیب شده است (نام بنیامین در

قرآن مجید مسطور نیست) یکی از آنان گفت: یوسف را بکشید یا او را از این سرزمین دور سازید تا توجه پدر، بشما معطوف گردد و پس از اقدام بدین عمل ناشایست می‌توانید توبه کنید و صلاح و نیکوکاری پیشه سازید. یکی از آنان گفت: یوسف را نکشید، او را بجای افکنید تا کاروانیان او را بردارند و برده خود سازند (پیشنهاد اخیر از طرف «یهودا» یا «روییل» مطرح میشود) نام روییل در تورات، روبین، مضبوط است گویا مراد از «غیابة الجب» جایی باشد پایینتر از خاکریز چاه زیرا اگر بنا بود یوسف را به قعر چاه پر آب بیافکنند هلاک میشد و بدست کاروانیان نمیافتاد و هرگاه بقعر چاه خشک می‌انداختند مورد توجه مسافری واقع نمیگردید. (در تورات مسطور است که یوسف را در چاهی خشک افکندند و سپس به پیشنهاد یکی از برادران، او را از چاه بیرون آوردند و او را بکاروان اسماعیلیان فروختند.

برادران یوسف پیش پدر آمدند و گفتند چرا بماسوء ظن داری و چرا نمیگذاری یوسف با ما بگرددش و بازی پردازد؟ ما با او مهربان هستیم و او را از هرگزندی حفظ خواهیم کرد. فردا او را با ما جهت تفریح و بازی بصحرا بفرست. یعقوب گفت: میترسم او را همراه ببرید و در صحرا از او غافل مانید و او طعمه گرگ شود. برادران گفتند: اگر وی طعمه گرگ گردد همه ما در برابر چنین حادثه مسئولیت مشترك خواهیم داشت و نزد تو مقصر خواهیم بود. برادران، یوسف را بردند و او را بجای افکندند. حضرت یعقوب از این حادثه اسف انگیز بوسیله الهام الهی آگاه گردید. شامگاهان پسران پیش پدر بازگشتند و پیراهن یوسف را که بخون آلوده بود در حضور پدر نهادند و گریان و نالان گفتند: ما برای بازی و مسابقه رفتیم. یوسف را برای حفظ امتعه خود بجای گذاشتیم. چون بازگشتیم دیدیم که او را گرگ دریده است. این پیراهن اوست و ما میدانیم که سخن ما را هر چند راست باشد باور نخواهی کرد. حضرت یعقوب بدیشان گفت: هوای نفس شما را بر عمل زشتی و اداشته و حسد، میوه ناپاک خود را بیار آورده است اما من صبر میکنم و تنها از خدا مدد میخواهم.

در تورات مسطور است که چون یوسف، محبوب پدر بود برای وی ردای بلند مخصوصی دوخته بودند و در تورات مرقوم است «برادران گفتند درنده‌ای او را درید».

در کتاب سوفریم Soferim باب ۲۱ آمده است که چون برادران یوسف پیراهن به خون آلوده را که شکافتگی نداشت به پدر نشان دادند پدر سخن آنان را نپذیرفت . کاروان اسماعیلیان که به مصر می رفت برای آسایش در کنار چاههای شبع بار افکندند و خواستند تا آب از چاه بیرون آورند . چون دلو را بیرون کشیدند پسر بچه ای در آن یافتند (بر حسب قصص اسلامی نام سالار کاروان ملک بن دعر یا مالک بن دینار بوده است). نوشته اند که چون یوسف را به چاه افکندند جبرئیل او را بر فراز سنگی در میان چاه قرارداد تا غرق نشود (کاروانیان یوسف را در مصر به ثمن بخش فروختند. (در تورات ، بهایی که یوسف را بدان فروختند بیست پاره سیم تعیین شده است ) . عزیز مصر که در تورات « فوطیفار یا فوطیفار ع » و در تفاسیر اسلامی منجمله تفسیر ابوالفتوح رازی ، « قطفیر یا اطفیر بن رحیب » نامیده شده او را خرید و به زوجه خود گفت : مقدم او را گرامی دار شاید برای ما غلامی سودمند یا فرزندی دلبد باشد ( شاید لفظ عزیز مأخوذ از نام «اوزریس» رب النوع مصری باشد و بدون شك قطفیر محرف فوطیفار است ) در تورات عزیز رئیس زندان فرعون است و چندین هزار نفر زیر فرمان دارد . او در تورات ، خواجه معرفی شده و صاحب قاموس کتاب مقدس معتقد است که خواجه باید بر شرافت و منصب او دلالت کند چه اگر خواجه می بود تزویج او با چنان زنی زیبا معنی و مفهومی نمی داشت . به موجب بعضی از روایات اسلامی عزیز بر اثر بیماری خاصی از همبستری بازوجه خود ممنوع بود .

نام زوجه عزیز در قرآن مجید و تورات مسطور نیست و نسبت به این نام دو احتمال قابل ذکر است : یکی آن که «رحیلا» نام مادر یوسف را به زوجه عزیز داده باشند و «رحیلا» با قلب و تصحیف به صورت «زلیخا» بروزن «چلیپا» یا زلیخا بروزن «هویدا» در آمده باشد ، چنانکه نام قبطی عزیز که فوطیفار است به صورت قطفیر در آمده است . وجه دوم، آن که «زلیخا» از ریشه «زلیقه» گرفته شود که در زبان عربی و عبری به معنی زن لغزش کار است و این عنوان درست مقابل عنوان و وصفی است که به یوسف

داده شده و قرآن مجید او را صدیق خوانده و مریم با عصمت را به صفت صدیقه موصوف ساخته است . ریشه صدیق هم عبری است و تلفظ عبری آن «صادیگ» می باشد.

### ۳ - یوسف وزلیخا

داستان یوسف وزلیخا از داستان لاتینی و یونانی یوسف واسنات متأثر است . اسنات ، بر حسب تورات نام دختر فوطیفاراع کاهن مصر است که با حضرت یوسف تزویج کرده است . بنابر داستانهای رومی و یونانی که اصل آنها افسانه یهودیست اسنات نامزد نخست زاده فرعون بود . وی با دیدن جمال یوسف از تزویج با فرزند ارشد فرعون و هر شخص دیگری خودداری کرد . چون یوسف را از پنجره کاخ خود بدید بی محابا از کاخ به زیر آمد و به یوسف اظهار عشق کرد اما یوسف نخست عشق او را که دختری مشرک بود نپذیرفت . به تدریج ، سادگی و پاکی دختر بر یوسف ظاهر شد و پس از آنکه اسنات ، مذهب توحید را قبول کرد یوسف او را به همسری خویش برگزید .

بنابر مسطورات قرآن مجید ، یوسف در خانه عزیز به کمال رشد خود رسید و از حکمت و دانش بهره ور گردید . زوجه عزیز مقتون زیبائی اوشد و عشق خود را در خانه در بسته باو اظهار داشت و عبارت « هیت لك » که گویا ترکیب قطبی باشد آمادگی خود را برای تمتع او علنی گردانید . یوسف از چنین کار زشت خود داری کرد و خدا را بیاد او آورد و گفت معاذ الله که از من چنین کاری سرزند چه پروردگار من مرا جایگاه نیکو ارزانی داشته و او مرا از هر تعدی و ستم باز داشته است و می دانم که ستمگاران رستگار نخواهند بود . اگر یوسف برهان خدائی را به چشم شهود نمی دید همچنان که زوجه عزیز بدو مقتون گردیده بود وی هم شیفته او می شد ( بعضی از مفسرین نوشته اند که صورت یعقوب در پیش چشم یوسف مجسم گردید و او را از این کار بازداشت . در تلمود « Sothah » بابلی (۳۶) مذکور است که در آن لحظه صورت پدر یوسف از روزنه ظاهر شد و به او گفت : نام برادرانت و نام تو در لوحه ضبط شده است . آیا تو می خواهی ناست از آن لوحه محو شود؟ همچنین در

مدراش آبخیر **Abkhir** پیدا شدن صورت پدر یوسف و انگیزش وی بحفظ عفاف مسطور است ).

ارباب قصص نوشته اند که همه افراد خانواده عزیز جهت انجام مراسم عید بصحرا رفته بودند و زلیخا برای آن که از یوسف کام بگیرد تمارض کرده و در خانه مانده بود . این مطلب در تلمود بابلی «**Sothah**» ذکر شده و همچنین در تلمود «**yoma**» از مقاومت یوسف در برابر زوجه فوطیفارح سخن بمیان آمده است . اصحاب قصص نوشته اند که چون زلیخا خواست بایوسف عشق ورزی آغاز کند زلیخا با پرده ای روی بتی را که در خانه داشت پوشانید . یوسف موجب عمل او را پرسید . زلیخا جواب داد که از ارتکاب عمل در حضور بت شرم دارد گفتار زلیخا یوسف را بیاد خدا انداخت و یوسف از گفته وی استفاده کرد و گفت تو از يك بت بیجان شرم میکنی چگونه من از خدای زنده ای که همه جا حاضر و بر همه چیز ناظر است شرم ندارم ! (این مطلب در مدراش تنهوما و همچنین در کتاب آثار قدیم یهود تألیف **Flavius Josephus** مضبوط است . )

یوسف گریبان خود را از دست زلیخا رها کرد و بجانب در شتافت تا از خانه بیرون شود اما زلیخا از پشت ، پیراهن او را گرفت و در نتیجه کشمکش پیراهن یوسف درید . چون هر دواز خانه بیرون شدند با عزیز مواجه گردیدند . زلیخا پیش دستی کرد و یوسف را متهم ساخت . برای فیصل دادن این دعوای پیچیده و مبهم داوری زیرك پیشنهاد کرد که اگر پیراهن از پشت دریده باشد یوسف صادق است و گرنه حق با زلیخا است و چون پیراهن از پشت دریده بود زلیخا محکوم گردید و حقانیت یوسف ثابت شد (ارباب قصص نوشته اند طفلی بزبان آمد و چنین حکمی را انشاء کرد . در تورات مسطور است که زوجه فوطیفارح پشت ردای یوسف را گرفت و در نتیجه کشمکش ردا بدست او باقی ماند اما از محاکمه یوسف و زوجه عزیز و همچنین از ملامت زنان نسبت بیوسف در تورات فعلی اثری موجود نیست ) .

زنان شهر ، زوجه عزیز را مورد ملامت قرار دادند و گفتند : با غلام خود عشق میورزد . چون وی از سخنان ملامت آمیزایشان آگاه شد آنان را بخانه خود دعوت

کرد و برای ایشان بزمی ترتیب داد. هنگامی که کارد در دست داشتند و می‌خواستند میوه‌ای را ببرند بدستور زلیخا یوسف برایشان وارد گردید و آنان چنان از خود بیخود شدند که دستهای خود را بریدند و گفتند این جمال و زیبایی از بشر بسی دور است بلکه او فرشته‌ایست گرامی (در داستانها مسطور است که زنان مشغول خوردن ترنج بودند و چون با جمال یوسف روبرو شدند مات و مبهوت گردیدند و دست از ترنج نشناختند). زلیخا در برابر اقران خویش فاتح بود و با سر افزای تمام به میهمانان گفت: این همان جوانی است که مرا در باره او ملامت میکردید. اگر بفرمان من سر نهد او را دچار زندان خواهم ساخت.

يك قصه در «بالکوت قسمت تکوین» مضبوط است باین مضمون که فوطیفارع میخواست یوسف را بکشد. اطرافیان باو گفتند که با کشتن یوسف وجوهی را که برای او خرج کرده‌ای از دست خواهی داد. معینا وی مصمم بکشتن یوسف بود. اسنات دختر خوانده‌اش حقیقت را به فوطیفارع گفت. بموجب مدراش تکوین رباح باب ۸۷ شماره ۱۰ فوطی فارع بیوسف گفت: میدانم که مقصر نیستی ولی برای حفظ شهرت خانواده خود باید ترا کافر دهم. داستان زنان و ترنج در مدراش تنهوما مسطور است. بموجب مدراش‌ها گادل طبع Schechter باب ۳۹ شماره ۱۴ زوجه فوطیفارع برای زنان نان و گوشت یعنی غذای کامل تهیه کرد و آن زنان زندانی ساختن یوسف را پیشنهاد کردند، لکن زوجه فوطیفارع اظهار داشته است که ایراد اتهام تنها ازطرف او کافی نیست و زنان باید یکایک او را متهم سازند.

یوسف از تهدید و تطمیع آن زنان نهراسید و بدرگاه پروردگاریگانه دست دعا بر آورد و گفت: بار خدایا، زندان در نظر من بسی بهتر از کرداری است که ایشان مرا بدان میخوانند و اگر نیرنگ ایشان را بلطف خویش از من باز نداری ترسم که گرفتار خطا شوم و در عداد نادانان بشمار آیم. خداوند دعای او را اجابت فرمود و وی را از زنان رهائی بخشید چون زنان از اغوای او نا امید شدند و سائلی فراهم آوردند تا او را برزندان افکندند. یوسف همچنان در زندان بود تا وی را برای تعبیر و گزارش رؤیای فرعون احضار کردند. در حضور فرعون، یوسف اتهام

خود را مطرح کرد و زوجه عزیز به گناه خویش اقرار آورد و به پاکی و طهارت یوسف گواهی داد و گفت: هیچ گناهی در او سراغ ندارم و من بودم که می خواستم او را از راه حق بازگردانم و در نقشه خویش توفیق نیافتم اینک به گناه خویش اقرار می کنم تا بداند که من در غیاب به او خیانت نکرده ام. خود را تبرئه نمی کنم مرا نفس اماره بدین کار وامی داشت. آری هوای نفس، آدمی را به انجام کارهای ناروا فرمان می دهد. تنها کسانی که مشمول رحمت الهی باشند می توانند از شر هوای نفس در امان مانند.

#### ۴- یوسف در زندان

بنا به نقل خطط مقریزی، زندان یوسف در بوسیر از اعمال جیزه واقع بوده و احادیثی راجع به اجابت دعا بر فراز بام زندان یوسف روایت شده است.

هنگامی که یوسف را به زندان بردند، دو فرجوان با وی وارد زندان شدند. یکی از آنان ساقی فرعون و دیگری خوانسالار فرعون بود. هر کدام خوابی دیدند و گزارش خواب خود را از یوسف خواستار شدند.

یوسف دوبار زندانی خویش را مخاطب ساخت و آنان را نخست به توحید و ترك پرستش بتان دعوت فرمود و گفت: آیا پروردگاران پراکنده بهترند یا خدای یکتای قهار؟ آنچه شما غیر او می پرستید چیزهائی است که خود و پدران آنان بر آنها نام نهاده اید و از جانب خدای یکتا نسبت به پرستش آنها حجتی نیست. آیا نسبت به خدای یکتا نا دانسته چیزهائی می گوئید؟

آنگاه به تعبیر رؤیای آنان پرداخت. خوانسالار در خواب دیده بود که سبد نان بر سردارد و مرغان از آن نان می خورند (به موجب تورات خوانسالار در خواب دیده بود که سه سبد نان به سر گذاشته است و یوسف عدد سه را اشاره به سه روز دانست و همچنین ساقی سه شاخه رز در خواب دیده بود و آن هم اشاره به سه روز بود).

ساقی در خواب دیده بود که برای فرعون شراب می فشرد.

چون خوانسالار و ساقی هر دو خواب خود را بیان کردند یوسف نخست رو به ساقی کرد و گفت تو به زودی از زندان آزاد خواهی شد و به دست فرعون جام خواهی



داد. آنگاه خوانسالار را مخاطب ساخته گفت: ترا به دار خواهند آویخت و مرغان از گوشت سرت تغذیه خواهند کرد.

(طبری علت زندانی شدن دو جوان را همدستی یکی از آنها با دشمن فرعون پنداشته که می خواسته است به او زهر بخوراند و این مطلب در ترکوم یوناتان مسطور است). یوسف رو به جانب ساقی کرد و گفت: چون نجات یافتی از من نزد فرعون یاد کن. باری سه روز گذشت و فرعون در روز جشن ولادت خود دو زندانی را حاضر ساخت. خوانسالار را به دار آویخت و ساقی را به منصب خویش بازگردانید اما ساقی مدتها یوسف را به یاد نیاورد و شیطان او را از یاد او برد (زیرا یوسف بغیر خدا توسل جسته بود. این مطلب در مدراش تکوین رباح باب ۸۹ شماره ۲ مذکور است).

فرعون شبی در خواب دید که هفت گاو فر به هفت گاو لاغر پیدا شدند و گاوهای فر به، گاو لاغر را طعمه خود ساختند. باز در خواب دید که هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک پیدا شد و خوشه های خشک به دور خوشه های سبز پیچید. فرعون برای تعبیر رؤیای خویش همه خوابگزاران را فرا خواند اما آنان از گزارش چنین رؤیای عجیب فروماندند. در این جا بود که ساقی، یوسف را به یاد آورد و به فرعون واقعه زندان خویش را عرضه داشت. وی به فرعون پیشنهاد کرد که پیش یوسف بفرستد و بگوید ای صدیق رأی خود را در باره رؤیای فرعون ظاهر ساز (الصدیق مأخوذ از لفظ عبری هاسادگ است. در مدراش تکوین رباح باب ۸۹ شماره ۸ - ۷ چنین مسطور است که یوسف بعد از آنکه خوابگزاران دیگر از تعبیر عاجز ماندند نظر خود را اظهار داشت تا آنان نگویند که اگر به ما مراجعه می شد رؤیا را به درستی تعبیر می کردیم).

یوسف خواب فرعون را چنین تعبیر کرد و گفت: هفت سال فراوانی در سرزمین مصر خواهد بود و دنبال آن هفت سال خشکی فرا خواهد رسید و در پی آن سالها سالیست که مردم از شدت قحط به ستوه خواهند آمد و گفت از هم اکنون باید برای تأمین خواربار آن سالها آماده شوند. آنگاه به فرستاده پادشاه گفت چون به پادشاه باریابی واقعه زنانی را که دست خود را بریدند بیاد او آور و از وی داوری بخواه. و زنان چون داستان یوسف در حضور شاه مطرح گردید و به گوش زوجه عزیز

رسید وی بخطا کاری خویش و برائت یوسف اقرار آورد. فرعون یوسف را بحضور خواست و او را مشمول عفو خود قرارداد و از زندان آزادش کرد. یوسف بمنظور انجام پیشبینیهای زمان قحط، آمادگی خود را برای خزانه‌داری ارزاق باطلاع شاه رسانید و پیشنهاد او با طوع و رغبت پذیرفته شد و بلقب و عنوان عزیز ملقب گردید. (در قرآن مجید داستان زوجه عزیز در همینجا خاتمه مییابد و تورات هم داستان زن عزیز را بهمینجا خاتمه میدهد اما در داستانهای ایران عشق زلیخا باقی میماند، عزیز او را رها میکند و وی با سوز و گداز درون خود همچنان بسر میبرد تا بصورت پیری فروت درمیآید. بر سر راه یوسف مینشیند و عشق خود را با اظهار میدارد. یوسف با وی از در خشونت درمیآید و با تازیانه او را میراند. زلیخا آهی آتشین برمیآورد و تازیانه در شعله آن میگدازد. چون حضرت یعقوب بمصر میآید از خدا میخواهد که جوانی زلیخا بوی بازگردد و پس از بازگشت جوانی به زلیخا، یعقوب وسیله تزویج او را با یوسف فراهم میآورد).

### هـ. یوسف و برادران

هفت سال خصب و نعمت گذشت و سالهای قحط فرا رسید. یوسف اندوخته کافی برای سنین قحط و غلا پیشبینی کرده بود. (بموجب تورات، یوسف نخست تمام اراضی مصر و سپس تمام مردم مصر را برای فرعون خریداری کرد و فقط املاک کاهنان برای فرعون خریداری نشد. باین نحو خواربار و نیازمندیهای مردم در دست دولت قرار گرفت و جیره بندی معمول شد. گویا از این تاریخ در مصر تقسیم غله میان ارباب و رعیت به نسبت ۱۰۳ یا ۱۰۴ معمول شده باشد). خاندان اسرائیل که در کنعان بسر میبردند دچار عسرت و تنگدستی شدند. یعقوب پسران خود جز بنیامین را برای تهیه غله بمصر فرستاد و ایشان بحضور یوسف آمدند و درخواست خرید غله کردند. یوسف آنان را بشناخت ولی ایشان یوسف را نشناختند. چون وضع خاندان خود را بعرض وی رساندند، وی گفت: شما ده نفر بیش نیستید و برای احراز صدق خویش بار دیگر که باز میگردید باید برادر غایب خود را به همراه آورید و گرنه از این پس شما غله

فروخته نخواهد شد. یوسف دستورداد که بهر يك از برادران مقداری غله بفروشند و نقد هر کدام را در کیسه‌اش گذارند. در اثنای راه، یکی از برادران کیسه خود را بکشد و نقد خود را در کیسه‌اش یافت. پسران بحضور پدر آمدند و ماجرا بازگفتند و معلوم شد نقد همه آنان بازگشته است. از پدر خواستند که برادر کوچکشان بنیامین را با ایشان همراه فرستد. پدر نخست خودداری کرد و گفت: می‌ترسم بسر نوشت یوسف گرفتار آید. آنان همگی پندرتعهد سپردند و بدین ترتیب یعقوب بسا اعزام بنیامین موافقت کرد (بموجب تورات، یهودا پسر ارشد یعقوب، فرزندان خود را یعقوب گروگان داد). یعقوب فرزندان خویش را نصیحت کرد و بحفظ آداب دستور داد و منجمله گفت که از يك در داخل نشوند و از درهای مختلف بحضور عزیز وارد گردند (این مطلب در مدرائ تنهوما و همچنین در مدرائ تکوین رباح باب ۹۱ شماره ۲ مندرج است).

چون پسران یعقوب بحضور یوسف باریافتند و بنیامین را معرفی کردند یوسف بنیامین را بخلوت خواست و خود را بوی شناساند. این بار هم یوسف برادران خویش غله فروخت و دستورداد جام یا پیمانه مخصوص خود را در کیسه بنیامین بگذارند (در قصص یهود مندرج است که یوسف با این جام تغال می‌زده و تغال بوسیله حبابهای آب از جمله سنن و آداب مصری بوده است).

چون کاروان کمی راه پیمود منادی ندا در داد که جام مخصوص پادشاه مفقود شده است. کاروانیان مدعی برائت شدند و پیشنهاد کردند که کیسه‌های ایشان تفتیش شود مشروط بر آن که جام در کیسه هر کدام یافت شود صاحب کیسه برده یوسف باشد و در مصر باقی بماند. (این قسم مجازات در قوانین جزائی مصر معمول بوده است. فقهاء: نلام از آیه «معاذ الله ان اخذ الامن وجدنا متاعنا عنده» اصل برائت را استنباط میکنند).

حسب ترتیب سن برادران، شروع به تفتیش کیسه‌ها شد و پیمانه از کیسه بنیامین بدست آمد و خواستند بنیامین را بر حسب شرط و قرارداد در مصر نگاهدارند. بقیه برادران پیش یوسف آمدند و گفتند: ارتکاب سرقت او بعید نیست چه برادرش نیز مرتکب سرقت شد. یوسف از سخن ایشان و اتهام آنان خشمگین گردید و لسی خشم

خود را فروخورد سپس برادران گفتند که این پسر مورد علاقه و محبت پیرمردیست و ما بوی تعهد سپرده‌ایم که او را بازگردانیم. هرگاه پیش او برگردیم و بنیامین را با ما نیندازند و او را بخواهند مرد. هر یک از ما را که خواهی بجای او نگاهدار.

یوسف گفت: که ما برخلاف انصاف عقوبتی روا نمیداریم و جز کسی را که متاع خود را در نزد او یافته‌ایم نگاه نخواهیم داشت. بدین ترتیب بنیامین نزد یوسف باقی ماند و برادران دیگر با نومییدی بازگشتند. (در یکی از مدراسها آمده است که بنیامین را برادرانش سارق فرزند سارقه خواندند و مقصود ایشان اشاره بکار راحیل مادر یوسف بوده که بتان پدر خود «لابان» را مخفی کرده بود). برادر بزرگ ایشان یهوذا یا رئوین «رویل» برادران دیگر گفت: مگر پدر ما پیمان نگرفت که بنیامین سلامت نزد او بازگردانیم؟ همان ستم و تعدی را که بر یوسف روا داشتید درباره برادرش نیز پیش گرفته‌اید. من راه بیابان را پیش خواهم گرفت و بنزد پدر باز نخواهم گشت مگر این که خود او رخصت دهد یا خداوند، عادلانه درباره من داوری کند. شما پیش پدر بازگردید و باو بگوئید که پسر مرتکب دزدی شد و او را بجرم دزدی در مصر نگاهداشتند و اگر پدر سخن شما را باور ندارد باو پیشنهاد تحقیق و بازجوئی کنید تا از شهری که ما در آن بوده‌ایم و از قافله‌ای که با ما همراه بوده است حقیقت را جویا شود.

طبری گفته است هنگامی که می‌خواهند بنیامین را نگاهدارند رویل در مقام آن برمی‌آید که فریادی زند چه در فریاد او این خاصیت بوده که شنوندگان را یکباره هلاک می‌ساخته است. یوسف که باین خصوصیت آشنا بود به افرایم پسر خود دستور داد که دست بر شانه رویل گذارد تا بوسیله دست اسرائیلی اثر فریاد از میان برود. این مطلب در مدراس تنهوما مسطور است جز آن که شمعون در جای رویل و منسی بجای افرایم نام بردار شده است. بهر حال باین طریق رویل یا شمعون از وجود یک نفر اسرائیلی در دربار مصر آگاه گردید.

چون پسران پیش پدر باز آمدند یعقوب که با الهام درونی از اصل حقیقت آگاه بود گفت: باز و سوسه نفس شما را برایم خطاکاری سوق داده است و من صبر جمیل پیش خواهم گرفت و از خدای یکتا امیدوارم که همه افراد خانواده مرا بمن بازگرداند.

آنگاه از ایشان روی بجانب دیگر کرد و از گمشده خود یاد آورد و بریوسف بسیار گریست تا جائی که چشمانش سفید شد. فرزندان، او را ملامت کردند و گفتند تو پیوسته از یوسف یاد میکنی و از اشتباه خویش باز نمیگویی. پدر گفت: شکایت ماجرای دل و اندوه خود را پیش خدا خواهم برد. ای فرزندان عزیز، من بوسیله الهام از جهان غیب آگهیها دارم که شما از آن بهره‌ای ندارید. بروید و یوسف و برادرش را جستجو کنید و از رحمت خدا ناامید نباشید.

فرزندان یعقوب با اندک مایه‌ای پیش یوسف بازگشتند و گفتند: ای عزیز، ما و خانواده ما را قحط و تنگدستی سخت فرا گرفته است اینک با مایه‌ای اندک پیش تو آمده‌ایم و درخواست داریم که از باب تصدق، قوت و غله کافی بما بخشی تا بسرزمین خود بازگردیم و خانواده خویش را از مرگ نجات دهیم. در اینجا بود که یوسف دیگر سیاست استتار را روا نداشت و پرده از روی حقیقت برداشت. خود را بایشان معرفی کرد و خطاهای ایشان را بدیشان متذکر شد. اشتباه ایشان را ناشی از جهل و نادانی شناخت و برایشان بیخشود. برادران هم بگناه خود اقرار آوردند. یوسف برادران را با خواربار کافی بسرزمین کنعان روانه کرد و یکی را که قرآن مجید تحت عنوان بشیر از او یاد میکند اعزام داشت تا پیراهن او را پیش پیر کنعان برد. یعقوب پیش از رسیدن پیراهن، بسوی یوسف را استشمام کرد و از اعماق دل نغمات روح افزای سرور و شادمانی بگوشش رسید. فرزندانش از او درخواست آمرزش کردند و بر خطای خویش عذرهای خواستند و یعقوب پوزش آنان را پذیرفت، بشیر بکنعان رسید و پیراهن را بحضور یعقوب آورد. با رسیدن پیراهن، چشم دل او روشن شد. یوسف پدر و همه افراد خاندان او را دعوت کرد که بمصر بیایند و در جوار او ساکن شوند. پدر با شادی تمام دعوت او را پذیرفت و با خانواده و فرزندان و فرزندانگان خود بدربار مصر مهاجرت کرد. (شاید اولین مهاجرت بنی اسرائیل بمصر از این تاریخ شروع شده و قحط و غلا آنها را از سرزمین کنعان دور و در مصر متوطن ساخته باشد).

یوسف از پدر و برادران خویش استقبالی شایان بعمل آورد و آنان را بدربار

پذیرفت و چون بر کرسی عزت نشست پدر و مادر و همه برادران در حضورش به شکرانه نعمت خدا زمین بوسیدند . (در قرآن مجید از وفات مادر یوسف سخن به میان نیامده ولی به موجب تورات مادر یوسف در زمان کودکی یوسف در گذشته است . مفسرین می گویند زوجه دیگر یعقوب یعنی لیه خاله یوسف در برابر یوسف به سجده در افتاد) یوسف خدای را سپاس گفت . و از اینکه تاویل رؤیای وی ظاهر شده اظهار شادمانی کرد آنگاه به پدر روی آورد و گفت : ای پدر بزرگوار ، بسی شادم که تاکنون از راه حق منحرف نشده ام و تا اکنون که اثر رؤیای من ظاهر می گردد جز در راه حقیقت سیر نکرده ام . خداوند به من نیکی را کامل ساخت و مرا از زندان نجات بخشید و پس از سالها مرا به درك حضور پدر و مادر مفتخر ساخت . پس از آن که شیطان میان من و برادرانم تفرقه افکنده بود خداوند به لطف خویش برادرانم را به من بازگردانید. آنگاه روی به جانب آسمان کرد و گفت : خدایا ترا سپاس می گویم که به من حکم و خرد ارزانی داشتی و از فرجام حوادث جهان آگاهم ساختی . تو در دنیا و آخرت ولی و سرپرست منی مرا مؤمن و منقاد بمیران و در عداد صالحان محشور فرما .

این بود داستان یوسف بر حسب قرآن مجید . از باب قصص مدت جدائی یوسف و یعقوب را چهل سال نوشته اند .

## ۶- وفات و مدفن یوسف

یوسف مدت صدوده سال زندگانی کرد و چون وفات یافت بدنش را مومیائی کردند و در تابوتی محفوظ داشتند و همچنان در مصر بود تا چون بنی اسرائیل همراه موسی از مصر بیرون رفتند جنازه یوسف را با خود همراه بردند . استاد عبدالوهاب نجار در کتاب قصص الانبیاء می نویسد . من در حرم خلیل در حبرون نزدیک به مغاره مکفیلیه (مدفن ابراهیم و ساره و رفق و یعقوب) تابوتی دیدم که مردم شهر می گفتند آن تابوت یوسف است . سپس دانشمند نامبرده می گوید من تصور می کنم که مردم حبرون در این باره اشتباه کرده اند زیرا یوسف چنان که در تورات ذکر شده است

در سرزمین افرایم مدفون است و حبرون در سرزمین یهودا است. پس از آن می گوید محمد نمرحسنى نابلسی به من خبر داد که یوسف در نابلس مدفون است و در آنجا ضریحی دارد و همچنین حضرت فاضل امین بك عبدالهادی از اعیان نابلس این قول را تأیید کرد و قول مقبول در باره مدفن یوسف همین است زیرا نابلس جزء سرزمین افرایم است و نام آن در روزگار قدیم «شکیم» یا «شخیم» بوده است.

طبری گفته است که یوسف یهودا وصیت کرد جسد او را در تابوتی بگذارد و در نیل بیندازد و نسل به نسل به فرزندان خود وصیت کند که چون اسرائیلیان از مصر بیرون روند جسد او را با خود ببرند و در نزد پدرانش دفن کند و این کار بدست موسی انجام یافت. به این قسمت در سفر تکوین باب ۳۵ آیه ۲۵ و در سفر خروج باب ۱۳ آیه ۱۹ اشاره شده و در ترگوم یونانان راجع به آیه ۲۶ از باب ۳۵ از سفر تکوین گفته شده که تابوت را در قعر نیل جای دادند و این کتاب مرگ یوسف را در صد و ده سالگی نوشته است و در تلمود بابلی Sota باب ۱۳ کیفیت کشف تابوت به وسیله موسی و بردن آن به فلسطین و کنعان مرقوم است.

#### ۷ - انعکاس ادبی داستان یوسف

امام احمد غزالی سوره یوسف را به نام اسرارالمحبه تفسیر کرده و قسمتی از حقایق عرفانی را در تفسیر خود منعکس ساخته است: شیخ الرئیس ابوعلی سینا و امام فخر رازی سوره یوسف را تفسیر کرده اند و دانشمند معاصر شیخ محمد عبده مصری از نظر اجتماعی سوره مبارکه یوسف را زمینه قرار داده و بسیاری از حقایق و واقعیات اجتماعی را از آیات مبارکه این سوره استنتاج فرموده است.

نخستین داستان منظوم یوسف و زلیخا را به حکیم ابوالقاسم فردوسی نسبت می دهند. این منظومه منتسب، به بحر تقارب است و با این بیت شروع می شود:

ال را تلك آیات را بخوان تا بدانی حکایات را

بعضی از اهل تحقیق، اشعار این داستان را سست یافته و شایسته مقام فردوسی ندانسته اند. عده ای هم پنداشته اند که چون حکیم فردوسی شاعر رزمیست از عهده اشعار بزمی چنان که باید بر نیامده و بدین جهت ابیات آن سست افتاده است و ا-

کسانی که داستانهای عشقی زال و رودابه یا بیژن و منیژه را در شاهنامه خوانده باشند، توانائی شاعر طوس را در بیان رموز عشق و اسرار محبت به خوبی درمی یابند و برایشان مسلم می شود که فردوسی را در رزم و بزم، کمیت سخن لنگ نیست. جمعی معتقدند که محدودیت شاعر به حدود قرآنی موجب قصور در ادای حق داستان شده و چون این منظومه را در دارالسلام بغداد به دستور خلیفه سروده میبایست از مضامین قرآنی تجاوز نکند و شاید این قول پسندیده تر از اقوال دیگر باشد.

منظومه یوسف و زلیخای جامی به بحر هزج حقوق عشق و عاشقی را به خوبی ادا کرده و اسرار دلدادگی را باز نموده و این داستان را در ردیف داستانهای عشقی دیگر درآورده است. گویا آذر بیکدلی هم یوسف و زلیخای منظوم داشته باشد.

باری گذشته از آن که تمام داستان مورد توجه ادبا و شعرا بوده، کمتر شاعر غزلسرائیست که در ضمن غزلهای خود به بعضی از وقایع یوسف اشاره نکرده باشد. رودکی فرماید :

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت      سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمراندر  
یکی از کید شد پر خون دوم شد چاک از تهمت      سوم یعقوب را از بوی روشن کرد چشم تر  
رخم ماند بدان اول دلم ماند بدان دوم      نصیب من شود در وصل، آن پیراهن دیگر  
(نقل از شعرا العجم پروفیسور شبلی نعمانی جلد اول صفحه ۲۵).

از سعدی

یکی پرسید از آن گمگشته فرزند	که ای روشن روان پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهانست	که که پیدا و دیگر که نهانست
گهی بر طارم اعلی نشینیم	گهی تا پیش پای خود نبینیم
هر که را گمشدست یوسف دل	گویند در چه زنجندانست
نشان یوسف گم کرده میدهد یعقوب	مگر ز مصر به کنعان بشیر می آید؟



از حافظ :

دمی با دوست در خلوت به از صد سال در عشرت  
 من آزادی نمی‌خواهم که با یوسف به زندانم  
 من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم  
 که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را

بین که سبب زرخندان تو چه می‌گوید ؟ هزار یوسف مصری فتاده در چه ماست  
 یسار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد آنکه یوسف بزر ناسره بفروخته بود  
 بدین شکسته بیت الحزن که می‌آرد ؟ نشان یوسف دل از چه زرخدانش  
 این که پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت اجر صبریست که در کلبه احزان کردم  
 یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

### ماخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تورات سفر تکوین از باب ۳۹ تا باب ۴۵ ۳- عرائس النبیجان ثعلبی
- ۴- گمشده کنعان تألیف رضوی ۵- قصص القرآن تألیف بلاغی ۶- قاموس کتاب مقدس
- ۷- تفسیر ابوالفتح رازی ۸- منابع قصص مسلمین تألیف سیدرسکی ۹- تاریخ طبری
- ۱۰- تاریخ ادبیات از سلسله انتشارات وعظ و خطابه ۱۱- اسرار المحبه تألیف امام احمد غزالی
- ۱۲- شعر المعجم ۱۳- دیوان حافظ ۱۴- خطط مقریزی.

«پایان گفتار صدویکم»

یونس لفظ یونانی بمعنی کبوتر است . وی را یهودیان مانند ما مسلمانان یکی از انبیاء میدانند و او را در عداد انبیاء درجه دوم بشمار میآورند . در قرآن مجید ، نام یونس چهار بار مذکور است و در سوره صافات و سوره قلم داستان وی مندرج میباشد . در سوره انبیاء هم بعنوان ذوالنون از او یاد شده و همین سوره قرآن بمناسبت آیه نود و هشتم آن بنام یونس نامگذاری شده است و در خلال دهمین آیه ، بقصه یونس اشاره شده است . بموجب تورات یونس فرزند امتای بوده و امتای لفظی است عبری بمعنی فانی و میرنده . در آثار اسلامی امتای تخفیف یافته و بصورت متا درآمده است . حدیثی از حضرت پیغمبر اکرم در دست است که بموجب آن شخصی خود را بان حضرت اهل نینوا معرفی کرد و حضرت فرمود خدا ترا رحمت کند که برادرم یونس بن متی را بیاد من آوردی .

قصه قرآنی یونس بسیار موجز است . وی از قوم خود گریخت و در کشتی گرانباری که آماده حرکت بود سوار شد و در اثنای راه ، طوفانی برخاست و امواج سهمگین ، کشتی را هردم بغرق سوق میداد . بنا شد بار کشتی را سبک کنند لذا امتعاهای که در کشتی موجود بود بدریا افکندند ولی خطر مرتفع نشد . مقرر گردید برای نجات کشتی یکی از افراد را بدریا افکنند و بدین منظور قرعه زدند و قرعه بنام یونس اصابت کرد . ( در تورات مسطور است که یونس بخواهش خودش بدریا افکنده شد ) .

نهنگی اورا لقمه وار در دهان گرفت و اگر از جمله خدا پرستان و تسبیح گویندگان نمیبود تا روز بعث در شکم ماهی جای داشت. یونس در حالت بیماری و رنجوری به ساحل افکنده شد و خداوند، کدو بنی بالای سر او رویانید تا براو سایه افکند. یونس بهبود و نیروی خود را باز یافت و برای هدایت صد هزار تن یا بیشتر مبعوث گردید.

در تورات مسطور است که یونس برای انذار مردم نینوا مبعوث شده بود لکن وی خواست از این کار خودداری کند و حادثه بدی که برای او اتفاق افتاد کیفر نافرمانی او بود. بموجب قصص اسلامی، چون یونس دید که مردم نینوا سخنانوی را نمیپذیرند و همچنان به بت پرستی و گمراهی خود ادامه می دهند خشمگین شد و در کشتی نشست تا از آن قوم گمراه دور شود. بموجب تورات و قصصی که از تورات گرفته شده یونس را نهنگ بلعید و یونس در شکم ماهی بسربرد. نظیر این داستان در قصص روم و یونان نیز موجود است و ممکن است آن قصص اقتباسی از این داستان باشد. باین حادثه سعدی علیه الرحمه اشاره ای لطیف دارد:

قرص خورشید در سیاهی شد      یونس اندر دهان ماهی شد

قرآن مجید این حادثه را با عبارت «التقمه الحوت» بیان فرموده است و از این بیان بلع شدن یونس استفاده نمیشود و از ترجمه لفظی آن چنین فهمیده میشود که ماهی، یونس را لقمه وار در دهان گرفته باشد. از لبت تا روز بعث شاید این باشد که اگر نهنگ اورا فرو برده بود برای همیشه نابود میگشت و تا روز حشر نام و نشانی از او نبود. (سر سید احمدخان با نظر مذکور موافق است).

یونس پس از این واقعه به نینوا رفت و آنان را با خبر ساخت که اگر از گمراهی باز نگردند عذاب الهی بر آنان نازل خواهد شد. مردم نینوا نخست سخن اورا بسخریه گرفتند ولی چون علائم عذاب ظاهر گردید بذات یگانه ایمان آوردند و عذاب از آنان برداشته شد. باین واقعه در سورة یونس آیه ۹۸ اشاره شده است.

ارباب قصص مطابق کتاب یونس که در مجموعه تورات موجود است گفته اند:

چون نشانه‌های عذاب پدیدار شد پادشاه نینوا پلاس پوشید و دستور داد تا کودکان را از مادران جدا کردند و بچه‌های حیوانات را نیز از مادرهایشان دور ساختند . نینوا يك پارچه گریه و زاری شد . خدای تعالی بر آنان ترحم فرمود و بلا را از ایشان دور ساخت .

یونس از این‌که نتیجه انذار او تحقق نیافته ، رنجیده خاطر شد و از شهر نینوا بیرون رفت و در بیابان به انتظار وقوع حوادث نشست .

به موجب تورات در این هنگام کدوبنی بالای سریونس رست و يك روز او را از حرارت آفتاب مصون داشت اما صبح دیگر کدوبن پژمرده و کرم ریشه آن را خورد و حرارت آفتاب در یونس تأثیر کرد و یونس از اثر حرارت به درگاه خدا نالید . به یونس خطاب رسید : پژمردن کدوبن که خود رنج کاشتن و پروردن آن را متحمل نشده بودی ترا رنجیده خاطر داشت پس چگونه انتظار داری که خداوند بر جمعیتی انبوه نبخشاید و توبه آنان را نپذیرد ؟ ( در تورات تعداد مردم نینوا در آن هنگام صد و بیست هزار تعیین شده است ) . بر حسب مصادر یهود ، یونس در حدود ۸۲۵ سال پیش از میلاد در زمان یربعام دوم یا کمی پیش از اومیزیسته است ، نگارنده احتمال می‌دهد که زوالنون به معنی صاحب نینوا باشد . از جانب دیگر «نون» در زبان سامی به معنی ماهی است و لذا جمع دو وجه امکان پذیر است .

(معنی نام یونس که کبوتر است شاید با افسانه ملکه سمیرامیس که به وسیله کبوتران پرورش یافته و از افسانه‌های نینوا است رابطه‌ای داشته باشد .)

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- کتاب یونس ۳- قصص القرآن ۴- عرائس التیجان ثعلبی
- ۵- تفسیر سرسید احمدخان ۶- قاموس کتاب مقدس

« پایان گفتار صد و دوم »

در این مقال خلال شش قسمت درباره یهود گفته می شود :

### ۱ - بحث درباره لفظ یهود

یهود نامی است که قرآن مجید بر تمام امت حضرت موسی اطلاق کرده است و این اطلاق باعتبار بقای دولت یهودا بعد از دولت اسرائیل میباشد و این تسمیه عمومی پیش از اسلام هم معمول بوده است . لفظ یهود جمع است و مفرد آن یهودی منسوب به یهودا است .

در قرآن مجید ده بار از امت موسی تحت عنوان « الذین هادوا » و هفت بار تحت عنوان « یهود » و دوبار با وصف « هود » جمع هائد یاد شده است . فعل « هاد یهود » به معنی میل است و مانند رغبت و میل ، دارای دو معنی متضاد می باشد . هرگاه بگوئیم « هاد عن الحق » معنیش این است که کسی از راه حق منحرف شده و هرگاه بگوئیم « هاد الی الحق » معنی آن چنان است که کسی به جانب خدا بازگشته است . شهرستانی در ملل و نحل گوید از آن جهت این امت را یهود گویند که موسی گفت « انا هدنا الیک » ( ما به تو بازگشتیم و تو به کردیم )

### ۲ - تاریخ ملت یهود

تاریخ ملت یهود به چهار دوره تقسیم می شود :

۱ - دوره اول از ۱۹۹۶ قبل از میلاد تا ۱۶۴۵ قبل از میلاد یعنی از مهاجرت

ابراهیم از کلد به سرزمین فلسطین تازهور موسی .

۲ - دوره دوم از ۱۶۴۵ ق م تا ۱۰۸۰ ق م . یعنی از ظهور موسی تا تشکیل سلطنت بنی اسرائیل.

۳ - دوره سوم از ۱۰۸۰ ق م تا ۵۳۶ ق م یعنی از تشکیل سلطنت بنی اسرائیل تا بازگشت از اسارت بابل .

۴ - دوره چهارم از ۵۳۶ ق م تا ۱۳۵ بعد از میلاد یعنی تا زمانی که لشکر هادرین امپراطور روم شهر اورشلیم را به کلی ویران ساخت و یهودیان را متفرق کرد .

دوره اول - حضرت ابراهیم از اور کلد به یرون آمد و به مصر مهاجرت کرد (در یکی از نقوش مصری صورت شخصی عبرانی دیده می شود که درباریان فرعون به او احترام می کنند و احتمال دارد که این شخص ابراهیم باشد) . چون ابراهیم از مصر بازگشت در سرزمین کنعان یا سرزمین فلسطین (فلسطین در زبان عبری به معنی کشور غریبان است) اقامت گزید . پس از وفات ابراهیم ، اسحاق فرزند بزرگ او و فرزندان دیگرش جز اسماعیل ، در این سرزمین اقامت داشتند . اسحاق دو پسر داشت عیسو و یعقوب . یعقوب که ملقب به اسرائیل شد از اسحاق برکت یافت . یعقوب دوازده فرزند داشت که ایشان پدران اسباط بنی اسرائیل شدند . (رجوع شود به اسباط در گفتار بعد) . پیش از یعقوب ، یهودیان به عنوان انتساب به یکی از اجداد خویش ، عبرانیان نامیده می شدند و از زمان یعقوب به بنی اسرائیل موسوم گشتند . یوسف پسر یعقوب به قسمی که در مقاله یوسف مندرج است به مصر افتاد و در درگاه فرعون به عالیترین مقام رسید . یوسف در زمان قحط هفت ساله پدر خویش اسرائیل و خاندان او را به مصر آورد و در جوشن یا حدود شهر «اون» متوطن ساخت (۱۷۲۹ ق م) . در این هنگام افراد خاندان اسرائیل ، به موجب تورات فقط هفتادتن بودند . (رجوع شود به مقاله یوسف و مقاله اسرائیل) . بنی اسرائیل به زودی در مصر زیاد شدند و فراغته را از کثرت خود متوحش کردند . رفتار دولت مصر با بنی اسرائیل بسیار خشن بود و طبق نص

قرآن مجید و تورات، فرزندان ذکور ایشان را سر می‌بردند و دختران ایشان را باقی می‌گذاشتند. در حدود ۱۶۴۵ ق.م حضرت موسی مأمور گردید که بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و با وجود مخالفت فرعون، به این کار توفیق یافت و فرعون و لشکریانش دستخوش امواج دریای قلزم شدند. (رجوع شود به مقاله موسی و مقاله فرعون). ضمناً باید متذکر بود که یهود، خلق عالم را ۴۰۰۴ سال پیش از میلاد و وقوع طوفان را ۲۲۴۸ سال قبل از تولد مسیح می‌دانند.

دوره دوم - بنی اسرائیل پس از چهل سال سرگردانی در بیابان سینا و بعد از وفات موسی به پیشوائی یوشع بن نون وارد سرزمین موعود شدند و با قهر و غلبه آن سرزمین را از دست بومیان بیرون کردند و خود متصرف گردیدند. بعد از یوشع، حکومت بنی اسرائیل با داوران بود و ایشان کمتر استعداد جنگی داشتند اما چون بنی اسرائیل مورد حمله و تجاوز اقوام مجاور واقع می‌گردیدند احتیاج به تأسیس سلطنتی حس کردند و از سموئیل پیغمبر خود خواستند که پادشاهی برای ایشان انتخاب کند (۱۰۸۰ ق.م).

دوره سوم - سموئیل، شاؤول را که ملقب به طالوت است به سلطنت بنی اسرائیل نصب کرد. (رجوع شود به مقاله طالوت و مقاله داود و مقاله جالوت) پس از خود، شاؤول، داود را به سلطنت برگزید. داود از ۱۰۴۰ تا ۱۰۰۱ ق.م حکومت کرد و با جنگهای پیاپی وحدت مملکت اسرائیل را تأمین نمود و وسائل بنای هیکل مقدس را فراهم ساخت (رجوع شود به مقاله داود و مقاله مسجد اقصی). پس از داود فرزندش سلیمان به سلطنت رسید. وی پادشاهی جهانگشا و دوستدار آبادانی و بسط تجارت بود و در زمان او هیکل مقدس ساخته شد و تجارت و روابط سیاسی اسرائیل توسعه یافت. سلیمان از ۱۰۰۱ تا ۹۶۲ ق.م سلطنت کرد. (رجوع شود به مقاله سلیمان) پس از سلیمان، «رحبعام» جانشین وی گردید. چون پادشاهی سختگیر بود، ده سبط از اسباط دوازده گانه، فرمان او را نپذیرفتند و «یربعام» را به سلطنت برداشتند و مملکت اسرائیل را تأسیس کردند و دو سبط دیگر در قسمت جنوبی فلسطین تحت حکومت رحبعام باقی ماندند و کشور ایشان

سرزمین یهودا نامیده شد .

مملکت اسرائیل در ۷۴۸ قبل از میلاد بوسیله پادشاه آشور ساقط گردید ولی حکومت یهودا قریب يك قرن ونیم دیگر دوام یافت . مردم یهودا پرستش «یهوه» خدای یگانه را بیشتر از مردم اسرائیل حفظ کردند و کمتر بت پرستیدند از این رو نام یهود برای تمام امت کلیم باقی ماند . دولت یهودا در ۶۰۶ قبل از میلاد منقرض گردید و پادشاه بابل بخت النصر ، بنی اسرائیل را اسیر گرفت و بیابل برد . بنی اسرائیل ۷۰ سال در بابل باسارت بسر می بردند و بابلیان ایشان را بیایکی دین و داشتن مذهب و درستی و امانت میشناختند و بعضی از ایشان هم از نظر اطلاعات علمی بدرگاه پادشاهان بابل تقرب یافتند . در ۵۳۶ قبل از میلاد کورش بابل را فتح کرد و بنی اسرائیل را از اسارت نجات بخشید و بفرستاد . «زروبابل» بیایاری پادشاهان هخامنشی هیکل مقدس را از نو بنا کرد و یهود در سرزمین خود و همچنین در کشور ایران مدتی با آسایش تمام بسر بردند .

دوره چهارم - بعضی از یهودیان منجمله «استر» در دربار هخامنشیان ارج و مقامی داشتند و از اطلاعات علمی یهود در دستگاه حکومتی استفاده میشد . اسکندر سرزمین یهود را مانند ممالک دیگر بتصرف خود درآورد و پس از مرگ وی این سرزمین گاه در دست بطالسه و گاه در دست سلوکیها بود . سلوکیها با یهود غالباً بد رفتاری میکردند و در ۲۰۳ قبل از میلاد پادشاه سلوکی بقتل عام یهود فرمان داد و در سال ۱۶۹ قبل میلاد شخصی بنام ماکابه یا ماکابین با فرزندان خود علیه تجاوزات حکومت سلوکی برخاست و در قیام خود توفیق یافت و تشکیل حکومت داده شد و حکومت یهود ، جمهوری مذهبی بود و بوسیله مجمعی مرکب از ۷۰ تن از مشایخ اداره میشد و آن مجمع را سن هادیریم میگفتند . فرزندان ماکابه در اثر قیام و خدمت خویش قدرت حکومت را بنحو ثابت در دست گرفتند و در سال ۱۰۷ قبل از میلاد رستیبول عنوان پادشاهی یافت ، ولی دیری نگذشت که رومیان بر یهود تسلط یافتند و حکام دست نشانده خود را بر آنها تحمیل کردند . در سال ۶۴ بعد از میلاد «وسپازین» از طرف نرون امپراطور روم مأمور گردید که قیام و انقلاب یهود را فرو نشاند و آنان را مطیع



و منقاد روم سازد و سپازین ، اورشلیم را محاصره کرد و با مقاومت و سرسختی یهود مواجه گردید و ادامه محاصره را بفرزند خود «تی توس» واگذاشت . تی توس در سال ۷۰ میلادی ، اورشلیم را فتح کرد و بیت المقدس را آتش زد و یهود را قتل عام کرد . باز در سال ۱۳۵ میلادی در زمان هادرین یهودیان انقلاب کردند . هادرین اورشلیم را مسخر ساخت و بیت المقدس را ویران گردانید و خود بنای آن را تجدید کرد و آن شهر را «ایلیا» نامید . از این تاریخ ، ملت یهود بکلی ملیت خود را ازدست داد و در تمام دنیا متفرق شد . تمام ملت ها با یهود بد رفتاری می کردند و آزادی آنان را محدود می ساختند فقط دین اسلام آنان را اهل کتاب و ملت توحید می شناخت . دول اسلامی بشرط قبول زمه و پرداخت جزیه بایشان آزادی میدادند که بتجارت و پیشه های دیگر مشغول باشند . یهود در اروپا تا قرن هیجدهم دچار محدودیتهای اجتماعی بودند . انگلیسها در نیمه دوم قرن هیجدهم کمی آزادی بیهودیان مستعمراتی خود دادند و مجلس مؤسسان فرانسه حقوق اجتماعی یهود را شناخت و اطیش را هم بشناسائی آن وادار کرد . وضع یهودیان تا این اواخر در آلمان و روسیه خوب نبود و حتی هیتلر به اخراج یهود دستور داد و روسیه نیز گاه بیگاه برای یهود بهانه جوئی کرد اما آمریکائیان ، اخیراً از یهود طرفداری کرده اند و رانده شدگان ممالک اروپائی را در فلسطین مجتمع ساخته و برای ایشان دولت جمهوری بنام جمهوری اسرائیل تشکیل داده اند . این دولت میان دول اسلامی عرب مانند جرقه ای است که هر دم احتمال آن می رود با طرف سرایت کند و جنگ جهانی را برانگیزد .

### ۳- کتب و فرق یهود .

الف - کتب یهود

۱- کتاب اصلی یهود تورات است که در مقاله تورات جداگانه از آن گفتگو شده است . این کتاب شامل سه قسمت است : قسمت اول اسفار خمسه منسوب به خود موسی است . قسمت دوم تاریخ بنی اسرائیل است . و قسمت سوم نبوت انبیاء ایشان میباشد .

اکنون سه نسخه از تورات در دست است که اولی به زبان عبرانی و دیگری به زبان یونانی و سومی به زبان سریانی نوشته شده است. مسیحیان، تورات یونانی را معتبر می‌دانند و مجمع نیقیه چهارده کتاب تورات را مجعول دانسته است. يك نسخه به عنوان تورات سامری در دست سامریان است که با تورات عبرانی در موارد عدیده تفاوت دارد و سامریان کاملاً از ملل اصلی یهود جدا هستند.

۲ - تلمود یا تلموز از ریشه لمذبه معنی آموختن است و با تلمیذ به معنی شاگرد هم ریشه است. تلمود شرح و تفسیر تورات است که ربانیون نوشته‌اند. یهودیان دو تلمود دارند: یکی تلمود اورشلیم که تا قرن دوم میلادی به زبان عبری نوشته شده و منسوب بر بی‌یهودا است و فهم آن برای خود یهود هم مشکل است.

دوم تلمود بابلی که تا قرن پنجم میلادی تدوین گردیده است و آنرا بر بی اسر نسبت می‌دهند. این تلمود شامل دو قسمت است: قسمت اول میشنا یعنی «قانون دوم» که به زبان عبرانی خالص نوشته شده است. دومین قسمت تلمود بابلی مخلوطی است از لغات عبری و کلدانی. تلمود بابلی يك بار در ۱۵۲۰ میلادی در ونیز و بار دیگر در ۱۷۴۸ میلادی در آمستردام در دوازده مجلد با قطع ورقی به طبع رسیده است و هم اکنون ترجمه آن به زبان فرانسه تحت طبع است. یهودیانی که تلمود را قبول دارند ربانیون نامیده می‌شوند و آنان که فقط به تورات معتقدند «قرا» نام دارند.

ب - فرق یهود - شهرستانی مینویسد که یهود به هفتاد و يك فرقه قسمت شده‌اند و از آنان فقط فرق (عنایه) منسوب به (عنان بن داود) و (عیسویه) منسوب به (ابوعیسی) و (یوزعانیه) منسوب به (یوزعان) و (سامره) را یاد می‌کند. بنا بر ملل و نحل شهرستانی دسته‌ای از یوزعانیه نبوت حضرت محمد (ص) را بر غیر یهود قبول می‌کردند و عنایه ظهور مسیح را باور داشتند لکن فقط او را مجری احکام تورات می‌پنداشتند. سامره فقط به اسفار خمسه معتقدند و از انبیاء بنی اسرائیل جز هارون و یوشع، دیگری را قبول ندارند و می‌گویند فقط موسی به ظهور يك نبی بشارت داده و آن نبی، سامره است. دسته‌ای از یهود هم به نام قرعیه اهل زهد و پارسائی‌اند و از خوردن گوشت حیوانات

اجتناب می‌ورزند و غالباً خوراك آنها كدو و سبزیهای دیگر است . موی سر خود را نمی‌تراشند و به قلندران می‌نمایند. مجموع داستانهای مدون یهود را «آگادا» یا «هاگادا» می‌نامند و ربیون بر قسمت‌های مختلف تورات تفسیرهایی نوشته‌اند که هر کدام مدراش نامیده می‌شود و مدراش بالفظ درس هم‌ریشه است . مهمترین مدارشها که از آنها در این کتاب به واسطه استفاده شده ، مدراش ربی رباح و مدراش تنهوما و پرقی ربی- الیعازر و مدراش یوناتان است. مجموعه مدراشها را ژلینک جمع‌آوری کرده و مجموعه‌ای به نام «بت‌ها میدراش» ترتیب داده است در خاتمه این قسمت مناسب است که از روزهای مقدس این آئین یاد کنیم .

یهودیان روز سبت و روز اول هر ماه را مقدس می‌شناسند. به علاوه سه عید در نزد آنان بسیار مقدس است یکی عید فوریم به یادگار پیروزی مردخای (رجوع شود به مقاله هامان) دوم عید فصح که مقارن با پانزدهم نisan ( اردیبهشت) است و آن را عید فطر و عید فطیر نیز می‌نامند و مبدأ آن دهم نisan است که با قربانی آغاز می‌شود بعضی هم این روز را روز خروج بنی اسرائیل از مصر می‌دانند . سوم عید حنوکا است که به یادگار پیروزی که مکابه به دست آورده است در نظر یهود محترم است و آن را جشن می‌گیرند .

#### ۴ - مهاجرت یهود به عربستان

تاریخ قطعی مهاجرت یهود به عربستان معلوم نیست و چون ممالك عرب ، مجاور سرزمین یهود بوده است از همان اوائل یهودیان به عنوان فراریا برای تحصیل رزق به سرزمینهای عرب کوچ کرده‌اند . در اغانی ابوالفرج اصفهانی مسطور است که «سمأل بن عادیا» در حدود ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد به یثرب آمده و در آنجا اقامت گزیده است . مقریزی حدس می‌زند که یهودیان در حدود یازده قرن پیش از میلاد به یثرب آمده باشند. در قرن دوم میلادی پس از آن که تیتوس اورشلیم را ویران ساخت عده زیادی از یهود به ممالك مجاور مهاجرت کردند . بعضی نفوذ یهودیت را در داخل عربستان از ناحیه یمن می‌دانند و می‌گویند پس از آن که ذنوفاس یهودیت را در یمن

رواج داد این آئین از آنجا بداخل عربستان سرایت کرد و از قرن چهارم بعد بعضی قبایل عرب با آئین یهود درآمدند و عده زیادی از یهودیان یثرب مهاجرت کردند. در قرن ششم میلادی بیشتر از مزارع و قلاع اطراف یثرب متعلق به یهودیان بود و مخصوصاً یهودیان در خیبر و فدک اجتماع کرده بودند. بعضی میگویند یهود آئین بت پرستی را از اقامتگاه قدیم خود مصر به همراه داشتند و آنرا در حجاز بسط دادند و اوس و خزرج بوسیله یهود به بت پرستی دچار شدند.

### هـ. یهود در قرآن مجید

بعضی از مورخین، اولین محل ظهور مذهب توحید را بابل معرفی میکنند و برخی مصر را نخستین محل خودنمایی یکتا پرستی میدانند. حق این است که توحید مذهب فطری انسانست و بت پرستی و اعتقاد بموهومات امری عارضی است لکن قدیمترین ملت موحدی که تا کنون باقیمانده ملت یهود است. بعضی از مورخین، قوانین موسی را مقتبس از قوانین حمورابی میدانند. این نظر چندان درست نیست لکن مسلم است قوانینی پیش از حضرت موسی در بابل و مصر وجود داشته و حضرت موسی بعضی از آن قوانین را امضاء و برخی از قوانین را خود بفرمان خدا تشریع کرده است. وجود قوانین امضائی و تشریعی برای تمام ملل و همه قانونگذاران موجود است.

قرآن مجید ملت یهود را ملتی موحد معرفی میکند و قوانین ایشانرا تصدیق مینماید. بر حسب قرآن مجید، یهودیان تورات را تحریف میکنند و به بنی امی که در تورات ظهورش از پیش بایشان بشارت داده شده از باب عناد ایمان نمیآورند و احبار ایشان این مطلب را مکتوم میدارند. بعلاوه کهان و آخنهای یهود خرافاتی جعل کرده و یهود را از آئین فطری دور ساخته اند. در قرآن مجید، داستانهای تورات و تلمود موجود است و آنچه از سرگذشت اجداد یهود برای عبرت و هدایت لازم بوده قرآن

حکیم بدیشان متذکر گردیده است .

در قرآن مجید الفاظ عبری یافت میشود لکن وجود این لغات ، مغل بفصاحت و بلاغت قرآن نیست (رجوع شود بمقاله قرآن) .  
مستشرقین ، الفاظ ذیل را عبری پنداشته‌اند :

۱- علین ۲- عالمین ۳- احبار ۴- ربیون ۵- امت ۶- امی ۷- سلم ۸- صدیق  
۹- تورات ۱۰- بور ۱۱- قدوس ۱۲- مثنی ۱۳- مسیح ۱۴- رحمن ۱۵- مقام ربّه  
۱۶- فرعون ۱۷- باری ۱۸- حطه ۱۹- سفک ۲۰- بعیر ۲۱- مالک ۲۲- جنت ۲۳-  
جهنم ۲۴- روح ۲۵- ملکوت .

بعلاوه اسماء اسرائیلی در قرآن مجید زیاد یافت میشود و بیشتر قصص قرآنی سرگذشت شخصیتهای اسرائیلی است .

### ۶- مسأله خدا پرستی و اعتقاد به قیامت در تورات

الف - مسأله خدا پرستی - خدا در تورات فعلی بچهار نام نامید شده و آن چهار نام عبارت است از : «الوهیم» و «ایل» و «یهو» و «داهیه» وجود میم علامت جمع در آخر لفظ الوهیم با توحید منافات دارد و عباراتی که در آن لفظ الوهیم مذکور است شبیه به عبارت افسانه‌هایی است که اقوام مشرک دربارهٔ خدایان خود میگویند لکن علمای فعلی یهود یاء و میم الوهیم را دال بر تفخیم و تعظیم می‌پندارند .

ایل ، با بسیاری از الفاظ ترکیب شده و نام اشخاص یهودی قرار گرفته چنان‌که نام اسرائیل و شموئیل مختوم به ایل است و بیت ایل بمعنی بیت‌الله میباشد . اما ایل هم‌دارای صفات انسانی است و بر حسب مندرجات تورات فعلی راه میرود و کشتی میگیرد و میخورد . در اواخر ، ایل بصورت الف‌ساکن و لام درآمده و این هیئت از آن در اسماء دانیال و حزقیال دیده میشود . یهو نامی است که برخدای واحد اطلاق میگردد . بعضی گفته‌اند که این نام بموسی وحی شده و پیش از او نبوده است ، لکن بیگمان یهودا مرکب از «یهو» و «دا» می‌باشد . بعضی این لفظ را از حیات مشتق میدانند و

برخی آنرا مرکب از حرف ندا و ضمیر غایب می‌پندارند. احتمال دارد لفظ یهو از نام ایا که در نزد بابلیان رب النوع علم بوده و «یا» نیز نامیده شده مشتق باشد. شطی راهم که محل «ایا» را در نزد يك آن نشان میدادند اها می‌نامیدند. بهر حال منشأ لفظ از هر کجا باشد در نام یهو معنی وحدت و یگانگی، ملحوظ است و نام بیشتر از پادشاهان یهود که موحد بوده‌اند با یهو ترکیب شده است از قبیل یهورام (خداوند بلند میکند) و یهو شافاط (خداوند حکم میکند) و یهوشع (خدا اعانت میکند). گاهی هم یهو تخفیف یافته و بصورت یو درآمده و در ترکیب نامهای اشخاص جا گرفته است از قبیل یواش (خداوند بخشید) و یوتام (یهو مستقیم است) و یوحانان (خداوند دلسوز است).

یوبیل هم گویا بمعنی سال خدا باشد. پس از گذشتن چهل و نه سال که مربع هفت است سال یوبیل می‌آید و در آن سال مالکیتها بوضع پنجاه سال پیش باز میگردد و بندگان عبرانی الاصل آزاد میشوند و رهنها مسترد میگردد. هنگامی که اسرائیلیان وارد عرض موعود شدند، زمینها بر حسب تعداد قبایل بین آنان تقسیم شد و این طرز مالکیت در میان ملل و اقوام بسیاری معمول بوده و طبیعی ترین تقسیم مالکیت است منتهی آزادی داد و ستد موجب آن میشود که گاهی املاک ازدست مالکین اولیه بیرون شود و خود بخود نتیجه آن بوجود آمدن مالکیتهای عمده و تراکم سرمایه‌ها و عدم توزیع عادلانه ثروت است. در ملت یهود تنها راه علاج آن برقراری اصل یوبیل بوده و بعقیده نگارنده این اصل باید با رعایت مقررات شرعی اسلام و مقتضیات اجتماعی امروز در همه ممالک با فاصله کوتاهتری معمول گردد.

«اهیه» نام دیگر خدای یهود است و در کتاب خروج، مذکور است و صاحب قاموس کتاب مقدس آنرا واجب الوجود ترجمه کرده است و بنظر میرسد که این نام هم از یهو و اها منشأ گرفته باشد.

ب- مسئله قیامت - از تورات فعلی و مخصوصاً از اسفار خمسه، اعتقاد بقیامت استفاده نمیشود. یهود معتقد بوده‌اند که پاداش نیکی و کیفر بدی در همین دنیا است. هر کاه از آئین وحدت سر باز زنند و مخصوصاً اگر بتان بیگانگان را پرستش کنند، منسوخ خواهند شد و بلا برایشان نازل خواهد گردید و مقهور اقوام دیگر خواهند

گردید . برعکس اگر برآه توحید بروند ملک خود را باز خواهند یافت . اولین بار وصف قیامت در کتاب اشعیاء نبی بابهای ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ دیده میشود و این کتاب مربوط بقرن هفتم پیش از میلاد است و در باب دوازدهم کتاب دانیال هم از قیامت گفتگو شده است لکن بیشتر علماء ، کتاب دانیال را جزء تورات نمیدانند و تدوین آنرا در حدود ۱۶۵ سال پیش از میلاد تشخیص میدهند .

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- تفسیر تبیان ۳- تاریخ یهود تألیف رهبر ۴- دائرة المعارف اسلامی
  - ۵- ملل و نحل شهرستانی ۶- قاموس کتاب مقدس
  - ۷- Dictionnaire Général Biographie ۸- دائرة المعارف بریتانیکا .
- «پایان گفتار صد و سوم»

در گفتارهای گذشته اعلامی که بصراحت در متن قرآن مجید مندرج است مورد تحقیق واقع گردید ، اینک برای تکمیل موضوع ، مختصری راجع بمبهمات قرآن گفتگو میشود .

جلال الدین سیوطی علیه الرحمه کتاب مفصل راجع بمبهمات قرآن نوشته و آنرا در فصلی از کتاب معروف و جامع خود یعنی کتاب اتقان تلخیص کرده است لکن از اماکن مبهمه در آن کتاب بحث نشده است .

نگارنده آن فصل از کتاب اتقان را زمینه کار خود قرار داده و اماکن مبهمه را بر آن افزوده و در موارد نیاز از کتب دیگری هم استفاده شده است که نامهای آنها در فهرست مآخذ این مقال مندرج است . در این مقال فقط راجع باماکن و اشخاص معروف شرح و تفصیل داده شده و نسبت ببقیه باشاره ای اکتفا گردیده است .

میتوان مبهمات قرآن را سه قسم منقسم ساخت :

قسم اول -- اماکن .

قسم دوم - اعلام مبهمه قرآن که راجع باشخاص معاصر پیغمبر اکرم نیست .

قسم سوم - معاصرین پیغمبر اکرم .

در کتاب اتقان قسمی هم بجماعاتی که بعضی از افراد آنان بر حسب روایات تعیین شده اختصاص یافته لکن چون روایات راجع به تعیین این نوع اشخاص بسیار



مختلف فيه است از ذکر آن خودداری میشود .

### ۱- اماکن مبهمه

۱- آیه ۵۶ از سوره بقره «واذقلنا ادخلوا هذه القرية» مراد از قریه در این آیه اورشلیم یا اریحا است .

الف - اورشلیم شهری است که بیت المقدس کنونی در محل آن واقع است . اورشلیم بر حسب لغت بمعنی شهر سلامت است و این نام نخستین بار در کتاب یوشع دیده میشود ، از زمان یوشع تا زمان تیتوس ( یعنی تا سال ۱۳۵ بعد از میلاد ) شهر هفده بار محاصره شده و ده بار بکلی ویران گردیده است . شهر قدیم بدو قسمت سفلی و علیا تقسیم میشد . در قسمت شرقی بر فراز کوه «موریا» هیکل بنا شده بود و در قسمت غربی بر فراز کوه «صهیون» حانه داود قرار داشت و چندی بعد قصر هیرودیس در محل آن ساخته شد . هادرین امپراطور روم بنای اورشلیم را تجدید کرد و آنرا ایلیا نامید و در سال هفدهم هجرت ، ایلیا در تصرف مسلمانان قرار گرفت «رجوع شود به مقاله مسجد اقصی» .

ب - اریحا «جای خوشبو» شهرست در دره اردن که بفاصله پنج میل از شمال اورشلیم واقع است و نخستین شهرست از کنعان که بنی اسرائیل به پیشوائی یوشع آنرا تصرف کردند .

۲- آیه ۲۶۲ از سوره بقره «کالذی مر علی قرية» مراد از قریه بیت المقدس است .  
۳- آیه ۷۸ از سوره نساء «ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهله» مراد از قریه شهر مکه است راجع بشرح و وصف مکه (بمقاله مکه رجوع شود) .

۴- آیه ۱۶۹ از سوره اعراف «واستل القرية التي كانت حاضرة البحر» مراد از آن شهر ایلا یا ایله است که در ساحل شرقی خلیج قلزم واقع بوده و در زمان حضرت داود اهمیتی داشته است (رجوع شود بمقاله اصحاب السبت) .

۵- آیه ۱۹ از سوره کهف «فاعبثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینه» مراد از مدینه شهر افسوس است (رجوع شود بمقاله اصحاب کهف) .

۶- آیه ۷۵ از سوره انبیاء «القرية التي تعمل الخبث» مقصود شهر سدوم است

(رجوع شود به مقاله لوط) .

۷- آیه ۱۴ از سوره قصص «ودخل المدينة على حين غفلة من اهلها» مراد شهر منفیس پایتخت فراعنه قدیم مصر است . (رجوع شود بمقاله مصر) .

۸- آیه ۱۰ از سوره نمل (وكان في المدينة تسعة رهط) اشاره بمدينه صالح است که در ناحیه حجر واقع بوده (رجوع شود بمقاله حجر) .

۹- آیه ۱۷ از سوره سبا «وجعلنا بينها وبين القرى التي باركنا فيها قرى ظاهرة» مراد از قرى التي باركنا فيها ، شهرهای واقع در شام و مراد از قرى ظاهرة شهرهای یمن است . میگویند پایتخت یمن در قدیم یمانید نام داشته و حبشیان بمناسبت استحکام شهر ، آن را صنعاء نامیده‌اند . شهرهای شام و یمن از نظر تجارت برای قریش دارای اهمیتی بسزا بوده است (رجوع شود بمقاله سبا و مقاله قریش) .

۱۰- آیه ۱۲ از سوره یس «واضرب لهم مثلا اصحاب القرية» مقصود از این قریه شهر انطاکیه است . در دولت سلوکی‌ها که چندتن از آنان آنتیوکوس نام داشته‌اند چندین شهر بنام انطاکیه در حدود شام و بین‌النهرین ساخته شده و داستان اصحاب القریه در انطاکیه پیسیدیه اتفاق افتاده است . بولس و برنابا در این شهر بموعظه پرداخته‌اند و دچار سختیها و شکنجه‌ها شده‌اند (رجوع شود بمقاله اصحاب القریه) .

۱۱- آیه ۳۰ از سوره زخرف «لولا انزل على رجل من القريتين عظیم» مراد از قریتین شهر مکه و شهر طائف است . شهر طائف در جنوب مکه بفاصله چهار فرسنگ قرار دارد و ییلاق مکه بشمار میرود . میوه فراوان دارد و از ایستگاههای تجاری یمن و شام بشمار میرفته است . (رجوع شود بمقاله اصحاب الجنة) . مراد از مردمی که بزعم مشرکین میبایست قرآن بر آنها نازل شده باشد ولید بن مغیره از مکه و مسعود بن عمر ثقفی یا عروه بن مسعود از طائف بوده است . ولید بن مغیره نخستین کسی است که برای ورود به کعبه نعلین خود را کنده است و اولین کسی است که به قسامه حکم کرده و نخستین کسی است که در جاهلیت به کیفر سرقت دست بریده

است. وی نوشیدن باده را بر خود حرام کرده بود. بروایت ابن قتیبه، ولید، حداد بوده است.

مسعود بن عمر ثقفی جد مختار بن ابوعبید ثقفی معروف است.

عروة بن مسعود در عهد پیغمبر اکرم، اسلام آورد و قوم خود را به اسلام دعوت کرد لکن قومش او را کشتند و پیغمبر درباره او فرمود که عروة شبیه مؤمن آل فرعون است.

## ۲- اعلام مبهمه قرآنی که اشخاص آن پیش از عصر پیغمبر میزیسته‌اند

۱- آیه ۳۴ از سوره بقره «وقلنا یا آدم اسکن انت وزوجك الجنة» زوجه آدم بر حسب تورات خوانام داشته زیرا از موجود حی بوجود آمده است (رجوع شود بمقاله آدم).

۲- آیه ۶۹ از سوره بقره «واذقتهم نفساً» ارباب قصص نام این مقتول را عامیل ضبط کرده‌اند (رجوع شود بقصه بقره که ضمن مقاله موسی مندرج است).

۳- آیه ۱۲۷ از سوره بقره «ووصی بها ابراهیم بنیه» در اتقان نام فرزندان ابراهیم اسماعیل و اسحاق و مان «زمران»، «سرح»، «امیم»، «نقش»، «کیسان»، «سورح»، «سوطان» و «نافش» ذکر شده است.

بموجب تورات برای حضرت ابراهیم از هاجر، اسماعیل و از ساره، اسحاق و از قطورا، زمران و بقشان و مدان و یشباق و شوحا متولد گردیدند.

۴- آیه ۱۳۱ از سوره بقره «اسباط» - نام اسباط اسرائیل بدینقرار در اتقان مصبوط است: «یوسف»، «روئیل»، «شمعون»، «لاوی»، «یهودا»، «دانی»، «نفثالی»، «بنا»، «مشناه»، «کاد»، «یاشیروا»، «یشاجر»، «زابلون» و «بنیامین».

بموجب تورات حضرت یعقوب ازد و زوجه خود لیه و راحیل و ازد و کنیز خود زلفه و بلهه دوازده فرزند داشته است. ده تن از آنان که عبارت باشند از: «روئیل»، «شمعون»، «یهودا»، «یساکا»، «زابلون»، «بنیامین»، «دان»، «نفثالی»، «جاد»، «اشیر»، «پدران» اسباط عشره هستند که یوشع زمین کنعان را میان آنان و دوسبط بنی یوسف تقسیم کرد. بنی یوسف مشتمل بر دوسبط بودند یکی فرزندان منسی بن یوسف بنام سبط

منسی دیگر فرزندان افرائیم بن یوسف بنام سبط افرایم . بفرزندان لاوی منصب کهنات داده شد و آنان از زمین و ملک بهره‌ای نیافتند (این ترتیب اشاره بآن است که مقامات حاکمه اعم از آنکه حکومت روحانی داشته باشند یا حکومت سیاسی نمی‌بایست از طبقه مالک و ثروتمند کشور باشند) اسباط اسرائیل تا وفات سلیمان باهم تحت یک حکومت میزیستند و پس از وفات او سر زمین ایشان بدو مملکت تقسیم گردید . ده سبط مملکت یهودا را تشکیل دادند و دو سبط بحکومت رحبعام فرزند سلیمان راضی شدند و مملکت اسرائیل را بوجود آوردند . حکومت اسرائیل بزودی منقرض شد و دو قرن بعد هم سر زمین یهودا بدست بخت النصر اقتاد (رجوع شود بمقاله یهود) .

۵ - آیه ۲۴۸ از سوره بقره «اذ قالوا انبی لهم ابعث لنا مکا نقاتل فی سبیل الله» پیغمبری که بنی اسرائیل از او انتخاب اولین پادشاه خود را خواستند شموئیل نام داشت و در تفسیر کشف الاسرار میبیدی نام وی اشمائیل ضبط شده است . بعقیده مفسرین آیه ۵۵ از سوره مریم «واذ کرفی الکتاب اسمعیل» ناظر به شموئیل است . شموئیل یا سموئیل از سبط لاویان و داور و پیغمبر بنی اسرائیل بوده پدرش القانه و مادرش حنا نام داشته است . شموئیل تحت تربیت یکی از کاهنان بنام «ایلّی» رشد و نمو کرد و از پیش ، والدینش او را وقف خدمت خدا کرده بودند . بالاخره رتبه نبوت یافت و اوشاوول یا طالوت را برای سلطنت بنی اسرائیل تعیین کرد و سپس داود را بدین سمت انتخاب نمود . شرح حال او در کتاب شموئیل مذکور است (رجوع شود بمقاله اسماعیل و مقاله طالوت و مقاله داود) .

۶ - آیه ۲۶۱ از سوره بقره «الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه» نام کسی که با ابراهیم محاجه کرده در قصص ، نمرود ذکر شده و در تورات نمرود بن کوش بن حال بن نوح نام یکی از جبابره است که پیش از ابراهیم میزیسته و بنای بابل بساو منسوب است . مسعودی نمرود زمان ابراهیم را پسر کوش معرفی میکند و لسی در تفاسیر اسلامی وی پسر کنعان نامیده شده است . شاید نام نمرود بانیمروز مناسبتی داشته باشد و شاید تمثیل حضرت ابراهیم بطلوع و غروب خورشید نیز مؤید این

معنی باشد. بعضی از افسانه نویسان ایرانی نمرود را مرکب از نم و رود گرفته‌اند و گفته‌اند چون در طفولیت از کشتی بدریا افتاد و خداوند او را نجات داد بنام نمرود نامیده شد. ابو عبدالله محمد خوارزمی صاحب مفاتیح العلوم گوید: کیکائوس ملقب به نمرود بمعنی جاویدان بوده و بعضی گویند وی همان نمرود است.

۷- آیه ۲۶۲ از سوره بقره «کالذی مرعلی قریه» نام شخصی که از بیت المقدس گذشته و آن را ویران یافته است عزیر یا ارمیا یا حزقیال بوده است.

الف - عزیر (بمقاله عزیر رجوع شود).

ب - ارمیا یکی از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل است که در مملکت یهودا مبعوث گردید. در اول، پادشاه در هدایت و راهنمایی مردم با وی همکاری کرد و لکن جانشین آن پادشاه از راه حق بگشت و مردم یهودا بست پرستی پیشه ساختند. ارمیا از مرگ پادشاهی که با وی همکاری میکرد متأثر شد و بسو گواری وی مرثیه‌ها سرود. مراثی او از اجزاء کتب عهد عتیق است و برخی آن را از جمله کتب اصلی نمیدانند. ارمیا جزء اسراء یهود بیابل برده شده و از آنجا سفری بمصر کرد.

ج - حزقیل یا حزقیال نیز یکی از انبیاء بنی اسرائیل است و با ارمیا معاصر بود، بعقیده بعضی ارمیا و حزقیال نبوات خود را با هم مبادله میکردند. کتاب حزقیال نیز جزئی از کتب عهد عتیق است.

۸ - آیه ۳۲ از سوره آل عمران «اذ قالت امرأة عمران» نام زوجه عمران حنه analiane بنت فاقوز ضبط شده است. (رجوع شود بمقاله مریم).

۹ - آیه ۳۶ از سوره آل عمران «وامراتی عاقر» نام زوجه زکریا و مادر یحیی ایشیاع یا ایشیه بنت فاقوز ضبط است و در تورات نام وی الیسابت (الیزابت) مضبوط شده است.

۱۰ - آیه ۴۶ از سوره آل عمران «قال الحواریون نحن انصار الله» حواریون شاگردان مسیحند که برای تبلیغ دین مسیح از طرف وی مأمور گردیدند. صاحب اتقان از جمله حواریون، فطرس و یعقوبس و نهمس و اندارانیس و فیلمس و در نابوطا و سرجیس را نام برده است و بنابر نقل اتقان سرجیس بود که بمسیح مشتبّه

گردید .

در مصادر مسیحی نام دوازده تن حواری بدینقرار مضبوط است : ۱ - شمعون پطرس ۲ - اندریاس برادر پطرس ۳ - یعقوب بن زبدي ملقب به یعقوب کبیر ۴ - یوحنا برادر یعقوب ۵ - فیلیپوس ۶ - برتولما ۷ - توما ۸ - متیا (متی) که ویرا لای نیز میگفتند ۹ - شمعون غیور ۱۰ - لیبوی که به (تدی) ملقب بود و یود نیز خوانده میشد ۱۱ - یعقوب صغیر ۱۲ - یهودای اسخریوطی که فریب خورد و بجای وی متیاس انتخاب گردید . بعضی هم پولس را از جمله حواریون شمرده اند . برخی کلمه حواری را لفظ حبشی شناخته اند . بظن قوی ، حواری با محاوره هم ریشه است و بمعنی پیکنی است که سخن کسی را نقل میکند و این معنی با مفهوم **Apotre** بمعنی رسول کاملاً مناسب است .

۱۱ - آیه ۱۶۲ از سوره نساء «ورسلا قد قصصناهم علیک من قبل و رساللم نقصصهم علیک» .

قرآن مجید از بیست و چهار پیغمبر نامبرده و از آدم و عزیر و لقمان هم یاد کرده است . بموجب قرآن مجید آدم را اصطفاء شامل آمده و به لقمان حکمت ارزانی شده اما راجع به عزیر فقط گفتار یهود در باره او منقول است که آنان وی را از باب جهل ، پسر خدا خوانده اند . در هر حال عزیر نه در تورات و نه در قرآن بسمت نبوت موصوف نیست .

«رساللم نقصصهم» بی گمان انبیاء بنی اسرائیل و پیغمبران و رسولان غیر اسرائیلی را شامل است .

الف: انبیاء یهود-یهود علاوه بر موسی کلیم به نبوت چهار پیغمبر بزرگ و دوازده پیغمبر کوچک قائلند . انبیاء بزرگشان ، اشیا و دانیال و حزقیال و ارمیا است و انبیاء کوچک ، سر کدام دارای کتابی هستند و نامهای ایشان : هوشع و عاموس و حبشوق و حجی و میکاه و ناحوم و زاخاری (زکریا) و مالاخی و یونس و یوئیل و صفنیا و عوبدیا است و چنانکه میبینم فقط از این پیامبران نام یونس و زکریا را قرآن مجید در شمار انبیاء مذکور داشته است .

راجع به ارمیا و حزقیال در مقاله عزیر گفتگو شد .

اینك در باره دو تن از انبیاء بزرگ یهود باختصار بحث میکنیم :

۱ - دانیال - دانیال (خدا حاکم بر من است) را بخت النصر بایهودیان باسارت بیابل آورد و این پیغمبر که در تعبیر رؤیا تأییدات غیبی داشت بزودی در دربار پادشاهان بابل بمقامی ارجمند رسید و چون دولت بابل بدست کورش هخامنشی منقرض گردید ، باز دانیال بعزت و احترام در دربار هخامنشی میزیست . چندین بار علیه او در پیشگاه شاهنشاه ایران سعایت کردند ولی تقوی و امانت او محرز شد و از مهلکه نجات یافت .

عده‌ای از یاران دانیال نبی را بخت النصر ، در تنور آتش افکنده بود . (رجوع شود بمقاله اصحاب اخدود). دانیال که کلدانیان او را «بلطشصر» مینامند دارای نبوات وملاهمی است که در کتاب وی مضبوط است لکن بعضی معتقدند که کتاب دانیال در قرن دوم پیش از میلاد نوشته شده است .

۲ - اشعیا - اشعیای نبی دویست سال پیش از اسارت بابل میزیسته و نبوات او در کتابی خلال سی و نه باب گرد آمده و بشارت پیغمبر موعود در کتاب اشعیا بسیار صریح است . در کتاب اشعیا از حشرونشر نیز بحث شده و از این جهت این کتاب را مربوط بزمان اسارت میدانند و باشعیای دوم نسبت میدهند .  
ب : ارباب دیاناتی که اسرائیلی نبوده اند .

در هند و در چین دو تن یعنی بودا و لائوتسه مردم را بتوحید دعوت کردند و در ایران زردشت هم از داعیان آئین توحید بوده است .

۱ - بودا که نام اصلیش «سیدهارتا» بوده و «سکیا» لقب داشته در قرن هفتم پیش از میلاد ظهور کرده است و باعتبار مقام ارجمندی که در دانش بدست آورده ، سزاوار عنوان بودا شده است . قیام وی در مقابل شرك و بت پرستی برهمنان بود و او بمبدأ و مرجع واحدی بنام «نیروانا» قائل شد . در نظر وی همه موجودات در حال تحول و تبدل دائمند و انسان هم دچار ولادتهای متعاقب میباشد . آدمی جهت خلاص از ولادتها بایست در «نیروانا» فانی و منذك شود . برای نیل باین مقام گذشتن از

مراحل شش گانه ايثار و تقوى و علم و جهد و صبر و احسان لازم است . علمای بودا در زمينه عقايد و آئين خود آثاری مفصل دارند که آن آثار در دو کتاب گرد آمده است . یکی از آن دو کتاب «گنجور» است که بر ۱۰۸ مجلد مشتمل میباشد و دیگری «دنچور» نام دارد که به ۲۴۰ مجلد بر میآید و این کتابها بزبانهای گوناگون ترجمه شده و در دست است .

شايدکيش برهمنائی هم در اصل ، آئين توحيد بوده و بر اثر مرور زمان بصورت تثلیثهای گوناگون در آمده باشد . (راجع بسه قسم تثلیث برهمنائی در مقاله نصاری گفتگو شد) . کتاب برهمنائیان «ودا» است که شامل «ریگ ودا» و «یاجورودا» و «ساماودا» و آتاروان ودا» است آنچه مسلم است ، برهمنان فعلی مشرکند و حتی برهمنان بیست و هفت قرن پیش هم ، مشرک بوده اند .

۲ - لائوتسه - لائوتسه در سال ۵۵۱ پیش از میلاد متولد شده و در سال ۴۷۸ قبل از میلاد در گذشته است . وی مردم را پرستش موجود یگانه ای که اورا «تائو» نامیده دعوت کرده است و از این رو کیش او «تائوتسه» و کتاب او «تائوتو کینگ» نام دارد . صادر اول از تائو عقل است که دارای یک مظهر مادی و یک مظهر غیر مادی بنام «ین» و «یانگ» میباشد . معتقدین به «تائو» باید تقوی و فضیلت و بخشش و عبادت پیش گیرند .

۳ - زردشت - در نظر اول چنان مینماید که زردشت به دومبدأ قائل بوده لکن حق این است که اهورا مزدا در نظر زردشت ، خدای یگانه است و اهرمن نسبت بوی در حکم شیطان تلقی میشود . بعقیده عده ای از زردشتیان ، اهورا مزدا که فاعل خیر است و اهریمن که فاعل شر میباشد هر دو آفریده ذات یکتائی بنام «زروان» هستند . زردشت نمازهای پنجگانه و دعاهاى روزانه برای پیروان خود آورده است . راجع بزردشت و کیش مجوس و اختلاف علماء در باره مجوسیان در مقاله مجوس بحث وافى بعمل آمده است . در اینجا فقط از کتاب زردشت و فرشتگان و روزهای مقدس زردشتیان گفتگو میشود :

۱ - کتاب زردشت «اوستا» نام داشته و لفظ «اوستا» بمعنی محکم است . این کتاب



مشمول بر بیست و یک «نسک» بوده است .

«گاتها» و «وندیدا» و «ویسپردان» و «یسنه» و «خرده اوستا»، قسمتهای اوستا است. البته بیشتر اوستا در زمان اسکندر در آتش سوزی تخت جمشید سوخت و قسمتهائی که فعلا از اوستا باقی است بیشتر محفوظات آذرمارسپندان است و مربوط به زمان ساسانیان می باشد . زند تفسیری است بر اوستا که در زمان بلاش اول اشکانی نوشته شده و گویا مخلوطی از متن اوستا و تفسیر پهلوی باشد و بازند تفسیر دیگر اوستا است که به لهجه ای میان پهلوی و پارسی دری تدوین یافته و از هزارش خالی است و بظن قوی مربوط به دوره بعد از اسلام است .

۲- فرشتگان - زردشتیان به ۳ گروه فرشته معتقدند . یکی امشاسپندان به معنی جاویدان های مقدس که تعداد آنها شش است بنام بهمن ، اردیبهشت ، شهریور ، سپندارمذ ، خرداد و امرداد و فوق آنان اهورامزدا است.

دوم ایزدان هستند که در زیر دست امشاسپندان به تنظیم امور این جهان می- پردازند و در زیر دست آنان سروشان و فروهران قرار دارند .

۳- روزهای مقدس زردشتیان . زردشتی ها برای هر روز از روزهای ماه نامی دارند و روزیکه هم نام ماه باشد در نظر آنان مقدس است . بعلاوه پنج روز آخر سال را که اندرگاه مینامند تقدیس می کنند و برای هر کدام نامی گذاشته اند و شش روز در سال بنام گهنبار یا گاهنبار موقع انجام تشریفات خاصی است .

### نام روزهای ماه

روز اول هرماه	هرمز	روز پانزدهم هرماه	دی بمهر
» دوم »	بهمن	» شانزدهم »	مهر
» سوم »	اردیبهشت	» هفدهم »	سروش
» چهارم »	شهریور	» هیجدهم »	رشن
» پنجم »	اسفندارمذ	» نوزدهم »	فروردین
» ششم »	خرداد	» بیستم »	بهرام

روز هفتم هرماه	مرداد	روزیست ویکم هرماه	رام
» هشتم »	دی به آذر	» بیست و دوم »	باد
» نهم »	آذر	» بیست و سوم »	دی بدین
» دهم »	آبان	» بیست و چهارم »	دین
» یازدهم »	خور	» بیست و پنجم »	ارد
» دوازدهم »	ماه	» بیست و ششم »	اشاد
» سیزدهم »	تیر	» بیست و هفتم »	اسمان
» چهاردهم »	جوش	» بیست و هشتم »	رامیاز
		» بیست و نهم »	ماراسفند
		» سی ام »	انیران

### نامهای ۵ روز اندرگاه

روز اول	خمسه	مسترقه	اهند
» ۲ »	» »	» »	اشند
» ۳ »	» »	» »	اسفندارمذ
» ۴ »	» »	» »	اخشتر
» ۵ »	» »	» »	وهشت وشت

### نامه‌های گهنبارهای ششگانه

۱- میدیوزرم	یازدهم تا پانزدهم اردیبهشت	(میان بهار)
۲- میدیوشم	یازدهم تا پانزدهم تیر	(میان تابستان)
۳- پتیه شهیم	بیست و ششم تا سی ام شهریور	(پایان تابستان و وقت رسیدن دانه)
۴- ایاسرم	بیست و ششم تا سی ام مهر	(بازگشت گوسفندان)
۵- میدیارم	شانزدهم تا بیستم دی	(میان سال)
۶- همسپتمدم	در ۵ روزه اندرگاه مخصوص فروهران - معنی آن معلوم نیست.	

۴- کنفسیوس - کنفسیوس که نام اصلیش «کونگ فوتسه» است، هرچند پیروانی دارد، وی مؤسس شریعتی نیست بلکه حکیم اخلاقی است که مردم کشور خود را به فضیلت و اخلاق دعوت کرده و خود پیرو آئین‌های سابقین بوده است.

باری دور نیست که «رساله نقصهم» به بودا و لائوتسه و زردشت و همه کسانی که آئین توحید برای مردم آورده‌اند، اشاره داشته باشد.

۱۲- آیه ۱۶ از سوره مائده «و بعثنا منهم اثنی عشر نقیباً» حضرت موسی از هر يك از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل نقیب یعنی سروری برای تفتیش زمین مقدس اعزام داشت. دوتن از آنان یعنی یوشع بن نون و کالب بن یفنه، بنی اسرائیل را بفتح سرزمین مقدس تشویق کردند ولی ده تن دیگر، آنان را از ورود به آن سرزمین ترسانیدند و هیچ يك از آن ده نفر به سرزمین مقدس وارد نشدند و در اثنای راه مردند. نام‌های دوازده نقیب در تورات بدینقرار است:

۱- از سبط رؤین: شموع بن زکور ۲- از سبط شمعون: شافاط بن حوری  
۳- از سبط یهودا: کالیب بن یفنه ۴- از سبط یساکار: یجآل بن یوسف ۵- از سبط افرایم: هوشع بن نون ۶- از سبط بنیامین: فلتی بن رافو ۷- از سبط زبولون: «جَد یثیل» بن سودی ۸- از سبط منسی: جدی بن سوسی ۹- از سبط دان: عمیثیل بن جملی  
۱۰- از سبط اشیر: ستور بن میکائیل ۱۱- از سبط نفتالی: نحبی بن وفسی. ۱۲- از سبط جاد: جاؤئیل بن ماکي.

۱۳- آیه ۲۶ از سوره مائده «واتل علیهم نبأ ابنی آدم» مراد هابیل و قایل است (رجوع شود به مقاله آدم قسمت ۱۱).

۱۴- آیه ۳۱ از سوره مائده «قال رجالان من الذین انعم الله علیهم» نام این دو مرد که بنی اسرائیل را بورود به سرزمین مقدس یعنی سرزمین کنعان تشویق کردند یوشع و کالب ضبط شده است. یوشع بن نون جانشین حضرت موسی است و بنی اسرائیل به پیشوائی او سرزمین فلسطین را تصرف کردند و وی اراضی را میان اسباط بنی اسرائیل قسمت کرد. کتاب یوشع جزئی از کتب عهد عتیق است. در آن کتاب مندرج است که در

یکی از جنگهای یوشع، آفتاب از سیر بازداشته شد تا دیرتر غروب کند و فتح نصیب قوم یوشع شود.

۱۵- آیه ۱۷۵ از سوره اعراف «وانل علیهم نبأ الذی آتیناه من آیاتنا فاسلخ» صاحب اتقان نام ویرا «بلعم» یا «بلعام» پسر آبریا «باعر» یا «باعور» ضبط کرده است. همچنین احتمال میدهد که آیه، ناظر به امیه بن ابی الصلت یا صیف بن راهب باشد و به احتمال ضعیف، آیه، بفرعون اشاره دارد. (راجع بامیه بن ابی الصلت در قسمت مربوط بمعاصرین گفتگو خواهد شد).

نام بلعام در تورات مذکور است. به موجب تورات بلعام رتبه نبوت داشته و مستجاب الدعوه بوده است. شهریار موآب از اومی خواهد که بنی اسرائیل را نفرین کند و ی نخست دعوت او را نمیپذیرد و در بار دوم و سوم برای ملاقات او عازم میگردد لکن در هر سه بار که شهریار موآب او را برای لعن بنی اسرائیل میطلبد، خداوند بر زبان او بجای لعن برکت جاری میسازد. بعضی از ارباب قصص اسلامی نوشته اند که بلعام خواست بنی اسرائیل را لعنت کند لکن بر زبانش برکت جاری گردید و بواسطه سوء نیت ملعون شد.

۱۶- آیه ۱۱۶ از سوره توبه «وما کان استغفار ابراهیم لایبه» نام پدر ابراهیم در تورات تارح و در آثار اسلامی تارح و آزر ضبط شده است (رجوع شود بمقاله ابراهیم و مقاله آزر).

۱۷- آیه ۴۵ از سوره هود «ونادی نوح ابنه» نام پسر نوح که غرق شد در قصص اسلامی کنعان مضبوط است و به موجب تورات، نوح، کنعان را نفرین کرده است ولی قصه ای راجع به او در تورات منعکس نیست. (رجوع شود بمقاله نوح).

۱۸- آیه ۷۵ از سوره هود «امراته قائمه» مراد زوجه ابراهیم است که ساره نام داشت.

۱۹- آیه ۷ از سوره یوسف «اذ قالو الیوسف واخوه احب الی اینامنا» مراد از برادر یوسف در این آیه بنیامین است.

۲۰- آیه ۹ از سوره یوسف «قال قائل منهم» گوینده رؤین یا یهودا است.

۲۱- آیه ۲۰ از سوره یوسف «ارسلوا واردهم» نام وی را مالک بن دعر ذکر کرده اند .

۲۲- آیه ۲۲ از سوره یوسف «قال الذی اشتراه من مصر» نام عزیز مصر را قطفیر یا اظفر ضبط کرده اند و نام وی بموجب تورات فوطی فار ، یا فوطی فارع است که شاید با قاب و تصحیف بصورت قطفیر درآمده باشد .

۲۳- آیه ۲۷ از سوره یوسف «امرأة العزیز» نام ویرا، رائیل و فکاو زلیخا ضبط کرده اند و ممکن است «رحیلا» بصورت «زلیخا» درآمده باشد و مؤید این نظر ضبط نام رائیل است (رجوع شود به مقاله یوسف) .

۲۴- آیه ۴۳ از سوره یوسف «ودخل معه السجن فتيان» صاحب اتقان نام خوان- سالار را «مجلث» و نام ساقی را «بنوء» ضبط کرده و بروایت دیگر نام آنان «راشان» و «مرطش» یا «سرهم» و «سرهم» تعیین شده است .

در تفسیر ابوالفتح نام های ایشان مجلث و ممغن مضبوط است .

۲۵- آیه ۵۲ از سوره یوسف «اذکرنی عند ربک» نام فرعون زمان یوسف به موجب داستانها ریان بن ولید و بنا بر آثار تاریخی حضرت یوسف معاصر اپوپس یا همزمان توتمس دوم بوده است .

۲۷- آیه ۸ از سوره کهف «الرقیم» بظن قوی رقیم معرب ارطامیس است . ارطامیس نام یونانی الهه دیانا بوده است (رجوع شود بمقاله اصحاب کهف) .

۲۸- آیه ۱۹ از سوره کهف «قال قائل منهم» نام رئیس اصحاب کهف را تملیخا نوشته اند ، در کتب تفسیر و قصص نام افراد دیگر ایشان و همچنین اسم سگی که بایشان همراه بوده مضبوط است (رجوع شود به مقاله اصحاب کهف) .

۲۹- آیه ۳۲ از سوره کهف «واضرب لهم مثلاً رجلین» نام مرد نیکو کار تملیخا و نام مرد ناسپاس فطرس نوشته شده است .

۳۰- آیه ۶۰ از سوره کهف «اذقال موسی لفتهاه» در قصص و تفاسیر ، جوانی که با موسی همراه بود به یوشع مسمی است (رجوع شود به مقاله الیاس) .

۳۱- آیه ۶۵ از سوره کهف «فوجدا عبداً من عبادنا» نام راهنمای موسی بنا به

نقل تفاسیر و قصص خضر است (رجوع شود بمقاله الیاس) .

۳۲- آیه ۲۴ ازسوره نمل «انی وجدت امرأة تملکهم» نام ملکه سبا بنا بر مشهور بلقیس است و بلقیس گویا مصحف بلسیوس باشد و بلسیوس مرکب از دو جزء است که جزء اول آن مخفف نام بت بلع است کلمه بلع جزء ترکیب نام های دیگری از قبیل ایزابل و بل اشتار و بل طشصر وجود دارد (رجوع شود به مقاله سبا و مقاله سلیمان و مقاله بلع) .

۳۳- آیه ۴۱ ازسوره نمل «قال الذی عنده علم من الکتاب» بنا بر مشهور نام وی آصف بن برخیا است و بعضی از مفسرین میگویند مراد از «الذی عنده علم من الکتاب» حضرت سلیمان است . آصف پسر برخیا از سرودگویان و درباریان سلیمان بوده است و در داستانهای مدراش نام کسی که کارهای بزرگ سلیمان بدست او انجام شده بنیاهو مضبوط است (رجوع شود بمقاله سلیمان) .

۳۴- آیه ۵۰ ازسوره نمل «وکان فی المذینة تسعة رهط» صاحب اتقان نام قبائل ندگانه را که با حضرت صالح عناد میورزیدند بدین قرار ضبط کرده است: رعمی، رعیم، هرمی، هریم، داب، صواب، رب، مسطح، قدار بن سالف (وی همان بود که شتر صالح را پی کرد) .

۳۵- آیه ۷ ازسوره قصص «واوحینا الی ام موسی» نام مادر حضرت موسی در تورات «یوکابد» و در قصص اسلامی «یوکائیل» و «یوخائیل» مضبوط است .

۳۶- آیه ۸ ازسوره قصص «انتمشی اختلف» نام خواهر حضرت موسی به موجب تورات مریم است . وی در بیابان چند ماهی پیش از وفات موسی درگذشت .

۳۷- آیه ۹ ازسوره قصص «فالتقطه آل فرعون» بنا بر نقل اتقان نام کسی که موسی را از آب گرفت تائیس بوده است و این نام در اسامی مصری یافت میشود چنانکه یکی از شهرهای مصر که وقتی پایتخت بوده تائیس نام داشته است .

۳۸- آیه ۱۵ ازسوره قصص «انقالت امرأة فرعون» نام زوجه فرعون بنا بر مشهور آسیه بنت مزاحم است و بر حسب تورات زلی که موسی را فرزند می گیرد دختر

فرعون می‌باشد. شاید آسیه مصحف اسنات باشد. (رجوع شود به مقاله موسی و مقاله فرعون).

۳۹- آیه ۱۹ ازسوره قصص «وجاء رجل من اقصى المدينة» این مرد که بمؤمن آل فرعون مشهور است ودر آیه ۳۰ ازسوره مؤمن هم بآن اشاره شده بعقیده بسیاری از مفسرین عموزاده فرعون بوده و بعضی نام او را حزقیل ضبط کرده‌اند (رجوع شود به مقاله الیاس و مقاله موسی).

۴۰- آیه ۲۴ ازسوره قصص «فوجد من دونهم امرأتین تذودان» نام این دوزن که دختر ن شعیب یا دختران برادر شعیب بوده‌اند لیه و صفورا ضبط شده و حضرت موسی با صفورا مزاجت کرده است.

۴۱- آیه ۱۳ ازسوره لقمان «اذ قال لقمان لابنه» نام پسر لقمان را صاحب اتقان باران ضبط کرده است.

۴۲- آیه ۱۳ ازسوره یس «اذا رسلنا الیهم انثین» نام این دو نفر شمعون و یوحنا مضبوط است (رجوع شود بمقاله اصحاب القریه).

۴۳- آیه ۳ ازسوره یس «فعزنا بثلث» نام سومین رسولی که بیاری دور رسول اول آمده پولس است. پولس یکی از مبلغین مسیح است که بطن قوی وؤسس دین کنونی مسیحیان می‌باشد. صاحب اتقان به موجب روایت دیگری نام این سه تن را صدوق و صادق و شلوم نقل کرده است (رجوع شود بمقاله اصحاب القریه).

۴۴- آیه ۲۰ ازسوره یس «وجاء من اقصى المدينة رجل» نام این مرد را حبیب نجار نوشته ودر اناجیل نام وی اقیبوس است (رجوع شود بمقاله اصحاب القریه).

۴۵- آیه ۴۰ ازسوره قاف «ینادی المنادی» گفته‌اند مراد از منادی اسرافیل است و نفخ صور را نیز باو نسبت می‌دهند. سرافیل یکی از چهار فرشته مقرب است گویا نام وی مأخوذ از سرافیم بمعنی درخشدگان باشد که در کتاب اشعیا باب ششم از آنها گفتگو شده است. در کتب عهدین جبریل و میکائیل و رفائیل از جمله فرشتگان مقرب بشمار آمده‌اند و کار رفائیل معالجه و تعلیم علاج برخی بیماریها بوده است.

۴۶- آیه ۱۱ از سوره تحریم ( امرأة لوط ) نام زوجه لوط را صاحب اتفاق «واله» پنداشته است .

۴۷- آیه ۱۱ از سوره تحریم «امرأة نوح» نام زوجه نوح والعه مضبوط است .

۴۸- آیه ۳۰ از سوره نوح (واغفرلی ولوالدی) نام پدر نوح لمک بن متوشلخ و نام مادرش سمحا دختر انوش تعیین شده است . اسم پدر نوح در تورات نیز لمک بن متوشلخ مذکور است .

۴۹- آیه ۴ از سوره بروج «قتل اصحاب الاخدود» صاحب اخدود ذنواس یا آتیوکوس ایفانوس از سلسله سلوکی یا بخت النصر است (رجوع شود بمقاله اصحاب اخدود) .

ملاحظه - در اتقان نامهایی برای کسانی دیگر از قبیل نام عفريت جن که آوردن تخت بلقیس را بسلیمان پیشنهاد کرد و نام غلامی که بدست خضر کشته شد و دو غلامی که گنج برای آنان ذخیره شده بود مسطور است لکن چون مستند بسند معتبر نبود از ذکر آن خود داری شد .

### ۳- معاصرین پیغمبر اکرم که نام ایشان با بهام در قرآن مذکور است

۱- آیه ۴۱ از سوره بقره «واذلقوا الذین آمنوا النخ» بنا بنقل لباب النقول فی- اسباب النزول این آیه در باره عبدالله بن ابی که یکی از منافقین بوده نازل شده وی جزء اصحاب افک نیز بشمار میرود و بر حسب اتقان و لباب النقول چندین آیه دیگر بنفاق او ناظر است .

۲- آیه ۲۰۱ از سوره بقره «ومن الناس من یعجبک قوله» مراد اخنس بن شریق یا شخص دیگریست که بوسیله آتش زدن مزارع مسلمانان می خواسته است آنان را آزار کند .

۳- آیه ۲۰۴ از سوره بقره «ومن الناس من یشری نفسه» مراد حضرت علی است که فداکاری کرد و در شب هجرت بجای پیغمبر خوابید و در غزوات ، همه جا از خود نهایت فداکاری را ابراز داشت . بنا بر روایتی آیه ناظر به «صهیب» است . صهیب اصلا



عرب بوده و گویا پدرش از طرف خسروان ایران بر نواحی ساحل دجله حکومت داشته است. صهیب را رومیان اسیر کردند و پس از مدتی وی گریخت و بمکه آمد و شاید هم تجار رومی وی را در مکه فروخته باشند. صهیب لکنت زبان داشت و چون اسلام آورد و میخواست بمدینه هجرت کند قریش از مهاجرت او مانع شدند. وی گفت: تمام تیرهایی که در ترکش دارم بکار خواهم برد و پس از آن شمشیر بدست خواهم گرفت و اگر هم بخواهید اموال خود را در اختیار شما میگذارم و هجرت میکنم. قریش هم بتصرف اموال او راضی شدند و او بمدینه هجرت کرد. چون قصه خود را بر پیغمبر عرضه داشت پیغمبر فرمود معامله پر سودی کرده‌ای و آیه مذکور در شأن او نازل شد.

۴ - آیه ۲۵۶ از سوره بقره «والذین کفروا اولیاء هم الطاغوت» صاحب اتقان گفته است مراد از طاغوت کعب بن اشرف است.

۵ - آیه ۶۰ از سوره آل عمران «فقل تعالوا ندع الی بنائنا و بنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل و فنجعل لغت الله علی الکاذبین». این آیه که بنام آیه مباهله معروف است در باره نصاری نجران نازل گردیده است

بر حسب روایات، دوتن از نصرانیان نجران بنام عاقب و سید پیش پیغمبر اکرم آمدند و در باره عیسی مسیح محاجه کردند. پیغمبر ایشان را بمباهله دعوت فرمود تا از هر طائفه فرزندان و زنان و خودشان حاضر شوند و از خدا بخواهند که دروغگو دچار لعن الهی شود. بنابر روایات صحیح پیغمبر جهت مباهله با نصاری علی و فاطمه و حسن و حسین را اختیار فرموده بود اما نصاری چون برگزیدگان پیغمبر را از خانواده خودش دیدند برای مباهله حاضر نشدند و در قلب خود بصدق گفتار پیغمبر معترف شدند. بعضی هم گفته‌اند که نصاری با یهودیان مشورت کردند و یهود اظهار داشتند که محمد همان پیغمبر موعود در تورات است از این رو نصرانیان برای مباهله حضور نیافتند.

۶ - آیه ۱۶۸ از سوره آل عمران «قال لهم الناس ان الناس قد جمعو الیکم» از جمله گویندگان، نعیم بن اسود است و ریاست مردمی که علیه پیغمبر همدستان

شده بودند با ابوسفیان بود . ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه پدر معاویه است که پیوسته با پیغمبر عناد میبرد و بیشتر جنگها را وی علیه رسول اکرم بر پا کرد اما در فتح مکه از ترس جان خود اسلام آورد . سال ۳۱ هجری در حالی که نایبنا شده بود بسن ۸۸ سالگی وفات یافت .

۷ - آیه ۹۸ از سوره نساء « ولاتقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا » شخص مقتول عامر بن اضبط اشجعی یا مرداس است و قائل این سخن محلم بن جثامه لیشی یا مقداد بن اسود یا اسامة بن زید بن حارثه بوده است . مقداد بن اسود صحابی پیغمبر و از سواران جنگ بدر است . در سی سال بعد از هجرت بسن هفتاد سالگی در حرف در گذشت و جسد او را روی دوش بمدينه طيبه آوردند و در آنجا دفن کردند .

۸ - آیه ۱۰۲ از سوره نساء « و من یخرج من بیتہ مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت » وی ضمره بن جندب است که بقصد هجرت از مکه بیرون شد و در اثناء راه وفات یافت .

۹ - آیه ۶۱ از سوره مائده « الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة و هم راکعون » و آیه ۷۲ از سوره مائده « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک » در شأن حضرت علی نازل شده ولی صاحب اتقان و صاحب لباب النقول از بیان آن ساکتند . آیه ۹ از سوره انسان « ویطعمون الطعام » در شأن حضرت علی وفاطمه وحسنین و فضه است که در سه شب از غذای افطاری خود گذشتند و آن را یتیم و مسکین و اسیر بخشیدند .

۱۰ - آیه ۹۴ از سوره انعام « اذ قال اوحی الی ولم یوح الیه شیء » درباره مسیلمه نازل شده است . مسیلمه بن حبیب از بنی حنیفه بود که در یمامه ادعای نبوت کرد و علم نیر نجات داشت و میگویند وی نخستین کسی است که تخم مرغ در قاروره داخل کرد و پره های کننده مرغان را میتوانسته بآنها وصل کند و آنها را بیرواز آورد . در سال یازدهم هجرت عمر از طرف ابوبکر مأمور شد که جهت دفع مسیلمه یمامه رود و مسیلمه بدست خالد بن ولید کشته شد . روجه مسیلمه سجاج هم از جمله متنبیان است .

۱۱ - آیه ۹۴ از سوره انعام و من قال سأنزل مثل ما أنزل الله بر حسب لباب النقول این قسمت از آیه درباره عبدالله بن سعد کاتب وحی نازل شده است . میگویند وی از اسلام باز گشت و گفت من بجای سمیعاً علیماً ، علیماً حکیماً خواندم و محمد اشتباه مرا در نیافت . پس منهم میتوانم مثل او آیانی نازل کنم .

۱۲ - آیه ۱۷۵ از سوره اعراف «وانزل علیهم نبأ الذی آتیناه من آیاتنا» چنانکه در قسم دوم مرقوم افتاد بعضی این آیه را ناظر بامیه بن ابی الصلت دانسته اند . ابو عثمان امیه بن ابی الصلت از قبیله ثقیف و از شرای معروف عرب است . وی کتب یهود و نصاری را خوانده و روایات یهود و نصاری و حنفا را در اشعار خود گنجانیده و بتوحید و معاد معتقد بوده است . بر حسب مندرجات کتب عهدین ، بشارت ظهور پیغمبری را در یافته بود و از این رو خود میخواست مدعی نبوت شود . چون حضرت محمد بر سالت مبعوث گردید ، امیه با او بعناد برخاست و در غزوه بدر کشتگان قریش را مرثیه گفت .

پیغمبر اکرم از روایت شعر امیه منع فرمود و درباره او گفت امیه زبانی مؤمن و دلی کافر دارد . ابو عثمان امیه در سال نهم هجرت مرد و اسلام قبول نکرد .

۱۳ - آیه ۵۱ از سوره انفال «انی جار لکم» مراد سرقة بن جعشم است .

۱۴ - آیه ۴۱ از سوره توبه «اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا» ناظر بابوبکر است که با حضرت پیغمبر از مکه بمدینه هجرت کرد و هنگامی که در غار پناهنده شده بودند ابوبکر از تعقیب دشمنان اظهار نگرانی کرد و حضرت محمد او را دلجوئی فرمود ابوبکر عبدالله بن عثمان از اشخاصی است که در اولین دعوت به پیغمبر ایمان آورده است وی در دعوت سری اسلام نقش مهمی را ایفا کرد . بعضی نام اول او را «عبدالکعبه» و برخی عتیق نوشته اند و بزعم بعضی عتیق لقب او بوده که بمناسبت زیبایی و جمال بدو داده شده بود .

ابوبکر دختر خود عایشه را بتزویج پیغمبر در آورد و در بیشتر جنگها با پیغمبر

همراه بود و پس از رحلت پیغمبر نخستین بار مقام خلافت را اشغال کرد و فتوحات اسلامی در زمان او شروع گردید . ابوبکر در نزد اهل سنت به «صدیق» ملقب است و بزهد و ورع معروف میباشد .

۱۵ - آیه ۵۰ از سوره توبه «ومنهم من يقول ائذن لی» مراد جد بن قیس است .

۱۶ - آیه ۵۹ از سوره توبه «ومنهم من يلزمك فی الصدقات» ناظر به ذوالخواصره

میباشد .

۱۷ - آیه ۷۷ از سوره توبه «ومنهم من عاهدالله» مراد نفیلة بن حاطب است .

۱۸ - آیه ۱۰۴ از سوره توبه «وآخرن اعترفوا بذنوبهم» ابن عباس آیه را بر

«ابولبابه» وزنش منطبق میکند و قتاده نام آنان را بدینقرار می شمارد : ابولبابه - جد بن

قیس - حرام - اوس - کزدم - مرداس .

۱۹ - آیه ۱۰۸ از سوره توبه «و آخرون مرجون لامرالله» مراد هلال بن امیه

و مرارة بن الربیع و کتب بن مالک است . و آیه ۱۲۰ از سوره توبه «علی الثلاثة الذین

خلفوا» نیز ناظر بایشان است .

۲۰ - آیه ۱۰۹ از سوره توبه «والذین اتخذوا مسجداً ضراراً وكفراً وتفريقاً

بین المؤمنین وارصاداً لمن حارب الله ورسوله» هنگامی که حضرت پیغمبر برای جنگ

نبوک از مدینه خارج شد دوازده تن از انصار بتحریک ابوعامر راهب ، مسجدی در

مقابل مسجد قباء ساختند و قصد ایشان از این کار از اعتبار انداختن مسجد قباء بود

که پیغمبر پیش از ورود بمدینه در آن نماز خوانده بود . ابومرعا راهب در نظر داشت

که آنجا را مرکزی برای تجمع جاسوسان لشکر رومی قرار دهد و چون این مسجد

بقصد اضرار برپا شده بود بضرار آن در قرآن مجید اشاره شد و به مسجد ضرار معروف

گردید . از پیغمبر دعوت کردند که در آن مسجد نماز بخواند و حضرت پیغمبر بحکم

آیات نازل از نماز خواندن در آن مسجد خود داری فرمود و آن مسجد ویران

گردید ولی مسجد قباء همچنان تا امروز باقیست .

۲۱ - آیه ۴۴ از سوره رعد «ومن عنده علم الكتاب» بنابر اکثر روایات ناظر به

عبدالله بن سلام است و همچنین آیه ۹ از سوره احقاف «وشهد شاهد من بنی اسرائیل

علی مثله، نیز ناظر باوست . عبدالله بن سلام یهودی بود و از روی بشارات تورات بحضرت محمد ایمان آورد و نام اول عبدالله بن سلام را حصین نوشته‌اند .

۲۲ - آیه ۹۶ از سوره حجر «اناکفیناک المستهزئین» سعید بن جبیر میگوید آنان پنج تن بودند بدین قرار : ولید بن مغیره - عاص بن وائل - ابوزمعه - حارث بن قیس - اسود بن عبد یغوث .

۲۳ - آیه ۷۹ از سوره نحل «ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم» مراد اسید بن ابی العیص است .

۲۴ - آیه ۷۹ از سوره نحل «هل یستوی هوومن یأمر بالعدل» بنابر بعضی روایات ، آیه در خصوص عثمان بن عفان نازل شده است .

۲۵ - آیه ۹۵ از سوره نحل «ولانکونواکالتی نقضت غزلها» مراد ریطه یاسعیده از قبیله اسد است . وی زنی دیوانه بوده که بشم میرشته و چون کارش پایان می‌رسیده رشته خود را از هم می‌گسسته است .

۲۶ - آیه ۲۰۶ از سوره نحل «انما یعلمه بشر» بنا بر روایتی مراد معاندین ، عبد بن الحضرمی است که نامش مقیس بوده و بعقیده بعضی مراد ایشان شخصی بنام بلعام بوده که در مکه بشغل آهنگری اشتغال داشته و بنابر مشهور ، معاندین بسلمان فارسی توجه داشته‌اند . سلمان فارسی اهل رامهرمز یا از مردم جی اصفهان است . می‌گویند چون دعوت اسلام راشنید از ایران رو بحجاز آورد و برخی گفته اندوی را برسم بردگی در حجاز فروختند و کمی پیش از جنگ خندق آزاد شد و بشرف اسلام مشرف گردید . بزعم عده‌ای وی در جنگ بدر نیز حاضر بوده است . سلمان در عهد خلفا مدتی حکومت مداین را داشت . معروف اینست حفر خندق در جنگ احزاب پیش نهاد سلمان فارسی انجام یافته است . وی هشتاد و اندی سال عمر کرد و در سال ۳۷ هجری وفات یافت بعضی عمر او را زیاده‌تر از ۲۵۰ سال نوشته‌اند . از پیغمبر اکرم حدیثی در باره سلمان ، مروی است که «السلمان منا اهل البیت» و به موجب حدیث دیگری بهشت در انتظار دیدار سلمان است .

۲۷ - آیه ۲۸ از سوره کهف «ولا تطع من اغفلنا قلبه» ناظر به عینیه بن حصن است یا بنابر نقل لباب النقول ناظر به امیه بن خلف یا شخص دیگر است که پیغمبر پیشنهاد میکرد فقراء را از خود براند و بزرگان قریش را بخود نزدیک گرداند .

۲۸ - آیه ۶۸ از سوره مریم «ویقول الانسان ائذامامت لسوف اخرج حیا» گوینده این سخن بنقل اتقان ابی بن خلف یا امیه بن خلف یا ولید بن مغیره بوده است .

۲۹ - آیه ۲۱ از سوره حج «هذان خصمان اختصموا فی ربهم» بنابر روایتی از ابی ذر ، آیه در باره حمزه و عبیده و حضرت علی در یکطرف و عبه و شیبیه و ولید در طرف دیگر نازل شده است .

۳۰ - آیه ۲۷ از سوره حج «ومن یرد فیه بالحاد» بروایت ابن عباس آیه کریمه در باره عبدالله بن انیس نازل شده است .

۳۱ - آیه ۱۲ از سوره نور «ان الذین جاؤا بالافک» حسان بن ثابت و مسطح - بن ائاثه و حمنه دختر جحش و عبدالله بن ابی ، کسانی بودند که عایشه را متهم ساختند .

اصل داستان بروایت عایشه چنین است :

در یکی از غزوات ، حضرت پیغمبر عایشه را با خود همراه برده بود (تعیین زوجه‌ای که میبایست در هر سفر با پیغمبر همراه باشد بقرعه انجام مییافت) هنگام بازگشت بمدینه در یکی از منازل ، هنگام حرکت قافله عایشه برای قضای حاجت از لشکر دور شده بود و چون گردن بند خود را گم کرده بود بجستجوی آن پرداخت و وقتی که بازگشت قافله را رفته دید و بناچار شب را در همان جا بیتوته کرد . صفوان بن معطل نیز که روز پیش در همان منزل ازدواج کرده بود شب را در آنجا با عروس خود بسر برد و بامدادان چشمش بعایشه افتاد و او را همراه برداشت و وی را با خود بلشکر گاه رسانید . این واقعه را منافقین سوء تعبیر کردند و مدتی خاندان ابوبکر و تمام صحابه در حالت بهت و نگرانی بسر میبردند . بنابر نقل لباب النقول حضرت

علی در این واقعه پیغمبر پیشنهاد کرد که دست از عایشه بر دارد و بجای او زوجه دیگری انتخاب کند. گویا همین پیشنهاد موجب کدورت عایشه از حضرت علی شده و جنگ جمل را پی‌ریزی کرده باشد. باری بالاخره آیه افک نازل شد و برائت عایشه مسلم گردید (برخی از اهل سنت نزول آیه افک را در باره عایشه انکار میکنند). ۳۲ - آیه ۱۳ از سوره نور «ان الذی تولى کبره» مراد عبدالله بن ابی است. ۳۳ - آیه ۲۹ از سوره فرقان «ویوم یعص الظالم علی یده ویقول یالیتنی لم اتخذ فلانا خلیلاً» در باره عقبه بن ابی معیط نازل شده است. وی ابی بن خلف را از حضور در محضر پیغمبر مانع میشد.

۳۴ - آیه ۱۵ از سوره لقمان «وان جاهداک» بنابر روایتی این آیه در باره سعد ابن ابی وقاص نازل شده که مادرش میخواست او را از قبول اسلام باز دارد. ابواسحاق سعد بن مالک صحابی بنامی است که تیراندازی وی را بی اکرم ستوده است. وی در بسیاری از غزوات حضور داشته و بعد از رحلت پیغمبر هم از طرف عمر و عثمان مدتی و الی کوفه بوده و دو بار هم از شغل خود معزول گردیده است. در جنگ قادسیه چون بیمار و زخمی بود، شخصاً حضور نداشت ولی مسلمین دستورهای جنگی او را بکار میبردند. سعد بن ابی وقاص هفتاد و اندیا هشتاد و اندی سال عمر کرد و او را در شمار عشره مبشره ذکر کرده‌اند و وفات او بعد از وفات نه نفر دیگر بوده است. وی در شورای انتخاب خلافت که پس از عمر تشکیل گردید شرکت داشته است.

۳۵ - آیه ۱۹ از سوره الم سجد «افمن کان مؤمناً کمن کان فاسقاً» بنقل اتقان مراد از مؤمن حضرت علی و مراد از فاسق ولید بن عقبه است.

۳۶ - آیه ۶۰ از سوره احزاب «قل لازواجک و بناتک و نساء المؤمنین» بنابر رویت عکرمه حضرت پیغمبر هنگام نزول این آیه، ۹ زن و چهار دختر داشته است. (رجوع شود بمقاله محمد).

۳۷ - آیه ۳۴ از سوره احزاب آیه تطهیر «انما یرید الله لیزهبن عنکم الرجس

اهل البيت ويطهرکم تطهیرا « باتفاق همه روات مراد از اهل البيت ، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین میباشد .

۳۸ - آیه ۳۸ از سوره احزاب «امسک الیک زوجک» مخاطب ، زید بن حارثه و آیه مربوط بزینب بنت جحش است (رجوع شود بمقاله زید) .

۳۹ - آیه ۷۸ از سوره یس «اولم یرالانسان» مراد کسی است که منکر حشر شده و صاحب اتقان آیه را به «امیه بن خلف» یا «عاص بن وائل» یا «ابی بن خلف» ناظر میداند .

۴۰ - آیه ۵۵ از سوره زمر «یا عباد الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله» بنا بر روایت طبرانی آیه در باره وحشی قاتل حمزه ، عم پیغمبر نازل شده و بموجب این آیه تمام گناهان او یعنی شرك و زنا و قتل نفس مورد آمرزش قرار گرفته است .

۴۱ - آیه ۱ از سوره مجادله «قدسمع الله قول التي تجادل عن زوجها، مراد خوله است که از شوهر خود اوس بن صامت نزد پیغمبر شکایت آورد . شکایت او آن بوده که اوس او را در زمان پیری ظهار کرده است .

۴۲ - آیات ۱ تا ۳ سوره تحریم : بعضی میگویند که حضرت پیغمبر در خانه سوده ، غسل تناول فرموده بود و در سرشت آن غسل گیاهی بدبوی وجود داشت یکی از زوجات پیغمبر از بوی بد آن اظهار تنفر کرد و پیغمبر غسل را بر خود حرام ساخت . برخی گفته اند پیغمبر در خانه حفصه با یکی از سربدهای خود همبستر شده بود . حفصه از این واقعه رنجیده خاطر گردید و حضرت پیغمبر سربده خود یعنی ماریه قبطی را ظهار کرد و عایشه را از آن با خبر ساخت و از او خواست که آن راز را پنهان دارد لکن عایشه حفصه را از این مطلب با خبر گردانید . باری آیه تحریم برای رفع حرمت غسل یا رفع ظهار ماریه نازل گردیده است .

۴۳ - آیه ۱ از سوره معارج «سأل سائل بعذاب واقع» مراد نضر بن حارث است .

۴۴ - آیه ۱۲ از سوره مدثر «دزنی و من خلقت وحیدا» قریش پیش ولید بن



مغیره آمدند و از او که مردی ثروتمند و از بلغای عرب بود خواستند که بقرآن نام شعریا سحر دهد، پس از آنکه قریش اصرار زیاد کردند ولید حاضر شد که بگوید ان هذا الاسحر یؤثر، آیات ۱۱ تا ۲۴ از سوره مدثر در باره او نازل گردید.

۴۵ - آیه ۱ از سوره عبس «عبس وتولی ان جائه الاعمی» مراد از اعمی ابن ام مکتوم است. عبدالله یا عمر بن قیس مکنی با بن ام مکتوم کمی پس از غزوه بدر از مکه بمدینه هجرت کرد و در این هنگام نابینا بود و صحابی با ارج و مقامی شد که پیغمبر در بیشتر غزوات خود، او را در مدینه جانشین خویش میگردانید و امامت جماعت را بعهد او میگذاشت. نام مادرش عاتکه و مکنی به «ام مکتوم» است.

۴۶ - آیه ۱۰ از سوره علق «ارأیت الذی ینهی عبداً اذاصلی» مراد ابوجهل عمرو بن هشام بن مغیره ی مغزومی است که از دشمنان سر سخت پیغمبر اکرم بوده و در جنگ بدر کشته شده است.

۴۷ - آیه ۱ از سوره همزه «ویل لكل همزة لمزة» مراد عاص بن وائل یا امیه بن خلف است.

۴۸ - آیه ۴ از سوره ابی لهب «وامرأته حمالة الحطب» نام زوجه ابی لهب را جمیله ضبط کرده اند (رجوع شود بمقاله ابی لهب).

۴۹ - بروایت معمر از زهری سوره مبارکه نصر «اذا جاء نصر الله والفتح» هنگامی نازل شد که پیغمبر اکرم مکه را فتح فرموده بود. خالد بن ولید بر صفوف قریش در سفلی مکه پیروزی یافته و آنان را خلع سلاح کرده بود. قریش بشرف اسلام مشرف شدند و سوره مبارکه نصر در باره این فتح خجسته نزول یافت.

بعضی سوره نصر را ناظر بدخول عمر در دین مبین اسلام می پندارند و برخی نزول آنرا در شأن حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام میدانند.

### مآخذ این مقال

- ۱- قرآن مجید ۲- لباب القول ۳- اتقان ۴- تفسیر مراغی ۵- قاموس
- کتاب مفلس ۶- Dictionnaire général biographie ۷- آثار پورداود

۸ - المعارف ابن فتنه ۹ - تفسیر ابوالفتح رازی .

«پایان گفتار صدو چهارم و خاتمت کتاب اعلام قرآن»

والحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی جمیع الانبیاء و المرسلین و لاسیما علی خیر خلقه محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و علی عترته الطاهرین .



## فہرست صدوپانزدہ نام خاص درقرآن مجید

۱ - آدم	۲۲ - اصحاب الکہف
۲ - آزر	۲۳ - اللہ
۳ - ابراہیم	۲۴ - الیاس
۴ - ابلیس	۲۵ - البسع
۵ - ابی لہب	۲۶ - انجیل
۶ - احقاف	۲۷ - ایوب
۷ - احمد	۲۸ - بابل
۸ - ادریس	۲۹ - بدر
۹ - ارم	۳۰ - بکہ (رجوع شود بمکہ)
۱۰ - اسحاق	۳۱ - بعل
۱۱ - اسرائیل	۳۲ - تبع
۱۲ - اسلام	۳۳ - تورات
۱۳ - اسماعیل	۳۴ - ثمود
۱۴ - اصحاب الاخدود	۳۵ - جالوت
۱۵ - اصحاب الاعراف	۳۶ - جبت (رجوع شود بطاغوت)
۱۶ - اصحاب الایکہ	۳۷ - جبریل
۱۷ - اصحاب الجنہ	۳۸ - جودی
۱۸ - اصحاب الرس	۳۹ - جہنم
۱۹ - اصحاب السبت	۴۰ - حجر
۲۰ - اصحاب الفیل	۴۱ - حنیف
۲۱ - اصحاب القریہ	۴۲ - حنین

۷۵ - قرآن	۴۳ - داود
۷۶ - قریش	۴۴ - ذوالنون (رجوع شود به یونس)
۷۷ - کعبه	۴۵ - ذوالقرنین
۷۸ - لات	۴۶ - ذوالکفل
۷۹ - لقمان	۴۷ - رمضان
۸۰ - لوط	۴۸ - روم
۸۱ - ماروت (رجوع شود به عاروت)	۴۹ - زبور
۸۲ - مالک	۵۰ - زکریا
۸۳ - مجوس	۵۱ - زید
۸۴ - محمد «ص»	۵۲ - سامری
۸۵ - مدین	۵۳ - سبا
۸۶ - مدینه	۵۴ - سلسیل
۸۷ - مروه (رجوع شود به صفا)	۵۵ - سلیمان
۸۸ - مریم	۵۶ - سواع
۸۹ - مسجد اقصی	۵۷ - سینا
۹۰ - مسجد الحرام	۵۸ - شمری
۹۱ - مسیح (رجوع شود به عیسی)	۵۹ - شعیب
۹۲ - مصر	۶۰ - صابثین
۹۳ - مکه	۶۱ - صالح
۹۴ - ملک الموت	۶۲ - صفا
۹۵ - منات	۶۳ - طاغوت
۹۶ - موسی	۶۴ - طالوت
۹۷ - میکال	۶۵ - طوی (رجوع شود به وادی الایمن)
۹۸ - نصاری	۶۶ - عاد
۹۹ - نسر	۶۷ - عدن
۱۰۰ - نوح	۶۸ - عرب
۱۰۱ - وادی الایمن	۶۹ - عزى
۱۰۲ - ود (رجوع شود به نسر)	۷۰ - عزیز
۱۰۳ - هاروت	۷۱ - عمران
۱۰۴ - هارون	۷۲ - عیسی
۱۰۵ - هامان	۷۳ - فرعون
۱۰۶ - هود	۷۴ - قارون

۱۱۲ - یعوق (رجوع شود بهود)	۱۰۷ - یأجوج و مأجوج
۱۱۳ - یغوث (رجوع شود بهود)	۱۰۸ - یثرب (رجوع شود به مدینه)
۱۱۴ - یونس	۱۰۹ - یحیی
۱۱۵ - یهود	۱۱۰ - یوسف
	۱۱۱ - یعقوب (رجوع شود بهاسرائیل)

پایان صدوپانزده نام خاص درقرآن مجید

## فهرست اجمالی گفتارها

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
خطبه	ج	مقدمه	ج تا یج
گفتار اول - آدم	۱۷ » ۵۴	گفتار دوم - آذر	۵۵ » ۶۰
گفتار سوم - ابراهیم	۶۱ » ۷۶	گفتار چهارم - ابلیس	۷۷ » ۸۹
گفتار پنجم - ابی لهب	۹۰ » ۹۳	گفتار ششم - احقاف	۹۴ » ۹۵
گفتار هفتم - احمد	۹۶ » ۹۸	گفتار هشتم - ادریس	۹۹ » ۱۰۹
گفتار نهم - ارم	۱۱۰ » ۱۱۳	گفتار دهم - اسحاق	۱۱۴ » ۱۱۷
گفتار یازدهم - اسرائیل	۱۱۸ » ۱۲۲	گفتار دوازدهم - اسلام	۱۲۳ » ۱۲۷
گفتار سیزدهم - اسماعیل	۱۲۸ » ۱۳۴	گفتار چهاردهم - اصحاب الاخدود	۱۳۵ » ۱۳۹
گفتار پانزدهم - اصحاب الاعراف	۱۴۰ » ۱۴۲	گفتار شانزدهم - اصحاب الایکه	۱۴۳ » ۱۴۴
گفتار هفدهم - اصحاب الجنة	۱۴۵ تا ۱۴۸	گفتار هیجدهم - اصحاب الرس	۱۴۹ » ۱۵۱
گفتار نوزدهم - اصحاب السبت	۱۵۲ » ۱۵۵	گفتار بیستم : اصحاب القیل	۱۵۶ » ۱۶۲
گفتار بیست و یکم - اصحاب القریه	۱۶۳ » ۱۶۸	گفتار بیست و دوم - اصحاب الکهف	۱۶۹ » ۱۸۲
گفتار بیست و سوم - الله	۱۸۳ » ۲۰۳	گفتار بیست و چهارم - الیاس	۲۰۴ » ۲۲۴
گفتار بیست و پنجم - البیع	۲۲۵ » ۲۲۶	گفتار بیست و ششم - انجیل	۲۲۷ » ۲۳۲
گفتار بیست و هفتم - ایوب	۲۳۳ » ۲۳۷	گفتار بیست و هشتم - بابل	۲۳۸ » ۲۴۸
گفتار بیست و نهم - بدر	۲۴۹ » ۲۵۳	گفتار سی ام - بعل	۲۵۴ » ۲۵۶
گفتار سی و یکم - تبع	۲۵۷ » ۲۵۹	گفتار سی و دوم - تورات	۲۶۰ » ۲۶۸
گفتار سی و سوم - ثمود	۲۶۹ » ۲۷۲		

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
گفتار شصت و چهارم - عرب	۴۳۴ تا ۴۵۰	گفتار سی و چهارم - جالوت	۲۷۳ تا ۲۷۶
گفتار شصت و پنجم - عزى	۴۵۱ » ۴۵۴	گفتار سی و پنجم - جبریل	۲۷۷ » ۲۸۰
گفتار شصت و ششم - عزیر	۴۵۵ » ۴۵۹	گفتار سی و ششم - جودی	۲۸۱ » ۲۸۳
گفتار شصت و هفتم - عمران	۴۶۰ » ۴۶۲	گفتار سی و هفتم - جهنم	۲۸۴ » ۲۸۹
گفتار شصت و هشتم - عیسی	۴۶۳ » ۴۷۷	گفتار سی و هشتم - حجر	۲۹۰ » ۲۹۲
قسمت الحاقی - دجال	۴۷۸ » ۴۸۰	گفتار سی و نهم - حنیف	۲۹۳ » ۲۹۷
گفتار شصت و نهم - فرعون	۴۸۱ » ۴۸۷	گفتار چهل - حنین	۲۹۸ » ۳۰۱
گفتار هفتاد - قارون	۴۸۸ » ۴۹۰	گفتار چهل و یکم - داود	۳۰۲ » ۳۱۲
گفتار هفتاد و یکم - قرآن	۴۹۱ » ۵۲۴	گفتار چهل و دوم - ذوالقرنین	۳۱۳ » ۳۳۱
گفتار هفتاد و دوم - قریش	۵۲۵ » ۵۲۷	گفتار چهل و سوم - ذوالکفل	۳۳۲ » ۳۳۵
گفتار هفتاد و سوم - کعبه	۵۲۸ » ۵۳۱	گفتار چهل و چهارم - رمضان و لیلة القدر	
گفتار هفتاد و چهارم - لات	۵۳۲ » ۵۳۳		۳۳۶ » ۳۳۹
گفتار هفتاد و پنجم - لقمان	۵۳۴ » ۵۴۰	گفتار چهل و پنجم - روم	۳۴۰ » ۳۴۵
گفتار هفتاد و ششم - لوط	۵۴۱ » ۵۴۴	گفتار چهل و ششم - زبور	۳۴۶ » ۳۴۸
گفتار هفتاد و هفتم - مالک	۵۴۵ » ۵۴۶	گفتار چهل و هفتم - زکریا	۳۴۹ » ۳۵۲
گفتار هفتاد و هشتم - مجوس	۵۴۷ » ۵۵۶	گفتار چهل و هشتم - زید	۳۵۳ » ۳۵۷
گفتار هفتاد و نهم - محمد	۵۵۷ » ۵۷۲	گفتار چهل و نهم - سامری	۳۵۸ » ۳۶۲
گفتار هشتاد - مدین	۵۷۳ » ۵۷۵	گفتار پنجاهم - سبا	۳۶۳ » ۳۸۲
گفتار هشتاد و یکم - مدینه	۵۷۶ » ۵۸۵	گفتار پنجاه و یکم - سنسبیل	۳۸۳ » ۳۸۵
گفتار هشتاد و دوم - مریم	۵۸۶ » ۵۹۲	گفتار پنجاه و دوم - سلیمان	۳۸۶ » ۳۹۹
گفتار هشتاد و سوم - مسجد اقصی		گفتار پنجاه و سوم - سواع	۴۰۰ » ۴۰۱
	۵۹۳ » ۵۹۵	گفتار پنجاه و چهارم - سینا	۴۰۲ » ۴۰۴
گفتار هشتاد و چهارم - مسجد الحرام		گفتار پنجاه و پنجم - شعری	۴۰۵ » ۴۰۷
	۵۹۶ » ۵۹۸	گفتار پنجاه و ششم - شعیب	۴۰۸ » ۴۱۰
گفتار هشتاد و پنجم - مصر	۵۹۹ » ۶۰۵	گفتار پنجاه و هفتم - صابین	۴۱۱ » ۴۱۵
گفتار هشتاد و ششم - مکه	۶۰۶ » ۶۰۹	گفتار پنجاه و هشتم - صالح	۴۱۶ » ۴۱۸
گفتار هشتاد و هفتم - ملک الموت		گفتار پنجاه و نهم - صفا	۴۱۹ » ۴۲۰
	۶۱۰ » ۶۱۳	گفتار شصتم - طاغوت	۴۲۱ » ۴۲۲
گفتار هشتاد و هشتم - منات	۶۱۴ - ۶۱۵	گفتار شصت و یکم - طالوت	۴۲۳ » ۴۲۵
گفتار هشتاد و نهم - موسی	۶۱۶ » ۶۲۷	گفتار شصت و دوم - عاد	۴۲۶ » ۴۲۹
گفتار نودم - میکال	۶۲۸ » ۶۳۰	گفتار شصت و سوم - عدن	۴۳۰ » ۴۳۳



موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
گفتارنودویکم - نسر، ود، یعوق، یغوث	۶۳۱	گفتارنودوهشتم - هود	۶۶۱ تا ۶۶۲
گفتارنودودوم - نصاری	۶۴۰ تا ۶۳۲	گفتارنودونهم - یاجوج و ماجوج	۶۶۳ » ۶۶۵
گفتارنودوسوم - نوح	۶۴۱ » ۶۵۰	گفتارصلم - یحیی	۶۶۶ » ۶۶۸
گفتارنودوچهارم - وادی الایمن	۶۵۱ » ۶۵۲	گفتارصلویکم - یوسف	۶۶۹ » ۶۸۶
گفتارنودوپنجم - هاروت وماروت	۶۵۳ » ۶۵۶	گفتارصلودوم - یونس	۶۸۷ » ۶۸۹
گفتارنودوششم - هارون	۶۵۷ » ۶۵۸	گفتارصلوسوم - یهود	۶۹۰ » ۷۰۰
گفتارنودوهفتم - هامان	۶۵۹ » ۶۶۰	گفتارصلوچهارم ، مبهمات قرآن	۷۰۱ » ۷۲۷

## فهرست تفصیلی گفتارها

موضوع	صفحه
مقدمه	ج
اشاره‌ای بمحتویات کتاب اعلام قرآن	د
قرآن مجید برای همه قابل فهم است	و
درقرآن مجید تحریف نشده ولی عده‌ای ازکوته‌نظران -	ز
سودجو، معانی قرآن را تحریف کرده‌اند	ه
معانی قرآنی کلی است	ط
عدم اشتغال قرآن براحكام جزئیة	یا
عدم نزول قرآن برای بیان قوانین علمی	یب
قرآن کتاب تاریخ نیست	یج
مقصود ازایراد قصص درقرآن	ید
انگیزه تألیف کتاب وروش تحقیقی که اتخاذ شده است	۱۷
گفتاراول : آدم	۱۸
قصه آدم درقرآن مجید	۲۰
داستان آدم درتورات	۲۲
آفرینش انسان برحسب داستانهای ایرانی	۲۴
داستان آفرینش آدم وحوا درافسانه‌های یونانی	۲۵
قصه آفرینش آدم درافسانه‌های سومریان وبابلیان	۲۷
آفرینش آدم درنظر حکمای بابل	۲۹
تفصیل آفرینش آدم بموجب قصص اسلامی	۳۵
آدم درنظر مانویان	۳۶
نظر تحقیقی راجع بقصه آدم	۳۹
بحث علمی مختصری درباره انسان	

- ۴۱ اشاراتی که از داستان آدم در قرآن مجید استفاده میشود
- ۴۲ تأثیر قصه آدم در ادبیات
- ۴۸ پسران آدم (هابیل وقایل)
- ۵۲ مآخذ
- گفتار دوم : آزر**
- ۵۵ تحقیق در نام آزر
- ۵۹ انعکاس داستان آزر در ادبیات فارسی
- ۶۰ مآخذ
- گفتار سوم : ابراهیم**
- ۶۱ داستان حضرت ابراهیم در قرآن مجید
- ۶۶ ابراهیم در تورات
- ۶۷ اعتراضات
- ۶۹ داستانهای غیر مذکور در قرآن مجید
- ۷۱ تأثیر قصه حضرت ابراهیم در ادبیات فارسی
- ۷۶ مآخذ
- گفتار چهارم : ابلیس**
- ۷۷ گفتگو درباره لفظ ابلیس
- ۷۸ تحقیق در لفظ شیطان
- ۸۰ رجم شیطان
- ۸۰ مبدأ اعتقاد بشیطان
- ۸۲ عزازیل
- ۸۳ ابلیس در قرآن مجید
- ۸۴ ابلیس پس از هبوط
- ۸۵ اختلاف مفسرین درباره ماهیت ابلیس
- ۸۵ تکثیر شیاطین
- ۸۵ ابلیس در نظر ساحران
- ۸۶ تأثیر ابلیس در ادبیات فارسی
- ۸۹ مآخذ
- گفتار پنجم : ای لهب**
- (وجه تسمیه - علت عداوت ای لهب با پیغمبر - توضیح درباره سوره نبت)
- ۹۳ مآخذ
- گفتار ششم : احقاف**
- (وجه تسمیه - تعیین محل قوم عاد)

موضوع	صفحه
مآخذ	۹۵
<b>گفتار هفتم : احمد</b>	۹۶
(اثبات این معنی که احمد همان فارقلیط موعود انجیل است - بشارت ظهور احمد در اوراق تورفان)	
مآخذ	۹۸
<b>گفتار هشتم : ادریس</b>	۹۹
ادریس در قرآن مجید	۹۹
داستان خنوخ یا اخنوخ در تورات	۹۹
بیان اقوال راجع بریشه لفظ ادریس	۹۹
قصه ادریس بنا بر نقل مفسرین قرآن	۱۰۱
داستان هرامسه آمیخته بقصه ادریس	۱۰۲
هرمس دوم	۱۰۳
هرمس سوم	۱۰۳
نظر تحقیقی	۱۰۶
انعکاس دانش ادریس در ادبیات فارسی	۱۰۷
مآخذ	۱۰۹
<b>گفتار نهم : ارم</b>	۱۱۰
(اشتقاق لفظ ارم - اختلاف اقوال در تعیین محل ارم)	
مآخذ	۱۱۳
<b>گفتار دهم : اسحاق</b>	۱۱۴
(اشتقاق لفظ اسحاق - داستان اسحاق در قرآن و تورات و قصص اسلامی)	
مآخذ	۱۱۷
<b>گفتار یازدهم : اسرائیل</b>	۱۱۸
(وجه تسمیه یعقوب - معنی لفظ اسرائیل - داستان یعقوب در قرآن و تورات و قصص اسلامی)	
بنی اسرائیل	۱۲۱
مآخذ	۱۲۲
<b>گفتار دوازدهم : اسلام</b>	۱۲۳
(بحث در ریشه و معانی اسلام)	

موضوع	صفحه
<b>گفتار سیزدهم : اسماعیل</b>	۱۲۸
ذکر اسماعیل در قرآن (احتمال این معنی که مراد از اسماعیل	
در آیه ۵۲ از سوره مریم شموئیل باشد).	۱۲۸
داستان اسماعیل در تورات	۱۳۰
روایات اسلامی درباره اسماعیل (اسماعیل ذبیح است)	۱۳۱
انعکاس وقایع اسماعیل در ادبیات فارسی	۱۳۳
مآخذ	۱۳۲
<b>گفتار چهاردهم : اصحاب الاخدود</b>	۱۳۵
قصه در قرآن مجید	۱۳۵
قصه بر حسب تواریخ و تفاسیر	۱۳۵
تحقیق قصه	۱۳۸
مآخذ	۱۳۹
<b>گفتار پانزدهم : اصحاب الاعراف</b>	۱۴۰
اعراف در قرآن مجید	۱۴۰
بحث در لغت اعراف	۱۴۰
اعراف در نظر مفسرین	۱۴۱
نظری بکتاب مذاهب دیگر در باب اعراف	۱۴۲
مآخذ	۱۴۲
<b>گفتار شانزدهم : اصحاب الایکه</b>	۱۴۳
(تحقیق در معنی ایکه و احتمال تطبیق اصحاب الایکه بر	
مردم ایله)	
مآخذ	۱۴۲
<b>گفتار هفدهم : اصحاب الجنة</b>	۱۴۵
(ترجمه آیات مربوط - وقوع داستان در نواحی جنوبی عربستان -	
بحث در ترك استثناء)	
انعکاس قصه اصحاب الجنة در ادبیات فارسی	۱۴۷
مآخذ	۱۴۸
<b>گفتار هیجدهم : اصحاب الرس</b>	۱۴۹
(بحث در ریشه رس - گفتگو درباره محل اصحاب رس - نظر	
تحقیقی در باب محل اصحاب رس - نوع گناهکاری اصحاب رس)	
مآخذ	۱۵۱

صفحه	موضوع
۱۵۲	گفتار نوزدهم : اصحاب السبت
	ترجمه آیات مربوطه قرآنی - محل اصحاب السبت - منشأ داستان در تورات - بحث راجع به قرده خاسئین)
۱۵۵	مآخذ
۱۵۶	گفتار بیستم : اصحاب الفیل
۱۵۶	ترجمه شوره فیل
۱۵۶	روایات عرب راجع بقصه اصحاب فیل
۱۵۸	روایات تاریخی
۱۶۰	انعکاس قصه ابرهه واصحاب فیل در ادبیات فارسی
۱۶۲	مآخذ
۱۶۳	گفتار بیست و یکم : اصحاب القریه
۱۶۳	ترجمه آیات قرآنی
۱۶۴	نظرمفسرین
۱۶۵	نظر تحقیقی درباره نام رسل
۱۶۶	داستان رسل بر حسب قصص اسلامی
۱۶۸	مآخذ
۱۶۹	گفتار بیست و دوم : اصحاب الکهف
۱۶۹	قصه اصحاب الکهف در قرآن مجید
۱۷۱	قصه اصحاب کهف در نظر اروپائیان
۱۷۲	منبع قصه اصحاب کهف در نزد مسیحیان
۱۷۳	نظرمفسرین و مورخین اسلامی نسبت بدستان اصحاب الکهف
۱۷۳	توجه بخدا پرستی
۱۷۶	درغار
۱۷۷	پس از بیداری
۱۷۹	نظر تحقیقی
۱۸۱	انعکاس قصه اصحاب کهف در ادبیات
۱۸۲	مآخذ
۱۸۳	گفتار بیست و سوم : الله
۱۸۳	گفتگو درباره لفظ الله
۱۸۴	مقام الله در نظر مردم مکه در زمان جاهلیت
۱۸۶	اسماء وصفات خدا در قرآن مجید

صفحه	موضوع
۱۹۴	صفات دال بر حفظ و مراقبت
۱۹۵	صفات رحمت
۱۹۷	صفات قهر
۱۹۷	عقاید متکلمین اسلامی درباره ذات و صفات خدا
۲۰۰	توحید و شرک
۲۰۳	مآخذ
۲۰۴	گفتار بیست و چهارم : الیاس
۲۰۶	ایلیا در تورات
۲۰۷	الیاس در قصص اسلامی
۲۱۰	روابط خضر و الیاس
۲۱۰	داستان خضر و موسی در قرآن
۲۱۲	قصه‌های شبیه بداستان خضر در منابع یهود
۲۱۴	نظر مفسرین راجع بداستان موسی و خضر
۲۱۹	خضر در نظر عرفا
۲۲۰	چند نمونه از اشعاری که نام خضر در آنها مندرج است
۲۲۴	مآخذ
۲۲۵	گفتار بیست و پنجم : الیسع
	(داستان الیسع در تورات و قصص اسلامی)
۲۲۶	مآخذ
۲۲۷	گفتار بیست و ششم : انجیل
	(بحث درباره لفظ انجیل - نظر نویسنده مقاله انجیل در دائرة المعارف اسلامی - رد نظری - گفتگو راجع با انجیل)
۲۳۲	مآخذ
۲۳۳	گفتار بیست و هفتم : ایوب
۲۳۳	بحث درباره لفظ ایوب - قصه ایوب در قرآن مجید
۲۳۴	ایوب بموجب اسفار تورات
۲۳۵	داستان ایوب بموجب قصص اسلامی
۲۳۷	انعکاس داستان ایوب در ادبیات فارسی
۲۳۷	مآخذ
۲۳۸	گفتار بیست و هشتم : بابل
۲۳۸	وجه تسمیه بابل

صفحه	موضوع
۲۳۹	شهر بابل بدست که نباشد ؟
۲۴۱	موقع جغرافیائی و ابنیه شهر بابل
۲۴۳	فرهنگ و تمدن بابل
۲۴۵	دین مردم بابل
۲۴۷	انعکاس بابل در ادبیات فارسی
۲۴۸	مآخذ
۲۴۹	گفتار بیست و نهم : بدر
	(جنگ بدر - موقع جغرافیائی بدر)
۲۵۳	مآخذ
۲۵۴	گفتار سی و یکم : بعل
	(بحث درباره لفظ بعل - اهمیت پرستش بعل و رواج آن)
۲۵۶	مآخذ
۲۵۷	گفتار سی و یکم : تبع
۲۵۷	تبع در قرآن مجید
۲۵۷	تبع در قصص
۲۵۸	تبع از نظر تاریخی
۲۵۹	مآخذ
۲۶۰	گفتار سی و دوم : تورات (توریه)
۲۶۰	آنچه در قرآن مجید راجع بتورات مسطور است
۲۶۲	توراتی که فعلاً در دست یهود و نصاری است
۲۶۴	اسفار تورات
۲۶۶	ترجمه های تورات
۲۶۸	مآخذ
۲۶۹	گفتار سی و سوم : ثمود
	(موقع جغرافیائی محل قوم ثمود - داستان ثمود در قرآن - گفتگوی علمای جغرافیائی قدیم درباره ثمود)
۲۷۲	مآخذ
۲۷۳	گفتار سی و چهارم : جالوت
۲۷۳	شرح قصه بر حسب بیان قرآن مجید
۲۷۴	قصه طالوت و جالوت بر حسب تورات
۲۷۵	نظر مفسرین
۲۷۶	مآخذ
۲۷۷	گفتار سی و پنجم : جبریل
	(شان نزول آیه ۹۱ از سوره بقره - مقام جبرئیل در دین یهود و



صفحه	موضوع
	نصاری - مقام جبرئیل در اسلام .
۲۷۹	انعکاس صفات و افعال جبرئیل در ادبیات فارسی
۲۸۰	مآخذ
۲۸۱	گفتار سی و هشتم : جودی
	(اقوال درباره تعیین محل کوه جودی و اسناد مربوط به ریک از اقوال نظر تحقیقی)
۲۸۳	مآخذ
۲۸۴	گفتار سی و هفتم : جهنم
	(بحث درباره ریشه لفظ جهنم - وصف جهنم در قرآن مجید)
۲۸۷	جهنم در نظر حکما و عرفا
۲۸۷	جهنم در نظر ملل دیگر
۲۸۹	مآخذ
۲۹۰	گفتار سی و هشتم : حجر
	(موقع جغرافیائی حجر - کتیبه های حجر)
۲۹۲	مآخذ
۲۹۳	گفتار سی و نهم : حنیف
۲۹۳	حنیف در قرآن مجید
۲۹۴	حنیف در نظر لغت شناسان عرب
۲۹۷	مآخذ
۲۹۸	گفتار چهلیم : حنین
	(شرح جنگ حنین - تفسیر آیات مربوط)
۳۰۱	مآخذ
۳۰۲	گفتار چهل و یکم : داود
۳۰۲	پیروزی داود بر جالوت
۳۰۳	مقام داود
۳۰۳	مزایای داود
۳۰۴	صنعت داود
۳۰۵	داستان گوسفندان
۳۰۷	آزمایش داود
۳۱۱	فرجام کار داود
۳۱۱	انعکاس داستانهای مربوط به داود در ادبیات فارسی
۳۱۲	مآخذ

صفحه	موضوع
۳۱۳	گفتار چهل و دوم : ذوالقرنین
۳۱۳	مفاد آیات قرآنی
۳۱۲	نظر مفسرین درباره ذوالقرنین
۳۱۷	نظر متأخرین درباره ذوالقرنین
۳۱۹	نظر تحقیقی
۳۲۰	تردید در تطبیق آیات قرآنی بر داریوش اول یا کورش کبیر
۳۲۲	یا جوج و مأجوج کیانند ؟
۳۲۲	انعکاس ذوالقرنین در آثار ادبی فارسی
۳۲۶	اسکندر نامه فردوسی
۳۲۶	اولین اسکندرنامه منشور
۳۲۸	اسکندرنامه نظامی
۳۳۱	مأخذ
۳۳۲	گفتار چهل و سوم : ذوالکفل
	(معانی مختلف کفل - تطبیق ذوالکفل بر شخصیت‌های مختلف و داستانهای مربوط)
	مأخذ
۳۳۵	
۳۳۶	گفتار چهل و چهارم : رمضان و لیلة القدر
	(بحث در ریشه لفظ رمضان - گفتگو درباره روزه - بحث لیلة القدر - شب قدر در نزد مردم بابل)
	مأخذ
۳۳۹	
۳۴۰	گفتار چهل و پنجم : روم
	(جنگهای ایران و روم - جنگ مؤنه و تبوك - جنگ مسلمین با روم در زمان عمر - فتح بیت المقدس - قرآن بمغلوبیت روم بلمست مسلمین در زمان عمر اشاره دارد)
	نظر نگارنده
۳۴۲	
۳۴۴	انعکاس روم در ادبیات فارسی
۳۴۵	مأخذ
۳۴۶	گفتار چهل و ششم : زبور
	(مطالبی که از زبور در قرآن مجید مذکور است - بحث در ریشه لفظ زبور - گفتگو درباره زبور فعلی و مزامیر)
	مأخذ
۳۴۸	

صفحه	موضوع
۳۴۹	گفتار چهل و هفتم : زکریا
	(قصه زکریا در تورات و قرآن مجید - داستان جوشش خون زکریا بر حسب نقل تلمود)
۳۵۲	مآخذ
۳۵۳	گفتار چهل و هشتم : زید
	(قصه زید - ترجمه آیات مربوطه - نظر تحقیقی راجع بقضیه و تجزیه آن بدو واقعه جداگانه - خلاصه زندگانی زینب بنت حجش)
۳۵۷	مآخذ
۳۵۸	گفتار چهل و نهم : سامری
۳۵۹	سامری کیست ؟
۳۶۰	سخن سامری در جواب حضرت موسی چه معنی دارد ؟
۳۶۱	کیفر «لامساس» چگونه کیفری بوده است ؟
۳۶۲	مآخذ
۳۶۳	گفتار پنجاهم : سبا
۳۶۳	داستان سبا در قرآن مجید
۳۶۸	داستان سبا در ترگوم
۳۶۹	تحقیق در تاریخ دولت سبا
۳۷۳	مکتشفین آثار سبا
۳۷۴	تمدن سبا
۳۷۶	تحقیق درباره ملکه سبا
۳۷۸	انعکاس سبا در ادبیات فارسی
۳۸۲	مآخذ
۳۸۳	گفتار پنجاه و یکم : سلسبیل
	(بحث درباره علمیت وریشه و احکام نحوی سلسبیل - اظهار نظر نسبت باعجمی بودن لفظ سلسبیل)
۳۸۵	مآخذ
۳۸۶	گفتار پنجاه دوم : سلیمان
۳۸۶	سلیمان در قرآن مجید
۳۸۸	سلیمان در کتاب مقدس
۳۹۰	سلیمان در افسانهها
۳۹۵	انعکاس داستان سلیمان در ادبیات فارسی

صفحه	موضوع
۳۹۹	مآخذ
۴۰۰	گفتار پنجاه و سوم : سواع (گزارش وضع بت سواع - هدم آن بدست عمرو بن عاص)
۴۰۱	مآخذ
۴۰۲	گفتار پنجاه و چهارم : سینا (موقع جغرافیائی سینا)
۴۰۴	مآخذ
۴۰۵	گفتار پنجاه و پنجم : شعری (عقاید اقوام مختلف درباره شعری - بحث علمی درباره شعری)
۴۰۷	مآخذ
۴۰۸	گفتار پنجاه و ششم : شعیب (قصه شعیب در قرآن - داستان پدرزن موسی در تورات)
۴۰۹	انعکاس شعیب در ادبیات فارسی
۴۱۰	مآخذ
۴۱۱	گفتار پنجاه و هفتم : صابئین اشتقاق لفظ صابئین
۴۱۲	طبقات صابئین
۴۱۴	مختصری از تاریخ صابئین
۴۱۵	مآخذ
۴۱۶	گفتار پنجاه و هشتم : صالح (قصه صالح در قرآن - داستان صالح بموجب قصص اسلامی)
۴۱۷	انعکاس داستان صالح در ادبیات فارسی
۴۱۸	مآخذ
۴۱۹	گفتار پنجاه و نهم : صفا (اهمیت صفا و مروه در زمان جاهلیت - اهمیت صفا و مروه از نظر شعائر حج)
۴۲۰	مآخذ
۴۲۱	گفتار شصتم : طاغوت (بحث در ریشه طاغوت - گفتگو درباره ریشه جبت)
۴۲۲	مآخذ

موضوع	صفحه
<b>گفتارشصت و یکم : طالوت</b>	۴۲۳
(قصه طالوت در قرآن مجید - داستان شاوول در تورات - تابوت عهد)	
مأخذ	۴۲۵
<b>گفتارشصت و دوم : عاد</b>	۴۲۶
(قصه عاد در قرآن مجید - داستان عاد بر حسب قصص اسلامی - نظر مستشرقین)	
مأخذ	۴۲۹
<b>گفتارشصت و سوم : عدن</b>	۴۳۰
(بحث در ریشه فردوس - اوصاف بهشت بر حسب آثار یهود)	
مأخذ	۴۳۳
<b>گفتارشصت و چهارم : عرب</b>	۴۳۴
شبه جزیره عربستان	۴۳۵
مواطن عرب	۴۳۵
قبایل عرب	۴۳۸
دین عرب	۴۴۰
اخلاق عرب پیش از اسلام	۴۴۴
علوم و ادب عرب	۴۴۷
خط عرب	۴۴۹
مأخذ	۴۵۰
<b>گفتارشصت و پنجم : عزی</b>	۴۵۱
(بحث لغوی درباره عزی - اهمیت بت عزی - شکستن بت عزی بدست خالد بن ولید - گفتگو درباره آیه ۱۹ از سوره نجم)	
مأخذ	۴۵۴
<b>گفتارشصت و ششم : عزیز</b>	۴۵۵
(بحث درباره عقیده یهود نسبت به نبوت عزیز - عزیز در تورات - داستان خواب عزیز - قصه خواب طولانی یکنفر بر حسب نقل هونی هاماگال - نظر کازانووا)	
مأخذ	۴۵۹
<b>گفتارشصت و هفتم : عمران</b>	۴۶۰
(ترجمه آیات مربوطه - بحث در ریشه نام عمران - اشتباه مستشرقین)	
مأخذ	۴۶۲

صفحه	موضوع
۴۶۳	گفتار شصت و هشتم : عیسی
۴۶۳	ریشهٔ لفظ عیسی و ریشهٔ کلمهٔ مسیح
۴۶۵	تولد حضرت عیسی بنا بر مسطورات قرآن مجید
۴۶۷	تولد عیسی بنا بر مندرجات انجیل
۴۶۷	منابع داستان قرآن مجید
۴۶۹	نبوت حضرت عیسی
۴۷۱	پایان کار مسیح
۴۷۴	انعکاس مسیح در ادبیات فارسی
۴۷۷	مآخذ
۴۷۸	قسمت الحاقی : دجال
۴۸۰	مآخذ
۴۸۱	گفتار شصت و نهم : فرعون
	(بحث در ریشهٔ فرعون - تطبیق فرعون مذکور در تورات و قرآن بر اشخاص تاریخی - قصهٔ فرعون در قرآن مجید و تورات )
۴۸۳	فرعون خروج
۴۸۶	لطف حق
۴۸۷	مآخذ
۴۸۸	گفتار هفتادم : قارون
	(قصهٔ قارون در قرآن مجید - داستان قورح در تورات - داستان قارون بر حسب تلمود)
۴۹۰	مآخذ
۴۹۱	گفتار هفتاد و یکم : قرآن
۴۹۱	اشتقاق لفظ قرآن
۴۹۲	نام‌های دیگر قرآن
۴۹۳	آیات قرآن
۴۹۳	آیات محکم و آیات متشابه
۴۹۵	فوائح سور
۴۹۶	ناسخ و منسوخ
۴۹۷	سور مکی و مدنی
۵۰۰	تدوین و جمع قرآن
۵۰۱	احشاء سور و تعداد آیات هر سوره
۵۰۹	اعراب و اعجام قرآن

صفحه	موضوع
۵۱۰	اختلاف قراآت
۵۱۱	اعجاز قرآن
۵۱۲	تفسیر و تاویل
۵۱۶	الفاظ غیر عربی در قرآن
۵۲۰	آخرین آیه نازل
۵۲۱	ترجمه‌های قرآن بزبانهای اروپائی
۵۲۲	مآخذ
۵۲۵	گفتار هفتاد و دوم : قریش
	(ترجمه سورة قریش - تجارت قریش - قبایل قریش - اشتقاق لفظ قریش)
۵۲۷	مآخذ
۵۲۸	گفتار هفتاد و سوم : کعبه
	(وجه تسمیه - ساختمان کعبه)
۵۳۱	مآخذ
۵۳۲	گفتار هفتاد و چهارم : لات
	(مقام لات در میان اعراب - داستانها درباره لات - هدم خانه لات - بحث درباره آیتین ۱۹ و ۲۰ از سورة نجم)
۵۳۳	مآخذ
۵۳۴	گفتار هفتاد و پنجم : لقمان
۵۳۲	لقمان در قرآن مجید
۵۳۵	لقمان در داستانهای جاهلیت
۵۳۶	لقمان در نظر ارباب قصص
۵۳۸	لقمان و بلعام
۵۳۸	انعکاس داستان لقمان در ادبیات فارسی
۵۴۰	مآخذ
۵۴۱	گفتار هفتاد و ششم : لوط
۵۴۱	قصه لوط در قرآن مجید
۵۴۲	قصه لوط در تورات
۵۴۲	داستان لوط در نظر ارباب قصص اسلامی

موضوع	صفحه
تعبیر عذاب	۵۴۳
مآخذ	۵۴۴
گفتار هفتاد و هفتم : مالك	۵۴۵
(بحث درباره اشتقاق نام مالك - بت مولوك)	
مآخذ	۵۴۶
گفتار هفتاد و هشتم : مجوس	۵۴۷
(بحث درباره لفظ مجوس - طبقات مجوس - تاريخ زردشت - تاريخ زردشتيان)	
وضع زردشتيان در ممالك اسلامي - بحث راجع به ماني و مانويان)	
مآخذ	۵۵۶
گفتار هفتاد و نهم : محمد	۵۵۷
سيرت حضرت پيغمبر	۵۵۷
شرح آياني كه نام محمد در آنها مذکور است	۵۶۵
قطعه شيخ اجل سعدی	۵۶۷
قصيده اديب الممالك درباره مولد پيغمبر اکرم	۵۶۷
مآخذ	۵۷۲
گفتار هشتادم : مدين	۵۷۳
(تحقيق در موقع جغرافيايي مدين - وضع آباداني مدين)	
مآخذ	۵۷۵
گفتار هشتاد و يكم : مدينه	۵۷۶
(بحث راجع بلفظ مدينه - گفتگو درباره موقع جغرافيايي مدينه و تاريخ آن)	
مآخذ	۵۸۵
گفتار هشتاد و دوم : مريم	۵۸۶
(داستان مريم در قرآن مجيد و انجيل و قصص اسلامي - بحث درباره آيه ۱۱۰ از سورة مائده - تولد از عذراء)	
مآخذ	۵۹۲
گفتار هشتاد و سوم : مسجد اقصی	۵۹۳
(تاريخ مسجد اقصی)	
مآخذ	۵۹۵
گفتار هشتاد و چهارم : مسجد الحرام	۵۹۶
(ساختمان مسجد الحرام و تاريخ آن)	



موضوع	صفحه
مآخذ	۵۹۸
گفتار هشتاد و پنجم : مصر	۵۹۹
بحث راجع بنام مصر و افسانه مربوط بآن	۵۹۹
تاریخ مصر	۶۰۰
اکتشافات درباره مصر	۶۰۳
دین مصریان	۶۰۳
مآخذ	۶۰۵
گفتار هشتاد و هشتم : مکه	۶۰۶
(موقع جغرافیائی مکه - اهمیت و تاریخ آن)	
مآخذ	۶۰۹
گفتار هشتاد و نهم : ملك الموت	۶۱۰
(ملك الموت در اسلام - مقام وی بر حسب قصص اسلامی - ملك الموت در نظر ملل دیگر - بحث درباره اشتقاق موت)	
مآخذ	۶۱۳
گفتار هشتاد و دهم : منات	۶۱۴
(بحث درباره نام منات - اهمیت بت منات - عقیده بابلیان نسبت بمنات - هدم معبد منات)	
مآخذ	۶۱۵
گفتار هشتاد و یازدهم : موسی	۶۱۶
تولد حضرت موسی	۶۱۷
بعثت حضرت موسی	۶۱۹
موسى در مصر	۶۲۱
موسى بر کوه سینا	۶۲۳
مآخذ	۶۲۷
گفتار نودم : میکال	۶۲۸
(مقام میکائیل)	
مآخذ	۶۳۰
گفتار نود و یکم : نسر - ود - یعوق - یغوث	۶۳۱
نسر	۶۳۱
یعوق	۶۳۱
یغوث	۶۳۱
ود	۶۳۱

موضوع	صفحه
<b>گفتار نود و دوم : نصاری</b>	۶۳۲
دین اصلی مسیح	۶۳۲
تثلیث	۶۳۳
کلیساهای مسیحی	۶۳۵
برخی از ملل عمده مسیحی	۶۳۵
مسیحیت در عربستان	۶۳۹
مأخذ	۶۴۰
<b>گفتار نود و سوم : نوح</b>	۶۴۱
قصه نوح در قرآن مجید	۶۴۱
قصه نوح در منابع یهود	۶۴۳
بعضی نکات مربوط بقصه نوح بر حسب قصص اسلامی	۶۴۳
بحث درباره طوفان در نزد ملل مختلف	۶۴۶
انعکاس نوح در ادبیات	۶۵۰
مأخذ	۶۵۰
<b>گفتار نود و چهارم : وادی الایمن</b>	۶۵۱
(موقع جغرافیائی وادی الایمن - اشاره ای بآیاتی که وادی الایمن وطوی در آنها مذکور است)	
مأخذ	۶۵۲
<b>گفتار نود و پنجم : هاروت و ماروت</b>	۶۵۳
(ترجمه آیه مربوط - داستان هاروت و ماروت بر حسب قصص اسلامی)	
اشاره تورات - بحث در ریشه هاروت و ماروت - اشاره بقصه هبوط اشتهار	
مأخذ	۶۵۶
<b>گفتار نود و ششم : هارون</b>	۶۵۷
(قصه هارون در قرآن مجید - داستان هارون بر حسب قصص اسلامی)	
ومنابع یهود	
مأخذ	۶۵۸
<b>گفتار نود و هفتم : هامان</b>	۶۵۹
(بحث راجع بریشه هامان - نظراتی که درباره تطبیق هامان بر شخصیت های مختلف اظهار شده است)	
مأخذ	۶۶۰

صفحه	موضوع
۶۶۱	گفتار نود و هشتم : هود
۶۶۲	(قصه هود در قرآن مجید - نظریکی از مستشرقین درباره لفظ هود) مآخذ
۶۶۳	گفتار نود و نهم : یاجوج و ماجوج
۶۶۳	یاجوج و ماجوج در نظر استاد عبدالرؤف
۶۶۴	» » » علایلی
۶۶۴	قصه یاجوج و ماجوج در کتاب حزقیال - قصه بر حسب منابع مسیحی
۶۶۵	مآخذ
۶۶۶	گفتار صدم : یحیی
	(قصه یحیی در قرآن مجید - مقام یحیی در نزد مسیحیان - قرابت لفظی میان یحیی و یحنا - داستان یحیی بر حسب قصص اسلامی)
۶۶۸	مآخذ
۶۶۹	گفتار صد و یکم : یوسف
۶۷۱	یوسف خواب میبندد
۶۷۱	یوسف را بجاه میافکنند
۶۷۴	یوسف وزلیخا
۶۷۷	یوسف در زندان
۶۷۹	یوسف و برادران
۶۸۳	وفات و مدفن یوسف
۶۸۴	انعکاس ادبی داستان یوسف
۶۸۶	مآخذ
۶۸۷	گفتار صد و دوم : یونس
	(اشارات قرآنی بقصه یونس - داستان یونس بر حسب کتب عهد عتیق اشاره بقصه سمیرامیس - اظهار نظر نسبت بعنوان ذوالنون)
۶۸۹	مآخذ
۶۹۰	گفتار صد و سوم : یهود
۶۹۰	بحث درباره لفظ یهود
۶۹۰	تاریخ ملت یهود
۶۹۴	کتب و فرق یهود
۶۹۶	مهاجرت یهود عبرستان
۶۹۷	یهود در قرآن مجید

صفحه	موضوع
۶۹۸	مسأله خدا پرستی و اعتقاد به قیامت در تورات
۷۰۰	مآخذ
۷۰۱	گفتار صد و چهارم : مبهمات قرآن
۷۰۲	اماکن مبهمه
۷۰۴	اعلام مبهمه قرآنی که اشخاص آن پیش از عصر پیغمبر میزیسته‌اند
۶۹۲	معاصرین پیغمبر اکرم که نام ایشان با بهام در قرآن مذکور است
۷۰۱	مآخذ
۷۲۸	پایان گفتارها

## فهرست ماخذ قرآنی کتاب اعلام قرآن



آیات قرآنی که در مقدمه بآنها استشهاد شده است :

سوره بقره آیه‌های ۲۹-۷۵-۲۴۵-۲۷۶

سوره آل عمران آیه ۱۳۰

سوره نساء آیه ۴۶

سوره مائده آیه ۴۱

سوره اعراف آیه ۴۰

سوره ابراهیم آیه ۲۴

سوره حجر آیه‌های ۹-۲۰

سوره نحل آیه ۸

سوره اسراء آیه ۹

سوره کهف آیه ۱

سوره مؤمنون آیات ۱ تا ۹

سوره عنکبوت آیه ۴۸

سوره صافات آیه ۹۶

سوره زمر آیه ۲۸

سوره شوری آیه‌های ۳۸-۵۲

سوره زخرف آیه ۳۰

سوره حشر آیه ۲۴

**مآخذ قرآنی گفتار اول (آدم)**

- سورة عنكبوت آیه‌های ۱۶-۳۱  
 » صفات آیات ۸۳-۱۰۹  
 » ص آیه ۴۵  
 » شوری آیه ۱۳  
 » زخرف آیه ۲۶  
 » ذاریات آیه ۲۴  
 » نجم آیه ۳۷  
 » حدید آیه ۲۶  
 » ممتحنه آیه ۴  
 » اعلی آیه ۱۹

**مآخذ قرآنی گفتار چهارم (ابلیس)**

- سورة بقره آیات ۳۴ تا ۳۷  
 » اعراف آیات ۱۱ تا ۲۲ - ۲۷  
 » انفال آیه ۴۸  
 » حجر آیات ۳۱ تا ۴۲  
 » اسراء آیه ۶۱  
 » کهف آیه ۵۰  
 » طه آیات ۱۱۶ تا ۱۱۹  
 » انبیاء آیه ۸۲  
 » شعراء آیه ۹۵  
 » سبا آیه ۲۰  
 » یس آیتین ۶۰-۶۱  
 » ص آیات ۷۴ تا ۸۵  
 » ناس آیات ۴ تا ۵

**مآخذ قرآنی گفتار پنجم (ای لیل)**

- سورة مسد آیات ۱ تا ۵  
**مآخذ قرآنی گفتار ششم (احقاف)**  
 سورة احقاف آیه ۲۱  
**مآخذ قرآنی گفتار هفتم (احمد)**  
 سورة صف آیه ۶

**مآخذ قرآنی گفتار هشتم (ادریس)**

- سورة مریم آیتین ۵۶-۵۷

- سورة بقره آیات ۳۰ تا ۳۸  
 » آل عمران آیه‌های ۳۳-۵۹  
 » مائده آیات ۲۷ تا ۳۴  
 » اعراف آیات ۱۱ تا ۱۷۲  
 » اسری آیه‌های ۶۱-۷۰  
 » کهف آیه ۵۰  
 » مریم آیه ۵۸  
 » طه آیات ۱۱۵ تا ۱۲۱  
 » یس آیه ۶۰  
 » ص آیات ۷۱ تا ۸۵

**مآخذ قرآنی گفتار دوم (آذر)**

- سورة انعام آیه ۷۴  
 » توبه آیه ۱۱۴  
 » مریم آیات ۴۱ تا ۴۸  
**مآخذ قرآنی گفتار سوم (ابراهیم)**  
 سورة بقره آیات ۱۲۴ تا ۱۳۲ و ۱۳۳-۱۳۵  
 ۱۳۶-۱۴۰-۲۵۸-۲۶۰  
 سورة آل عمران آیات ۳۳-۶۵-۶۷-۶۸-۹۷-۹۵-۸۴

- سورة نساء آیات ۵۴-۱۲۵-۱۶۱  
 » انعام آیات ۷۵ تا ۸۱-۱۶۱  
 » توبه آیه‌های ۷۰-۱۱۴  
 » هود آیات ۶۹ تا ۷۶  
 » یوسف آیه‌های ۶-۳۸  
 » ابراهیم آیه‌های ۳۵ تا ۴۲  
 » حجر آیات ۵۱ تا ۵۸  
 » نحل آیات ۱۲۰-۱۲۳  
 » مریم آیات ۴۱ تا ۴۸-۵۸  
 » انبیاء آیات ۵۰ تا ۷۰  
 » حج آیات ۲۶-۴۳-۷۸  
 » شعراء آیات ۶۹ تا ۸۹

### ماخذ قرآنی گفتار نهم (ارم)

سورة فجر آیات ۴ تا ۶

### ماخذ قرآنی گفتار دهم (اسحاق)

سورة بقره آیهای ۱۳۳-۱۳۶-۱۴۰

» آل عمران آیه ۸۴

» نساء آیه ۱۶۱

» انعام آیه ۸۴

» هود آیه ۷۱

» یوسف آیهای ۶-۳۸

» ابراهیم آیه ۳۹

» مریم آیه ۴۹

» انبیاء آیه ۷۲

» عنکبوت آیه ۲۷

» صافات آیتین ۱۱۲-۱۱۳

» ص آیه ۲۵

### ماخذ قرآنی گفتار یازدهم (اسرائیل)

سورة بقره آیهای ۱۳۲-۱۳۳-۱۳۶-۱۴۰

» آل عمران آیهای ۸۴-۹۳

» نساء آیه ۱۶۳

» انعام آیه ۸۴

» هود آیه ۷۱

» یوسف آیهای ۶-۳۸-۶۸

» مریم آیهای ۶-۴۹

» انبیاء آیه ۷۲

» عنکبوت آیه ۲۷

» ص آیه ۲۵

### ماخذ قرآنی گفتار دوازدهم (اسلام)

سورة بقره آیهای ۶۶-۱۰۶-۱۲۲-۱۲۵

۱۲۶-۱۲۷-۱۳۰-۲۰۲-۲۰۶-۲۱۳

» آل عمران آیهای ۱۷-۱۸-۴۶-۷۷

۷۹

سورة نساء آیه ۹۶

» مائده آیهای ۵-۱۰۳

» انعام آیه ۲۵

» انفال آیه ۶۳

» توبه آیه ۷۵

» یوسف آیه ۱۰۲

» روم آیه ۲۹

» صافات آیه ۸۲

» زمر آیه ۲۳

» محمد آیه ۳۸

» حجرات آیتین ۱۶-۱۷

» صف آیه ۷

### ماخذ قرآنی گفتار سیزدهم (اسماعیل)

سورة بقره آیهای ۱۳۳-۱۳۶-۱۴۰

» آل عمران آیه ۸۴

» نساء آیه ۱۶۱

» انعام آیه ۸۶

» ابراهیم آیه ۳۹

» مریم آیه ۵۲

» انبیاء آیه ۸۵

» ص آیه ۴۸

### ماخذ قرآنی گفتار چهاردهم

(اصحاب الاخدود)

سورة بروج آیات ۴ تا ۱۰

### ماخذ قرآنی گفتار پانزدهم

(اصحاب الاعراف)

سورة اعراف آیات ۴۴ تا ۴۶

### ماخذ قرآنی گفتار شانزدهم

(اصحاب الایکه)

سورة حجر آیه ۷۸

» شعراء آیه ۱۷۶

۱۵۰-۱۳۸-۱۱۶	سورة ص آية ۱۲
سورة نساء آیات ۱-۸۷-۸۸-۱۵۷-۱۹۸-۱۲۵	» ق آية ۱۳
» مائده آیات ۷۵-۹۶-۱۰۸-۱۱۶-۱۱۷	مآخذ قرآنی گفتار هفدهم
» انعام آیات ۲-۱۴-۱۸-۵۷-۶۱-۶۲	(اصحاب الجنة)
۱۳۷-۱۰۱-۹۶-۹۵-۷۳	سورة كهف آیات ۳۱ تا ۴۰
» اعراف آیات ۸۵-۱۵۴-۱۷۹	» قلم آیات ۱۷ تا ۳۳
» انفال آیات ۴۰-۴۹-۷۳	مآخذ قرآنی گفتار هیجدهم
» توبه آیات ۲۸-۵۹-۷۹-۱۰۶-۱۲۸	(اصحاب الرس)
» یونس آیات ۲۲-۷۹-۱۰۹	سورة حج آية ۴۴
» هود آیات ۴۷-۷۶-۹۲-۹۴-۱۱۴	» فرقان آية ۴۰
» یوسف آیات ۳۹-۴۴-۸۰-۱۰۲	» ق آية ۱۲
» زمر آیات ۱۰-۱۳-۱۴-۱۷	مآخذ قرآنی گفتار نوزدهم
» ابراهیم آیات ۷-۱۱-۴۸-۴۹	(اصحاب السبت)
» حجر آية ۷۶	سورة بقره آية ۶۱
» نحل آية ۴۰	» نساء آیعمای ۴۷-۱۵۴
» بنی اسرائیل آیات ۱-۹۶-۱۱۰	» مائده آیات ۶۵-۸۲
» كهف آية ۴۳	» اعراف آية ۱۶۳
» طه آیات ۷-۸۴-۱۰۱-۱۱۰-۱۱۳	مآخذ قرآنی گفتار بیستم
» حج آیات ۶-۴۰-۶۱-۶۵-۷۴	(اصحاب الفیل)
» مؤمنون آية ۱۱۷	سورة فیل آیات ۱ تا ۵
» نور آیات ۲۰-۲۵-۳۵	مآخذ قرآنی گفتار بیست و یکم
» فرقان آیات ۶۰-۶۱	(اصحاب القریه)
» نمل آیات ۹-۱۰-۳۷	سورة یس آیات ۱۲ تا ۲۵
» روم آیات ۴۹-۵۳	مآخذ قرآنی گفتار بیست و دوم
» لقمان آیات ۲۷-۲۹	(اصحاب الکهف)
» الم سجدہ آية ۵	سورة كهف آیعمای ۲۱ تا ۸
» احزاب آیات ۳۹-۵۲	مآخذ قرآنی گفتار بیست و سوم (الله)
» سبا آیات ۳-۱۰-۴۰-۴۷	سورة فاتحه آية ۱ تا ۴
» فاطر (ملائکة) آیات ۳۹-۵۲	» بقره آیات ۱۸-۹۰-۱۰۴-۱۱۱-
» ص آیات ۸-۲۴-۶۵-۶۶-۸۱	۱۲۷-۱۴۳-۱۶۰-۱۸۲-۲۰۸-۲۳۳-
» زمر آیات ۶-۷-۳۸-۴۷	۲۶۷-۲۵۹-۲۵۶-۲۳۸
» مؤمن آیات ۲-۱۶-۲۱-۴۵-۴۷	» آل عمران آیات ۱-۳-۶-۱۳-۱۹-۲۵-



### ماخذ قرآنی گفتار بیست و پنجم (الیسع)

سورة انعام آیه ۸۶

» ص آیه ۴۸

### ماخذ قرآنی گفتار بیست و ششم (انجیل)

سورة آل عمران آیات ۲-۴۳-۵۴-۵۶

» توبه آیه ۱۴۶

» فتح آیه ۲۹

» حدید آیه ۲۷

» صف آیه ۶

### ماخذ قرآنی گفتار بیست و هفتم (ایوب)

سورة نساء آیه ۱۸۶

» انعام آیه ۴۸

» انبیاء آیتین ۸۳ و ۸۴

### ماخذ قرآنی گفتار بیست و هشتم (بابل)

سورة بقره آیه ۱۰۳

### ماخذ قرآنی گفتار بیست و نهم (بدر)

سورة آل عمران آیات ۱۱۹ تا ۱۲۱

» انفال آیات ۱۸ تا ۳۸ و ۴۷

### ماخذ قرآنی گفتار سی ام (بعل)

سورة بقره آیه ۲۲۸

» هود آیه ۷۵

» نور آیه ۳۱

» صافات آیه ۲۵

### ماخذ قرآنی گفتار سی و یکم (تبع)

سورة دخان آیه ۳۶

» ق آیه ۳۱

### ماخذ قرآنی گفتار سی و دوم

#### تورات (توریه)

سورة آل عمران آیات ۳-۴۸-۵۰-۵۵-۶۵-۹۳

۵۸-۶۷-۹۴

سورة شوری آیات ۲-۹-۱۸-۲۶

» زخرف آیه ۱۸

» جائیه آیات ۲۳-۳۶

» طور آیه ۲۸

» نجم آیه ۱۹

» قمر آیات ۴۲-۵۵

» الرحمن آیات ۱-۲۷-۷۸

» واقعه آیات ۶۶-۷۳

» حدید آیات ۴-۶۴

» مجادله آیه ۱

» حشر آیات ۲-۱۰-۲۲-۲۳-۲۴

( چندین صفت از صفات الهی در آیات

۲۲-۲۳-۲۴ این سوره مذکور است )

» جمعه آیه‌های ۱-۸

» تغابن آیه‌های ۲-۱۸

» ملک آیه ۱۹

» الحاقه آیه ۵۲

» جن آیه ۲۶

» نوح آیه ۹

» انفطار آیه ۶

» بروج آیات ۱۲-۱۴-۱۵-۱۶-۲۰

» تین آیه ۸

» اخلاص آیات ۲-۳

» ناس آیه ۳

### ماخذ قرآنی گفتار بیست و چهارم

#### (الیاس)

سورة انعام آیه ۸۵

» صافات آیات ۱۲۲ تا ۱۳۰

» کهف آیات ۵۹ تا ۸۱

مآخذ قرآنی گفتارسی و چهارم (جالوت)

سورة بقره آیات ۲۴۷ تا ۲۵۹

مآخذ قرآنی گفتارسی و پنجم (جبریل)

سورة بقره آیتین ۹۰-۹۱

» شعراء آیه ۱۹۳

» نجم آیات ۵ تا ۲۲

» تحریم آیه ۴

» تکویر آیات ۲۰ تا ۲۲

مآخذ قرآنی گفتارسی و ششم

(جودی)

سورة هود آیه ۴۴

مآخذ قرآنی گفتارسی و هفتم (جهنم)

سورة بقره آیات ۲۴-۱۱۹

» آل عمران آیات ۱۶۱-۱۹۷

» نساء آیات ۵۵-۵۶-۹۳-۹۷-۱۵۵

» ۱۲۱-۱۴۰-۱۴۵-۱۶۹

» مائده آیات ۱۰-۸۶

» اعراف آیات ۱۸-۴۱-۱۷۹

» انفال آیات ۱۶-۳۶-۳۷

» توبه آیات ۳۵-۴۹-۶۳-۶۸-۷۳

» ۸۱-۹۵-۱۰۹-۱۱۳

» هود آیات ۱۰۶-۱۱۹

» رعد آیه ۱۸

» ابراهیم آیات ۱۶-۲۹

» حجر آیتین ۲۳-۴۴

» نحل آیه ۲۹

» اسری آیهای ۸-۱۸-۳۹-۶۳-۹۷

» کهف آیهای ۱۰۲-۱۰۶

» مریم آیهای ۶۸-۸۶

» طه آیه ۷۴

» انبیاء آیات ۲۹-۹۸

» حج آیه ۵۱

سورة مائده آیات ۴۳-۴۴-۴۶-۶۶-۶۸-

۱۱۰

سورة اعراف آیه ۱۵۷

» توبه آیه ۱۱۱

» ابراهیم آیه ۲۴

» انبیاء آیه ۱۰۵

» فتح آیه ۲۹

» صف آیه ۶

» جمعه آیه ۵

مآخذ قرآنی گفتارسی و سوم (ثمود)

سورة اعراف آیات ۷۳ تا ۷۹

» توبه آیه ۶۹

» هود آیهای ۶۱ تا ۹۵ و ۶۸

» ابراهیم آیه ۹

» اسری آیه ۵۹

» حج آیه ۴۲

» فرقان آیه ۳۸

» شعراء آیات ۱۴۱ تا ۱۵۷

» نمل آیات ۴۵ تا ۵۲

» عنکبوت آیه ۳۸

» ص آیه ۱۳

» مؤمن (غافر) آیه ۳۱

» فصلت آیات ۱۳-۱۷

» ق آیه ۱۲

» ذاریات آیات ۴۳ تا ۴۵

» نجم آیه ۵۱

» قمر آیات ۲۳ تا ۳۰

» حاقه آیتین ۴-۵

» بروج آیه ۱۸

» فجر آیه ۹

» شمس آیات ۱۱ تا ۱۵

سورة مؤمنون آية ۱۰۳	سورة مطففين آية ۱۶
» فرقان آيتين ۵۶ و ۳۴	» بروج آية ۱۰
» شعراء آية ۹۱	» غاشية آیات ۷ تا ۲
» عنكبوت آيتين ۶۸ و ۵۴	» اعلی آية ۱۱
» سجده آية ۱۳	» فجر آية ۲۷
» فاطر آية ۳۶	» علق آية ۱۸
» يس آية ۶۳	» بينه آية ۶
» صافات آیات ۲۳-۵۵-۶۴ تا ۶۸	» قارعه آية ۷ تا آخر
۱۶۳-۹۷	» نکاتر آية ۶
» ص آيمعای ۸۵-۵۶	ماخذ قرآنی گفتارسی و هشتم (حجر)
» زمر آیات ۳۲-۶۰-۷۱-۷۲	سورة حجر آية ۸۰
» مؤمن (غافر) آیات ۷-۲۹-۶۰-۷۶	ماخذ قرآنی گفتارسی و نهم (حنيف)
» زخرف آية ۷۴	سورة بقره آية ۱۲۹
» دخان آيتين ۵۶ و ۴۷	» آل عمران آيتين ۶۰-۸۹
» جاثیه آية ۱۰	» نساء آية ۱۲۴
» فتح آية ۷	» انعام آيمعای ۷۹-۱۶۲
» ق آیات ۲۱ و ۲۲ و ۳۰	» یونس آية ۳۹
» طور آيتين ۱۸ و ۱۳	» حج آية ۳۲
» الرحمة آیات ۳۴ تا ۴۵	» روم آية ۱۹
» واقعه آیات ۲۰-۴۱-۴۲-۴۳-۹۴	» بينه آية ۴
» حديد آية ۱۹	ماخذ قرآنی گفتارچهل (حنين)
» مجادله آية ۸	سورة توبه آیات ۲۵ تا ۲۷
» تحریم آيتين ۶-۹	ماخذ قرآنی گفتارچهل و یکم (داود)
» ملک آية ۶	سورة بقره آية ۲۵۲
» حاقه آية ۳۱	» نساء آية ۱۶۱
» جن آيمعای ۲۳ و ۱۵	» مائده آيتين ۷۲ و ۸۳
» مزمل آية ۱۲	» انعام آية ۸۴
» مدثر آية ۳۰	» اسراى آية ۸۴
» نبا آیات ۲۱ تا ۲۶	» انبياء آیات ۷۸ تا ۸۰
» نازعات آيتين ۳۶ و ۳۹	» نمل آيتين ۱۵ و ۱۶
» تکویر آية ۱۲	» سبا آيتين ۱۰ و ۱۲
» انفطار آية ۱۴	» ص آيتين ۱۷ تا ۲۶

مآخذ قرآنی گفتار چهل و دوم  
(ذوالقرنین)

سوره کهف آیات ۸۲ تا ۹۶

مآخذ قرآنی گفتار چهل و سوم  
(ذوالکفل)

سوره بقره آیات ۲۴۴-۲۴۵

« انبیاء آیه ۸۵ »

« ص آیات ۴۷-۴۸ »

مآخذ قرآنی گفتار چهل و چهارم  
(رمضان و لیلۃ القدر)

سوره بقره آیات ۱۸۵ تا ۱۸۸

« انفال آیه ۴۲ »

« توبه » ۳۷

« دخان آیات ۱ تا ۶ »

« قدر » ۱ تا ۵

مآخذ قرآنی گفتار چهل و پنجم (روم)

سوره روم آیات ۱ تا ۴

مآخذ قرآنی گفتار چهل و ششم (زبور)

سوره آل عمران آیه ۱۸۴

« نساء » ۱۶۱

« ابراهیم آیات ۲۴-۲۵ »

« نحل آیه ۴۴ »

« اسراء » ۵۲

« کهف آیات ۴۵-۴۶ »

« انبیاء آیه ۱۰۵ »

« شعراء » ۱۹۶

« فاطر » ۲۵

« قمر آیات ۴۳-۵۲ »

مآخذ قرآنی گفتار چهل و هفتم  
(ذکر یا)

سوره آل عمران آیات ۳۷ تا ۴۸

« انعام آیه ۸۵ »

سوره مریم آیات ۲ تا ۲۱

« انبیاء آیات ۸۸-۹۰ »

مآخذ قرآنی گفتار چهل و هشتم (زید)

سوره احزاب آیه ۴ و آیات ۳۷ تا ۴۰

مآخذ قرآنی گفتار چهل و نهم (سامری)

سوره اعراف آیات ۱۴۸ تا ۱۵۴

« طه » ۸۵ تا ۹۸

مآخذ قرآنی گفتار پنجاهم (سبا)

سوره نمل آیات ۲۰ تا ۴۵

« سبا » ۱۴ تا ۲۱

مآخذ قرآنی گفتار پنجاه و یکم

(سلسبیل)

سوره انسان آیه ۱۸

مآخذ قرآنی گفتار پنجاه و دوم

(سلیمان)

سوره بقره آیه ۹۶

« نساء » ۱۶۱

« انعام » ۸۴

« انبیاء آیات ۷۸ تا ۸۳ »

« نمل » ۱۵ تا ۴۵

« سبا » ۱۱ تا ۱۳

« ص » ۲۰ تا ۴۰

مآخذ قرآنی گفتار پنجاه و سوم (سواع)

سوره نوح آیه ۲۳

مآخذ قرآنی گفتار پنجاه و چهارم (سینا)

سوره بقره آیات ۶۳-۹۳

« اعراف » ۱۳۹-۱۴۰-۱۷۰

« مؤمنون آیه ۲۰ »

« طور آیه ۱ »

« تین آیه ۲ »

سورة فرقان آية ۳۸	ماخذقر آنی گفتار پنجاه و پنجم (شعری)
« شعراء آیات ۱۲۳ تا ۱۴۰ »	سورة نجم آية ۲۹
« عنكبوت آية ۳۸ »	ماخذقر آنی گفتار پنجاه و ششم (شعیب)
« ص « ۱۲ »	سورة اعراف آیات ۸۴ تا ۹۳
« مؤمن (غافر) آية ۳۱ »	« هود « ۸۴ تا ۹۵ »
« فصلت آیات ۱۳ تا ۱۶ »	« حجر آية ۷۸ »
« احقاف « ۲۱ تا ۲۶ »	« شعرا آیات ۱۷۶ تا ۱۹۰ »
« ق آية ۱۳ »	« قصص « ۲۲-۲۸ »
« ذاریات آیات ۴۱-۴۲ »	« عنكبوت آية ۳۶ »
« نجم آية ۵۰ »	ماخذقر آنی گفتار پنجاه و هفتم (صابئین)
« قمر آیات ۱۸ تا ۲۶ »	سورة بقره آية ۶۲
« حاقه « ۴ تا ۷ »	« مائده « ۷۲ »
« حجر « ۶-۷ »	« حج « ۱۷ »
ماخذقر آنی گفتار شصت و سوم (عدن)	ماخذقر آنی گفتار پنجاه و هشتم (صالح)
سورة اعراف آیات ۴۲ تا ۴۶	(رجوع شود بـماخذقر آنی ثمود)
« توبه آية ۷۳ »	ماخذقر آنی گفتار پنجاه و نهم (صفا)
« رعد « ۲۳ »	سورة بقره آية ۱۵۸
« حجر آیات ۴۵ تا ۴۸ »	ماخذقر آنی گفتار شصتم (طاغوت)
« نحل آية ۳۳ »	سورة بقره آیات ۲۵۷-۲۵۹
« كهف آیات ۳۰-۱۰۷ »	« نساء آیات ۵۱-۵۴-۶۳-۷۸ »
« مریم آية ۶۲ »	« مائده آية ۶۵ »
« طه « ۷۸ »	« نحل آية ۳۸ »
« مؤمنون آية ۱۱ »	« زمر « ۱۹ »
« فاطر آية ۳۰ »	ماخذقر آنی گفتار شصت و یکم (طالوت)
« ص « ۵۰ »	سورة بقره آیات ۲۴۷ تا ۲۵۲
« مؤمن « ۸ »	ماخذقر آنی گفتار شصت و دوم (عاد)
« محمد « ۱۵ »	سورة اعراف آیات ۶۵ تا ۷۲-۷۴
« الرحمن آیات ۴۶ تا ۷۸ »	« توبه آية ۷۰ »
« واقعه آیات ۱۰ تا ۴۰ »	« هود آیات ۵۰ تا ۶۰ »
« صف آية ۱۲ »	« ابراهیم آية ۹ »
« انسان آیات ۱۲ تا ۲۲ »	« حج « ۴۲ »

سوره شوری آیه ۱۱	«
زخرف آیات ۶۱ تا ۶۵	«
حدید آیه ۲۷	«
صف آیات ۱۴ و ۱۵	«
تحریم آیه ۱۲	«
<b>مآخذ قرآنی گفتار شصت و نهم (فرعون)</b>	
سوره بقره آیات ۴۹ و ۵۰	«
آل عمران آیه ۱۱	«
اعراف آیعی ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۹	«
۱۱۳-۱۲۳-۲۲۷-۱۳۰-۱۳۷-۱۴۱	«
انفال آیعی ۵۲-۵۴	«
یونس آیات ۷۵-۷۹-۸۳-۸۸-۹۰	«
هود آیه ۹۷	«
ابراهیم آیه ۶	«
اسراء آیات ۱۰۱-۱۰۲	«
طه « ۲۴-۴۳-۶۰-۷۸-۷۹	«
مؤمنون آیه ۴۶	«
شعراء آیات ۱۶-۲۳-۴۱-۴۴-۵۳	«
نمل آیه ۱۱	«
قصص آیات ۳-۴-۶-۸-۹-۳۲-۳۸	«
عنکبوت آیه ۳۹	«
ص « ۱۲	«
مؤمن (غافر) آیات ۲۴-۲۶-۲۸-	«
۲۹-۳۷-۳۹-۴۵-۴۶	«
زخرف آیات ۴۶-۵۱	«
دخان آیات ۱۵-۳۱	«
ق آیه ۱۳	«
ذاریات آیه ۳۸	«
قمر « ۴۱	«
تحریم « ۱۱	«
حاقه « ۹	«

سوره نبا آیات ۳۱ تا ۳۹	«
« غاشیه » ۸ تا ۱۶	«
« بینه آیه ۷	«
<b>مآخذ قرآنی گفتار شصت و چهارم (عرب)</b>	
سوره توبه آیات ۹۱-۹۸-۹۷-۱۰۰-	«
۱۰۲-۱۲۱	«
« احزاب آیه ۲۰	«
« فتح آیات ۱۱-۱۶	«
« حجرات آیه ۱۴	«
<b>مآخذ قرآنی گفتار شصت و پنجم (عزی)</b>	
سوره نجم آیه ۱۹ تا ۲۱	«
<b>مآخذ قرآنی گفتار شصت و ششم (عزیر)</b>	
سوره بقره آیه ۲۶۱	«
« توبه » ۳۱	«
<b>مآخذ قرآنی گفتار شصت و هفتم (عمران)</b>	
سوره آل عمران آیات ۳۰ تا ۳۲	«
« مریم آیه ۲۹	«
« تحریم » ۱۲	«
<b>مآخذ قرآنی گفتار شصت و هشتم (عیسی)</b>	
سوره بقره آیعی ۸۷-۱۳۰-۲۵۴	«
« آل عمران آیات ۴۲ تا ۶۱-۸۴	«
« نساء آیات ۱۵۶ تا ۱۵۸-۱۶۱-	«
۱۶۹-۱۷۰	«
« مائده آیعی ۱۹-۴۶-۴۷-۷۲-	«
۷۵-۸۲-۱۰۹-۱۱۹	«
« انعام آیه ۸۵	«
« توبه » ۳۱	«
« مریم آیات ۱۴ تا ۳۴	«
« مؤمنون آیه ۵۰	«
« احزاب » ۷	«

سورة نمل آیهای ۸ تا ۷۶-۹۲

« قصص آیات ۲-۳-۸۵ »

« روم آیه ۸۵ »

« لقمان آیات ۲-۳ »

« سجده آیات ۲-۳ »

« سبا آیه ۳۱ »

« یس آیهای ۲-۶۹ »

« ص آیات ۲ تا ۴ »

« زمر آیات ۱-۲-۲۳-۲۷-۲۸ »

« مؤمن (غافر) آیه ۲ »

« فصلت آیات ۲ تا ۴-۲۶-۴۴ »

« شوری آیات ۳ تا ۷ »

« زخرف آیات ۲ تا ۴-۳۱-۳۲ »

« دخان آیات ۱ تا ۹ »

« جاثیه آیه ۲ »

« احقاف آیهای ۲-۲۹ »

« محمد آیه ۲۰-۲۴ »

« ق آیات ۱-۲-۴۵ »

« طور آیات ۱-۲-۳ »

« قمر آیات ۱۷-۲۲-۳۲-۴۰ »

« الرحمن آیات ۱-۲ »

« واقعه آیات ۷۷ تا ۹۲ »

« حشر آیه ۲۱ »

« جن آیات ۱-۲ »

« مزمل آیات ۱-۴ »

« قیامة آیات ۱۷-۱۸ »

« انسان آیه ۲۳ »

« انشقاق آیات ۲۱-۲۲ »

« بروج آیات ۲۱-۲۲ »

« قدر آیات ۱ تا ۵ »

سورة مزمل آیات ۱۵-۱۶

« نازعات آیات ۱۷ تا ۲۰ »

« بروج آیه ۱۸ »

« فجر آیات ۱۰-۱۱ »

ماخذ قرآنی گفتار هفتادم (قارون)

سورة قصص آیات ۷۶ تا ۸۲

« عنکبوت آیه ۳۹ »

« مؤمن (غافر) آیه ۳۹ »

ماخذ قرآنی گفتار هفتاد و یکم (قرآن)

سورة بقره آیات ۲-۲۳-۵۳-۱۰۶-۱۸۵

« آل عمران آیات ۲-۷ »

« نساء آیه ۸۲ »

« مائده آیات ۱۰۱-۱۰۲ »

« انعام آیات ۲۹-۳۰ »

« اعراف آیات ۲-۳-۴-۲۰ »

« انفال آیات ۴۱-۴۹ »

« توبه آیات ۶۴-۸۶-۱۱۱-۱۲۲-۱۲۷ »

« یونس آیات ۲-۳-۱۵-۳۷-۳۷-۶۱ »

« هود آیات ۲-۳ »

« یوسف آیات ۲ تا ۴ »

« زمر آیات ۲-۳۱-۳۹ »

« ابراهیم آیه ۲ »

« حجر آیات ۱-۹-۸۷-۹۱ »

« نحل آیه ۹۸ »

« اسراء آیات ۶-۹-۴۱-۴۵-۴۶ »

« کهف آیات ۱-۲-۴-۵-۱۰۶-۸۹-۸۸-۸۲-۷۸ »

« طه آیات ۱-۲-۳-۱۱۳-۱۱۴ »

« انبیاء آیات ۱۰-۴۸ »

« نور آیه ۱ »

« فرقان آیهای ۱-۳۰-۳۲ »

« شعرا آیات ۲-۱۹۲-۲۰۱ »

مآخذ قرآنی گفتار هفتاد و دوم (قریش)

سورة قریش آیات ۵ تا ۱

مآخذ قرآنی گفتار هفتاد و سوم (کعبه)

سورة بقره آیات ۱۱۹ تا ۱۲۳

آل عمران آیتین ۹۶-۹۷

مائده آیات ۹۶ تا ۹۸

حج « ۲۶ تا ۳۱

مآخذ قرآنی گفتار هفتاد و چهارم (لات)

سورة نجم آیه ۱۹

مآخذ قرآنی گفتار هفتاد و پنجم (لقمان)

سورة لقمان آیات ۱۱ تا ۱۹

مآخذ قرآنی گفتار هفتاد و ششم (لوط)

سورة انعام آیه ۸۶

اعراف آیات ۸۰ تا ۸۴

هود « ۷۰ تا ۸۳-۸۹

حجر « ۵۸ تا ۷۴

انبیاء « ۷۱ تا ۷۵

حج آیه ۴۳

شعرا آیات ۱۶۰ تا ۱۷۴

نمل آیات ۵۴ تا ۵۸

عنکبوت آیات ۲۶ تا ۳۵

صافات « ۱۳۳ تا ۱۳۸

ص آیه ۱۳

ق « ۱۳

قمر آیات ۳۳ تا ۴۰

تحریم آیه ۱۰

مآخذ قرآنی گفتار هفتاد و هفتم (مالک)

سورة زخرف آیه ۷۷

مآخذ قرآنی گفتار هفتاد و هشتم

(مجوس)

سورة حج آیه ۱۷

مآخذ قرآنی گفتار هفتاد و نهم (محمد)

سورة آل عمران آیه ۱۳۶

سورة اسراء آیه ۷۹

احزاب « ۴۰

محمد (قتال) « ۲

فتح « ۲۹

صف « ۶

مآخذ قرآنی گفتار هشتادم (مدین)

رجوع شود بمآخذ قرآنی شعب

مآخذ قرآنی گفتار هشتاد و یکم (مدینه)

سورة توبه آیات ۱۰۲-۱۲۱

احزاب آیات ۱۳-۶۰-۶۳

مآخذ قرآنی گفتار هشتاد و دوم (مریم)

سورة بقره آیه ۲۵۴

آل عمران آیات ۳۱ تا ۴۲-۴۵-۱۵۶-

۱۶۹

سورة نساء آیه‌های ۱۰۹-۱۶۹

مائده آیات ۲۹-۵۰-۷۶-۷۷-۷۹-

۱۰۹-۱۱۰-۱۱۲-۱۱۴-۱۱۸-

سورة توبه آیه ۳۱

مریم آیات ۱۶ تا ۳۰

مؤمنون آیات ۵۲-۹۲

احزاب آیه ۷

زخرف « ۵۷

صف « ۲۷

تحریم آیه ۱۲

مآخذ قرآنی گفتار هشتاد و سوم

(مسجد اقصی)

سورة اسراء آیتین ۱-۲

مآخذ قرآنی گفتار هشتاد و چهارم

(مسجد الحرام)

سورة بقره آیات ۱۰۸-۱۴۴-۱۴۹-۱۵۰-

۱۹۸-۲۷۰

مائده آیه ۲



سوره ابراهيم آیات ۸ تا ۵	سوره انفال آیه ۳۴
« اسراء » ۲ تا ۷-۱۰۱	« توبه آیات ۷-۱۹-۲۷
« كهف » ۶۰ تا ۷۲	« اسراء » ۱-۲
« مريم » ۵۱	« حج آیه ۲۵
« طه » ۹ تا ۱۰۱	« فتح آيمعای ۲۵-۲۷
« انبياء آیه ۴۸	ماخذ قرآنی گفتار هشتاد و پنجم (مصر)
« حج » ۴۴	سوره بقره آیه ۵۷
« مؤمنون آیات ۴۵ تا ۴۹	« يوسف آيمعای ۲۱-۱۰۰
« فرقان آيتين ۳۵-۳۶	« هود آیه ۸۷
« شعرا آیات ۱۰ تا ۶۸	« زخرف » ۵۰
« نمل آیات ۲ تا ۱۴	ماخذ قرآنی گفتار هشتاد و هشتم (مکه)
« قصص آیات ۳ تا ۴۶-۷۶	سوره آل عمران آیه ۹۶
« عنكبوت آیه ۳۹	« انعام » ۹۳
« سجد آیه ۲۳	« فتح » ۲۴
« احزاب آيمعای ۷-۶۹	ماخذ قرآنی گفتار هشتاد و هفتم
« صافات آیات ۱۱۴ تا ۱۲۰	(ملك الموت)
« مؤمن (غافر) آیات ۲۳ تا ۳۹-۵۳-۵۴	سوره نساء آیه ۷۸
« فصلت آیه ۴۵	« سجد » ۱۱
« شوری آیه ۱۳	« نازعات آيتين ۱-۲
« زخرف آیات ۴۶ تا ۵۴	ماخذ قرآنی گفتار هشتاد و هشتم (منات)
« احقاف آيمعای ۱۲۰-۱۳۰	سوره نجم آیه ۲۰
« ذاریات آیات ۳۸ تا ۴۲	ماخذ قرآنی گفتار هشتاد و نهم (موسی)
« نجم آیه ۳۶	سوره بقره آیات ۴۹ تا ۸۷ و آیات ۹۲-۱۰۸-
« صف آیه ۵	۱۳۶-۲۴۶-۲۴۸
« نازعات آیات ۱۵ تا ۱۸	سوره آل عمران آیه ۸۴
« اعلى آیه ۱۹	« نساء آيمعای ۱۵۳-۱۶۲
ماخذ قرآنی گفتار نودم (میکال)	« مائده آیات ۲۰ تا ۲۷
سوره بقره آیه ۲۳	« انعام » ۸۴-۹۱-۱۵۴
ماخذ قرآنی گفتار نود و یکم	« اعراف » ۱۰۳ تا ۱۶۲
(نسر-ود-يعوق-يعوث)	« یونس » ۷۵ تا ۹۰
سوره نوح آیه ۲۳	« هود » ۱۷-۹۶ تا ۹۹-۱۱۰

## مآخذ قرآنی گفتار نود و دوم (نصاری)

سورة بقره آیات ۱۱۱-۱۱۳-۱۲۰-۱۳۵-۱۴۰

سورة آل عمران آیه ۶۷

« مائده آیات ۱۴-۱۸-۵۱-۶۹-۸۲ »

## مآخذ قرآنی گفتار نود و سوم (نوح)

سورة آل عمران آیه ۳۳

« نساء آیه ۱۶۱ »

« انعام آیه ۸۴ »

« اعراف آیات ۵۹ تا ۶۲ »

« توبه آیه ۷۰ »

« هود آیات ۲۴ تا ۴۹-۸۹ »

« ابراهیم آیه ۹ »

« الاسراء آیات ۳-۱۷ »

« مریم آیه ۵۸ »

« انبیاء آیتین ۷۶-۷۷ »

« حج آیه ۴۲ »

« مؤمنون آیات ۲۳ تا ۳۰ »

« فرقان آیه ۳۷ »

« شعراء آیات ۱۰۶ تا ۱۲۲ »

« عنکبوت آیه ۱۴ »

« احزاب آیه ۷ »

« صافات آیات ۷۵ تا ۸۰ »

« مؤمن (غافر) آیات ۵-۳۱ »

« ق آیه ۱۳ »

« ذاریات آیه ۴۶ »

« نجم آیه ۵۲ »

« قمر آیات ۹ تا ۱۷ »

« حدید آیه ۲۶ »

« تحریم آیه ۱۰ »

« نوح آیات ۱ تا ۲۸ »

مآخذ قرآنی گفتار نود و چهارم  
(وادی الایمن)

سورة طه آیه ۱۲

« قصص آیه ۳۰ »

« نازعات آیه ۱۶ »

مآخذ قرآنی گفتار نود و پنجم  
(هاروت و ماروت)

سورة بقره آیه ۱۰۲

## مآخذ قرآنی گفتار نود و ششم (هارون)

سورة بقره آیه ۲۴۸

« نساء آیه ۱۶۱ »

« انعام آیه ۸۴ »

« اعراف آیات ۱۲۲-۱۴۲ »

« یونس آیه ۷۵ »

« مریم آیه ۲۸ »

« طه آیات ۳۰-۷۰ تا ۹۲ »

« انبیاء آیه ۴۸ »

« مؤمنون آیه ۴۵ »

« فرقان آیه ۳۵ »

« شعراء آیات ۱۳-۴۸ »

« قصص آیه ۳۴ »

« صافات آیات ۱۱۴-۱۲۰ »

## مآخذ قرآنی گفتار نود و هفتم (هامان)

سورة قصص آیات ۶-۸-۳۸

« عنکبوت آیه ۳۹ »

« مؤمن (غافر) آیات ۲۴-۳۶ »

## مآخذ قرآنی گفتار نود و هشتم (هود)

رجوع شود بمآخذ قرآنی عاد

مآخذ قرآنی گفتار نود و نهم  
(یاجوج و مأجوج)

سورة کهف آیه ۹۴

« انبیاء آیه ۹۶ رجوع شود بمآخذ قرآنی

(ذوالقرنین)

سورة آل عمران آیهای ۳۲-۳۶-۴۶-۵۶-

۱۸۶-۶۰

سورة نساء آیهای ۷۸-۹۸-۱۰۲-۱۶۲-

« مائده ۱۲-۲۶-۳۱-۶۱ »

« انعام آیه ۹۴ »

« اعراف آیهای ۱۶۹-۱۷۵ »

سورة انفال آیه ۵۱

سورة توبه آیهای ۴۱-۵۰-۵۹-۷۷-۱۰۴-

۱۱۶-۱۰۹-۱۰۸

سورة هود آیهای ۴۵-۷۶-

سورة يوسف آیهای ۷-۹-۲۰-۲۲-۲۷-

۵۲-۴۳

سورة زمر آیهای ۴۴

سورة حجر آیهای ۹۸

سورة نحل آیهای ۷۹-۹۵-۱۰۶-

سورة کهف آیهای ۸-۱۹-۲۸-۳۲-

۶۵-۶۰

سورة مريم آیه ۶۸

سورة انبياء آیه ۷۵

سورة حج آیهای ۲۱-۲۷-

سورة نور آیهای ۱۲-۱۳-

سورة فرقان آیه ۲۹

سورة نحل آیهای ۱۰-۲۴-۴۱-۵۰-

سورة قصص آیهای ۷-۸-۹-۱۴-۱۵-۱۹-

۲۴

سورة لقمان آیهای ۱۳-۱۵-

سورة الم سجده آیه ۱۹

سورة احزاب آیهای ۳۴-۳۸-۶۰-

سورة سبا آیه ۱۷

سورة يس آیهای ۱۲-۱۳-۱۷-۱۸-

ماخذ قرآنی گفتار صدم (یحیی)

سورة آل عمران آیات ۳۹ تا ۲۱

« انعام آیه ۸۵ »

« مريم آیات ۱۵ تا ۷ »

« انبياء آیه ۳۰ »

ماخذ قرآنی گفتار صد و یکم (یونس)

سورة نساء آیه ۱۶۱

« انعام آیه ۸۶ »

« یونس آیه ۹۶ »

« انبياء آیتین ۸۶-۸۷ »

« صافات آیات ۱۳۹ تا ۱۴۸ »

ماخذ قرآنی گفتار صد و دوم (یوسف)

سورة انعام آیه ۸۴

« یوسف آیات ۴ تا ۱۱۰ »

« مؤمن (غافر) آیه ۳۴ »

ماخذ قرآنی گفتار صد و سوم (یهود)

سورة بقره آیهای ۶۲-۱۱۱-۱۱۳-۱۲۰-

۱۴۰-۱۳۵

سورة آل عمران آیه ۶۷

« نساء آیهای ۴۶-۱۵۸ »

« مائده آیهای ۱۸-۴۱-۴۴-۵۱-۶۴- »

۸۲-۶۹

سورة انعام آیه ۱۴۶

« اعراف آیه ۱۵۶ »

« توبه آیه ۳۰ »

« نحل آیه ۱۱۸ »

« حج آیه ۱۷ »

« جمعه آیه ۶ »

ماخذ قرآنی گفتار صد و چهارم

(اعلام مبهمه قرآنی)

سورة بقره آیهای ۳۴-۴۱-۵۶-۶۹-

۱۲۷-۱۳۱-۲۰۱-۲۰۴-۲۵۶-۲۶۱-۲۹۲-

سوره زمر آیه ۵۵	سوره مدثر آیه ۱۲
سوره زخرف آیه ۳۰	سوره عبس آیه ۱
سوره ق آیه ۴۰	سوره بروج آیه ۴
سوره مجادله آیه ۱	سوره علق آیه ۱۰
سوره تحریم آیات ۱ تا ۳-۱۱	سوره همزه آیات ۱ تا ۴
سوره معارج آیه ۱	سوره ایل لهب آیه ۴
سوره نوح آیه ۳۰	سوره نصر آیات ۱ تا ۳

## مناجم عربي

- ١ - الاتقان في علوم القرآن - تأليف جلال الدين سيوطي متوفى بسال ٩١٠ هجرى طبع قاهره سال ١٣٦٠ هجرى .
- ٢ - اخبار الدول وتذكار الاول - تأليف بدر الدين حسن حلبى متوفى بسال ٧٧٩ هجرى .
- ٣ - اخبار الطوال - تأليف ابو حنيفه احمد بن داود دينورى متوفى بسال ٢٩٠ هجرى - طبع بغداد .
- ٤ - اسرار المحبه ( تفسير سورة يوسف ) - تأليف امام احمد غزالى متوفى بسال ٥٢٠ هجرى .
- ٥ - الاصابه في تمييز الصحابه - تأليف ابن حجر عسقلانى ( شهاب الدين ابو الفضل احمد بن على ) متوفى بسال ٨٥٢ هجرى - طبع مصر سال ١٣٢٣ هجرى .
- ٦ - الاصنام - تأليف ابي المنذر هشام بن محمد بن السائب الكلى متوفى بسال ٢٠٦ يا ٢٠٤ هجرى - طبع قاهره سال ١٣٣٢ قمرى .
- ٧ - الاغانى - تأليف ابو الفرج اصفهاني ( على بن الحسين ) متوفى بسال ٣٥٦ هجرى .
- ٨ - اقرب الموارد - تأليف سعيد الخورى لبنانى - طبع بيروت سال ١٨٨٩ ميلادى .
- ٩ - الله - تأليف عباس عقاد - طبع دار المعارف مصر .
- ١٠ - تاريخ الاله - تأليف فاروق دملوجى .
- ١١ - تاريخ دول العرب - تأليف محمد طلعت حرب ، عضو اداره جغرافياى خديوى مصر - طبع قاهره سال ١٣٤٣ هجرى .
- ١٢ - تاريخ طبرى ( تاريخ الامم و الملوك ) تأليف محمد بن جرير متوفى بسال ٣١٠ هجرى - طبع مصر سال ١٣٥٧ قمرى .
- ١٣ - تاريخ يعقوبى - تأليف احمد بن ابي يعقوب كاتب معروف بابن واضح اخبارى متوفى بعد از سال ٢٩٢ هجرى - طبع بيروت سال ١٣٧٥ قمرى .
- ١٤ - تاريخ اليمن - تأليف دكتور احمد فخري .
- ١٥ - تاويلات - تأليف عبدالرزاق بن على بن حسن لاهيجى متوفى بسال ١٠٥١ هجرى .
- ١٦ - ترجمه دائرة المعارف اسلامى .

- ۱۷ - تفسیر بیضاوی ( انوار التنزیل و اسرار التأویل ) - تألیف قاضی ناصرالدین عبدالله ابن عمر بیضاوی متوفی بسال ۶۸۵ هجری .
- ۱۸ - تفسیر تیان - تألیف شیخ محمد بن حسن طوسی متوفی بسال ۳۶۰ هجری - طبع تهران سال ۱۳۶۵ قمری .
- ۱۹ - تفسیر جامع البیان - تألیف محمد بن جریر طبری .
- ۲۰ - تفسیر جلالین - تألیف جلال الدین محمد بن احمد محلی و جلال الدین عبدالرحمن سیوطی - طبع مصر سال ۱۳۰۰ قمری .
- ۲۱ - تفسیر جواهر القرآن - تألیف شیخ طنطاوی - چاپ مصر .
- ۲۲ - تفسیر صافی - تألیف ملا محسن فیض کاشانی (محمد بن مرتضی) - متوفی بسال ۱۰۹۱ هجری - چاپ تهران .
- ۲۳ - تفسیر کبیر - تألیف امام فخر رازی (محمد بن عمر بن حسین) معروف به ابن خطیب - متوفی بسال ۶۰۶ هجری ( اکمال این تفسیر بوسیله نجم الدین قمولی و شهاب الدین خوبی صورت پذیرفته است ) .
- ۲۴ - تفسیر کشاف - تألیف جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر خوارزمی زمخشری متوفی بسال ۵۳۸ هجری .
- ۲۵ - تفسیر مجمع البیان - تألیف ابوعلی حسن طبرسی متوفی بسال ۵۴۸ هجری .
- ۲۶ - تفسیر مراغی - تألیف احمد مصطفی مراغی - طبع مصر سال ۱۳۷۳ قمری .
- ۲۷ - التفسیر والمفسرون - تألیف محمد حسین ذهبی - طبع قاهره سال ۱۳۸۱ قمری .
- ۲۸ - تفصیل الآیات - تألیف استاد محمد فؤاد عبدالباقی عضو انجمن مشورتی مجامع علمیه مستشرقین از روی Le Coran analyse گرد آورده ذولابن .
- ۲۹ - التنبیه والاشراف - تألیف ابوالحسن علی بن حسین مسعودی - متوفی بسال ۳۴۵ هجری طبع بغداد سال ۱۳۵۷ قمری .
- ۳۰ - الخطط - تألیف تقی الدین احمد بن علی مقریزی متوفی بسال ۸۴۵ هجری .
- ۳۱ - دائرة المعارف بستان - طبع بیروت سال ۱۹۲۵ میلادی .
- ۳۲ - الدرة الفاخرة - تألیف امام محمد غزالی متوفی بسال ۵۰۵ هجری .
- ۳۳ - رحلة ابن بطوطه - تألیف شمس الدین محمد بن ابراهیم معروف بابن بطوطه متوفی بسال ۷۷۹ هجری - طبع بیروت سال ۱۳۷۹ قمری .
- ۳۴ - سفينة البحار - تألیف مرحوم شیخ عباس قمی .
- ۳۵ - سيرة ابن هشام - تألیف ابو محمد عبدالمکمل بن هشام حمیری - متوفی بسال ۲۱۸ هجری - طبع مصر سال ۱۳۲۹ قمری .
- ۳۶ - سيرة الحلی ( انسان العیون فی سيرة الامین والمأمون ) - تألیف علی بن برهان الدین حلی شافعی .

- ۳۷ - شرح فصوص الحکم ابن العربی - تألیف داود بن محمود قیصری متوفی بسال ۷۵۱ هجری .
- ۳۸ - عرائس التیجان - تألیف ابن اسحق احمد بن محمد ثعلبی متوفی بسال ۴۲۷ یا ۴۳۷ هجری طبع بمبئی سال ۱۳۰۶ قمری .
- ۳۹ - الفصل فی الملل و الالهواء والنحل - تألیف ابی محمد علی بن احمد بن حزم الظاهری متوفی بسال ۴۵۶ - طبع مصر سال ۱۳۱۷ قمری .
- ۴۰ - الفهرست - تألیف ابوالقراج محمد بن اسحق الندیم معروف به ابی یعقوب وراق - متوفی بسال ۳۸۴ هجری طبع - مصر .
- ۴۱ - قاموس المحيط - تألیف ابوطاهر مجدالدین محمد بن یعقوب فیروز آبادی متوفی بسال ۸۱۷ هجری .
- ۴۲ - قصص الانبیاء - تألیف عبدالوهاب نجار - طبع مصر .
- ۴۳ - قصص القرآن - تألیف احمد جاد المولی .
- ۴۴ - لباب النقول فی اسباب النزول - تألیف جلال الدین عبدالرحمن سیوطی متوفی بسال ۹۱۰ هجری .
- ۴۵ - لسان العرب - تألیف ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم معروف بابن منظور - متوفی بسال ۷۱۱ هجری .
- ۴۶ - مجمع الامثال - تألیف ابوالفضل احمد بن محمد نیشابوری معروف بمیدانی متوفی بسال ۵۱۸ هجری - طبع طهران ۱۲۹۰ قمری .
- ۴۷ - مجمع البحرین - تألیف حسن بن محمد الصغانی - متوفی بسال ۶۵۰ هجری چاپ تهران .
- ۴۸ - مروج الذهب مسعودی - تألیف ابوالحسن مسعودی متوفی بسال ۳۴۵ هجری چاپ مصر - طبع دوم سال ۱۳۶۷ قمری .
- ۴۹ - المعارف - تألیف ابی محمد عبدالله بن مسلم معروف بابن قتیبہ متوفی بسال ۲۷۶ هجری - بتصحیح ثروت عکاشہ - طبع دارالکتب سال ۱۹۶۰ میلادی .
- ۵۰ - معجم البلدان - تألیف شیخ شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت بن عبدالله الحموی متوفی بسال ۶۱۸ هجری - طبع بیروت سال ۱۳۷۴ قمری .
- ۵۱ - معجم القرآن - تألیف عبدالرؤف مصری - طبع مصر .
- ۵۲ - المعجم المفهرس - تألیف دکتر منصور فهمی طبع مصر سال ۱۳۷۸ قمری .
- ۵۳ - المغرب - تألیف ابی منصور جوایقی مذهب بن احمد - متوفی بسال ۵۴۰ هجری با تحقیق و تعلیق احمد محمد شاکر - طبع قاهره سال ۱۲۶۱ قمری .
- ۵۴ - المعمرون والوصایا - تألیف ابی حاکم سجستانی - متوفی بسال ۵۲۰ هجری .
- ۵۵ - مفاتیح العلوم خوارزمی - تألیف ابو عبدالله محمد بن یوسف کاتب خوارزمی متوفی

بسال ۳۸۷ هجری - طبع مصر سال ۱۳۴۲ قمری .

۵۶- مفردات غریب القرآن- تألیف ابی القاسم الحسین ابن محمد معروف به راغب اصفهانی

متوفی بسال ۵۶۵ هجری - طبع تهران سال ۱۳۷۳ قمری .

۵۷- مقدمه ابن خلدون - تألیف ابوزید عبدالرحمن بن محمد بن خلدون اشیلی متوفی

بسال ۸۰۸ هجری- طبع مصر .

۵۸- ملل و نحل شهرستانی - تألیف ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی - متوفی

بسال ۵۴۸ هجری .

۵۹- المنجد - طبع بیروت سال ۱۹۵۶ میلادی .

۶۰- النشر فی القراءات العشر - تألیف حافظ ابی الخیر محمد بن محمد دمشقی معروف به

ابن جزری متوفی بسال ۸۳۳ هجری طبع - مصر .

۶۱- الوسیط - تألیف شیخ احمد اسکندری و شیخ مصطفی عنانی بك - چاپ مصر سال

۱۳۳۵ قمری .

۶۲- وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی - تألیف علی بن احمد سمهودی متوفی بسال

۹۱۱ هجری .



## منابع اروپائی

- 1- Le Coran تالیف Regis Blachère-Paris 1947
- 2- Le Coran « Edouard Montet - Paris 1958 »
- 3- The Koran « Dawood »
- 4- Le Déluge Babylonien (ishtar aux enfers'la tour de Babel) تالیف Dr. G. Contenau-Paris 1952
- 5- Dictionnaire encyclopedique Quillet - 1958
- 6- Dictionnaire général de biographie (Larousse hisotorique) - Paris 1875
- 7- Dictionnaire universsel Larousse - 1949
- 8- Encyclopedia Britanica - 1960
- 9- Encyclopedie del, Islam
- 10- The Foreign Vocabulary of Gur'an تالیف Arthur Jeffery - 1938
- 11- Grand mémènto Larousse
- 12- Les Origines de légendes musulmanes تالیف Dr. Sidersky - 1932

## منابع دواوین شعراء

- ۱ - اسکندرنامه نظامی
- ۲ - بوستان سعدی
- ۳ - حدیقه سنائی
- ۴ - دیوان ادیب الممالک فراهانی
- ۵ - دیوان پروین اعتصامی
- ۶ - دیوان حافظ
- ۷ - دیوان خاقانی
- ۸ - دیوان شمس
- ۹ - دیوان ناصر خسرو
- ۱۰ - طریق التحقیق - (سنائی)
- ۱۱ - مثنوی مولوی
- ۱۲ - منطق الطیر عطار

## منابع فارسی

- ۱- آثار الباقیه (ترجمه) - تألیف ابوریحان بیرونی
- ۲- آیات ذوالقرنین (ترجمه)
- ۳- ازالة الاوهام
- ۴- ازپرویز تا چنگیز
- ۵- افسانه خدایان
- ۶- تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا
- ۷- برهان قاطع و تعلیقات آن
- ۸- تاریخ ادبیات ازسلسله انتشارات وعظ وخطابه
- ۹- تاریخ ایران تألیف مرحوم ذکاءالملک فردغی
- ۱۰- تاریخ بلعمی
- ۱۱- تاریخ تمدن عرب - تألیف گوستاولوبن (ترجمه)
- ۱۲- تاریخ قرآن تألیف ابوعبدالله زنجانی (ترجمه)
- ۱۳- تاریخ قدیم ایران تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا
- ۱۴- تاریخ ملل قدیمه مشرق - تألیف مرحوم ذکاءالملک فردغی
- ۱۵- تاریخ و تقویم روزبه
- ۱۶- تاریخ یهود - تألیف مرحوم رهبر
- ۱۷- ترجمه کتزالحکمه شهرزوری تألیف مرحوم ضیاءالدین دری
- ۱۸- ترجمه مقدمه ابن خلدون
- ۱۹- تفسیر ابوالفتوح رازی
- ۲۰- تفسیر سربید احمدخان (ترجمه)
- ۲۱- تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار میبدی معروف بتفسیر خوانجه

عبدالله انصاری

- ۲۲ - تمهیدات عین القضاة همدانی
- ۲۳ - داستانهای ایران زمین تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا
- ۲۴ - زندگانی پیغمبر (ص) تألیف دکتر هیکل پاشا (ترجمه)
- ۲۵ - سبک شناسی تألیف مرحوم ملک الشعراء بهار
- ۲۶ - شرح و ترجمه یسنا
- ۲۷ - شعر العجم - تألیف شبلی نعمانی
- ۲۸ - فیه مافیه
- ۲۹ - قاموس کتاب مقدس
- ۳۰ - قصص قرآن
- ۳۱ - کتب عهد جدید
- ۳۲ - کتب عهد قدیم
- ۳۳ - کلید فهم قرآن تألیف مرحوم شریعت سنگلجی
- ۳۴ - گمشدگان کنعان
- ۳۵ - مابنی و دین او
- ۳۶ - مزدیسنا
- ۳۷ - مصادر نصرانیت
- ۳۸ - ینایع الاسلام

## فهرست اعلام (اشخاص و قبایل)

آرخونت ۵۲	آبرام ۶۷
آرشوك ۶۳۷	آبراهام جی جر ۱۳۰
آد ثیلوك ۵۳۷	آبریا ۷۱۳
آرمان ۱۱۰	آبر ۲۵-۲۶-۲۷
آرم بن سام ۱۱۰	آپوس ۴۸۲-۶۰۱-۷۱۴
آرم بن عاد ۱۱۰	آپولونس ۱۷۹
آرمس ۱۰۴	آپیس ۶۰۴-۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵
آرنولد ۳۷۴-۳۷۳	آتراهامیس ۱۰۰
آصاف ۷۱۵-۳۶۷	آنوم ۶۰۲-۶۰۴
آساف بن یعلی ۴۲۰	آنیلا ۶۶۳
آسمودائی ۳۹۲	آجینی ۶۳۴
آسبه بنت مزاحم ۴۸۳-۶۱۸-۷۱۵-۷۱۶	آحاب ۲۰۷-۲۰۸-۳۳۵
آصف بن برخیا ۳۶۶-۳۶۷-۳۹۱-۷۱۵	آحاز ۲۸۸
آغابوس ۱۶۵	آدابا ۲۷
آقا ناذیمون ۱۰۴	آدامس ۴۰۷
آفرو دیت ۸۵-۲۰۲-۳۶۶	آدمو ۲۶-۲۷-۳۸
آك ۲۸۸	آدواست ۱۷۱
آگاتار هید ۳۷۳	آذر ۴۴۳
آل بویه ۵۸۴	آذرماراسپندان ۴۵۶
آل عثمان ۶۰۹	آزمون ۴۱۳
آلدن بورژواز ۳۷۳	آرامیاها ۶۱۵
آلساسی هو بر ۲۹۱	آرتمیس (ارطامیس) ۱۰۵-۱۰۷-۱۷۱-
آل سلاجقه ۱۷۸	۱۷۷-۱۷۹-۷۱۴
	آرتور جفری ۵۱۲-۵۱۸

- آله ۵۳۷  
آل علی ۵۸۴  
آل عمران ۱۸-۳۰-۲۲۸-۲۲۹-۴۶۰--  
۶۰۶-۴۶۳  
آل فرعون ۶۱۹  
آلکساندر اگوست ۳۲۹  
آلکساندرس ۳۲۵  
آلوان کلارک ۴۰۶  
آلوسی ۵۱۴  
آمنه بنت وهب ۵۵۸  
آمور بها ۲۴۰  
آموس ۲۳۶  
آموسیسی ۶۰۱  
آمون ۱۹۵  
آمون ملک ۱۰۵  
آمه رکانی ۶۵۵  
آنا ۵۸۸  
آنانان ۳۰۳  
آنتیو کوس (انتیوخوس) ۱۳۸-۱۶۷-۴۷۸  
۷۱۷-۷۰۳  
آنشار ۲۶  
آنشان ۵۱  
آنکلمان آبراهام ۵۲۲  
آنکی ۶۴۵-۶۴۷  
آنلیل ۶۴۸-۲۶  
آنی ۶۳۴  
آنیا ۲۵-۵۱  
آوار ۳۴۳  
ایرهم ۷۲-۱۵۶-۱۵۸-۱۵۹  
ابطح ۵۲۷  
ابن اثر ۱۱۶  
ابن اسحق ۵۶-۱۷۶  
ابن اظهر ۵۸۳  
ابن الاثر ۳۸۸  
ابن الجزری ۵۱۱  
ابن السبکی ۵۱۶  
ابن العبری ۲۶۸  
ابن العجوز ۲۲۵  
ابن العربی ۵۱۵-۶۱۴  
ابن ام مکتوم ۷۲۶  
ابن بطوطه ۲۵۰-۳۸۸  
ابن جریر ۵۶-۵۷-۱۸۳  
ابن حجر ۵۱۷  
ابن حمام ۳۴۷  
ابن خردادبه ۱۷۸-۵۸۰  
ابن خلدون ۵۸۸-۶۰۷  
ابن درید ۷۸  
ابن ذکوان ۵۱۱  
ابن رابله ۵۸۳  
ابن زبیر ۵۹۷  
ابن زرارہ ۵۸۲  
ابن سعد ۴۵۳  
ابن سعود ۲۹۲-۶۰۹  
ابن سینا ۳۱۵-۳۱۷-۴۹۵-۵۱۴-۶۸۴  
ابن عامر ۲۰۵-۵۱۱  
ابن عباس ۱۸۹-۲۱۵-۴۵۵-۵۶۵-۷۲۱  
۷۲۳  
ابن عرفه ۲۹۴  
ابن عطیه ۵۶  
ابن فنجویه ۲۱۹  
ابن قتیبه ۲۶۸-۵۸۲-۷۰۴  
ابن کثیر ۱۱۶-۵۱۰-۵۱۴  
ابن کیسان ۱۸۳  
ابن ندیم ۵۱-۵۲-۵۰۱  
ابن وهب ۵۲۹  
ابن هشام ۲۹۵-۴۵۲-۶۱۴  
ابن یحیی ۱۰۷-۴۹۰  
ابوالاسود دؤنلی (ظالم بن حرث) ۵۰۹  
ابوالبقا ۹۰  
ابوالحارث ۵۱۱

- ابوالحسن اشعری ۱۹۵-۲۸۷  
 ابوالحسن واحدی نیشابوری ۵۱۶  
 ابواسحاق سعد ۷۲۴  
 ابواسحاق زجاج ۵۵  
 ابوالعلاء ۶۱۶  
 ابوالفتوح رازی ۵۱۲-۵۱۵  
 ابوالفدا ۵۷۵  
 ابوالفروج اصفهانی ۴۴۳-۴۴۵-۵۷۹-۶۹۶  
 ابوالقاسم سحاب ۵۲۱  
 ابویوب انصاری ۲۵۸-۵۸۳  
 ابوبکر احمد بن علی الرازی ۵۱۵  
 ابوبکر شعیبه ۵۱۱  
 ابوبکر عبدالله بن عثمان ۷۲۱  
 ابوجله ۵۸۰  
 ابوجهل عمرو بن هشام ۸۷-۲۵۰-۷۲۶  
 ابوحاتم سجستانی ۵۳۵-۶۴۴  
 ابوحمزہ خارجی ۵۸۴  
 ابوحنیفه ۵۸۴  
 ابو حیان ۵۶-۵۱۵  
 ابوخلاف ۷۸  
 ابوریحان بیرونی ۱۷۸-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸  
 ابوزمعه ۷۲۲  
 ابوزید ۵۱۱  
 ابوسفیان ۹۰-۲۴۹-۴۵۱-۵۳۲-۶۰۸-۶۱۵  
 ابوصالح ۲۸۴  
 ابو عبدالله خوارزمی ۷۰۶  
 ابو عبدالله محمد بن سنان ۴۱۴  
 ابو عبیده ۲۹۴  
 ابوعلی جائی ۱۴۱-۳۰۶-۴۵۶  
 ابوعلی منصور نوشتکین ۴۰۳  
 ابو عمرو ۲۹۴  
 ابو عمرو زبان بن علاء ۵۱۰  
 ابو عیسی ۶۹۵  
 ابو قیس ۴۱۹  
 ابو کبشه ۴۰۵  
 ابو کثیر ۲۶۸  
 ابوکریفا ۲۶۶  
 ابولبابه ۷۲۱  
 ابومحمد ۲۹  
 ابومره ۷۸  
 ابومسلم اصفهانی ۳۶۱  
 ابومعشر ۱۰۲-۱۰۳  
 ابومکسوم ۱۵۶  
 ابوموسی اشعری ۳۳۵  
 ابوهشیم ۵۸۲  
 ای بن خلف ۷۲۳-۷۲۳-۷۲۵  
 ای بن کعب ۲۱۶-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳  
 ۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۲۰  
 ای ذر ۷۲۳  
 ای طالب ۴۶۱-۵۰۱-۵۶۱  
 ای کرب ۴۴۳  
 ای لهب ۹۰-۹۱-۲۵۰-۴۵۱-۷۲۶  
 ای ملک ۶۷  
 ایقانوس ۷۱۷  
 ای مته ۲۵  
 اتباعل ۲۰۶  
 اتریمیس ۱۰۷-۱۰۸  
 اتو ۵۱  
 اتینگ ۲۹۱  
 اجینوس (اگینوس) ۴۲۲-۶۰۰  
 احمد بن عمرو تمیمی ۹۶  
 احمد غزالی ۶۶۹  
 احمد محمد شاکر ۲۵۵-۲۸۴-۳۸۳  
 احمد مصطفی المراغی ۳۱۰  
 احنف بن قیس ۲۹۴  
 اخناتون ۶۰۲-۶۰۴-۶۱۷  
 اخزیا ۲۰۷  
 اخطوب ۲۰۹-۲۲۶  
 اخنس بن شریق ۷۱۷  
 اخنوخ بن اخنوخ ۱۰۴

اسحاق بن هلال صابی ۴۳۴	اخیکار ۵۳۷
اسد ۵۲۶-۶۱۷	ادیل ۲۰۸-۲۰۷
اسقلیوس ۱۰۳	ادریس ۵۱۸
اسکندر ۷۱۰	ادریس بن یردو (یارد) (یارید) ۱۰۱-۱۰۲
اسماعیل افندی ۴۳۵	ادمه ۴۲۷
اسماعیلیان ۵۷۴	ادمیا بن خلفیا ۴۵۷
اسنات ۴۸۳-۶۱۸-۶۷۲-۶۷۶	ادواردلین ۵۲۲
اسرد ۴۳۹	ادوآست ۱۷۱
اسودبن عبدیغوث ۷۲۲	ادونیا ۳۸۷-۳۸۹
اسهمه ۱۵۶	ادیب الممالک ۱۶۱-۵۶۷
اسیدبن ابی العیص ۷۲۲	اذواء یمن ۳۱۶-۳۱۸
اشنار ۲۸۹-۵۳۲	اراتستن ۳۷۱-۳۷۳
اشعیا ۱۵۴-۲۶۵	اربانیوس ۵۲۲
اشعیا ۷۰۷-۷۰۸	ارتدکس ۶۳۵
اشمقانی ۱۵۶	اردیلی ۵۱۵
اشه پور ۴۶۸	اردشیر اول ۳۲۰-۴۵۵
اشیر ۷۰۴	ارستیول ۶۹۳
اظفر ۷۱۴	ارسطو ۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۵۲۲-۵۳۷
اظفر بن رجب ۶۷۳	ارسمین ۱۰۴
اعشی ۲۶۹	ارطامیس ۷۱۴
افرایم بن یوسف ۲۳۵-۷۰۵-۷۱۲	ارمیا ۷۰۷
افریدون بن القبا ۲۱۶	ارنست رنان ۴۷۳
افلاطون ۲۳۰-۵۵۰	ارنست والیز بودج ۳۲۴
افلح بن نصر ۴۵۳	اریاط ۱۵۶-۱۵۸
اقانیم ثلاثه ۵۸۷	ازپ ۵۳۶
اقلیدس ۵۸	اسامه ۳۴۲
اقیوس ۷۱۶	اسپتیمان (ستیمان) ۵۵۰
اقنوم ۶۰۲	استاتیر ۳۲۹
اکد ۲۴۰	استخری ۲۴۱
القیاذ ۲۳۴	استر ۳۷۶
القانع ۷۰۵	استرابون ۳۷۳
الیزابت ۷۰۶	استری کور ۵۳۷
البعادر ۵۸-۶۷-۶۵۸	استور ۳۶۶
الیفن ۲۳۵	استهار ۶۵۴-۶۵۵
	اسحاق ۵۱۸



اور ۲۷	اليهو ۲۳۴
اوريا ۳۰۸-۳۱۰	امام حسن عسکری ۱۶۷-۵۱۳
اوريدو ۲۶-۲۷	امام فخر رازی ۵۶-۳۱۷-۵۱۴-۶۸۴
اورزيس ۶۰۳-۶۷۳	امام محمد غزالی ۱۹۹
اوس ۶۹۷	ام ايمن ۳۵۴-۳۵۵
اوس بن صامت ۷۲۵	امتا ۶۸۷
اوسرتاسن ۶۰۱	ام جميل ۹۰
اولقلاکوني ۲۶۷	ام حبيبہ ۵۶۴
اوليکرا ۲۷	ام سلمہ ۵۶۴
اوم ناپيشتي (اوتناپيشتي) ۶۴۷-۶۴۸	ام سليم ۳۰۰
اھريمن ۲۲-۲۳-۲۴	ام کلثوم ۳۵۵-۵۶۳
اھوا ۶۹۹	امردات ۶۵۵
اھورامزدا ۴۷۹-۵۵۰-۵۵۱-۷۰۹	امشاسپندان ۲۳-۷۱۰
اھه ۶۹۸-۶۹۹	اموی ۵۹۷
ايا ۲۶-۲۷	اميانوس مارسيلينوس ۵۴۸
ايجوجی ۶۶۵	امیة بن ابی الصلت ۸۰-۲۹۴
ايروثوس ۵۲	امیة بن خلف ۷۲۳-۷۲۵-۷۲۶
ايزابل ۲۰۶-۲۰۷-۲۵۳-۷۱۵	اميتيس ۲۴۲
ايزيس (اوزيس) ۶۰۳-۶۰۴-۶۱۸-۶۳۴	امير سعود وھابی ۶۰۹
ايشياع (زوجه زکريا) ۵۸۹-۶۰۷-۷۰۶	اميم ۷۰۴
ايشيه ۶۶۷	امينہ ۳۹۱
ايکملو ۵۱	امیہ ۵۲۶
ايل ۶۹۸	اندلانیس ۷۰۶
ایلی ۷۰۵	اندرياس ۷۰۷
ایلیا ۲۰۶-۲۰۷-۲۲۵-۵۹۴	انگرہ مینو ۸۰
این تین ۵۱	انمار ۴۴۰
ایوان کلارک ۴۰۶	انوری ۴۷۴-۴۷۶
ب	انوش ۷۱۷
باران (پسر لقمان) ۷۱۶	انوشیروان ۱۵۹-۱۶۰-۳۲۳
باربريوس ۵۳۸	اربارتو تو ۶۴۷
بارتلمی سن هیلر ۵۲۲	اویس ۶۰۱
باعوربن ناهورا ۵۳۵	اوتابشيم (اوم ناپيشتي) ۶۲۴
حضرت باقر (ع) ۱۴۱-۳۴۳	اوتي شنها ۵۸۸
بالتازور ۳۰۶	اوتي شس ۱۷۲-۱۷۹

بنی اسد ۳۸۴	البتانی ۲۱۲
بنی اشیر ۱۲۱	بت شیع ۳۰۸-۳۰۶
بنی افرایم ۱۲۱	بحیرا ۵۵۹
بنی امیه ۳۳۸-۵۷۸-۶۰۸	بخاری ۲۶۳
بنی بنیامین ۱۲۱-۲۷۵-۶۷۰-۶۷۱-۷۰۴	بخت النصر (بخت نصر) ۲۳۶-۲۴۰-۲۴۱
بنی جاد ۱۲۱	۴۵۵
بنی جان ۱۲۱	بدوین یخلد ۲۵۰
بنی جرهم ۴۴۰-۶۰۶	برایی ۱۰۳
بنی حارثه ۵۷۸	برتلما ۷۰۷
بنی حرث ۴۴۳	بردیا ۵۴۹
بنی حمیر ۴۴۳	برنابا ۱۵۶-۲۳۰-۷۰۳
بنی حنفیه (بنو حنفیه) ۷۱۹	بره بن جحش ۳۵۲
بنی حبه ۷۸	برخیا ۷۲۵
بنی خزانه ۶۰۶	بزی ۵۱۰
بنی خزرج ۵۸۰	بستانی ۵۳
بنی دان ۱۲۱	بسرهم ۷۱۴
بنی رثوین ۱۲۱	بسل ۴۰۶
بنی زبولون ۱۲۱	بسلیدوس ۴۷۰-۵۵۳
بنی شمعون ۱۲۱	بشر بن ایوب ۳۳۳
بنی شیان ۴۵۳	بطالسه ۶۹۳
بنی شبیه ۵۲۶	بطلمیوس ۲۹۱-۵۷۶-۶۰۷
بنی شیطان ۷۸	بفا ۷۰۴
بنی طی ۴۵۲	بکر بن سعد ۵۵۹
بنی عباس ۶۰۲	بکری ۲۴۹-۴۴۵
بنی عبدالدار ۵۲۶	بل ۲۳۹
بنی عدنان ۴۴۰	بلاذری ۵۵۲-۵۷۷
بنی غسان ۴۴۸-۶۱۴	بلایش ۵۲۲
بنی قحطان ۴۴۰	بلال ۳۴۴
بنی قریضه ۵۸۱	بل تشصر ۷۰۸-۷۱۵
بنی کلب ۶۳۱	بلدوسفر ۲۳۴-۳۷۷
بنی کنانه ۴۴۳	بلسیوس ۳۷۷
بنی کنده ۴۴۳	بلعام ۷۱۳-۷۲۲
بنی لحي ۴۵۲	بلقمه ۳۷۷
بنی معن ۳۵۳	بلقیس ۳۷۷-۷۱۵
بنی منسی ۱۲۱	بلهه ۷۰۴
بنی نصیر ۵۷	

## ت

تائوتسه ۷۰۹  
 تائیس ۷۱۵  
 تارح ۵۸-۶۷-۷۰-۷۱۳  
 تئودر ۱۷۱  
 تئودز ۱۷۲  
 تئو فراس ۳۷۱-۳۷۳  
 تبابه ۳۷۲  
 تخطوس ۱۸۱  
 تبع الاقرام ۳۱۷  
 تئمس ۶۲۱  
 تئوس ۵۹۴  
 تده ۶۰۷  
 تدی ۵۹۱  
 تفیائی ۷۰۴  
 تفوت ۶۰۳  
 تقلب ۴۴۵  
 تیکلات فالازار ۳۷۰  
 تئک توك ۶۴۷  
 تملیخا ۱۷۷  
 تملی خوس ۱۷۴  
 تمیم ۶۳۹  
 تندیس ۱۷۸  
 تور بارلاپ ۳۲۴  
 توت ۶۰۳  
 توٹ ۱۰۶  
 توکا ۴۴۴  
 توماس ۴۴۳  
 تیامه (تئومات) ۲۵-۲۶-۲۴۵-۴۷۹  
 تیافیلوس ۶۳۴  
 تی نان ۲۵  
 تئتوس ۷۰۲  
 تی سی ونک تو ۶۶۳  
 تیطس ۷۷  
 تیفاون ۶۴۹

بنی نفتالی ۱۲۱

بنی نمیر ۴۴۳

بنی هاشم ۵۶۱

بنی هلال ۵۸۴

بنی همدان ۶۳۱

بنی یساکار ۱۲۱

بنی یوسف ۷۰۴

بنی یهودا ۱۲۱

بوتراب ۹۲

بودا ۸۰-۵۶۹-۷۰۹

بهرام سوم ۵۵۴

بهرام چویننه ۳۴۳

بهلول ۵۳۸

بهمن بن اسفندیار ۳۲۶

بیلیاندر ۵۲۲

بیضاوی ۹۰-۹۹-۱۰۰-۳۲۳-۵۲۲

## پ

پافوس ۶۰۰

پالمر ۵۲۳-۶۰۷

پرسئوس ۵۹۲-۶۰۰

پرفریوس (فرفریوس) ۵۴۹

پروستان ۶۳۵

پروکیوس ۱۵۸

پرومته ۲۴-۶۴۹

پروین اعتصامی ۴۸۶

پطرس ۷۷

پطرس طیطلی ۵۲۱

پلین ۲۶۹-۲۹۱-۳۷۳-۳۷۵

پعی ۴۷۹

پوسی (ایرانیان در اصطلاح چینها) ۵۴۸

پولوپین ۶۴۹

پیروز آدم ۳۵۱

تیم ۶۳۹-۴۴۳

تیم اللات ۵۸۲-۵۸۰

تیموتاوس ۷۷

ث

ثعالی ۵۱۴

ثعلبه ۱۷۸-۲۰۶-۲۱۶

ثعلبی ۱۵۰-۱۳۸-۱۳۶-۱۱۶-۵۳

ثقیف ۵۳۳

ج

جاوئیل بن ماکی ۷۱۲

جابر بن حیان ۴۱۴

جاحظ ۳۱۷

جاد ۷۱۲

جان ۶۶۶

جحش ۷۲۳-۵۶۴

جدین تیس ۷۲۱

جدعون ۴۲۵

جدیل بن سودی ۷۰۱

جدی بن موسی ۷۱۲

جدیس ۴۲۶

جران العود ۲۱-۲۹۴

جرجیوس ۵۵۹

جرهم ۱۳۲-۴۲۰

جزایری (سید نعمت الله) ۵۱۵

جعفر بن ابی طالب - طیار ۵۶۱

جفری ۲۸۵

جلال الدین سیوطی ۷۰۱-۵۱۴-۳۸۳

جلال الدین محلی ۵۱۵

جلیات ۲۷۴

جم ۵۷۱-۳۹۴

جمال عبدالناصر ۶۰۳

جمشید ۳۹۴-۲۳۹

جوالیقی ۶۱۶-۳۸۳-۱۰۰-۳۸

جوج ۶۶۳

جی جر ۱۰۰

جی جرئی ۱۳۸

جیروم ۲۶۶

چ

چارلز داروین ۴۰-۳۹

ح

حابی ۶۸۵

حارث (قبیله) ۵۶۴

حارث بن ابی ضرار ۵۶۴

حارث بن تمیم ۴۰۱

حارث بن قیس ۷۲۲

حارث بن کلدہ ۴۴۸

حافظ ۶۸۶-۶۱۹-۵۵۶-۱۱۳

حشہ ۱۸۱-۱۵۶

حقون ۷۰۷-۲۶۵

حبیب نجار ۷۱۶-۱۶۵

حجاج یوسف ۵۰۹

حجی ۷۰۷-۲۶۴

حرہ ۵۸۴-۵۷۷

حز قیال (حز قیل) ۷۱۶-۴۸۴-۲۲۵-۱۶۸

حسان بن ثابت ۷۲۳-۵۷۸-۵۷۶

حسان بن حمیر ۴۳۹

حسن بصری ۵۱۳-۸۸

حسین بن علی (ع) ۷۱۸-۲۵۱

حفص ۵۱۱

حفصہ ۵۶۳-۵۰۰

حکیم بن حزام ۶۰۷

حلیمہ ۵۵۹

حمزہ ابوعمارہ ۵۱۱

حمزہ ۷۲۳

حمودایی ۴۴۱-۲۷

حمیر ۶۶۰-۴۳۶-۲۵۸

حمیر بن سبا ۴۴۰

حمیر بن شرحبیل ۳۷۷

حنا ۷۰۵-۱۲۹

خوندمیر ۲۲۵	حنانه ۴۶۱
خیان ۴۸۲	حفظه ۱۴۹
۵	حنفیه ۵۵۸
داب ۷۱۵	حنه (زوجه عمران) ۷۰۶-۵۸۸
داحون ۲۷۵	حوا ۵۲۹-۵۲-۴۷-۴۲-۳۸-۳۱-۲۱-۷۰۴
دارا ۳۲۶-۳۲۹	حواریون ۵۹۱-۶۳۷
داراب ۳۲۷	حیدرقلی خان سردار کابلی ۲۳۰
داران ۶۰۴	حیرام ۳۸۹
داروین ۴۱-۴۰-۳۹	خ
داریوش ۶۶۴-۶۰۲-۳۱۸	خاقانی ۲۴۷-۱۶۰-۱۰۸-۴۷
داریوش سوم ۳۲۹	خالد بن زید ۵۸۳
دان ۷۰۴	خالد بن ولید ۷۲۶-۷۱۹-۵۶۵
دانشوس ۴۲۲	خدیجه ۵۶۴-۵۶۳-۳۵۳
دانانه ۶۳۴-۵۹۲	خردان ۳۵۱
دانائوس ۶۰۰	خزاعه ۶۱۴-۴۵۲
دانائیتها ۶۰۰	خزرج ۶۹۷-۵۶۱-۲۵۱
دانه ۲۸۷	حسانتوس ۵۵۰
دانیال ۷۰۰-۶۹۸-۴۷۹	خسرو پرویز ۳۴۴-۳۴۳
داود ۷۰۳-۶۹۲-۶۰۴-۱۴۴	خسوستروس ۶۴۸
داودیه ۳۱۱	خشا بارشا ۶۵۹
دجال ۴۸۰-۴۷۸	خضر ۷۱۷-۲۲۱-۲۱۰
دحیه الکلبی ۲۷۸	خلاد ۵۱۱
درسه تو ۲۳۹	خلف ۵۱۱
دره بنت ابی لهب ۳۵۳	خلفیا ۴۵۷
دری ۵۱۰	خلیل و خلیل الله ۲۷۴-۷۴-۶۶-۵۸
دریدین الصمه ۲۹۹	خلیل سعادت ۲۳۰
دقیانوس ۱۸۱-۱۷۴-۱۷۳	خلیل عروضی ۹۷
دکاتیون ۶۴۹	خنوخ (خنوخ) ۱۰۰-۹۹
دکیوس ۱۷۹	خوارزمی ۷۰۶
دمشقی رجوع شود به ابن الجزری	خوله ۷۲۵
دوج فیلد ۲۹۵	
دوکتی ۲۹۱	
دوینته بن سلیم ۴۵۳	

رشیدرضا ۵۱۵	دیانا ۱۷۵-۷۱۴
حضرت رضا علیا السلام ۳۰۹	دیواکی ۵۹۲
رعمی ۷۱۵	دیوگریسوس توموس ۵۴۹
رعیم ۷۱۵	دیونیوس ۱۷۴
رفائیل ۷۱۶	
رققه ۶۸۳	ذ
رقیم ۱۶۹-۷۱۴	ذوالخواصره ۷۲۱
رقیه ۵۶۳	ذوالفقار ۶۱۵
رمانی ۱۴۱	ذوالقرنین بن مالک بن حارث ۱۱۰-۲۱۷
رویل ۷۰۴	۳۳۲-۶۶۳
روح الامین ۲۷۷-۹۷	ذوالنون ۶۸۹
روح القدس ۲۰۳-۶۳۵-۹۶	ذوانا ۲۹
رودابه ۶۸۵	ذونملن ۳۱۶
روشنک ۳۲۹	ذونواس ۴۴۳-۶۳۱-۶۳۹-۶۹۶
روملوس ۵۳۵	ذی یزن ۳۱۶
ریان بن ولید ۴۲۸-۷۱۳	
ریسله ۵۲۴	ر
ز	رتوبین ۷۰۴-۷۱۳
زئوس ۲۰۲-۶۰۰	رائیل ۷۱۴
زاخاری ۳۴۹-۳۵۱-۷۰۷	راحیل ۶۷۰-۶۸۱-۱۲۰
زال ۴۷-۶۸۴	رادامانت ۲۸۸
زیولون ۷۰۴	راغب اصفهانی ۱۱۱-۲۵۳
زجاج ۵۵-۵۶-۱۴۱	راغب پاشا ۲۷
زحل ۲۸-۲۴۳	رامسس دوم ۴۸۲-۶۰۱-۶۲۱
زردشت ۷۲-۷۳-۷۴-۳۳۹-۵۴۸-۵۴۹	راندل هارس ۵۳۷
۵۵۰-۵۵۱-۵۵۳-۵۵۵-۷۰۸-۷۰۹	رایمیش ۵۰
زرقاء بامیر ۴۳۹	رب ۲۰۴-۷۱۵
زروان ۵۵۱-۷۰۹	ربرت کنت ۵۲۱
زروانیه ۵۴۷-۵۵۲	ربی البعذر ۵۰
زروبابل ۵۹۳-۶۹۳	ریعه ۲۹۵-۴۴۰-۶۳۹
زلیخا ۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۹	ربی نسین بن یعقوب ۲۱۲
۶۸۴-۶۸۵	رجعام ۱۲۱-۶۹۲-۷۰۵
زمخشری ۲۷-۲۸-۱۰۳-۱۱۶-۳۷۷	رحیلا ۶۷۳-۷۱۴
زمران ۷۰۴	رخسانا ۳۲۹
	ردویل ۴۸۸-۶۵۹

سافستری ۶۳۴	زنجانى (ابوعبدالله) ۵۲۱
سال ۵۸۸	زنگی (نورالدین محمد) ۵۸۵
سالى ۵۲۱	زنون ۶۳۵
سام بن نوح ۱۱۴-۴۳۸-۶۴۶	زهره ۲۸-۶۲-۱۷۹-۲۴۳-۵۹۳-۶۵۴
سانهدرين ۷۱-۶۲۲-۶۹۱	زهیر ۴۴۹
ساواری ۵۲۳	زیاد ۵۰۱
سیایوت ۳۹۱	زید بن ثابت ۵۰۰
سپیدارمزد ۲۳	زید بن حارثه ۳۵۳-۳۵۶-۵۵۸-۵۶۰-۵۶۶
ستورین میکائیل ۷۱۲	۷۲۵
ست ۶۰۳-۶۱۸	زید بن عمرو ۲۹۵-۴۵۲
سجاح ۷۲۰	زید بن عمرو بن نفیل ۱۸۵
سده ۵۹۱	زیدمنات ۶۱۵
سدی ۳۱۸-۵۱۳	زی لکرا ۲۷
سرتفش ۶۶۵	زینب ۳۵۵-۳۵۶-۳۵۷-۵۶۳
سرجیوس (جرجیوس) ۵۷۹-۷۰۷	زینب بنت جحش ۵۶۴-۷۲۵
سرح ۷۰۴	زینب بنت خزیمه ۵۶۳
سر سید احمدخان ۵۱۵-۶۲۳	زیوسودو ۶۴۸
سرقه بن جعشم ۷۲۰	ژ
سعد بن ابی وقاص ۷۲۴	ژاک ۱۷۲-۳۴۹
سعد بن عبدالعزیز ۵۷	ژان ملیا ۵۲۳
سعد بن مالک ۷۲۴	ژلینک ۴۳۲-۶۹۶
سعد بن یوسف فیومی ۲۶۹	ژوپیتر ۲۵
سعدی ۶۱-۷۳-۱۴۲-۱۸۳-۲۴۴-۲۴۷	ژوپیتر آمون ۳۱۹-۶۳۴
۳۷۸-۳۷۹-۴۲۸-۴۲۵-۴۸۰-۵۳۸	ژوزف درنبرگ ۵۳۷
۶۸۸	ژوزف هالوی ۳۷۴
سعید بن جبیر ۷۲۲	ژوستینین ۴۰۳-۵۹۴
سعید بن عاص ۵۰۰	ژول لایوم ۵۲۴
سعیله (ریطه) ۷۲۲	ژیلاسیوس ۲۳۰
سقراط ۵۳۷	ژیلا ۱۵۸
سکائیا ۳۲۲	س
سکندر (رجوع شود به اسکندر)	سابوم ۳۷۰
سکه ۶۶۴	ساتاپا ۶۴۹
سلطان سلیم عثمانی ۵۹۴-۵۹۷	سارگن دوم ۲۶۹-۳۷۰-۶۱۸
	ساره ۶۷-۶۹-۷۰۴

## ش

شاؤول ۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۳۰۳-۳۰۴-۴۲۳-۴۲۴  
 ۹۲-۴۲۵-۴۲۴  
 شاؤول (نام پولس) ۶۳۳  
 شاپوراول ۴۶۸  
 شاپور ذوالاکتاف ۱۶۰  
 شافات ۲۲۵  
 شافعیها ۵۹۷  
 شامیلیون ۶۰۳  
 شامول ۲۵۸  
 شاهین ۳۴۳  
 شداد ۱۱۳  
 شدادبن عارض ۵۳۴  
 شروانی ۵۹  
 شریعت سنگلجی ۳۲۹  
 شریف حسین ۵۹۴-۶۰۹  
 شقن ۱۸۹  
 شلوم ۳۴۲-۷۱۵-۷۱۶  
 شمرون ۳۴۹-۳۶۰  
 شمش ۲۴۵  
 شمعون ۱۶۶-۷۰۴-۷۰۷  
 شمعون حواری ۱۶۴-۱۶۵-۱۶۷-۷۰۷  
 شمهازی ۶۵۵  
 شمویل ۱۲۹-۲۵۵-۲۷۴-۲۷۸-۷۰۵  
 شمیفع ۱۵۶  
 شو ۶۰۳  
 شوخا ۷۰۴  
 شهر براز ۳۴۳-۳۴۴  
 شهرستانی ۲۹۵-۵۴۷-۶۹۰-۶۹۵  
 شیه ۷۲۳  
 شیه‌الحمد ۵۵۸  
 شیت (شیت) ۲۲-۳۴  
 شیخ طوسی (محمدبن حسن) ۵۱۵  
 شیخ شهاب‌الدین سهروردی ۱۹۲  
 شیخ محمد عبده ۲۲۸

سلطان سلیمان عثمانی ۵۸۲

سلطان محمد فاتح ۳۴۳

سلیمان فارسی ۵۸۴-۷۲۲

سلوکوس نیکاتور ۱۶۷

سلوکها ۶۹۳-۷۱۷

سلومه ۶۶۷

سمائل ۳۳

سمال بن عادیا ۶۹۶

سمحا ۷۱۷

سمعیل ۳۷۰

سموئیل ۱۵۳-۱۵۴-۳۱۱-۴۲۳-۵۷۹

۶۹۲

سمی ۵۵۳

سمیر (نام جنگ) ۵۸۱

سمیرامیس ۲۳۹-۶۸۹

سنائی ۱۶-۴۸-۵۴-۷۵-۷۶-۱۰۷-۱۷۴

۲۱۹-۳۲۴-۳۸۷

سنان بن ثابت ۴۱۴

سن براندان ۲۸۷

سوطان ۷۰۴

سوده بنت ذمه ۵۶۳-۷۲۵

سورج ۷۰۴

سوریا ۶۳۴

سوتر ۴۸۲

سومر ۶۵۵

سهم ۵۲۶

سیدهارطا ۷۰۸

سیخینوس ۱۱۱

سیروس (شمی) ۴۰۶

سیستروس یا (خوستروس- زیوسودو) ۶۴۸

سیسرون ۵۴۸

سیف ذی‌بزن ۱۵۶

سیوا ۶۳۴

سیوطی ۶۶-۷۳-۲۸۴-۵۱۲



شیخ محمود شبستری ۹۷  
 شیخو ۲۶۸  
 شیرویه ۳۴۳  
 شیطان بن بکر بن عوف ۷۸  
 شیطان بن حارث ۷۸  
 شین هوانکس ۳۲۳

## ص

حضرت صادق (ع) ۱۴۱-۱۷۶-۵۰۱-۵۰۲  
 ۵۰۸  
 صالح بن عهبدین اسف بن ماشع بن جاسر بن -  
 نمود ۲۶۷

صبه ۵۵۵

صخر بن حرب بن امیه ۲۹۴-۷۱۹

صلوق ۶۹۳

صدیق ۷۲۱

صعب بن ذی مرانه ۳۱۷

صفینا ۷۰۷

صفوان بن امیه ۲۹۹

صفوان بن معطل ۷۲۳

صفورا ۴۰۹-۶۱۹-۷۱۶

صفویه ۵۵۴

صفیه بنت حبیب ۵۶۴-۵۷۹

صوبه ۵۵۵

صهیب ۷۱۸

## ض

ضحاك ۲۳۹

ضمرة بن جندب ۷۱۹

## ط

طارق ۳۹۴

(طاهر) فرزند پیغمبر ۵۶۳

طبرانی ۷۲۵

طبرسی (ابو علی فضل بن حسن) ۵۱۴

طبری ۵۰-۵۶-۵۱۴-۵۸۳

طسم ۲۶۹-۲۲۶-۲۳۹  
 طلحه ۳۸۴  
 طلوعی عراقی ۵۹  
 طنطاوی ۴۹۶  
 طوطمس ۶۰۱-۷۱۴  
 طهمورث ۳۹۵  
 طی ۲۸۱

## ظ

ظافر ۲۳۵

ظالم بن حرث (ابو الاسود) ۵۰۹

ظواهر ۵۲۷

## ع

عابر (عبر) ۶۶۱

عائکه ۷۲۶

عاص بن وائل ۷۲۵-۷۲۶

عاصم (ابو بکر عاصم ابی النجود) ۵۱۰-۵۱۱

عامر ۵۵۸

عامر بن حرب ۱۸۵

عامر بن اضیط اشجعی ۷۱۹

عاموس ۷۰۷

عامیل ۷۰۴

عایشه ۵۶۳-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵

عباس بن عبدالمطلب ۵۵۸

عبدین الحضرمی ۷۲۲

عبدالله بن ابی ۷۲۳-۷۲۴

عبدالله بن انیس ۷۲۳

عبدالله بن زبیر ۵۰۰-۵۲۹

عبدالله بن سعد کاتب ۷۲۰

عبدالله بن سلام ۷۲۲

عبدالله بن عامر یحصبی ۵۱۱

عبدالله بن عباس (رجوع شود به ابن عباس)

عبدالله بن عبدالمطلب ۵۵۷

عبدالله بن قلابه ۱۱۲

عبدالله بن مسعود ۱۶۶-۵۰۱-۵۰۳-۵۰۴-

۵۰۸-۵۰۷-۵۰۶

عبدالله بن هلال ۵۶۴

عبدالدار ۵۲۶

عبدالرؤف ۴۹۳-۶۶۳-۶۶۴-۶۸۴

عبدالرحمن ۳۲

عبدالرحمن بن حارث ۵۰۰

عبدالرحمن عوف ۵۵۲

عبدالرزاق لاهیجی ۵۱۴

عبدالشمس ۳۶۹

عبدالعزی ۹۰-۹۱

عبد لکافی بن ابی البرکات ۳۲۶

عبدالکریم اجرد ۶۶۹

عبدالکعبه ۷۲۰

عبدالمسیح ۵۸-۹۶

عبدالمطلب ۱۵۷-۱۵۸-۵۵۸-۵۵۹

عبدالملک بن مروان ۵۲۹

عبدالوهاب نجار ۱۷۱-۶۸۳

عبد مناف ۴۶۱-۵۲۶-۵۵۸

عبدمناف ابوطالب ۶۱۵

عبس ۲۸۵

عبیدالله بن جحش ۲۹۵

عبیده ۷۲۳

عتاب بن مالک ۵۳۳

عتیق (ابوبکر) ۷۲۰

عثمان بن عفان ۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۷-۵۹۷

۶۰۹-۷۲۲-۷۲۴

عثمان بن حویرث ۲۹۵

عدنان ۱۳۳

عدی ۵۲۶

عروة بن مسعود ۷۰۴

عز ۶۵۳

عزائل ۶۵۵

عزایا ۶۵۳

عزرائیل ۲۷۸

عزربائیل ۶۵۳

عزیز ۶۷۳-۶۷۴-۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-

۶۸۲

عشتاروت ۲۵۵

عضدی مشکانی ۲۱۹

عطارد ۱۷۴

عطارد ۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۲۴۳-۲۸۰

عقبة بن ابی معیط ۷۲۴

عکرمه ۵۳۶

علایی ۶۶۳-۶۶۴

علی بن ابراهیم قمی ۵۱۳

علی بن ایطالب ۹۲-۱۶۷-۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲

۵۱۳-۵۲۳-۷۲۴-۷۲۵-۷۲۶

عمادالدوله دیلمی ۵۵۴

عمالقه ۴۳۹

عمر بن قیس ۷۲۶

عمر بن عبدالعزیز ۱۳۰-۵۱۱-۶۴۰

عمر ۳۵۶-۵۰۰-۵۵۲-۶۱۵

عمرام (عمران) ۴۶۰-۴۶۱-۵۰۰-۵۳۶-۵۵۲

۵۶۱-۵۶۲-۶۱۷

عمران بن علی ۲۴۳

عمران بهاکیم ۵۵۸

عمرو ۵۵۴

عمرو بن ضمضم ۲۵۰

عمرو بن عاص ۵۶

عمرو بن لحي ۴۰۹-۴۲۰-۴۴۲-۵۳۲

عمری ۳۶۰

عملوق ۴۳۹

عمیثیل بن جملی ۷۱۲

عنان بن داود ۶۹۵

عنانیه ۶۹۵

عنصری ۳۲۰

عویدیا ۳۳۵-۴۳۴-۷۰۷

عوج بن عنق ۶۴۵

عهاب بن شیطان ۷۸

عیسو (عیشو) ۱۲۰-۱۳۱-۴۶۴-۶۹۱

فوطی فارع ۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۷۱۴  
فیروزآبادی ۷۷  
فیض بن ابی صعصعه ۲۵۶-۳۱۰  
فیلمس ۷۰۶  
فیلولین ۲۳۰-۶۳۴  
فیلون ۶۰۲-۶۳۴  
فیلیپوس ۳۲۵-۶۴۵-۷۰۷

## ق

قاپوس بن مصعب ۴۸۲  
قایل ۴۸-۵۳-۲۳۹-۶۴۵-۶۸۴-۷۱۲  
قاسم ۵۶۳  
قاضی نجم‌الدین ۲۲۱  
القاهر ۲۱۴  
قابین ۲۹  
قبط ۶۰۰  
قتاده ۲۸۵-۲۹۸-۵۶۵-۷۲۱  
قحطان ۴۳۸

## ک

کبت ۶۰۰  
کریتیان ۱۵۴  
کودوش ۲۴۵-۲۶۱-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱  
۵۴۸-۵۲۷-۳۲۲  
کوشیان ۱۳۵  
کهلان بن سبا ۴۴۰  
کهمورد ۳۶  
کی ۲۵  
کیخسرو ۳۲۸  
کیدهندی ۳۲۶-۳۲۸  
کیسان ۷۰۴  
کیکلاس ۲۳۹-۳۹۳-۷۰۶  
کیومرث ۲۳-۲۴-۳۶-۱۰۲-۲۳۹  
کیومرثیه ۵۴۷

## گ

گالاند آنتوان ۵۲۲

علی ۲۱۳

عینیه بن حصن ۷۲۳

## غ

غزالی (رجوع شود به امام محمدغزالی)  
غسان ۷۰۴

## ف

فارابی ۳۱۶  
فارقلیط ۴۷۱-۵۵۵  
فاروق ۵۳-۶۰۳  
فاضل امین بك عبدالهادی ۶۸۳  
فاضل مقداد ۵۱۵  
فاطمه (دخترینمبر) ۵۶۳  
فاطمه ۵۶۲  
فاطمی ۶۰۲  
فاید ۶۳۴  
فایو ۶۳۴  
فخررازی ۳۱۷-۵۱۴  
فرا ۱۴۱-۲۹۴  
فرانکل فراندو ۵۱۲  
فرخان ۳۴۴  
فرخی ۳۱۶  
فردوسی ۳۲۵-۶۸۴-۶۸۵  
فروید ۶۱۶  
فرهاد پنجم ۶۶۸  
فریدون ۲۳۹-۳۳۰-۶۴۲  
فزاره ۴۴۵  
فطرس (بطرس) ۷۰۶-۷۱۴  
فکا ۷۱۴  
فکاس ۳۴۳  
فلایوس ژوزف ۳۲۴  
فلاشر ۵۲۲  
فطی بن وافو ۷۱۲  
فلوروس ۴۰۶  
فلوگل (گوستاو) ۵۲۲

اسم	صفحه	اسم	صفحه
گوگویوس ۱۷۲		مادریس ۵۲۳	
گشتاسب ۵۵۳-۲۳۹		مادندت ۴۷۴	
گلایزر ۳۷۴		ماراکری ۵۲۱-۴۶۳	
گلگوس ۲۱۹		مارتی نیانوس ۱۷۴	
گوستیکها ۶۳۵		ماری ۵۸۶	
گوستاو لوین ۵۲۳		ماریه قطیه ۵۶۳-۵۶۴-۷۲۵	
گوسفل ۵۳		ماکابه ۶۹۳	
گتوماتا ۵۴۹		ماکسی می بیانوس ۱۷۴	
گیشار ۲۴۶-۲۴۶		ماساژنها ۳۲۲	
گیلگاش ۶۴۷-۶۲۴-۲۱۵		ماشک ۳۲۲	
		مالاخی ۷ ۷	
ل		مالخوس ۱۷۴	
لائوتسه ۷۱۲-۷۰۹-۷۰۸		مالک بن اجلان ۵۸۰	
لابان ۶۸۱		مالک بن انس ۵۸۳	
لابوده ۵۰۰		مالک بن دعر ۶۷۳	
لاجب ۲۰۹-۲۰۸-۲۰۷		مالک بن دینار ۶۷۳	
لاوی ۷۰۷-۷۰۵-۷۰۴		مالک بن عوف نظری ۳۰۰-۲۹۸	
لاویان ۱۲۱		مامناتو ۶۱۴	
لحیان ۲۶۹		مان ۷۰۴	
لقما ۳۷۷		ماندائی ۵۵۵	
لقمان بن عاد ۴۲۷-۳۷۵		مانو ۶۴۹	
لمک بن متوشلخ ۷۱۷		مانویان ۵۴۷	
لندیرک ۳۷۴		مانی ۵۵۶-۵۵۵-۵۵۴-۵۵۲-۲۷۷	
لوس پوس (لیسوس) ۲۶۴		مایای عذرا (مایا) ۶۳۴-۵۹۲	
لهراسب ۲۳۹		مأمون ۵۹۴-۵۵۳	
لیبوی ۷۰۷		متاتیا ۴۶۵	
لیبی ۴۲۲		متی ۷۰۷	
لی سیپ ۳۲۰		متیا ۷۰۷	
لیس ویلیام ناسو ۵۲۳		متیاس ۷۰۷	
لیکورژ ۱۷۵		مثناء ۷۰۴	
لیه ۷۱۶-۷۰۴-۱۲۱-۱۲۰		مجاهد ۵۶۵-۵۱۳	
		مجلت ۷۱۴	
م		محلّی (جلال الدین) ۵۱۵	
ماتریدی ۱۹۹		محمد بن ابوبکر (ابوالقاسم) ۵۵۸	

اسم	صفحه	اسم	صفحه
محمد بن حسن (ع) ۴۶۵		مصعب بن عمیر ۲۵۱	
محمد بن حسن نابلسی ۴۸۳		مضر ۴۴۰	
محمد بن سنان (ابو عبدالله) ۴۱۴		مطعم بن عدی ۵۶۱	
محمد علی پاشا ۵۸۵-۶۰۲		المطیع ۴۱۴	
محمد قلاوون ۵۹۴		معاذ بن جبله ۵۰۰	
محمود (پیغمبر) ۵۵۷		معاویه ۳۲۳-۵۸۳-۶۰۸	
محمود ابوالسعود ۶۱۶		معتصم ۴۱۴	
محمود غزنوی ۳۱۶		معر ۷۲۶	
مختار بن ابوعبیده ثقفی ۷۰۴		مغیره بن شعبه ۵۳۳	
مخزوم ۵۲۶		مقداد بن اسود ۷۱۹	
مدان ۷۰۴		مقریزی ۳۱۷-۴۴۳-۴۶۴-۴۸۹-۵۷۴-۵۷۵	
مدیان ۵۷۴		۶۰۴-۶۷۷-۶۹۶	
مراده بن الریبع ۷۲۱		مقوقس ۵۶۴	
مراغی (احمد مصطفی) ۵۱۵		مقیس ۷۲۲	
مرداس ۷۱۹-۷۲۱		مکیدو ۳۹۴-۵۵۷	
مردخای ۶۵۹-۶۶۰		ملاصدرا ۵۱۴	
مردوخ ۲۴۳-۲۴۶-۲۷۹		ملاحسن فیض کاشانی ۳۴۱-۵۱۵	
مرطش ۷۱۴		ملانصرالدین ۵۳۸	
مرقیون ۵۵۵		ملخیا ۳۶۶	
مریج ۲۴۳		ملك سعود ۴۳۷	
مزدیسنی ۵۲۹-۵۵۰-۵۵۱		ملکوم ۵۴۵-۵۴۶	
مصطلق ۵۶۳		ملکه سامیس ۳۷۷	
مسطح بن ائانه ۷۲۳		ممالیک ۶۰۲	
مسطح قدار بن سالف ۷۱۵		منن ۷۱۴	
مسعود بن عمرو ثقفی ۷۰۴		منته (ادوارد) ۵۲۴	
مسعودی ۲۴۹-۲۶۸-۲۹۵-۴۸۸		منذر سوم ۲۵۲-۶۳۹	
مسلم بن عقیل ۵۸۳		منسی ۲۸۸-۶۸۱-۷۱۲	
مسو ۶۲۳		من قتاح ۴۸۲-۶۰۱-۶۲۱-۶۵۹	
مسلمه کذاب (مسلمه بن حبيب) ۷۱۹		منقیلی ۴۸۲	
مشتري ۲۴۳		منكهوس ۲۳۰	
مشیر الدوله پرنیا ۶۶۰		منوچهر شصت کله ۳۲۸	
مصرایم ۵۹۹-۶۰۰		منیوه ۶۸۵	
مصرایم بن نصر بن حام بن نوح ۵۹۹-۶۰۰			

اسم	صفحه	اسم	صفحه
مؤتفکه ۴۰۶-۵۴۲		ناصر خسرو ۸۶-۳۹۸-۴۰۹-۴۱۷-۴۲۸	
موريس ۳۴۳		نافش ۷۰۴	
مولر ۳۷۴		نافع بن عبدالرحمن ۵۱۰	
مولك ۲۸۸-۵۴۵-۵۴۶		نامر ۴۶۵	
مولوی ۲۲۲-۲۳۷-۲۵۲-۲۷۹-۳۱۲		ناهید ۶۵۴	
۴۱۷		نابت‌ها ۵۸۱	
موهر ۵۴۸		نبطی‌ها ۶۱۵	
مهاجر ۵۲۷		نبوء ۷۱۴	
مهبکا ۵۴۲		نبوکد نصر (بخت‌النصر) ۱۳۷-۵۴۹	
مهدی ۴۶۵-۴۷۲-۵۸۴		نبوهی ۳۷۳	
مهر ۴۶۸-۴۶۹		نجاشی ۱۵۷-۱۵۸-۱۶۲-۵۶۱	
مهلهل ۴۴۵		نجیب پاشا ۶۰۳	
میددی (ابوالفضل رشیدالدین) ۵۱۴		نحمیا ۲۶۶-۲۵۵	
میسره ۵۵۹		نرون ۶۹۳	
میسورنوس ۶۰۱		نسائی ۶۲۹	
میگاه ۷۰۷		نصورا ۵۵۵	
میمونه (بنت حارث) ۵۶۴		نظارین معد ۴۴۰	
مینس (منس) ۶۰۱		نما ۶۵۴	
مینوس ۲۸۸		نعیم بن اسود ۷۱۸	
		نفتالی ۷۰۴-۷۱۲	
ن		نفتیس ۶۰۳	
نابت بن اسماعیل ۱۳۳-۵۲۵		نفیل ۵۸۱	
نابتها (نابتین) ۵۸۱		نفیله بن حاطب ۷۲۱	
نابوپولسر ۲۴۰-۲۴۱		نقولیس ۳۷۷	
نابوزا رادان ۳۵۱		نمرود ۷۰-۷۱-۱۰۳-۲۳۹-۲۴۱-۲۵۴-	
نابوت ۲۰۸		۷۰۶-۷۰۵-۵۱۳	
نابوطا ۷۰۶			
نابلئون ۶۰۲-۶۰۳		ننازیاس ۲۶	
ناتان ۳۰۶-۳۰۸-۳۰۹-۳۸۸		ننسیانه ۴۴۶	
ناحوم ۷۰۷		نوبخت ۶۱۵	
نارامسین ۳۱۹		نورالدین محمد زنگی ۵۸۵	
ناشقه بن اموص ۲۱۶-۲۱۷		نوشنکین ۴۰۳	
		نوشیروان ۴۹۰	
		نوفل ۵۲۶	

اسم	صفحه	اسم	صفحه
نیروانا ۷۰۸		هاجر ۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳	
نهمس ۷۰۶		مادرین ۵۹۲-۶۹۱-۶۹۳-۷۰۲	
نیکولاس ۵۲۸		ماران ۵۲۲	
نینلا ۶۴۷		مارتمان ۱۰۲	
		مارون بن ظفر ۶۲۳-۶۵۸	
و		هاشم عمرو بن عبدمناف ۵۲۶-۵۲۷	
وائق ۵۸۲		مالوی ۳۷۴	
واله ۷۱۷		ماماگل ۴۵۹	
واله ۵۴۲-۷۱۷		ماماوران ۶۶۰	
وتس نلد ۶۵۵		هانری راولن سن ۲۴۲	
وحشی ۷۲۵		هتی ۲۴۰	
ورشی ۵۱۰		مخامنشی ۱۱۲-۲۴۳-۵۴۹-۷۰۸	
ورقین نوفل ۲۹۵		هدد ۳۸۹	
وسبازین ۶۹۴		هدهادین شرجیل ۳۷۷	
ولستد ۳۷۳		هراکلیوس ۳۴۲-۳۴۳	
ول وزن ۵۸۰-۶۱۴		هراکلیوس دوم ۳۴۲	
ولیدین ریان ۶۲۱		هردوت ۲۴۱-۲۴۲-۵۴۹-۶۰۱	
ولیدین عقبه ۷۲۴		هرقل ۳۴۲-۳۴۴	
ولیدین مصعب ۴۸۲		هرکول ۲۵	
ولیدین مغیره ۷۰۳-۷۰۴-۷۲۲-۷۲۳		هرمز ۱۰۷	
۷۲۵		هرمز د ۲۳-۲۴-۱۰۷	
ونوس ۱۷۹-۶۵۴		هرمس ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵	
ولکن ۲۵		۱۰۶-۱۰۷	
وهاب ۳۸۷		هرمس دوم ۱۰۳	
وهایها ۵۸۵		هرمس سوم ۱۰۳	
وهب بن منبه ۵۶-۱۷۳-۱۷۵-۲۶۷-۳۲۶		هرمس تویس مجیست ۱۰۶	
وهومنه ۲۳		هرمی ۷۱۵	
وی ۵۴۸		هرودیس ۳۵۱-۴۶۷-۵۹۴	
ویزک ۷۲		هریم ۷۱۵	
ویشنو ۶۳۴		هزیل ۶۱۴	
ویکتور شوون ۵۲۴		هزیل بن مدرک ۴۰۰	
ویکتور هوگو ۵۳		هزی بود ۵۳۷	
ه		هشام ۵۱۱	
هابیل ۲۲-۴۹-۵۰-۵۱-۵۳-۲۳۹-۷۱۲			

اسم	صفحه	اسم	صفحه
همدان ۲۰۰		یربام ۱۲۱-۳۵۲-۳۸۹-۴۴۴-۶۹۳-۶۸۹	
همدانی ۳۷۳		یزدگرد سوم ۴۴۲	
همیونخ نو ۶۶۳		یزید ۲۵۱-۵۲۹-۵۸۳	
هند ۳۵۵		یزیدیه ۸۶	
هنکلمان ۵۲۱		یسا (ایسا) ۳۰۲	
هوازن ۲۹۸		یسا کا ۷۰۴	
هوخستره ۲۲۰		یسوع (یشوع) ۳۵۹	
هوروانانی ۶۵۵		یشاجر ۷۰۴	
هورودات ۶۲۵		یشاکر ۳۵۹	
هوروس ۶۰۲-۶۳۲		یشاق ۷۰۴	
هوروویس ۲۷-۲۶۴		یشمعیل ۱۲۸	
هوشع ۷۰۷		یصهار ۴۸۹	
هوشنگ ۲۳۹		یعرב بن قحطان ۲۲۷-۴۳۸	
هومر ۲۰۲		یعقوب زبلی ۷۰۷	
هون ۳۲۲-۶۶۵		یعقوب بن سفیر ۳۷۴	
هیر منتشر ۶۰۰		یعقوب بن صغیر ۷۰۷	
هینلر ۶۹۴		یعقوبس ۷۰۶	
هیرودیس ۷۰۲		یعقوبی ۵۷۵-۵۷۹-۵۸۹-۶۳۹	
هیروسیس ۶۰۲		یعقوبیه ۶۳۶	
هیکسوس ۶۰۱		یقطان بن عابر بن سام ۴۳۹	
هیکل پاشا ۵۵۸		یمانیان ۱۳۳	
		ین ۷۰۹	
ی		یو آش ۳۵۱	
یارد (یردو) ۹۹-۱۰۱		یوئیل ۷۰۷	
یاشیروا ۷۰۲		یوییل ۶۹۹	
یافت ۳۲۲-۳۲۴-۶۲۴		یونام ۶۹۹	
یاقوت ۵۷۵			
یام ۶۴۴-۶۶۰		یوحنا (یحنا) ۱۶۵-۵۹۲-۶۶۶-۷۰۷-	
یامرس ۳۶۰		۷۱۶	
یانگ ۷۰۹		یوحنا ۶۹۹	
یترون ۴۰۹-۵۷۲-۶۱۹-۶۵۹		یود ۷۰۷	
یثرب بن مهلائیل ۵۷۶		یوزعانیه ۶۹۵	
یشعر ۳۷۰-۳۷۶		یوسف نجار ۴۶۷-۴۶۸	
یحیی بن یعمر عدوانی ۵۰۹		یوشع ۵۷۴-۶۰۲-۷۰۴-۷۱۲	
یدیدیا ۳۸۹			



اسم	صفحه	اسم	صفحه
یوشع بن لاوی	۲۱۳-۲۲۱	یهودا	۷۸-۱۲۱-۶۷۸-۶۸۱-۶۹۳-۶۹۸
یوعاشیم	۵۸۸	۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷-۷۱۲	
یوکائیل (یوخائیل)	۶۱۷-۷۱۵	یهودای اسخر یوطی	۴۷۰-۷۰۷
یوکابد	۷۱۵	یهورام	۶۹۹
یونانان	۴۹۰	یهوشافات	۶۹۹
یوهاکیم	۵۸۸	یهوشع	۶۹۹
یوهانس	۱۷۴	یهوه	۶۹۳-۶۹۸-۶۹۹

## اعلام جغرافیایی

اعلام جغرافیای مذکور در قرآن مجید که از موضوعات این کتاب است در این

فهرست مندرج نیست .

اسم	صفحه	اسم	صفحه
آبس ۱۷۸		ارمنستان ۲۸۲-۴۴۴-۵۰۰	
آتش بهرام ۵۸		اروپا ۳۲۹-۳۴۴-۵۳۷	
آتشکده ۵۵۴		اریحا ۷۰۲	
آذربایجان ۱۴۹-۵۰۰-۵۵۳		اریدو ۲۶-۲۷-۲۴۶-۶۴۸	
آزارات ۲۸۲-۶۵۵		اسپانیا ۳۹۳-۵۲۱	
آسور ۳۶۰		استیکس ۲۸۸	
آسیا ۴۳۵-۶۰۷-۶۶۴		اسرائیل (مملکت اسرائیل) ۱۲۱-۳۶۷-	
آسیای صغیر ۳۴۴-۶۳۳		۶۹۴	
آشور ۲۴۰-۲۶۶-۲۶۹-۳۷۰-۵۴۸-		اسکاتلند ۲۵۴	
۶۹۳		اسکندریه ۳۲۴-۳۲۸-۴۵۵-۶۰۲-۶۶۳-	
آشه رون ۲۸۸		۶۶۴	
آلمان ۶۹۴		اصفهان ۴۷۹-۴۸۰-۵۱۰	
آمستردام ۶۹۵		اطریش ۶۹۴	
آندلس ۳۲۶-۳۲۷-۵۲۱		اعراف ۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲	
اتیوپی ۶۲۰		اعوج ۵۷۵	
احساء ۹۴-۴۳۷-۴۳۸			
اردن ۶۰۹			

[illegible]

اسم	صفحه	اسم	صفحه
تبوك ۷۲۱		جبه ۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۰-۴۳۵-	
تخت جمشيد ۲۳۹		۴۳۶-۴۳۷-۴۳۹	
تلمر ۶۰۷		حجاز ۲۵۸-۳۱۸-۳۲۵-۴۲۶-۵۸۲-	
ترسوس ۶۳۳		۵۸۵-۶۰۹-۶۹۶-۷۲۲	
تركستان ۲۴۷-۳۲۳-۵۵۶		حدیبیه ۵۶۲-۶۰۸	
تساليا ۶۴۹		حران ۴۱۴	
تسب ۲۰۶		حره ۱۶۹	
تنگمجل الطارق ۲۱۴-۲۱۵		حصن القرب ۱۵۸	
تنگه قفاز ۳۲۲-۳۲۳		حطيم ۵۳۰	
توبال ۶۶۳		حوريب ۲۰۷	
توبلسك ۶۶۳		حيرو ۴۲۸-۴۴۹-۴۵۲-۵۸۰-۶۳۸	
تهامه ۴۳۶		خ	
تيسفون ۳۴۳		خانقين ۳۱۱	
ث		خراسان ۲۴۷	
ثمانين ۲۸۲		خليج فارس ۴۳۵-۴۳۷-۴۳۸-۴۴۶	
ج		خليج قلزم ۷۰۲	
جايل جابلا ۳۹۸		خليج عدن ۴۳۵	
جبال قفاز ۲۴۷-۳۲۴		خليج عقبه ۴۳۵	
جله ۵۲۹		خليج عمان ۴۲۷	
جزايرماله ۳۹۴		خندق ۷۲۲	
جزيره ابن عمر ۲۸۱		خوارزم ۳۹۷	
جزيره بریم ۴۳۷		خيبر ۵۶۲-۵۷۸-۵۷۹-۶۹۶	
جزيره قمران ۴۳۷		خير آباد ۶۳۹	
جزيره العرب ۳۴۱-۶۳۸		خيوان ۶۳۱	
جندی شاپور ۴۴۸		د	
جی ۷۲۲		دانمارك ۳۷۳	
چ		دارالندود ۵۲۶-۵۹۸	
چاه ويل ۲۸۸		دجله ۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۶۳۴	
چين ۵۴۸-۵۵۶		دریاچه دوان ۲۸۲	
چينود (پل صراط) ۲۸۸		دریای اخضر ۳۲۷	
ح		دریای اژه ۳۲۱	
حبرون ۳۹۱-۶۸۳		دریای اسود (سیاه) ۳۲۱-۳۲۲	

اسم	صفحه	اسم	صفحه
دریای احمر	۴۳۵-۴۳۶	سامره	۱۹۹-۳۵۹-۳۶۰
دریای خزر	۳۲۲-۶۶۵	سبا	۲۵۸-۳۶۳-۳۶۵-۳۶۹-۳۷۰-
دشت قحباق	۳۲۸	۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-	
دشت میشان	۵۵۵	۴۳۷-۵۰۴-۶۳۱-۷۱۴	
دماسا	۲۷۸	سبوتا	۳۷۶-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-
دماوند	۲۳۹-۶۵۴	۳۸۰	
دمشق	۲۵۱-۵۴۸-۵۵۹-۵۸۸-۶۶۱	سد اسکندر	۳۲۵
دومقالجندل	۵۰-۲۶۹-۶۳۱	سد باگورا	۳۲۲
دیلمو	۶۴۷	سلوم	۵۴۲
دیوار اسکندر	۳۲۴	سرانندیب	۳۳-۳۴
دیوار چین	۳۲۲-۳۲۳	سقام	۴۵۱
دیوار خزر	۳۲۲-۳۲۳	سلسله کاردین	۲۸۱
ذ		سودان	۴۳۵-۵۳۶-۶۰۱
ذات العراق	۴۵۱	سوروسیدا	۳۷۱
ذی المجاز	۲۹۸	سوریه	۵۳۲-۵۷۸-۶۰۷-۶۳۸
ر		سومر	۴۴۷-۶۴۶-۶۵۵
راویس	۴۰۸	سهل الراحه	۴۰۳
رامه	۱۲۹	سیحون	۴۵۹
رام هرمز	۶۸۹	سیلوان	۵۸۷
رقیم	۱۷۶	سی یار (سی پور)	۶۴۸
رود مرغاب	۳۲۰	ش	
روس	۱۸۱-۳۲۸	شام	۵۰-۱۳۶-۱۳۸-۲۹۰-۳۴۰-۳۶۴-
روم	۱۶۰-۲۱۲-۳۲۳-۳۲۹-۳۷۱-۳۷۲-	۳۷۲-۳۸۹-۴۳۵-۴۳۷-۴۵۲-	
۳۷۳-۳۷۵-۳۷۶-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۶-		۵۱۱-۵۲۴-۵۵۶-۵۷۵-۵۸۴-	
۵۶۳-۵۹۴-۶۳۳-۶۳۴-۶۸۸-۶۹۱-		۶۰۱-۶۰۴-۶۰۸-۶۰۹-۶۳۳-	
رهاط	۴۰۰	۷۰۳	
ریاض	۴۳۸	شبه جزیره سینا	۴۰۳-۵۷۵-۶۰۱
ریدان	۱۵۸-۳۷۲	شکیم (خیم)	۶۸۴
ز		شوس	۳۱۹
زمر	۵۹۷-۵۹۸	شهر شعیب	۵۷۳
س		شیبان	۴۳۷
		شیراز	۳۹۶
		شیول	۲۸۸

اسم	صفحه	اسم	صفحه
ص		ص	
صحار ۴۳۷		عين المذائب ۵۷۷	
صعيد ۲۶۶		عين المحظور ۵۷۷	
صفين ۲۵۲		غ	
صنعا ۱۵۶-۱۵۷-۳۶۵-۳۷۳-۳۷۴		غزه ۴۱۴-۵۷۵	
۷۰۳-۶۳۱-۴۲۷		ف	
صومعه سن کاترين ۴۰۳		فاران ۱۳۱	
ط		فارس ۱۳۶-۱۳۸-۲۱۵-۳۲۹	
طائف ۲۹۸-۳۰۰-۴۳۶-۵۳۲-۵۳۳		فدك ۵۷۵-۵۷۸-۵۷۹-۶۹۶	
۷۰۳-۵۶۱		فرات ۴۴۰-۵۷۴-۶۴۶	
طارم اعلی ۱۱۹		فرانسه ۲۲۷-۵۲۲-۶۰۳-۶۳۷-۶۹۴	
طلبطه ۶۳۵-۶۳۶		۶۹۵	
طور ۴۰۲-۶۵۲		فردوس ۲۸۴	
طورسینا ۴۰۳-۶۵۷		فلسطين ۱۲۱-۱۳۹-۲۰۷-۲۰۸-۲۳۸	
ظ		۳۸۹-۳۹۳-۴۶۷-۵۷۳-۶۹۳	
ظفار ۴۳۷		۷۱۳	
ظفاریاند ۲۵۸		فنیقیه ۲۶۴-۶۴۹	
ع		ق	
علن ۳۷۳-۳۷۴-۴۳۰-۴۳۲-۴۳۳		قادیسیه ۷۲۲	
۴۳۷		قاف ۱۶۲	
عراق ۵۰۰-۴۳۵-۴۳۷-۴۵۱-۵۲۷-۵۵۱		قاهره ۴۸۹	
عربستان ۱۶۰-۲۳۱-۲۸۲-۲۹۱-۲۹۶		قسططنیه ۶۳۵	
۳۴۱-۳۴۲-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲		قصرالبنت ۲۹۱	
۳۷۴-۳۷۷-۴۳۶-۴۳۸-۴۴۰		قفقاز ۳۱۸-۳۲۲-۶۶۴	
۴۴۱-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۶-۴۴۹		قلزم ۱۴۴	
۴۵۱-۴۶۴-۵۶۲-۵۶۳-۵۷۷		قلعه عمران ۲۴۳	
۵۸۲-۵۸۶-۶۳۱-۶۳۸-۶۳۹		قله المپ ۲۰۱	
		قیاء ۵۸۲-۷۲۱	
عربسوس ۱۷۸-۱۷۹		ك	
عرفات ۳۴-۳۳۶		کاپادوکیه ۱۷۸	
عسقلان ۲۸۹		کاسونا ۶۶۳	
عکاظ ۳۵۳-۴۲۸-۴۴۸		کاشمر ۱۵۰	
عمان ۳۲۶-۴۲۶-۴۳۶-۵۵۱-۵۶۳		کربلا ۱۱۶-۵۸۳	
عیلام ۳۱۹		کرنند ۳۱۱	

اسم	صفحه	اسم	صفحه
کشور سبا ۳۶۳-۳۶۵-۳۶۷-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۹		گجرات ۵۵۳	
۳۸۰-۳۸۱-۳۹۵-۳۹۷		ل	
کعبه صنعا ۴۴۴		لايرنت ۶۰۱	
کعبه نجران ۴۴۴		لبنان ۵۷۳	
کلده ۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۹-۴۴۷-۵۶۰-۵۶۱		لندن ۳۷۴	
۶۴۸-۵۶۱		ليوى ۶۶۴	
کلده ۴۵۱		ليکە ۵۷۴	
کنعان ۱۱۸-۱۱۹-۲۳۹-۶۰۵-۶۲۳-۶۲۵		م	
۶۸۶-۶۹۱-۷۰۲-۷۰۵-۷۱۳-۷۱۴		مآرب وسد مآرب ۳۷۰-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴	
کوسيت ۲۸۸		۳۷۵-۳۷۶-۴۲۷-۴۳۷-۵۷۹	
کوفه ۵۱۱-۷۲۴		ماد ۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱-۳۲۴-۶۶۴	
کوه ابو قيس ۴۱۹		ماريام ۳۷۲	
کوه احد ۵۷۷		مازيس ۶۵۵	
کوه آکراد (کادرين) ۲۸۲		ماشک ۶۶۴	
کوه حرا ۲۹۵-۵۶۰		ميرك الناقه ۲۵۰-۲۹۱	
کوه صهيون ۳۱۱		مجمع البحرين ۲۱۱-۲۱۴-۲۱۵	
کوه سربال ۳۰۲		مخا ۴۳۷	
کوه سعير ۵۷۷		مدياکا ۵۷۴	
کوه طور ۳۵۸		مديان ۵۷۴	
کوه العلاء ۲۶۹		مديانو ۵۷۴	
کوه فاران ۲۶۷		مديتنا ۵۷۶-۵۷۸	
کوه قاف ۳۹۸		مزدلف ۳۳۶	
کوه قفقاژ ۳۲۲		مسجد الياس ۲۰۳	
کوه ماسيس ۲۸۲		مسجد دارالعلی ۲۰۳	
کوه مرآب ۵۴۲		مسجد غمامه ۲۵۰	
کوه موريا ۵۹۳		مسقط ۴۳۷	
کوه نوح ۲۸۲		مسکو ۳۲۲-۶۶۳-۶۶۴	
کوه هور ۶۵۸		مشر الحرام ۴۳۶	
کوپرلوت ۵۴۳		مشلل ۶۱۴	
کينور ۳۶۷-۳۶۹-۳۲۲		مطلع الشمس ۳۲۷-۳۲۸	
		معبد هليوس ۳۷۵	
		معبد عزى ۲۵۱-۴۵۲	
		معبد فلس ۶۱۵	
		معبد مولك ۵۴۶	

اسم	صفحه
واتیکان ۶۳۶	
وادی اوطاس ۲۹۹-۳۰۰	
وادی القراء ۲۹۰-۳۸۸-۵۷۸	
وادی النحله ۲۵۱	
وادی هنوم ۵۲۶	
ونیز ۶۹۵	
ه	
هامبورک ۵۲۲	
هگرا ۲۹۰-۲۶۹	
هند ۱۹۹-۲۳۰-۳۲۵-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹	
۳۸۹-۴۳۵-۴۳۸-۵۵۳-۵۵۴-۶۳۲	
۶۴۳-۶۴۹	
هندوچین ۳۲۶-۳۲۹	
هیلوپولیس (عين الشمس) ۶۰۲	
هیت ۲۷	
ی	
یتربیا ۵۷۶	
یزو ۳۲۹	
یعاریم ۲۷۷	
یمامه ۱۴۹-۲۳۸-۴۳۹-۷۱۹-۷۲۰	
یمانیه ۷۰۳	
یمن ۱۳۳-۱۳۵-۱۳۶-۱۵۶-۱۵۸-۱۵۹--	
۱۶۰-۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۳۱۸-۳۷۲-	
۳۷۳-۳۷۶-۳۷۷-۴۰۰-۴۲۷-۴۳۶-	
۴۳۷-۴۴۰-۴۴۳-۴۴۴-۴۴۶-۵۲۴-	
۵۲۷-۵۵۱-۵۷۸-۷۰۳	
یمنا ۱۵۸	
ینبع البحر ۴۰۰	
یونان ۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۶۰۰-۶۰۲	

اسم	صفحه
میرداریال ۳۲۲-۳۲۳	
مقام ابراهیم ۵۹۷	
مقام حنبل ۵۹۸	
مقام حنفی ۵۹۸	
مقام شافعی ۵۹۷	
مقام مالکی ۵۹۸	
مکربا ۶۰۷	
مکفلیه ۶۸۳	
منی ۴۳۶-۶۱۴	
منفیس ۶۰۱-۶۲۰	
موتہ ۵۶۳	
موریا ۱۱۶-۶۹۲	
موزۀ بریتانیا ۳۷۴	
موصل ۲۸۱	
مهره ۴۳۷-۴۳۸	
میریام ۲۳۴	
ن	
نابلس ۶۸۳-۶۸۴	
ناصره ۶۳۲	
نجد ۴۳۶-۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۶۰۹	
نجران ۱۳۵-۱۳۶-۴۳۷-۶۳۸-۷۱۸	
نجف ۵۰۱	
نهر اولای ۳۱۸	
نود ۴۹	
نیقیه ۱۹۲-۶۳۵-۶۳۶-۶۹۵	
نیل ۶۰۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۸۳	
نینوا ۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹	







## فهرست کلی

۵	مقدمه
۱۷	گفتارها
۷۲۹	فهرست صدوپانزده نام خاص در قرآن مجید
۷۳۲	فهرست اجمالی گفتارها
۷۳۵	فهرست تفصیلی گفتارها
۷۵۴	فهرست مآخذ قرآنی کتاب اعلام قرآن
۷۷۰	منابع عربی
۷۷۴	منابع اروپایی
۷۷۵	منابع دواوین شعراء
۷۷۶	منابع فارسی
۷۷۸	فهرست اعلام (اشخاص و قبایل)
۷۹۹	فهرست اعلام جغرافیایی
۸۰۶	اعتذار و تصحیحات

